

مِكْيَاةُ الْمَكْرَمَاتِ

فِي قَوَائِدِ الدُّعَاءِ لِلْقَائِمِ

٢

آية الله

سيد محمد تقی موسوی اصفهانی

ترجمه

مهدی حائری قزوینی

مِكْيَاةُ الْمَلِكِ مُرْمَا

فِي فَوَائِدِ الدُّعَاءِ لِلْقَائِمِ ع



آية الله

سید محمد تقی موسوی اصفهانی

ترجمہ

سید مہدی حائری قزوینی



BP174

.A352127

1983

jild 2



مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم

جلد دوم (ترجمہ فارسی)

نویسنده: آية الله سيد محمد تقى موسى اصفهانی

مترجم: سيد مهدى حائرى قزوینى

چاپ اول: ربیع الاول ۱۴۰۵ (۱۳۶۳)

برابر با هزار و صد و چهل و پنجمین سالگرد

امامت حضرت بقية الله الاعظم ارواحنا فداه

تیراژ: ۵۰۰۰

چاپ: مهارت

صحافی: ایران

پخش از: دفتر نشر کوكب

خیابان انقلاب، خیابان ابوذر (صفی علیشاه)

شماره ۱۵/۱ تلفن: ۳۰۰۹۵۶

شرط فروش: کلیه حقوق، به ویژه حق شرعی و قانونی

هر نوع تکثیر مخصوص ناشر است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ
فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي
الْمُتَصَدِّقِينَ.

عزیزا، بر ما و اهل ما سختی رسیده و با متاعی اندک
به درگهت پناه آورده ایم پس پیمانۀ (مکیال) ما را پر
کن و بر ما تصدق فرمای که خداوند صدقه دهندگان را
پاداش دهد.

• • •

وَكَثُرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ
فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ

و برای تعجیل فرج بسیار دعا
کنید که آن فرج شما است.

امام زمان
عجل الله تعالى فرجه الشريف

حضرت ضا علیہ السلام از شیعه امی پرسید :
شمار قنوت نماز جمعه چه می خوانند ؟
عرض کرد : همان چیز کلمه بقیه مردم یعنی اهل سنت
میخوانند ، حضرت فرمود : آنچه مردم میگویند تو
گلو ، بلکه اینگونه بخوان :

اللَّهُمَّ اصْلِحْ عَبْدَكَ وَخَلِيفَتَكَ بِمَا
اصْلَحْتَ بِهِ أَنْبِيَاءَكَ وَرُسُلَكَ وَحَفَّهُ
بِمَلَائِكَتِكَ وَأَيِّدْ بِرُوحِ الْقُدُسِ
مَنْ عِنْدَكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ
خَلْفَهُ رَصْدًا يَحْفَظُونَهُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ
وَأَبْدَلَهُ مَنْ بَعْدَ خَوْفِ مَنْ بَعْدَكَ
لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا وَلَا يُجْعَلُ لِأَحَدٍ
مِنْ خَلْقِكَ عَلَى وِلَايَتِكَ سُلْطَانًا وَأُذُنَ
لَهُ فِي جِهَادِ عَدُوِّكَ وَعَدُوِّهِ وَاجْعَلْ لِي
مِنْ أَرْضَارِهِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

بارالہما، کارِ ظہور بندہ شایسته و خلیفہٴ استینت (امام مہدی) را اصلاح فرما
ہماگونہ کہ کارِ پیامبران و فرستادگان را اصلاح نمودی و
از فرشتگان گناہبانی براو بکار و از سوی خویش با «روح القدس»
اورا یاری و پشتیبانی فرما و دیدہ بانی از پیش رو و پشت سر
ہمراہ وی گردان تا از ہر سربدی گناہش دارند و ترس و
ہراس اورا بہ امن و امان دگرگون ساز کہ او ترا می پرستد
و بیچ چیز اہم تا وہمانند تو منی دانند پس برای ہیچیک
از آفرینگان برتری و چیرگی نسبت بہ «ولی» خودت
فرارندہ و او را در جہاد با دشمنت و دشمنش اجازت فرما و
مرا از یاران او بشمار آور کہ ہمانا تو بر ہر کاری توانائی.

تقديم:

به ختم الأئمة إمام امم
غياث همه حجّت منتقم
مُبيد الأعداى مُزيل الظلام
به مهديّ قائم عليه السلام
كنم هديه اين خدمت كمترين
مترجم كتابى عظيم ووزين
قبولش اگر افتد اين ترجمه
ندارم زدشمن دگر واهمه

سخن مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا
مولانا صاحبِ الزَّمانِ وخليفة الرَّحْمَنِ الحجة بن الحسنِ رُوحِي له الفداء...

از روزی که خداوند، عالم و آدم را آفرید و به ممکنات جامه هستی پوشانید، قلم تکلیف در میان نهاد و آن را معیار آزمون خلاق قرار داد، تا هر کدام بهتر عمل کرد و خوبتر فرمان برد مقامش بالاتر رود و تقرَّب بیشتری یابد.

در این هنگامه گذشت اَعصار و گردش روزگار، در فراز و نشیبها و زیر و زبر شدنها، در کشاکش مرگ و زندگی و جلوه های نور و ظلمت و جنگ و ستیز حق و باطل آدمی در بوتۀ آزمایش قرار گرفته و پروردگار توانا اینهمه صحنه را برای ابتلا و امتحان او بر پا فرموده است، تا انسان از استعدادهای نهفته در وجود خویش بهره گیرد و مراتب معرفت را بیماید، و مشمول رحمت مخصوص خداوند گردد.
خداوند می فرماید.

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).

(خدائی که مرگ و زندگانی را آفرید تا شما بندگان را بیازماید که کدامیک از شما نیکوکارتر است^۱).

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ).

(و ما جن و انس را نیا فریدیم مگر برای اینکه مرا [به یکتایی] پرستش کنند^۱).

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ)

(و این چنین در برابر هر پیغمبری دشمنی از شیطانهای انس و جن برانگیختیم)^۲.

پر واضح است که امتحان بدون تعلیم و توجیه قبلی نامعقول است، لذا خداوند حکیم، برای ارشاد و تعلیم افراد بشر پیغمبران و رسولان را برانگیخت و امامان را نصب فرمود و تمام ابزارهای تعلیم و تزکیه — از بشارت و انذار و حکمت و... — را همراهشان ساخت، و چنین فرمود:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ
النَّاسُ بِالْقِسْطِ).

(همانا ما پیغمبران خود را با ادله و معجزات [به سوی خلق] فرستادیم و برایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند)^۳.

البته خود معلمان و مر بیان بشر نیز در معرض آزمایشها بوده اند و پس از انجام هر آزمون به مرتبه و مقام دیگری نایل می شدند، و گونه هایی از این ابتلاءها را در قرآن می خوانیم، از جمله:

(وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا).

(و همانا ما با آدم عهدی بستیم و در آن عهد او را استوار و ثابت قدم نیافتیم).

(وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ
وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا تَبْتَلِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ).

(و بسیاد آر هنگامیکه خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را به جای آورد خدا بدو گفت من تو را به امامت خلق برگزینم عرض کرد این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا فرمائی فرمود [آری اگر صالح و شایسته آن باشند] که عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید)^۵

و در مورد آزمایشهای ملتها و اُمتهای چنین آمده:

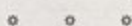
(أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ..).

(آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف اینکه گفتند ما ایمان آورده‌ایم رهانشان کنند و براین دعوی هیچ امتحانشان نکنند، و ما اُممی که پیش از اینان بودند را به آزمایش و امتحان آوردیم تا خداوند دروغگویان را از راستگویان کاملاً معلوم سازد)^۱.

(وَلَتَنبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالشَّمْرَاتِ)^۲.

و البته شما را به گونه‌هایی از ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت بیازماییم).

متأسفانه تعداد اندکی از کاروان عظیم انسانها از آزمونها سر بلند بیرون آمدند، و هرچه پیغمبر از سوی خداوند برای هدایت مردم مبعوث شد او را استهزا نمودند و از تعالیم آن مریبان بزرگ کمتر بهره گرفتند، پیغمبران و پیغمبرزادگان را کشتند، و از پیروی آنان سر باز زدند، و به سعادت و کمال خود پشت کردند.



و از جمله امتحانهای بزرگ الهی برای عموم افراد بشر مسئله غیبت حضرت ولی عصر —عجل الله تعالی فرجه— می باشد که از جهات مختلف امتحانها و آزمایشهایی در بر دارد، و هر کدام از افراد به فراخور استعداد و ظرفیت خویش مورد ابتلا و آزمایش قرار می گیرند.

حوادث و دگرگونیها و فتنه ها و مکتبها و مذهبها ... انسانها را به حیرت می افکنند، و آزمونها برایشان پیش می آورند.

در روایات به این آزمایشهای سخت تصریح شده و بزرگان دین مردم را از مردود شدن، در آنها برحذر داشته اند.

إمامان برحق علیهم السلام فرموده اند:

«مردم غربال خواهند شد و جز تعداد بسیار اندکی از آن بیرون نخواهند ماند».

«دین نگهداشتن در عصر غیبت بسان آتش سرخ در کف داشتن است».

«روزگاری فراخواهد رسید که از اسلام جز نامی و از قرآن جز نشانی باقی نماند.»
 «مسجدهایشان آراسته و معمور ولی دلهایشان از ایمان تهی باشد.»
 «شیعیان نیز با یکدیگر اختلاف کنند تا آنجا که بر روی هم آب دهان افکنند و همدیگر را تکفیر کنند.»

با این وصف راه خلاصی از مهالک و خوب بیرون آمدن از امتحانها نیز از احادیث خاندان عصمت علیهم السلام به وضوح دیده می شود، و هیچکس نمی تواند ادعا کند که ندانسته به ضلالت افتاده است.
 ثقة الإسلام کلینی از مفضل بن عمر روایت آورده که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

مبادا فاش کنید، به خدا قسم امام شما سالیانی از روزگار غائب خواهد ماند و شما در امتحان سخت واقع خواهید شد، تا اینکه در باره او حرفهای مختلف گفته می شود، مرده، کشته شده، در کدام وادی رفته است؟ البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد بود، و در امواج حوادث واژگون خواهید شد همانطور که کشتی در امواج دریا واژگون می شود، پس کسی نجات نمی یابد مگر آنکه خداوند از او پیمان گرفته و در دلش ایمان ثبت گردیده باشد و او را به روحی از جانب خود تأیید نموده باشد. و دوازده پرچم اشتباه انگیز بر پا خواهد شد که نمی دانند به کدام سوراخ کنند؛ راوی گوید: پس گریه کردم و گفتم: پس چه باید کرد؟ آن حضرت نگاهی به خورشید افکند که به ایوان تابیده بود و فرمود:
 ای ابا عبدالله این آفتاب را می بینی؟ گفتم. بله. فرمود: به خدا سوگند امر ما از آفتاب روشنتر است.^۱

راه نجات از مهالک در زمان غیبت دعا کردن برای تعجیل فرج می باشد، که در آیات قرآن و روایات أدله و شواهد بسیاری بر آن هست، از جمله:
 حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق فرمودند:

(وَاللَّهِ لَسَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَتَّهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَوَفَّقَهُ فِيهَا) لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ.

(به خدا سوگند [فرزندم مهدی] غیبت خواهد کرد غیبت کردنی که، در آن نجات نخواهد یافت مگر کسی که خدای عزوجل او را بر اعتقاد به امامتش ثابت دارد، و به دعا کردن برای تعجیل فرجش توفیق دهد.)^۲

و در توقیع شریفی از حضرت ولیّ عصر — عجل الله تعالی فرجه — آمده:
 و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که همان فرج شما است.^۳

و روایات دیگر...



در این کتاب علاوه بر اینکه مطلب مورد بحث به طور گسترده و بی نظیری بررسی شده و با دلایل محکم و شواهد مُثَقَّن اثبات و روشن گردیده، مطالب و مباحث بسیاری نیز مورد پژوهش و تحقیق قرار گرفته و مسائل جالبی در رشته های مختلف علوم و معارف، تحلیل و ترسیم شده است که نشانگر کثرت اطلاع و دقت نظر وصفای باطن مرحوم مؤلف بزرگوار کتاب می باشد.

زبان من از حمد و ثنا، و خامه از توصیف شکر و سپاس، و فکر از شمارش نعمتهای بی پایان خدای عزوجل و الطاف و عنایات بی کران ولیّ اعظمش مولانا حجة بن الحسن — روحی فدا — عاجز است که چنین سعادت بزرگی نصیب دادند و توفیق ترجمه این اثر مهم به این حقیر و غلام درگاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام روزی گردید. از نتایج و عواید عاجلی انجام این خدمت ناچیز: افتخار آشنایی با چندتن از نوادگان بزرگوار و أحفاد عالیقدر مرحوم صاحب مکیال بود، به ویژه دانشمند ارجمند حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد باقر أبطحی دام ظلّه العالی می باشد که چاپ دوم متن عربی کتاب با پژوهش و مراجعه و تدقیق ایشان انجام شده است، و اساس کار ما در ترجمه قرار گرفت، زحماتی که معظم له در این راه متحمل شده اند بسیار قابل تقدیر و تحسین است.

البته در موقع ترجمه یک بار دیگر از اول تا آخر کتاب توسط برادران عزیز و جوانان متدین و فاضل در انتشارات بدر بامدارک و مصادر کتاب مقابله و تصحیح گردید و احیاناً مدارک دیگر و یا چاپهای جدیدتر و مشهورتری بدست آمد، که کار این عزیزان نیز بسیار ارزشمند و قابل تحسین است.

از مزایای جلد دوم ترجمه این است که تمامی آن را با متن عربی کتاب توسط برادر عزیز و خویشاوند دانشمند محقق برومند حجة الاسلام آقای حاج سید علی میلانی مقابله

نمودم و از نظرات و راهنماییها و تصحیحات و دقت نظر ایشان بهره‌ها بردم. لازم به تذکر است که ترجمه آیات قرآن با مراجعه به تراجم و تفاسیری که در اختیار بود انجام گرفت، و بیشتر عبارات آنها از خود این حقیر است و در مواردی هم از ترجمه مرحوم علامه قمشه ای الهی، استفاده شده است.

امید است این خدمت ناچیز را مولایم — که گردنم زیر بار منت اوست — از من بپذیرد و از درگاه خداوند خواهانم که تمام کارهایم را در جهت خدمت به آنحضرت قرار دهد. و نیز رجاء واثق دارم که خوانندگان عزیز برآن شوند که آن دستور بزرگ، دعا برای تعجیل فرج را بکار بندند و دیگران را نیز به انجام آن دلالت نموده و مؤلف و مترجم و مصحح و یانی و ناشر را از دعای خیر فراموش نفرمایند.

شهر مقدس قم — شعبان المعظم ۱۴۰۴ هـ

سید مهدی حائری قزوینی



بخش ششم

* اوقات و حالات تأکید شده برای دعا

از مواردی که دعا برای حضرت صاحب الزمان — عجل الله فرجه — و درخواست ظهور آن جناب از درگاه خداوند، سفارش و تأکید بیشتری شده، و از آیات و روایات و دلیل عقل شواهدی بر آنها هست در ذیل می آید:

۱ — بعد از هر نماز واجب:

شاهد براین معنی اینکه در تعدادی از دعاهای روایت شده از امامان معصوم علیهم السلام، این امر آمده است، از جمله:
— در اصول کافی مرسلأً از حضرت ابوجعفر ثانی (امام جواد علیه السلام) روایت است که فرمود:

هرگاه از نماز واجبی فراغت یافتی بگو:

رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَبِيًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَ
بِالْقُرْآنِ كِتَابًا، وَبِفُلَانٍ وَفُلَانٍ أَتَمَّةً، اللَّهُمَّ وَلِيَّكَ فُلَانٌ فَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ
مِنْ خَلْفِهِ، وَعَنْ يَمِينِهِ، وَعَنْ شِمَالِهِ، وَمِنْ فَوْقِهِ، وَمِنْ تَحْتِهِ وَأَمْدُدْ لَهُ فِي عُمْرِهِ
وَاجْعَلْهُ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ وَالْمُنْتَظَرَ (وَالْمُنْتَصِرَ ل) لِدِينِكَ وَأَرِهْ مَا يُحِبُّ وَ
تَقَرِّبْهُ عَيْنُهُ فِي نَفْسِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَفِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ، وَفِي شَيْعَتِهِ وَفِي عَدُوِّهِ، وَأَرِهِمْ
مِنْهُ مَا يَخْذَرُونَ، وَأَرِهْ فِيهِمْ مَا يُحِبُّ وَتَقَرِّبْهُ عَيْنُهُ، وَأَسْفِ صُدُورَنَا وَصُدُورَ قَوْمِ
مُؤْمِنِينَ^۱.

همین حدیث را شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه از آن حضرت چنین روایت کرده: فرمود:

هرگاه از نماز واجبی فراغت یافتی پس بگو:

رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَلِّمْ نَبِيًّا وَيَعْلَىٰ وَلِيًّا، وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ
وَجَعْفَرِ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَىٰ بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَىٰ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ
مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَالْحُجَّجَةَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَتَمَّهُ.
اللَّهُمَّ وَلَيْتَكَ الْحُجَّةَ فَأَحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ
وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ وَأَمُدُّ لَهٗ فِي عُمْرِهِ وَأَجْعَلْهُ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ الْمُتَنَصِّرَ لِدِينِكَ
وَأَرِهٖ مَا يُحِبُّ وَتَقَرِّبْهُ عَيْنُهُ فِي نَفْسِهِ وَفِي ذُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ وَفِي شِعْبَتِهِ وَفِي
عَدُوِّهِ وَأَرْهَمْ مِنْهُ مَا يَخْذَرُونَ وَأَرِهٖ فِيهِمْ مَا يُحِبُّ^۲ وَتَقَرِّبْهُ عَيْنُهُ وَأَشْفِ بِهِ
صُدُورَنَا وَصُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ^۳.

[خلاصه ترجمه دعا چنین است] خداوند را به پروردگاری پذیرفتم و اسلام را بعنوان دین
و قرآن را کتاب آسمانی و محمد صلی الله علیه و آله را پیغمبر، و علی را ولی خود (ایمان
آوردم)، و حسن و حسین و علی بن الحسن و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن
جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن
الحسن بن علی علیهم السلام را به امامت پذیرفتم.

پروردگارا ولی تو حضرت حجت است پس او را حفظ کن از پیش رویش و از پشت سر و
از سمت راست و سمت چپ، و از بالا و پائین، و عمرش را امتداد بخش، و او را قائم بامر
خویش قرار ده که برای دینت یاری طلبد، و آنچه دوست می دارد و دیده اش به آن روشن
گردد، نسبت به خودش و خاندانش و نوادگانش و دارائیش و پیروانش، و نسبت به
دشمنش، به او بنمایان، و دشمنانش را به آنچه هراس دارند [از نابودیشان به دست او]
دچار گردان، و بدین وسیله درد سینه های ما و سینه های مؤمنین را شفا ببخشی.

می گویم: فلان و فلان که در روایت کافی آمده کنایه از امامان گذشته علیهم السلام
است، و منظور از اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ فلان مولای ما صاحب الزمان علیه السلام می باشد که
صدوق نامهای شریف آنها را با صراحت آورده، و این حدیث دلالت می کند بر اینکه دعا
برای تعجیل فرج بعد از هر نماز واجب، موکد است.
شاهد دیگر بر این امر روایتی است که در بحار به نقل از کتاب الاختیار سید بن
الباقی از امام صادق علیه السلام آمده که:

هر کس بعد از هر نماز فریضه این دعا را بخواند، امام (م ح م د) بن الحسن علیه و علی
آبانه السلام را در خواب یا بیداری خواهد دید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ آيَتِمَا كَانَ وَحَيْثُمَا
كَانَ مِنْ مَسَارِقِ الْأَرْضِ وَمَعَارِبِهَا سَهْلَيْهَا وَجَبَلَيْهَا عَنِّي وَعَنْ وَالِدَيَّ وَعَنْ
وُلْدِي وَإِخْوَانِي التَّحِيَّةَ وَالسَّلَامَ عَدَدَ خَلْقِ اللَّهِ وَزِينَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَمَا أُخْصَاهُ

کتابه وَاَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اُجَدُّ لَهٗ فِى صَبِيْحَةِ هٰذَا الْيَوْمِ وَمَا عِشْتُ فِيْهِ مِنْ اَيَّامِ حَيَاتِىْ عَهْدًا وَعَقْدًا وَتَبِعَةً لَهٗ فِى غُنْفِىْ لَا اُحُوْلُ عَنْهَا وَلَا اُزُوْلُ اَبَدًا، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِىْ مِنْ اَنْصَارِهِ وَالِدَا بَيْنَ غَنَمِهِ وَالْمُتَمَتِّلِيْنَ لِاَوْامِرِهِ وَنَوَاهِيْهِ فِىْ اَيَّامِهِ وَ الْمُسْتَشْهَدِيْنَ بَيْنَ يَدَيْهِ اَللّٰهُمَّ اِنْ حَالَ بَيْنِىْ وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِىْ جَعَلْتَهُ عَلٰى عِبَادِكَ حَنْمًا مَّقْضِيًّا فَاُخْرِجْنِىْ مِنْ قَبْرِىْ مُؤْتِرًا كَفْنِىْ شَاهِرًا سِنْفِىْ مُجَدِّدًا فَتَاتِىْ مُسْلِمًا دَعُوَةَ الدَّاعِىْ فِى الْخَاضِرِ وَالْبَادِىِ اَللّٰهُمَّ اُرْنِىْ الظَّلْمَةَ الرَّشِيْدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمِيْدَةَ وَ اَكْحُلْ بَصْرِىْ بِنَظْرَةِ مَتِّىْ اِلَيْهِ وَ عَجَلْ فَرْجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ اَللّٰهُمَّ اَشْدُدْ اَزْرَهُ وَ قَوِّظْهُرَهُ وَ طَوِّلْ عُمرَهُ وَ اَعْمُرِ اَللّٰهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ اُخِيْ بِهِ عِبَادَكَ فَاِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلِكَ الْحَقُّ: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِى الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ يَمَّا كَسَبَتْ اَيْدِى النَّاسِ» فَاطْفِيْرِ اَللّٰهُمَّ لَنَا وَ لَيْتَكَ وَ اَبْنِ بِنْتَ نَبِيِّكَ الْمُسَمِّىْ بِاسْمِ رَسُوْلِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى لَا يُظْفَرِ بِشَىْءٍ مِّنَ الْبَاطِلِ اِلَّا مَرْفَقُهُ وَ يُحِقَّ اللهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يُحَقِّقُهُ اَللّٰهُمَّ اَكْشِفْ هٰذِهِ الْعُمَّةَ عَنْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بِظُهُورِهِ اِنَّهُمْ بَرَوْنَهُ بَعِيْدًا وَ تَرِيَهُ قَرِيْبًا وَ صَلَّى اللهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

ترجمه دعای فوق: بار خدایا به مولای ما صاحب الزمان هر کجا که هست و به هر سوی رومی کند از مشارق و مغارب زمین، هموارها و ناهموارهای آن، از طرف من و والدینم و فرزندانم و برادرانم تحیت و سلام برسان به تعداد خلق خدا و به وزن عرش الهی و آنچه کتابش شمارش نموده و علمش به آن احاطه کرده، پروردگارا، من در صبح این روز و تا زنده هستم در همه روزهای زندگانیم پیمان و عقد و بیعتی از برای او در گردنم تجدید و تازه می‌کنم که نه از آن روی گردانم و نه هیچگاه آنها را بشکنم، پروردگارا مرا از یاران و مدافعان از حریمش، و فرمانبرداران اوامر و نواهی آن بزرگوار در ایام حکومتش و شهید شدگان در پیشگاهش قرار ده، بارالها اگر میانه من و او با مرگ که بر بندگانت امر قطعی و حتمی تقدیر فرموده‌ای جدائی افتاد پس [هنگام ظهورش] مرا از قبر بیرون آورد در حالیکه کفنم را بر کمر بسته و شمشیرم را کشیده و نیزه‌ام را برهنه نموده باشم، و دعوت آن دعوت کننده‌حق را در شهر و بیابان لبیک گویم.

پروردگارا آن رخسار زیبای رشید و — صاحب — جبین ستوده را نشانم ده، و دیده‌ام را با سرمه‌نگاهی باوروشنائی بخش، و فرجش را تعجیل و برنامه قیامت را آسان فرمای. پروردگارا به او نیرو عطا کن و پشتش را محکم ساز و عمرش را طولانی نمای و به وجود او سرزمینهای را آباد گردان و بندگانت را حیات ده که تو فرموده‌ای و قول توحق است: (فساد در خشکی و دریا بر اثر کردارهای مردم آشکار شد) پس ای پروردگار آشکار کن ولی خودت و فرزند دخت پیامبرت را که همنام او است تا از باطل چیزی باقی نگذارد، و خداوند حق را با کلمات خویش اثبات و محقق دارد.

بارالها این غم بزرگ (غیبت) را با ظهور او از این امت برطرف ساز، آنها (مخالفین)

ظهورش را دور می پندارند و ما آن را نزدیک می بینیم، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

مؤلف گوید: نظیر این دعا در بخش هشتم **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** تعالی خواهد آمد.
و از جمله شواهد بر تأکید داشتن دعا برای **فَرَجِ** آن حضرت پس از هر نماز واجب روایتی است که در مکارم الاخلاق آمده:

روایت است که هر کس این دعا را بعد از هر نماز واجب بخواند و بر آن مواظبت نماید، آنقدر عمر خواهد کرد تا از زندگی سیر شود، و به دیدار حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه مشرف خواهد شد، دعا چنین است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقَ الْمُصَدَّقَ
صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ إِنَّكَ قُلْتَ مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ إِذَا فَاعَلَهُ كَتَرْتُ دِي فِي
قَبْضِ رُوحِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَائِلَهُ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجَّلْ لِأَوْلِيائِكَ الْفَرَجَ وَالنَّصْرَ وَالْعَافِيَةَ وَلَا تُسَوِّنِي فِي
نَفْسِي وَلَا فِي فُلَانٍ. قَالَ: وَتَذَكَّرْ مَنْ شِئْتَ^۴.

ترجمه: خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست، پروردگارا بدرستی که رسول راستگوی
تصدیق شده تو— که درودت بر او و آتش باد— فرمود که تو فرموده ای: من در هیچ امری
که انجام دهنده آنم تردّد نکرده ام همچون تردّد در قبض روح بنده مؤمن خودم، او مرگ
را اِکراه دارد و من خوش ندارم او را ناراحت کنم، پروردگارا پس بر محمد و آل محمد
درود فرست و برای اولیاء خودت فرج و نصرت و عافیت را تعجیل فرما و مرا نه در مورد
خودم و نه در مورد فلانی بدی مرساں. فرمود: و بجای کلمه فلانی هر کس را بخواهی نام
می بری^۵.

می گویم: و علامه مجلسی در بخش صلاة بحار به نقل از کتاب فلاح السائل عالم
ربانی سید علی بن طاووس آورده که گفته: از مهمات برنامه های مستحبی برای کسی
که طول عمر می خواهد اینکه از تعقیباتش بعد از هر نماز این باشد: که ابو محمد هارون بن
موسی از ابوالحسن علی بن یعقوب عجلای کسائی از علی بن الحسن بن فضال از جعفر بن
محمد بن حکیم از جمیل بن درّاج روایت کرده که گفت:

مردی بر حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام وارد شد، پس عرض کرد: ای آقای من،
سَنَمُ بِالْأَفْرَاقِ وَخَوِشَانَمُ مَرْدَهْ، و من می ترسم که مرگ مرا در یابد در حالیکه کسی
را نداشته باشم تا با او انس بگیرم و به او مراجعه نمایم.

امام علیه السلام فرمود: از برادران ایمانی تو کسی هست که از قرابت نسب یا سبب به تو
نزدیکتر است، و اُنْسُ تُوْبَهْ او از اُنْسِ بَا خَوِشَانَتِ بَیْشَرِ اسْتِ، با این حال بر تو باد
دعا، و اینکه پس از هر نماز بگوئی:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّكَ قُلْتَ: مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَأَعْلُهُ كَثْرَتِي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَكْرَهُ مَسَائِلَهُ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَالْعَافِيَةَ وَالنَّصْرَ وَلَا تَسُوْنِي فِي نَفْسِي وَلَا فِي أَحَدٍ مِنْ أَحِبَّتِي.

و اگر خواهی یک یک بستگان را نام ببر، و یا بطور پراکنده یا همه را یکجا یاد کن. آن مرد گوید: بخدا قسم آنقدر عمر کردم تا اینکه از زندگی خسته شدم. ابو محمد هارون بن موسی گوید: محمد بن الحسن بن شمون بصری این دعا را می خواند و صد و بیست و هشت سال عمر کرد، پس از زندگی ملول شد و این دعا را ترک کرد، پس از دنیا رفت، خدایش رحمت کند.

و نیز مجلسی به نقل از دعوات راوندی و مکارم و مصباح شیخ طوسی و جَنَّةُ الْأَمَانِ وَ الْبَلَدِ الْأَمِينِ این عبارت را آورده:

روایت شده که هر کس این دعا را بعد از هر نماز فریضه بجای آورد، و بر آن مواظبت نماید، آنقدر زنده می ماند که از زندگی ملول گردد.

می گویم: در بخش گذشته — جلد اول کتاب حاضر — در مکرمات بیست و هشتم، جهت اینکه این دعا درخواست تعجیل فرج مولا یمان حضرت حجت علیه السلام است را بیان نمودیم، و دلایل این مطلب را آوردیم.

توضیح:

اینکه فرموده:

«مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَأَعْلُهُ..»

نظیر این تعبیر در چند روایت در اصول کافی و غیر آن آمده. شیخ بهائی در شرح الأربعین گفته:

نسبت تردد خاطر به خدای تعالی که این حدیث متضمن آن است چنانچه مخفی نیست

محتاج به توجیه و تأویل است، و بر چند وجه تأویل آن کرده اند:

اول: آنکه در کلام چیزی تقدیر باشد، و تقدیر کلام این باشد که:

لَوْ جَازَ عَلَيَّ التَّرَدُّدُ مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ، یعنی: اگر بر من تردّد و آمد و شد خاطر روا

می بود، تردد و آمد و شد خاطر نمی داشتم هرگز در چیزی مثل تردد و آمد و شد

خاطری که در وفات مؤمن می داشتم.

دوم: آنکه چون عادت براین جاری شده است که در مسائله کسی که احترام و عزت او لازم دانند و خاطر را تعلق به او باشد مثل دوست نزدیک و یار موافق تردد خاطر بهم رسد و در مسائله کسی که او را نزد این کس قدر و منزلتی نباشد مثل دشمن و مار و عقرب و امثال آن تردد خاطر بهم نرسد، بلکه چون به خاطر بگذرد که بدی به او رسیده در خاطر جای می یابد بی آنکه تردد و آمد و شد خاطری دست دهد، می تواند بود که تعبیر کنند از توقیر و احترام او به حصول تردد در حال مسائله او، و از خواری و مذلت او به عدم حصول تردد در آن حال، پس بنابراین می تواند بود که مراد حضرت عزت تعالی شأنه از این کلام — واللّه اعلم — آن باشد که هیچکس از مخلوقات مرا نزد من قدر و منزلت و حرمتی نیست مثل قدر و منزلت بنده مؤمن و حرمت او پس کلام از قبیل استعاره تمثیلیه بوده باشد که معنی آن در ضمن شرح بعضی احادیث سابق ذکر یافته است.

سوم: در حدیث وارد است از طریق خاصه و عامه که خدای تعالی در وقت احتضار بنده مؤمن ظاهری می سازد بر او از لطف و نوازش و بشارت به دخول بهشت و امثال آن آنقدر که کراهت مرگ از طبیعت او زایل می شود، و او را رغبت تمام انتقال از این عالم فانی به عالم باقی بهم می رسد، پس کم می شود به سبب آن ایذا و تشویش او از آلم مرگ و مصائب آن و چنان می شود که او را نهایت رضا به مردن بهم می رسد و رغبت تمام به آن حاصل می شود، پس تشبیه کرده است خدای تعالی این معامله را به معامله کسی که اراده کرده باشد که المی برساند به دوست خود به قصد خود آنکه در عقب آن نفع عظیمی به او عاید شود، پس تردد داشته باشد در آنکه به چه نحو این الم را به او رساند که به او آزار بسیاری نرسد و همیشه مرغبات و محسنات می گفته باشد، و نفعی که آن الم در عقب دارد ذکر می کرده باشد تا آنکه او را به آن رغبت تمام بهم رسد و الم مذکور را بر خود راحت انگارد، و در این صورت نیز کلام از قبیل استعاره تمثیلیه خواهد بود.^۷

و نیز بر مقصود دلالت دارد آنچه در کتاب جمال الصالحین از مولای ما حضرت صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود:

از جمله حقوق ما بر شیعیان این است که بعد از فریضه دست بر چانه بگیرد و سه مرتبه بگوید:

يَا رَبِّ مُحَمَّدٍ عَجَّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ يَا رَبِّ مُحَمَّدٍ احْفَظْ غَيْبَةَ مُحَمَّدٍ يَا رَبِّ مُحَمَّدٍ إِنَّتَقِمُ لِابْنَتِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ^۸.

ترجمه دعا: ای پروردگار محمد فرج آل محمد را زودتر گردان ای پروردگار محمد پنهانی محمد را حفظ کن، ای پروردگار محمد برای دختر محمد انتقام بگیر.

تتمه‌ای پُر سود:

اکنون که از روایات نقل شده دلالت بر مقصود بیان گشت بدانکه سیرِ مطلب در این است که حقیقت عبادت و اصل آن و شرط قبولیش معرفت امام علیه السلام و دوستی او است، پس لازم است که مؤمن بعد از هر نماز حقیقت ایمان خود و راستی ولایش را نسبت به مولایش ابراز دارد، و با دعا برای او و تقاضای تعجیل فرَجش از درگاه خدای عز و جل ارادتش را اظهار نماید، تا نمازش با سبب قبولی مقترن گردد، و بر این مطلب دلالت دارد آنچه در بخش اول و پنجم آوردیم و آنچه در بخش هشتم خواهد آمد، اضافه بر روایاتی که در تفسیر فرموده خدای تعالی:

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ.

امروز دین شما را کامل ساختم.^۱

و نیز فرموده خدای تعالی:

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ.

اینکه کسی بگوید در یغا بر آنچه در جنب الله کوتاهی ورزیدم.^۱

و آیات دیگر آمده که غیر ممکن یا دشوار است که همه آنها را بیاوریم و از میان انبوه اخبار آنها را جمع و ضبط نماییم، و همینطور است در روزه و حج و عبادتهای دیگر، و لذا صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام و دعا برای فرج مولايمان علیه السلام در روزها و شبهای ماه رمضان وارد شده است.

در اینجا خوش دارم حدیث شریفی که در تفسیر البرهان روایت شده بیاورم که در تفسیر فرموده خدای تعالی:

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ .

به سند خود از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود:

ما جنب الله هستیم، و ما برگزیده خداوند می باشیم، و ما اختیار شده‌ایم الهی هستیم، و میراثهای پیغمبران به ما سپرده شده، و ما امنای خدای عز و جل می باشیم، و ما هستیم حجت‌های الهی، و ما مائیم ریسمان خداوند (حبل الله)، و ما مائیم رحمت خداوند بر خلق او، و ما مائیم کسانی که خداوند بما (آفرینش) را آغاز کرده و به ما ختم فرماید، و ما هستیم امامان هدایت، و ما مائیم چراغهای برطرف کننده تاریکی، و روشن کنندگان راه هدایت، و ما مائیم نشانه‌ای که برای اهل دنیا معروف است، و ما مائیم پیشی گرفتگان و ما مائیم آخرین، هر آنکه بما تمسک جست به مقصد رسید، و هر کس از ما کناره گرفت غرق

شد، و مائیم رهبران روسفیدان، و مائیم محرم (راز) خداوند، و ما هستیم راه و صراط مستقیم به سوی خدای عزوجل، و مائیم کسانی که خداوند بر خلق خود نعمت بخشیده، و مائیم شیوه (حق پرستی) و مائیم کاین نبوت، و ما هستیم جایگاه رسالت، و مائیم اصول دین، و بسوی ما فرشتگان آمد و شد کنند، و مائیم چراغ برای کسی که بما روشنی جوید، و مائیم راه برای هر آنکس که بما اقتدا کند، و مائیم هدایت کنندگان به بهشت، و ما هستیم گیره های اسلام، و مائیم پُلها و مائیم گذرگاههایی که هر کس بر شیوه ما سیر کند برنده است، و هر کس از ما پس بیفتد نابود شده است، و ما هستیم رکن اعظم، و مائیم کسانی که رحمت بوجودمان نازل می گردد، و به سبب ما باران بر شما می بارد، و مائیم کسانی که خداوند بخاطر ما عذاب را از شما برطرف می سازد، پس هر کس نسبت بما بینش یافت و ما و حق ما را شناخت و به امر ما ملتزم شد پس او از ما است و بما بر می گردد^{۱۱}.



سیر دیگری نیز برای تأکید دعا کردن در آن حال برای آن حضرت — عجل الله تعالی فرجه — به خاطر می رسد اینکه در روایات متعددی آمده که:

هر مؤمنی را پس از هر نماز واجب دعای مستجاب شده ای است.

این روایات در کتاب وسائل الشیعه و کتب دیگری آمده است، پس شایسته است مؤمن کامل که مولایش را از جان و فرزندانش عزیزتر می داند آن دعای مستجاب را درباره او قرار دهد، و آن حضرت را بر خود مقدم دارد.

۲ — از اوقاتی که دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه تأکید بیشتری دارد بعد از نماز ظهر است:

دلیل و شاهد بر این معنی روایتی است که در بحار و مستدرک و جمال الصالحین از امام صادق علیه السلام آمده:

هر کس بعد از نماز صبح و ظهر بگوید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.

نمی میرد تا اینکه قائم علیه السلام را دیدار کند^{۱۲}.

این حدیث در بخش سابق نیز گذشت.

و نیز بر این معنی دلالت دارد آنچه در بخش صلاة بحار به نقل از فلاح السائل سید اجل علی بن طاووس (قدس سره) آمده: سید فرموده: از مهمات در تعقیب نماز ظهر اقتدا کردن به امام صادق علیه السلام است در دعا برای حضرت مهدی علیه السلام که رسول

خدا صلی الله علیه وآله در روایات صحیح مؤده به آمدنش داده و اینکه در آخر زمان ظهور خواهد کرد^{۱۳}، چنانکه ابومحمد هبان الدنبلی از ابوعلی محمد بن الحسن بن محمد بن جمهور العمی از پدرش محمد بن جمهور از احمد بن الحسین سکری از عباد بن محمد مدائنی روایت کرده که گفت:

بر حضرت ابوعبدالله (امام صادق علیه السلام) در مدینه وارد شدم، هنگامیکه از نماز واجب ظهر فراغت یافت در حالیکه دستهایش را به سمت آسمان بلند کرده بود می گفت:

أَنْتِ سَامِعٌ كُلِّ صَوْتٍ أَنْتِ جَامِعٌ كُلِّ قَوْتٍ أَنْتِ بَارِيٌّ كُلِّ نَفْسٍ بَعْدَ الْمَوْتِ أَنْتِ بَاعِيَةٌ أَنْتِ وَارِثَةٌ أَنْتِ سَيِّدَةُ السَّادَةِ أَنْتِ إِلَهَةُ الْأَلْهَةِ أَنْتِ جَبَّارَةُ الْجَبَّارَةِ أَنْتِ مَالِكَةٌ (مَلِكٌ خ ل) الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْتِ رَبُّ الْأَرْبَابِ أَنْتِ مَلِكَةُ الْمُلُوكِ أَنْتِ بَطَّاشَةٌ أَنْتِ ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ أَنْتِ فَعَالَاءٌ لِمَا يُرِيدُ أَنْتِ مُخْصِيَةٌ عَدَدَ الْأَنْفَاسِ وَنَقَلَ الْأَفْئَامِ أَنْتِ مِنَ السَّرِّ عِنْدَهُ عِلَالِيَةٌ أَنْتِ مُبْدِيَةٌ أَنْتِ مُعِيدَةٌ أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَيَّ خَيْرِيكَ مِنْ خَلْقِكَ وَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْحَيْتَ لَهُمْ عَلَيَّ نَفْسِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَهْلَ بَيْتِهِ وَأَنْ تُنَمِّنَ عَلَيَّ السَّاعَةَ بِفِكَارِ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَنْجِزْ لَوْلِيكَ وَأَبْنِ نَبِيَّكَ الدَّاعِيَ إِلَيْكَ بِإِذْنِكَ وَأَمِينِكَ فِي خَلْقِكَ وَعَمَلِكَ فِي عِبَادِكَ وَوَحْيِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ عَلَيْهِ صَلَوَاتُكَ وَبَرَكَاتُكَ وَعَدَّةُكَ، اللَّهُمَّ أَيْدُهُ بِنَصْرِكَ وَأَنْصُرْ عَبْدَكَ وَقَوِّضْ حَبَابَهُ وَصَبِّرْهُمْ وَأَفْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَمْكِنَهُ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ رَسُولِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^{۱۴}.

ترجمه دعا: ای شنونده هر صدا، ای جمع کننده هر از دست رفته، ای برآورنده هر جنبنده پس از مرگ، ای برانگیزنده، ای وارث، ای آقای آقایان، ای خدای خداوند گاران، ای درهم شکننده جباران، ای مالک (پادشاه) دنیا و آخرت، ای پروردگار پرورد گاران، ای پادشاه پادشاهان، ای سخت کوبنده، ای بشدت مؤاخذه کننده، ای آنکه هر چه بخواهد انجام دهد، ای شمارنده نفسهای خلق و گام زدن، ای کسی که سیر نزد او آشکار است، ای پدید آورنده موجودات، ای بازگرداننده آنها، از تومی خواهم بحق خودت بر برگزیدگان خَلَقْتُمْ، و بحقی که برای آنان بر خودت واجب شمرده ای که بر محمد و آل محمد خاندانش درود فرستی، و همین حالا بر من منت نهی و گردنم از آتش رها گردد، و وعده ولی خود و فرزند پیامبرت دعوت کننده بسویت و به اجازهات، و آمین تود در خلاق و چشم تود بر بندگانت و حجت تود بر خلقت که درود و برکاتت بر او باد؛ وعده ای که به او داده ای وفا کن، بارالها به نصرت تأییدش کن، و بنده ات را یاری فرما و یارانش را نیرو بخش و شکیبایشان گردان و برای آنان از جانب خود حجتی قرار ده که همیشه یارشان باشد، و قَرَجَش را تعجیل کند، و بردشمنانت و دشمنان پیامبرت توانائی بخش ای بخشنده ترین بخشندگان.

راوی گفت: فدایت شوم آیا چنین نیست که برای خودت دعا کردی؟ فرمود: برای نور آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سابق ایشان و انتقام گیرنده از دشمنانشان به امر خداوند، دعا کردم.

عرضه داشتیم: خداوند مرا فدایت سازد کی هنگام خروجش خواهد شد؟ فرمود: هرگاه کسی که خلق و امر به دست او است بخواهد.

گفتم: پس آیا نشانه‌ای پیش از آن هست؟ فرمود: بله، نشانه‌های متعددی دارد.

گفتم: مانند چی؟ فرمود: بیرون شدن پرچمی از مشرق و پرچمی از مغرب و فتنه‌ای که اهل زوراء^{۱۵} را فرا می‌گیرد، و خروج مردی از فرزندان عمویم زید در یمن، و غارت شدن پردهٔ کعبه، و خداوند آنچه بخواهد انجام می‌دهد.

علامهٔ مجلسی در بحار گفته: ۱۶

و در مصباح شیخ طوسی و الیبد الامین و جنة الامان و الإختیار آمده: از اموری که به تعقیب نماز ظهر اختصاص دارد:

یا سامِعْ کُلَّ صَوْتٍ ...

تا آخر دعا می‌باشد، و در همهٔ این منابع بجای (أئ) (یا) آمده است.

می‌گویم: هرچند که سند حدیث به حسب اصطلاح ضعیف است ولی به مقتضای قاعدهٔ تسامح (و سهل گرفتن در دلایل اعمال مستحبی) که در اصول فقه به اثبات رسیده، انجام آن بجا است، بهمین جهت است که مشایخ علمای ما — که نامشان برده شد — بر آن اعتماد کرده‌اند.

بهر حال از این حدیث و دعای یاد شده چند مطلب استفاده می‌شود:

اول: استحباب دعا در بارهٔ حضرت حجت علیه السلام و درخواست تعجیل فرَج آن حضرت بعد از نماز ظهر.

دوم: مستحب بودن بلند کردن دستها هنگام دعا کردن برای آن حضرت علیه السلام.

سوم: استحباب شفاعت خواستن از امامان علیهم السلام و درخواست خود را با سوگند دادن به حق ایشان پیش از دعا و تقاضای حاجت.

چهارم: استحباب مقدم داشتن حمد و ثنای الهی پیش از عرض حاجت.

پنجم: استحباب مقدم داشتن درود و صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام پیش از

طلب حاجت.

ششم: پاک کردن دل از گناهان به وسیله استغفار و مانند آن، تا از لوث آلودگیها پاکیزه شده و آماده اجابت گردد، که درخواست مغفرت و آزادی گردن از آتش براین امر دلالت دارد.

و اما اینکه امامان علیهم السلام در مواردی درخواست مغفرت می کرده اند با اینکه — به دلایل عقلی و نقلی و به اجماع — معصوم بودنشان ثابت است، وجوهی در توجیه آن بیان کرده اند که اینجا مجال ذکر آنها نیست.

هفتم: اینکه منظور از ولی — هرگاه که بطور مطلق یاد شود — در سخنان و دعاهاى امامان علیهم السلام وجود مقدس مولایمان صاحب الزمان علیه السلام است، در بخش پنجم نیز دلالت براین معنی گذشت.

هشتم: استحباب دعا کردن درباره اصحاب و یاران آن حضرت علیه السلام.

نهم: اینکه امام علیه السلام شاهد و ناظر کارها و افعال بندگان است، و همیشه آنها را مشاهده می کند، دلیل براین معنی جمله:

وَعَيْنِكَ فِي عِبَادِكَ

می باشد، شواهد دیگری براین مطلب نیز قبلاً گذشت.

دهم: اینکه از جمله ألقاب مولایمان حضرت حجت علیه السلام: نور آل محمد صلی الله علیه وآله می باشد، در روایات نیز شواهدی براین امر هست که محقق نوری برخی از آنها را در کتاب النجم الثاقب خود آورده.

یازدهم: اینکه امام عصر عجل الله تعالی فرجه — پس از امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین — از همه امامان صلوات الله علیهم اجمعین افضل است، بعضی از روایات نیز این مطلب را تأیید می کند.

دوازدهم: اینکه خداوند متعال زمان آن حضرت را تأخیر انداخته و او را ذخیره نموده برای انتقام گرفتن از دشمنان خود و دشمنان پیغمبرش، و روایات در این باره در حدّ تواتر

است.

سیزدهم: اینکه زمان ظهور آن جناب از امور مخفی است که مصلحت الهی مقتضی پنهان بودن آن است، روایات در این مورد نیز به تواتر رسیده.

چهاردهم: نشانه هائی که در این حدیث یاد شده از علائم حتمیه نیست زیرا که امام صادق علیه السلام در آخر سخن خود فرموده اند: و خداوند آنچه بخواهد انجام می دهد.

۳ - بعد از نماز عصر:

سومین وقتی که دعا برای تعجیل فرج حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه تأکید شده بعد از نماز عصر است:

و دلیل بر این معنی روایتی است که در کتاب فلاح السائلین سید اجل علی بن طاووس - قدس سره - آمده، مرحوم سید فرموده: از مهمات پس از نماز عصر اقتدا کردن به مولایمان موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام، در دعا کردن برای مولایمان حضرت مهدی صلوات الله علیه است، چنانکه محمد بن بشیر ازادی از احمد بن عمر کاتب از حسن بن محمد بن جمهور قمی از پدرش محمد بن جمهور از یحیی بن الفضل نوفلی روایت کرده که گفت:

در بغداد بر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر وارد شدم، هنگامیکه نماز عصر را به پایان برد دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و شنیدم که می گفت:

أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِلَيْكَ زِيَادَةُ الْأَشْيَاءِ وَتَقْصَانُهَا وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَ خَلْقَكَ بِغَيْرِ مَعُونَةٍ مِنْ غَيْرِكَ وَلَا حَاجَةَ إِلَيْهِمْ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مِنْكَ الْمَشِيئَةُ وَإِلَيْكَ الْبَدْءُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ قَبْلَ الْقَبْلِ وَخَالِقَ الْقَبْلِ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بَعْدَ الْبَعْدِ وَخَالِقَ الْبَعْدِ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ تَمْخُومَاتُشَاءَ وَتَثْبُتُ وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ غَايَةُ كُلِّ شَيْءٍ وَوَارِثُهُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَا يَعْزُبُ عَنْكَ الدَّقِيقُ وَلَا الْخَلِيلُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَا تَخْفَى عَلَيْكَ اللَّغَاثُ وَلَا تَتَشَابَهُ عَلَيْكَ الْأَضْوَاءُ كُلُّ يَوْمٍ أَنْتَ فِي شَأْنٍ لَا يَشْغَلُكَ شَأْنٌ عَنْ شَأْنِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَأَخْفَى دِيَانِ الدِّينِ مُدَبَّرِ الْأُمُورِ بَاعِثٌ مَنْ فِي الْقُبُورِ مُخْبِئِ الْعِظَامِ وَهِيَ رَمِيمٌ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكُونِ الْمَخْرُوجِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يُخَيَّبُ مَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ تُعَجِّلَ

فَرَجَ الْمُتَّقِمِ لَكَ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَنْجَزَ لَهُ مَا وَعَدْتَهُ يَأَدَا الْجَلَالَ وَالْإِكْرَامَ.

ترجمه دعا: توستی خداوند هیچ معبود حقی غیر از تونست، اول و آخر و ظاهر و باطن هستی، و توستی خداوند هیچ معبود حقی جز تونست، زیاد و کم اشیاء به تو بر می گردد، و توستی خداوند هیچ خدایی غیر از تونست، مخلوقات خویش را آفریدی بی آنکه از غیر خودت کمک بگیری یا نیازی به آنها داشته باشی، توستی خداوند هیچ خدایی جز تو نیست، مشیت از تو و ابتداء کردن از تو است، و توستی خداوند هیچ معبودی جز تونست، پیش از قبل و آفریننده قبل هستی، و توستی خداوند هیچ معبودی جز تونست بعد از بعد و آفریننده بعدی، آنچه را بخواهی محومی کنی و آنچه را خواهی اثبات می نمائی و نزد تو است اُمُّ الکتاب، توستی خداوند هیچ خدایی جز تونست، پایان و وارث هر شیء هستی، توستی خداوند هیچ معبودی جز تونست، هیچ کم و زیاد و ریز و درشتی از تو پنهان نیست، توستی خداوند جز تو هیچ معبودی نیست، لغتها بر تو مخفی نمی ماند، و صداها بر تو مشتبه نمی شود، هر روزی تو در کاری هستی، و هیچ کاری از کار دیگر تو را مشغول نمی دارد، غیب و پنهانتر از آن را دانا هستی، نگهبان دین و تدبیر کننده امور، برانگیزنده مردگان از قبرها، زنده کننده استخوانهای پوسیده، از تومی خواهم به نام در پرده مخزون حقی قیومت که هر کس تو را بآن بخواند نا امید نمی شود؛ اینکه بر محمد و آل او درود بفرستی و اینکه فَرَجَ اِنْتِقَامِ گیرنده برای تو از دشمنان را به زودی برسانی، و آنچه به او وعده کرده ای وفا و اِنجَاز فرمائی، ای صاحب جلال و اِکْرَام.

راوی گوید: عرض کردم: دعا برای چه کسی بود؟ فرمود: او مهدی از آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم است.

سپس فرمود: پدرم قربان آن فریه شکم، پیوسته ابرو، باریک ساق، شانه هایش پهن، گندمگون که با وجود آن از شب زنده داری به زردی نیز آمیخته است، پدرم فدای کسی که شب خود را با رکوع و سجود به شمارش ستارگان می گذراند، پدرم قربان کسی که در راه خدا ملامت هیچ ملامت کننده ای بر او اثر نمی کند، چراغ تاریکی، پدرم فدای کسی باد که قائم به امر خداوند است.

عرضه داشتم: خروج او کی اتفاق می افتد؟ فرمود: هرگاه سپاهیان را در اُنبار در کرانه فرات و دجله مشاهده کردی، و پل کوفه منهدم و بعضی از خانه های کوفه سوزانده شد، پس هرگاه آنها را دیدی خداوند آنچه خواهد انجام دهد، هیچ چیز بر امر خداوند غالب و چیره نگردد، و هیچ چیز حکم او را عقب نیاندازد.^{۱۷}

۴ — بعد از نماز صبح:

از مواقعی که دعا برای تعجیل فَرَجِ تَأْکید بیشتری دارد پس از نماز صبح است، و دلیل بر این معنی — اضافه بر آنچه در بعد از نماز ظهر گذشت — روایتی است که مجلسی در کتاب مقباس در تعقیب نماز صبح آورده که: پس از نماز صبح پیش از آنکه حرفی بزند

صد بار بگوید:

يَا رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَعِيقْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ

۵ - بعد از هر دو رکعت از نماز شب:

شاهد بر این است یاد شدن خصوص این عنوان در دعائی که علمای بزرگوار ما - که خدایشان رحمت کند - در تعدادی از کتابهای معتبر آن را روایت کرده اند، و بعضی از اصحاب این دعا را در ضمن دعاهائی که بعد از دو رکعت اول نماز شب وارد شده آورده اند. دعا این است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَلَمْ يُسْأَلْ مِثْلَكَ أَنْتَ مَوْضِعُ مَسْأَلَةِ السَّائِلِينَ وَمُنْتَهَى رَغْبَةِ الرَّاعِبِينَ أَدْعُوكَ وَلَمْ يُدْعَ مِثْلَكَ وَأَرْغَبُ إِلَيْكَ وَلَمْ يُرْغَبْ إِلَيَّ مِثْلَكَ أَنْتَ مُجِيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَأَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ أَسْأَلُكَ بِأَفْضَلِ الْمَسَائِلِ وَأَنْجِعَهَا وَأَعْظَمِهَا يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا رَبَّ السَّمَاوَاتِ الْحُسْنَى وَأُمْنَالِكِ الْعَالِيَا وَيَعْمِكَ الَّتِي لَا تُخْصَى وَيَا أَكْرَمَ أَسْمَائِكَ عَلَيْكَ وَأَحَبِّهَا إِلَيْكَ وَأَقْرَبِهَا مِنْكَ وَسَيْلَةَ وَأَشْرَفِهَا عِنْدَكَ مَنْزِلَةً وَأَجْزَلِهَا لَدُنْكَ نَوَابًا وَأَسْرَعِهَا فِي الْأُمُورِ إِجَابَةً وَبِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ الْأَكْبَرِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَعْظَمِ الْأَكْرَمِ الَّذِي تُجِيبُهُ وَتَهْوَاهُ وَتَرْضَى بِهِ عَمَّنْ دَعَاكَ فَاسْتَجِيبَتْ لَهُ دُعَاؤُهُ وَحَقَّ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَحْرِمَ سَائِلَكَ وَلَا تَرُدَّهُ وَبِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَبِكُلِّ اسْمٍ دَعَاكَ بِهِ حَمَلْتَهُ عَرْشِكَ وَمَلَائِكَتُكَ وَأَنْبِيَائُوكَ وَرُسُلُكَ وَأَهْلُ طَاعَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَأَبْنِي وَلِيِّكَ وَتُعَجِّلَ خِزْيَ أَعْدَائِهِ.

می گویم: در کتاب جمال الصالحین جملاتی اضافه بر این در دعای فوق دیدم:
وَتَجْعَلُنَا مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَنْصَارِهِ وَتَرْزُقُنَا بِهِ رِجَالَنَا وَتَسْتَجِيبُ بِهِ دُعَائِنَا.

ترجمه دعا: پروردگارا من از تو سؤال می کنم و همچون تویی سؤال نشده (مثلی برای تو نیست تا سؤال گردد) تو در خواستگاه مسئلت سؤال کنندگان و آخرین مورد روی آوردن توجه کنندگانی، تو را می خوانم و هیچکس چون تو خوانده نشده، و به تو امید می بندم که مثل تویی نیست تا به او توجه گردد، تو اجابت کننده دعای بیچارگانی و مهربانترین مهربانانی، از تو درخواست می کنم به برترین و مقبولترین و عظیمترین مسایل ای خدا و ای رحمن و ای رحیم، و به نامهای حسنی (نیکوترین اسمهایت) و برترین نمونه هایت،

و نعمت‌های بیرون از شماریت، و به گرامترین اِسْمِهایت و محبوبترین آنها نزد تو، و نزدیکترین آنها از جهت وسیله به سوی تو، و والاترین آنها از لحاظ منزلت نزد تو، و پربرترین آنها از جهت ثواب و پاداش تو، و سریعترین آنها در اجابت اُمور، و تورا سوگند به اِسْمِ مکنونت؛ آن اسم اکبر اعزّ اجلّ اکرم که آن را دوست می داری و به آن توجه و عنایت داری و به آن از هر که تورا بخواند راضی می شوی پس دعایش را مستجاب فرمائی، و بر تو است که سائلت را محروم ننمائی و او را رد نکنی، و تورا سوگند به هر اِسْمی که برای تو است در تورات و انجیل و زیبور و قرآن عظیم، و به هر اِسْمی که حاملان عرش و فرشتگان و پیامبران و فرستادگان و فرمانبرداران از خلقت تورا به آن می خوانند که بر محمد و آل محمد درود بفرستی و اینکه قرّج و گشایش کار ولی خود و فرزند و لیت را زود برسانی و در خواری و رسوائی دشمنانش تعجیل فرمائی. و ما را از اصحاب و یارانش قراردی و به وجود او امیدمان را روزی فرمائی و به برکت عنایت او دعایمان را مقرون به اجابت نمائی.

۶ - در قنوت نمازها:

شاهد بر این، دعاهای امامان علیهم السّلام برای تعجیل قرّج، در تعدادی از قنوت‌هایی است که از آنها روایت شده، ما آنچه در این باره از ایشان علیهم السّلام به دست ما رسیده در اینجا می آوریم، توفیق از خدا است:

یک: سید اجل علی بن طاووس - قدس سره - در کتاب مَهْجُ الدعوات ضمن حدیثی که از ترس طولانی شدن مطلب از آوردن آن خودداری کردیم از امام زین العابدین علیه السّلام چنین آورده:

اللَّهُمَّ إِنَّ حَبْلَةَ السَّرِيَّةِ وَطَبَاعَ الْإِنْسَانِيَّةِ وَمَا جَرَّتْ عَلَيْهِ تَرْكِيبَاتُ النَّفْسِيَّةِ وَ
 أَنْعَقَدَتْ بِهِ عُقُودَ النَّسِيَّةِ نَعِجْرٌ عَنْ حَمْلِ وَارِدَاتِ الْأَفْصِيَّةِ إِلَّا مَا وَقَفَتْ لَهُ أَهْلُ
 الْإِضْطِفَاءِ وَأَعْنَتَ عَلَيْهِ ذَوَى الْإِجْتِيَاءِ اللَّهُمَّ وَإِنَّ الْقُلُوبَ فِي قَبْضَتِكَ وَ
 الْمَشِيئَةَ لَكَ فِي مَلِكِيكَ وَقَدْ نَعَلِمُ أَيُّ رَبِّ مَا الرَّغْبَةُ إِلَيْكَ فِي كَشْفِهِ وَاقِعَهُ
 لِأَوْقَاتِهَا بِقُدْرَتِكَ وَاقِفَهُ بِحَدِّكَ مِنْ إِرَادَتِكَ وَإِنِّي لِأَعْلَمُ أَنَّ لَكَ دَارَ جَزَاءٍ مِنَ
 الْخَيْرِ وَالسَّرِّ مُتَوَبَّةٌ وَعُقُوبَةٌ وَأَنَّ لَكَ يَوْمًا تَأْخُذُ فِيهِ بِالْحَقِّ وَأَنَّ آتَاكَ أَسْئُهُ
 الْأَشْيَاءِ بِكَرَمِكَ وَأَلْبَقَهَا بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ فِي عَظْفِكَ وَتَرَوُفِكَ وَأَنْتَ
 بِالْمِرْضَادِ لِكُلِّ ظَالِمٍ فِي وَجِيمِ عُقْبَاهُ وَسُوءِ مَنَوَاهُ اللَّهُمَّ وَإِنَّكَ قَدْ أَوْسَعْتَ
 خَلْقَكَ رَحْمَةً وَجِلْمًا وَقَدْ بَدَلْتَ أَحْكَامَكَ وَعَيَّرْتَ سُنَنَ نَبِيِّكَ وَتَمَرَّدَ الظَّالِمُونَ
 عَلَيَّ خُلْصَاءِكَ وَاسْتَبَاخُوا حَرِيمَكَ وَرَكِبُوا مَرَاكِبَ الْإِسْتِمْرَارِ عَلَيَّ الْجُرْأَةِ
 عَلَيْكَ اللَّهُمَّ فَبَادِرْهُمْ بِقَوَاصِفِ سَخَطِكَ وَعَوَاصِفِ تَنْكِيلِكَ وَأَجْتِنَاثِ
 غَضَبِكَ وَظَهْرِ الْبِلَادِ مِنْهُمْ وَأَعْفُ عَنْهَا آثَارَهُمْ وَأَحْظِظْ مِنْ قَاعَاتِهَا وَمَطَائِنِهَا

مَنَارَهُمْ وَأَصْطَلِمَهُمْ بِيَوَارِكِ حَتَّى لَا تَبْقَ مِنْهُمْ دِعَامَةٌ لِنَاجِمٍ وَلَا عِلْمًا لِآمٍ وَلَا مَنَاصًا لِقَاصِدٍ وَلَا رَأِيْدًا لِمُرْتَادٍ اللَّهُمَّ أَمْحِ آثَارَهُمْ وَأَطْمِسْ عَلَيَّ أُمُورِيهِمْ وَدَيَارَهُمْ وَأَمْحِقْ أَعْقَابَهُمْ وَأَفْكُكْ أَضْلَابَهُمْ وَعَجِّلْ إِلَى عَذَابِكَ السَّرْمَدِ أَنْقِلَابَهُمْ وَأَقِمِ لِلْحَقِّ مَنَاصِبَهُ وَأَقْدَحْ لِلرَّشَادِ زِنَادَهُ وَآثِرِ لِلنَّارِ مُثْمِرَةَ وَأَيِّدْ بِالْعَوْنِ مُرْتَادَهُ وَوَقِّرْ مِنَ النَّصْرِ زَادَهُ حَتَّى يَعُودَ الْحَقُّ بِجِدَّتِهِ وَبُنَيْرِ مَعَالِمِ مَقَاصِدِهِ وَبَسْلُكِهِ أَهْلُهُ بِالْأَمْتَةِ حَقَّ سُلُوكِهِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

ترجمه قنوت یکم: پروردگارا برآستی که اصل خلقت بشری و طبیعت انسانی، و آنچه ترکیبات نفسانی بر آن نهاده شده و بندهای آفرینش بر آن بسته از تحمل آنچه از قضاها فرا می رسد عاجزند مگر آنچه برگزیدگان را بدان موفق فرموده و نخبگان را بر پذیرش آن یاری داده ای. پروردگارا همانا دلها در قبضه قدرت تو است، مشیت و خواست در اختیار تو، و تو ای پروردگار می دانی که توجه ما به درگاهت از برای برطرف کردنش در جای خودش از قدرت تو واقع نیست، و در محدوده اراده و خواست تو نیفتاده است، [شرایط و زمینه های لازم برای برطرف کردنش فراهم نمی باشد]، و من می دانم که تو را سرای جزا دادن هر خیر و شری هست، پاداش و کیفر، و تو را روزی است که در آن بخاطر حق مواخذه خواهی فرمود، و همانا بردباری توشبیهترین چیزها به کرمیت و سزاوارترین شیء به آنچه خودت را در عطف و رأفت وصف کرده ای می باشد، و تو در کمین هرستمگری هستی که عاقبت کارش وخیم و منزلگاهش سخت خواهد بود.

پروردگارا و برآستی که تو رحمت و جلالت را بر تمامی خلقت فراگیر ساخته ای، در حالیکه احکام و دستورات عوض شد، و سنتهای فرستاده ات صلی الله علیه و آله وسلم تغییر کرد، و مستمگران بر خالصانت سرکشی کردند، و هتک حریمت را مباح شمردند، و پیوسته با تجزی بر ساحت کبریائی تو تاختند.

پروردگارا پس با خشم شکننده ات و طوفانهای عقوبت و غضب ریشه کن کننده ات آنها را برگیر، و جهان را از لوث وجودشان پاک گردان، و آثارشان را از آن محو کن، و از صحنه ها و مخفیگاههای زمین نشانه های آنان را برافکن، و با هلاک خویش آنها را از بیخ برکن، تا برای آنها هیچ زمینه ای برای روئیدن باقی نگذاری و نشانی برای رهروی به سوی آنان نگهنگداری و راه خلاصی برایش نهدی و جانی برای جوینده ای ترک ننگوی، پروردگارا آثارشان را محو فرمای و ثروتها و دیارشان را نابود کن، و جانشینانشان را هلاک گردان، و اصلاشان را از هم جدا کن، و به عذاب جاودانیت افتادشان را زودتر برسان و مناصب حق را برپای دار، و آتش راهنمایی را فروزان دار و برای خونخواهی تهییج کننده آن را برانگیز، و خواسته آن را با کمک خویش تأیید کن، و نصرتش را افزون فرمای تا حق با همان تازگیش باز گردد، و نشانه های پیمودنش روشن شود، و اهل حق با امنیت راهش را بیسمایند، و حق پیمودنش را آدا نمایند، برآستی که تو بر هر چیزی توانائی^{۱۸}.

می گویم: بر پژوهنده بصیر مانوس با کلمات ائمه اطهار علیهم السلام پوشیده نیست که این دعا برای ظهور مولای غایب از نظر ما حضرت مهدی — ارواحنا فداه — می باشد، و درخواست فرج آن بزرگوار از درگاه پروردگار است، قرائن متعددی نیز در آن هست که اهل اعتبار آنها را می شناسند.

اگر بگوئید: شاید منظور از عبارت: «و برای خونخواهی تهییج کننده آن را برانگیز» مختار باشد.

می گویم: بی تردید مراد از آن حضرت صاحب الزمان است، دعاها و اخبار چندی نیز بر آن دلالت می کند که در قنوت روایت شده از آن بزرگوار — که خداوند فرجش را نزدیک فرماید — خواهد آمد.

دو: قنوتی که در حدیث مزبور از مولایمان ابوجعفر باقر علیه السلام روایت شده:

يَا مَنْ بَعَلَّمْ هَوَاجِسَ السَّرَائِرِ وَمَكَانِ الصَّمَائِرِ وَحَقَائِقَ الْخَوَاطِرِ يَا مَنْ هُوَ لِكُلِّ غَيْبٍ حَاضِرٌ وَ لِكُلِّ مَنْسِيٍّ ذَا كِبَرٍ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَادِرٌ وَإِلَى الْكُلِّ نَاطِرٌ بَعْدَ الْمَهَلِّ وَ قَرَّبَ الْأَجَلَ وَ ضَعَفَ الْعَمَلَ وَ أَرَابَ الْأَمَلَ وَ أَنْ الْمُنْتَقِلُ وَ أَنْتَ يَا اللَّهُ الْآخِرُ كَمَا أَنْتَ الْأَوَّلُ مُبِيدٌ مَا أَنْشَأْتَ وَ مُصَبِّرُهُمْ إِلَى الْبَلَى وَ مُقَلِّدُهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ مُحَمَّلُهَا ظُهُورَهُمْ إِلَى وَفْتِ نُشُورِهِمْ مِنْ بَعْتِهِ فَيُورِهِمْ عِنْدَ نَفْحَةِ الصُّورِ وَ أَنْشِقَاقِ السَّمَاءِ بِالنُّورِ وَ الْخُرُوجِ بِالْمَنْشَرِ إِلَى سَاحَةِ الْمَخْشَرِ لَا تَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ أَنْبَارُهُمْ وَ أُفَيْدُهُمْ هَوَاءَ مُتْرَاطِمِينَ فِي عَمَّةٍ مِمَّا أَسْلَفُوا وَ مُطَالِبِينَ بِمَا آخَتْقَبُوا وَ مُحَاسِبِينَ هُنَاكَ عَلَى مَا آتَزَكَّبُوا، الصَّحَائِفُ فِي الْأَعْتَاقِ مَنْشُورَةٌ وَ الْأَوْرَارُ عَلَى الظُّهُورِ مَا زُورَةٌ لَا أَنْفِكََاكَ وَلَا مَنَاصَ وَلَا مَجِيصَ عَنِ الْفِصَاصِ، قَدْ أَفْحَمْتَهُمُ الْحُجَّةَ وَ حَلَّلُوا فِي حَيْرَةِ الْمَحْجَةِ وَ هَمَسَ الصَّجَّةَ مَعْدُولٍ بِهِمْ عَنِ الْمَحْجَةِ إِلَّا مَنْ سَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى فَتَجَا مِنْ هَوْلِ الْمَشْهَدِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ وَ لَمْ يَكُنْ مِمَّنْ فِي الدُّنْيَا تَمَرَّدَ وَلَا عَلَى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَنَّدَ وَ لَهُمْ أَسْتَبَعَدَ وَ عَنَّهُمْ بِحُفُوفِهِمْ نَفَرَدَ اللَّهُمَّ فَإِنَّ الْقُلُوبَ قَدْ بَلَغَتْ الْحَتَا جَرَ وَ التُّفُوسَ قَدْ عَلَتِ التَّرَاقِي وَ الْأَعْمَارُ قَدْ نَفِدَتْ بِالْإِنْتِظَارِ لَا عَنْ تَقْصِ أَسْتِيْنَصَارٍ وَلَا عَنْ آتِهَامِ مِقْدَارٍ وَ لَكِنْ لِيَا تُعَانِي مِنْ رُكُوبِ مَعَاصِيكَ وَ الْخِلَافِ عَمَلِيكَ فِي أَوْامِرِكَ وَ نَوَاهِيكَ وَ التَّلَعبِ بِأَوْلِيَائِكَ وَ مَظَاهِرَةِ أَعْدَائِكَ اللَّهُمَّ فَقَرِّبْ مَا قَدْ قَرَّبْتَ وَ أُوْرِدْ مَا قَدْ دَنَيْتَ وَ حَقِّقْ طَلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَلِّغْ الْمُؤْمِنِينَ تَأْمِيلَهُمْ مِنْ إِقَامَةِ حَقِّكَ وَ نَصْرِ دِينِكَ وَ إِظْهَارِ حُجَّتِكَ وَ الْإِنْتِقَامِ مِنْ أَعْدَائِكَ.

یعنی: ای کسی که می داند چه درد دل همی گذرد، و چه در باطنها همی پنهان گردد، و

در خاطره‌ها چه نهفته است، ای آنکه بر هر پنهانی حاضر، و هر فراموش شده‌ای را ذاکر، و بر هر کاری قادر و به همه چیز ناظر هستی، مدارا به طول انجامید و اجل نزدیک گردید، و عمل به سستی گرایید، و امید به نهایت رسید، و هنگام منتقل شدن فرا رسید، و توی پروردگار، آخری چنانکه اول هستی، آنچه ایجاد فرموده‌ای فنا دهنده‌ای و خلاق را به فرسودگی می‌رسانی، و کارهایشان را به عهده‌شان وامی‌گذاری، و مسئولیتشان را بر پشتشان قرار می‌دهی، تا وقت پراکنده شدنشان در برانگیخته شدن از قبرهایشان هنگام دیدن در صورت، و شکفته شدن آسمان با نور، و بیرون گشتن با پراکندگی به صحنه محشر، در حالیکه چشمهایشان واله مانده و دلهایشان در اضطراب افتاده باشد، از کارهای گذشته خود در غم فرومانده، و از گناهایی که بردوش دارند بازخواست شوند، و آنجا است که از آنچه مرتکب گردیده‌اند پای حساب روند، پرونده‌ها در گردن آویخته، و سنگینی معاصی بر پشتها فرورخته، نه از او جدا گردد و نه راه خلاصی هست و نه گریزی از قصاص، براستی که دلایل، لیبهایشان را بسته باشد، و در سرگردانی بین راه، و پنهانی ناله، و امانده؛ و از راه میانه دور افتاده‌اند، مگر کسی پیشتر نیکی ای از خداوند به او رسیده باشد پس از هول آن صحنه و بزرگی حادثه ورود به آن نجات خواهد یافت، [و نیز باید که] در دنیا سرکشی نکرده و با اولیای خدا لجباحت نوریزیده و از آنها دوری ننموده و حقوقشان را از آن خود نشمرده باشد، بارها راستی که دلها به گلوها رسید، و جانها بر لب آمد، و عمرها در انتظار پایان یافت، و این نه از کمی بینش و نه از جهت متهم ساختن تقدیر است، بلکه بخاطر آنچه از گناهایی که واقع می‌شود و با تودر او امر و نواهیت مخالفت می‌گردد، و به بازی گرفتن دوستان و چیرگی دشمنان؛ پروردگارا پس آنچه نزدیک شده نزدیکتر گردان، و آنچه نزدیک رسیده برسان، و آرزوهای باورداران را تحقق بخش، و امید مؤمنین را به ثمر آور از برپائی حقت و یاری دینت، و آشکار نمودن حجت، و انتقام گرفتن از دشمنان^{۱۱}.

سه: قنوت حضرت ابو جعفر محمد بن علی جواد — که درود خداوند بر او و پدران و فرزندان گرامیش باد — در حدیث یاد شده آمده است:

مَتَائِحُكَ مُتَّابِعَةٌ وَ آيَاتُكَ مُتَوَالِيَةٌ وَ نِعْمُكَ سَابِغَةٌ وَ شُكْرُنَا قَصِيرٌ وَ حَمْدُنَا يَسِيرٌ وَ
 أَنْتَ بِالتَّعَطُّفِ عَلَيَّ مِنْ أَعْتَرَفَ جَدِيرُ اللَّهُمَّ وَ قَدْ غُصَّ أَهْلُ الْحَقِّ بِالرِّبِّقِ وَ
 آزْتَبِكَ أَهْلُ الصَّدَقِ فِي الْمَضِيقِ وَ أَنْتَ اللَّهُمَّ بَعْدَاكَ وَ ذَوِي الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ
 شَفِيقٌ وَ بِإِجَابَةِ دُعَائِهِمْ وَ تَعْجِيلِ الْفَرَجِ عَنْهُمْ حَقِيقُ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
 وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَادِرْنَا مِنْكَ بِالْعَوْنِ الَّذِي لَا يَخْذُلَانِ بَعْدَهُ وَ النَّصْرَ الَّذِي لَا يَبْطُلُ
 يَتَكَادُهُ وَ أَنْجِ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ مُتَّاحًا قِيَّاحًا يَا مَنْ فِيهِ وَ لِيُثَبِّبَ فِيهِ عَدُوَّكَ وَ
 يَقَامُ فِيهِ مَقَالِمُكَ وَ يَظْهَرُ فِيهِ أَوْامِرُكَ وَ تَنْكُثُ فِيهِ عَوَادِي عِدَائِكَ اللَّهُمَّ بَادِرْنَا
 مِنْكَ بَدَارَ الرَّحْمَةِ وَ بَادِرْنَا عِدَائِكَ مِنْ تَأْسِكِ بَدَارَ التَّقِيَّةِ اللَّهُمَّ أَعِنَّا وَ أَعِزَّنَا وَ

أَرْزَقَ نِقْمَتِكَ عَنَّا وَأَجَلَّهَا بِالْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

ترجمه: موهبت‌های پی در پی و عنایت‌های پیوسته و نعمت‌های تمام و شکر ما کوتاه و حمد ما اندک است و تو بر بذل عطاوت بر کسی که اقرار کند شایسته‌ای، پروردگارا و البته اهل حق را گلوها بسته شد و اهل صدق در تنگنا پریشان گردیدند، و تو ای پروردگاره به بندگان و رغبت کنندگان به سویت مهربان هستی، و به اجابت دعای آنها و زود رسانیدن گشایش بر آنها شایسته‌ای، پروردگارا پس بر محمد و آل محمد درود فرست و بزودی از جانب خود کمکی که پس از آن خواری نباشد و نصرتی که هیچ باطلی آن را دشوار نسازد، و از سوی خود برای ما زمینه فراخی فراهم فرمای تا در آن ولی تو در آمان و دشمنت نا امید شود، و در آن فراخنای نشانه‌هایت برپای گشته، و او امرت آشکار شده، و دشمنی‌های دشمنان ترک گردد، پروردگارا از جانب خود به رحمت پیشی گیر، و با نقیمت خویش از عذابت بر دشمنان مبادرت ورز، پروردگارا ما را یاری فرمای و به فریادمان برس و عقوبت خویش را از ما بردار و بر قوم ستمگران فرود آور.

می‌گویم: شاهد بر اینکه دعای فوق از برای تعجیل قرع مولایمان صاحب الزمان — که درود خدا بر او و خاندانش باد — می‌باشد این است که امور یاد شده در آن جز با ظهور آن جناب و آشکار شدن آن آفتاب تحقق نخواهد یافت، چنانکه در اخبار و احادیث این معنی بیان شده است، آری در زمان حکومت آن حضرت تقیه برداشته می‌شود، و اولیای خداوند امنیت یابند، و دشمنان نا امید گردند، و معالم دین خدا برقرار و اوامر آشکار می‌شود.

چهار: قنوت دیگری از همان حضرت علیه السلام در حدیث مشارالیه آمده، و آن مشتمل است بر دعا برای منتظرین ظهور صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه، و دوستان و دعا کنندگان در حق آن حضرت، قنوت چنین است:

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ بِلَا أَوْلِيَّةٍ مَعْدُودَةٍ وَالْآخِرُ بِلَا آخِرِيَّةٍ مَعْدُودَةٍ أَنْشَأْتَنَا لَا لِعِلَّهِ
إِفْتِسَارًا وَأَخْتَرَعْتَنَا لَا لِحَاجَةٍ إِفْتِدَارًا وَأَبْتَدَعْتَنَا بِحِكْمَتِكَ آخْتِيَارًا وَبَلَّغْتَنَا
بِأَمْرِكَ وَنَهَيْتَنَا بِأَلْوَابِ وَمَتَّخِئْنَا بِالْأَلْوَابِ وَكَلَّفْتَنَا الطَّلَاقَةَ وَ
جَسَمَتْنَا الطَّلَاقَةَ فَأَمَرْتَنَا تَخِيِيرًا وَنَهَيْتَنَا تَحْذِيرًا وَخَوَّلْتَنَا كَثِيرًا وَسَأَلْتَنَا تَسِيرًا
فَعُصِي أَمْرُكَ فَحَلُمْتَ وَجُهِلَ قَدْرُكَ فَتَكْرَمْتَ فَأَنْتَ رَبُّ الْعِزَّةِ وَالْبَهَاءِ وَ
الْعِظَمَةِ وَالْكَبْرِيَاءِ وَالْإِحْسَانِ وَالنِّعْمَاءِ وَالْمَنْ وَالْأَلَاءِ وَالْمِنْجِ وَالْعَطَاءِ وَ
الْإِنْجَازِ وَالْوَفَاءِ وَلَا تُحِيطُ الْقُلُوبُ لَكَ بِكُنْهِ وَلَا تُدْرِكُ الْأَوْهَامُ لَكَ صِفَةً وَلَا
يُشْبِهُكَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِكَ وَلَا يُمَثَّلُ بِكَ شَيْءٌ مِنْ صُنْعِكَ تَبَارَكْتَ أَنْ نُحَسِّنَ

أَوْ تَمَسَّ أَوْ تَدْرَكَكَ الْخَوَاسُّ الْخَمْسُ وَآتَى يُدْرِكُ مَخْلُوقٍ خَالِقَهُ وَتَعَالَيْتَ يَا
 إِلَهِي عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ غُلُوبًا كَبِيرًا اللَّهُمَّ اذِنْ لِأَوْلِيَائِكَ مِنْ أَعْدَائِكَ
 الظَّالِمِينَ الْبَاغِينَ النَّكَائِمِينَ الْقَاسِطِينَ الْمَارِقِينَ الَّذِينَ أَضَلُّوا عِبَادَكَ وَحَرَفُوا
 كِتَابَكَ وَبَدَّلُوا أَحْكَامَكَ وَجَحَدُوا حَقَّكَ وَجَلَسُوا مَجَالِسَ أَوْلِيَائِكَ جُرْأَةً
 عَلَيْكَ وَظُلْمًا مِنْهُمْ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِمْ سَلَامٌ وَصَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَ
 بَرَكَاتِكَ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا خَلْقَكَ وَهَتَكُوا حِجَابَ سِتْرِكَ عَنْ عِبَادِكَ وَأَتَّخَذُوا
 اللَّهُمَّ مَا لَكَ ذُولًا وَعِبَادَكَ خَوْلًا وَتَرَكُوا اللَّهُمَّ عَالَمَ أَرْضِكَ فِي بَكْمَاءِ عَمِيَاءٍ
 ظُلْمَاءٍ مُدْ لَهْمَةً فَأَعْيَنُهُمْ مَفْتُوحَةً وَقَلْبُهُمْ مَغْمِيَةٌ وَلَمْ تُبْقِ لَهُمُ اللَّهُمَّ عَلَيْكَ مِنْ
 حُجَّةٍ لَقَدْ حَذَرْتُ اللَّهُمَّ عَذَابَكَ وَبَيَّنْتُ نَكَالَكَ وَوَعَدْتَ الْمُطِيعِينَ إِحْسَانَكَ
 وَقَدَّمْتُ إِلَيْهِمْ بِالْثَدْرِ فَاثْمَنَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدَ اللَّهُمَّ الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيَّ عُدُوكَ وَعَدُوَّ
 أَوْلِيَائِكَ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ وَإِلَى الْحَقِّ دَاعِينَ وَلِلْإِمَامِ الْمُنْتَظَرِ الْقَائِمِ
 بِالْقِسْطِ تَابِعِينَ وَجَدِّدِ اللَّهُمَّ عَلَيَّ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَائِهِمْ نَارَكَ وَعَذَابَكَ الَّتِي
 لَا تَدْفَعُهُ عَنِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَقَوِّضْهُمُ
 الْمُخْلِصِينَ لَكَ بِالْمَحَبَّةِ الْمُشَايِعِينَ لَنَا بِالْمُؤَاَسَاةِ فِينَا الْمُجْتَبِينَ ذِكْرَنَا عِنْدَ
 أَجْتِمَاعِهِمْ وَسُدِّ اللَّهُمَّ رُكْنَهُمْ وَسَدِّدْ لَهُمُ اللَّهُمَّ دِيْنَهُمُ الَّتِي آرْتَضِيَتَهُ لَهُمْ وَ
 أْتَمِّمْ عَلَيْهِمْ نِعْمَتَكَ وَخَلِّصْهُمْ وَأَسْتَخْلِضْهُمْ وَسُدِّ اللَّهُمَّ فَقْرَهُمْ وَالْمَمِّ اللَّهُمَّ
 سَعَتْ فَاقِيهِمْ وَأَغْفِرِ اللَّهُمَّ ذُنُوبَهُمْ وَخَطَايَاهُمْ وَلَا تُزِعْ قُلُوبَهُمْ بَعْدَ إِذْهَدَيْتَهُمْ
 وَلَا تُخْلِهِمْ يَا رَبِّ بِمَغْصِبَتِكَ وَأَخْفِظْ لَهُمْ مَا مَتَّخْتَهُمْ بِهِ مِنَ الظَّهَارَةِ بَوْلَايَةِ
 أَوْلِيَائِكَ وَالْبِرَايَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ إِنَّكَ سَمِيعٌ مُجِيبٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
 وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ.

ترجمه: پروردگارا تو اول هستی بی آنکه اولیت از جهت عدد باشد، و آخر هستی
 (بازگشت همه چیز به تو است) بی آنکه آخرتت را حد و مرزی باشد، ما را ایجاد
 فرمودی نه بخاطر علتی بدون اینکه اختیاری در آن داشته باشیم، و ما را آفریدی نه از
 روی نیاز (به ما و با آن) قدرتمانی کردی، و با حکمت خویش ما را از روی اختیار
 پدید آوردی، و به جهت آزمایش ما به اوامر و نواهیت دچارمان ساختی، و با ابزارها
 تأییدمان کردی، و وسایل به ما عنایت نمودی، و بقدر توانمان تکلیف دادی، و
 فرمانبرداری از دستوراتت را بر عهده‌مان نهادی، پس با اختیار دادن [نه با اجبار] امر
 فرمودی، و به جهت هشدار دادن نهی کردی، و بسیار نعمت بخشیدی، و [عبادت]
 اندکی خواستی، آنگاه دستورت سر پیچی شد پس بردباری کردی، و قدرت دانسته نشد و
 بزرگواری نمودی، پس تو ای پروردگار عزت و تابش و عظمت و کبریا و احسان و نعمتها
 و منتها و مواهب معنوی و بخششها و عطاها، و برآوردن و وفا کردن، دلها هیچ نهایی از

تورا نیابند، و اوهام صفتی از تورا درک نمایند، و هیچ چیز از آفریدگانت به توشباهت ندارد، و هیچ چیزی از ساخته هایت به تو مانند نگردد، برتر از آنی که احساس یا لمس شوی یا حواس پنجگانه تورا درک نماید، و کی می شود مخلوقی آفریننده اش را درک کند، و خدایا تو بسیار منزهتر و بالاتر از آنی که ستمگران می گویند، بارالها دوستانت را بر دشمنان ستمگر تبهکار پیمان شکن بیدادگرت یاری کن؛ بر آنهاییکه بندگانت را گمراه و کتابت را تحریف [و معنی آن را برخلاف واقع توجیه] و احکامت را تغییر دادند [و برخلاف آن عمل کردند] و حقت را انکار نموده و با تجزی بر توبه جای اولیای تو نشستند، و به خاندان پیامبرت — که سلام و درود و رحمت و برکات بر آنها باد — ظلم کردند، پس گمراه شده و خلق تورا به گمراهی کشانند، و پرده پوششت را از بندگانت برگرفتند، و ای پروردگار مال تورا در میان خود گردانیدند و بندگانت را به بردگی کشانیدند، و ای پروردگار دانشمند و عالم زمینت را در گنگی و کوری و تاریکی سخت رها نمودند، چشمهایشان باز و دلهایشان نابینا است، و ای پروردگار برای آنها دلیلی علیه خودت باقی نگذاشتی، پروردگارا عذابت را همدار دادی و عقابت را بیان فرمودی و به فرمانبرداران احسانت را وعده کردی، و بیم دهندگان را بسوی آنان فرستادی پس عده ای ایمان آوردند، پس ای پروردگار ایمان آورندگان را بر دشمنان و دشمن اولیائت تأیید فرمای تا آشکار گردند و به حق دعوت کنند، و از امام مُتَنظَّر برپا کننده عدل و داد پیروی نمایند، و ای پروردگار آتشت را و عذابت را که از گروه ستمگران دور نمی داری بر دشمنان و دشمنان آنها تجدید کن، پروردگارا بر محمد و آل محمد درود فرست و ناتوانی اخلاص داران در محبت تو که با همدردی با ما از ما پیروی کنند که هنگام گرد هم آییشان یاد ما را دوست می دارند ناتوانی اینان را نیرو بخش، خدایا ارکانشان را محکم گردان، خدایا دینی که برای آنان پسنجیده ای برایشان استوار ساز، و نعمتت را بر آنان تمام فرمای، و آنان را [از دست ستمگران] خلاص کن و [برای خویش] برگزین، خدایا فقر آنها را بر بند، خدایا پریشان حالی نیازمندیان را به سامان برسان، خدایا گناهانشان را بیامرز و خطاهایشان ببخشای، و پس از آنکه هدایتشان کرده ای دلهایشان را از حق برمتابان، و ای پروردگار آنها را در [منجلا] بمعصیت رها مگردان، و آنچه بآنها عنایت فرموده ای از پاکیزگی بسبب ولایت اولیائت و بیزاری از دشمنان برای آنان نگهدار، توشنوی اجابت کننده هستی، و درود خداوند بر محمد و آل پاکیزه و بی آلابش باد^{۲۱}.

پنج: قنوت مولایمان ابوالحسن علی بن محمد امام هادی علیه السلام که در همان حدیث روایت شده، و آن چنین است:

يَا مَنْ تَفَرَّدَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَتَوَحَّدَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ يَا مَنْ أَضَاءَ بِاسْمِهِ النَّهَارَ وَاشْرَقَتْ بِهِ
الْأَنْوَارُ وَأَظْلَمَ بِأَمْرِهِ حِنْدِسُ اللَّيْلِ وَهَظَلَ بِغَيْثِهِ وَابِلُ السَّيْلِ يَا مَنْ دَعَاهُ

الْمُضْطَرُّونَ فَأَجَابَهُمْ وَلَجَأَ إِلَيْهِ الْخَائِفُونَ فَأَمَّتَهُمْ وَعَبَدَهُ الطَّائِعُونَ فَشَكَرَهُمْ وَ
 حَمِيدَهُ الشَّاكِرُونَ فَأَنَابَهُمْ مَا أَجَلَ شَأْنِكَ وَأَعْلَى سُلْطَانِكَ وَأَنْفَذَ أَحْكَامَكَ
 أَنْتَ الْخَالِقُ بغيرِ تَكْلُفٍ وَالْقَاضِي بغيرِ تَحَيُّفٍ حُجَّتُكَ الْبَالِغَةُ وَكَلِمَتُكَ
 الدَّامِغَةُ بِكَ اعْتَصَمْتُ وَتَعَوَّذْتُ مِنْ نَفْثَاتِ العَتَدَةِ وَرَضَدَاتِ المُلْجِدَةِ الدِّينِ
 الَّحْدُوا فِي أَسْمَائِكَ وَرَضَدُوا بِالمَكَارِهِ لِأَوْلِيَائِكَ وَأَعَانُوا عَلَي قَتْلِ أَنْبِيَائِكَ وَ
 أَصْفِيَائِكَ وَقَصَدُوا لِإِظْفَاءِ نُورِكَ بِإِذَاعَةِ سِرِّكَ وَكَذَّبُوا رُسُلَكَ وَصَدَّوْا عَنْ
 آيَاتِكَ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِكَ وَدُونَ رُسُوكَ وَدُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَبِلِجَّةٍ رَغْبَةً عَنْكَ وَ
 عَبَدُوا ظُلُومًا غَيْبَهُمْ وَجَوَابِيَهُمْ بَدَلًا مِنْكَ فَمَنْتَ عَلَي أَوْلِيَائِكَ بِعَظِيمِ نِعْمَائِكَ وَ
 جُدْتَ عَلَيْهِمْ بِكَرِيمِ الْآيَاتِ وَأَنْتَمَّتْ لَهُمْ مَا أَوْلَيْتَهُمْ بِحُسْنِ جَزَائِكَ حِفْظًا لَهُمْ
 مِنْ مُعَانَدَةِ الرُّسُلِ وَضَلَالِ السُّبُلِ وَصَدَقْتَ لَهُمْ بِالْعُهُودِ أَلَيْسَتْهُ الإِجَابَةُ وَ
 خَشَعَتْ لَكَ بِالْعُقُودِ قُلُوبُ الإِنَابَةِ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الَّذِي خَشَعَتْ لَهُ
 السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَأُحْيِيَتْ بِهِ مَوَاتِ الأَشْيَاءِ وَأَمَّتْ بِهِ جَمِيعُ الأَحْيَاءِ وَ
 جَمَعَتْ بِهِ كُلُّ مُتَفَرِّقٍ وَفَرَّقَتْ بِهِ كُلُّ مُجْتَمِعٍ وَأَنْتَمَّتْ بِهِ الكَلِمَاتُ وَأَرَبْتَ بِهِ
 كُتُبِي الآيَاتِ وَتُبَّتْ بِهِ عَلَي التَّوَابِينَ وَأَخْسَرْتَ بِهِ عَمَلِ المُفْسِدِينَ فَجَعَلْتَ
 عَمَلَهُمْ هَبَاءً مَنْثُورًا وَتَبَرَّتَهُمْ تَبِيرًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ
 شِيْعَتِي مِنَ الدِّينِ حُجُلًا فَصَدَّقُوا وَآسَنُطِقُوا فَتَطْفَعُوا آمِينَ مَا مُؤْمِنِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي
 أَسْأَلُكَ لَهُمْ تَوْفِيقَ أَهْلِ الِهُدَى وَأَعْمَالَ أَهْلِ التَّيْمَنِ وَمُنَاصَحَةَ أَهْلِ التَّوْبَةِ وَ
 عِزْمَ أَهْلِ الصَّبْرِ وَتَقِيَّةَ أَهْلِ الوَرَعِ وَكَيْفَانَ الصَّادِقِينَ حَتَّى يَخَافُوكَ اللَّهُمَّ
 مَخَافَةً تَخْجِرُهُمْ عَنْ مَعَاصِيكَ وَحَتَّى يَعْمَلُوا بِطَاعَتِكَ لِيُنَالُوا كِرَامَتَكَ وَحَتَّى
 يُنَاصِحُواكَ وَفِيكَ خَوْفًا مِنْكَ وَحَتَّى يُخْلِصُوا لَكَ النَّصِيحَةَ فِي التَّوْبَةِ حَبَابًا
 لَكَ فَتُوجِبَ لَهُمْ مَحَبَّتَكَ الَّتِي أَوْجَبْتَهَا لِلتَّوَابِينَ وَحَتَّى يَتَوَكَّلُوا عَلَيكَ فِي
 أُمُورِهِمْ كُلِّهَا حُسْنُ ظَنٍّ بِكَ وَحَتَّى يُفَوِّضُوا إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ ثِقَةً بِكَ اللَّهُمَّ
 لِأَنَّكَ ظَاعِنُكَ إِلَّا بِتَوْفِيقِكَ وَلَا تُنَالُ دَرَجَةً مِنْ دَرَجَاتِ الخَيْرِ إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ
 يَا مَالِكَ يَوْمِ الدِّينِ العَالِمِ بِخَفَايَا صُدُورِ العَالَمِينَ ظَهَرَ الأَرْضِ مِنْ نَجَسِ أَهْلِ
 الشُّرْكِ وَأَخْرَصِ الخَرَاصِينَ عَنْ تَقْوِيهِمْ عَلَي رُسُوكَ الإِفْكَ اللَّهُمَّ أَفْصِمِ
 الجَبَّارِينَ وَأَبِرِ المُفْتَرِينَ وَأَبِدِ الأَفَاقِينَ الدِّينِ إِذَا تُنَلِّي عَلَيْهِمْ آيَاتِ الرَّحْمَنِ
 قَالُوا أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ وَأَنْجِزْ لِي وَعْدَكَ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ المِيعَادَ وَعَجَلْ فَرَجَ
 كُلِّ ظَالِمٍ مُرْتَادٍ إِنَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ للعبَادِ أَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ نَبَسٍ مَلْبُوسٍ وَمِنْ
 كُلِّ قَلْبٍ عَنْ مَعْرِفَتِكَ مَخْبُوسٍ وَمِنْ كُلِّ نَفْسٍ تَكْفُرُ إِذَا أَصَابَهَا بُؤْسٌ وَمِنْ كُلِّ
 وَاصِفٍ عَدَلٍ عَمَلُهُ عَنِ العَدْلِ مَعْكُوسٍ وَمِنْ ظَالِمٍ لِلْحَقِّ وَهُوَ عَنْ صِفَاتِ

الْحَقُّ مَنكُوسٌ وَمِنْ مُكْتَسِبٍ إِنَّهُمْ بِإِثْمِهِ مَرْكُوسٌ وَمِنْ وَجْهِ عِنْدَ تَتَابُعِ النِّعَمِ عَلَيْهِ
عَبُوسٌ أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ وَمِنْ نَظِيرِهِ وَأَشْبَاهِهِ وَأَمْثَالِهِ إِنَّكَ عَلِيُّ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ۲۲.

ترجمه: ای کسی که در پروردگاری بی مانند و دریگانگی یکتا هستی، ای آنکه بنام او روز روشنی یافت و نورها با او درخشید، و به فرمان او شب را تاریکی فرا گرفت، و به باران او سیل شدید جاری شد، ای آنکه بیچارگان او را خواندند پس آنها را اجابت فرمود، و ترسناکان با او پناهنده شدند پس آنها را در امان قرار داد، و اهل طاعت او را عبادت کردند پس آنها را پاداش عنایت کرد، و شکر گزاران حمد او را بجای آوردند پس به آنها ثواب داد، چه شأن بزرگ و قلمرو وسیع، و دستورات نافذی داری، تو آفریدگاری بدون رنج، و قضاوت کننده بدون ستم هستی، دلیلت رسا و کلمات هلاک کننده است، بتو تمسک جستیم و پناهنده شدم از دشمنی اهل عناد و کمینگاههای صاحبان الحاد؛ آنانکه در اسماء تو ملحد شدند و برای اذیت به اولیائت کمین کردند، و بر کشتن پیامبران و برگزیدگانگت همدیگر را یاری دادند، و با افشای سِر تو قصد خاموش کردن نورت را نمودند، و فرستادگانگت را تکذیب کردند، و از آیات جلوه گیری نمودند، و غیر تو و فرستاده ات و غیر مؤمنین را برای خود برگزیدند بخاطر روی گرداندن از تو و طاغوتهای خود و جِبْتِهایشان را بجای تو پرستیدند، پس تو بر اولیای خویش نعمتهای بزرگ را منت نهادی و مواهب گرامی خود را بر آنها بخشودی، و آنچه بر آنها عطا فرموده ای با پاداش نیکی تمام کردی، تا آنها را از مخالفت با فرستادگانگت و گم شدن در راهها حفظ نمائی، و زبان اجابت آنها به راستی پیمانهای تو را پذیرا شده، و دلهای متوجهشان قرارها را با خشوع برگرفته، خداوندا تو را می خوانم به آن سمت که آسمانها و زمین برایش خشوع کرده و بان مرده های اشیاء را زنده فرموده ای و تمام زندگان را می میرانی و هر پراکنده ای را جمع، و هر جمع شده ای را پراکنده سازی، و بان کلمات را تمام کرده ای و آیات بزرگ را نشان داده ای و با آن بر توبه کنندگان بازگشته ای و عمل مفسدین را تباہ ساخته ای پس عمل آنها را همچون غبار پراکنده ای و آنها را هلاک نموده ای، [تو را به این سمت می خوانم] که بر محمد و آل محمد درود فرستی و شیعیانم را از کسانی قرار دهی که مسئولیت بر عهده شان نهاده شد پس تصدیق کردند و استتطاق گشته آنگاه نطق نمودند، در امان و مورد اطمینان باشند، پروردگارا من از تو برای آنها توفیق اهل هدایت و کارهای اهل یقین و اخلاص اهل توبه و قصد اهل صبر و تقیه اهل ورع و پرهیزکاری و پنهانکاری صیدیقینم را خواهانم تا از تو ای پروردگار بترسند ترسیدنی که آنان را از گناهانت باز دارد، و تا به طاعت تو عمل کنند که به گرامیداشتت نایل آیند، و تا اینکه برای تو و در راه تو از ترس تو اخلاص و خیرخواهی کنند و تا اینکه در توبه نصوح خود از راه خلوص نیت در آیند بخاطر محبت تو، پس دوستی آنها را [بر خودت] واجب فرمائی آن دوستیت را که برای توبه کنندگان واجب ساخته ای، و تا اینکه از روی حُسن ظن به تو در تمامی اُمورشان بر تو توکل نمایند، و از روی اطمینان به تو همه شئون خود را به تو واگذار

کنند، بارالها طاعت تو جز به توفیقت بدست نیاید، و هیچ درجه‌ای از درجات خیر جز به عنایت تو تحصیل نگردد، پروردگارا ای مالک روز جزا دانای به آنچه در سینه‌های عالمیان نهفته، زمین را از نجاست اهل شرک پاک گردان و پاکسازی کن دروغگویان را از جهت اینکه بر فرستاده‌ات تهمت زنند، بار خدایا ستمگران را در هم بشکن و مقتریان را نابود گردان و تهمت زندگان را هلاک فرمای آنان را که هرگاه آیات خدای رحمان بر ایشان تلاوت شود گویند: داستانهای پیشینیان است، و وعده‌ام را تحقق بخش به درستی که تو وعده خلاف نمی کنی، و فرج و گشایش آمر هر خواهنده تلاشگر (که پیوسته مترقب فرجش هست) زودتر برسان که برای بندگان در کمین هستی. پناه به تومی برم از هر شبهه‌ای که واقع را بپوشاند، و از هر دلی که از شناخت تو زندان شده باشد، و از هر نفسی که چون سختی و رنج ببیند کفر می ورزد، و از هر توصیف کننده عدالتی که عملش برعکس عدالت است، و از هر طلب کننده حقی که از صفات حق دور باشد، و از مرتکب گناهی که در گناهش واژگونه است، و از چهره‌ای که هنگام تداوم نعمتها بر او عبوس و گرفته است، به تو پناه می برم از همه اینها و از نظیر و اشباه و امثال این امور، به راستی که تو والای دانای حکیم هستی.

شش: قنوت مولایمان ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام که در همان حدیث روایت شده، و شیخ طوسی آن را در مستحبات قنوت نماز و تر ذکر کرده، ولی از حدیث مشارالیه معلوم می شود به دست می آید که از دعاهای مطلق باشد که به وقت معینی اختصاص ندارند، سید ابن طاوس در مهج الدعوات گفته:

«و او علیه السلام در قنوت خود چنین دعا نموده و به اهل قم امر فرموده آن را بخوانند هنگامیکه از موسی بن یغی شکایت کردند».

این قنوت را انشاء الله تعالی در بخش آینده کتاب خواهیم آورد.

هفت: قنوت مولای عزیزمان حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه که در همان

حدیث آمده است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَكْرِمِ أَوْلِيَانِكَ بِإِنجَازِ وَعْدِكَ وَبَلِّغْهُمْ دَرَكَ مَا يُأْمَلُونَهِ مِنْ نَصْرِكَ وَأَكْفُفْ عَنْهُمْ بَأْسَ مَنْ نَصَبَ الْخِلَافَةَ عَلَيْكَ وَتَمَرَّدَ بِمَنْعِكَ عَلَى رُكُوبِ مُخَالَفَتِكَ وَأَسْتَعَانَ بِرَفِيدِكَ عَلَى فَلَاحِكَ وَقَصَدَ لِكَيْدِكَ بِأَيْدِكَ وَوَسَعْتَهُ جِلْمًا لِيَأْخُذَهُ عَلَى جَهْرَةٍ أَوْ تَسْتَأْصِلُهُ عَلَى غَرَّةٍ فَإِنَّكَ اللَّهُمَّ قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ: (حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَآزَّتْ وَظَنَّ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَّ

بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) وَقُلْتَ: (فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ) وَإِنَّ الْعَايَةَ عِنْدَنَا قَدْ تَنَاهَتْ وَإِنَّا لَغَضَبِكُ غَاضِبُونَ وَإِنَّا عَلَى نَصْرِ الْحَقِّ مُتَعَصِبُونَ وَإِلَىٰ وَرُودِ أَمْرِكَ مُشْتَفِقُونَ وَإِلَّا نَجَازَ وَعِيدَكَ مُرْتَقِبُونَ وَوَلْحُلُولِ وَعِيدِكَ بِأَعْدَائِكَ مُتَوَقِّعُونَ اللَّهُمَّ فَإِذْ بَدَلِكِ وَأَفْتَحِ طُرُقَاتِهِ وَسَهِّلْ خُرُوجَهُ وَظَلِّمْ مَسَالِكَهُ وَأَسْرِعْ شَرَابَهُ وَأَتِدْ جُنُودَهُ وَأَعُوَانَهُ وَبَادِرْ بِأَسْكَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَابْسُطْ سَيْفَ نِقْمَتِكَ عَلَىٰ أَعْدَائِكَ الْمُعَانِدِينَ وَخُذْ بِالنَّارِ إِنَّكَ جَوَادٌ مَكَّارٌ ۱۳.

یعنی: خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و اولیائت را با منجز نمودن وعدهات گرامی بدار، و آنها را به آنچه از یاریت امید دارند برسان، و زیان کسانی را که بر خلاف تو برخیزند از ایشان دور گردان، و اذیت کسی را که بر ممنوعیت ارتکاب مخالفتت سرکشی نموده، و با کمک عنایات و نعمتهای تو در صدد از هم گسستن حد تو برآمده، و با همان نعمتهای تو قصد نیرنگ با تو کرده، از آنها بازدار، که تو او را با بردباری فرا گرفته‌ای تا او را آشکارا برگیری یا در حالیکه مغرور شده باشد از ریشه برآوری، که البته ای پروردگار تو فرموده‌ای و فرموده‌ات حق است که: (تا اینکه زمین سبزی و زینت بخود گرفت و اهل آن پنداشتند که بر آن توان دارند امر ما در شب یا روز آن را فرا رسید پس آن را درو کردیم انگار که دیروزش هیچ سبزه‌ای نداشته، اینچنین آیات را برای قومی که اندیشه کنند تفصیل می‌دهیم) و نیز فرموده‌ای: (پس چون ما را به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم) و به راستی که آخرین فرصت نزد ما به سر آمده و ما برای خشم تو غضبناک هستیم، و ما بریاری حق همداستانیم و به آمدن فرمانت مشتاقیم و برای تحقق یافتن وعدهات در انتظاریم، و حلول عذابت را بر دشمنانت متوقعیم، بارالها پس در آن امر ما را اذن بده و راههایش را بگشای و نحوه بیرون شدنش را آسان کن، و زمینه‌های پیمودنش را فراهم ساز، و راههای آینه‌هایش را بگشای و سپاهیان و یاورانش را تأیید فرمای و عذابت را به ستمگران زودتر برسان و شمشیر نِقمتت را بر دشمنان معاندت بگستران و خونها را بگیر که تو بخشنده بسیار مکر کننده‌ای.

هشت: قنوت دیگری نیز از همان حضرت در همان حدیث آمده:

اللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمُلْكُ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَدِيكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا مَاجِدُ يَا جَوَادُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا بَقَّاشُ يَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ يَا فَعَالًا لِمَا يُرِيدُ يَا ذَا الْقُوَّةِ السَّمِينِ يَا رَوْفٌ يَا رَحِيمٌ يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيَّ إِلَّا حَيُّ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْرُوجِ الْمَكْنُونِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي أَسْتَأْذِنُ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تُصَوِّرُ بِهِ خَلْقَكَ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ تَشَاءُ وَيَبِي

تَسْوَاقُ إِلَيْهِمْ أَرْزَاقَهُمْ فِي أَطْبَاقِ الظُّلُمَاتِ مِنْ بَيْنِ العُرُوقِ وَالعِظَامِ وَأسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَلْفَتْ بِهِ بَيْنَ قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ وَأَلْفَتْ بَيْنَ التَّلَجِّ وَالنَّارِ لَا هَذَا يُذِيبُ هَذَا وَلَا هَذَا يُظْفِي هَذَا وَأسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي كَوَّنْتَ بِهِ طَعْمَ المِيَاهِ وَأسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أُجْرِيَتْ بِهِ المَاءُ فِي عُرُوقِ النَّبَاتِ بَيْنَ أَطْبَاقِ التُّرَى وَسُقَّتِ المَاءُ إِلَى عُرُوقِ الأشْجَارِ بَيْنَ الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ وَأسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ تُبْدِي وَتُعِيدُ وَأسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الفَرْدِ الوَاحِدِ المُتَّفَرِّدِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ المُتَّوَحِّدِ بِالصَّمَدَانِيَّةِ وَأسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي فَجَّرْتَ بِهِ المَاءَ مِنَ الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ وَسُقَّتَهُ مِنْ حَيْثُ شِئْتَ وَأسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَرَزَقْتَهُمْ كَيْفَ شِئْتَ وَكَيْفَ شَأْوَا يَا مَنْ لَا يُغَيِّرُهُ الأَيَّامُ وَاللَّيَالِي أَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ نُوْحٌ حِينَ نَادَاكَ فَأَنْجَيْتَهُ وَمَنْ مَعَهُ وَأَهْلَكَ قَوْمَهُ وَأَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلَكَ حِينَ نَادَاكَ فَأَنْجَيْتَهُ وَجَعَلْتَ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَأَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ مُوسَى كَلِيمَكَ حِينَ نَادَاكَ فَفَلَقْتَ لَهُ البَحْرَ فَأَنْجَيْتَهُ وَبَنَى إِسْرَائِيلَ وَاعْرَفْتَ فِرْعَوْنَ وَقَوْمَهُ فِي النِّمِّ وَأَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عِيسَى رُوحَكَ حِينَ نَادَاكَ فَتَجَيْتَهُ مِنْ أَعْدَائِهِ وَإِلَيْكَ رَفَعْتَهُ وَأَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ حَبِيبُكَ وَصَفِيُّكَ وَنَسِيكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاسْتَجِبْتَ لَهُ وَمِنَ الأَحْزَابِ نَجَيْتَهُ وَعَلَى أَعْدَائِكَ نَصْرْتَهُ وَأسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَحْبَبْتَ يَا مَنْ لَهُ العَلْقُ وَالْأَمْرُ يَا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا يَا مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِدَدًا يَا مَنْ لَا تُغَيِّرُهُ الأَيَّامُ وَاللَّيَالِي وَلَا تَتَشَابَهُ عَلَيْهِ الأَصْوَاتُ وَلَا تُخْفِي عَلَيْهِ اللُّغَاتُ وَلَا يُبْرِهُهُ إِلْحَاحُ المُلْجِئِينَ أسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَصَلِّ عَلَيَّ جَمِيعِ السَّيِّئِينَ وَالمُرْسَلِينَ الَّذِينَ بَلَّغُوا عَنْكَ الهُدَى وَأَعْقَدُوا لَكَ المَوَاتِقَ بِالطَّاعَةِ وَصَلِّ عَلَيَّ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ المِيعَادَ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَاجْمَعْ لِي أَصْحَابِي وَصَبْرَهُمْ وَأَنْصُرْنِي عَلَيَّ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ رَسُولِكَ وَلَا تُخَيِّبْ دَعْوَتِي فَإِنِّي عَبْدُكَ ابْنُ عَبْدِكَ ابْنُ أُمَّتِكَ أُسِيرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ سَيِّدِي أَنْتَ الَّذِي مَنَنْتَ عَلَيَّ بِهَذَا المَقَامِ وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَيَّ ذُوْنُ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ أسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي إِنَّكَ أَنْتَ الصَّادِقُ وَلَا تُخْلِفُ المِيعَادَ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲۴.

ترجمہ قنوت: پروردگارا ای صاحب ملک هستی مُلک و سلطان به هر کس بخواهی می دهی و جامه ملک از هر که خواهی بیرون می کنی و هر کس را بخواهی عزیز می گردانی و هر آنکه را خواهی ذلیل سازی خیر و نیکی در دست تو است براستی که تو

مکیال المکارم

بر هر چیزی توانائی، ای بزرگوار، ای جواد، ای صاحب جلال و عظمت و احسان و کرامت، ای بسیار سخت گیرنده و صاحب بظنش شدید ای آنکه هر چه اراده کند انجام دهد، ای صاحب قدرت و نیروی ابدی، ای رثوف و ای مهربان، ای زنده هنگامیکه هیچ زنده ای نباشد، از تومی خواهیم به آن اسم پنهان و مستور زنده پاینده ابدی که در عالم غیب نزد خودت قرار داده ای که هیچکس از خلقت بر آن اطلاع نیافته، و از تومی خواهیم به آن اسم تو که به آن خلایقت را هر طور که خواهی در رحمها شکل می دهی و به آن اسم روز یهایشان را در چند طبقه تاریکی از میان رگها و استخوانها می فرستی، و از تو می خواهیم به آن نامت که با آن میان دل‌های دوستانت اُلفت داده ای، و بین یخ و آتش اُلفت داده ای که نه این آن را آب می کند و نه آن این را خاموش می سازد، و تورا می خوانم به آن اسمت که با آن مزه آنها را ایجاد کرده ای، و تورا می خوانم به آن نامت که با آن آب را در ریشه های گیاهان میان طبقه های زمین (خاک) جاری ساخته ای؛ و آب را به رگ و ریشه درختان در میان سنگ خارا فرستاده ای، و از تومی خواهیم به آن نامی که با آن ایجاد نموده و باز می گردانی، و تورا می خوانم به آن اسم یکتای بی همتای تو که در وحدانیت یکتا است و در بی نیازی بی همتا، و تورا می خوانم به آن نامت که با آن آب را از سنگ سخت شکافته و از هر جا که خواسته ای جاری ساخته ای، و تورا می خوانم به آن اسمت که با آن خلقت را آفریدی و هرگونه که خواسته ای و هر طور که خواسته اند روزیشان داده ای، ای کسی که روزها و شبها او را تغییر ندهند، تورا می خوانم به آنچه نوح تورا به آن خواند هنگامیکه ندایت کرد پس او و هر که با او بود نجات دادی، و قومش را هلاک کردی، و دعایت می کنم به آنچه ابراهیم خلیل تورا به آن دعا نمود هنگامیکه تورا خواند پس او را نجات دادی و آتش را بروی سرد و سلامت ساختی، و تورا می خوانم به آنچه موسی کلیمت تورا به آن خواند پس دریا (رود نیل) را شکافتی آنگاه او و بنی اسرائیل را نجات دادی، و فرعون و قومش را در دریا غرق ساختی، و تورا می خوانم به آنچه عیسی روح توبه آن تورا خواند آنگاه که به درگاهت ندا کرد پس از دشمنانش نجاتش دادی و به سوی خودت بالایش بردی، و تورا می خوانم به آنچه حبیب تو و برگزیده و پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله تورا به آن خواند پس دعایش را به اجابت رساندی و از حزبها نجاتش دادی و بر دشمنان یاریش دادی، و از تومی خواهیم به آن اسمت که هرگاه به آن خوانده شوی اجابت می فرمائی، ای کسی که خَلق و امر از آن تو است، ای آنکه علمش همه چیز را فرا گرفته، ای آنکه شماره همه چیز را می داند، ای آنکه روزها و شبها او را تغییر ندهند و صداها بر او مشتبه نگردد و لغتها بر او پوشیده نمانند، و اصرار اصرار کنندگان او را به ستوه نیاورد، از تو درخواست می کنم که درود بفرستی بر محمد و آل محمد برگزیدگان از خلقت پس با برترین درودهایت بر آنها درود فرست، و بر تمام پیغمبران و فرستادگان درود فرست که هدایت را از جانب تو تبلیغ کردند و پیمانهای اطاعتت را محکم بستند، و بر بندگان صالحت درود فرست ای آنکه وعده خلافی نمی کنی وعده ای که بمن داده ای تحقق بخش و اصحابم را برایم جمع

گردان و صبرشان ده، و مرا بردشمنانت و دشمنان فرستاده یاری بخش، و دعایم را ناامید مگردان که من بنده تو فرزند بنده ات فرزند کنیزت هستم، اسیر درگاه توأم، ای آقای من توهستی که این مقام را بر من منت نهاده ای و از میان بسیاری از خلاقیت بر من تفضل فرموده ای، از تو درخواست دارم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و آنچه بمن وعده کرده ای تحقق بخشی به درستی که تو راستگوی هستی و خلف وعده ننمائی و توبر هر چیزی توانائی.

نُه: مؤلف کتاب مستدرک به نقل از کتاب الذکری اثر شیخ شهید نقل کرده و گفته است: ابن ابی عقیل برگزیده دعائی را که از امیر المؤمنین علیه السلام در قنوت روایت شده که آن حضرت چنین دعا می کرد:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ شَخِصْتَ الْبَصَارَ وَ تَقَلَّبْتَ الْأَقْدَامَ وَ رَفَعْتَ الْأَيْدِيَ وَ مَدَدْتَ الْأَعْنَاقَ
وَ أَنْتَ دُعِيتَ بِالْأَلْسُنِ وَ إِلَيْكَ سِرُّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ فِي الْأَعْمَالِ رَبَّنَا أَفْتَحْ بَيْنَنَا وَ
بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَيْتَا وَ غَيْبَتْ
إِمَامِنَا وَ قَلَّ عَدَدُنَا وَ كَثُرَتْ أَعْدَائِنَا وَ تَظَاهَرُ الْأَعْدَاءُ عَلَيْنَا وَ وُقُوعِ الْفِتَنِ بِنَا فَفَرَّخْ
ذَلِكَ اللَّهُمَّ بِعَدْلِ تَظَهْرُهُ وَ إِمَامِ حَقِّ تَعْرِفُهُ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ^{۲۵}.

وی گفته: و بمن رسیده که امام صادق علیه السلام شیعان را امر می کرد این دعا را در قنوت نماز بعد از کلمات قرچ (= لا إله الا الله الحلیم الکریم ...) بخوانند.

ترجمه دعا: خدایا دیده ها به سوی تو (بمنظور عفو و رحمت) باز مانده، و گامها بجانب تو برداشته شده، و دستها بلند گردیده، و گردانها کشیده شده، و توبه بزبانها خوانده شدی و سیر و پنهانی بندگان نزد تو (آشکار است) که چه می کنند، پروردگارا ما بین ما و قوممان به حق حکم فرمای که توبهترین حکم کنندگانی، بار خدایا راستی که ما بتوشکایت می کنیم فقدان پیامبران و غایب بودن امامان و کمی افرادمان و بسیاری دشمنانمان و دست بهم دادنشان را بر ما و افتادن فتنه ها در میان ما، پس ای پروردگار گشایش اینها را با عدالتی که آشکار سازی و امام برحقى که می شناسیم فراهم گردان، ای خدای حق اجابت فرما.

۵۵: در همان کتاب به نقل از مصباح شیخ طوسی آورده: و مستحب است که در نماز صبح بعد از قرأت و پیش از رکوع، قنوت بجای آورد و بگوید:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ
السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَهُمُ اللَّهُمَّ مَنْ كَانَ

أَصْبَحَ وَبَقِيَّتُهُ وَرَجَاؤُهُ غَيْرِكَ فَأَنْتَ يَقِينِي وَرَجَائِي فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا يَا أَجْوَدَ مَنْ
سُئِلَ وَيَا أَرْحَمَ مَنْ أَسْتُرِحِمَ إِرْحَمْ ضَعْفِي وَقَلِّلْ حِيلَتِي وَأَمُنْ عَلَيَّ بِالْحِجَةِ ظُلُومًا
مِنْكَ وَفُكِّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَعَافِنِي فِي نَفْسِي وَفِي جَمِيعِ أُمُورِي كُلِّهَا
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^{۲۶}.

ترجمه: هیچ خدایی نیست جز خدای حلیم کریم، هیچ معبودی نیست جز خدای والای
بزرگ، منزّه است خداوند پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار زمینهای هفتگانه و
آنچه در بین آنها و آنچه ما بین آنها است و پروردگار عرش با عظمت، و حمد مخصوص
خداوند پروردگار عالمیان است، ای خدائی که هیچ چیز مثل او نیست و او است شنوای
دانا، از تو سؤال می کنم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و اینکه گشایش کار و قرّج
آنها را زودتر برسانی، بارالها هر کس صبح کند در حالیکه امید و پشتیبان دیگری جز تو
گرفته باشد، تو پشت و امید منی در همه امور ای بخشنده ترین سؤال شوندگان و ای رحم
کننده ترین کسی که از او رحم خواسته شده، به ناتوانی و کمی چاره ام رحم کن و به فضل
خویش به بهشت بر من منت گذار و گردنم را از آتش (جهنم) بگشای (آزاد کن) و مرا
در نفس و وجود خودم و همه امورم نگهداری کن به رحمت خود ای مهربانترین
مهربانان.

بازده: شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه برای قنوت وتر و جمعه آورده است، وی
گفته: امام باقر علیه السلام فرمود قنوت در روز جمعه تمجید خداوند و درود فرستادن بر
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و کلمات قرّج است، سپس این دعا، و قنوت نماز
وتر همچون قنوت روز جمعه ات می باشد، سپس پیش از آنکه برای خودت دعا کنی
می گوئی:

این قنوت را سید اجل علی بن طاوس بسند خود از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام
نیز روایت کرده که فرمود: پیش از آنکه برای خودت دعا کنی در قنوت روز جمعه
می گوئی:

اَللّٰهُمَّ تَمَّ نُورُكَ فَهَدَيْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ رَبَّنَا وَعَظَمَ جَلْمَكَ فَفَقَوْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ
رَبَّنَا وَبَسَطْتَ يَدَيْكَ فَاَعْظَيْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ رَبَّنَا وَجَهَكَ اَكْرَمُ الْوُجُوهِ وَ
جَاهَكَ اَكْرَمُ الْجَاهِ وَجِهَتَكَ خَيْرُ الْجِهَاتِ وَعَظِيَّتَكَ اَفْضَلُ الْعَظِيَّاتِ وَ
اَهْتَاؤُهَا تُطَاعُ رَبَّنَا فَتَشْكُرُ وَتُعْصِي رَبَّنَا فَتَغْفِرُ لِمَنْ سِئْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ تُجِيبُ
الْمُضْطَرَّ وَتَكْشِفُ الضَّرَّ وَتُنْجِي مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَتَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَتَشْفِي
السَّقِيمَ وَتَغْفِرُ عَنِ الْمُدْنِبِ لَا يَجْزِي اَحَدٌ بِالْاِيْتِكَ وَلَا يَبْلُغُ نِعْمَاتِكَ قَوْلَ قَائِلٍ
اَللّٰهُمَّ اِيْتِكَ رَفَعَتِ الْاَصْوَاتُ وَنُقِلَتِ الْاَقْدَامُ وَمُدَّتِ الْاَعْنَاقُ وَرَفِعَتِ الْاَيْدِي

وَدُعِيتَ بِاللِّسْنِ وَتَقَرَّبْتَ إِلَيْكَ بِالْأَعْمَالِ رَبَّنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَافْتَحْ بَيْنَنَا وَ
بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ نَشْكُوفَقَدْ نَبِينَا وَغَيْبَةَ
وَلَيْسْنَا وَشِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا وَوُقُوعَ الْفِتَنِ وَتَطَاهُرَ الْأَعْدَاءِ وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ
عَدَدِنَا فَافْرُجْ ذَلِكَ يَا رَبِّ عَنَّا بِفَتْحِ مِنْكَ تَعَجَّلْهُ وَنَصْرِ مِنْكَ تُعِزُّهُ وَإِقَامِ عَدْلٍ
تُظْهِرُهُ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ ۲۷.

ترجمه قنوت جمعه: پروردگارا نور تو در حد تمام رسید پس هدایت کردی، حمد تورا
است پروردگارا، و جلم تو بزرگ است پس عفو نموده ای، حمد تورا است پروردگارا، و
دستهای (احسانت) را گسترده و عطا فرموده ای پس حمد تورا است پروردگارا، ذات تو
گرامیتر بین ذاتها و عظمت تو برترین عظمتها و جهت (راه به سوی تو) بهتر بین جهتها
است، و بخشش تو ارزنده ترین عطایا و گواراترین آنها می باشد. پروردگارا اطاعت
می شوی پس (به اطاعت کننده) احسان می کنی، و چون معصیت شوی ای پروردگارا ما
هر کس را بخواهی می بخشی پس حمد تورا است، به فریاد (شخص) ناچار می رسی و
گرفتاری را برطرف می سازی و از اندوه بزرگ نجات می دهی و توبه را می پذیری و
بیمار را شفا می بخشی و از گنهکاری می گذری، احدی را توان سپاس نعمتهای تو نیست،
و آنها را شماره نتوان کرد و به زبان نمی شود آورد، بار خدایا صداها بسوی تو بالا رفته، و
گامها در راهت برداشته شده و گردنها کشیده و دستها بلند، و به زبانها خوانده شده ای و
با اعمال به درگاهت تقرب جسته ایم، پروردگارا پس ما را بیمارز و بر ما رحمت آور و
میان ما و قوممان به حق حکم فرمای که تو بهترین حکم کننده گانی، بارالها بتوشکوه
می کنیم فقدان پیامبران و غایب بودن ولیمان و سختی زمانه بر ما و افتادن فتنه ها در
میانمان و همدستی دشمنان و بسیاری دشمنانمان و کمی افرادمان پس اینها را از ما
برطرف گردان ای پروردگارا با فتوحی از سوی خودت بزودی و یاری که از جانب تو عزت
یافته و امام عادل که آشکار سازی ای خدای حق مستجاب فرمای.

پس از آن هفتاد مرتبه گوئی:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ.

می گویم: این دعا را به روایت سید اجل ابن طاوس آوردم چون کاملتر و تمامتر

است ۲۸.

دوازده: قنوتی است که سید اجل در کتاب جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع از

مقاتل بن مقاتل آورده که گفت:

حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود: در قنوت نماز جمعه چه می گویند؟ گوید:
عرض کردم: آنچه مردم می گویند، بمن فرمود: چنانکه آنها می گویند تو مگویی، ولی
بگو:

اللَّهُمَّ أَصْلِحْ عَبْدَكَ وَخَلِيفَتَكَ بِمَا أَصْلَحْتَ بِهِ أَنْبِيَائَكَ وَرُسُلَكَ وَحُفَّهُ
بِمَلَائِكَتِكَ وَأَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْ عِنْدِكَ وَاسْلُكْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ
رِضْدًا تَحْفَظُونَهُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَأَبْدَلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا يُعْبَدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ
شَيْئًا وَلَا تَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ عَلَيَّ وَلَيْتِكَ سُلْطَانًا وَأَنْذِنْ لَهٗ فِي جِهَادِ
عَدُوِّكَ وَعَدُوِّهِ وَأَجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^{۲۱}

یعنی: خدایا مهیبا ساز بندها و خلیفه‌ها را به آنچه ساختی بآن پیغمبران و
فرستادگان را و او را به فرشتگان دوره کن و به روح القدس از سوی خویش تأییدش
فرمای و از پیش روی و پشت سرش مراقبانی قرار ده که او را از هر بدی حفاظت کنند، و
پس از دوران ترس او را در عوض امنیتی فراهم آور که تو را می پرستد هیچگونه شرکی
نسبت بتو ندارد، و برای هیچیک از خلقت بر ولایت تسلطی قرار ندهد و او را برای جهاد
دشمن و دشمن خودش رخصت فرمای و مرا از یارانش قرار ده که بدرستی تو بر هر چیزی
توانایی.

می گویم: از روایات یاد شده روشن گشت که دعا برای حضرت صاحب الزمان علیه
السلام در مطلق قنوتها تأکید دارد، چون از جمله حالت‌هایی است که در آنها امید می رود
دعاها مستجاب گردد، بویژه در قنوت جمعه و وتر و نماز صبح، از خدای تعالی می خواهیم
که توفیق آن را بما عنایت فرماید و با این عمل اجر بزرگی بما روزی نماید.

۷- در حال سجده:

هفتمین هنگامی که دعا برای تعجیل فرج تأکید بیشتری دارد حالت سجده برای
خدای متعال است، زیرا که نزدیکترین حالات به خدای قاضی الحاجات است، چنانکه
روایات از امامان برحق علیهم السلام در این باره رسیده، پس شایسته است که بنده در
حال سجده مهمترین حاجتها را بخواهد و بآن اهتمام ورزد، بخصوص در سجده شکر
بجهت توجه داشتن و ملتفت بودن باینکه هرچه خداوند بما نعمت بخشیده به برکت
مولایمان صاحب الزمان است - که درود خداوند بر او و پدران پاکیزه اش باد -، و بخاطر
اینکه دعا برای ولی نعمت و واسطه فیض و رحمت از مهمترین اقسام شکر می باشد
چنانکه در بخش گذشته بیان داشتیم، و شاهد بر این روایت شدن آن در خصوص سجده
شکر است که در کتاب تحفة الأبرار به نقل از مقتعه شیخ مفید - رحمه الله - آمده: آنچه
در سجده شکر گفته می شود این دعا است:

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ وَبِكَ اعْتَصَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي وَ
رَجَائِي فَكُنْ لِي مَا أَهَمَّنِي وَمَا لَمْ يُهْمْنِي وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي عَزَّ جَارُكَ وَ
جَلَّ تَنَاوُكُكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ صَلَّى عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجَّلْ فَرَجَهُمْ...

یعنی: پروردگارا به سوی توری آوردم و بتویوستم و بر تو تکیه و اعتماد کردم پروردگارا تو پناه و امید منی، پس کفایت کن آنچه مرا اندوهگین ساخته و آنچه اندوهگین نساخته و آنچه تو بهتر از من آن را می دانی، پناهنده بتو عزت یافت و ثنای تو والا است و هیچ خدایی جز تو نیست بر محمد و آل محمد درود فرست و گشایش امر آنها را زودتر برسان...

اضافه بر اینکه این کار تأسی جستن و اقتدا کردن به خود آن حضرت — که درود و سلام خداوند بر او باد — می باشد، چنانکه در اخبار با صراحت آمده که آن بزرگوار برای این امر در سجده دعا کرده هنگام ولادتش، که این امر دلالت دارد بر اهمیت آن و تعلیم به دوستان و شیعیانش.

رئیس محدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین بسند خود از جناب حکیمه ضمن حدیثی طولانی آورده که گفت:

ناگهان او (= نرجس و والده امام عصر) را دیدم آنچنان نوری او را فرا گرفته که دیدگانم را پوشانید، و یکدفعه دیدم نوزاد — که بر او و پدرانش سلام باد — صورتش را بحالت سجده بر زمین نهاده و بر زانو تکیه داده و دو انگشت سبابه اش را بلند کرده و می گوید: گواهی می دهم که جز «الله» خدایی نیست و اینکه جدم محمد رسول خدا است و پدرم امیرمؤمنان است. سپس یک یک امامان را برشمرد تا به خودش رسید، آنگاه گفت: خدایا آنچه بمن وعده داده ای انجام ده، و امرم را به مرحله تمام برسان، و گامم را استوار گردان، و زمین را به (ظهور) من پر از عدل و داد فرمای... ۳۰.

۸ — در سجده شکر:

پس از رکعت چهارم، نماز شب:

یکی از علمای ما در کتاب آداب نماز شب گفته:

«از آداب آن چنین است که در سجده بعد از رکعت چهارم صد بار گفته شود:

مَا شَاءَ اللَّهُ،

سپس بگوید:

يَا رَبَّ أَنْتَ اللَّهُ مَا شِئْتَ مِنْ أَمْرٍ يَكُونُ فَضْلًا عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ لِي فِيهَا تَشَاءُ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَجِّلْ فَرَجِي وَفَرَجَ إِخْوَانِي مَفْرُونًا يَفْرَجُهُمْ وَتَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ.

یعنی: پروردگارا تو خدایی هر چه خواهی می شود پس بر محمد و آل محمد درود فرست و از آنچه خواسته باشی برابم فرارده اینکه گشایش کار آل محمد را زودتر برسانی، و گشایش کار من و برادران (دینیم) را مقارن با فرج آنها تعجیل فرمایی و آنچه از تو سزا

است با من انجام دهی.

۹ - هر صبح و شام:

عقل و نقل برپسندیده بودن این دعا در هر صبح و شام گواهند، که هر عاقل عارفی بدون تردید خوبی اهتمام ورزیدن به این عمل را می داند تا اندکی از حقوق آن جناب را ادا نموده باشد و پرونده اعمال خویش را هر شب و روز نزد حافظان گرامی زینت دهد، چنانکه می بینید بردگان و خدمتگذاران چگونه هر بامداد و شبانگاه نزد آقایان و اربابهای خود حاضر می شوند و مراتب خدمتگذاری و سپاسگذاری را بجای می آورند، پس ما سزاوارتریم که چنین برنامه ای داشته باشیم، زیرا که می دانیم تمام آنچه خدای عزوجل از نعمتهای گوناگون و احسانهای از حد برون بما عنایت فرموده به برکت مولایمان صاحب الزمان است، چنانکه با دلایل روشنی این مطلب را به اثبات رساندیم، پس شایسته است که خود را با تمام وجود هر صبح و شام در خدمتش حاضر نمایی، و بدانی که تو از چشم و گوش او دور نیستی.

چنانکه نامه آن حضرت به شیخ مفید این مطلب را بازگویی کند که ضمن سخنان خود فرموده:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَتَرَلَبَكُمُ اللَّأْوَاءُ
وَأَضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ...

و همانا ما مراعات شما را و نمی گذاریم، و یاد شما را فراموش نمی کنیم، و اگر این نبود البته که گرفتار بیا شما را فرامی گرفتند، و دشمنان ریشه کنتان می کردند...

پس گوشه های دلت را باز کن و آماده خدمتگذاریش باش، و فرمانش را اطاعت بنما که بخاطر اجابت دعوتش بتو امر فرموده، چنانکه در بخش گذشته آوردیم که آن حضرت علیه السلام به دوستانش امر کرده:

وَ اكثَرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجِكُمْ...
و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که همان فرج شما است.

همین مقدار تذکر در این باره بس است، و خداوند تعالی خود راهنما و هادی بندگان می باشد.

و اما دلیل نقل: این امر در دعای مخصوص به هر صبح و شام از مولایمان حضرت صادق علیه السلام وارد شده، که ثقة الإسلام کلینی - خدایش رحمت کند - در اصول

کافی بسند خود از فرات بن الأحنف از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

هرچه را واگذاری این را ترک مکن که در هر صبح و شام بگویی:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ أَسْتَغْفِرُكَ فِي هَذَا الصَّبَاحِ وَفِي هَذَا الْيَوْمِ لِأَهْلِ رَحْمَتِكَ وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ أَهْلِ لَعْنَتِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ أَبْرَأُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الصَّبَاحِ مِمَّنْ نَحْنُ بَيْنَ ظَهْرَانِهِمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَمِمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمٌ سَوَاءٌ فَاسْقِينِ اللَّهُمَّ أَجْعَلْ مَا أَنْزَلْتَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فِي هَذَا الصَّبَاحِ وَفِي هَذَا الْيَوْمِ بَرَكَةً عَلَيَّ وَأَوْلِيَانِكَ وَعِقَابًا عَلَى أَعْدَائِكَ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاكَ وَعَادِ مَنْ عَادَاكَ اللَّهُمَّ اخْتِمْ لِي بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ كَمَا ظَلَعْتَ شَمْسُ أَوْ غَرَبَتْ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَآرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ مَن قَلْبِهِمْ وَمَثْوَاهُمْ اللَّهُمَّ احْفَظْ إِمَامَ الْمُسْلِمِينَ بِحِفْظِ الْإِيمَانِ وَأَنْصِرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا وَأَفْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا وَاجْعَلْ لَهُ وَلِنَا مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا اللَّهُمَّ الْعَن فُلَانًا وَفُلَانًا وَالْفِرْقَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلَى رَسُولِكَ وَوَلَاةَ الْأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِكَ وَالْأُئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وَشِيعَتَهُمْ وَأَسْأَلُكَ الزِّيَادَةَ مِنْ فَضْلِكَ وَالْإِقْرَارَ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِكَ وَالتَّسْلِيمَ لِأَمْرِكَ وَالمَحَافِظَةَ عَلَيَّ مَا أَمَرْتَ بِهِ لِأَبْتَغِي بِهِ بَدَلًا وَلَا أَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِيْمَنْ هَدَيْتَ وَقِنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ أَنْتَ تَقْضِي وَلَا يُقْضَى عَلَيْكَ وَلَا يَذَلُّ مَنْ وَالَيْتَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبِّ الْبَيْتِ تَقَبَّلْ مِنِّي دَعَائِي وَمَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ مِنْ خَيْرٍ فُضَاعَفْهُ لِي إِضْعَافًا كَثِيرَةً وَأَتَانَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَاجْرَأْ عَظِيمًا رَبِّ أَحْسَنْ مَا ابْتَلَيْتَنِي وَاعْظِمْ مَا اعْطَيْتَنِي وَاطْوِلْ مَا عَافَيْتَنِي وَاکْثِرْ مَا سَتَرْتَ عَلَيَّ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا عَلَيْهِ مَلَأَ السَّمَاوَاتِ وَمَلَأَ الْأَرْضَ وَمَلَأَ مَا يَشَاءُ رَبِّي كَمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى وَكَمَا يَنْبَغِي لِوَجْهِ رَبِّي ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

ترجمه:

خداوند! من صبح کردم در حالیکه در این صبح و در این روز برای اهل رحمتت از تو مغفرت می خواهم، و از اهل لعنتت به سوی توبیزار می جویم، بار خدایا من صبح کردم در حالیکه در این صبحگاه به سوی توبیزار می جویم از مشرکانی که ما در بلا برای آنها هستیم و از آنچه آنها می پرستند، به درستی که آنان مردمان بدفاسقی می باشند، بار خدایا آنچه در این صبح و این روز از سوی آسمان به زمین نازل فرموده ای بر دوستانت برکت و بردشمنانت عقوبت قرار ده، خداوند! هرآنکه تو را دوست می دارد با او دوستی کن و با هر که با تو دشمنی می ورزد دشمنی کن، خداوند! عاقبت کار مرا با امن و

ایمان پایان رسان هر چه آفتاب برآید و غروب کند، خداوند مرا و والدینم را بیامرز و آنها را رحم کن همچنانکه از کودکی پرورشم دادند، بارخدا یا بیامرز مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان مسلم را زندگان و مردگان را، بار خدایا تو خود می دانی که چه دگرگونیها یابند و عاقبت کارشان چه خواهد شد، خداوند اِمام مسلمانان را به حفظ ایمان نگاه دار و او را پیروز گردان پیروز کردنی شکست ناپذیر، و برای او راه فتح و ظفر را به آسانی بگشای، و برای او و ما از سوی خویش حکومت یاری شده ای قرار ده، خداوند فلانی و فلانی و گروههای اختلاف کننده علیه فرستادهات و علیه والیان امر بعد از رسولت، و علیه امامان پس از او و شیعیانسان را لعنت کن، و از تومی خواهم که از فضل خود بر من بیفزائی و [توفیق] اقرار به آنچه از سوی تو آمده، و تسلیم امر تو بودن، و رعایت آنچه فرمان داده ای که چیز دیگری جای آن نپذیرم، و آن را به قیمت اندک نگیرم.

خداوند مرا در میان آنکس که هدایت کرده ای هدایت فرمای، و از شر آنچه آفریده ای مصون بدار، به درستی که تو حتم می کنی و بر تو حتم نمی شود، و هر آنکه را سر پرستی کرده ای خوار نگردد، تو بزرگوار و والا هستی، منزهی ای پروردگار خانه، دعایم را از من قبول کن، و به هر خیری که بآن به سوی تو تقرب جسته ام چندین برابر برام بیفزای، و از سوی خویش بما رحمت و اجر عظیم عنایت فرمای، ای پروردگار چه نیکو مرا آزمایش کرده ای، و چه بزرگ است آنچه بمن عطا فرموده ای، و زمانی طولانی عاقبتم داده ای، و بسیار (خطاهایم) را بر من پوشانیده ای، پس حمد تو را است ای خدای من حمد بسیار پاکیزه با برکت [به مقداری که] آسمانها را پر کند و زمین را فرا گیرد، و آنچه را که پروردگارم بخواهد پر کند همچنانکه دوست می دارد و می پسندد، و همچنانکه شایسته پروردگار صاحب جلال و بزرگواری من است.

می گویم: و نیز شاهد بر آنچه یاد کردیم دعای عهد است که در بخش هشتم این کتاب ان شاء الله تعالی خواهد آمد، و نیز مؤید آن است آنچه در مورد دعا برای تعجیل فرج بعد از نماز صبح گذشت (دقت کنید).

و همچنین مؤید آن است آنچه در باره عرضه کردن اعمال در هر صبح و شام بر امامان علیهم السلام و دعای آنان در آن هنگام برای شیعیانسان وارد شده، بنابراین شایسته است که مؤمن نیز به دعا کردن در حق امام علیه السلام اشتغال ورزد، روایت در این باره بسیار است که در کافی و بصائر و البرهان و کتابهای دیگر علمای بزرگوارمان آمده است. و نیز مؤید آن است آنچه در مورد تشویق بر ذکر و دعا هنگام صبح و شام وارد گردیده، زیرا که این دعا از بهترین انواع دعاها است، بجهت دلایلی که در مطالب گذشته این کتاب توجه داده ایم، و خداوند به راه راست و شیوه درست هدایت می کند.

۱۰ - آخرین ساعت از هر روز:

(باید توجه داشت) که روزبه دوازده قسمت تقسیم می شود و هر قسمت را یک ساعت نامیده اند که هر ساعت آن منسوب به یکی از امامان برحق علیهم السلام است، و به جهت توسل و عرض حاجت به آن امامی که ساعت منسوب باوست دعای مخصوصی دارد، این دعاها را علمای نیکوکار ما در کتابهایی که برای بیان اعمال شب و روز تألیف نموده اند، آورده اند؛ و یاد آور شده اند که ساعت آخر به امام عصر و پیشوای غایب از نظر عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاص دارد، و این دعا را برای آن ساعت ذکر کرده اند:

يَا مَنْ تَوَحَّدَ بِنَفْسِهِ عَنْ خَلْقِهِ يَا مَنْ عَنَىٰ عَنِ خَلْقِهِ بِصُنْعِهِ، يَا مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ خَلْقَهُ بِلُطْفِهِ، يَا مَنْ سَلَكَ بِأَهْلِ طَاعَتِهِ مَرْضَاتِهِ، يَا مَنْ أَعَانَ أَهْلَ مَحَبَّتِهِ عَلَىٰ سُكْرِهِ، يَا مَنْ مَنَّ عَلَيْهِم بِدِينِهِ، وَلَطَفَ لَهُمْ بِنَائِلِهِ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ وَلِيِّكَ الْخَلْفِ الصَّالِحِ بَقِيَّتِكَ فِي أَرْضِكَ الْمُنتَقِمِ لَكَ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ رَسُولِكَ، وَبَقِيَّةِ آبَائِهِ الصَّالِحِينَ «مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ» وَاتَّصِرْخُ إِلَيْكَ بِهِ وَأَقْدُمُهُ بَيْنَ يَدَيِ حَوَائِجِي وَرَغَبَتِي إِلَيْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا وَأَنْ تُدْرِكَنِي، وَتُنَجِّنِي مِمَّا أَخَافُ وَأَخْذَرُ، وَالسُّبْحَىٰ بِهِ عَافِيَتِكَ وَعَفْوِكَ، فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَكُنْ لَهُ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَنَاصِرًا، وَفَائِدًا، وَكَالِيًّا، وَسَائِرًا، حَتَّىٰ تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا، وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَسَكِّفِيكُهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ،
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أُولَى الْأَمْرِ الدِّينِ أَمَرْتَ بِطَاعَتِهِمْ وَأُولَى الْأَرْحَامِ الدِّينِ أَمَرْتَ بِصِلَتِهِمْ، وَذَوِي الْقُرْبَى الدِّينِ أَمَرْتَ بِمَوَدَّتِهِمْ، وَالْمَوَالِي الدِّينِ أَمَرْتَ بِعُرْفَانِ حَقِّهِمْ، وَأَهْلِ الْبَيْتِ الدِّينِ أَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، وَظَهَرْتَهُمْ تَظْهِيرًا، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا.

ترجمه: ای آنکه به خود یگانه است از خلقش، ای بی نیاز از خلق خود به صنعش، ای آنکه از روی لطف خود را به خلقش شناسانید، ای آنکه اهل طاعتش را به راهی که رضای او است بُرد، ای آنکه اهل محبتش را بر شکرش یاری فرمود، ای کسی که بر آنها با فرستادن دینش ممت نهاد، و با بخشندگیش آنان لطف کرد، از تومی خواهم به حق ولایت خَلْفِ صَالِحِ بازمانده تو در زمینت و منتقم برای تو از دشمنانت و دشمنان فرستاده ات و سایر پدران صالحش، - محمد بن الحسن - و به سوی توبه او زاری می نمایم و او را در پیشگاه تو برای درخواست حوائج و خواسته هایم پیش می آورم اینکه بر محمد و آل محمد درود فرستی و با من چنین و چنان نمائی، و مراد را بایی و از آنچه می ترسم و دوری می جویم نجات دهی، بحق اوجامه عافیت و گذشتت را در دنیا و آخرت بر من

بپوشانی، و او را ولی و نگهدار و یار و پیشوا و حمایت کننده و پوشاننده باش تا (وقتیکه) او را در زمینت با طوع و رغبت سکونت (حکومت) دهی و مدتی طولانی او را در زمین بهره‌مند سازی ای مهربانترین مهربانان، و هیچ جنبش و توانائی نیست مگر به خدای بزرگ با عظمت. پس خداوند از (شر و اذیت) آنها (دشمنان) شما را در آمان می‌دارد که او شنوای دانا است، خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد و لیان امرت که دستور داده‌ای إطاعت شوند و اهل رَجِم (خویشاوندان نزدیک) که امر فرموده‌ای (مردم) پیوندشان را حفظ کنند، و ذوی القربی (= نزدیکان و خاصان پیغمبر) که حکم کرده‌ای به مودتشان، و آقایی که دستور داده‌ای حقشان شناخته شود و اهل البیت که پلیدی را از آنان دور ساخته‌ای و آنها را کاملاً پاک نموده‌ای [از تومی خواهم] اینکه بر محمد و آل محمد درود فرستی و در حق من چنین و چنان کنی^{۳۱}.

۱۱ - روز پنجشنبه:

شاهد بر اهتمام در آن به دعا کردن برای تعجیل قرَج مولایمان صاحب الزمان علیه الصلاة والسلام روایتی است که سید ابن طاوس در کتاب جمال الأسبوع آورده که گفته:

و از وظایف روز پنجشنبه اینکه مستحب است انسان بر پیغمبر - که درود خداوند بر او و خاندانش باد - هزار بار صلوات بفرستد، و مستحب است که بگوید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.

یعنی: خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و گشایش آمر (حکومتشان) را زودتر برسان.

وی افزود: و در روایت دیگری است که:

صد بار می‌گوئی که فضیلت بسیار دارد:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَأَهْلِكَ عُدُوهُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ.

یعنی: بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و قرَج آنها را زودتر برسان و دشمنانسان را از جن و انس از اولین و آخرین هلاک گردان^{۳۲}.

و نیز شاهد بر این مطلب است آنکه در اخبار آمده: روز پنجشنبه کارها بر پیغمبر و امامان معصوم علیهم الصلاة والسلام عرضه می‌شود، و در بعضی از آن اخبار است که: امام برای دوستان خودش دعا می‌کند. می‌گویم: پس شایسته است که شخص مؤمن در برابر احسان مولایش همانطور رفتار

کند، و در دعا کردن به آن بزرگوار اقتدا نماید، و اخبار عرضهٔ اعمال بر پیغمبر و امامان بسیار است که در اصول کافی و بصائر الدرجات و تفسیر البرهان^{۳۳} و کتابهای دیگر آمده، از بیم طولانی شدن مطلب از ذکر آنها خودداری کردیم.

۱۲ - شب جمعه:

تأکید و اهتمام دعا برای امام منتظر علیه السلام از چند مطلب استفاده می شود: یکم: اختصاص روز جمعه به آن حضرت از چند جهت که إن شاء الله تعالی به آنها اشاره خواهیم کرد، بنابراین شایسته است که در شب آن، برای آن جناب دعا شود.

دوم: شب جمعه شب عرضه شدن اعمال می باشد، بنا به روایتی که مؤلف کتاب لطائف المعارف آورده است.

سوم: در بعضی از کتابهای معتبر شیعه امامیه روایت آمده که از جملهٔ اعمال شب جمعه آن است که صد بار گفته شود:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَأَهْلِكَ عَدُوَّهُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ^{۳۴}.

و شیخ ابو جعفر طوسی - که خدایش رحمت کند - در کتاب مختصر المصباح هنگام یادآوری وظایف شب جمعه گوید: و بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین درود می فرستی:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَأَهْلِكَ عَدُوَّهُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ.

صدبار یا آنقدر که امکان داشته باشد.

چهارم: آنچه حاجی نوری در کتاب النجم الثاقب نقل کرده که خواندن دعای ندبه در شب جمعه - همچون صبح جمعه - مستحب است.

پنجم: اخباری که سفارش و تأکید و ترغیب دارند که شب جمعه دعا شود، به ضمیمه آنچه بر استحباب مقدم داشتن مؤمن مولایش را در دعا دلالت دارند.

ششم: فحوای روایاتی که در مورد امر کردن به دعا برای مؤمنین و مؤمنات در آن شب

رسیده این است که آن حضرت علیه السلام از همه مؤمنین سزاوارتر است که در باره اش دعا کنند.

۱۳ - روز جمعه:

در تمام ساعت‌های آن بطور عموم، و به خصوص پس از نماز صبح، و هنگام ظهر، و هنگام رفتن به مسجد، و بعد از نماز عصر، و در قنوت نماز ظهر آن روز، و در قنوت نماز جمعه، و در خطبه نماز جمعه، و در آخرین ساعت روز جمعه، گواہ بر آنچه گفتیم آن است که دعا برای آن حضرت در آن اوقات مخصوص از امامان معصوم علیهم السلام وارد شده است:

۱ - بعد از نماز صبح:

در بحار دعای طولانی هست که در کتاب ابواب الجنات فی آداب الجمعات آن را آورده ایم، و آن دعای شریفی است که سزاوار است بر آن مداومت گردد، و محلّ شاهد از آن این عبارتها است:

اللَّهُمَّ وَكُنْ لَوْلِيَّكَ فِي خَلْقِكَ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا حَتَّى تُسْكِنَهُ
أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ مِنْهَا (فيها - خ) طَوِيلًا وَتَجْعَلَهُ وَذُرِّيَّتَهُ فِيهَا الْأَيْمَةَ
الْوَارِثِينَ وَآجَمْعَ لَهُ شَمْلَهُ وَأَكْمِلَ لَهُ أَمْرَهُ وَأَصْلِحْ لَهُ رَعِيَّتَهُ وَتَبِّتْ رُكْنَهُ وَأَفْرِغِ
الصَّبْرَ مِنْكَ عَلَيْهِ حَتَّى يَنْتَقِمَ فَيَسْتَفِي وَيَشْفِي حَزَازَاتِ قُلُوبِ نَعْلِهِ وَحَزَازَاتِ
صُدُورِ وَغَيْرَةٍ وَحَسْرَاتِ أَنْفُسٍ تَرَحَّتْ مِنْ دِمَائِهِ مَسْفُوكَةً وَأَرْحَامِ مَقْطُوعَةٍ وَطَاعَةٍ
مَجْهُولَةٍ قَدْ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ الْبَلَاءَ وَوَسَّعَتْ عَلَيْهِ الْآلَاءَ وَأَتَمَمْتَ عَلَيْهِ النِّعْمَاءَ فِي
حُسْنِ الْحِفْظِ مِنْكَ لَهُ اللَّهُمَّ أَكْفِيهِ هَوْلَ عَدُوِّهِ وَأَنْسِهِمْ ذِكْرَهُ وَأَرِدْ مَنْ أَرَادَهُ
وَكَيْدَ مَنْ كَادَهُ وَأَمْكُرْ بِمَنْ مَكَرَ بِهِ وَاجْعَلْ دَائِرَةَ السُّوءِ عَلَيْهِمْ... ودر آخر آن
آمده: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ. اگر بتوانی هزار مرتبه
بگو.

ترجمه: بارالها و برای ولیّ خود در بین خلایقت [امام قائم عجل الله فرجه] سر پرست و نگهدار و پیشوا و یاور بوده باش تا او را بر سراسر زمین فرمانروای مطاع گردانی و دورانی دراز او را از آن (و در نسخه ای: در آن) بهره مند سازی، و او و ذرّیه اش را در آن رهبران وارث قرار دهی، و پراکنده گیش را جمع فرما و امر (حکومتش) را کامل گردان و رعیتش را برای وی فراهم ساز، و شوکتش را استوار کن، و صبر و بردباری از سوی خودت بر او فروریز تا انتقام گرفته و دلش آرام یابد، و دردهای قلوب کینه گرفته ای را شفا بخشد، و داغهای سینه های گداخته ای را سرد گرداند، و حسرت جانهای اندوهبار را پایان دهد، از

جهت خونهای بناحق ریخته شده، و پیوندهای گسسته، و طاعت مجهول مانده [جهل و بی خبری از وجوب اطاعت امامان برحق علیهم السلام] گرفتاری را بر او نیکو گرداندی و مواهب خویش را بر او گستردی و نعمتهایت را بر او تمام نمودی با نگهداری نیکویت نسبت باو، خداوند اهراس از دشمن را از او دور گردان و یادش را از خاطرۀ آنان (دشمنان) محوساز، و هر آنکه برای او بدی خواهد، با او بدی کن و هر که برای او حيله می کند با آن فرد حيله کن و بدی را برای ایشان قرار ده.

می گویم: به شهادت روایاتی که سابقاً آوردیم گشایش امر امامان علیهم السلام و بلکه قَرَج تمام اولیاءِ خداوند فقط با قَرَج و ظهور آن حضرت — صلوات الله علیه — انجام می گردد، اضافه بر این پیشتر آوردیم که مستحب است هر روز بعد از نماز صبح و نماز ظهر گفته شود:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ قَرَجَهُمْ.

۲ — هنگام زوال ظهر:

شاهد بر این مطلب حدیث شریفی است که در مکرمت بیست و سوم روایت آوردیم مشتمل بر اینکه: حضرت خاتم النبیین و ائمه معصومین علیهم السلام هنگام زوال جمعه برای امر قیام حضرت مهدی عجل الله فرجه دعا می کنند.

۳ — هنگام به مسجد رفتن:

آنچه هنگام رفتن به نماز عید (فطر و قربان) مستحب است، در موقع به مسجد رفتن روز جمعه نیز وارد شده که مشتمل بر دعا برای امام قائم علیه السلام است، و به خواست خداوند در همین باب در جای خود آن دعا را خواهیم آورد.

۴ — بعد از نماز عصر:

در کتاب جمال الاسبوع بسند خود از عبدالله بن سنان روایت کرده که حضرت اَبی عبدالله (امام صادق علیه السلام) فرمود:

چون روز قیامت شود خدای تعالی روزها را برانگیزاند، و پیشاپیش آنها روز جمعه را همچون عروس با کمال و جمالی که برای شخص صاحب دین و مال برند مبعوث سازد، آنگاه بر درب بهشت می ایستد و روزها پشت سرش می ایستند، پس برای هر کس که در آن روز بر محمد و آل محمد بسیار درود فرستاده شفاعت می نماید. ابن سنان گوید: پرسیدم: در اینجا چه مقدار بسیار است؟ و در کدام وقت روز جمعه بهتر است؟ فرمود:

صد بار؛ و بعد از عصر باشد.

پرسیدم: چگونه درود بفرستم؟ فرمود: می گوئی:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.

صد مرتبه این را می گوئی.^{۳۵}

و نیز گفتار سید اجل علی بن طاوس - قدس سره - در کتاب جمال الاسبوع هنگام روایت دعایی که از شیخ جلیل عثمان بن سعید - رضی الله تعالی عنه - آورده، بر این مطلب دلالت دارد که به خواست خدای تعالی در بخش آینده خواهیم آورد.

۵ - در قنوت ظهر و نماز جمعه:

در بحث تأکید دعا برای آن حضرت در قنوت آنچه بر این مطلب دلالت دارد گذشت.

۶ - در خطبه نماز جمعه:

گواه بر تأکید آن روایت محمد بن مسلم از امام ابو جعفر باقر علیه السلام می باشد، به کتابهای کافی^{۳۶} و وافى در این باره مراجعه و دقت شود.

۷ - آخرین ساعت روز جمعه:

براین معنی دلالت دارد اینکه در بعضی از دعاها که خواندنشان پس از دعای سمات وارد شده خصوص این دعا آمده است، چنانکه در کتاب جمال الصالحین این دعا ذکر شده:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحُرْمَةِ هَذَا الدُّعَاءِ وَبِمَقَاتِ مِنْهُ مِنَ الْأَسْمَاءِ وَبِمَا يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ مِنَ التَّفْسِيرِ وَالتَّدْبِيرِ الَّذِي لَا يُحِيطُ بِهِ إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَهُمْ فِي عَاقِبَةِ وَتُهْلِكَ أَعْدَانَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَنْ تَرْزُقَنَا بِهِمْ خَيْرًا مَا نَرْجُو وَخَيْرًا مَا لَا نَرْجُو وَتَصْرِفَ بِهِمْ عَنَّا شَرًّا مَا نَخْذَرُ وَمَا لَا نَخْذَرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنْتَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ.

ترجمه:

بار خدایا تو را به حرمت این دعا و به آنچه از نامها در آن گذشت و به آنچه از تفسیر و تدبیر در بر گرفته که جز تو کسی بر آنها احاطه ندارد سوگند، از تومی خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و قرَج آنها را با عافیت زودتر برسانی، و دشمنانشان را در دنیا و آخرت هلاک (و عذاب) نمائی، و به (برکت) آنها بهترین چیزهایی که امید داریم و بهترین چیزهایی که امید نداریم بما روزی فرمائی، و بخاطر آنها بدیهایی که از آنها بیم داریم و آنچه بیم نداریم از ما دور سازی، که به درستی تو بر هر چیزی توانایی و تو

گرامیترین کریمانی.

و در بعضی از کتابهای معتبر دعای دیگری یاد شده که پس از دعای سیمات خوانده شود، و در آن بر مطلب مورد بحث دلالت هست، آن دعا چنین است:

اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الدُّعَاءِ وَبِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الَّتِي لَا يَبْلُغُ تَفْسِيرَهَا وَلَا يَعْلَمُ بَاطِنَهَا غَيْرُكَ إِفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ وَأَنْتَقِمْ لِي مِنْ ظَالِمِي وَعَجَلْ لِي قَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ وَهَلَكَ أَعْدَائِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَأَغْفِرْ لِي مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِي وَمَا تَأَخَّرَ وَوَسِّعْ عَلَيَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ وَأَكْفِنِي مَوْتَهُ إِنْسَانٍ سَوِّءٍ وَشَيْطَانٍ سَوِّءٍ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه:

بار خدایا تورا سوگند می دهم بحق این دعا و بحق این نامها که تفسیر آنها و باطن آنها را جز تو کسی نمی داند: آنچه تو شایسته آنی با من کن، و بآنچه سزای من است با من رفتار منمنا، و برای من ازستم کننده بمن انتقام بگیر و گشایش آمر (حکومت) آل محمد را زودتر برسان، و دشمنانشان را از جن و انس هر چه زودتر هلاک گردان، و گناه دور و نزدیک مرا بر من ببخش و روزی حلالیت را بر من توسعه ده، و رنج آدم بد و شیطان پلید را از من دور گردان که به راستی تو بر هر چیز توانائی و حمد خدای را که پروردگار عالمیان است.

و برتأکید دعا برای آن حضرت علیه السلام در روز جمعه دلالت می کند و ورود خواندن دعای ندبه در این روز و دو عید (فطر و قربان) که ان شاء الله تعالی در باب آتی آن را خواهیم آورد، و بسا کسی که در کتابهای اخباری که از امامان معصوم علیهم السلام آمده پی جوئی کند شواهد دیگری برای این مطلب بدست آرد، و خداوند به شیوه راست هدایت می کند.

تکمیل:

بدانکه روز جمعه از چند جهت به مولایمان حضرت حجت علیه السلام اختصاص و انتساب دارد، که مقتضی اهتمام ورزیدن بیشتر در این روز به دعا کردن برای آن بزرگوار است، ما آن جهات را در کتاب ابواب الحجات فی آداب الجمععات آورده ایم، در اینجا نیز برای تذکر اهل خیرد به آنها اشاره می کنیم:

اول: واقع شدن ولادت با سعادت آن حضرت در این روز.

دوم: در این روز مقام مقدس امامت به او — روحی فداه — منتقل گردیده.

سوم: ظهور و آشکار شدن آن جناب در این روز واقع خواهد شد.
 چهارم: در این روز بر دشمنانش پیروز می گردد.
 پنجم: در این روز خداوند برای آن بزرگوار و پدران گرامیش پیمان گرفت.
 ششم: روزی است که خدای تعالی به لقب قائم آن حضرت را اختصاص داد.
 هفتم: اینکه این کلمه از جمله ألقاب شریف آن جناب می باشد.
 وجوه دیگری نیز در آن کتاب آورده ایم که هر کس مایل است از آنها مطلع گردد به آن مراجعه کند.

۱۴ - روز نوروز:

روز نوروز هم از جمله اوقاتی است که در آنها دعا برای آن حضرت علیه السلام و درخواست ظهور و قَرَجش از درگاه خداوند تأکید گردیده است، که روایت معلی بن خنیس - که در بحار^{۳۷} و زاد المعاد^{۳۸} مذکور می باشد - بر این معنی دلالت دارد، و تأکید آن از جاهای مختلف آن روایت استفاده می شود، که دقت در آن به خواست خداوند تعالی مطلب را روشن می سازد.

۱۵ - روز عرفه:

شاهد بر آن دعای امام چهارمین حضرت سید الساجدین علیه السلام است که در صحیفه سجّادیه یاد شده، و نیز دعای مولایمان حضرت صادق علیه السلام است که در کتابهای اقبال^{۳۹} و زاد المعاد روایت آمده است.

۱۶ - روز فطر:

شاهد بر آن ورود این معنی در دعایی است که در کتاب اقبال^{۴۰} هنگام مهیا شدن برای رفتن به نماز عید فطر یا قربان روایت شده است، و آن را بزودی خواهیم آورد.

و نیز دعایی که در راه رفتن به نماز عید فطر روایت گردیده گواه بر این است، سید ابن طاوس - که خدای تعالی رحمتش کند - گفته: فصلی در آنچه از دعاها بین راه ذکر می کنیم: وی گفته:

بیرون شدنت را با این دعا آغاز کن تا آنگاه که با امام جماعت نماز را شروع نمائی، و

اگر نرسیدی که همه دعا را بخوانی پس از نماز آن را قضا کن:

اللَّهُمَّ الْيَكَّ وَجْهَتْ وَجْهِي... تا اینکه فرمود: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَ لِيَكَّ الْمُنْتَظِرِ

أَمْرَكَ الْمُنْتَظَرَ لَفْرَجِ أَوْلِيَانِكَ اللَّهُمَّ أَشْعَبَ بِهِ الصَّدْعَ وَأَرْزُقْ بِهِ الْفَتَقَ وَأَمِتْ
بِهِ الْجَوْرَ وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَزَيِّنْ بَطُولَ بَقَائِهِ الْأَرْضَ وَأَبْذِهِ بِنَصْرِكَ وَأَنْصُرْهُ
بِالرُّغْبِ وَقَوَّنَا صِرْهُمُ وَأَخْذُلْ خَادِلَهُمْ وَذَمِّدُمْ عَلَيَّ مَنْ نَصَبَ لَهُمْ وَذَمَّرْ عَلَيَّ
مَنْ عَشَّهُمْ... تا آخر دعا.

ترجمه:

خدایا روی به سوی تو کردم... خداوندا بر ولی خودت که در انتظار امرت نشسته و مورد
انتظار فرج و گشایش کار دوستانت می باشد درود بفرست، خدایا گسیختگی را باور فو
کن و پراکندگی را باو فراهم گردان و ستم را باو بمیران و عدالت را باو به ظهور رسان، و
زمین را با عمر طولانی زینت ببخشای و به یاریت تأییدش فرمای، و او را به وسیله رُعب
[هراس افتادن در دل دشمنانش] نصرت ده، و هر آنکه یاری کننده آنها [خاندان
پیغمبر] است تقویت کن، و هر کس خواریشان خواهد خوارش گردان، و هر که در پی
جنگ با آنان شد هلاک فرمای، و هر آنکه با ایشان خیانت نماید نابود کن...

و نیز استحباب خواندن دعای ندبه در آن روز بر این مطلب دلالت دارد.

همچنین از امام صادق علیه السلام وارد شده که:

هیچ روز عید فطر و اضحی (قربان) نیست مگر اینکه اندوهی برای امامان علیهم السلام
تجدید می گردد، چونکه حق خود را در دست غضب کنندگان می بینند^{۱۱}.

می گویم: بنابراین شایسته است که مؤمن برای ظهور مولایش إلیحاح و إصرار داشته
باشد، و او را در جهت برطرف شدن اندوه امامان خود یاری نماید.

۱۷ - روز اضحی (= قربان):

تمام آنچه در مورد روز فطر گفتیم بر این مطلب هم دلالت دارد.

و اما دعایی که هنگام بیرون رفتن به سوی نماز عید وارد شده آن است که در کتاب
إقبال به سند خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود:
در جمعه و دو عید هرگاه آماده بیرون رفتن برای نماز شوی دعا کن پس بگو:

اللَّهُمَّ مَنْ تَهَيَّأَ فِي هَذَا الْيَوْمِ أَوْ تَعَبَّ أَوْ أَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوَفَادَةِ إِلَى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ
رَفْدِهِ وَجَائِزَتِهِ وَنَوَافِلِهِ فَالْيَا لَيْكَ يَا سَيِّدِي كَأَنْتَ وَفَادَتِي وَنَهْيِي وَإِعْدَادِي وَ
اسْتِعْدَادِي رَجَاءَ رَفْدِكَ وَجَوَائِزِكَ وَنَوَافِلِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ
رَسُولِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَعَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّ رَسُولِكَ وَصَلِّ يَا
رَبِّ عَلَيَّ أَيْمَةَ الْمُؤْمِنِينَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلَيَّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسَى وَ

عَلِيِّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَصَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اللَّهُمَّ افْتَحْ لَنَا
 فَتْحًا يَسِيرًا وَأَنْصُرْهُ نَصْرًا عَزِيمًا اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِي دِينِكَ وَسُنَّةَ رَسُولِكَ حَتَّى لَا
 يَسْتَخْفِي بَشِيءٌ مِنْ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ اللَّهُمَّ انا نَرْغُبُ إِلَيْكَ فِي
 دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ نُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنْ
 الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 اللَّهُمَّ مَا أَنْكَرْنَا مِنْ حَقِّ قَعْرَتَانَهُ وَمَا قَصْرْنَا عَنْهُ قَبْلَعَتَانَهُ
 وَتَدْعُوا اللَّهَ تَعَالَى لَهُ وَعَلَى عِدْوَةٍ وَتَسْتَلُّ حَاجَتَكَ وَيَكُونُ آخِرَ كَلَامِكَ:
 اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تُدَكِّرُ فِيهِ قَيْدَكَ.

ترجمه:

بار خدایا هر کس در چنین روزی مهتا و یا آماده شد یا خود را مستعد کرد برای ورود بر
 مخلوقی به امید بخشش و جایزه و عطاهاى او پس ای آقای من توجه و ورود و آمادگی و
 انتظام به امید بخششها و جایزه ها و عنایتهای تو است، خداوند بر محمد بنده و فرستاده و
 برگزیده از خلقت درود بفرست، و نیز بر امیر مؤمنان و جانشین فرستاده ات (درود
 فرست) و ای پروردگار بر امامان مؤمنین حسن و حسین و علی و محمد^{۴۲} و جعفر و موسی
 و علی و محمد و علی و حسن و صاحب الزمان علیهم السلام درود فرست، خدایا فتحی به
 آسانی برایش برارده و او را با عزت پیروز گردان، بار خدایا باو دین و سنت رسولت را
 آشکار ساز تا دیگر چیزی از حق را از بیم احدی از خلق پنهان ننماید، خداوند ما به
 سویت زاری می کنیم در جهت خواهش دولتی گرامی که در آن اسلام و اهل آن را عزیز
 گردانی، و بان نفاق و اهل آن را خوار سازی و ما را در آن دولت از دعوت کنندگان به
 سوی طاعت و راهبران به سمت راحت قرار دهی و به آن گرامیداشت دنیا و آخرت را بما
 روزی فرمائی، خداوند آنچه از حق ندانسته ایم بما بشناسان و به آنچه از آن قصور
 داشته ایم برسان.

و برای آن حضرت دعا و بردشمنانش نفرین کن و حاجتت را بخواه و آخرین سخنت این
 باشد که: خدایا دعای ما را به اجابت برسان، خدایا ما را از کسانى قرار ده که در این
 روزه یاد بودند و به یاد خواهند شد.

۱۸ - روز دحو الارض (گسترده شدن زمین):

و آن روز بیست و پنجم ماه ذی القعدة است، و دلیل بر اهتمام به دعا برای مولایمان
 صاحب الزمان علیه السلام در این روز و درخواست زودتر رسیدن فرج آن حضرت از درگاه
 خداوند خالق متان دعائی است که در کتابهای اقبال^{۴۳} و زاد المعاد^{۴۴} نقل شده است، و
 برای این درخواست در این روز نکات ارزنده ای به خاطر رسیده که برای تشویق بندگان
 خدا یاد می کنیم:

۱ - روزی است که خداوند در مانند آن وعده فرموده که آن جناب - صلوات الله علیه - را ظاهر گرداند، پس هنگامیکه مؤمن می بیند چنین روزی در این سال فرا رسیده و امامش ظهور ننمود اندوهش تجدید و غصه اش شدید می گردد، و عقل و ایمانش او را بر دعا کردن برای آن حضرت و درخواست تعجیل امر فرجش وامی دارند.

۲ - اینکه در چنین روزی رحمت گسترش می یابد و دعا مستجاب می شود - چنانکه در روایت آمده - پس مؤمن که امامش را از جانش عزیزتر می داند، و او را از اولاد و خاندان و عشیره خویش بیشتر دوست می دارد، دعای خالصانه خود را به برطرف شدن غم و اندوه مولایش اختصاص می دهد.

۳ - این روزی است که خدای تعالی بر او نعمت داده اینکه زمین را گسترانیده تا زندگی کند و سکونت نماید و لذت برد، و از آنچه در زمین هست و از آن بیرون می شود و بر آن فرود می آید بهره گیرد، و بآنها زیست کند، و چون بداند که تمام اینها به برکت مولایش انجام می شود - چنانکه در بخش سوم کتاب توجه دادیم - بر خود حتم و لازم می شمارد که از آن حضرت بوسیله دعا مراتب سپاسگذاری را انجام دهد، چونکه اوست واسطه تمام این نعمتها، و هرگاه این را توجه داشت در دعا مسامحه و سهل انگاری نخواهد کرد.^{۴۵}

۴ - در این روز به یاد خدا بودن و ذکر او - عزوجل - را بر زبان داشتن تأکید و ترغیب شده است، و بی تردید دعا کردن درباره مولایمان صاحب الزمان علیه السلام از بهترین مصادیق این عنوان می باشد.

۱۹ - روز عاشورا:

دلیل بر این دعائی است که در اقبال و مزار بحار و زاد المعاد به روایت عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام رسیده، و در اول آن دعا آمده:

اللَّهُمَّ عَذِّبِ الْفَجْرَةَ الَّذِينَ شَاقُوا رَسُولَكَ ... پروردگارا فاجرانی که با فرستاده

توبه مخالفت برخاستند عذاب کن ...

و سیرش این است که در چنین روزی آنهمه مصیبت و محنت بر مولایمان سالار شهیدان علیه السلام وارد آمده و خدای - عزوجل - وعده فرموده که از ظلم کنندگان بر آن حضرت به وسیله مولای قائم ما عجل الله فرجه انتقام گیرد - چنانکه در روایات به این مطلب تصریح شده است - بنابراین هرگاه مؤمن در روز عاشورا مصیبتهای امام مظلوم را یاد آورد و دانست که خدای تعالی برای او انتقام گیرنده ای را تعیین فرموده، ایمان و

علاقه‌اش به آن حضرت او را به دعا کردن و ظهور آن منتقم را خواستن بر می‌انگیزند، که صمیمانه قیام امام عصر عجل الله فرجه را از خدای قادر بخواهد، لذا این درخواست در دعای مشارالیه آمده است.

و نیز به همین جهت است که در بخش گذشته گفتیم: هر کس برای این امر بزرگ دعا کند، به پاداشی نایل می‌شود که جز خدای تعالی کسی آن را نمی‌داند، و آن خونخواهی برای امام مظلوم شهید - صلوات الله و سلامه علیه - است.

۲۰ - شب نیمه شعبان:

زیرا که شب میلاد مسعود حضرت صاحب الزمان علیه السلام است، پس شایسته است که اهل ایمان در آن شب به دعا گوئی برای آن جناب اشتغال ورزند، و در روایات هم آمده که در این شب دعاها مستجاب می‌شود.

می‌گوییم: سابقاً بیان کردیم که این دعا نزد اهل خرد مهمترین دعاها است، و سزاوار است که در مواقع استجاب بر همه دعاها و خواسته‌ها آن را مقدم دارند، و مؤید آنچه گفتیم اینکه مؤلف جمال الصالحین در دعا‌های این شب از مولایمان حضرت حجت علیه السلام دعای ارزنده‌ای آورده که سرآغازش چنین است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ ...

ما این دعا را در اول بخش هفتم خواهیم آورد، و اهتمام به آن را در همه مواقع بیان خواهیم کرد.

و نیز شاهد بر آنچه گفتیم دعایی است که در اقبال و زاد المعاد یاد گردیده و اولش چنین است:

اللَّهُمَّ بِحَقِّ لَيْلَتِنَا هَذِهِ وَمَوْلُودِهَا ...

بار خدایا تو را به حق این شب و آنکه در این شب تولد یافته.

که از این عبارت می‌توانی عظمت و اهمیت این شب را دریابی، پس مبدا عمرت در این شب به غفلت و بی‌خبری بگذرد، و خدمت کردن به آن جناب را در آن واگذاری، و برای کسی که از برکت ولادتش این شب آنطور اهمیت یافته دعا ننمائی. و شایسته است که فرمایش مولایمان حضرت صادق علیه السلام را درباره آن جناب یاد بیاوری که:

وَلَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي.

و اگر زمان او را درک می‌کردم تمام روزهای زندگیم او را خدمت می‌نمودم.

اضافه بر اینکه این دعا از جمله اقسام شکرانه آن نعمت بزرگ یعنی ولادت امام قائم علیه السلام است، و نیز — چنانکه در بعضی از روایات که در مستدرک الوسائل منقول است آمده — شبی است که اعمال [بر امام علیه السلام] عرضه می شود.

۲۱ — روز نیمه شعبان:

آنچه در مورد شب نیمه شعبان گفتیم در اینجا نیز صادق است، اضافه بر اینکه دعا کردن در شب و روز نیمه شعبان اقتدا کردن به آن حضرت و تأسی جستن با او است، که هنگامیکه از مادر متولد شد سر به سجده نهاد و برای این امر دعا کرد:

اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِي وَأَنْتِمْ لِي أُمْرِي وَتَبَّتْ وَطَائِي وَأَمْلَأُ الْأَرْضَ بِبِي عَدْلًا
وَقِسْطًا.

یعنی: خداوندا وعده ام را تحقق بخش و امر (قیام) را تمام گردان و گامم را استوار ساز و زمین را به (ظهور) من پر از عدل و داد کن.

۲۲ — تمام ماه رمضان:

به خصوص در شبهای ماه رمضان، زیرا که این ماه بهار دعا کردن است، و این هم بهترین دعاها می باشد، از همین روی از خود آن حضرت — که خداوند قَرَجَش را برساند — امر و اهتمام به دعای افتتاح در شبهای این ماه رسیده است، بنابراین از خواندن آن غافل مشو که جداً دعایی است نفیس، و جامع مطالب دنیا و آخرت می باشد. و نیز مؤید این مطلب است آنکه رئیس محدثین شیخ بزرگوار صدوق — که رحمت خدای تعالی بر او باد — در کتاب فضائل شهر رمضان بسند خود از حضرت امام رضا علیه السلام آورده که در باره خوبیهای ماه رمضان فرمود:

کارهای نیک در ماه رمضان پذیرفته شده، و بدیها آمرزیده گردد، هر کس در ماه رمضان یک آیه از کتاب خدای — عز و جل — بخواند چنان است که کسی در ماههای دیگر ختم قرآن کند، و هر که در این ماه در روی برادر مؤمنش بخندد، روز قیامت خدای را ملاقات ننماید جز اینکه در روی او خنده کند، و وی را به بهشت مرثه دهد، و هر کس در این ماه مؤمنی را یاری کند خدای تعالی او را در گذشتن از صراط یاری نماید روزی که در آن پاها خواهد لغزید، و هر آنکه در این ماه خشم خود را فرو گیرد، و کسی که در آن اندوهگینی را داد رس شود خدایش از بیم بزرگ روز قیامت در امان دارد، و هر که در این ماه ستم دیده ای را یاری نماید خداوند او را بر هر کسی که در دنیا با وی دشمنی ورزد یاری فرماید، و روز قیامت هنگام سنجش اعمال و حساب نیز یاریش کند.

ماه رمضان؛ ماه برکت؛ ماه رحمت؛ ماه مغفرت؛ و ماه توبه و بازگشت [به درگاه

خداوند] است، و هر کس در ماه رمضان آمرزیده نشود پس در چه ماهی آمرزیده خواهد شد! پس از خداوند بخواهید که روزه را از شما بپذیرد، و آن را آخرین بار شما قرار ندهد، و اینکه شما را در این ماه برای فرمانبرداریش توفیق بخشد، و از نافرمانیش محفوظ بدارد، که او بهترین سؤال شدگان است.

می گویم: در باب پنجم گفتیم که دعا برای تعجیل قَرَج و گشایش امر مولایمان حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه از اقسام یاری و کمک می باشد، که در این حدیث شریف یاری کردن مؤمن تأکید شده اینکه در این ماه مبارک بآن عمل گردد، و بدون شک یاری کردن امام علیه السلام بهترین و تمامترین اصناف یاری کردن است. و گواه بر آنچه ذکر شد از اهتمام بآن در ماه رمضان: دعائی است که در کتاب اقبال و زاد المعاد از امام چهارم سید العابدین و فرزندش ابو جعفر باقر علیهما السلام روایت آمده که اولش چنین است:

اللَّهُمَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ... وَدَرَّانَ آمَدَه: أَسْأَلُكَ أَنْ تُنْصِرَ خَلِيفَةَ مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَالْقَائِمِ بِالْقِسْطِ مِنْ أَوْصِيَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَعْطِفْ عَلَيْهِمْ نَصْرَكَ...

یعنی: خدایا این ماه رمضان است... از تومی خواهم که جانشین محمد و وصی محمد و قیام کننده به عدالت از اوصیاء محمد — که درودهایت بر او و ایشان باد — را یاری نمائی، یاریت را بر آنان معطوف بدار.

و نیز شاهد بر آن است روایتی که ثقة الإسلام محمد بن یعقوب کلینی — قدس سره — در کتاب الصوم فروع کافی از محمد بن عیسی بسند خود از امامان علیهم السلام آورده که فرمودند: این دعا را شب بیست و سوم ماه رمضان در حال سجده و برخاستن و نشستن و در هر حال تکرار می کنی، و نیز هر قدر که می توانی و هر گاه که به یادت آمد در دوران زندگیست، پس از حمد خدای تبارک و تعالی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بگو:

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ فَلَانُ بْنُ فَلَانٍ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَقَائِدًا وَغَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

یعنی: خداوند! برای ولی خودت فلان فرزند فلان (در زمانی شیعیان نام امام عصر و نام پدرش را می گفتند و در زمان ما باید گفت حجت بن الحسن علیه و علی آبائه السلام — مترجم) در این ساعت و هر ساعت سر پرست و نگهدار و یاور و راهنما و پیشوا و مددکار باش تا اینکه او را در زمین خویش (فرمانروای) مطاع گردانی و در آن دورانی

طولانی بهره‌مندش سازی.

می‌گویم: این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه دعا برای آن امر بزرگ (زودتر شدن ظهور) در شب بیست و سوم ماه رمضان مهمتر و مؤکدتر است از وقتها و زمانهای دیگر، همچنانکه در ماه رمضان از سایر ماهها مؤکدتر می‌باشد، بجهت اینکه جهات استجابت و روی آوردن به درگاه خداوند و پاداش در آن شب جمع است، و نیز فرشتگان و روح در آن شب فرود می‌آیند، و درهای فتح و رحمت آنقدر گشوده می‌شود که در شبهای دیگر گشوده نشوند، و بلکه از صریح بعضی از روایات ظاهر می‌شود که آن شب همان شب قدر است که از هزار ماه بهتر می‌باشد، چنانکه ثقة الإسلام محمد بن یعقوب کلینی — قدس سره — در کتاب اصول کافی باب النوادر کتاب فضل القرآن بسند خود از حضرت امام صادق علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده که فرمود:

قرآن در بیست و سوم ماه رمضان فرود آمد^{۴۶}.

این حدیث به ضمیمه اینکه خدای عز و جل فرمود:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

ما (قرآن) را در شب قدر فرو فرستادیم^{۴۷}.

دلالت دارد بر اینکه شب قدر همان شب بیست و سوم ماه رمضان است، و این برای اهل بینش واضح است.

و محقق نوری — که رحمت خداوند بر او باد — در کتاب النجم الثاقب دعای مزبور را به گونه مبسوطی از کتاب المضممار تألیف سید علمای بزرگوار آنکه شایسته است عموم اهل بینش باو اقتدا کنند سید علی بن طاوس — رحمه الله تعالی علیه — نقل کرده است، دعا چنین است:

اَللّٰهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْفَائِمَ بِأَمْرِكَ الْحَجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آبَائِهِ
أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلَيْتَا وَحَافِظًا وَفَائِدًا
وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَمَوْثِقًا (مُرِيدًا — خ ل) حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ
فِيهَا طَوْلًا وَعَرْضًا وَتَجْعَلَهُ وَذُرِّيَّتَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ الْوَارِثِينَ اَللّٰهُمَّ أَنْصُرْهُ وَأَنْتَصِرْ بِهِ وَ
اجْعَلِ النَّصْرَ مِنْكَ لَهُ وَعَلَىٰ يَدَيْهِ وَاجْعَلِ النَّصْرَ لَهُ وَالْفَتْحَ عَلَيَّ وَجْهِي وَلَا تُؤَخِّرْهُ
الْأَمْرَ إِلَيَّ غَيْرِهِ اَللّٰهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى لَا
يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي
دَوْلَةِ كَرِيْمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَآهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا التَّفَاقُحَ وَآهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنْ

الدُّعَاءُ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةَ إِلَى سَبِيلِكَ وَأَتَيْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَاجْمَعْ لَنَا خَيْرَ الدَّارَيْنِ وَاقْضِ عَنَا جَمِيعَ مَا تُحِبُّ فِيهِمَا وَاجْعَلْ لَنَا فِي ذَلِكَ الْخَيْرَةَ بِرَحْمَتِكَ وَمَنْكَ فِي عَافِيَةِ أَمِينِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَزِدْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَيَدِكَ الْمَلَاءَ فَإِنَّ كُلَّ مُعْطٍ يَنْقُصُ مِنْ مُلْكِهِ وَعَطَاؤُكَ يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ.

ترجمه:

خداوندا برای ولیّ قائم به امرت حجت بن الحسن مهدی — که براو و برپدراناش بهترین درود و سلام باد — در این ساعت و در همه ساعتها سر پرست و نگهبان و پیشوا و یاور و راهنما و تأیید کننده (یا خواهان) باش تا اینکه بر سراسر زمین فرمانروای مطاعش سازی و از کران تا کران گیتی برخوردارش نمائی، و او و فرزندانش را از امامان وارث قرار دهی، خدایا او را یاری نموده و به وسیله او پیروزی را برای [دین] خویش تحقق بخش، و نصرت خود را برای او و بدست او فراهم آور، و یاری را باو اختصاص ده، و فتح و پیروزی را بروی او بگشای و امر (حکومت) را به غیر او متوجه مساز، خداوندا دینت و سنت پیغمبرت — که درود و سلامت براو و خاندانش باد — را باو آشکار کن، تا چیزی از حق را از بیم احدی از خلق مخفی ندارد، خدایا من به درگاه تو زاری می کنم بجهت دولتی گرامی که اسلام و اهل آن را بآن عزت دهی و نفاق و اهل آن را خوار گردانی، و ما را در آن دولت از دعوت کنندگان به سوی طاعتت قرار داده و در شمار راهنمایان به راهت منظور داری، و در دنیا حسنه ای و در آخرت حسنه ای بما عنایت فرمای و ما را از عذاب آتش نگهدار، و خیر دنیا و آخرت را برای ما فراهم ساز، و تمام آنچه در آنها دوست داری برای ما قرار ده، و اختیار آن را بر ایمان محفوظ بدار به رحمت و ممت خودت و با عافیت، اجابت فرمای ای پروردگار عالمیان، و از فضل و نعمتت بر ما بیفزای [و پیمانمان را] پُر کن، که هر بخشنده ای از دارائش کاسته می شود، ولی عطای تو در مُلکت می افزاید.

۲۳ — شب ششم ماه رمضان:

که از دعائی که در اقبال از کتاب محمد بن ابی قره نقل شده بدست می آید، دعا این

است:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَإِلَيْكَ الْمُسْتَكِي اللَّهُمَّ أَنْتَ الْوَاحِدُ الْقَدِيمُ وَالْآخِرُ الدَائِمُ وَالرَّبُّ الْخَالِقُ وَالذَّيَّانُ يَوْمَ الدِّينِ تَفَعَّلْ مَا تَشَاءُ بِلَا مُغَالَبَةٍ وَتُعْطِي مَنْ تَشَاءُ بِلَا مَنِّ وَتَمْنَعُ مَا تَشَاءُ بِلَا ظُلْمٍ وَتُدَاوِلُ الْإِثَامَ بَيْنَ النَّاسِ وَبِرُكُونٍ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْعِزَّةِ الَّتِي لَا تُرَامُ وَأَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ وَأَسْأَلُكَ يَا رَحْمَنُ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَيُّ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ

وَفَرَحْنَا بِفَرَجِهِمْ وَتَقَبَّلَ صَوْمِي وَأَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا أَرْجُو مِنْكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا أَحْذَرُ إِنَّ أَنْتَ خَدَلْتَ فَبَعْدَ الْحُجَّةِ وَإِنْ أَنْتَ عَصَمْتَ فبِمَا نَعَّمْتَ يَا صَاحِبَ مُحَمَّدٍ يَوْمَ حُتَيْنِ وَصَاحِبِهِ وَمُوَدَّةِ يَوْمِ بَدْرٍ وَخَيْرِ وَالْمَوَاطِنِ الَّتِي نَصَرْتَ فِيهَا نَبِيَّكَ عَلَيْهِ وَالْهِ السَّلَامُ يَا مُبِيرَ الْجَبَّارِينَ وَيَا غَاصِمَ النَّبِيِّينَ أَسْأَلُكَ وَالْأَقْسَمُ عَلَيْكَ بِحَقِّ بَيْتِ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَبِحَقِّ طَهٍ وَسَائِرِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُحَصِّرْتَنِي عَنِ الذُّنُوبِ وَالْخَطَايَا وَأَنْ تَزِيدَنِي فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ تَأْيِيداً تُرْبِطُ بِهِ عَلَيَّ جَأْشِي وَتَسُدُّ بِهِ عَلَيَّ خَلْتِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْرُءُ بِكَ فِي نَحْوِ أَعْدَائِي لَا أَجْدُلِي غَيْرَكَ هَا أَنَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَاصْنَعْ بِي مَا شِئْتَ لَا يُصِيبُنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي أَنْتَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

ترجمه:

پروردگارا حمد مخصوص تو است و تنها به تو شکایت می آوریم، خدایا تو یکتای قدیم و آخر دائم هستی، و پروردگار آفریننده، و جزا دهنده روز قیامت (که هیچ عملی را از خیر و شر وامگذار) آنچه خواهی بی چون و چرا انجام می دهی، و بهر که خواهی بدون منت می بخشی، و هر چه را بخواهی بدون اینکه ستم کرده باشی منع می کنی، و روزگارا بین مردم می گردانی، و آنها در پی یکدیگر احوال گوناگون می یابند، از تو می خواهم ای صاحب جلال و کرامت و عزتی که جوینده ای برایش نیست، و از تو می خواهم ای الله و از تو می خواهم ای مهربان از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و اینکه قرَج آل محمد را زودتر کنی، و گشایش امر ما را با قرَج آنان تعجیل فرمائی و روزه ام را بپذیری، و از تو مسئلت دارم بهترین چیزی را که از تو امید دارم، و بتو پناه می برم از بدترین چیزی که از آن برحذر، اگر تو خوار کنی پس از برپا نمودن حجت و دلیل است، و اگر جفای فرمائی پس بجهت تمام نمودن نعمت می باشد، ای یاور محمد (صلی الله علیه و آله) روز حُتین و یاور و تأیید کننده اش در روز بَدْر و خبیر و جاهایی که در آنها پیغمبرت را یاری کردی — براو و آل او سلام باد — ای نابود کننده ستمگران و ای حفظ کننده پیغمبران از تو می خواهم و تو را سوگند بحق بیت و قرآن حکیم، و بحق طه و سایر (آیات) قرآن عظیم اینکه بر محمد و آل محمد درود فرستی، و اینکه مرا از گناهان و خطاها مصون داری، و در این ماه بزرگ تأیید بیشتری بمن بفرمایی که بآن اضطرابم آرام سازی و کاستی هایم را جبران نمائی، خداوند منم به (قدرت) تو بر گوی دشمنانم می زخم، برای خودم جز تو نمی یابم، اینک منم در پیشگاه تو پس آنچه می خواهی با من کن که جز آنچه تو بر من نوشته ای بمن نرسد، تو مرا بسنده ای و بهترین و وکیل هستی.

۲۴ - روز هشتم ماه رمضان:

إِهْتِمَامٌ بِهٖ أُنْزِلَ دَعَاؤُهُ فِي رِجَالِ رَوَايَتِهِ شَدِيدٌ بِدَسْتِ مِي آيِدِ وَ دَعَا اَيْنِ اسْتِ:
 اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَجِدُ مِنْ أَعْمَالِي عَمَلًا أَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَأَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَيْكَ أَفْضَلَ مِنْ
 وَلَايَتِكَ وَوَلَايَةِ رَسُولِكَ وَآلِ رَسُولِكَ الطَّيِّبِينَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ
 اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّقَرَّبْتُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَتَوَجَّهُ بِهِمْ إِلَيْكَ فَاجْعَلْنِي
 عِنْدَكَ يَا إِلَهِي بَكَ وَبِهِمْ وَجِبْهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَإِنِّي قَدْ
 رَضَيْتُ بِذَلِكَ مِنْكَ تَخَفُّةً وَكَرَامَةً فَإِنَّهُ لَا تُخَفُّةَ وَلَا كَرَامَةَ أَفْضَلَ مِنْ رِضْوَانِكَ
 وَالتَّسْتَعْمُ فِي دَارِكَ مَعَ أَوْلِيَائِكَ وَأَهْلِ طَاعَتِكَ اللَّهُمَّ اكْرِفْنِي بِوَلَايَتِكَ وَ
 أَخْشُرْنِي فِي زُفْرَةِ أَهْلِ وَلَايَتِكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي وَدَائِعِكَ الَّتِي لَا تَضِيعُ وَلَا
 تَرُدُنِي خَائِبًا بِحَقِّكَ وَحَقِّ مَنْ أَوْجَبَتْ حَقُّهُ عَلَيْكَ وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ
 مُحَمَّدَ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتُعَجِّلَ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ وَفَرَجِي مَعَهُمْ وَفَرَجَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ
 مُؤْمِنَةٍ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ترجمه:

بار خدایا من از کارهایم عملی که بر آن تکیه کنم و بآن به سوی تو تقرب جویم نمی یابم
 که از ولایت تو و ولایت (دوستی و پیروی) فرستاده ات و خاندان پاک فرستاده ات - که
 درود تو بر او و بر آنها باد - بهتر باشد، خدایا من به درگاه تو تقرب می جویم به محمد و
 آل محمد و بآنها به سوی تو روی می آورم پس مرا نزد خود ای خدای من بحق خودت و
 بحق آنها در دنیا و آخرت با قدر و منزلت قرار ده و از نزدیکان درگاهت به شمار آور، که
 بدرستی من راضیم که آن را از تو هدیه و گرامیداشتی بگیرم، چونکه هیچ تخفه و
 گرامیداشتی بهتر از رضا و خشنودی تو و برخورداری از نعمتهای در خانه تو با دوستان و
 اهل طاعتت نیست، خداوند مرا به ولایت خویش گرامی بدار، و در شمار اهل ولایت
 محشور گردان، خدایا مرا در بین سپرده های خودت که گم نمی شوند قرار ده و مرا نا امید
 بر مگردان بحق خودت و حق هر آنکه حقتش را بر خودت واجب دانسته ای، و از تو
 می خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و فرج آل محمد را زودتر برسانی و
 گشایش کار مرا با آنها تعجیل فرمائی، و نیز فرج هر مؤمن و مؤمنه را زودتر بیاوری، به
 مهربانیت ای مهربانترین مهربانان.

۲۵ - شب دوازدهم ماه رمضان:

و شاهد بر اِهْتِمَامِ بَآنِ دَعَاؤُهُ اسْتِ کِه دَر کِتَابِ مَرْبُورِیَادِ شَدِه کِه:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَزِّشْكَ وَ مُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَ
 بِأَسْمِكَ الْأَعْظَمِ وَ كَلِمَاتِكَ الثَّقَاةِ الَّتِي لَا يَجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ فَإِنَّكَ لَا تَبِيدُ

وَلَا تَنْفُدْ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقْبَلَ مِنِّي وَمِنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ صِيَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَفِي قِيَامِهِ وَتَفَكُّ رِقَابَتَا مِنَ النَّارِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ قَلْبِي بَارِئاً وَعَمَلِي سَارِئاً وَرِزْقِي دَارِئاً وَحَوْضَ نَبِيِّكَ
عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ لِي قَرَاراً وَمُسْتَقَرّاً وَتَعْجَلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ فِي عَافِيَةٍ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ^{۴۸}.

ترجمه:

خدایا من از تو درخواست می کنم به مواضع عزت از عرش تو، و اوج رحمت از کتاب تو،
و به اسم اعظم تو، و کلمات تمام یافته ات که هیچ نیک و بدی از حوزه آنها بیرون
نیست، که به درستی تو را نیستی و پایانی نمی باشد اینکه بر محمد و آل محمد درود
فرستی، و از من و تمام مردان و زنان با ایمان روزه ماه رمضان و شب زنده داریهای آن را
بپذیری، و ما را از آتش دوزخ برهانی، خداوندا بر محمد و آل محمد درود بفرست و دل
مرا نیک و کارم را خشنود کننده و روزیم را پیوسته و فراخ گردان، و حوض پیغمبرت
— که بر او و خاندانش سلام باد — را قرارگاه من ساز و در کنار آن مرا مستقر فرمای و
گشایش امر آل محمد صلی الله علیه و آله را با عافیت زودتر برسان ای مهر بانترین
مهر بانان.

۲۶ — روز سیزدهم ماه رمضان:

دعای آن چنین است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَدِينُكَ بِطَاعَتِكَ وَوَلَايَتِكَ وَوَلَايَةِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ وَوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَبِيبِ نَبِيِّكَ وَوَلَايَةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
سِبْطَيْ نَبِيِّكَ وَسَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ جَنَّتِكَ وَأَدِينُكَ يَا رَبِّ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ
الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَسَيِّدِي مَوْلَايَ صَاحِبِ
الزَّمَانِ أَدِينُكَ يَا رَبِّ بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ وَبِالتَّسْلِيمِ بِمَا فَضَّلْتَهُمْ رَاضِيّاً غَيْرَ مُنْكَرٍ
وَلَا مُتَكَبِّرٍ عَلَيَّ مَعْنَى مَا أَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ
أَدْفِعْ عَنِّي وَلِيِّكَ وَخَلْقِيكَ وَلِسَانِكَ وَالْقَائِمِ بِقِسْطِكَ وَالْمُعْظَمِ لِحُرْمَتِكَ وَ
الْمُعْتَبَرِ عِنْدَكَ وَالتَّاطِقِ بِحُكْمِكَ وَعَيْنِكَ التَّائِظَةِ وَأَدِينُكَ السَّامِعَةَ وَشَاهِدِ
عِبَادِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ وَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِكَ وَالْمُجْتَهِدِ فِي
طَاعَتِكَ وَاجْعَلْهُ فِي وَدِيْعَتِكَ الَّتِي لَا تُضْبَعُ وَآيْدُهُ بِجُنْدِكَ الْغَالِبِ وَأَعِنَهُ وَ
أَعِنْ عَنَّهُ وَاجْعَلْنِي وَوَالِدَيَّْ وَمَا وَكَلَدَا وَوُلْدِي مِنَ الدِّينِ يَنْصُرُونَهُ وَيَتَنَصَّرُونَ بِهِ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اشْعَبْ بِهِ صَدْعَنَا وَارْتُقْ بِهِ فَتَقْنَا اللَّهُمَّ آمِنٌ بِهِ الْجَوْزُ وَ

دَمِيمٌ بِمَنْ نَصَبَ لَهُ وَاقْصِمَ بِهِ رُؤْسَ الصَّلَاةِ حَتَّى لَا تَدْعَ عَلَى الْاَرْضِ مِنْهُمْ
دَبَّارًا^{۴۹}.

ترجمه:

بارالها من تورا دینداری می کنم با اطاعتت و ولایتت و ولایت محمد پیامبرت — صلی الله علیه وآله وسلم — و ولایت امیر مؤمنان علیه السلام دوست پیامبرت و ولایت حسن و حسین دو نواده پیامبرت و دو آقای جوانان اهل بهشتت، و تورا دینداری می کنم ای پروردگاربّه ولایت علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و آقا و مولایم صاحب الزمان، دینداریت می کنم ای پروردگاربّه اطاعتت و ولایت ایشان و تسلیم بودن به آنچه آنان را برتری داده ای با خشنودی بدون اینکه منکر باشم یا تکبر ورزم، بهمانگونه که در کتابت نازل فرموده ای، بارالها بر محمد و آل محمد درود فرست و از ولی و خلیفه و زبّان گویاییت و بیاختاسته [برای اجرای] دادگریت و تعظیم کننده حرمتت و بازگو کننده از سوی تو و گوینده حکم تو و چشم بیننده و گوش شنونده تو و گواه بندگانت و حجت توبر خلقتت و جهادگر در راهت و تلاشگر در طاعتت هرگونه بلا را دفع کن و او را در امانت گم ناشدنی خویش قرار ده و به سپاهیان پیروزت تأیید فرمای و او را یاری نموده و از او حمایت کن و مرا و والدینم و آنچه متولد کرده اند و فرزندانم را از کسانی قرار ده که او را یاری می کنند، و باو یاری می گیرند در دنیا و آخرت، پراکنند گیمان را به او فراهم آور، و جدائیهای ما را به او منسجم گردان، ای خدا به (ظهور) اوستم را بمیران، و هر کس با او بستیزد نابودش ساز، و سران گمراهی را پشت بشکن تا اینکه احدی از آنها را روی زمین بجای نگذاری.

۲۷ — روز هجدهم و شب نوزدهم از همان ماه:

و اهتمام باین دعا در آن مواقع از ملاحظه دعاهای وارد شده منقول در اقبال بدست می آید، و خداوند در هر حال یاری کننده است.

۲۸ — روز بیست و یکم همان ماه:

بویژه پس از انجام نماز صبح، و بر این معنی دلالت می کند آنچه سید اجل علی بن طاوس در کتاب اقبال به سند خود از حماد بن عثمان آورده که گفت:

شب بیست و یکم ماه رمضان بر حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) وارد شدم، آن حضرت بمن فرمود: ای حماد غسل کرده ای؟ عرض کردم: بله فدایت شوم، پس حصیری خواست سپس فرمود: نزدیک من بیا و نماز بگذار، پس پیوسته نماز می خواند و من در کنارش نماز می گذاردم تا اینکه از همه نمازهایمان فراغت یافتیم، آنگاه به دعا کردن پرداخت و من بر دعایش آمین می گفتم تا اینکه سپیده دم فرا رسید، پس آن جناب

ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ فِي جَمِيعِ مَا سَأَلْتِكَ لِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ يَا مَنْ
هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ أَقْلَبْنِي عَثْرَتِي وَأَقْلِبْنِي بِقَضَاءِ خَوَائِجِي يَا خَالِقِي
وَيَا رَازِقِي وَيَا بَاعِثِي وَيَا مُحْيِي عِظَامِي وَيَا رَمِيمَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَاسْتَجِبْ لِي دُعَائِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ترجمه:

هیچ معبود حقی جز توست دگرگون کننده دلها و دیده هائی، هیچ خدائی جز توست آفریننده خلق بی آنکه نیازی در تو بآنها باشد، هیچ خدائی جز توست آغازگر آفرینش، از ملک تو چیزی کاسته نمی شود، هیچ معبود حقی جز توست برانگیزنده هر آنکه در گورها است، هیچ معبود حقی جز توست تدبیر کننده امور (هستی)، هیچ معبود حقی جز توست جزادهنده و درهم کوبنده ستمگران، هیچ معبود حقی جز توست روان کننده آب در سنگ سخت، هیچ معبود حقی جز توست جاری کننده آب در [میان] گیاهان، هیچ معبود حقی جز توست چگونگی دهنده مزه میوه ها، هیچ معبود حقی جز توست آگاه به تعداد قطره ها و آنچه ابرها حمل می کنند، هیچ معبود حقی جز توست آگاه به شماره آنچه بادها در هوا می پراکنند، هیچ معبود حقی جز توست دانای به شماره آنچه در دریاها از تر و خشک هست، هیچ معبود حقی جز توست شمارش کننده هر جنبنده ای که در تار یکپهای دریاها و در طبقات خاک هست، از تو می خواهم به اسم تو که خودت را بآن نامیده ای یا در علم غیب خویش آن را بخود اختصاص داده ای، و تو را می خوانم به هر اسمی که احدى از خلقت تو را بآن نامید پیغمبر یا صدیق یا شهیدی یا کسی از فرشتگان، و تو را می خوانم بآن نامی که هر گاه بآن خوانده شوی اجابت می کنی و چون بآن سؤال گردی می بخشی و از تو می خواهم بحق تو بر محمد و اهل بیت او — که درودها و برکات بر آنها باد — و بحق آنها که بر خودت آن را واجب ساخته ای، و به سبب آن ایشان را به فضل خویش نایل فرموده ای، اینکه درود فرستی بر محمد بنده ات و فرستاده ات دعوت کننده با اجازه تو به سوی تو، و چراغ درخشان تو در بین بندگانت در زمین و آسمانت، و او را رحمت برای عالمیان، و نوری برای روشنایی گرفتن مؤمنان قرار دادی، پس به پاداش فراوانت ما را مژده داد، و از عذاب دردناکت ما را ترسانید، گواهی می دهم که او حق را از طرف حق آورد و فرستادگانت را تصدیق نمود، و شهادت می دهم که آنها نیکه او را تکذیب کردند عذاب دردناک را خواهند چشید.

از تو می خواهم ای الله ای الله ای الله، ای پروردگاری پروردگاری پروردگاری ای آقای من ای آقای من ای آقای من، ای مولای من ای مولای من ای مولای من، در این صبحگاه از تو می خواهم که بر محمد و آل او درود فرستی و مرا از پر قسمت ترین بندگان و درخواست کنندگان قرار دهی، و بر من منت نهی که گردنم را از آتش دوزخ برهانی ای مهربانترین مهربانان.

و از تومی خواهم به تمام آنچه از تو سؤال نمودم و آنچه از تو نپرسیدم از جلالت عظیم تو که اگر آن را می دانستم بآن از تو درخواست می کردم اینکه بر محمد و خاندان او درود فرستی، و قَرَج کسی را که به قَرَج او دوستان و برگزیدگان از خلقت گشایش یابند را اجازه فرمائی، و به (دست) او متمگران را نابود و هلاک گردانی، زودتر آن را برسان ای پروردگار عالمیان، و درخواستم را بمن عطا کن ای صاحب جلال و بزرگواری، آنچه را درخواست نمودم برای دنیای نزدیک و آخرت پس از این به من عنایت کن، ای آنکه از رگ گردن بمن نزدیکتری، لغزشم را جبران کن، و با برآورده شدن حاجت‌هایم مرا [از درگاهت] بازگردان، ای آفریدگار من، ای روزی دهنده بمن، ای برانگیزاننده من ای آنکه استخوانهای پوسیده‌ام را زنده خواهی کرد بر محمد و آل محمد درود بفرست و دعایم را به اجابت برسان ای مهربانترین مهر بانان.

پس هنگامیکه از دعا فراغت یافت سر برداشت، عرضه داشتم: فدایت کردم تو دعا می کنی برای قَرَج کسی که به قَرَج او برگزیدگان و اولیای خداوند گشایش یابند آیا تو خود آن کس نیستی؟ فرمود: نه آن شخص قائم آل محمد علیهم السلام است.
گفتم: آیا برای خروج او نشانه‌ای هست؟

فرمود: بله کسوف خورشید هنگام برآمدنش دو سوم ساعت از روز گذشته و خسوف ماه شب بیست و سوم، و فتنه‌ای که بر اهل مصر سایه بلا افکند، و قطع شدن رود نیل، به آنچه برایت بیان نمودم بسنده کن، و شب و روزت را در انتظار امر صاحب باش، که خداوند هر روزی در کاری است، و هیچ کاری از کار دیگر او را باز ندارد، او الله پروردگار عالمیان است، و نگهداری دوستانش با او می باشد و آنها نسبت با او بیمنانند.

۲۷ — بعد از ذکر مصیبت سید الشهداء علیه السلام:

زیرا که این دعا نوعی یاری نمودن آن حضرت علیه السلام است. چنانکه در بخش پیشین در مکرمات چهل و هفتم یاد آور شدیم، و مؤید این است که یکی از دوستان صالح من یاد کرد اینکه:

مولایمان حضرت حجت علیه السلام را در خواب دیده بود، پس آن حضرت معنی چنین مطلبی را فرموده بود که: من برای مؤمنی که یاد آور مصیبت جد شهیدم شود سپس برای تعجیل قَرَج و تأیید من دعا کند دعا می کنم.

۲۸ — بعد از زیارت آن حضرت علیه السلام:

یعنی: پس از زیارت مولایمان صاحب الزمان علیه السلام که شهید در کتاب الدروس باین مطلب تصریح کرده است.

می گویم: و شاهد بر این است آنکه پس از زیارت‌هایی که برای آن بزرگوار روایت شده دعا برای آن حضرت هم — بطور خاص — رسیده است، که همه یا قسمتی از آنها را در بخش هشتم کتاب ان شاء الله تعالی خواهیم آورد.

و نیز شاهد بر این عقل و عرف می باشد، زیرا که بین مردم چنین متعارف است که چون در پیشگاه بزرگان حاضر شوند برای آنان دعا می کنند، پس شایسته است که مؤمن آشنا به شیوه متداول بین مردم، چون خود را در پیشگاه مولایش حاضر می نماید تا او را زیارت کند، از این امر غافل نماند، بویژه آنکه بداند این کار موافق تمایل قلبی و مطابق با خواسته او است، به مقتضای توفیق رسیده از ناحیه مقدس او که بیشتر روایت را آوردیم که فرموده:

... وأكثروا الدعاء بتعجيل الفرج...

و بسیار دعا کنید برای زودتر رسیدن فرج.

۲۹ — پس از گریستن از ترس خدای تعالی:

زیرا که این هنگام نزدیکترین حالات است و جای استجاب دعاها می باشد، پس شایسته است که مؤمن با دعا کردن برای مولایش او را یاد کند تا آن‌دکی از حقوق واجب آن حضرت را ادا کرده باشد.

و شاهد بر این است آنچه در وسائل — ابواب قواطع الصلاة — از محمد بن علی بن الحسین — یعنی صدوق قدس سره — به سندش از منصور بن یونس بزرگ آمده که:

از امام صادق علیه السلام پرسید درباره کسی که در نماز واجب خودش را به گریستن بنزد تا اینکه گریه کند [چه صورت دارد؟] فرمود: بخدا سوگند روشنی چشم است، و فرمود: اگر چنین حالی دست داد مرا در آن حال یاد کن.

می گویم: پوشیده نیست که این امر بخاطر آن است که امام زمان او بود و بروی حق داشت، پس برای هر مؤمن شایسته است که این را نسبت به امام زمان خودش عمل کند، تا با دل و زبان حق آن امام علیه السلام را ادا کرده باشد.

۳۰ — پس از تجدید هر نعمت و زوال هر محنت:

زیرا که امام عصر علیه السلام واسطه تمام نعمتها است، و به برکت او هر محنت و رنج از ما دور می گردد، و بیشتر گفتیم که دعا برای واسطه نعمت یکی از اقسام شکرانه نعمت است که در آن ترغیب شده.

و از اینجا است که صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد علیهم السلام را نیز هنگام

تجدید نعمتها ترجیح می دهیم، زیرا که آنها اولیاء نعمتها هستند — چنانکه در زیارت جامعه و روایات مستفیضه بلکه متواتره آمده است — .

۳۱ — هنگام وارد شدن غم و اندوه:

چون از جمله آثار و نتایج دعا برای آن حضرت علیه السلام آن است که: او در باره دعا کننده دعا می نماید — چنانکه گذشت — پس دعای آن جناب سبب زایل شدن و برطرف گشتن غم و اندوه دعا کننده می شود، و بجهت آنچه در چند روایت پیشتر آوردیم که امام علیه السلام در حزن و اندوه دوستانش اندوهگین می شود، و بی تردید در آن هنگام برای آنها دعا می کند — چنانکه در روایت نیز اشاره شده — پس شایسته است که دوستانش باو تاسی جویند و اقتدا نمایند، و برای برطرف شدن هم و غمش دعا کنند، باضافه اینکه گاهی هم و غم آن جناب مایه هم دوستانش می گردد — چنانکه در بعضی از روایات آمده — و در این هنگام دعا برای او بیشتر تأکید می یابد.

و می توان برای این مطلب تأیید گرفت از فرموده آن حضرت علیه السلام در توقیعی که پیشتر آوردیم: «واکثروا الدعاء بتعجیل الفرج فان ذلك فرجکم». بنابراینکه اسم اشاره (ذکر) به دعا برگردد، یعنی: این دعا سبب فرج و گشایش امر شما می شود، و موجب راحتی شما از هرگونه شدت و غم می گردد ان شاء الله تعالی.

۳۲ — در سختیها و گرفتاریها:

شایسته است در مواقع سختی و گرفتاری برای تعجیل فرج آن حضرت بسیار دعا کرد، بجهت چند وجه:

اول: اینکه مایه دعای آن جناب می شود — چنانکه گذشت — .

دوم: اینکه سبب دعای فرشتگان می گردد، زیرا که آنها در باره کسی که در حق مؤمن غائب دعا کند دعا می نمایند — چنانکه گذشت — و دعای آنها — ان شاء الله تعالی — به اجابت می رسد.

سوم: فرموده آن حضرت: «و بسیار دعا کنید برای تعجیل فرج که همان فرج شما است» بنابراینکه در گذشته بیان داشتیم.

چهارم: اینکه دعا برای آن حضرت گونه ای از توسل باو است — که درود خداوند براو

باد— و آن بزرگوار وسیله نجات از سختیها و بلیات می باشد.

۳۳— پس از نماز تسبیح:

یعنی نماز جعفر بن ابی طالب، بویژه اگر آن را در روز جمعه بجای آوری، و شاهد بر آن دعائی است که از مولایمان حضرت کاظم علیه السلام رسیده که در کتاب جمال الأسبوع^{۵۰} و غیر آن روایت گردیده، خداوند ما و سایر مؤمنین را به انجام آن توفیق دهد ان شاء الله تعالی.

۳۴— پیش از دعا برای خود و خانواده خود:

و دلیل بر این است آنچه در مکرمت چهاردهم یاد آور شدیم، اضافه بر اینکه مقتضای حقیقت ایمان همین است، چنانکه در حدیث نبوی روایت آمده و حاصلش این است: مؤمن [به حق] مؤمن نخواهد بود تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از خودش غزیزتر بداند، و خاندان پیغمبر را از خاندان خود غزیزتر بداند، و آنچه آن حضرت را مهموم ساخته از هم خودش بالاتر باشد.

و بدون تردید دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان علیه السلام از امور مهم است، و دلها بآن شفا می یابند، پس برای مؤمن شایسته است که پیش از دعا برای خودش و خاندانش بآن آغاز نماید، تا حق رسول خدا و خاندان او— صلی الله علیه و علیهم— را رعایت کرده باشد.

۳۵— روز غدیر:

چون روزی است که خداوند در آن امیر مؤمنان و ائمه طاهرین را به ولایت بر مؤمنین و جانشینی خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص داد، و آن ولایت را مولایمان صاحب الزمان از پدران معصومش علیهم السلام ارث می برد، پس چون مؤمن در این روز تسلط غاصبین و چیره شدن ستمگران را مشاهده کند، و مخفی بودن حافظ دین را بنگرد، ایمان و دوستیش نسبت به آن حضرت او را وامی دارند که برای زودتر شدن فرج دعا کند، و ظهور آن جناب را از درگاه خداوند بخواهد، و آسان شدن قیام و خروجش را مستثلت نماید، و چون روز تجدید پیمان بستن و عهد کردن [برای ولایت امامان علیهم السلام] است، و دعا برای فرج صاحب الزمان از جمله مصادیق آن می باشد.

و شاهد بر تأکید آن دعا در روز غدیر ورود آن— بطور خاص— در دعائی است که در کتابهای اقبال^{۵۱} و زاد المعاد^{۵۲} یاد شده، اول آن دعا چنین است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَعَلِيِّ وَلِيِّكَ وَالشَّانِ وَالْقَدْرِ الَّذِي خَصَّصْتَهُمَا بِهِ دُونَ خَلْقِكَ.

یعنی: خدایا بحق محمد پیامبرت و علی ولیت و شأن و قدری که از بین خلایقت به آنها اختصاص داده‌ای از تومی خواهم...

و در آخر آن آمده:

اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَأَكْشِفْ عَنْهُمْ وَبِهِمْ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ الْكُرْبَاتِ اللَّهُمَّ أَفْلَاءَ الْأَرْضِ يَهْمُ عَدْلًا كَمَا مُلِيتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَأَنْجِزْ لَهُمْ مَا وَعَدْتَهُمْ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِعَادَ.

ترجمه:

خدایا برخاندان محمد پیامبرت فرج و گشایش ده و از آنها و از مؤمنین نیز به سبب آنها محنتها و غمها را برطرف ساز، خداوند زمین را به وجود آنها پر از عدل کن همچنانکه از ظلم و جور پر شده است، و آنچه به ایشان وعده فرموده‌ای تحقق بخش به درستی که تو خُلف وعده نمی کنی.

و نیز مستحب است در این روز از خدای تعالی بخواهی که تورا از یاران آن حضرت — که خداوند ظهور و فرجش را زودتر گرداند — قرار دهد، که در دعای شریف طولانی در کتاب اقبال یاد شده، و در آخر آن دعا آمده:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ وَبِالَّذِي فَضَّلْتَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ جَمِيعًا أَنْ تُبَارِكَ لَنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَنَا فِيهِ بِالْوَفَاءِ لِعَهْدِكَ الَّذِي عَهَدْتَ إِلَيْنَا وَالْمِيثَاقِ الَّذِي وَاقَفْتَنَا بِهِ مِنْ مَوَالِدِ أَوْلِيَايَكَ وَالتَّرَانِيهِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَتَمَنَّ عَليْنَا بِنِعْمَتِكَ وَتَجَعَلَهُ عِنْدَنَا مُسْتَقَرًّا ثَابِتًا وَلَا تَسْلُبْنَاهُ أَبَدًا وَلَا تَجَعَلَهُ عِنْدَنَا مُسْتَوْدَعًا فَإِنَّكَ قُلْتَ: (فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ) فَاجْعَلْهُ مُسْتَقَرًّا ثَابِتًا وَارْزُقْنَا نَصْرَ دِينِكَ مَعَ وَلِيِّ هَادٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ قَائِمًا رَشِيدًا هَادِيًا مَهْدِيًا مِنَ الضَّلَالَةِ إِلَى الْهُدَى وَاجْعَلْنَا تَحْتَ رَأْيَتِهِ وَفِي زُفْرَةِ شُهَدَائِهِ صَادِقِينَ مَقْتُولِينَ فِي سَبِيلِكَ وَعَلَى نُصْرَةِ دِينِكَ.

ترجمه:

خداوند! از تومی خواهم به حقی که نزد آنان (خاندان پیغمبر) قرار داده‌ای، و به آنچه بر تمام جهانیان برتریشان بخشیده‌ای اینکه این روز را بر ما مبارک سازی، این روز که ما را در آن بجهت وفای به عهدی که با ما بسته‌ای و پیمانی که از ما گرفته‌ای گرامیمان داشته‌ای، پیمان دوستی و پیروی اولیائت و بیزاری از دشمنانت، [و از تومی خواهم] که

با نعمتت بر ما ممت نهی و آن را نزد ما قرار یافته پایدار نمائی، و هیچگاه این نعمت (ولایت) را از ما مگیری، و آن را نزد ما بطور امانت قرار مده که تو فرموده‌ای: (پس قرار یافته است و امانت سپرده شده) پس آن را برقرار و پایدار کن، و یاری دینت را بما روزی فرمای در خدمت ولیّ هدایت کننده‌ای از خاندان پیغمبرت، آن هنگام که به ارشاد بپاخیزد و هدایتگر هدایت شده از گمراهی به سوی راه راست بوده باشد و ما را زیر پرچم او و در شمار شهیدان راستینی که در راه تو و بخاطر یاری دینت کشته شده باشند قرار بده.

و نزدیک به این عبارت در دعای یاد شده در زاد المعاد آمده، و آنچه آوردیم برای اهل بینش و هدایت خواهان بسنده است.

۳۶ — مطلق اوقات شریفه و شبها و روزهای متبرکه:

و دلیل بر این است آنچه در مزار بحار بسند خود از فیض بن المختار از ششمین امام برحق که درودهای خداوند آمرزنده بر آنها باد، آورده: درباره زيارت حضرت ابي عبدالله الحسين عليه السلام از امام صادق عليه السلام چنین سؤال شد:

آیا زیارت را وقتی هست که از وقت دیگر بهتر باشد؟ فرمود: او را — که درود خداوند بر او باد — در هر وقت و به هر هنگام زیارت کنید که زیارت او بهترین موضوع است، هر کس آن را بسیار انجام دهد خیر بسیار برای خود فراهم آورده، و هر که آن را کمتر انجام دهد خیر کمتری برایش خواهد بود، و در اوقات شریفه زیارتان را قرار دهید که کارهای نیک در آنها چند برابر است، و آن اوقات هنگام فرود آمدن فرشتگان برای زیارت او است...

می گویم: محل شاهد فرموده آن حضرت علیه اسلام است که: «کارهای نیک در آنها چند برابر است» چون بدون تردید، دعا از بهترین عبادتهاست، بخصوص دعای یاد شده — یعنی درخواست تعجیل قَرَج و ظهور برای امام مظلوم غائب علیه السلام — و آنچه ذکر کردیم همچون نوری برفراز کوه طور روشن و آشکار است.

۳۷ — هنگام حضور در مجلس مخالفین و غاصبین حقوق امامان علیهم السلام:

هرگاه در مجلس مخالفین و غصب کنندگان حقوق ائمه طاهرین علیهم السلام حضور یافتی برای تعجیل ظهور امام عصر — عجل الله فرجه — دعا کن؛ بجهت روایتی که در کامل الزیارات در باب زیارتهای امام حسین علیه السلام آمده که:

یونس بن ظبیان به حضرت ابي عبدالله (امام صادق علیه السلام) عرضه داشت: فدایت شوم؛ من در مجالس این قوم یعنی فرزندان س اب ع (بنی عباس) شرکت می کنم، چه

بگویم؟

فرمود: هرگاه در مجالس آنها حضور یافتی و به یاد ما افتادی پس بگو:

اللَّهُمَّ ارِنَا الرَّخَاءَ وَالسُّرُورَ فَإِنَّكَ تَأْتِي عَلَيَّ كُلَّ مَا تَرِيدُ...

یعنی بخداوندا زندگی فراخ و خوشحالی را به ما بنمایان که تو هرچه را بخواهی توانی آورد...

پوشیده نیست که این دعا برای حصول قَرَج و ظهور دولت حق است، و این دعای جامعی است چنانکه باین مطلب توجه دادند با عبارت: فَإِنَّكَ تَأْتِي عَلَيَّ كُلَّ مَا تَرِيدُ. و مخفی مباد که این دعا باین عبارت بجهت تقیه است، بنابراین خصوصیتی ندارد که همین تعبیر گفته شود، بلکه محبوبیت دعا برای قَرَج آنها و اهتمام ورزیدن بآن هنگام حضور یافتن در مجالس مخالفین به هرگونه‌ای که برای مؤمن میسر باشد؛ از این عبارت بدست می‌آید، که شخص مؤمن برای حصول قَرَج ایشان و ظهور دولتشان — که خدای عزوجل وعده فرموده — به درگاه او توجه و نیایش نماید، که او به بندگان نزدیک است و دعایشان را به اجابت می‌رساند.

۳۸ — چهل روز مداومت به دعا برای قَرَج:

زیرا که مداومت کردن به هر عبادتی تا چهل روز اثر خاص و فوائد ویژه‌ای دارد، از همین روی ترغیب بآن در اخبار رسیده از امامان معصوم علیهم السلام به طور عموم و خصوص آمده است.

أما بطور عام: در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در چند کتاب معتبر روایت شده که:

هیچ بنده‌ای تا چهل روز عمل خالصانه‌ای برای خدا انجام ندهد مگر اینکه چشمه‌های حکمت از دلش برزبانش جاری گردد.

و باین مضمون یا نزدیک بآن چندین روایت وارد شده است.

و اما بطور خاص: همان است که در بحار به نقل از تفسیر عیاشی از فضل بن ابی قره آمده که گفت:

شنیدم ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) می‌فرمود: خداوند به ابراهیم وحی کرد که برای تو فرزندی متولد خواهد شد، پس [ابراهیم علیه السلام] این را به ساره باز گفت، ساره [با شگفتی] پرسید: آیا خواهم زایید در حالیکه پیرزنی هستم! پس خداوند به [ابراهیم] وحی فرمود که: او [ساره] خواهد زایید و فرزندانش چهارصد سال اذیت

خواهند کشید بجهت اینکه سخن را بر من رد کرد.
 امام صادق علیه السلام فرمود: پس چون اذیت و رنج بر بنی اسرائیل بطول انجامید چهل
 روز به درگاه خداوند ناله و گریه کردند، پس خداوند به موسی و هارون وحی فرمود که
 آنها را از دست فرعون خلاص کند، که صد و هفتاد سال آزار را از آنها کاست.
 راوی گوید: سپس حضرت ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) فرمود: همچنین شما هم
 اگر انجام دهید البته خداوند بر ما گشایش خواهد داد، ولی اگر اینگونه نباشید این امر تا
 آخرین حد خود بطول خواهد انجامید.

می گویم: آنچه مربوط به شرح این حدیث می باشد در باب گذشته بیان شد.
 و نیز بر این مطلب دلالت می کند: ترغیب به خواندن دعای عهد که از امام صادق
 علیه السلام روایت گردیده است، که تا چهل روز خوانده شود، از آن غفلت مکن.

۳۹ - ماه محرم:

و هر روزی که در آن ظلمی از دشمنان بر امامان برحق علیهم السلام واقع شده، زیرا
 که ایمان و محبت شخص مؤمن نسبت به ایشان و حزن و اندوهش بر مصیبت‌های آنان او را
 برمی انگیزند که در پی خونخواهی و انتقام جوئی و دادخواهی امامان علیهم السلام باشد،
 و این امور در چنین زمانهایی فراهم نمی گردد مگر با درخواست زودتر شدن ظهور و تعجیل
 فرج مولا ایمان صاحب الزمان علیه السلام، چنانکه پوشیده نیست.

مکانهایی که دعا در آنها بیشتر تأکید شده

بدانکه همانطور که دعا برای تعجیل فرج مولا یمان حضرت حجت علیه السلام در زمانهای مخصوصی تأکید شده، همچنین در جاهای معینی نیز مؤکد است، یا از جهت تاسی جستن و اقتدا کردن به آن حضرت علیه السلام و یا بخاطر روایت شدن آن از امامان بزرگوار، و یا از روی اعتبارات عقلی که نزد اهل فهم مقبول می باشد، از جمله آن اماکن:

۱ - مسجد الحرام:

و شاهد بر آن - اضافه بر اینکه گمان مستجاب شدن دعا در آن مکان قوی است، پس شایسته است آنچه می دانیم نزد خدای عزوجل و اولیانش اهمیت دارد و سودش به عموم دوستانش می رسد اهتمام ورزیم - دعای آن حضرت در آنجا است، که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین روایت آورده، و می گوید: حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن المتوکل، گفت: حدیث آورد برای ما عبدالله بن جعفر حمیری که گفت:

از محمد بن عثمان عمری - قدس سره - پرسیدم: آیا صاحب این امر را دیده‌ای؟ گفت: بله و آخرین باری که او را دیدم کنار بیت الله الحرام بود، در حالیکه می گفت:

اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي،

یعنی: خداوندا وعده‌ای را که بمن داده‌ای تحقق بخش.

و نیز شیخ صدوق گفته: حدیث آورد ما را محمد بن موسی بن المتوکل، گفت: حدیث آورد ما را عبدالله بن جعفر حمیری، گفت:

شنیدم محمد بن عثمان عمری - قدس سره - می گفت: او - که درود خداوند بر وی

باد— را دیدم در حالیکه کنار رکن مستجاب به دامن کعبه چنگ زده بود و می گفت:

اللَّهُمَّ أَنْتَ لِي مِنْ أَعْدَائِي،

یعنی: خدایا برای من از دشمنانم انتقام بگیر.

۲ — عرفات:

در همان محلی که حاجیان توقف می کنند، و دلیل بر آن وارد بودنش در دعایی است که از امام صادق علیه السلام روایت شده که در آنجا خوانده شود، این دعا در کتاب زاد المعاد مذکور است، بندگان نیکوکار بر آن مراجعه کنند.

۳ — سرداب:

یعنی سرداب غیبت در شهر سامره، و شاهد بر اهتمام به دعا در آن محل مقدس (أدعیه و زیاراتی) است که در کتب زیارات وارد شده، شاید قسمتی از آنها را در باب هشتم بیاوریم ان شاء الله تعالی.

۴ — جاهای منسوب به آن حضرت:

و اماکن شریف و مقدسی که آن جناب در آنها توقف کرده، و به آنجاها قدم نهاده، مانند مسجد کوفه و مسجد سهله و مسجد صعصعه، و مسجد جمکران، و غیر آنها، چون شیوهٔ اهل مودت و عادت صاحبان محبت است که هرگاه جای درنگ و محل توقف محبوب خویش را بنگرند به یاد خوبیهای او افتند و از فراقش متألم شوند، و درباره اش دعا کنند، بلکه به محل توقف و منزلگاه او مأنوس گردند، چنانکه گفته شده:

أُمْرٌ عَلَيَّ جَدَارِ دِيَارِ لَيْلِي أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الدِّيَارِ
فَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَ لِيَكُنْ حُبٌّ مَن سَكَنَ الدِّيَارِ

یعنی: بر دیوارهای دیار لیلی می گذرم، دیوارها و دیارش را می بوسم، محبت شهر و دیار دلم را شیفته نموده، ولی محبت آنکه در این دیار سکونت گرفته دلم را شیدا کرده است.

و نیز در همین معنی گفته شده:

وَمِنْ مَذْهَبِي حُبُّ الدِّيَارِ لِأَهْلِهَا وَ لِلنَّاسِ فِيهَا يَعْشِقُونَ مَذَاهِبُ

یعنی: و از شیوهٔ من دوست داشتن شهر و دیاری بخاطر اهل آن است، و مردم در آنچه عشق می ورزند شیوه های گوناگونی دارند.

پس شایسته است که مؤمن مخلص هرگاه به سرداب مبارک وارد شد، یا یکی از اماکن توقف آن حضرت را دیدار کرد، به یاد صفات مولایش باشد، و ویژگیهای جمال و جلال و کمال آن بزرگوار را در خاطر بیاورد، و توجه کند که آن جناب از ظلم و تجاوز اهل عناد و گمراهان در چه وضعی بسر می برد، و از تصور آن احوال کاملاً متأثر گردد، و از درگاه خدای قادر متعال بخواهد که گشایش امر قیام مولایش را آسان کند، و امید او را از جهت دفع دشمنان و یاری دوستانش برآورده سازد.

اضافه براینکه آن اماکن مقدسه و جاهای یاد شده محللهای عبادت و دعای آن حضرت علیه السلام می باشند، بنابراین سزاوار است که مؤمن دوستدار آن جناب باو تاسی کند، زیرا که دعا برای تعجیل فرج و برطرف شدن غم و اندوه از چهره انورش از بهترین عبادتها و مهمترین دعاها است.

۵ - حرم حضرت سید الشهداء:

و از جمله جاهایی که دعا برای تعجیل فرج در آنها مؤکد است: حرم مطهر مولای شهید مظلومان حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است، چون هرگاه مؤمن در حرم شریف آن حضرت انواع ظلم و مصیبتی که بر او و خاندان گرامیش وارد آمده در ذهن مجسم کند، و بداند که خونخواه آن جناب و انتقام گیرنده از دشمنان و ستم کنندگان باو مولایمان صاحب الزمان علیه السلام است، عقل و مودتش او را خواهند برانگیخت که برای تعجیل فرج و ظهور آن حضرت دعا نماید، و با تضرع و زاری این امر را از درگاه الهی بخواهد.

و شاهد براین است آنچه در روایت ابوحمزه ثمالی در باب هفتاد و نهم کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام آمده که در یکجای از آن زیارت فرموده:

پس از درود فرستادن بر حسین - صلوات الله علیه - و بر همه امامان علیهم السلام درود می فرستی همچنانکه بر حسن و حسین علیهما السلام درود فرستادی، و می گوئی: خداوندا بآنها کلمات خویش را تمام گردان و وعده ات به ایشان را تحقق بخش ...

و در جای دیگر از همان زیارت فرموده:

... سپس گونه ات را بر آن بگذار و بگو:

اللَّهُمَّ رَبَّ الْحُسَيْنِ إِشْفِ صَدْرَ الْحُسَيْنِ اللَّهُمَّ رَبَّ الْحُسَيْنِ أَطْلُبُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ ..

یعنی: خداوندا ای پروردگار حسین سینه حسین را شفا بده، خداوندا ای پروردگار حسین برای حسین خونخواهی کن.

جهت دلالت این عبارت روشن است، چون مولایمان حضرت حجت علیه السلام است که برای حسین علیه السلام خونخواهی می کند، و با انتقام گرفتن از دشمنانش سینه اش را شفا می دهد.

۶ - حرم مولایمان حضرت رضا علیه السلام:

بجهت وارد بودن آن در زیارتی که در کامل الزیارات روایت گردیده که در آن زیارت پس از درود فرستادن بر یکایک امامان علیهم السلام آمده:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ حُجَّتِكَ وَوَلِيِّكَ وَالْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ صَلَاةً نَامِيَةً بَاقِيَةً تُعَجِّلُ بِهَا فَرَجَهُ وَتَنْصُرُهُ بِهَا..

یعنی: خداوندا بر حجت و ولیت و قائم در خلقت درود بفرست درودی روز افزون و پایدار که به آن فرجش را زودتر کنی و به آن پیروزش گردانی.

۷ - حرم عسکرین علیهما السلام:

در شهر سُرْمَن رَأَى (سامره)، و شاهد بر آن است آنچه در زیارتی که در همان کتاب برای ایشان روایت آمده که:

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ وَاجْعَلْ فَرَجَنَا مَعَ فَرَجِهِمْ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ:

یعنی: خدایا فرج و گشایش آمر (حکومت) ولیت و فرزند ولیت را زودتر برسان، و گشایش وضع ما را با فرج ایشان قرار ده ای مهربانترین مهربانان.

۸ - حرم هر کدام از امامان علیهم السلام:

زیرا که این دعا از بهترین وسایل نزدیک شدن و تقرب جستن به ایشان است، و مایه مسرت و خشنودی آنان می باشد، و شاهد بر این است آنچه در کتاب کامل الزیارات در باب زیارت همه امامان علیهم السلام روایت شده است، بلکه می توان گفت: این دعا از مهمترین وظایف مردم در هر کجا که ویژگی و احترامی دارد می باشد، که خداوند - تعالی شأنه - فرموده:

فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ..

در خانه هایی که خداوند اجازه داده که بالا روند و در آنها نام او یاد شود.

که این دعا از بهترین ذکرها و محبوبترین آنها نزد صاحبان بصیرت و مهمترین آنها نزد اهل عبرت است، پس باید که در همه اوقات از شب و روز بآن اهتمام ورزید.

۱. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲ / ۵۴۸.
۲. در بعضی نسخه‌ها (تُجِبُّ) به صیغه مخاطب آمده و خطاب به خداوند است، و (تَقْرُ) احتمال دارد به فتح تاء و قاف باشد فاعل برای آن حضرت، و به احتمال دیگر به ضم تاء و کسر قاف به صیغه خطاب به خداوند و فاعل آن ضمیری مستتر در آن باشد، و احتمال سوم آن است که به ضم تاء و فتح قاف به صیغه مجهول باشد (مؤلف).
۳. من لا یحضره الفقیه؛ شیخ صدوق؛ ج ۱ / ۳۲۷.
۴. مکارم الاخلاق؛ طبرسی؛ ج ۲ / ۳۳۱.
۵. مکارم الاخلاق؛ طبرسی؛ ۲۸۴. باب ده، فصل سوم، چاپ بیروت.
۶. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۸۶ / ۷.
۷. شرح الاربعین / ۴۱۷.
۸. جمال الصالحین، تعقیبات مشترکه — مخطوط — .
۹. قرآن کریم؛ سورة المائده آیه ۳.
۱۰. قرآن کریم؛ سورة الزمر آیه ۵۶.
۱۱. تفسیر البرهان؛ سید هاشم بحرانی؛ ج ۴ / ۸۰.
۱۲. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۸۶ / ۷۷.
۱۳. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۸۶ / ۶۲.
۱۴. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۸۶ / ۶۲.
۱۵. زوراء، نام بغداد است.
۱۶. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۸۶ / ۶۳.
۱۷. فلاح السائل؛ سید بن طاووس / ۱۹۹.
۱۸. مهج الدعوات؛ سید بن طاووس / ۴۹.
۱۹. مهج الدعوات؛ سید بن طاووس / ۵۱.
۲۰. مهج الدعوات؛ سید بن طاووس / ۵۹.
۲۱. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۸۵ / ۲۲۵ و ۲۲۶.
۲۲. مهج الدعوات؛ سید بن طاووس / ۶۱ و ۶۲.
۲۳. مهج الدعوات؛ سید بن طاووس / ۶۷.
۲۴. مهج الدعوات؛ سید بن طاووس / ۶۸.
۲۵. مستدرک؛ محدث نوری؛ ج ۱ / ۳۱۹.

۲۶. مستدرک؛ محدث نوری؛ ج ۱ / ۳۱۹.
۲۷. من لا یحضره الفقیه؛ شیخ صدوق؛ ج ۱ / ۴۸۷ و جمال الاسبوع؛ سید بن طاووس / ۴۱۵.
۲۸. می گویم: از این حدیث استفاده می شود که مقاتل بن مقاتل واقفی نبوده، روایت دیگری نیز بر این معنی دلالت دارد که در کتاب رجال کبیر آمده است (مؤلف).
۲۹. جمال الاسبوع، سید بن طاووس / ۴۱۳.
۳۰. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲ / ۴۲۸.
۳۱. در این دو جا، بجای چنین و چنان حوائج خود را یاد کن (محمد موسوی).
۳۲. جمال الاسبوع؛ سید بن طاووس / ۱۷۹.
۳۳. کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۱ / ۲۱۹، بصائر الدرجات؛ حسن صفار / ۴۲۴ جزه ۹ باب ۴. تفسیر البرهان؛ سید هاشم بحرانی؛ ج ۲ / ۱۵۷.
۳۴. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۸۹ / ۲۸۹.
۳۵. جمال الاسبوع؛ سید بن طاووس / ۴۵۰.
۳۶. کافی - فروع؛ شیخ کلینی؛ ج ۳ / ۴۲۳ حدیث ۳.
۳۷. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۵۲ / ۳۰۸.
۳۸. زاد المعاد؛ علامه مجلسی / ۵۲۳.
۳۹. اقبال الاعمال؛ سید بن طاووس؛ ج ۱ / ۳۵۰.
۴۰. اقبال الاعمال؛ سید بن طاووس / ۲۸۳.
۴۱. مضمون این روایت در فروع کافی آمده و نیز در کتاب غلل الشرایع؛ شیخ صدوق / ۳۸۹ از امام باقر علیه السلام روایت شده است.
۴۲. در متن حدیث عبارت چنین است: «و نام آنها را می یری تا اینکه به صاحب خود حضرت صاحب الزمان علیهم السلام می رسی» و ما نامهای مبارک را آوردیم (مترجم).
۴۳. اقبال الاعمال؛ سید بن طاووس؛ ج ۱ / ۳۱۲.
۴۴. زاد المعاد؛ علامه مجلسی / ۲۳۶.
۴۵. گویم: و هنگامی که این روز شد خداوند به برکت او و برکت پدرانش زمین را برای کامل گردانیدن مادیات گسترانید همچنانکه در این روز به ظهور حضرتش مادیات و معنویات کامل می گردد پس مؤمن باید در این روز تعجیل ظهورش را از صاحب عنایات - خداوند متعال - درخواست کند و اینکه خداوند او را از فائزان به انواع سعادتها قرار دهد. (محمد موسوی).
۴۶. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۲ / ۶۲۹ باب نوادر ح ۶.
۴۷. قرآن کریم؛ سوره قدر؛ آیه ۱.
۴۸. اقبال الاعمال؛ سید بن طاووس / ۱۴۱.
۴۹. اقبال الاعمال؛ سید بن طاووس / ۱۴۴.
۵۰. جمال الاسبوع؛ سید بن طاووس / ۲۹۲.
۵۱. اقبال الاعمال؛ سید بن طاووس ج ۱ / ۴۹۲.
۵۲. زاد المعاد؛ علامه محمد باقر مجلسی؛ در اعمال روز غدیر؛ ص ۳۴۲.



بخش هفتم:

- * تذکر چند مطلب.
- * چگونگی دعا برای تعجیل فرج و ظهور امام عصر علیه السلام آشکارا یا به کنایه.
- * قسمتی از دعاهای رسیده از امامان معصوم علیهم السلام در این باره.

این بخش از کتاب بر سه مقصد مشتمل است:

مقصد اول: در یادآوری مطالبی که سزاوار است پیش از شروع به مقصود توجه داده

شوند:

یکم: بدانکه دست‌یابی به تمام فوائد و ثوابها و نتایجی که در بخش پنجم یاد شده متوقف بر مداومت و بسیار دعا کردن برای تعجیل فرج مولایمان می‌باشد، زیرا که قسمتی از فوائد یاد شده مترتب بر امتثال و اطاعت فرمان مطاع آن حضرت در توقیع شریف گذشته است که: «وَأَكثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ...» پس باز هم بآن مراجعه نموده و در آن دقت کن.

دوم: شایسته و مؤگد است که دعا کننده خودش را از آنچه مانع از قبولی عبادت است پاک نماید، و نفَس خویش را از صفات پست و خوبیهای ناپسند و کارهای ناروا تهذیب کند، و از محبت دنیای پست و تکبر و حسد و غیبت و سخن چینی و مانند آنها دوری گزیند، زیرا که دعا از بهترین عبادت‌های شرعی است، بویژه دعا برای فرج مولایمان حضرت حجت و خواستن ظهور و عافیت برای آن جناب.

و می‌بایست نیت شخص در دعا از تمام شوائب نفسانی و هواهای شیطانی خالص باشد، زیرا که خلوص نیت از مهمترین اموری است که رعایتش برانسان واجب است، چنانکه آیاتی از قرآن و روایات متواتره‌ای از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر آن دلالت دارد، خداوند ما و سایر مؤمنین را بآن توفیق دهد ان شاء الله تعالی.

سوم: کمال ثوابها و مکارم یاد شده بستگی به تحصیل تقوی دارد، بجهت فرموده

خدای تعالی:

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.

خداوند فقط از تقوایبندگان می پذیرد^۱.

و همانگونه که تقوی درجات و مراتب مختلفی دارد، پذیرش و قبولی نیز درجاتی دارد، بنابراین هر کس تقوای قویتری داشته باشد نتایج نیک و مکارم حاصله برای او از آن دعا کاملتر و بارزتر خواهد بود. و همینطور در سایر عبادتهای شرعی — چه واجب و چه مستحب — وضع و حال بر همین منوال است.

و اینکه گفتیم: کمال ثوابها بر آن متوقف است، چون از جمعی از آیات بدست می آید که ثواب بر کارهای نیک مترتب می شود، هرچند که عمل کننده گنہکار باشد، برخی از آیات چنین است:

إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا.

ما اجر کسی را که کار نیک کرد ضایع نخواهیم ساخت^۲.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

به درستی که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد گذاشت^۳.

إِنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ.

من کار هیچ عمل کننده ای را از شما ضایع نخواهم کرد^۴.

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ.

آنانند که نیکوترین اعمالشان را از ایشان می پذیریم و از گناہانسان درمی گذریم در اهل بهشت [داخل شوند] وعده راستینی که وعده می شدند^۵.

بنابراین مقتضای جمع (بین این آیات و آیه إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ . .) به شهادت روایات بسیار: مترتب بودن کمال ثواب بر تقوی می باشد، و گستردن دامن بحث جای دیگری دارد.

چهارم: از خلال سخنان گذشته مان معلوم شد که ثوابها و آثار و نتایج نیک یاد شده بر کثرت دعا کردن برای تعجیل ظهور و فرج آن حضرت علیه السلام مترتب می شود، چه با زبان فارسی و چه با زبان عربی و چه زبانهای دیگر دعا کند، بجهت اطلاق دلایل و

روایات یاد شده مانند فرموده آن حضرت علیه السلام:

وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ ...

و بسیار دعا کنید برای زودتر شدن فرج .

و فرموده^۱ ام عسکری علیه السلام:

وَوَقِّفَهُ لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ

و او را به دعا کردن برای تعجیل فرج وی توفیق دهد.

و روایات دیگر..

پنجم: فرقی ندارد که دعا به نظم باشد یا نثر، چنانکه تفاوت نمی کند که عبارت دعا را خود دعا کننده انشا کرده باشد یا غیر او، بهمان دلایل گذشته.

ششم: جایز است کسی که آشنای به زبان است و چگونگی دعا را می داند به زبان عربی دعائی تألیف کند، به دلیل اصل اولیه [که آنچه از شرع نهی نشده جایز است] و به دلیل عمومات و اطلاقات امر به دعا، بدون اختصاص داشتن به لغتی از لغتها یا گونه ای از گونه ها.

و مؤید این است آنچه در جلد نوزدهم بحار به نقل از خط شهید - قدس سره - روایت آمده که امیر مؤمنان علیه السلام گفت:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: به درستی که دعا بلا را رد می کند هرچند که وقوع آن حتمی شده باشد.

و شاء گوید: به عبدالله بن سنان گفتم:

آیا در این خصوص دعای معینی هست؟ جواب داد: من از امام صادق علیه السلام پرسیدم، فرمود: آری اما دعای شیعیان مستضعف در هر مشکلی از مشکلات دعای معینی است، و اما بصیرت یافتگان رسیده [به مراتب عالیه] دعایشان محبوب نمی گردد.^۶

و نیز شاهد بر آنچه گفتیم آن است که در کافی و تهذیب و وسائل روایت مسندی از اسماعیل بن الفضل آمده که گفت:

از حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام)، درباره قنوت و آنچه در آن گفته می شود پرسیدم، فرمود: آنچه خداوند بر زبان جاری کرد، و در آن چیز معینی نیست.^۷

چون قنوت و غیر آن فرقی ندارد، و شاهد بر این روایات دیگری هست که بجهت رعایت اختصار آنها را نیاوردیم.

اگر بگوئید: در کافی و فقیه از عبدالرحیم قصیر روایت آمده که گفت:

بر حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) وارد شدم و عرضه داشتم: فدایت گردم من دعایی درست کرده‌ام، فرمود: مرا از درست شده‌ات واگذار هرگاه بر تو حادثه‌ای روی آورد به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پناه ببر پس دو رکعت نماز بگذار که آنها را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هدیه نمائی...^۱

که امام صادق علیه السلام امر فرموده دعای اختراع شده ترک گردد؟
گویم: این امر بطور حتم و الزام نیست، به قرینه دلایل گذشته بر جواز دعا بهرگونه از سخن که باشد، بلکه مراد بیان بهترین است، و آن دعایی است که از امامان معصوم علیهم السلام گرفته شده باشد، که برتری دعاها را روایت شده از ایشان شکی ندارد و جای حرف در آن نیست، زیرا که آنان صفات خالق متعال را می‌شناسند، و چگونگی مسئلت و مناجات و اظهار بندگی به درگاه خدای عزوجل را می‌دانند، و آنچه از ایشان رسیده البته تأثیرش مؤکدتر و به اجابت رسیدنش زودتر است، و از اینها فرشتگان تسبیح و تقدیس آموختند، چنانکه در حدیث آمده.

هفتم: آیا گذراندن دعا از دل بدون اینکه بر زبان آید کفایت می‌کند یا نه؟
ظاهراً کافی نیست، چون بنظر اهل عرف و زبان عربی عنوان دعا بر آن صدق نمی‌کند.

اگر بگوئید: در اصول کافی بسند صحیحی از زراره از امام (باقر یا صادق علیهما السلام) آمده که فرموده:

فرشته نمی‌نویسد جز آنچه را شنیده باشد، و خدای عزوجل فرموده:

وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً.

و خدای خود را در دل با تضرع و بیم یاد کن^۱. پس ثواب آن ذکر را که در دل شخص بگذرد جز خدای عزوجل کسی نمی‌داند بجهت عظمت آن^۲.

بنابراین همچنانکه ذکر در دل پاداش دارد و عنوان ذکر بر آن منطبق است، همینطور دعا زیرا که یکی از اقسام ذکر می‌باشد.

گویم: دعا أخص از ذکر است، و چون ذکر مقابل غفلت و فراموشی است، بر یاد کننده در دل صدق می‌کند که خدای تعالی را یاد نموده، ولی دعا مقابل سکوت و

خاموشی است، بنابراین جز با راندن بر زبان مصداق نمی یابد، چنانکه در آغاز عنوان کردن بحث توجه دادیم.

هشتم: شیخ جعفر کبیر در کتاب کشف الغطاء گوید:

دعا در حال ایستادن بهتر از نشستن است، و در حال نشستن بهتر از دراز کشیدن می باشد.

نهم: پیشتر گفته شد که: دعا به آنچه از امامان معصوم علیهم السلام روایت گردیده بهتر و اولی است، به همان دلیل که در مطلب ششم گذشت، اضافه بر آنچه در آیات و روایات پیروی از ایشان امر شده، و گرفتن علم از آنان و چگونگی طاعت و عبادت از آن بزرگواران توصیه گردیده است، مانند فرموده خدای تعالی:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي.

بگو (ای پیغمبر) اگر خداوند را دوست می دارید پس از من پیروی کنید.^{۱۱}

و فرموده خدای تعالی:

فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ.

پس از اهل ذکر سؤال کنید.^{۱۲}

زیرا که ذکر همان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، بجهت فرموده خداوند تعالی شانه—:

قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ.

به تحقیق که خداوند به سوی شما فرستاد ذکری پیامبری را که بر شما آیات خداوند را تلاوت می کند.^{۱۳}

بنابراین خاندان معصوم آن حضرت (أهل الذکر) هستند، چنانکه به آنها تفسیر شده، در روایات متعددی که در جای خود بیان گردیده است، و اضافه بر امر به خواندن دعاهای روایت شده از امامان، و ثوابهایی که بر خواندن آنها وعده گردیده و در کتابهای دعاها ضبط شده اند، و به اضافه اینکه دعاهایی را هر کدام یاد و نقل کرده اند تا مؤمنین آن دعاهای را باز شناسند و آنها را عمل کنند، و شواهد دیگری که موجب یقین کردن به برتری دعاهای وارده از ایشان بر دعاهای دیگر می باشد.

از اینها گذشته شرافت سخن به شرافت گوینده آن بسته است، و از همین روی گفته اند: سخن بزرگان بزرگ سخنان است.

نتیجه اینکه مقدم بودن انتخاب دعاهای وارده از امامان علیهم السلام بر دعایی که شخص با سلیقه و زبان خودش درست کند هیچ شکی ندارد و هیچ شبهه‌ای بر آن راه نمی‌یابد، ولی دو حدیث وارد شده که ظاهر آنها موهم خلاف این مطلب است که به ناچار باید آنها را توجیه نمود، این دو حدیث را محدث عاملی در کتاب وسائل آورده است.

حدیث اول: از زراره است که گوید:

به حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) عرضه داشتم: دعائی بمن بیاموز، فرمود: بهترین دعا همان است که بر زبانت جاری شود.^{۱۱}

حدیث دوم: از کتاب عبدالله بن حماد انصاری است که بسند خود از حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) آورده که:

شخصی از آن جناب درخواست کرد که دعائی باو تعلیم کند، آن حضرت فرمود: بهترین دعا همان است که بر زبانت جاری شود.^{۱۵}

می‌گوییم: احتمال می‌رود که سؤال کننده نیز زراره بوده و راوی سؤال او را، نقل کرده باشد، و بهر حال هریک از این دو حدیث وجوهی را محتملند:

وجه یکم: اینکه منظور از آنچه بر زبان جاری شود: یاد فضایل امامان و روایت احادیث ایشان و نشر و احکام شریعت از آنان و بحث کردن با دشمنانشان و دلیل آوردن علیه مخالفان بوده باشد، که این امور بهتر از دعا هستند، بجهت آثاری که در آنها است از نگهداشتن آثار دین و بالا بردن نشانه‌های یقین، و دعوت مردم به پیروی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، که منافع اینها به عموم افراد بشر می‌رسد. و شاهد بر این است آنچه در اصول کافی به سند خود از معاویه بن عمار روایت آورده که گفت:

به حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) گفتم: مردی روایت کننده حدیث شما است آن را در میان مردم پخش و منتشر می‌سازد، و در دلهای عموم مردم و (بخصوص) دلهای شیعیان شما آن را نیرومند می‌نماید، و بسا که عابدی از شیعیان باشد که این روایت کردن را ندارد، کدامیک بهترند؟

فرمود: آنکه روایت کننده حدیث ما است که بآن دلهای شیعیانمان را قوت می‌دهد از هزار عابد بهتر است.

و چون زراره شایستگی ترویج و نشر معارف امامان علیهم السلام را داشته، او را باین کار امر فرموده و برای او بیان داشته که این عمل بهتر است از آنچه درخواست نمود. جان کلام اینکه دعا به معنی لغوی بردو گونه است:

۱ - خواندن خدای تعالی بجهت درخواست از درگاه عزت و جلال او.

۲ - فراخواندن خلق خدا برای دعوت و هدایت آنان به سوی خدای عزوجل، بنابراین دعا بردو نوع می باشد، و چون راوی نوع اول را از امام علیه السلام خواش نمود، و حال آنکه از شایستگان نوع دوم بود، امام علیه السلام او را براین بخش ترغیب کرد، و برای او بیان داشت گونه دوم بهتر است، که فرمود:

بهترین دعا همان است که برزبان جاری شود.

و این وجه لطیفی است که برای شخص ائس گرفته با سخنان امامان علیهم السلام و ممارست کننده دربیانات ایشان آشکار می گردد.

وجه دوم: اینکه مراد از دعا همان معنی متداول معهود باشد که از امامان علیهم السلام رسیده، و معنی آن جمله حضرت چنین شود: بهتر است آنچه از دعاهای وارد شده به ذهنت آمد همان را برزبان جاری کنی، چونکه این امر به سبب امری قلبی انجام می گردد و زمامش بدست خدای عزوجل می باشد.

وجه سوم: اینکه منظور از دعائی که برزبان جاری شود آن دعائی باشد که با خضوع و حضور قلب انجام گردد، که از دعای بدون این حال بهتر است، هرچند که از ایشان علیهم السلام رسیده باشد.

بنابراین هدف از آن جمله توجه دادن به این است که مهم حضور قلب و توجه کامل به درگاه خدای متعال می باشد، و مقصود اصلی از دعا همین است، و چون جاری شدن دعایی برزبان از آنچه در دل هست سرچشمه می گیرد، امام علیه السلام مطلب را اینطور بیان و عنوان کرد، حاصل اینکه نسبت بین دعا و بین حضور قلب [در اصطلاح علم منطق] عموم من وجه است، که بسا باهم جمع شوند و گاهی از هم جدا هستند، و مطلوب همان جمع شدن دعا با حضور قلب است، خواه در دعای روایت شده از معصومین باشد و خواه در دعایی که از ایشان روایت نشده.

و این دلالت ندارد بر اینکه دعای روایت نشده بهتر است، بلکه دلالت می کند بر بهترین دعای توأم با خضوع و حضور قلب، بهر لفظی که باشد.

دهم: رعایت ترتیب در دعاهایی که از معصومین علیهم السلام نقل گردیده واجب است، زیرا که — همچون سایر عبادتها — توقیفی می باشد، [و به چگونگی روایت شدن از ایشان بستگی دارد]، بنابراین مخالفت با ترتیب رسیده از آنان به قصد ورود از ایشان بی تردید بدعت است، ولی خواندن برخی از فرازهای آن دعاها بقصد مطلق دعا مانعی ندارد، به دلیل اصل (در علم اصول قاعده چنین است که هرگاه در چیزی شک کنیم که حرام است یا نه؟ چون دلیلی بر حرمتش نیابیم اصل آن است که حرام نباشد.) و به دلیل عموماً امر به دعا کردن چنانکه پوشیده نیست.

یازدهم: از آنچه گفته شد این نکته هم ظاهر گشت که افزودن، چیزی در دعاهای روایت شده — بقصد اینکه آن زیادتی نیز از معصوم رسیده — جایز نیست، چون تشریح است [یعنی: داخل کردن چیزی که از دین نیست در آن]، و اما زیاد کردن چیزی بقصد مطلق ذکر دو وجه دارد:

۱ — جایز بودن بجهت آنچه در چند روایت آمده که ذکر خداوند در هر حال نیکو و خوب است، و بهمین جهت این کار را در نماز نیز جایز دانسته اند در دعا که امر سهلتر است.

۲ — ممنوع بودن، بجهت آنچه در اصول کافی بسند معتبر همچون صحیح از علاء بن کامل آمده که گفت:

شَهِدْتُ حَضْرَتَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (امام صادق علیه السلام) مِمَّنْ فَرَمُوا:

وَأَذْكَرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ.

(و پروردگارت را در دل با تضرع و بیم یاد کن و بدون آواز بلند). هنگام شام:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

(هیچ معبود حقی جز خداوند نیست، شریکی برایش نیست، مُلک مخصوص باوست، و حمد او را است، زنده می کند و می میراند، و می میراند و زنده می کند، و او بر هر چیزی توانا است).

— راوی گوید: گفتم:

بَيِّدِ الْخَيْرِ.

خیر در دست او است، امام علیه السلام فرمود: خیر در دست او است ولی همینطور که بتو می گویم بگوده مرتبه، هنگامی که خورشید طلوع می کند، و نیز هنگامی که غروب

می نماید ده بار بگو:

وَأَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ.

پناه می برم به خداوند شنوای دانا.

که تفصیل ندادن امام علیه السلام در این حدیث بویژه با ملاحظه اینکه کلمه «بِیَدِهِ الْخَيْرِ» در چند روایت در تهلیل (= لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...) مزبور آمده که در کتاب یاد شده روایت گردیده: دلالت دارد بر لزوم پیروی از امامان علیهم السلام در دعاها و اذکاری که از ایشان رسیده، بدون کم و زیاد کردن در آن، زیرا که آنان اهل ذکر هستند که امر شده ایم از ایشان سؤال کنیم و در پی آنان گام نهیم، و امام علیه السلام تفاوتی نگذاشت بین اینکه این کلمه را بقصد ورود بگوید یا بقصد مطلق ذکر. و نیز براین مطلب دلالت می کند آنچه در کتاب کمال الدین از عبدالله بن سنان روایت آمده که گفت:

حضرت ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) فرمود: بزودی شبهه ای به شما خواهد رسید پس بدون نشانه (بدون عَلَمی) و بدون امام راهنمایی — یعنی در ظاهر — خواهید ماند و از آن شبهه نجات نمی باید مگر کسی که دعای غریق را بخواند. راوی پرسید: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: می گوید:

يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ

(ای خدا ای بخشنده ای مهربان ای دگرگون کننده دلها دل مرا بر دینت پایدار ساز).

پس من گفتم:

يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.

فرمود: خدای عزوجل دگرگون کننده دلها و دیده ها است ولی آنطور که من می گویم بگو:

يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.

و در وسائل از خصال بسند خود از اسماعیل بن الفضل آمده که گفت:

از حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) درباره فرموده خدای عزوجل:

وَسَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا.

(و پروردگارت را تسبیح و ستایش کن پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن) پرسیدم، فرمود: بر هر مسلمان فرض است که ده مرتبه پیش از طلوع خورشید و ده مرتبه پیش از غروب آن بگوید:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

هیچ معبود حقی جز الله نیست او است یگانه‌ای که شریکی برایش نیست، مُلک او را است و ستایش باو اختصاص دارد زنده می‌کند و می‌میراند و او است زنده‌ای که نخواهد مُرد، خیر در دست (قدرت) او است و او بر هر چیزی توانا است.
 راوی گوید: پس من گفتم:
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُحْيِي.

فرمود: فلانی شک نیست که خداوند زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند، ولی همانطور که من می‌گویم بگو.

می‌گویم: می‌توان بین این دو وجه را جمع نمود باینکه گفته شود: برای هر دعا و ذکر اثر خاصی هست، مانند: داروها و ترکیبات طبی، ولی تأثیر و نتیجه مورد نظر از آنها حاصل نمی‌شود مگر با ترتیب و ترکیبی که از طبیب حاذق گرفته شده باشد، هرچند که بدون آن ترتیب نیز تأثیری دارند، دعاها و ذکرها هم اینطور هستند که اثر خاص از آنها حاصل نمی‌گردد مگر با رعایت چگونگی معینی که از امامان معصوم علیهم السلام روایت آمده که طبیبان جان‌مردمند، و از همین روی امام علیه السلام فرمود: البته خداوند دگرگون‌کننده دلها و دیده‌ها است ولی اینطوری که من می‌گویم بگو. بنابراین امر (به اینکه مانند گفته من بگو) ارشادی (= راهنمایی و سفارش به کار سودمند) می‌باشد، و با دلایل جواز افزودن در دعاها به قصد مطلق ذکر منافاتی ندارد. (دقت کنید).
 و یا اینکه بر بهترین نحوه دعا آن را حمل نمائیم — چنانکه در دلایل مستحبات بیان شده — و این در صورتی است که امر را مولوی (= فرمان شرعی است نه ارشادی) بدانیم.

دوازدهم: حرف زدن در بین دعاها روایت شده جایز است، به حکم اصل جواز و آیا این کار با تأثیر مطلوب منافات دارد یا نه؟ ظاهراً اگر بمقداری بود که عرفاً با مشغول بودن به دعا منافات نداشت ضرری ندارد، و گرنه دعا را از اول شروع کند، چون اوامری که در مورد دعاها رسیده روایت گردیده مقید به سکوت و سخن نگفتن در اثنای آنها نیست، بنابراین بر متعارف و معمول حمل می‌شود، در عین حال تردیدی نیست که سخن گفتن در اثنای دعا با کمال عمل منافات دارد، پس شایسته است آنچه مقتضای کمال است در هر حال رعایت گردد.

و از اینجا روشن شد که اگر نذر کند که در اثنای دعا حرف نزند وفای به این نذر واجب است، چون حرف نزدن در اثنای دعا رجحان دارد، چنانکه پوشیده نیست.

سیزدهم: قطع کردن دعا جایز است، به حکم اصل. و اگر اشکال کنید که فرموده خدای تعالی:

وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ.

و اعمالتان را باطل نکنید.

دلالت دارد بر اینکه قطع نمودن دعا جایز نیست.

در جواب گوئیم: احتمال دارد که مراد نهی از باطل ساختن عمل تمام باشد، باینکه شخص پس از پایان رساندن کارش چیزی که مایه فساد آن باشد از او سر بزند، مانند خود پسندی و اذیت کردن و شرک و سایر اموری که عبادت را از بین می برد، و از این قبیل است فرموده خدای تعالی:

لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى.

صدقه های خود را با منت نهادن و اذیت کردن تباه مسازید.^{۱۷}

وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَجْبِلَنَّ عَمَلَكَ.

و به راستی که بتو و پیغمبران پیش از تو وحی شد که اگر شرک ورزی عملت محو و تباه خواهد گشت.^{۱۸}

و احتمال می رود که منظور نهی کردن از ایجاد عمل به گونه باطل باشد، از باب اینکه گویند: دهانه چاه را تنگ کن، یعنی از اول تنگ بساز، و او را نشانیدم یعنی در حال نشستن آوردم، و خانه را فراخ کردم یعنی آن را وسیع بنا نمودم. و محتمل است که مقصود چنین باشد: اعمال خود را قطع نکنید. و ظاهراً — چنانکه یکی از استوانه های بزرگ علم یادآور شده — همان احتمال اول مراد باشد، و بر فرض که نپذیرید و احتمالات را مساوی بدانید، استدلال نیز ساقط می گردد، و اصل اولی سالم می ماند که در نتیجه قطع کردن دعا جایز است (دقت کنید).

چهاردهم: مستحب است در دعا برای تعجیل فرج حضرت خاتم الأوصیا امام زمان علیه السلام صدا بلند گردد، بویژه در مجالسی که برای دعا فراهم شده باشد، زیرا که جزئی از تعظیم شعائر خداوند است، و شعائر خداوند همان نشانه ها و مظاهر دین او است که:

وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ.

و هر آنکس که شعائر خداوند را تعظیم کند همانا که آن از تقوای دلها است.^{۱۹}

و بجهت فرمودهٔ امام علیه السلام در دعای ندبه:

إِلَى مَتَى أَجْزَأُفِيكَ يَا مَوْلَايَ وَإِلَى مَتَى.

تا کی برای تو ای مولای من با صدای بلند دعا کنم و استغاثه و زاری نمایم.

در قاموس آمده:

جَازٌ بَرُوزٌ مَتَعٌ جَازاً وَجُوراً: صدایش را به دعا بلند کرد و تضرع و استغاثه نمود.

و در مجمع البحرین گوید:

فرمودهٔ خدای تعالی:

فَإِلَيْهِ تَجَاوُونَ.

پس به سوی او با صدای بلند دعا می کنید.^{۲۰}

یعنی: صدای خود را به دعا بلند می کنید، گفته می شود:

جَازَ الْقَوْمُ إِلَى اللَّهِ جَوْرًا،

هرگاه به درگاه خداوند دعا کنند و صدای خود را به انابه و زاری بلند نمایند، و از این گونه است حدیث:

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ جُورٌ إِلَى رَبِّهِ بِالتَّلْبِيَةِ.

گوئی به موسی می نگرم که با صدای بلند و استغاثه به درگاه پروردگارش لبیک می گوید». که منظور استغاثه و بلند کردن صدا است.

پانزدهم: مستحب است که دعا کردن در حال اجتماع باشد، بجهت روایتی که در

اصول کافی بسند خود از حضرت ابی عبداللّه (امام صادق علیه السلام) آمده که فرمود:

هیچ گروه چهل نفری نیستند که با هم جمع شوند پس به درگاه خدای عزوجل دربارهٔ امری دعا کنند مگر اینکه دعایشان مستجاب می گردد، و اگر چهل تن نباشند پس چهار نفر خداوند عزوجل را ده بار بخوانند دعایشان مستجاب می شود، و اگر چهار نفر هم نباشند پس هرگاه یک شخص چهل بار خداوند را بخواند دعایش را بخواند خدای عزیز جبار دعایش را به اجابت می رساند.^{۲۱}

و در همان کتاب از حضرت ابوعبداللّه (امام صادق علیه السلام) آمده که فرمود:

پدرم چنین بود که هرگاه واقعه ای او را اندوهگین می ساخت زنان و بچه ها را جمع می کرد سپس دعا می نمود و آنها آمین می گفتند.^{۲۲}

شانزدهم: جایز — بلکه مستحب — است که ثواب دعا برای آن حضرت علیه السلام را

به مردگان هدیه کند، به دلیل عموم روایاتی که در مورد هدیه فرستادن برای اموات رسیده، همچنانکه جایز بلکه مستحب است که در این دعا از آنان نیابت کند، مانند سایر کارهای مستحب، باین صورت که مؤمن در حق مولايش صاحب الزمان علیه السلام دعا کند، و از خداوند — عز اسمہ — زودتر رسیدن قَرَج و ظهور آن حضرت را بخواهد، به قصد نیابت از پدر و مادرش یا سایر امواتش بلکه اموات مؤمنین و مؤمنات.

و بطور عموم و خصوص چند روایت براین مطلب دلالت دارد، از جمله:
در وسائل از حماد بن عثمان آمده که در کتابش گوید: حضرت ابو عبد الله (امام صادق علیه السلام) فرمود:

هر کس از مؤمنین عملی را از (طرف) مرده‌ای انجام دهد خداوند دو برابر آن را باو می دهد و مرده هم بآن عمل متقیم می گردد^{۲۳}.

و از عمر بن یزید آمده که گفت: حضرت ابو عبد الله (امام صادق علیه السلام) فرمود:

هر کدام از مؤمنین کار نیکی را (به نیابت) از مرده‌ای بجای آورد خداوند پاداشش را دو برابر دهد، و میت بآن عمل بهره مند گردد^{۲۴}.

و از حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

همانا نماز و روزه و صدقه و حج و عمره و هر کار نیکی مرده را سود می رساند، تا آنجا که بسا میتی در فشار است پس بر او توسعه می دهند و باو گفته می شود: این در ازای عمل فرزندت فلانی و عمل برادر دینیت فلانی است^{۲۵}.

و از هشام بن سالم — که یکی از اصحاب و شاگردان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده — روایت است که گوید:

به او — امام علیه السلام — عرض کردم: آیا دعا و صدقه و روزه و مانند اینها به مرده می رسد؟ فرمود: بله، گفتم: و آیا می داند که چه کسی برایش آن را می فرستد؟ فرمود: آری. سپس فرمود: بطوریکه بسا باشد که او مورد خشم است و [به برکت این عمل] مورد رضا واقع گردد^{۲۶}.

و از علاء بن زرین از امام صادق علیه السلام است که فرمود:
از مرده حج و روزه و برده آزاد کردن و کارهای خیر قضا می شود^{۲۷}.

و از بنظری از امام رضا علیه السلام آمده که فرمود:

از طرف مرده روزه و حج و برده آزاد کردن و کار نیکش قضا شود^{۲۸}.

و از مؤلف الفایز آمده که گوید:

از جمله اموری که بر آن اجماع شده و از گفتار امامان علیهم السلام به صحت رسیده اینک از مرده تمام کارهای نیکش قضا می گردد.

و اخبار دیگری که بجهت رعایت اختصار از آوردن آنها خودداری کردیم. و نیز شاهد بر آن است آنچه در دعا وارد شده که:

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا.

بارخدا یا به مولایم صاحب الزمان علیه السلام از سوی همه مؤمنین و مؤمنات در سراسر شرق و غربهای زمین [درودها] ابلاغ فرمای... .

هفدهم: جایز — بلکه مستحب — است در این عمل مبارک از زندگان نیز نیابت شود، بویژه از سوی والدین و خویشاوندان، و دلیل بر این چندین روایت بطور تصریح یا تلویح می باشد از جمله:

در وسائل از علی بن ابی حمزه آمده که گفت: به حضرت ابو ابراهیم (موسی بن جعفر علیهما السلام) عرض کردم:

حج و نماز و صدقه از طرف زندگان و مردگان از خویشان و دوستانم انجام دهم؟ فرمود: آری، از (طرف شخص) صدقه پرداز و نماز بگذار و بخاطر این نیکی نسبت با و اجری خواهی داشت^{۲۹}.

سید بن طاوس — قدس سره — چنانکه از او حکایت شده — پس از نقل این حدیث گفته:

اگر نیابت از طرف زنده باشد باید حدیث فوق را بر مواردی که نیابت از زندگان در آنها صحیح است حمل کرد.

و از محمد بن مروان آمده که گفت: حضرت ابو عبد الله (امام صادق علیه السلام) فرمود:

چه باز می دارد شخصی از شما را که نسبت به والدین خود در حال زنده بودن و پس از مرگشان نیکی کند؟ از سوی آنها نماز بگذار و صدقه دهد و حج بجای آرد و روزه بدارد،

پس آنچه انجام دهد برای آنها خواهد بود، و برای خودش نیز همانند آن ثواب هست، پس خدای عزوجل بجهت نیکی و صله اش خیر بسیاری براو خواهد افزود^{۳۰}.

مؤلف و سائل گوید:

نماز از طرف زنده به نماز طواف و زیارت اختصاص دارد، به دلیل آنچه خواهد آمد^{۳۱}.

می گویم: ظاهراً منظورش از آنچه خواهد آمد خبر عبدالله بن جندب است که گفت: به حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم اینکه بیرسم درباره شخصی که می خواهد اعمالش را از نیکیها و نماز و کار خیرش را برسه بخش قرار دهد، یک سوّم آنها را برای خودش و دو سوّم را برای والدینش، یا اینکه به تنهایی از کارهای مستحبی خود چیزی را برای آنان اختصاص دهد، و اگرچه یکی از آن دو زنده و دیگری مرده باشد؟ پس آن حضرت علیه السلام به من نوشت: أما (از طرف) مرده خوب و جایز است، و اما زنده نه مگر نیکی و صله^{۳۲}.

و فعلاً منظورمان این نیست که جواز و عدم نیابت از زندگان در نمازهای مستحبی را بیان کنیم، که تحقیق درباره آن جای دیگری دارد، بلکه هدف ما در اینجا آن است که ترجیح داشتن نیابت از زندگان و مردگان مؤمنین در دعا کردن برای مولایمان صاحب الزمان و تعجیل قرّج و ظهور آن جناب علیه السلام را بیان نمائیم، و حدیث یاد شده براین مطلب دلالت دارد، زیرا که دعا در حق مولایمان علیه السلام از برترین اقسام نیکی کردن می باشد، و جای حرفی در این نیست، و این خبر دلالت دارد بر اینکه نیابت کردن — هر چند از شخص زنده — در نیکی و صله خوب است، و همینطور خبر محمد بن مروان دلالت می کند بر اینکه نیکی نسبت به والدین زنده باشند یا مرده خوب و پسندیده است. و ظاهراً یاد کردن نماز و صدقه و حج از باب مثال است.

بنابراین با توجه بآنچه یاد کردیم به ضمیمه این فرازهای دعای عهد:

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ عَن جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا حَيْثُمْ وَ مَتَيْتَهُمْ وَ عَنِّ وَ الدَّتِي وَ وُلْدِي وَ عَتَى مِنَ الصَّلَاةِ وَ التَّحِيَّاتِ ..

یعنی: خداوندا به مولایم صاحب الزمان علیه السلام از سوی تمام مؤمنین و مؤمنات در سراسر قلمرو زمین شرق و غرب و خشکی و دریا و هموار و کوه زمین زنده و مرده آنها و از والدینم و فرزندانم و از سوی خودم از درودها و تحیتها و سلامها ابلاغ فرمای ...

و به ضمیمه آنچه درباره نیابت از زندگان در زیارتها و دعاها و حج و طواف و مانند

اینها وارد شده، از ملاحظه تمام این امور بدست می آید که نیابت کردن در دعا برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و خواندن دعاها را روایت شده در حق آن حضرت، بلکه سایر انواع دعاها را نیابت کردن از زندگان مؤمنین و مؤمنات بویژه صاحبان حقوق و خویشان، نیکو است، چنانکه خوبی نیابت در همه اینها از مردگان نیز ثابت گردیده است، و با این کار زنده و مرده و نیابت کننده و منوب عنه انواعی از فوائد و ثوابها را درک خواهند کرد.

اگر بگوئی: حدیث عبدالله بن جندب در نیابت صراحت ندارد بلکه محتمل است که منظور در آن هدیه کردن ثواب نیکی و صله و نماز باشد؟
می گویم: ظاهر این است که آغاز سؤال پرسش از هدیه کردن بوده، و اینکه گفت: یا اینکه به تنهایی از کارهای... سؤال از نیابت بود، و این مطلب با اندک تأملی ان شاء الله تعالی روشن است.

هجدهم: از آنچه در دو نکته پیش گفتیم معلوم شد که دعا کردن در باره مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و درخواست تعجیل فرج و ظهور آن جناب به نیابت از مؤمنان موجب فوائد دیگری اضافه بر فوائد بسیاری است که در گذشته آوردیم، از جمله:
— چند برابر شدن مکارم و نیکیها و فوائد یاد شده است، به مقتضای روایات رسیده ای که از نظر تان گذشت.

— احسانی است به مؤمنان، و وسیله ای برای برطرف شدن عذاب از مردگان ایشان یا فزونی ثواب برای آنان، چنانکه دانستید.
— در جهت زودتر شدن زمان ظهور و فرج آن حضرت — صلوات الله علیه — مؤثرتر است، چون به منزله آن است که این دعا از همه مؤمنین انجام گردیده باشد، و از آنچه پیشتر آورده ایم معلوم گردید که دسته جمعی دعا کردن از جمله موجبات زودتر رسیدن دوران گشایش و ظهور می باشد، ان شاء الله تعالی.

نوزدهم: مستحب است برای دوستان و یاران آن حضرت علیه السلام دعا کنید، به دلیل عموم روایاتی که در تشویق و ترغیب به دعا در باره مؤمنین و مؤمنات رسیده، و نیز به دلیل آنچه در مورد کمک بر نیکی و تقوی وارد شده و به دلیل اینکه در دعاها رسیده از امامان علیهم السلام دعا برای دوستان و یاران آن حضرت هم مذکور گردیده است، چنانکه گذشت و گوشه ای از آنها را در مقصد سوم همین بخش خواهیم آورد ان شاء الله تعالی.

بیستم: دعا کردن برای نابودی دشمنانش و طلب خواری آنها، چنانکه در دعاهای روایت شده آمده است، و لعنت کردن آنها مستحب است به دلیل مقتضای بیزاری از دشمنان و نیز پیروی از خدای تعالی و پیامبر او و امامان، و بخاطر آنچه در روایات از ترغیب و پافشاری بر آن آمده، از جمله:

در بحار از علی بن عاصم کوفی از مولایمان حضرت حسن بن علی عسکری علیهما السلام روایت است که فرمود: حدیث گفت مرا پدرم از جدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود:

هر کس از یاری ما اهل البیت ناتوان باشد، اما در خلوتهای خود دشمنانمان را لعنت کند، خداوند صدایش را به تمام فرشتگان از زمین تا به عرش خواهد رساند، پس هر چه این مرد دشمنانمان را لعنت کند فرشتگان او را یاری نمایند، و هر که را لعنت کند آنها هم او را لعنت کنند و سپس بار دیگر [بر دشمنان] لعنت فرستند، آنگاه گویند: خداوند! بر این بنده ات درود بفرست که آنچه در توان داشت بذل کرد و بکار برد، و اگر بیش از این را توان داشت انجام می داد، که ناگاه از سوی خدای تعالی ندا می آید که: دعای شما را به اجابت رساندم و صدای شما را شنیدم و بر روان او در میان ارواح درود فرستادم و او را از برگزیدگان نیکان قرار دادم.^{۳۳}

مقصد دوم: در چگونگی دعا برای تعجیل فرَج و ظهور آن حضرت علیه السلام آشکارا یا به کنایه.

بدانکه این برترین مقصد و عالیترین مطلب به گونه‌های مختلفی حاصل می‌گردد که بآنها اشاره می‌کنیم تا بیننده این امور بینش بیشتری یابد و بتواند امثال اینها را با نیک نظری و خوش باطنی استخراج نماید:

اول: اینکه به صراحت از خدای تعالی این امر را مسئلت نماید، و به زبان فارسی یا عربی یا هر زبان دیگری تقاضایش را باز گوید، مثل اینکه چنین دعا کند:

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَام.

بار خدا یا فرَج مولای ما صاحب الزمان را زودتر برسان.

یا بگوید:

عَجِّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ وَظُهُورَهُ.

خدای تعالی فرَج و ظهور آن حضرت را تعجیل فرماید.

دوم: اینکه از خداوند — عزّاسمه — درخواست کند که فرَج و گشایش امر آل محمد صلی الله علیهم را تعجیل فرماید؛ و زودتر برساند، چون فرَج آن حضرت همان فرَج آنها است، چنانکه در دعاها و روایات این معنی آمده است.

سوم: اینکه فرَج و گشایش امر تمام مؤمنین و مؤمنات، یا فرَج اولیای خدای تعالی را مسئلت دارد، زیرا که با فرَج آن جناب علیه السلام فرَج اولیای خدا انجام می‌گردد، چنانکه در روایت رسیده.

چهارم: اینکه بر دعای کسی که چنین دعائی کند آمین بگویند، چون واژه «آمین» یعنی: «مستجاب کن»، که این نیز دعا است، و چونکه دعا کننده و آمین گوهر دو در دُعا شریکند، بطوریکه در خبر آمده است.

پنجم: اینکه از خدای عزوجل بخواهد که دعای هر کس که برای تعجیل قَرَج مولایمان علیه السلام دعا می کند را مستجاب سازد. و فرق بین این با گونه قبلی آن است که آمین گفتن جز در حضور دعا کننده انجام نمی گردد، ولی در این مورد حضور شرط نیست.

ششم: اینکه فراهم شدن و آماده گشتن اسباب و مقدمات زودتر رسیدن قَرَج را از خداوند مسئلت نماید.

هفتم: اینکه در خواست نماید که موانع ظهور آن حضرت علیه السلام رفع و برطرف گردد.

هشتم: اینکه دعا کند گناهایی که مایه تأخیر افتادن قَرَج آن حضرت است آمرزیده شوند، گناهایی که دعا کننده یا غیر او از اهل ایمان مرتکب گردیده اند.

نهم: اینکه از خدای تعالی درخواست کند که او را از آنچنان گناهایی که اثریاد شده را دارد در آینده زندگیش محفوظ و بازدارد.

دهم: اینکه نابودی دشمنان آن حضرت علیه السلام را — که وجودشان مانع از زودتر شدن قَرَج دوستانش می باشد — از خداوند بخواهد.

یازدهم: اینکه از خداوند مسئلت نماید که دست ستمگران را از سر همه مؤمنین کوتاه سازد، که این امر به برکت ظهور امامشان که در انتظارش هستند انجام می گردد.

دوازدهم: اینکه گسترش یافتن عدالت را در شرق و غرب زمین مسئلت نماید، زیرا که این امر جز به ظهور آن حضرت علیه السلام حاصل نمی گردد، همچنانکه خدای عزوجل و پیغمبران و اولیائش علیهم السلام وعده داده اند.

سیزدهم: اینکه بگوید: خداوند رفاه و خوشی را بما بنمایان، و نیستش حصول آن در زمان ظهور باشد، چونکه رفاه و خوشی کامل و تمام برای مؤمن حاصل نمی شود مگر به ظهور امام غایب از نظر علیه السلام، و در اواخر بخش ششم روایتی که بر ورود این دعا بهمین لفظ دلالت داشت گذشت.

چهاردهم: اینکه از خدای عزوجل بخواهد که اجر و مزد عبادتها و کارهایش را تعجیل در امر فرج و ظهور مولایش مطابق خواسته و رضای حضرتش علیه السلام قرار دهد.

پانزدهم: آنکه توفیق یافتن به انجام این دعا — یعنی دعا برای مولایمان علیه السلام و درخواست تعجیل در امر فرجش — را برای همه مؤمنین و مؤمنات بخواهد، زیرا که پیشتر بیان داشته ایم که همدلی و اتفاق مؤمنین در این کار تأثیر ویژه ای دارد، چنانکه در روایت آمده، بنابراین هرگاه مؤمن مسئلت کند که مقدمات مطلوب و هدفش فراهم و آسان گردد، در جهت تحصیل آن کوشش بسزایی انجام داده است.

شانزدهم: اینکه از خدای عزوجل مسئلت نماید که دین حق و اهل ایمان را بر همه ملل و ادیان چیره و پیروز فرماید، زیرا که این امر — چنانکه وعده کرده — جز به ظهور مولایمان صاحب الزمان علیه السلام حاصل نمی گردد، همانطور که در روایات در کتاب البرهان آمده است.^{۳۴}

هفدهم: اینکه از خداوند — عزاسمه — درخواست نماید که از دشمنان دین و ستمکنندگان برخاندان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم انتقام بگیرد، به جهت آنچه در اخبار آمده که این امر با ظهور امام غایب از انظار و آخرین امامان بزرگوار علیهم السلام انجام می گردد.

هجدهم: اینکه بر آن حضرت درود بفرستد، و منظورش درخواست رحمت و یژه ای از سوی خداوند باشد که بآن زودتر شدن فرجش آسان شود.

و این از عبارتی که در مورد درود فرستادن بر آن جناب و بر پدراناش علیهم السلام روایت شده، که در کامل الزیارات و غیر آن ذکر گردیده، بدست می آید، که در باب زیارت حضرت رضا علیه السلام پس از درود فرستادن بر یکایک امامان علیهم السلام چنین می خوانیم:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ وَوَلِيِّكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ صَلَاةً تَأْتِي نَأْمِيَةً بَأَيْتِهِ تُعَجِّلُ

بِهَا فَرَجَهُ وَتَنْصُرُهُ بِهَا...

بار خدایا درود بفرست بر حجت خود و ولّیت که در میان خلقت بی‌اخته است درود فرستادنی تمام و با افزایش و همیشگی که بآن فَرَجَش را زودتر برسانی و بآن پیروزش نمائی.

نوزدهم: اینکه تعجیل در برطرف شدن محنت از چهره‌اش، و دور گشتن هم و غم از قلب مقدسش علیه السلام را بخواهد، زیرا که این از لوازم تسلط آن حضرت و نابودی دشمنانش می‌باشد.

بیستم: اینکه از خدای تعالی بخواهد که در امر خونخواهی برای مولای شهید مظلومان حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام تعجیل فرماید، زیرا که این در حقیقت دعا برای فرزندش حضرت حجت علیه السلام است که طلب کننده خونهای او و انتقام گیرنده از کشتندگان وی است.

مقصد سوم: در ذکر بعضی از دعاهای روایت شده از امامان معصوم
علیه السلام در این باره:

و این دعاها غیر از دعاهایی است که در بخش ششم این کتاب آوریدیم از جمله:

۱- دعای صلوات: که در کتاب الغیبة شیخ اجل ابو جعفر طوسی - قدس سره - از
حضرت صاحب الأمر علیه السلام روایت شده، و حکایتی طولانی دارد که بمنظور رعایت
إختصار آن را ترک کردیم. دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدًا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمَ
النَّبِيِّينَ وَحُجَّةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْمُنتَجِبِ فِي الْمَيْثَاقِ الْمُصْطَفَى فِي الظُّلُمَاتِ
الْمُظْهَرِ مِنْ كُلِّ آفَةٍ الْبَرِّ مِنْ كُلِّ غَيْبِ الْمُؤْمِلِ لِلنَّجَاةِ الْمُرْتَجَى لِلسَّفَاةِ
الْمُقْفُوضِ إِلَيْهِ دِينِ اللَّهِ اللَّهُمَّ شَرِّفْ بُنْيَانَهُ وَعَظِّمْ بُرْهَانَهُ وَأَقْلِبْ حُجَّتَهُ وَأَرْفَعْ
دَرَجَتَهُ وَأَضِيءْ نُورَهُ وَبَيِّضْ وَجْهَهُ وَأَعْطِهِ الْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ وَالذَّرَجَةَ وَالْوَسِيلَةَ
الرَّفِيعَةَ وَأَبْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا يَغِيظُهُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ وَصَلِّ عَلَيَّ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَحُجَّةِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَيَّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَيَّ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (سَيِّدِ الْعَابِدِينَ - خ ل) وَأَمَامِ
الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ
الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلِّ عَلَيَّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ

امام المؤمنين ووارث المرسلين وَحُجَّةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى عَلَيَّ بِنِ مَوْسَى
 امام المؤمنين ووارث المرسلين وَحُجَّةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدِ بْنِ
 عَلِيٍّ امام المؤمنين ووارث المرسلين وَحُجَّةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى عَلَيَّ عَلِيَّ بْنِ
 محمدِ امام المؤمنين ووارث المرسلين وَحُجَّةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى عَلَيَّ الْحَسَنِ
 بنِ عَلِيٍّ امام المؤمنين ووارث المرسلين وَحُجَّةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى عَلَيَّ
 الخلف الصالح الهادي المهدي امام المؤمنين ووارث المرسلين وَحُجَّةَ رَبِّ
 العالمين اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ الْاِئِمَّةِ الْهَادِيْنَ الْمُهَدِيْنَ الْعُلَمَاءِ
 الصّادِقِيْنَ الْاَبْرارِ الْمُتَقِيْنَ دَعَائِمِ دِيْنِكَ وَاَرْكَانِ تَوْحِيْدِكَ وَتِرَاجِمَةِ وَحِيْكَ وَحُجَجِكَ
 عَلَيَّ خَلْقِكَ وَخُلَفَائِكَ فِي اَرْضِكَ الدِّيْنَ اَخْتَرْتَهُمْ لِتَفْسِيْكَ وَاَضْطَفَيْتَهُمْ عَلَيَّ
 عِبَادِكَ وَاَرْتَضَيْتَهُمْ لِدِيْنِكَ وَخَصَّصْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ وَجَلَّلْتَهُمْ بِكَرَامَتِكَ وَعَسَيْتَهُمْ
 بِرَحْمَتِكَ وَرَبَّيْتَهُمْ بِنِعْمَتِكَ وَعَدَدْتَهُمْ بِحِكْمَتِكَ وَاَلْبَسْتَهُمْ نُورَكَ وَرَفَعْتَهُمْ فِي
 مَلَكُوْتِكَ وَحَفَّفْتَهُمْ بِمَلَأْتِكَ وَشَرَّفْتَهُمْ بِتَيْبِكَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِمْ
 صَلَوةً كَثِيْرَةً دَائِمَةً طَيِّبَةً لَا يُحِيْطُ بِهَا اِلَّا اَنْتَ وَلَا يَسْمُحُهَا اِلَّا عِلْمُكَ وَلَا يُخَصِّيْهَا
 اَحَدٌ غَيْرُكَ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَلِيَّتِكَ الْمُخَيِّبِ سُنَّتِكَ الْقَائِمِ بِاَمْرِكَ الدّاعِي الْيَلِيكَ
 الدليل عَلَيْكَ وَحُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ وَخَلِيْفَتِكَ فِي اَرْضِكَ وَشَاهِدِكَ عَلَيَّ
 عِبَادِكَ، اَللّهُمَّ اعِزَّنْصُرَهُ وَاَعِزَّنْصُرَهُ وَاَعِزَّنْصُرَهُ وَاَعِزَّنْصُرَهُ وَاَعِزَّنْصُرَهُ
 تَغْيِ الْحَاسِدِيْنَ وَاَعِزَّنْصُرَهُ وَاَعِزَّنْصُرَهُ وَاَعِزَّنْصُرَهُ وَاَعِزَّنْصُرَهُ وَاَعِزَّنْصُرَهُ
 اَيُّدِي الْحَبَّارِيْنَ، اَللّهُمَّ اَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَشِعْبَتِهِ وَرَعِيَّتِهِ وَخَاصَّتِهِ وَعَاقِبَتِهِ
 وَعَدُوَّهُ وَجَمِيْعِ اَهْلِ الدُّنْيَا مَا تُقَرِّبُهُ عِنْدَهُ وَتُسْرِبُهُ نَفْسُهُ وَتَلْغُوهُ اَفْضَلُ اَمَلِهِ فِي
 الدُّنْيَا وَاَلْآخِرَةِ اِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ، اَللّهُمَّ جَدِّدْ لِيْ دِيْنَكَ وَاَخِيْ
 بِهٖ مَا بُدِّلَ مِنْ كِتَابِكَ وَاظْهَرْ لِيْ مَا غَيَّرَ مِنْ حُكْمِكَ حَتّٰى يَعُوْذَ دِيْنُكَ بِهٖ وَعَلَيَّ بِدِيْنِهِ
 غَضًا جَدِيْدًا خَالِصًا مُخْلِصًا لَاشْكَ فِيْهِ وَلَا شُبُهَةَ مَعَهُ وَلَا باِطِلَ عِنْدَهُ وَلَا بَدْعَهُ
 لَدِيْهِ، اَللّهُمَّ نَوِّرْ نُورَهُ كُلَّ ظَلْمَةٍ وَهَدِّ بِرُكْنِيْهِ كُلَّ بَدْعَةٍ وَاَهْدِمْ بِعِزَّتِهِ كُلَّ ضَلَالَةٍ
 وَاَقْصِمْ بِهٖ كُلَّ جَبَّارٍ وَاَخْمِدْ بِسَيْفِهِ كُلَّ نَارٍ وَاَهْلِكْ بِعَدْلِهِ كُلَّ جَبَّارٍ (جابر - خ ل)
 وَاَجْرُ حُكْمَتِهِ عَلَيَّ كُلِّ حَكْمٍ وَاَذِكْ لِسُلْطَانِيْهِ كُلَّ سُلْطَانٍ، اَللّهُمَّ اَذِكْ كُلَّ مَنْ
 نَاوَاهُ وَاَهْلِكْ كُلَّ مَنْ غَاذَاهُ وَاَمْكُرْ بِمَنْ كَاذَاهُ وَاَسْتَاْصِلْ مَنْ جَحَدَ حَقَّهٗ وَاَسْتَهَانَ
 بِاَمْرِهِ وَتَسَعَى فِي اِطْلَافِ نُورِهِ وَاَرَادَ اِخْتِمَادَ ذِكْرِهِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
 الْمُصْطَفَى وَعَلَيَّ الْمُرْتَضَى وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالْحَسَنَ الرِّضَا وَالْحُسَيْنَ الْمُصْطَفَى
 (المصطفى - خ ل) وَجَمِيْعِ الْاَوْصِيَاءِ مُصَابِيْحِ الدُّجَى وَاَعْلَامِ الْهُدَى وَمَنَارِ
 التَّقَى وَالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَالْحَبْلِ الْمَتِيْنِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيْمِ وَصَلِّ عَلَيَّ وَلِيَّتِكَ وَوَلَاةِ

عَهْدِكَ وَالْأَثْمِيَّةِ مِنْ وُلْدِيهِ وَمَدْفِي أَعْمَارِهِمْ وَأَزِدْ فِي آجَالِهِمْ وَبَلِّغْهُمْ أَقْصَى
 آمَالِهِمْ دِينًا وَدُنْيَا وَآخِرَةً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر، خداوندا درود بفرست بر محمد آقای رسولان و آخرین پیغمبران و حجت پروردگار عالمیان، که در [هنگام] پیمان بستن اختیار شده است، در [عالم] اشباح و سایه‌ها برگزیده، از هر آفتی پاک، و از هر عیب دور می باشد، آنکه باو آرزوی نجات است و امید شفاعت، که دین خداوند باو واگذار گردیده، خدایا بنیادش را بلند و دلیلش را نیرومند و حجتش را روشن و پیروز گردان، و درجه اش را بلندساز، و نورش را درخشنده کن و رویش را سپید گردان، و باو فضل و بلندی مرتبه و درجه و رفعت و سیله را عطا فرما، و او را بر مقام پسندیده ای برانگیز که بسبب آن اولین و آخرین بر او غبطه خورند.

و درود بفرست بر علی امیرمؤمنان و وارث رسولان و پیشوای سفیدرویان، و سید اوصیاء، و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر حسن بن علی امام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار جهانیان، و درود بفرست بر حسین بن علی امام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار جهانیان، و درود بفرست بر علی بن الحسین (آقای عبادت کنندگان) و امام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر محمد بن علی امام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر جعفر بن محمد امام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار جهانیان، و درود بفرست بر موسی بن جعفر امام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر علی بن موسی امام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر محمد بن علی امام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر محمد بن علی امام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، و درود بفرست بر خلیف صالح هدایت کننده، هدایت شده ات امام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار عالمیان، بارالها درود فرست بر محمد و خاندانش امانان هدایت کننده هدایت شده علمای راستگوی نیکان تقوی پیشه، ستونها و پایه های توحیدت، و بازگو کنندگان وحی تو، و حجت های تو بر آفریدگانت، و جانشینان تو در زمینت که آنان را برای خویش اختیار کردی و بر بندگانت برگزیدی، و برای دینت پسندیدی، و به شناختت اختصاص دادی، و جامه کرامتت را بر اندامشان پوشانیدی، و به رحمت خود ایشان را فرا گرفتی، و به نعمتت آنان را پرورش دادی، و حکمتت را به آنان تغذیه کردی، و نور خویش برایشان پوشانیدی، و در ملکوت آنان را بالا بردی، و به وسیله فرشتگانت آنان را احاطه نمودی، و به پیغمبرت شرافتشان بخشیدی. خداوندا بر محمد و بر آل او درود فرست درودی بسیار دانه پاکیزه ای که جز ذات تو آن را احاطه نکند و جز علم تو آن را در نیابد و

أحدی جز تو آن را شمارش ننماید. بار إلهای درود فرست بر ولایت که زنده کننده سنت تو؛ بپا خاسته به امر تو دعوت کننده به سوی تو، دلالت کننده بر تو، و حجت تو بر خلقت و خلیفه ات در زمینت، و گواهی بر بندگانت می باشد خداوند پیروزیش را برافراز و عمرش را دراز کن، و زمین را با طولانی شدن بقای او زینت بخش، بار إلهای از تجاوز حسودان او را نگهدار، و از شر نیرنگ بازان او را در پناه خویش مصون گردان، و خواسته های [شوم] ستمگران را از او دور فرمای، و او را از دست سرکشان رها ساز. خداوند باو در مورد خودش و فرزندانش و شیعیانش و رعیتش و خاصانش و عوامش و دشمنش و تمام اهل دنیا عطا فرمای آنچه را که چشمش را بآن روشن سازی و دلش را بآن خرسند گردانی، و او را به برترین آرزویش در دنیا و آخرت برسان که تو بر هر چیز توانائی، بار إلهای به [ظهور] او آنچه از دینت محو شده تجدید گردان، و آنچه از کتابت عوض شده باو زنده کن، و آنچه از احکامات تغییر یافته باو آشکار ساز، تا اینکه دین تو باو و بردست او دوباره بیاید تازه و شاداب و نو و خالص و بی پریایه که شکی در آن نباشد و شبهه ای بآن راه نیابد و باطلی کنارش نماند و بدعتی در پیشگاهش یافت نشود، بار خدایا به نور او هر تاریکی را روشن ساز و به پایه امر او هر بدعتی را از جای برکن، و به عزت او، هر گمراهی را منهدم گردان، و هر سرکش را درهم شکن، و به شمشیر او هر آتشی را خاموش ساز، و هر سرکش (ستمگر) را به عدالت او هلاک گردان، و حُکمش را بر هر فرمانی برتری ده، و هر سلطه ای را برای حکومتش خوار فرمای. بار خدایا هر آنکه با او ستیزه کند ذلیل کن، و هر آنکه با او دشمنی ورزد هلاک گردان، و به هر که با او نیرنگ بازد مکر کن، و هر که حقش را انکار نماید و امرش را سبک شمارد و در پی خاموش کردن نورش تلاش کند و بخواهد یادش را فرو نشاند از ریشه برکن، خدایا درود بفرست بر محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن (راضی به قضای تو) و حسین مصطفی (برگزیده شده) و تمام اوصیا (جانشینان پیامبر) چراغهای روشنگر تاریکی و نشانه های هدایت و دلایل تقوی، و گیره محکم، و ریسمان قوی، و راه راست، و درود بفرست بر ولی خودت و متصدیان عهدت و امامان از فرزندانش و عمرهایشان را طولانی گردان، و بر آجله هایشان بیفزای و آنان را به آخرین مرحله آرزوهایشان در دنیا و آخرت برسان که برآستی تو بر هر چیز توانائی.

می گویم: این دعای شریف از دعاهای ارزنده ای است که شایسته است بآن مداومت شود، و در هر وقت و هر هنگام بر خواندنش مواظبت گردد، بویژه اوقاتی که به مولایمان صاحب الزمان علیه صلوات الله اختصاص بیشتری دارد، مانند شب نیمه شعبان، و روز نیمه آن، و شب و روز جمعه، و شاید از همین روی باشد که مؤلف کتاب جمال الصالحین این دعا را از اعمال آن شب برشمرده، با اینکه ظاهر روایتی که تذکر دادیم آن است که به وقت معینی اختصاص ندارد، بلکه برای مطلق اوقات وارد شده

است، و سید اجل علی بن طاوس در کتاب جمال الاسبوع آن را در اعمال روز جمعه یاد کرده، در آنچه پس از نماز عصر آن روز دعا می شود، وی گفت:

ذکر صلوات بر پیغمبر و آل او — که درودهای خداوند بر او و بر آنها باد — که از مولایمان حضرت مهدی — صلوات الله علیه — روایت شده، و اگر تعقیب عصر جمعه را بخاطر عذری ترک کردی پس این صلوات را هیچگاه وامگذار، بجهت امری که خدای جل جلاله ما را بر آن آگاه فرمود.

سپس سند آن را بطور کامل یاد کرده با ذکر حکایتی که از بیم طولانی شدن مطلب از آوردنش خودداری نمودیم.

واز گفتار سید — قدس سره — که:

هیچگاه آن را وامگذار بجهت امری که خدای جل جلاله ما را بر آن آگاه فرموده.

استفاده می شود که از سوی مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در این باره فرمانی باو رسیده، و این دلیل صحت روایت است، خداوند ولی نعمت و هدایت است.

۲ — و از جمله دعاهایی که در این باب روایت شده آن است که جمعی از علمای ما از جمله سید اجل علی بن طاوس در همان کتاب — جمال الاسبوع — روایت کرده اند، وی گفت:

ذکر دعائی که برای حضرت صاحب الامر از حضرت رضا — که برایشان بهترین سلام باد — روایت گردیده است: حدیث گفته اند مرا عده ای — که پیشتر در چند جای این کتاب آنها را یاد کرده ام — بسند متصلشان تا جدم ابو جعفر طوسی — که خداوند جل جلاله او را روز قیامت در امان و رضوان خود قرار دهد — که گفت: خبر داد ما را ابن ابی جید از محمد بن الحسن بن سعید بن عبدالله، و حمیری، و علی بن ابراهیم، و محمد بن الحسن صفار همگی اینان از ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مدار و صالح بن السندی از یونس بن عبدالرحمن.

سید — قدس سره — گفته: و جدم ابو جعفر طوسی این دعا را به چند طریق از یونس بن عبدالرحمن روایت آورده که در اینجا بجهت ناخوشایندی در طولانی شدن مطلب یاد آنها را رها کردم، از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده که: حضرت رضا علیه السلام امر می فرمود به دعا برای صاحب الامر علیه السلام باین دعا:

اللَّهُمَّ اذْفَعْ عَنْ وَلِيِّكَ وَخَلِيفَتِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ وَلسَانِكَ الْمُعَبَّرِ عَنْكَ بِاِذْنِكَ
النَّاطِقِ بِحُكْمَتِكَ وَغَيْبِكَ النَّاطِرَةِ عَلَيَّ بِرَبِّتِكَ وَشَاهِدِكَ عَلَيَّ عِبَادِكَ الْجَحْجَاجِ
الْمُجَاهِدِ الْعَائِدِ بِكَ عِنْدَكَ وَاَعِدَّةٍ مِنْ سَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ وَبَرَأْتَ وَاَنْشَأْتَ

وَصَوَّرْتَ وَأَحْفَظُهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ قُدْرِهِ وَمِنْ
 تَحْتِهِ بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يَضِيعُ مِنْ حِفْظَتِهِ بِهِ وَأَحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَأَلْ رَسُولَكَ
 وَأَبَائَهُ أَسْمَتِكَ وَدَعَائِمَ دِينِكَ وَأَجْعَلْهُ فِي وَدِيعَتِكَ الَّتِي لَا تَضْعَعُ فِي جَوَارِكِ
 الَّذِي لَا يُخْفَرُ فِي مَنْعِكَ وَعِزِّكَ الَّذِي لَا يُقْهَرُ وَأَمْنَهُ بِأَمَانِكَ الْوَثِيقِ الَّذِي
 لَا يُخْذَلُ مِنْ أَمْنَتِهِ بِهِ وَأَجْعَلْهُ فِي كَنَفِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ مَنْ كَانَ فِيهِ وَأَيْدُهُ وَأَنْصُرْهُ
 بِنَصْرِكَ الْعَزِيزِ وَأَيْدُهُ بِجُنْدِكَ الْغَالِبِ وَقَوِّهِ بِقُوَّتِكَ وَأَزِدْهُ بِمَلَائِكَتِكَ وَوَالِ
 مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَلْبِسْهُ دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ وَخُفَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ حَقًّا اللَّهُمَّ
 وَبَلِّغْهُ أَفْضَلَ مَا بَلَّغْتَ الْقَائِمِينَ بِقِسْطِكَ مِنْ أَتْبَاعِ النَّبِيِّنَ اللَّهُمَّ اشْعَبْ بِهِ
 الصَّدْعَ وَأَرْتُقْ بِهِ الْفَتْقَ وَأَمِتْ بِهِ الْجَوْرَ وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَزَيِّنْ بِطَوْلِ بَقَائِهِ
 الْأَرْضَ وَأَيْدَهُ بِالنَّصْرِ وَأَنْصُرْهُ بِالرَّغْبِ وَقَوْنَا صِرِيهِ وَآخِذْ لِحَاذِيلِهِ وَدَمْدِمْ عَلَى
 مَنْ نَصَبَ لَهُ وَدَمَّرْ مَنْ عَشَّهُ وَأَقْتُلْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَعَمْدَةَ وَدَعَائِمَةَ وَأَقْصِمْ بِهِ
 رُؤْسَ الضَّلَالَةِ وَسَارِعَةَ الْبِدْعِ وَمُتَمِّتَةَ الشُّنَّةِ وَمُقَوِّبَةَ الْبَاطِلِ وَذَلِّلْ بِهِ الْجَبَّارِينَ
 وَأَبْرِزْهُ الْكَافِرِينَ وَجَمِّعِ الْمُلْحِدِينَ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا
 وَبَحْرَهَا وَسَهْلَهَا وَجَبَلِهَا حَتَّى لَا تَدْعَ مِنْهُمْ دِيَارًا وَلَا تُبْقِيَ لَهُمْ آثَارًا اللَّهُمَّ ظَهَرُ
 مِنْهُمْ بِلَادِكَ وَاشْفِ مِنْهُمْ عِيَادَكَ وَأَعِزِّهِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَخِي بِهِ سَنَ الْمُرْسَلِينَ
 وَذَارِسِ حِكْمَةَ النَّبِيِّينَ وَجَدِّدْ بِهِ مَا أَمْتَحَى مِنْ دِينِكَ وَبُدِّلْ مِنْ حُكْمِكَ حَتَّى
 تُعِيدَ دِينَكَ بِهِ وَعَلَى يَدَيْهِ جَدِيدًا غَضًّا مَخْضًا صَحِيحًا لَا عَوَجَ فِيهِ وَلَا بَدْعَةَ مَعَهُ
 وَحَتَّى تُنْسِرَ بَعْدَهُ طُلَمَ الْجَوْرَ وَتُطْفِئَ بِهِ نِيرَانَ الْكُفْرِ وَتُوضِّحَ بِهِ مَعَايِدَ الْحَقِّ
 وَمَجْهُولَ الْعَدْلِ فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَأَضْطَفَيْتَهُ عَلَى
 عِبَادِكَ وَأَكْتَمْتَهُ عَلَى غَيْبِكَ وَعَضَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّأْتَهُ مِنَ الْعُيُوبِ وَظَهَّرْتَهُ مِنَ
 الرَّجْسِ وَسَلَّمْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ اللَّهُمَّ فَاذَا نَشَهُدُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَوْمَ حُلُولِ الطَّامَةِ
 أَنَّهُ لَمْ يُذْنِبْ ذَنْبًا وَلَا أَتَى حُوبًا وَلَمْ يَزْنِكِبْ مَعْصِيَةً وَلَمْ يَضِيعْ لَكَ طَاعَةً وَلَمْ
 يَهْتِكْ لَكَ حُرْمَةً وَلَمْ يُبَدِّلْ لَكَ قَرِيبَةً وَلَمْ يُغَيِّرْ لَكَ شَرِيعَةً وَأَنْتَ الْهَادِي الْمَهْدِي
 الظَّاهِرُ الْتَقِيُّ النَّقِيُّ الرَّضِيُّ الرَّكِيُّ اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَأَهْلِيهِ وَوَلَدِهِ وَذُرِّيَّتِهِ
 وَأُمَّتِهِ وَجَمِيعِ رِعْبَتِهِ مَا يُقَرِّبُهُ عَيْنَهُ وَتَسْرِبُهُ نَفْسَهُ وَتَجْمَعُ لَهُ مَلِكُ الشُّمْلَكَاتِ كُلِّهَا
 قَرِيبَهَا وَبَعِيدَهَا وَعِزَّ بَرِّهَا وَذَلِيلَهَا حَتَّى يَجْرِيَ حُكْمُهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ وَتَغْلِبَ
 بِحَقِّهِ كُلُّ بَاطِلٍ اللَّهُمَّ أَسْلِكْ بِنَا عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَاجَ الْهُدَى وَالْمَحَجَّةَ الْمُظْمَى
 وَالْقَرِيبَةَ الْوَسْطَى الَّتِي يَرْجِعُ إِلَيْهَا الْعَالَى وَيَلْحَقُ بِهَا التَّالِي وَقَوْنَا عَلَى
 طَاعَتِهِ وَتَبْنَا عَلَى مُشَابِعَتِهِ وَأَمْنُنْ عَلَيْنَا بِمُنَابَعَتِهِ وَاجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ الْقَوَامِينَ بِأَمْرِهِ

الصَّابِرِينَ مَعَهُ الطَّالِبِينَ رِضَاكَ بِمُنَاصَحَتِهِ حَتَّى تَخْشُرَ نَائِمُونَ الْقِيَمَةَ فِي أَنْصَارِهِ
وَأَعْوَانِهِ وَمُقَوَّيَةِ سُلْطَانِهِ اللَّهُمَّ وَاجْعَلْ ذَلِكَ لَنَا حَالِصًا مِنْ كُلِّ سَكٍّ وَسُبْهَةٍ
وَرِيَاءٍ وَسُمْعَةٍ حَتَّى لَا نَعْتَمِدَ بِهِ غَيْرَكَ وَلَا نَطْلُبَ بِهِ إِلَّا وَجْهَكَ وَحَتَّى نُحِلَّنَا مَحَلَّهُ
وَتَجْعَلَنَا فِي الْجَنَّةِ مَعَهُ وَأَعِدَّنَا مِنَ السَّامَةِ وَالْكَسَلِ وَالْفِتْرَةِ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ نَنْتَصِرُ
بِهِ لِدِينِكَ وَتَعَزُّ بِهِ نَصْرَ وَلِيِّكَ وَلَا تَسْتَبِدَّنْ بِنَا غَيْرَنَا فَإِنَّ اسْتِبْدَالَكَ بِنَا غَيْرَنَا عَلَيْكَ
يَسِيرٌ وَهُوَ عَلَيْنَا عَسِيرٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَالْإِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَبَلِّغْهُمْ
أَمَالَهُمْ وَرِزْدًا فِي آجَالِهِمْ وَأَعِزَّنْهُمْ وَتَمِّمْ لَهُمْ مَا اسْتَدَّتْ إِلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِكَ لَهُمْ
وَتَبَّتْ دَعَاؤُهُمْ وَاجْعَلْنَا لَهُمْ أَعْوَانًا وَعَلَى دِينِكَ أَنْصَارًا فَإِنَّهُمْ مَعَايِدُنْ كَلِمَاتِكَ
وَأَرْكَانُ نُوحِيدِكَ وَدَعَاؤُكُمْ دِينِكُمْ وَوُلَاةُ أَمْرِكُمْ وَحَالِصَتُكُمْ مِنْ عِبَادِكُمْ وَصَفْوَتُكُمْ مِنْ
خَلْقِكُمْ وَأَوْلِيَاكُمْ وَسَلَاكُلْ أَوْلِيَاكُمْ وَصَفْوَةُ أَوْلَادِ رَسُلِكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
وَبَرَكَاتُهُ.

ترجمه:

خداوند! دورگردان هر گونه بلا را از ساحت وتی و خلیفه و حجتت بر مخلوقات زبانت که به اذن
تواز تو سخن می گوید، و به حکمتت نطق کند، و دیده بنیای تو بر آفریدگانت و گواه تو بر
بندگانت، و بزرگترین مجاهدان پناه آورده بتو در محضرت می باشد، و او را در پناه خود از شر
تمام آنچه آفریده ای و ایجاد کرده ای و انشاء و صورتگری فرموده ای محفوظ بدار، و او را از
پیش رو و پشت سر و سمت راست و چپ و از بالا و پائین [از تمام شرها] محفوظ بدار حفظ کردنی
که هر کس را نظور محفوظ گردانی ازین نمی رود، و در وجود مبارک او (همه آثار) پیامبرت و
پدراننش امامان منصوب از ناحیه تو و ستونهای دینت را حفظ فرمای، و او را در گنجینه سپرده ات
قرار ده که هرگز گم نمی شود، و در جوار خویش جای ده که بهیچوجه کوچک نمی گردد، و
مورد حمایت و عزت قرار ده که مقهور نمی شود، و او را به امان استوار خویش ایمنی ببخش که هر
کس را در آن جایگاه بسیاری خواری نخواهد یافت، و او را در پرتو حمایتت برگیر که هر کس در
آن مستقر شود رنج و رومی قرار نگیرد، و او را تأیید و به نصرت توأم با عزتت پیروز گردان، و با سپاه
چیره شونده ات پشتیبانیش کن، و به نیروی خویش تقویتش فرمای، و فرشتگانت را همراهش
ساز، و هر آنکه او را دوست می دارد دوستش بدار و با هر کس که با وی دشمنی نماید دشمنی
کن، و زره استوارت را بر اندام آن جناب بپوشان و او را با فرشتگانت فراگیر فرارگرفتنی [همه
جانیه]، بار خدایا و او را به برترین جایگاهی که بپاخاستگان به قسط از پیروان پیغمبران را در
آن مستقر فرموده ای نایل ساز، خداوند! پراکند گیها و پریشانها را به وجود او فراهم آور، و رخنه ها
را به (ظهور) او مسدود و ترمیم گردان، و ستم را به (دست با کفایت) او بمیران و عدالت را به او
آشکار فرمای، و زمین را با طول اقامتش [در آن] از ینت ببخشای، و با پیروزی تأییدش کن، و به
وسیله رُعب (وحشت در دل دشمنانش) پیروزش گردان، و یاری کنندگان او را تقویت کن، و

خوار کنندگان را خوار ساز، و هر که با او به دشمنی برخیزد را هلاک گردان، و هر که با او به نیرنگ رفتار کند به نابودی رسان، و به (تیغ) اوستمگران آهل کفر و ستونها وارگان آن را بر خاک هلاکت بیسفنکن، و به (قدرت) اورؤسای گمراهی و بدعتگذاران و سنت زدایان و تقویت کنندگان باطل را در هم بشکن، و به (عظمت حکومت) او جباران را خوار گردان، و به (ظهور) او کافران و همه ملحدان را در خاورها و باخترهای زمین، خشکی و دریا، دشتها و کوهها ریشه کن ساز، تا دیگر هیچ فردی از آنها را و امگذاری و هیچ نشان و اثری از آنان برجای نسیاری، خداوند دبار خویش را از (لوٹ وجود) آنان پاک گردان، و دلهای بندگانت را از نابودیشان خرسند ساز، و به او مؤمنین را عزت ده، و به اوستهای مرسلین و حکمت مندرس پیغمبران را زنده بگردان، و به وجود مبارک او آنچه از دینت محو گشته و آنچه از احکامت تغییر یافته را تجدید فرمای، و تا اینکه دینت را به وجود آن بزرگوار و بر دست او نو تاز و خالص، راست بدون کجی و دور از بدعت بازگردانی، و تا اینکه به عدالت او تار یکپهای ستم را روشن سازی، و آتشفهای کفر را خاموش نمائی، و به وجود او مشکلات بر پائی حق و مجهولات اجرائی عدل را آشکار سازی که بدرستی او بنده تو است که برای خویش برگزیده ای و بر بندگانت برتری داده ای و بر غیب خود امینش دانسته ای، و از گناهان معصومش ساخته ای و از عیبها برکنارش داشته ای و از پلیدی پاک و از آلودگی سالم قرارش داده ای.

بار خدا یا پس، در روز قیامت که روز تحقق یافتن حادثه بزرگ است برای او گواهی دهیم که او هیچ گناه نکرد. و خلافی نیاورد. و نافرمانی مرتکب نشد، و طاعتی از طاعات تو را ضایع نساخت، و حرمتی از تو را هتک ننمود، و فریضه ای از تو را مبدل نکرد و برنامه ای از تو را تغییر نداد، و البته که او است هدایتگر هدایت شده، پاک با تقوای خالص پسندیده زبده، خداوند به آن جناب در وجود خودش و خاندانش و فرزندان و ذریه اش و امتش و تمام رعیتش عطا فرما آنچه را که بآن دیده اش روشن شود و دلش شادمان گردد، و تسلط بر تمام ممالک دور و نزدیک و سخت و آسان را برایش فراهم سازی، تا حکم او بر هر حکمی برتری یابد و با حق خود بر هر باطلی چیره گردد، بار خدا یا ما را به دست او در مسیر هدایت و راه گشاده و شیوه میانه که تندرفته به سوی آن باز گردد و عقب مانده به آن برسد رهنمون ساز و ما را بر فرمانبرداریش نیرومند و بر پیروی او پایدار کن، و به تبعیت از او بر ما منت بگذار، و در حزب او قرارمان ده که به امرش بپایند؛ در کنار او صبر کنند؛ و با خیرخواهی برای او خشنودیت را خواستار باشند، تا اینکه روز قیامت در شمار یاران و مدد کاران و تحکیم کنندگان حکومتش محشورمان سازی، خداوند و آن را برای ما خالص از هرگونه شک و شبهه و ریا و شهرت طلبی قرار ده تا با آن جز بر تو اعتماد نکنیم، و از آن جز رضای تو را طلب ننمائیم، و تا آنکه ما را به محل او وارد فرمائی و در بهشت با او (در جوار حضرتش) قرارمان دهی، و ما را از خستگی و کسالت و سستی در پناه خود نگاهدار، و ما را از کسانی قرار ده که به وسیله او دینت را یاری دهی، و برای پیروزی با عزت و ولی خویش خدمتگذارش گردانی، و غیر ما را بجای ما بر این کار مگذار که مبدل ساختن ما را به غیر ما بر تو آسان است ولی بر ما بسیار ناگوار، خداوند درود فرست بر متولیان عهد او، و امامان پس از او، و آنان را به آرمانها و آرزوهایشان نائل

گردان و بر عمرشان بیفزای و پیروزی با عزت به آنان عنایت فرمای، و آنچه از امر دینت را برعهده آنان قرار داده‌ای پایدار گردان، و پایه‌های حکومتشان را استوار ساز، و ما را یاورهایی برای آنان و یارانی برای دینت قرارده، که آنان به راستی کانونهای کلمات تو و ستونهای توحید تو و پایه‌های دین تو و متصدیان امر تو و برگزیدگان از بندگانت و نخبه‌های از خلق تو هستند و دوستان تو و فرزندان محبان خاص تو و برگزیدگان از اولاد پیغمبر تو، و سلام بر همگی آنان باد و رحمت و برکات خداوند شامل حال آنان باد.»

سپس سیدابن طاوس — که خداوند از او خشنود باد — گفته: «این دعا متضمن این جمله از فرموده امام علیه السلام است که: (اللهم صل علی ولایة عهده والائمة من بعدیه) و شاید منظور از این عبارت درود فرستادن بر پیشوایانی باشد که امام عصر عجل الله فرجه در دوران خود برای اقامه نماز جماعت در شهرها می‌گمارد، و پیشوایان در (بیان) احکام در آن روزگار، و اینکه درود فرستادن بر آنان پس از درود فرستادن بر آن حضرت — صلوات الله علیه — می‌باشد، به دلیل فرموده امام علیه السلام: ولایة عهده زیرا که والیان عهدها در زندگی شخص می‌باشند، پس گوئی منظور چنین باشد:

خدایا پس از درود فرستادن بر او درود فرست بر والیان عهد او و پیشوایان... و بیشتر روایتی از مولایمان حضرت رضا علیه السلام گذشت که این عبارت در آن بود: «والائمة من ولده» و امامان از فرزندانش» که شاید این عبارت نیز چنین بوده: صل علی ولایة عهده والائمة من ولده، که این را همینطور که ذکر شد در نسخه دیگری غیر از آنچه روایت کردیم یافتیم.

و نیز روایت شده که آنان از نیکان بندگان در زندگی آن بزرگوارند، و روایتی با سند متصل یافتیم به اینکه حضرت مهدی صلوات الله علیه را اولاد چندی است که در اطراف کشورهای دریاها و ولایت و حکومت دارند، که در اوج صفات نیکان می‌باشند، و تأویلهای دیگری نیز در اخبار روایت گردیده است.

سپس سیدابن طاوس — قدس سره — گفته: و این دعا را به روایت دیگری دیدم که از این تأویل بی‌نیاز است، و من آن را ذکر می‌کنم چون تفصیلش تمامتر می‌باشد، روایت این است که:

شریف جلیل ابوالحسین زید بن جعفر علوی محمدی حدیث کرد، وی گوید: ما را حدیث گفت ابوالحسین اسحاق بن الحسن العفرانی (در نسخه‌ای: الحسن العلوئی) گفت: ما را حدیث گفت محمد بن همام بن سهیل کاتب و محمد بن شعیب بن احمد مالکی هر دو از شعیب بن احمد مالکی از یونس بن عبدالرحمن از مولایمان حضرت ابوالحسن علی بن

موسی الرضا علیهما السلام که آن جناب امر می فرمود به دعا برای حضرت حجت صاحب الزمان علیه السلام، پس از جمله دعایش برای آن حضرت — که درود خداوند بر هر دوی آنان باد — چنین بود:

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ وَاذْفَعْ عَنَّا وَلِيكَ وَخَلِيْفَتِكَ وَحُجَّتِكَ عَلٰی خَلْقِكَ وَّلِسَانِكَ الْمَعِيْرَ عَنكَ بِاَذْنِكَ النَّاطِقِ بِحُكْمَتِكَ وَعَيْنِكَ النَّاطِرَةَ فِيْ بَرِيْنِكَ وَّسَاهِدًا عَلٰی عِبَادِكَ الْجَحْجَاجِ الْمُجَاهِدِ الْمُجْتَهِدِ عَبْدِكَ الْعَايِدِيْكَ اَللّٰهُمَّ وَاَعِدْهُ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقْتَ وَذَرَأَتْ وَبَرَأَتْ وَاَنْشَأَتْ وَصَوَّرَتْ وَاَحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِيْنِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ قَوْفِهِ وَمَنْ تَخِيْبِهِ بِحَفِيْظِكَ الَّذِيْ لَا يُضِيْعُ مَنْ حَفِيْظَتَهُ بِهٖ وَاَحْفَظْ فِيْهِ رَسُوْلَكَ وَوَصِيَّ رَسُوْلِكَ وَاَبَاَنْهٖ اَنْتَمْتُكَ وَدَعَاْمُ دِيْنِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ وَاَجْعَلْهُ فِيْ وَدِيْعَتِكَ اَلَّتِيْ لَا تُضِيْعُ وَفِيْ جَوَارِكِ الَّذِيْ لَا يُخْتَقَرُ وَفِيْ مَنْسَجِكَ وَعَزْرِكَ الَّذِيْ لَا يُفْهَرُ اَللّٰهُمَّ وَاَمِنْهُ بِاَمَانِكَ الْوَتِيْقِ الَّذِيْ لَا يُخْدَلُ مَنْ اَمِنْتَهُ بِهٖ وَاَجْعَلْهُ فِيْ كَتْفِكَ الَّذِيْ لَا يُضَامُ مَنْ كَانَ فِيْهِ وَاَنْصُرْهُ بِنُصْرِكَ الْعَزِيْزِ وَاَيِّدْهُ بِجُنْدِكَ الْغَالِبِ وَقُوَّةِ بِقُوَّتِكَ وَاَزِدْهُ بِمَلَائِكَتِكَ اَللّٰهُمَّ وَاَلِ مَنْ وَاَلَاهُ وَاَعَادِ مَنْ غَادَاَهُ وَاَلِيْسُهُ دِرْعَكَ الْحَصِيْنَةَ وَحُفَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ حَقًّا اَللّٰهُمَّ وَبَلِّغْهُ اَفْضَلَ مَا بَلَغْتَ الْقَائِلِيْنَ بِقِسْطِكَ مِنْ اَتْبَاعِ اَلْتَّبِيْنِ اَللّٰهُمَّ اَشْعَبْ بِهٖ الصَّدْعَ وَاَرْتُقْ بِهٖ الْفَتْقَ وَاُمِّتْ بِهٖ الْجَوْرَ وَاظْهَرْ بِهٖ الْعَدْلَ وَزَيِّنْ بِطَوْلِ بَقَائِهِ الْاَرْضَ وَاَيِّدْهُ بِالنُّصْرِ وَاَنْصُرْهُ بِالرُّعْبِ وَاَفْتَحْ لَهٗ فَتْحًا يَسِيْرًا وَاَجْعَلْ لَهٗ مِنْ لَدُنْكَ عَلٰی عَدُوِّكَ وَعَدُوِّهِ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا، اَللّٰهُمَّ اَجْعَلْهُ الْقَائِمَ الْمُنْتَظَرَ وَاَلِمَامَ الَّذِيْ بِهٖ تَنْتَصِرُ وَاَيِّدْهُ بِنُصْرِ عَزِيْزٍ وَفَتْحٍ قَرِيْبٍ وَوَرَثَةٍ مَشَارِقِ الْاَرْضِ وَمَغَارِبِهَا اللَّاتِيْ بَارَكْتَ فِيْهَا وَاحِي بِهٖ سُنَّةَ نَبِيْكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ حَتّٰى لَا يَسْتَخْفٰى بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ اٰخِذِيْنَ اَلْخَلْقِ وَقُوَّةِ نَاصِرِهِ وَاَخِذْ لَهٗ وَدَقِّمْ عَلٰی مَنْ نَصَبَ لَهٗ وَدَقِّرْ عَلٰی مَنْ غَشَّاهُ اَللّٰهُمَّ وَاقْتُلْ بِهٖ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَعُمْدَةَ وِدْعَانِمَهُ وَاَقْوَامَ بِهٖ وَاَقْصِمْ بِهٖ رُؤْسَ الضَّلٰلَةِ وَاَسَارِعَةَ الْبِدْعَةِ وَاَمِيْمَةَ السُّنَّةِ وَمُقَوِّبَةَ الْبَاطِلِ وَاَدْلِيْلَ بِهٖ الْجَبَّارِيْنَ وَاَبْرَبِ بِهٖ الْكٰفِرِيْنَ وَاَلْمُنَافِقِيْنَ وَجَمِيْعَ الْمُلْحِدِيْنَ حِيْثُ كَانُوْا وَاَيْنُ كَانُوْا مِنْ مَشَارِقِ الْاَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا حَتّٰى لَا تَدْعَ مِنْهُمْ دُبَّارًا وَلَا تُبْقِيَ لَهْمُ اَنْسَارًا اَللّٰهُمَّ وَظَهِّرْ مِنْهُمْ بِلَادَكَ وَاَشْفِ مِنْهُمْ عِبَادَكَ وَاَعِزِّ بِهٖ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاَخِيْ بِهٖ سُنَّتِ الْمُرْسَلِيْنَ وَدَارِسِ حُكْمِ النَّبِيْنِ وَجَدِّدْ بِهٖ مَا مَحٰى مِنْ دِيْنِكَ وَبُدِّلْ مِنْ حُكْمِكَ حَتّٰى تُعِيْدَ دِيْنَكَ بِهٖ وَعَلٰى يَدَيْهِ غَضًّا جَدِيْدًا صَحِيْحًا مَخْضًا لَا عِيُوْجَ فِيْهِ وَلَا بِدْعَةَ مَعَهُ حَتّٰى تُنْسِرَ بَعْدْلِهٖ ظُلْمَ الْجَوْرِ وَتُوضِحَ بِهٖ مُشْكِلَاتِ الْحُكْمِ اَللّٰهُمَّ وَاِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِيْ اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَاَصْطَفَيْتَهُ

مِنْ خَلْقِكَ وَأَصْطَفَيْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ وَأَتَمَمْتَهُ عَلَى غَيْبِكَ وَعَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ
 وَبَرَأْتَهُ مِنَ الْغُيُوبِ وَطَهَّرْتَهُ وَصَرَّفْتَهُ عَنِ الدَّنَسِ وَسَلَفْتَهُ مِنَ الرِّيبِ اللَّهُمَّ فَإِنَّا
 نَشْهَدُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَوْمَ حُلُولِ الطَّاقَةِ أَنَّهُ لَمْ يَذِيبْ وَلَمْ يَأْتْ حُوبًا وَلَمْ يَرْتَكِبْ
 لَكَ مَعْصِيَةً وَلَمْ يُضَيِّعْ لَكَ طَاعَةً وَلَمْ يَهِنِكَ لَكَ حُرْمَةٌ وَلَمْ يُبَدِّنْ لَكَ فَرِيضَةً وَلَمْ
 يُغَيِّرْ لَكَ شَرِيحَةً وَأَنَّهُ الْإِمَامُ النَّقِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِي الطَّاهِرُ النَّقِيُّ الْوَفِيُّ الرَّضِيُّ
 الزَّكِيُّ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ وَأَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَوَلَدِهِ وَأَهْلِهِ وَذُرِّيَّتِهِ
 وَأُمَّتِهِ وَجَمِيعِ رَعِيَّتِهِ مَا تُفَرِّجُ بِهِ عَيْنُهُ وَتَسْرُبُهُ نَفْسُهُ وَتَجْمَعُ لَهُ مُلْكُ الْمُمْلَكَاتِ
 كَلِمَتَهَا قَرِيبَهَا وَبَعِيدَهَا وَعَزَّ بَرِّهَا وَذَلِيلَهَا حَتَّى يَجْرِيَ حُكْمُهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ
 وَيَغْلِبَ بِحَقِّهِ عَلَى كُلِّ بَاطِلٍ اللَّهُمَّ وَاسْأَلُكَ بِمَا عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَاجَ الْهُدَى وَالْمَحْجَةَ
 الْعُظْمَى وَالظَّرِيقَةَ الْوَسْطَى الَّتِي يَرْجِعُ إِلَيْهَا الْعَالِي وَيَلْتَقَى بِهَا التَّالِي اللَّهُمَّ
 وَقَسِّمْنَا عَلَى طَاعَتِهِ وَتَبَتَّنَا عَلَى مُشَاقَقَتِهِ وَامْتِنْ عَلَيْنَا بِمُنَاقَبَتِهِ وَاجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ
 الْقَوَامِينَ بِأَمْرِهِ الصَّابِرِينَ مَعَ الْقَائِلِينَ رِضَاكَ بِمُنَا صَحَّتِهِ حَتَّى تَخْشُرْنَا يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ فِي أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَمُقَوَّبِيهِ سُلْطَانِيهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
 وَاجْعَلْ ذَلِكَ كَلِمَةً خَالِصَةً مِنْ كُلِّ سَكِّ وَسُبْحَةٍ وَرِبَاءٍ وَسَمْعَةٍ حَتَّى
 لَا تَعْتَمِدَ بِهِ غَيْرُكَ وَلَا تَنْظَلَّ بِهِ إِلَّا وَجْهَكَ وَحَتَّى تُحِلَّنَا مَحَلَّهُ وَتَجْعَلْنَا فِي الْجَنَّةِ
 مَعَهُ وَلَا تَسْتَلِينَا فِي أَمْرِهِ بِالسَّامَةِ وَالْكَسَلِ وَالْفِتْرَةِ وَالْفَسْلِ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ
 تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَتُعَزِّبُهُ نَصْرَ وَلِيكَ وَلَا تَسْتَبِدَّنْ بِنَا غَيْرَنَا فَإِنَّ أَسْتَبَدَّكَ بِنَا غَيْرَنَا
 عَلَيْكَ يَسِيرٌ وَهُوَ عَلَيْنَا كَبِيرٌ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى وُلَاةِ
 عَهْدِهِ وَبَلِّغْهُمْ أَمَانَتَهُمْ وَزِدْ فِي أَجَالِهِمْ وَأَنْصُرْهُمْ وَتَيَّمْ لَهُمْ مَا أَسْتَدَّتْ إِلَيْهِمْ مِنْ
 أَمْرِ دِينِكَ وَاجْعَلْنَا لَهُمْ أَعْوَانًا وَعَلَى دِينِكَ أَنْصَارًا وَصَلِّ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ
 الْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ اللَّهُمَّ فَإِنَّهُمْ مَعَادِنُ كَلِمَاتِكَ وَخِرَانُ عِلْمِكَ وَوَلَاةُ أَمْرِكَ
 وَخَالِصَتُكَ مِنْ عِبَادِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَأَوْلِيَايَاكَ وَسَلَانُلُ أَوْلِيَانِكَ وَصَفْوَتِكَ
 وَأَوْلَادُ أَصْفِيَا نِكَ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

اللَّهُمَّ وَشُرَكَاءُ فِي أَمْرِهِ وَمُعَاوَنُوهُ عَلَى طَاعَتِكَ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمْ حِصْنَهُ وَسِيْلَاخَهُ
 وَفَرَعَهُ وَأَنْسَهُ الَّذِينَ سَلَوْا عَنِ الْإِهْلِ وَالْأَوْلَادِ وَتَجَافَوْا الْوَطْنَ وَعَظَلُّوا الْوَتِيرَ مِنْ
 الْجِهَادِ قَدْ رَفَضُوا تِجَارَاتَهُمْ وَأَضْرَبُوا بِمَعَابِيهِمْ وَفَقِدُوا فِي أُنْدِيَتِهِمْ بَعْضَ غَيْبَتِهِ عَنْ
 مِصْرِهِمْ وَخَالَفُوا الْبَعِيدَ مِمَّنْ عَاضَدَهُمْ عَلَى أَمْرِهِمْ وَخَالَفُوا الْقَرِيبَ مِمَّنْ
 صَدَّ عَنْ وَجْهَتِهِمْ وَأَنْتَلَفُوا بَعْدَ التَّدَابُرِ وَالْتِمَاطِعِ فِي دَهْرِهِمْ وَقَطَعُوا الْأَسْبَابَ
 الْمُتَّصِلَةَ بِعَاجِلِ حُطَامِ الدُّنْيَا فَاجْعَلْهُمْ لِلَّهِمْ فِي حِزْبِكَ وَفِي ظِلِّ كَتِفِكَ وَزِدْ
 عَنْهُمْ بِأَسْ مَنْ قَصَدَ إِلَيْهِمْ بِالْعَدَاوَةِ مِنْ خَلْقِكَ وَأَجِزْكَ لَهُمْ مِنْ دَعْوَتِكَ مِنْ

كَيْفَاتِكَ وَمَعُونَتِكَ لَهُمْ وَتَأْيِيدِكَ وَتَصْرِكَ أَيَّاهُمْ مَا تُعِينُهُمْ بِهِ عَلَى طَاعَتِكَ وَأَزْهَقْ بِحَقِّهِمْ بَاطِلَ مَنْ أَرَادَ اطْفَاءَ نُورِكَ وَصَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَمْلَأْ بِهِمْ كُلَّ أَفْهٍ مِنَ الْأَفَاقِ وَقَطِّرْ مِنَ الْأَفْطَارِ قِسْطًا وَعَدْلًا وَرَحْمَةً وَفَضْلًا وَأَشْكُرْ لَهُمْ عَلَى حَسَبِ كَرَمِكَ وَجُودِكَ وَمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَى الْقَائِمِينَ بِالْقِسْطِ مِنْ عِبَادِكَ وَأَذْخِرْ لَهُمْ مِنْ ثَوَابِكَ مَا تَرْفَعُ لَهُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَتَحْكُمُ مَا تَرِيدُ أَمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه:

خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و همه بلاها را دفع کن از ولی و خلیفه و حجتت بر خلقت و زبان بازگو کننده از سوی توبه اذن تو، نطق کننده به حکمت تو، و دیده بینی تو در آفریدگانت، و گواه تو بر بندگانت بزرگ مجاهدان تلاشگر بنده تو که پناهنده به تو است، خداوندا و او را از شر تمام آنچه آفریده و به وجود آورده و ایجاد نموده و انشاء کرده و صورتگیری فرموده‌ای در پناه خویش (مصون) بدان، و او را از پیش رویش و از پشت سرش و از سمت راست و چپ و از بالا و پائین محافظت کن به همان حفاظتی که هر کس را به آن حفظ فرمایی ضایع نشود، و در وجود مبارک او فرستاده‌ات و جانشین فرستاده‌ات و پدرانش — که امامان منصوب از سوی تو و ستونهای دین تو هستند درود تو بر همه ایشان باد — را حفظ بفرمای، و او را در سپرده گم ناشدنی خویش بسیار و در جوار خودت که تحقیر نگردد، و مورد حمایت و عزتت که مقهور نمی شود قرار ده، بار خدایا و او را به امان محکم خود که هر کس را به آن ایمنی بخشی خوار نخواهد گشت ایمن فرمای، و او را زیر بال مراقبت خویش که دسترسی به آن نیست فراگیر، و او را به نصرت عزیزانه خودت یاری کن، و با سپاه پیروزت تأییدش فرمای، و به قوت خویش نیرویش ببخاش، و فرشتگانت را با او همراه گردان، خداوندا هر کس که دوستش می دارد دوست بدار و با هر که با وی دشمنی ورزد دشمنی کن، و زره استوارت را بر اندام آن جناب بپوشان، و با فرشتگانت اطرافش را احاطه کن، و او را به برترین جایگاههایی که بها خاستگان به قسط تواز پیروان پیغمبران را به آنها رسانیده‌ای نایل گردان، خداوندا پراکندگیها را به او فراهم ساز و جدائیها و رخنه‌ها را به (ظهور) او التیام بخش، و ستم را به او بمیران، و عدل و داد را به او آشکار گردان، و با عمر طولانی و دوام زندگانش زمین را زینت بخش، و با پیروزی تأییدش کن و با رعب و ترس (در دل دشمنانش) یاریش بنمای و فتح آسانی برایش فراهم ساز، و برای او از ناحیه خویش بر دشمن خودت و دشمن خودش تسلط پیروزمندانه‌ای قرار ده، بار خدایا او را قیام کننده مورد انتظار قرار ده و امامی که به وسیله او نصرت یابی و او را با پیروزی عزیزانه و فتح زودرسی تأیید بفرمای، و تمام شرقها و غربهای زمین که در آنها برکت قرارداده‌ای را تیول او گردان، و به وسیله او سنت پیغمبرت — که درود تو بر او و آتش باد — را زنده بساز، تا اینکه هیچ چیزی از حق را از بیم احدی از خلق مخفی ننماید، و یاری

کننده‌اش را نیرو ببخشای و خوار کننده‌اش را خوار گردان، و هر که با او ستیزد به هلاکت رسان، و هر کس که با او دورنگی نماید نابود کن، خدایا و به (دست قدرتمند) او جباران کفر پیشه و سردمداران و ستونها و بر پا کنندگان کفر را به قتل برسان، و سران گمراهی و سنت کنندگان بدعت و میرانندگان سنت و نیرو دهندگان به باطل را درهم بشکن، و ستمگران جبار را به (حکومت با عظمتش) ذلیل گردان، و کافران و منافقان و تمام ملحدان را در هر گوشه و کنار و هر کجا که هستند از شرق و غرب زمین در خشکی و دریا و دشت و کوه به دست او ریشه کن ساز، تا اینکه دیگر هیچ احدی و هیچ اثر و نشانی از آنها را بر جای نگذاری، خدایا و بلاد خویش را از آنان پاک؛ و دل‌های (زخم خورده) بندگانت را از نابودیشان راحت ساز، و به (ظهور) آن جناب مؤمنان را عزت بده، و به دست او سنتها و حکمت مندرس شده پیغمبران را زنده بگردان، و به (دست) او آنچه از دینت محو گردیده و از احکامات مبطل گشته تجدید فرمای، تا آنکه دینت را به وجود او و بردست او تازه و شاداب؛ صحیح و خالص به دور از هرگونه کجی و بدعت بازگردانی، تا آنجا که با عدل او تاریکیهای ستم را روشن سازی و آتشیهای کفر را به او خاموش نمائی و بندهای حق و مجهولهای عدل را به (علم) او ظاهر کنی و مشکلات حکم را به (بیان) او واضح گردانی.

خدایا و او است بنده تو که برای خویش برگزیدی و از میان خلقت انتخابش نمودی و بر بندگانت برتریش بخشیدی و برغیب خود امانتدارش دانستی، و از گناهان معصومش داشتی و از عیبها مبرايش ساختی و پاکیزه و به دور از آلودگی قرارش دادی و از تردید سالمش فرمودی، بار خدایا پس ما روز قیامت و روز حلول پدیده بزرگ برای او گواهی دهیم که البتّه او هیچ گناه نکرد و خلافی نیاورد و معصیتی ننمود و طاعتی از تو ضایع نساخت و حرمتی از تو را هتک نکرد، و فریضه‌ای از فریضت را مبدل نمود و شریعتی از دستورات تو را تغییر نداد، و به راستی او است امام با تقوی رهبر رهبر یافته پاک پاکیزه باوفای پسندیده زنده، بار خدایا پس بر او و بر پدرانش درود فرست و به او در وجود او و فرزندان او و خاندانش و ذریه اش و امتش و تمام رعیتش عطا فرمای آنچه را که دیده‌اش را به آن روشن و دلش را خرسند سازی و برای او تسلط بر همه ممالک دور و نزدیک و خرد و کلان را فراهم آوری تا اینکه حکم او بر هر فرمانی برتری یابد و با حق خویش بر هر باطلی غالب آید، بار خدایا و ما را به دست او در مسیر شیوه هدایت و بزرگراه حقیقت و روش میانه رهرو گردان که تندروان به آن باز گردند و عقیمانگان به آن رسند، بار خدایا و ما را بر فرمانبرداری از او نیرو بخش و بر پیروی او پایدار ساز، و بر متابعتش بر ما منت بگذار، و ما را در شمار حزب او — که به امرش برخیزند با او صبر کنند و با خیرخواهی برای او رضای تو را جویند — قرار بده، تا اینکه روز قیامت در گروه انصار و کمک کاران و تقویت کنندگان حکومتش محشورمان بداری، بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و تمام این امور را از ناحیه ما خالص از هرگونه شک و شبهه و ریا و شهرت خواهی [تنها برای خودت] قرار ده تا به آنها جز بر تو اعتماد نکنیم و جز رضای تو را

نخواهیم، و تا اینکه برجایگاه مقدسش ما را واردسازی و در بهشت با او (در جوارش) ما را منزل دهی، و در امر او ما را دچار ملال و کسالت و سستی و سرخوردگی مگردان، و ما را از کسانی قرارده که به وسیله آنان دینت را یاری دهی و پیروزی عزتمندانه و لیت را به (همکاری) آنها فراهم سازی، و به جای ما دیگری را مگمار که جایگزین ساختن تو غیر ما را بجای ما بر تو آسان است ولی برای ما بسیار (گران) که البته تو بر هر چیز توانائی، بار خدایا و بر متولیان فرمانهایش درود فرست و آنان را به آرمانهایشان برسان و بر عمرشان بیفزای و ایشان را پیروزگردان، و آنچه از امر دینت را به آنها مربوط ساخته ای به مرحله تمام برسان، و ما را یاران آنان قرارده و برای دینت یاورسان، و بر پدران پاکیزه آن جناب امامان راهنما درود بفرست. بار خدایا آنان کانونهای کلمات تو و گنجینه داران علم تو، و متولیان امر تو، و زبده از بندگانت و بهترین افراد خلقت، و دوستان تو و برگزیدگان تو، و فرزندان برگزیدگان تو هستند درود و رحمت و برکات تو بر همه آنان باد. خدایا و شریکان او در امرش، و یاری کنندگانش بر اطاعتت که آنان را دژ و اسلحه و پناهگاه و مایه انس او قرار داده ای، آنانکه خانواده و فرزندان خود را ترک گفتند، و از وطن کناره گرفتند، و بسترهای راحت را وا گذاشتند و از تجارتهایشان روی گرداندند، و به زندگی دنیوی و امر معاش خویش بی اعتنا شدند، و بی آنکه از شهر و دیار خود غایب شده باشند از مجالسشان دور ماندند، و با افراد بیگانه ای که در امرشان یار آنان شدند هم پیمان گشتند، و با خویشاوندان و نزدیکانی که از شیوه ایشان برکنارند مخالفت نمودند، و پس از پشت بهم کردن و جدائی در روزگار باهم آفت گرفتند، و از وسایل مربوط به زندگی ناچیز دنیا یکباره بریدند.

بار خدایا پس آنان را در امران محکم خویش بسیار و در سایه حمایتت قرارده، و از آنان آزار هر کس از خلقتت که قصد دشمنی با ایشان را دارد بازگردان، و از جهت دعوتت، کفایت یاری و تأیید و پیروزی را نسبت به آنان بسیار ساز آنقدر که ایشان را بر طاعت خویش یاری بخشی، و با حق آنان باطل هر کس که بخواهد نورت را خاموش نماید زایل کن، و بر محمد و آل او درود فرست و به وسیله آنان تمام آفاق و اقطار و هر شهر و دیار را از قسط و عدل و رحمت و فضل آکنده بفرمای.

و به آنچه شایسته کرم وجود تو است و آنچه بر بندگان پیاخته به قسط خویش منت نهاده ای، اینان را پاداش عطا فرمای، و از ثواب خود آنچه که درجاتشان را بلند گردانی برایشان ذخیره کن، به درستی که تو آنچه بخواهی انجام می دهی و آنچه اراده کنی حکم می فرمائی، اجابت کن ای پروردگار عالمیان.

و از جمله شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از ابو محمد حسین بن احمد مکتب روایت آورده که گفت: حدیث کرد ما را ابوعلی بن همام باین دعا، و یادآور شد که شیخ عمروی — که خداوند روانش را شاد فرماید — این دعا را بروی املا کرده و او را امر نموده که آن را بخواند و آن دعا در غیبت قائم علیه السلام می باشد.

و سید اجل علی بن طاوس در کتاب جمال الأسبوع بسند خود از شیخ طوسی از عده‌ای از ابو محمد هارون بن موسی تلعبیری روایت آورده:

که ابوعلی محمد بن همام آن دعا را باو خبر داده، و یادآور شده که شیخ ابو عمر و عمری — که خداوند روحش را گرامی بدارد — آن را بروی املا نموده و امر کرده که آن را بخوانند، و این همان دعای در غیبت قائم آل محمد — که بر او و برایشان سلام باد — می باشد، دعا این است:

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ
 اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ
 اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعْرِفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي
 اللَّهُمَّ لَا تُؤَيِّسْنِي مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي اللَّهُمَّ فَكَمَا
 هَدَيْتَنِي بِيُولَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ طَاعَتَهُ عَلَيَّ مِنْ وِلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ
 صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى وَالَيْتُ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ
 وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَى وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا
 وَالْحَسَنَ وَالْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ
 فَنَبِّتْنِي عَلَى دِينِكَ وَأَسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَلِيِّنْ قَلْبِي لَوَلِيِّ أَمْرِكَ وَ
 عَافِنِي مِمَّا أَمْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَتَبِّتْنِي عَلَى طَاعَتِهِ وَلِيَّ أَمْرِكَ الَّذِي
 سَتَرْتَهُ عَنِ خَلْقِكَ قَبْلَ ذَلِكَ غَابَ عَنِ بَرِيَّتِكَ وَأَمْرِكَ يَنْتَظِرُ وَأَنْتَ
 الْعَالِمُ غَيْرُ الْمُعَلَّمِ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَلَيْتَكَ فِي الْأَذْنِ لَهُ فِي
 إِظْهَارِ أَمْرِهِ وَكَشْفِ سِتْرِهِ فَصَبِّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا
 أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَلَا أَكْشِفْ عَمَّا سَتَرْتَهُ وَلَا أَبْحَثْ عَمَّا
 كَتَمْتَهُ وَلَا أُنَازِعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَلَا أَقُولَ لِمَ وَكَيْفَ وَمَا بَاكَ وَلِيَّ الْأَمْرِ لَا
 يَظْهَرُ وَقَدْ اِمْتَلَأَتْ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَأَقْوَضَ امْرُؤٌ كَلِمَتَهَا إِلَيْكَ
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُرَبِّبَنِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذًا لِأَمْرِ مَعَ عِلْمِي بِأَنَّ
 لَكَ السُّلْطَانَ وَالْقُدْرَةَ وَالْبُرْهَانَ وَالْحُجَّةَ وَالْمَشِيئَةَ وَالْإِرَادَةَ وَالْحَوْلَ
 وَالْقُوَّةَ فَأَفْعَلْ ذَلِكَ بِي وَبِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَيْكَ وَلَيْكَ صَلَوَاتُكَ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ ظَاهِرِ الْمَقَالَةِ وَأَضِحِ الدَّلَالَةِ هَادِيًا مِنَ الضَّلَالَةِ شَافِيًا مِنَ
 الْجَهَالَةِ أَبْرَزِ زِيَارَتِ مُشَاهَدَتِهِ (مُشَاهَدَةٌ - خ ل) وَتَبِّتْ قَوَاعِدَهُ
 وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقْرَأُ عَيْنُهُ بَرُّوْنَهُ وَأَقْمِنَا بِخِدْمَتِهِ وَتَوَقُّتْنَا عَلَى مِلَّتِهِ
 وَاجْعَلْنَا فِي زُمْرَتِهِ اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ وَبَرَأْتَ

وَذَرَاتٍ وَأَنْشَاءَ وَصَوْرَتٍ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ
 يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِهِ وَمَنْ تَحْتَهُ بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يَضِيعُ مِنْ
 حِفْظَتِهِ بِهِ وَاحْفَظْ بِهِ (فيه - خ ل) رَسُولَكَ وَوَصِيَّ رَسُولِكَ عَلَيْهِمُ
 السَّلَامُ اللَّهُمَّ وَمُدْفَى غَمْرِهِ وَزِدْ فِي أَجَلِهِ وَأَعِنَهُ عَلَى مَا أَوْلَيْتَهُ وَ
 اسْتَرْعَيْتَهُ وَزِدْ فِي كَرَامَتِكَ لَهُ فَإِنَّهُ الْهَادِي الْمُهْتَدِي وَالْقَائِمُ
 الْمَهْدِي الطَّاهِرُ النَّقِيُّ النَّقِيُّ الزَّكِيُّ الرَّضِيُّ الْمَرْضِيُّ الصَّابِرُ
 الْمُجْتَهِدُ الشَّكُورُ اللَّهُمَّ وَلَا تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لَطُولِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ
 وَأَنْقِطَاعِ خَبْرِهِ عَنَّا وَلَا تُنْسِنَا ذِكْرَهُ وَأَنْتِظَارَهُ وَالْإِيمَانَ بِهِ وَقُوَّةَ الْيَقِينِ
 فِي ظُهُورِهِ وَالذُّعَاءَ لَهُ وَالصَّلَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يُقَيِّطْنَا طَوْلُ غَيْبَتِهِ مِنْ
 ظُهُورِهِ وَقِيَامِهِ وَيَكُونُ يَقِينًا فِي ذَلِكَ كَيْقِينًا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَمَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَتَنْزِيلِكَ وَقَوِّقْلُوبَنَا عَلَى الْإِيمَانِ بِهِ حَتَّى
 نَسْلُكَ بِنَا عَلَى يَدِهِ مِنْهَاجِ الْهُدَى وَالْمَحَجَّةِ الْعَظْمَى وَالطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى
 وَقَوْنًا عَلَى طَاعَتِهِ وَتَبَتْنَا عَلَى مُتَابَعَتِهِ وَاجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ وَأَعْوَانِهِ
 وَأَنْصَارِهِ وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ وَلَا تَسْلُبْنَا ذَلِكَ فِي حَيَاتِنَا وَلَا عِنْدَ وَفَاتِنَا
 حَتَّى تَسْوَقَانَا وَنَحْنُ عَلَى ذَلِكَ غَيْرَ شَاكِينَ وَلَا نَاكِثِينَ وَلَا
 مُرْتَابِينَ وَلَا مُكَذِّبِينَ اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَيِّدْهُ بِالنُّصْرِ وَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ
 وَأُخِذْ خَائِدِيهِ وَذَمِّرْ عَلَى مَنْ نَصَبَ لَهُ وَكَذَّبَ بِهِ وَأَظْهِرْ بِهِ الْحَقَّ
 وَآمِتْ بِهِ الْبَاطِلَ وَأَسْتَنْقِذْ بِهِ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الذُّلِّ وَالنَّعْشِ بِهِ
 الْبِلَادَ وَأَفْتُلْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَأَفْصِمْ بِهِ رُؤُسَ الضَّلَالَةِ وَذَلِّلْ بِهِ
 الْجَبَارِينَ وَالْكَافِرِينَ وَأَفِنِ (أَيْز - خ ل) بِهِ الْمُنَافِقِينَ وَالنَّائِثِينَ
 وَجَمِيعَ الْمُخَالِفِينَ وَالْمُلْجِدِينَ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا
 وَخَرِّهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا حَتَّى لَا تَدْعَ مِنْهُمْ دَبَارًا وَلَا تُبْقِيَ لَهُمْ آثَارًا
 ظَهَرُ مِنْهُمْ بِلَادَكَ وَأَشْفِ مِنْهُمْ صُدُورَ عِبَادِكَ وَجَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ
 دِينِكَ وَأَصْلِحْ بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَغَيْرَ مِنْ سُنَّتِكَ حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ بِهِ
 وَعَلَى يَدَيْهِ غَضًا جَدِيدًا صَحِيحًا لَا عَوَجَ فِيهِ وَلَا بَدْعَ مَعَهُ حَتَّى
 نُظْفِي بَعْدَ لِيهِ نِيرَانَ الْكَافِرِينَ فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ
 لِنَفْسِكَ وَأَرْتَضَيْتَهُ لِنُصْرَةِ نَبِيِّكَ (دينك - خ ل) وَأَضْطَفَيْتَهُ بِعِلْمِكَ
 وَعَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّأْتَهُ مِنَ الْغُيُوبِ وَأَظْلَعْتَهُ عَلَى الْغُيُوبِ
 وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَظَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَنَقَيْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ اللَّهُمَّ فَصِّلْ

عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ وَعَلَى شِعْبَتِهِمُ الْمُنْتَجِبِينَ
وَتَلَعُّهُمْ مِنْ أَمَالِهِمْ أَفْضَلَ مَا يَأْمُلُونَ وَاجْعَلْ ذَلِكَ مِنَّا خَالِصاً مِنْ كُلِّ
شَكٍّ وَشُبُهَةٍ وَرِبَاءٍ وَسُمُوعَةٍ حَتَّى لَا تُرِيدَ بِهِ غَيْرَكَ وَلَا تَنْظَلِبَ بِهِ إِلَّا
وَجْهَكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو لِكَ فَقَدْ تَبَيَّنَا وَعَيْبَتْنَا وَلَبَّيْنَا وَشِدَّةَ الزَّمَانِ
عَلَيْنَا وَوُقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهَرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ
عَدِدِنَا اللَّهُمَّ فَأَفْرُجْ ذَلِكَ بِفَتْحِ مِنْكَ تُعَجِّلْهُ وَنَصْرِ مِنْكَ تُعِزَّهُ وَ
إِمَامٍ عَدْلٍ تُظَهِّرُهُ إِلَهَ الْحَقِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْتِنَا
لِيَوْلِيَتِكَ فِي إِظْهَارِ عَدْلِكَ وَقَتْلِ أَعْدَائِكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى لَا تَدْعَ لِلْجَوْرِ يَا
رَبِّ دَعَامَةَ إِلَّا قَصَمْتَهَا وَلَا بَقِيَّةً إِلَّا أَفْتَيْتَهَا وَلَا قُوَّةً إِلَّا أَوْهَنْتَهَا
وَلَا زُكْنًا إِلَّا هَدَمْتَهُ وَلَا حَدًّا إِلَّا قَلَلْتَهُ وَلَا سِلَاحًا إِلَّا أَكَلَلْتَهُ وَلَا رَايَةً إِلَّا
نَكَّسْتَهَا وَلَا شُجَاعًا إِلَّا قَتَلْتَهُ وَلَا جَيْشًا إِلَّا خَدَلْتَهُ وَأَزْمَمْتَهُ يَا رَبِّ
بِحَجْرِكَ الدَّمَاعِ وَأَضْرِبْهُمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ وَبِأَسْكَ الذِّى لَا تُرَدُّهُ عَنِ
الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ وَعَذِّبْ أَعْدَاءَكَ وَأَعْدَاءَ دِينِكَ وَأَعْدَاءَ رَسُولِكَ بِيَدِ
وَلِيَّتِكَ وَأَيْدِي عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُمَّ أَكْفِ وَلِيَّتِكَ وَحُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ
هَوْلَ عَدُوِّهِ وَكَيْدَ مَنْ كَادَهُ وَامْكُرْ بَيْنَ مَكْرَبِهِ وَاجْعَلْ ذَاتِرَةَ السُّوءِ
عَلَى مَنْ أَرَادَ بِهِ سُوءً وَأَفْطَعْ عَنْهُ مَا دَّتْهُمْ وَأَزْعِبْ لَهُ قُلُوبَهُمْ وَزَلْزِلْ لَهُ
أَقْدَامَهُمْ وَخَذِّمْ جَهْرَةً وَبَغْتَةً وَشَدِّدْ عَلَيْهِمْ عِقَابَكَ وَأَخْزِهِمْ فِي
عِبَادِكَ وَالْعَنَّهُمْ فِي بِلَادِكَ وَأَسْكِنَهُمْ أَسْفَلَ نَارِكَ وَأَحْلِلْ بِهِمْ أَشَدَّ
عَذَابِكَ وَأَصْلِحْ لَهُمْ نَارًا وَأَحْشُ قُبُورَ مَوْتَاهُمْ نَارًا وَأَصْلِحْ لَهُمْ حَرَّ نَارِكَ فَإِنَّهُمْ
أَصْلَعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ وَأَذَلُّوا (أَصْلَعُوا-خ ل) عِبَادَكَ اللَّهُمَّ وَأَخَى
بَوْلِيَّتِكَ الْقُرْآنَ وَأَرْنَا نُورَهُ سَرْمَدًا لِأُظْلَمَةِ فِيهِ اللَّهُمَّ وَأَخَى بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ
وَأَشْفِ بِهِ الصُّدُورَ الْوَعِيْرَةَ وَاجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلَى الْحَقِّ
وَاقِمْ بِهِ الْخُدُودَ الْمَعْظَلَةَ وَالْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ حَتَّى لَا يَبْقَى حَقٌّ إِلَّا
ظَهَرَ وَلَا عَدْلٌ إِلَّا زَهَرَ وَاجْعَلْنَا يَا رَبِّ مِنْ أَعْوَانِهِ وَمُقَوِّبَةِ سُلْطَانِيهِ وَ
الْمُؤْتَمِرِينَ لِأَمْرِهِ وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ وَالْمُسَلِّمِينَ لِأَحْكَامِهِ وَمِمَّنْ
لَا حَاجَةَ لَهُ بِهِ إِلَى التَّقِيَّةِ مِنْ خَلْقِكَ أَنْتَ يَا رَبِّ الذِّى تَكْشِفُ السُّوءَ
(الضَّرَّ-خ ل) وَتُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاكَ وَتُنْجِي مَنْ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ
فَأَكْشِفْ يَا رَبِّ الضَّرَّ عَنَّا وَاجْعَلْهُ خَلِيفَةً فِي أَرْضِكَ كَمَا
صَمِنْتَ لَهُ اللَّهُمَّ وَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ خُصَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلْنِي

مِنْ أَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَالْغَيْظِ عَلَى آلِ
 مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ فَأَعِذْنِي وَاسْتَجِبْ رِيكَ
 فَأَجِرْنِي اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي بِهِمْ فَائِزًا
 عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه:

بار اِلها خودت را بمن بشناسان که البته اگر خود را بمن نشناسانی پیغمبرت را نخواهم شناخت، بار اِلها پیغمبرت را بمن بشناسان که اگر پیغمبرت را بمن نشناسانی حجت تو را نخواهم شناخت، بار اِلها حجت خود را بمن بشناسان که اگر حجتت را بمن نشناسانی از دینم گمراه می گردم، خداوند امرا به مرگ جاهلیت نمیران و دلم را [از حق] پس از آنکه هدایتم فرمودی منحرف مگردان خداوند اهدا همچنانکه مرابه ولایت کسانی که طاعتشان را بر من حتم فرموده ای از ولایت امرت بعد از فرستاده ات - که درود تو بر او ایشان باد - هدایت کرده ای و من ولایت والیان امرت را دردل گرفتم، [ولایت]: امیرمؤمنان و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم مهدی - که درود تو بر تمامی ایشان باد - خداوند پس مرا بر دینم پایدار ساز و به طاعتت بکارگیر و دلم را برای ولی امرت نرم ساز، و از آنچه خلقت را آزموده ای مرا معاف دار، و بر طاعت ولی امرت مرا ثابت قدم بدار آنکه از خلق خویش پنهانش کرده ای پس به اذن تو از مردمان غایب گردیده و [فقط] در انتظار فرمان تو است و تودانایی بدون اینکه به کسی اعلام کرده باشی که کدامین وقت امر (قیام) ولی تو صلاحیت دارد که او را اجازه فرمانی تا امر خویش را آشکار سازد و پرده [غیبت] از خود برگیرد، پس مرا بر آن [غیبت] شکیبانی ده تا دوست نداشته باشم زودتر شدن آنچه تو تأخیر انداخته ای و تأخیر افتادن آنچه تو پیش انداخته ای، و از آنچه تو پوشیده داشته ای پرده برنگیرم، و از آنچه کتمان فرموده ای کاوش نکنم، و در تدبیری که داری با تو ستیز ننمایم، و نگویم چرا و چگونه و بچه جهت ولی امر آشکار نمی شود و حال آنکه زمین ازستم برگشته است، و [بلکه] تمام امور خویش را بتو واگذار نمایم، بار اِلها از تومی خواهیم که ولی امرت را آشکارا و در حالیکه امرت جاری شده باشد بمن بنمایانی با آگاهییم باینکه چیرگی و قدرت و دلیل و برهان و خواست و اراده و توان و قوت از آن تو است، پس آنچه لطفی در حق من و تمام مؤمنین بفرماتا به ولی تو - که در و هدایت بر او و خواندانش باد - بنگریم در حالیکه گفتارش آشکار؛ دلالتش روشن، هدایتگرا از گمراهی، شفا دهنده از نادانی آمده باشد، پروردگارا دیدارش را [یا مکان دیدارش] آشکار ساز و پایگاههایش را استوار گردان، و ما را از کسانی قرار بده که دیده آنها به دیدارش روشن می شود، و ما را به خدمت او بدار و بر کیش او بمیران و در زمره او محشور گردان، خداوند او را از شر چیزهایی که آفریده ای و پدیدار نموده ای و بوجود آورده ای و انشاء کرده ای و صورتگری فرموده ای در پناه خویش

قرارداده، و از پیش روی و پشت سر و از سمت راست و سمت چپ و از طرف بالا و پائینش محفوظش بدار به حفظ خودت که هر کس را بآن نگهداری کنی گم نشود، و باو [در وجود او] رسولت و جانشین رسولت را حفظ فرما. بارِ اِلها و عمرش را دراز کن و در [مدت] اَجَلِ او بیفزای، و او را بر آنچه و آنکه ولایت و سرپرستی داده‌ای یاری کن و در گرامیداشتت نسبت باو بیفزای که او است هدایت کننده راه یافته و پیا خاسته هدایت شده، پاکیزه با تقوای منزّه [از هر عیب و نقص] پاکیزه صفات دارای مقام رضا و خشنودی خداوند، بر دبار، تلاشگر، سپاسگذار، بارِ اِلها و به سبب طولانی شدن دوران غیبت او و قطع گردیدن خیرش از ما، یقینمان را مگیر، و یادش را از خاطرمان مبر، و انتظار و ایمان باو و نیروی یقین در ظهورش و دعا برای حضرتش و درود فرستادن بر او را از ما مگیر. تا به درازا کشیدن غیبتش ما را از ظهور و قیامش ناامید نسازد، و باورمان در مورد آن همچون باور داشتیمان نسبت به قیام فرستاده‌ات — که درود تو بر او و آتش باد — بوده باشد، [و همچون یقینمان] بر آنچه از وحی و تنزیلت آورده محکم بماند، و دل‌هایمان را برایمان باو قوت ده تا ما را بدست او در مسیر هدایت سلوک دهی و به برترین دلیل و میانه‌ترین راه نیل سازی، و ما را بر فرمانبرداری از او نیرو و عطا فرمای و بر پیروی از ما پایدار گردان و ما را در حزب او و یاران و انصار او، و از خشنودان به کارهای حضرتش قرارده، و این [عقاید] را نه در زندگی و نه در هنگام مرگ از ما سلب مکن، تا اینکه ما را بمیرانی در حالیکه بر همین باور باشیم بی آنکه در شک افتیم و نه پیمان شکنیم و نه در تردید واقع شویم و نه دروغ شماریم.

بار خدایا قَرَجَش را زودتر برسان و به یاریت او را تأیید فرمای، و یارانش را یاری ده و مخالفانش را خوار و ذلیل ساز و کسانی که با او به ستیز برخیزند و تکذیبش کنند نابود گردان، و حق را باو آشکار کن، و باطل را باو نابود ساز، و به [ظهور] او بندگان مؤمنان را از مدلت و خواری رهایی بخش، و شهرهای جهان را باو [با نعمتها و آسایشها] شاداب گردان، و به [تبیغ عدل او] سرکشان کفر پیشه را به قتل برسان، و سران گمراهی را درهم بشکن، و جبّاران و کافران عالم را باو خوار گردان، و منافقین و پیمان شکنان و تمام مخالفان و ملحدان را در شرق و غرب زمین و خشکی و دریا و کوه و دشت آن به باد فدا، تا اینکه احدی از آنها را باقی نگذاری، و اثری از آنان بر قرارنداری و از لوث وجودشان بلاد خویش را پاک سازی، و سینه‌های بندگان را از آنان شفا ده، و به وجود او آنچه از دینت محو شده دوباره تجدید کن، و به [حکومت] او آنچه از حکمت تبدیل گشته و از سنتت تغییر یافته اصلاح فرمای، تا دین توبه [وجود] او و بردست او تر و تازه و راست که هیچگونه کجی در آن و هیچ بدعتی با آن نباشد باز گردد، تا بوسیله عدالت او آتشیهای کافران را خاموش سازی، راستی که اوست بنده تو که برای خودت خالص گردانیده‌ای و بمنظور یاری پیامبرت [دینت] انتخاب فرموده‌ای، و به علم خویش او را برگزیده‌ای و از گناهان محفوظ و معصومش ساخته‌ای و از عیبها میزایش نموده‌ای و بر غیبه آگاهش کرده‌ای و بروی نعمت داده‌ای و از پلیدی پاکیزه‌اش داشته‌ای و از آلودگی برکنارش قرار داده‌ای،

خداوندا پس بر او و بر پدراناش امامان پاکیزه و بر شیعیان برگزیده شان درود فرست و آنان را به برترین آرزوهایشان برسان و آن را، خالص از هرگونه شک و شبهه و ریاضت شهرت طلبی قرار ده تا جز تو از آن منظور دیگری نداشته باشیم و غیر از رضای تو چیزی نخواهیم.

بارِ اِلها ما به درگاه تو شکوه می کنیم فقدان پیامبران و غیبت ولی و سرپرستان و افتادن فتنه ها در میانمان و همداستانی دشمنان علیه ما، و کمی افرادمان را، خداوندا پس آن را گشایش ده با پیروزی زودرسی و یاری شکست ناپذیری از سوی خودت و امام عدل و دادی که آشکارش سازی ای پروردگار عالمیان.

بار خدایا ما از تومی خواهیم که به ولی خودت فرمان دهی به آشکار نمودن عدل تو در بندگانت و کشتن دشمنان تو در سرزمینت تا برای ستم هیچ ستونی و امگذاری — ای پروردگار، مگر اینکه آن را درهم شکنی، و هیچ بنایی را جز اینکه نابود سازی، و هیچ نیرویی را مگر اینکه سست گردانی، و هیچ پایه ای مگر اینکه ویران کنی، و هیچ حدیثی مگر اینکه بی اثر سازی، و هیچ سلاحی مگر اینکه گندمنامی، و هیچ پرچمی مگر اینکه سرنگون گردانی، و هیچ قهرمانی مگر اینکه بر خاک هلاکت افکنی، و هیچ ارتشی مگر اینکه خوار و زبون سازی، و ای پروردگار، آنان را با سنگ (قهر و غضب) سنگباران کن و از دم شمشیر بُزای انتقامت بگذران، و به عقوبت و باس خویش — که از مردمان مجرم باز نمی داری — هلاکشان گردان، و دشمنان خودت و دشمنان دینت و دشمنان فرستاده ات را به دست ولی خویش و دست بندگان مؤمنت عذاب فرمای.

بار خدایا ولی و حجت در زمینت را از بیم دشمنش ایمن بدار، و هر آنکس با وی مکرو حيله کند باو مکر کن، و با هر که با وی نیرنگ باز نیرنگ بباز، و تمام بدیها را بر بدخواهانش وارد ساز، و ماده و ریشه فسادشان را از وجود مبارک او دور گردان، و دلهايشان را نسبت به آن جناب مرعوب و ترسناک ساز، و گامهای آنان را برای حضرتش لرزان فرمای، و آشکارا و ناگهانی آنان را [به عذابت] بگیر، و عقوبتت را بر آنها شدید گردان، و در میان بندگانت خوارشان ساز، و در بلاد خویش لعنتشان کن، و در پست ترین درگاههای جهنم جایشان ده، و سخت ترین عذابت را بر آنها فرود آور، و به آتششان بسوزان، و گورهای مردگانشان را پر آتش کن، و آنها را به دوزخ واصل ساز، که آنها نماز را ضایع گذاشتند و پیروی از شهوتها نمودند. و بندگانت را خوار (گمراه) ساختند.

بار خدایا و به وجود ولی خودت (حضرت حجت علیه السلام) قرآن را زنده کن، و نور سرمدیش را آنگونه که هیچ تاریکی در آن راه نیابد. بما بنمایان، و به (ظهور) آن بزرگوار دلهای مرده را زنده بگردان، و سینه های مؤمنین را که از فراق او مجروح شده شفا ده و آرای مختلف را به وسیله او بر حق جمع گردان، و به (دست با کفایت) او حدود تعطیل شده و احکام متروک مانده را بر پای فرما، تا هیچ حقی نماند مگر اینکه آشکار شود، و هیچ عدلی مگر اینکه درخشان گردد، و ای پروردگار ما را از یاران و تقویت کنندگان

حکومتش و ممتثلین امرش، و خشنودان از فعلش و تسلیم شوندگان نسبت به فرمانهایش قرارده، و از کسانانی که هیچ نیازی به تقیه ندارند و (در اجرای احکام الهی) از خلق تو بی‌می به دل راه ندهند، تو هستی ای پروردگار که بدی (سختی) را برطرف می‌سازی، و بیچاره را هرگاه تو را بخواند اجابت می‌نمائی، و از بلای سخت نجات می‌دهی، پس ای پروردگار هرگونه گزند را از ولی خویش برطرف فرمای و او را خلیفه در زمینت قرارده چنانکه برایش تضمین کرده‌ای، بار خدایا مرا از ستیزجویان با آل محمد و از دشمنان آل محمد قرار مده، و مرا از کینه‌توزان و خشم‌کنندگان بر آل محمد علیهم السلام قرار مده که البته من از این امر به تو پناه می‌برم پس مرا پناه ده، و به درگاه تو پناهنده می‌شوم پس مرا در حمایت خود بدار، بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا به وجود آنان نزد خودت در دنیا و آخرت رستگار و فیروز گردان و از مقربان درگاهت قرارده، و ای پروردگار عالمیان دعایم را مستجاب فرمای.

توجه:

سید اجل علی بن طاوس در کتاب جمال الاسبوع هنگام یاد کردن دعای فوق و تشویق و ترغیب بر آن در روز جمعه بعد از نماز عصر چنین گفته:

«و این چیزی است که شایسته است اگر چنانچه از تمام آنچه یادآور شدیم از تعقیب عصر روز جمعه عذری داشته باشی مبادا که این دعا را واگذاری که ما البته این را از فضل خداوند - جل جلاله - دانستیم که آن را به ما اختصاص داده پس بر آن اعتماد کن...».

سپس دعای یاد شده را با سندی که پیشتر آوردیم ذکر کرده، و این سخن دلالت می‌کند بر اینکه فرمانی در این باره از سوی مولایمان حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله تعالی فرجه به او صادر گردیده است، و این از کرامتها و مقامات سیدان طاوس بعید نیست که خداوند از برکات والای خویش بر او افاضه فرماید.

دعای فنوت:

و از جمله دعا‌های رسیده در طلب قَرَجِ مولایمان حضرت قائم مهدی — عجل الله تعالی فرجه و ظهوره — دعای قنوت است که از مولایمان حضرت امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام روایت شده، که شیخ طوسی — قدس سره — در کتابهای مصباح و مختصر المصباح در باب دعا‌های قنوت نماز وتر آورده، و نیز سید بن طاوس — قدس سره — در کتاب مهج الدعوات در باب قنوت‌های امان معصوم علیهم السلام یاد کرده، و ظاهر بعضی روایات چنین است که به وقت خاصی اختصاص ندارد، هر چند که بهتر آن است که در بهترین اوقات و احوال بآن دعا گردد.

و از روایت سید و غیر او چنین بدست می‌آید که: این دعا در دفع ظلم و یاری جستن برای مظلوم تأثیر تامی دارد، بلکه می‌توان از آن استفاده کرد که از جمله فواید دعا برای قَرَجِ حضرت صاحب الزمان علیه السلام و درخواست ظهور و پیروزی آن جناب: دفع ستمگر و خلاصی از آزار و سلطه او می‌باشد.

سید بن طاوس هنگام یاد آوردن دعای مشارالیه گفته:

«و آن حضرت — یعنی امام زکّی حسن بن علی عسکری علیهما السلام — در قنوت خود چنین دعا فرمود، و اهل قم را بآن امر نمود هنگامیکه از موسی بن بغی شکایت داشتند».

مؤلف کتاب منح البرکات — که شرح مهج الدعوات است —

از کتاب إعلام الوری فی تسمیة القری تألیف ابوسعید اسماعیل بن علی سمعانی حنفی حکایت کرده که:

موسی بن بُغی فرزند کلیب فرزند شمر فرزند مروان فرزند عمرو بن غطه از درخیمان متوکل و امرای آن پلید بود، و فرمانداری قم را از سوی متوکل بعهدہ داشت، و این خبیث همان کسی است که متوکل را بر می‌انگیخت که قبر مولای مظلومان حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را خراب و کشت نماید، و او ستمگری خونخوار و لجام گسیخته بود، بیش از ده سال بر شهر و مردم قم حکومت داشت، مردم قم از او به شدت می‌ترسیدند، چون او دشمن سرسخت امامان علیهم السلام بود، و در میان مردم فساد ایجاد می‌کرد، و آنها را به کشتن تهدید می‌نمود، و تصمیم این کار را هم گرفته بود که از دست او به مولایمان حضرت حسن بن علی عسکری علیهما السلام شکایت کردند، پس آن حضرت آنان را امر فرمود تا نماز مظلوم بجای آرند، و با این دعا بر او نفرین کنند، پس چون این فرمان را بجای آوردند خداوند او را نابود کرد، و خدای عزیز مقتدر او را به ناگاه از میان برداشت و یک چشم برهم زدن هم او را مهلت نداد.

می‌گویم: این بود گفتار صاحب کتاب منج البرکات که چون فارسی بود معنی آن را نقل کردم، و او چگونگی نماز مظلوم را یاد نکرده، و ما آنچه را در کتاب مکارم الاخلاق

یافته ایم در اینجا یادآور می شویم:

یکجای کتاب مذکور از جمله نمازهایی که یادآورده از امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی است که: «هرگاه بر تو ظلم شد پس غسل کن و دو رکعت نماز بگذار درجایی که چیزی تورا از آسمان محبوب نسازد، سپس بگو:

اللَّهُمَّ إِنَّ فُلَانَ بَنَ فُلَانٍ ظَلَمَنِي وَلَيْسَ لِي أَحَدٌ أُصَلُّ بِهِ غَيْرَكَ فَاسْتَوْفِ لِي
ظُلَامَتِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ بِالْإِسْمِ الَّذِي سَأَلْتُكَ بِهِ الْمُضْطَّرُّ فَكَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ
ضُرٍّ وَمَكَّنْتَ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْتَهُ خَلِيفَتَكَ عَلَيَّ خَلْقَكَ فَاسْأَلْكَ أَنْ تُصَلِّيَ
عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَسْتَوْفِيَ لِي ظُلَامَتِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ.

ترجمه:

خداوند! فلانی پسر فلانی بمن ظلم کرد، و هیچکس جز تورا ندارم که به وسیله او چیره شوم، پس برای من حقی که به ستم از من گرفته شده بطور کامل بازستان همین ساعت همین ساعت، به آن اسمی که بیچاره مضطر به آن تورا برخواند پس آنچه ناراحتی داشت از او برطرف ساختی و او را در زمین توان بخشیدی و او را خلیفه بر خلقت قراردادی پس از تو مستثلت دارم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و اینکه حق به ستم گرفته شده مرا بطور تمام و کمال همین ساعت بازستانی همین ساعت. امام صادق علیه السلام فرمود: پس به درستی که دیری بر تو نخواهد گذشت تا اینکه آنچه دوست داری ببینی».

و درجای دیگری از کتاب مکارم الاخلاق گفته:

«نماز مظلوم: دو رکعت نماز با هر سوره ای از قرآن که بخواهی بجای می آوری و هر قدر که بتوانی بر محمد و آل او درود می فرستی سپس می گوئی:

اَللّٰهُمَّ اِنَّ لَكَ يَوْمًا تَنْتَقِمُ فِيْهِ لِلْمَظْلُوْمِ مِنَ الظّٰلِمِ لَكِنْ هَلَعِي وَجَزَعِي
لَا يَبْلُغَانِ بِي الصَّبْرَ عَلٰى اِنَاتِكَ وَحَلْمِكَ وَقَدْ عَلِمْتُ اَنَّ فُلَانًا ظَلَمَنِي وَاعْتَدِي
عَلَيَّ بِفُؤْتِهِ عَلٰى ضَعْفِيْ فَاسْأَلُكَ يَا رَبَّ الْعِزَّةِ وَقَاسِمَ الْاَزْزَاقِ وَقَاصِمَ
الْجَبَابِرَةِ وَنَاصِرَ الْمَظْلُوْمِيْنَ اَنْ تُرِيَهُ قُدْرَتَكَ اَفْسَمْتُ عَلَيْكَ يَا رَبَّ الْعِزَّةِ السَّاعَةَ
السَّاعَةَ.

یعنی:

بار خدایا به درستی که تورا روزی هست که در آن روز برای مظلوم از ظالم انتقام می گیری، ولی ناشکیبایی و بیتابیم نمی گذارند که بر حلم و بردباری تو صبر کنم، و البته تومی دانی که فلانی بر من ستم نموده و با زورمندیش بر ناتوانیم تعدی کرده است، پس ای پروردگار عزیز و تقسیم کننده روزها و درهم کوبنده ستمگران و یاری کننده مظلومان از تومی خواهم که قدرتت را باو نشان دهی، تورا سوگند می دهم ای صاحب

عزت همین ساعت همین ساعت.

نماز دیگر:

محمد بن الحسن صفار بطور مرفوع روایت کرده که راوی گوید:

یاو (امام علیه السلام) عرضه داشت: فلانی ستم کننده بر من است، فرمود: وضوی درست بگیر، و دو رکعت نماز بجای آور، و خدای متعال را ثنا بگو، و بر محمد و آل او درود بفرست، سپس بگو:

اَللّٰهُمَّ اِنَّ فُلَانًا ظَلَمَنِي وَتَعَى عَلَيَّ فَاثَلِيهِ بِفَقْرٍ لَا تُجْبِرُهُ وَبِسُوءٍ لَا تُسْتَرُهُ

یعنی:

بار خدایا به درستی که فلانی بر من ستم و برحقم تجاوز کرده است، پس او را به فقری که جبرانش نکنی و بدی که از او برکنار نسازی دچار گردان.

راوی گوید: پس همین کار را کردم آن ظالم به پستی گرفتار شد.

و در روایت دیگری آمده که (امام علیه السلام) فرمود:

هر مؤمنی که بروی ظلم شود پس وضو گرفته و دو رکعت نماز بجای آورد و سپس بگوید:

اَللّٰهُمَّ اِنِّي مَظْلُوْمٌ فَاَنْتَصِرْ

یعنی: پروردگارا من مظلوم هستم مرا یاری کن، و ساکت شود، جز این نیست که خداوند به زودی او را نصرت دهد.

و در جای دیگر همان کتاب از یونس بن عمار آمده که گفت:

به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام از دست مردی که مرا اذیت می کرد شکایت کردم، فرمود: بر او نفرین کن، عرضه داشتم: او را نفرین کردم، فرمود: نه اینچنین بلکه از گناهان کنده شو و روزه بگیر و نماز بخوان و صدقه بده، پس هرگاه آخر شب شود وضوی کاملی بگیر سپس برخیز دو رکعت نماز بجای آور، آنگاه در حال سجده بگو:

اللهم ان فلان بن فلان قد آذانی اللهم اسقم بدنه واقطع اثره وانقص اجله و عجل له ذلك في عامه هذا.

یعنی:

بار خدایا همانا فلانی پسر فلانی مرا اذیت کرده، خداوندا بدنش را بیمار و اثرش را قطع، و عمرش را کوتاه کن، و این را در همین سال بر او برسان راوی گوید: پس این کار را کردم، دیری نپایید که هلاک گشت.

و در جای دیگر کتاب سابق الذکر آمده:

فرمود: غسل کن و دو رکعت نماز بگذار و زانوهایت را بیرون آور و در جلو جای نماز قرار بده و صد بار بگو:

يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا حَيُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ بِرَحْمَتِكَ اَسْتَعِيْثُ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ اَغْنِنِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ.

یعنی: ای (خدای) زنده پایدار، ای زنده ای که هیچ معبود حقی جز توییست به رحمت تو پناه می برم پس بر محمد و آل محمد درود فرست و همین ساعت همین ساعت به فریادم برس.

پس هرگاه از آن فراغت یافتی بگو:

اَسْأَلُكَ اللّٰهَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ اَنْ تُنْزِلَ عَلَيَّ وَّ اَنْ تَغْلِبَ لِي وَّ اَنْ تَمْكُرَ لِي وَّ اَنْ تَخْدَعَنِي وَّ اَنْ تَكْفِيَنِي مَوْتَةَ فَلَانِ بِنِ فَلَانِ.

یعنی: بار خدایا از تو مسئلت دارم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و اینکه در باره من لطف کنی و مرا چیره سازی و برای من مکر فرمائی و برای من خدعه کنی و کید نمائی و از شر فلانی پسر فلانی خلاصم سازی.

فرمود: این دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز اَلْحُدُودِ.

دعای قنوت:

و اما دعای مورد بحث چنین است:

الْحَمْدُ لِلّٰهِ شُكْرًا لِّتَعْمَانِيهِ وَّ اَسْتِدْعَاءً لِمَزِيْدِهِ وَّ اَسْتِخْلَاصًا بِهٖ دُوْنَ غَيْرِهِ وَ عِيَاذًا بِهٖ مِنْ كُفْرَانِيهِ وَّ اِلِلْاِحَادِ فِي عَظَمَتِيهِ وَّ كِبْرِيَانِيهِ حَمْدًا مِّنْ يَّعْلَمُ اَنْ مَا يَهٗ مِنْ تَعْمَاءٍ فَمِنْ عِنْدِ رَبِّهٖ وَ مَا مَسَّهُ مِنْ عُقُوْبَتِهٖ فَبَسُوْءٍ جَنَابِيْهٖ يَدِيْهِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ عِنْدِيْهِ وَ رَسُوْلِيْهِ وَ خِيْرَتِيْهِ مِنْ خَلْقِهٖ وَ ذُرِّيْعَةِ الْمُؤْمِنِيْنَ اِلَى رَحْمَتِيْهِ وَّ اٰلِيْهِ الظَّاهِرِيْنَ وَّلَاةٍ اَمْرِهِ.

اللّٰهُمَّ اِنَّكَ نَدَبْتَ اِلَيَّ فَضْلِكَ وَّ اَمَرْتَ بِدُعَائِكَ وَ وَّضَمِنْتَ الْاِجَابَةَ لِعِبَادِكَ وَّ لَمْ تُحَيِّبْ مِنْ فِرْعَ اِلَيْكَ بِرَغْبَتِيْهِ وَ قَصَدَ اِلَيْكَ بِحَاجَتِيْهِ وَ لَمْ تَرْجِعْ يَدَ ظَالِمِيْهِ صَفْرًا مِنْ عَظَائِكَ وَّلَا خَائِبَةً مِنْ نِحْلِ هِبَاتِكَ، وَاِي رَاحِلٍ رَحَلَ اِلَيْكَ فَلَمْ تَجِدْكَ قَرِيْبًا وَاَوَائِيْ وَاَفِيْدِيْ وَ قَدَّ عَلِيْكَ فَا فَتَطَعْتَهُ عَوَائِدُ الرَّدِّ دُوْنَكَ بَلْ اُنِّيْ مُخْتَفِرًا مِنْ فَضْلِكَ لَمْ يُمْهٖ فَيُضْ جُودِكَ وَاِنِّيْ مُسْتَنْبِطٌ لِّمَزِيْدِكَ اَكْثَرُ دُوْنَ اَسْتِمَاحَةِ سَجَالِ عَطِيَّتِكَ!

اللّٰهُمَّ وَ قَدَّ قَصَدْتُ اِلَيْكَ بِرَغْبَتِيْ وَ قَرَعْتُ بَابَ فَضْلِكَ يَدُ مَسْئَلَتِيْ وَ

نَاجَاكَ بِحُشُوعِ الْإِسْتِكَانَةِ قَلْبِي وَوَجَدْتُكَ خَيْرَ شَفِيعٍ لِي إِلَيْكَ وَقَدْ عَلِمْتُ مَا تَخْدُثُ مِنْ ظَلِمَتِي قَبْلَ أَنْ يَخْطُرَ بِفِكْرِي أَوْ يَقَعَ فِي خَلْدِي فَصَلِّ اللَّهُمَّ دُعَائِي أَبَاكَ بِأَجَابَتِي وَأَشْفِعْ مَسْأَلَتِي بِنُجْجِ ظَلِمَتِي.

اللَّهُمَّ وَقَدْ سَمَلْنَا زَيْغَ الْفِتَنِ وَاسْتَوَلَّتْ عَلَيْنَا عَشْوَةُ الْعَجِيرَةِ وَقَارَعَنَا الذُّلُّ وَالصَّغَارُ وَحَكَمَ عَلَيْنَا غَيْرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي دِينِكَ وَأَبْتَرْنَا مَوْرَثًا مَعَادُونَ الْأَبْنِ مِمَّنْ عَقَلَّ حُكْمَكَ وَسَعَى فِي اتِّلَافِ عِبَادِكَ وَإِفْسَادِ بِلَادِكَ .
اللَّهُمَّ وَقَدْ عَادَ قَيْنُنَا ذُو لَهْ بَعْدَ الْقِسْمَةِ وَإِمَارَتُنَا عَلَبَةَ بَعْدَ الْمَشْوَرَةِ وَعَدْنَا مِيرَانًا بَعْدَ الْإِخْتِيَارِ لِلْأُمَّةِ فَاشْتَرَيْتَ الْمَلَاهِي وَ الْمَعَارِيفَ بِسَهْمِ الْيَتِيمِ وَالْأَزْمَلَةَ وَحَكَمَ فِي أُبْشَارِ الْمُؤْمِنِينَ أَهْلُ الذَّمَّةِ وَوَلَّى الْقِيَامَ بِأُمُورِهِمْ فَاسِقُ كُلِّ قَبِيلَةٍ فَلَا ذَائِدَ يَدُ وَهُمْ عَنْ هَلَكَةٍ وَلَا رَاعٍ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الرَّحْمَةِ وَلَا ذُو شَفِيقَةٍ يُشْبِعُ الْكَبِدَ الْحَرِيَّ مِنْ مَسْغَبَةٍ فَهُمْ أَوْلُو ضَرْعٍ بِدَارِ مُضْضِعَةٍ وَأَسْرَاءُ مَسْكِنَةٍ وَ حُلَفَاءُ كِتَابَةٍ وَذِلَّةٍ.

اللَّهُمَّ وَقَدْ اسْتَحْصَدَ زَرْعَ الْبَاطِلِ وَتَلَّغَ نَهَائِتَهُ وَاسْتَحْكَمَ عُمُودَهُ وَ اسْتَجْمَعَ ظَرْبَهُ وَخَذَرَ فِ لَيْدَهُ وَبَسَقَ فَرْعَهُ وَضَرَبَ بِجِرَانِهِ .
اللَّهُمَّ فَاتَّخِ لَهْ مِنَ الْحَقِّ يَدًا حَاصِدَةً تَضْرَعُ قَائِمَتَهُ وَتَهْشِمُ سُوقَهُ وَ تَجُوبُ سِنَامَهُ وَتَخْدَعُ مَرَاغِمَهُ لِيَسْتَحْفَى الْبَاطِلُ بِبُحْبُوحِ صُورَتِهِ وَ يَظْهَرَ الْحَقُّ بِحُسْنِ حِلْيَتِهِ.

اللَّهُمَّ وَلَا تَدْعُ لِلْجَوْرَةِ عَامَةً إِلَّا قَضَمْتَهَا وَلَا جُنَّةً إِلَّا هَتَكْتَهَا وَلَا كَلِمَةً مُجْتَمِعَةً إِلَّا فَرَّقْتَهَا وَلَا سَرِيَّةً يُفْلَ إِلَّا خَفَّفْتَهَا وَلَا قَائِمَةً غُلُوًّا إِلَّا حَظَّظْتَهَا وَلَا زَافِعَةَ عِلْمٍ إِلَّا نَكَّسْتَهَا وَلَا خَضْرَاءَ إِلَّا أَبْرَثْتَهَا اللَّهُمَّ فَكَوِّرْ شَمْسَهُ وَحُطِّ نَوْرَهُ وَأَظْمَسْ ذِكْرَهُ وَأَرْمِ بِالْحَقِّ رَأْسَهُ وَفُضِّ جُيُوشَهُ وَأَزْعِبْ قُلُوبَ أَهْلِهِ، اللَّهُمَّ وَلَا تَدْعُ مِنْهُ بَقِيَّةً إِلَّا أَفْنَيْتَ وَلَا بُنْيَةَ إِلَّا سَوَّيْتَ وَلَا حَلْفَةً إِلَّا قَضَمْتَ وَلَا سِلَاحًا إِلَّا أَكَلَلْتَ وَلَا حَدًّا إِلَّا أَفْلَلْتَ وَلَا كُرَاعًا إِلَّا اجْتَحَحْتَ وَلَا حَامِلَةً عِلْمٍ إِلَّا نَكَّسْتَ، اللَّهُمَّ وَأَرْنَا أَنْصَارَهُ عِبَادٍ يَدُ بَعْدَ أَلْفَةٍ وَشَتَّى بَعْدَ اجْتِمَاعِ الْكَلِمَةِ وَمُفْنِعِي الرَّؤُسِ بَعْدَ الظُّهُورِ عَلَى الْأُمَّةِ.

وَأَشْفِرْ لَنَا عَنْ نَهَارِ الْعَدْلِ وَأَرِنَاهُ سَرْمَدًا لَا تَظْلَمَةَ فِيهِ وَتُورًا لَا شُوبَ مَعَهُ وَأَهْطِلْ عَلَيْنَا نَاشِئُهُ وَأَثِرْ عَلَيْنَا بَرَكَتَهُ وَأَدِلْ لَهْ مِمَّنْ نَاوَاهُ وَأَنْصُرْهُ عَلَى مَنْ

عَمَادَةُ.

اللَّهُمَّ وَأُظْهِرْ بِهِ الْحَقَّ وَأُضْيِغْ بِهِ فِي غَسَقِ الظُّلْمِ وَتُهُمِ الحَيْرَةَ اللَّهُمَّ
وَأُخِي بِهِ القُلُوبَ المَيِّتَةَ وَأَجْمَعْ بِهِ الأَهْوَاءَ المُتَفَرِّقَةَ وَالآرَاءَ
المُخْتَلِفَةَ وَأَقِمْ بِهِ الخُدُودَ المُعْظَلَّةَ وَالأَحْكَامَ المُهْمَلَةَ وَأُشْبِعْ بِهِ
الخِمَاصَ السَّاعِبَةَ وَأَرِخْ بِهِ الأَبْدَانَ المُتَعَبَةَ، كَمَا أَلْهَجَّتْنَا بِذِكْرِهِ
وَأُخْظِرْتَ بِبَالِنَا ذُعَانِكَ لَهُ وَوَقَفْتَنَا لِلدُّعَاءِ إِلَيْهِ وَحَيَاشَةَ أَهْلِ
الغَفْلَةِ عَنَّهُ وَأَسْكَنْتَ فِي قُلُوبِنَا مَحَبَّتَهُ وَالطَّمَعُ فِيهِ وَحُسْنَ الظَّنِّ
بِكَ لِإِقَامَةِ مَرَّاسِمِهِ.

اللَّهُمَّ فَآتِ لَنَا مِنْهُ عَلَيَّ أَحْسَنَ يَقِينٍ يَا مُحَقِّقَ الظُّنُونِ الحَسَنَةِ وَيَا
مُصَدِّقَ الآمَالِ المُبْطِئَةِ [المُبْطِئَةِ] .

اللَّهُمَّ وَأَكْذِبْ بِهِ المُتَالِينَ عَلَيْكَ فِيهِ وَأَخْلِفْ بِهِ ظُنُونَ القَانِطِينَ مِنْ
رَحْمَتِكَ وَالآيِسِينَ مِنْهُ، اللَّهُمَّ أَجْعَلْنَا سَبَبًا مِنْ أَسْبَابِهِ وَعِلْمًا مِنْ
أَعْلَامِهِ وَمَعْقِلًا مِنْ مَعَاقِلِهِ وَنَصْرًا وَجُوهًا بِتَخْلِيَّتِهِ وَأَكْرِفْنَا
بِنُصْرَتِهِ وَأَجْعَلْ فِيْنَا خَيْرًا تُظْهِرُنَا لَهُ وَبِهِ وَلَا تُشِمْتُ بِنَا حَاسِدِي
النَّعَمِ وَالْمُتَرَبِّصِينَ بِنَا حُلُولَ النَّدَمِ وَتُرُوءَ المَثَلِ فَقَدْ تَرَى يَا رَبَّ بَرَاءَةَ
سَاحَتِنَا وَخُلُودَ رُغْبَتِنَا مِنَ الإِضْمَارِ لَهُمْ عَلَيَّ إِخْتَهُ وَالتَّمَنَّى لَهُمْ وَقُوعَ
جَانِحَةِ وَمَاتَنَازِلَ مِنْ تَخْصِيصِهِمْ بِالْعَافِيَةِ وَمَا أَضْبَسُوا لَنَا مِنْ انْتِهَازِ
الْفُرْصَةِ وَظَلَبِ الوَثُوبِ بِنَا عِنْدَ الغَفْلَةِ، اللَّهُمَّ وَقَدْ عَرَّفْتَنَا مِنْ
أَنْفُسِنَا وَبَصَّرْتَنَا مِنْ عُيُوبِنَا خِلَافًا لِأَنْخُسِنَا أَنْ تَفْعُدَ بِنَا عَنْ إِسْتِيهَالِ
إِجَابَتِكَ وَأَنْتَ المُتَّفَضِّلُ عَلَيَّ غَيْرَ المُسْتَحِقِّينَ وَالمُبْتَدِئُ
بِالإِحْسَانِ عَلَيَّ غَيْرَ السَّائِلِينَ فَآتِ لَنَا فِي أَمْرِنَا عَلَيَّ حَسَبَ كَرَمِكَ
وَجُودِكَ وَقَضِيكَ وَأَمْتِنَانِكَ إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَتَحْكُمُ مَا تُرِيدُ إِنَّا إِلَيْكَ
رَاغِبُونَ وَمِنْ جَمِيعِ ذُنُوبِنَا تَائِبُونَ.

اللَّهُمَّ وَالدَّاعِي إِلَيْكَ وَالقَائِمَ بِالقِسْطِ مِنْ عِبَادِكَ الفَقِيرِ إِلَى رَحْمَتِكَ
المُخْتِاجِ إِلَى مَعُونَتِكَ عَلَيَّ طَاعَتِكَ إِذْ أَبْتَدَأْتَهُ بِنِعْمَتِكَ وَالتَّبَسُّتَهُ
أَثْوَابَ كَرَامَتِكَ وَالقَبِيَّتِ عَلَيْهِ مَحَبَّةَ طَاعَتِكَ وَتَبَيَّتْ وَطْأَتَهُ فِي
القُلُوبِ مِنْ مَحَبَّتِكَ وَوَقَفْتَهُ لِلقِيَامِ بِمَا أُغْمَضَ فِيهِ أَهْلُ زَمَانِهِ مِنْ أَمْرِكَ
وَجَعَلْتَهُ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِي عِبَادِكَ وَنَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ وَ
مُجَدِّدًا لِمَا غَطَّلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَمُشِيدًا لِمَا دُنِيَ [رُدَّ] مِنْ أَعْلَامِ سُنَنِ
نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَلَامُكَ وَصَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ فَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ

فِي حِصَانَةٍ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ وَأَشْرَقَ بِهِ الْقُلُوبَ الْمُخْتَلِفَةَ مِنْ بُغَاةِ
الدِّينِ وَبَلَغَ بِهِ أَفْضَلَ مَا بَلَغْتَ بِهِ الْقَائِمِينَ بِقِسْطِكَ مِنْ أَتْبَاعِ
النَّبِيِّينَ.

اللَّهُمَّ وَأَذِلِّلْ بِهِ مَنْ لَمْ تُسْهِمْ لَهُ فِي الرَّجُوعِ إِلَى مَحَبَّتِكَ وَمَنْ نَصَبَ
لَهُ الْعَدَاوَةَ وَأَزَمَ بِحَجْرِكَ الدَّمَاعِ مَنْ ارَادَ التَّالِبَ عَلَى دِيْنِكَ بَادٍ لِأَلِيهِ وَ
تَشْتِيَتِ جَمْعِيهِ وَأَغْضَبَ لِمَنْ لَا تَبْرَةَ لَهُ وَلَا ظَالِمَةَ وَعَادَى الْأَقْرَبِينَ وَ
الْأَبْعَدِينَ فِيكَ مَتَأً مِنْكَ عَلَيْهِ لَا مَتَأً مِنْهُ عَلَيْكَ.

اللَّهُمَّ فَكَمَا نَصَبَ نَفْسَهُ عَرَضاً فِيكَ لِلْأَبْعَدِينَ وَجَادَ بِيَدِهِ لِمُهْجَتِهِ
لَكَ فِي الدِّبِ عَنْ حَرِيمِ الْمُؤْمِنِينَ وَرَدَّ شَرْبُغَاةَ الْمُزْتَدِينَ الْمُرْبِيِّينَ حَتَّى
أَخْفَى مَا كَانَ جُهْرِيهِ مِنَ الْمَعَاصِي وَأَبْدَى مَا كَانَ نَبْذُهُ الْعُلَمَاءِ
وَرَأَى ظُهُورَهُمْ مِمَّا أَخَذَتْ مِينَا قَهُمْ عَلَى أَنْ يُبَيِّنُوهُ لِلنَّاسِ وَلَا يَكْتُمُوهُ
وَدَعَا إِلَى الْأَفْرَارِ لَكَ [إِفْرَادِكَ] بِالطَّاعَةِ وَأَنْ لَا يَجْعَلَ لَكَ شَرِيكاً مِنْ
خَلْقِكَ يَجْعَلُونَ أَمْرَهُ عَلَى أَمْرِكَ مَعَ مَا يَتَجَرَّعُهُ فِيكَ مِنْ مَرَارَاتِ الْعَيْظِ
الْجَارِحَةِ بِمَوَاسٍ [بِحَوَاسٍ، بِخَوَاسِي] الْقُلُوبِ وَمَا يَغْتَوِرُهُ مِنَ الْعُمُومِ وَ
يَفْرُغُ عَلَيْهِ مِنْ أَحْدَاثِ الْخَطُوبِ وَيَشْرُقُ بِهِ مِنَ الْعَصَصِ الَّتِي لَا
تَبْتَلِيهَا الْحُلُوقُ وَلَا تَخُونُ عَلَيْهَا الضُّلُوعُ مِنْ نَظَرَةٍ إِلَى أَمْرٍ مِنْ أَمْرِكَ وَ
لَا تَنَالُهُ يَدُهُ بِتَغْيِيرِهِ وَرَدَّهُ إِلَى مَحَبَّتِكَ.

فَأَشْدِدِ اللَّهُمَّ أَرْزَهُ بِتَضْرِكٍ وَأُطِلْ بَاعَهُ فِيمَا قُضِرَ عَنْهُ مِنْ إِظْرَادِ
الرَّائِعِينَ حِمَاكَ وَزِدْهُ فِي قُوَّتِهِ بِسَطْوَةٍ مِنْ تَأْيِيدِكَ وَلَا تُوحِشْنَا مِنْ أَنْسِيهِ
وَلَا تَخْشَرْنَا دُونَ أَمْلِهِ مِنَ الصَّلَاحِ الْفَاشِي فِي أَهْلِ مِلَّتِهِ وَالْعَدْلِ
الظَّاهِرِ فِي أُمَّتِهِ.

اللَّهُمَّ وَسَرِّفْ بِمَا اسْتَقْبَلَ بِهِ مِنَ الْقِيَامِ بِأَمْرِكَ لَدَى مَوْقِفِ الْحِسَابِ
مَقَامَهُ وَسُرِّنِيكَ مُحَمَّدًا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَتِيهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلَى
دَعْوَتِهِ وَأَجْرِكَ لَهُ عَلَى مَا رَأَيْتَهُ قَائِماً بِهِ مِنْ أَمْرِكَ تَوَابَةً وَأَبْنِ قُرْبَ
دُنُوهِ مِنْكَ فِي حَيَاتِهِ وَأَرْحَمِ إِسْتِكَانَتَنَا مِنْ بَعْدِهِ وَأَسْتِخْذَانَنَا لِمَنْ
كُنَّا نَقَمُّهُ بِهِ إِذْ أَفْقَدْنَا وَجْهَهُ وَبَسَطْتَ أَيْدِي مَنْ كُنَّا نَبْسُطُ
أَيْدِيَنَا عَلَيْهِ لِتُرْدَهُ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَأَفْتِرَاقَنَا بَعْدَ الْأَلْفَةِ وَالْإِجْتِمَاعِ
تَخْتِ ظِلِّ كَنْفِهِ وَتَلَهَّقَنَا عِنْدَ الْقُوتِ عَلَى مَا أَفْعَدْنَا عَنْهُ مِنْ
نُضْرَتِهِ وَظَلْمَتِنَا مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ قَالَا سَبِيلَ لَنَا إِلَى رَجْعَتِيهِ.
وَأَجْعَلْهُ اللَّهُمَّ فِي أَمْنٍ مِمَّا يُشْفِقُ عَلَيْهِ مِنْهُ وَرَدَّ عَنْهُ مِنْ سِهَامِ

الْمَكَائِدَ مَا يُوجِّهُهُ أَهْلُ الشَّيْءِ إِلَيْهِ وَالْمَى الشُّرَكَائِيهِ فِي أَفْرِهِ وَمُعَاوِنِيهِ
عَلَى طَاعَةِ رَبِّهِ الَّذِينَ سَلَوْا عَنِ الْأَهْلِ وَالْأَوْلَادِ وَجَفَقُوا الْوَلْنَ وَعَظَلُوا
الْوَيْبِرِمْنَ الْهَمَّادِ وَرَفَضُوا تِجَارَاتِيهِمْ وَأَصْرُوا بِمَعَايِشِيهِمْ وَفَقِدُوا فِي
أُنْدِيَّتِيهِمْ بِغَيْرِ غَيْبَةٍ [عُنْيَةٍ] عَنِ مِضْرِهِمْ وَحَالَفُوا التَّبَعِدَ مَمَّنْ
عَاَصَدَ هُمْ عَلَى أَفْرِهِمْ وَقَلُّوا الْقَرِيبَ مَمَّنْ صَدَّ عَنْهُمْ وَعَنِ جَهْتِيهِمْ
[وَأَفَائَتَلَفُوا تَعَدَّ النَّدَائِرَ وَالتَّقَاطِعَ فِي ذَهْرِهِمْ وَقَلَعُوا الْأَسْبَابَ
الْمُتَّصِلَةَ بِعَاجِلِ حُضَامِ الدُّنْيَا، فَاجْعَلْهُمُ اللَّهُمَّ فِي أَمْنِ حِرْزِكَ وَظِلِّ
كَتْفِكَ وَرُدِّ عَنْهُمْ بِأَسْ مَنْ قَصَدَ إِلَيْهِمْ بِالْعِدَاوَةِ مِنْ عِبَادِكَ وَأَجْزَلْ
لَهُمْ عَلَى دَعْوَتِهِمْ مِنْ كَيْفَاتِكَ وَمَعُونَتِكَ وَأَمْدَهُمْ (أَيَّدَهُمْ) بِنَائِدِكَ وَتَضْرِكَ
وَأَزْهِقْ بِحَقِّهِمْ بَاطِلَ مَنْ أَرَادَ إِطْفَاءَ نُورِكَ .
اللَّهُمَّ وَأَمْلَأْ كُلَّ أَفْقٍ مِنَ الْآفَاقِ وَقَطِرٍ مِنَ الْأَفْطَارِ قِسْطًا وَعَدْلًا وَ
مَرْحَمَةً وَفَضْلًا وَأَشْكُرْهُمْ عَلَى حَسَبِ كَرَمِكَ وَجُودِكَ مَا مَنَنْتَ بِهِ
عَلَى الْقَائِمِينَ بِالْقِسْطِ مِنْ عِبَادِكَ وَأَدَّخَرْتَ لَهُمْ مِنْ تَوَابِكَ مَا تَرَفَّعَ
لَهُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَتَحْكُمُ مَا تُرِيدُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى
خَيْرَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَظْهَارِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي آجِدُ هَذِهِ التَّدْبِيَةَ ائْتَمَحَتْ دِلَالَتُهَا، وَدَرَسَتْ أَعْلَامُهَا وَعَفَّتْ أَلَاءُ
ذِكْرُهَا وَتَلَاوَةُ الْحُجَّةِ بِهَا اللَّهُمَّ إِنِّي آجِدُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ مُشْتَبِهَاتٍ تَقْطَعُنِي
دُونَكَ، وَمُتَبَطِّطَاتٍ تَقْعِدُنِي عَنْ إِجَابَتِكَ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ عَبْدَكَ لَا يَرْتَحِلُ
إِلَيْكَ إِلَّا بَزَادٍ وَأَنَّكَ لَا تُجَاجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تُحَجِّجَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ،
وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ زَادَ الرَّجُلِ إِلَيْكَ عَزَمُ إِرَادَةِ يَخْتَارِكَ بِهَا، وَيَصِيرُ بِهَا إِلَى
مَا يُؤَدِّي إِلَيْكَ اللَّهُمَّ وَقَدْ نَادَاكَ بِعَزَمِ الْإِرَادَةِ قَلْبِي، وَاسْتَبَقَى نِعْمَتَكَ بِفَهْمِ
حُجَّتِكَ لِسَانِي وَمَا تَيْسَّرَلِي مِنْ إِرَادَتِكَ .

اللَّهُمَّ فَلَا أَخْتَزِلَنَّ عَنْكَ وَأَنَا أُوْمِكُ، وَلَا اخْتَلِجَنَّ عَنْكَ وَأَنَا أَنْحِرَاكَ ،
اللَّهُمَّ وَأَيَّدْنَا بِمَا تَسْتَخْرِجُ بِهِ فَاقَةَ الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِنَا، وَتَنْعَشُنَا مِنْ مِصَارِعِ
هَوَانِيهَا، وَتَهْدِيهِمْ بِهِ عَنَامًا سَيِّدٍ مِنْ بَنِيَانِيهَا، وَتَسْقِيْنَا بِكَاسِ السَّلْوَةِ عَنْهَا،
حَتَّى نُخَلِّصْنَا لِعِبَادَتِكَ، وَتُورِثُنَا مِيرَاتِ أَوْلِيَانِكَ، الَّذِينَ ضَرَرْتَ لَهُمْ
الْمَنَارَكَ إِلَى قِصْدِكَ وَأَنْسَتْ وَخَشْتَهُمْ حَتَّى وَصَلُوا إِلَيْكَ .

اللَّهُمَّ وَإِنْ كَانَ هَوَى مِنَ الدُّنْيَا أَوْ فِتْنَةٌ مِنْ فِتْنَتِهَا عَلَّقَتْ بِقُلُوبِنَا حَتَّى
قَطَعْنَا عَنْكَ، أَوْ حَجَبْنَا عَنْ رِضْوَانِكَ أَوْ قَعَدْنَا عَنْ إِجَابَتِكَ ، اللَّهُمَّ

فَأَفْطَعُ كُلَّ جَنبَلٍ مِّنْ جِبَالِهَا جَذَبْنَا عَنْ طَاعَتِكَ وَأَعْرَضَ بَقُلُوبِنَا عَنْ آذَاءِ
فِرَاطِكَ وَأَسْقِنَا عَنْ ذَلِكَ مَسْلُومَةً وَصَبْرًا يُورِدُنَا عَلَى عَفْوِكَ، وَتُقَدِّمْنَا عَلَى
مَرْضَاتِكَ أَنْتَ وَلِيُّ ذَلِكَ.

اللَّهُمَّ وَاجْعَلْنَا قَائِمِينَ عَلَى أَنْفُسِنَا بِأَحْكَامِكَ، حَتَّى تَسْقِطَ عَنَّا مَوْتُ
الْمَعَاصِي وَاقْتَمِعِ الْأَهْوَاءَ أَنْ تَكُونَ مُشَاوِرَةً (مساورة-خ ل) وَهَبْ لَنَا وَطْئِي آثَارَ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامَ وَاللَّحُوقَ بِهِمْ حَتَّى يَرْفَعَ الدِّينُ (حَتَّى تَرْفَعَ
لِلدِّينِ - خ ل) أَعْلَامَهُ ابْتِغَاءً الْيَوْمَ الَّذِي عِنْدَكَ . اللَّهُمَّ فَمَنْ عَلَيْنَا
بِوَطْئِي آثَارِ سَلْفِنَا، وَاجْعَلْنَا خَيْرَ فِرطٍ لِمَنْ اتَّمَّ بِنَا، فَإِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
وَذَلِكَ عَلَيْكَ لَيْسِيرٌ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ الْأَبْرَارِ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا.

ترجمه دعای قنوت:

حمد مخصوص خداوند است بجهت شکر نعمتهایش، و بخاطر استدعای فرونیش و خالص
شدن تنها برای او به عنایت او، و به ذات اقدسش پناه بردن از اینکه کفران نعمتهایش
انجام گردد، و به عظمت و کبر یائیش الحاد شود، حمد کسی که می داند آنچه نعمت
دارد از پروردگارش می باشد، و هر آنچه از عقوبت او به وی می رسد بر اثر کارهای
ناشایست خودش و از دست اعمالش می رسد، و درود خداوند برحضرت محمد بنده و
رسول او، و برگزیده از خلقش و وسیله مؤمنین به سوی رحمت الهی، و برآل او که ولی
امر او یند.

بار خدایا تو به فضل فرا خواندی، و به دعایت امر فرمودی و برای بندگانت اجابت دعا را
ضمانت کردی، و هر کس که با رغبت به سوی تو آمد و حاجت به درگاه تو آورد ناامید
نساختی، و هیچ دست حاجتخواهی را خالی از عطایت باز نگردانیدی، و از بخششها و
مراحمت ناامید فرمودی، و کدام رونده ای به درگاه توری آورد و تورا نزدیک نیافت، یا
کدام وارد شونده بر تو وارد گردید و مانعی او را از رسیدن بتوباز داشت! بلکه کدام
کاشگر از فضل توبه فیض جود تو سیراب نگشت، و کدام تلاشگر افزون خواه از عطای
سیل آسای تو نومید بازگردید!

بار خدایا و من با درخواستم به سوی توری آورده ام، و درب فضل تورا با دست مسئلت
خویش کوبیده ام، و دلم با خشوع بیچارگی با تورا زهمی گوید، و تورا بهترین شفیع
خودم نزد تو یافته ام، تو هر حاجت که برایم پدید می آید را پیش از آنکه به اندیشه ام راه
یابدی از ذهنم بگذرد می دانی، پس ای پروردگار دعایم را به اجابت مقرون و متصل
گردان، و درخواستم را با رسیدنم به مقصود همراه ساز.
بار خدایا و همانا انحراف فتنه ها ما را فرا گرفت، و پرده حیرت بر ما فرو افتاد، و خواری و

کوچکی بر سر ما کوفته شد، و کسانی که در امر دین تو امانتدار نیستند بر ما حکومت کردند، و امور ما را کانونهای اُبته درر بودند، کسانی که حکم تو را تعطیل گذاشته و در از بین بردن بندگان و به فساد کشیدن بلاد تو اهتمام نموده اند.

بار خدایا و به درستی که حق ما پس از تقسیم شدن در دست غاصبان متداول گشت، و حکومت بر ما پس از مشورت به چیره شدن و زورمندی واقع شد، و پس از آنکه برگزیده امت بودیم میراث آنها شدیم که وسایل لهو و بازیگری با سهم یتیم و بیوه خرداری گردید، و اهل ذمه بر مردم مؤمن حکومت یافتند، و فاسقان هر قبیله عهده دار امور آنان گشتند، که نه دفاع کننده ای هست تا آنها را از هلاکت دور سازد و نه سر پرستی که به آنان با دیده مهر نگرند، و نه صاحب مهر بانی که جگر تفتیده را از گرسنگی برهاند و آن را سیر کند، پس آنان با خواری در خانه گمشده ای واقع شده اند و گرفتار فقر و همتشین اندوه و ذلت می باشند.

بار خدایا و کشتزار باطل را فصل درو فرا رسید، و رشد آن مرحله نهانیش را طی کرد، و پایه اش را محکم ساخت، و فرار یانش را فراهم آورد و نوزادش به سرعت بزرگ و شاخه اش بلند گردید و همه جا را فرا گرفت.

بار خدایا دست درو کننده ای از حق برآور که آن را فرو افکند و ساقه اش را خرد سازد و مواضع قدرتش را منهدم کند، و بینیش را به خاک بمالد، تا باطل با چهره کر بهش مخفی گردد و حق با صورت ز بیایش آشکار شود.

بار خدایا و برای ستم هیچ ستونی برجای مگذار مگر اینکه آن را درهم بشکنی و هیچ سپری را مگر اینکه از میان برداری و هیچ مجمع باطلی را مگر اینکه پراکنده سازی، و هیچ دسته مسلحی را مگر اینکه خلع سلاح فرمائی و هیچ پایه بلندی مگر اینکه آن را فرو افکنی، و هیچ پرچم افراشته شده ای را مگر اینکه سرنگونش سازی و هیچ سرسبزی را مگر اینکه نابود گردانی.

بار خدایا خورشید ستم را تاریک و روشنیش را زایل، و یادش را محو گردان، و به وسیله حق سرآن را جدا کن، و لشکر یانش را هلاک ساز، و دلهای اهل آن را ترسناک فرمای. بار خدایا و از برای آن باقیمانده ای مگذار جز اینکه بر باد فنا دهی، و هیچ بنیادی مگر اینکه با خاک یکسان نمائی، و هیچ رشته ای را مگر اینکه از هم بگسلی و هیچ اسلحه ای مگر اینکه آن را ضعیف سازی و هیچ تیزی را مگر اینکه کند گردانی، و هیچ زمین دور دستی را مگر اینکه تحت نفوذ حق قرار دهی، و هیچ بردارنده پرچمی مگر اینکه سرنگون سازی.

بار خدایا و یاران باطل را پس از اُلفت بهم در حالیکه دشمن یکدیگر شده باشند بما بنمایان و بعد از آنکه با یکدیگر متحدند پراکنده شان ساز، و پس از آنکه بر امت غالب گردیده اند سرافکنده گردان، و روز عدل و داد را آشکار فرمای، و آن را همیشگی قرار ده که شبی در پی آن نیاید، و نوری که هیچ چیز دیگری با آن نیامیزد. و از نخستین ابر آن ما را برخوردار ساز، و برکتش را بر ما فروریز و آن را بر ستیزه جویان با وی غالب گردان، و

بر هر کس که با وی دشمن باشد پیروزش بگردان.

بار خدایا و حق را به وی آشکار و صبح آن را در تار یکپه‌های سخت و حیرت‌های دشوار، تاب‌ناک فرمای، خداوند اولدله‌های مرده را به اوزنده کن و هواهای پراکنده و آراء مختلف را به اوج جمع و فراهم گردان، و حدود تعطیل شده و احکام متروک مانده را باو بر پا ساز، و شکمهای گرسنه مستمند را باو سیر گردان و بدنهای خسته شده را باو راحت ببخشای، همچنانکه زبان ما را به یاد او گرداندی و دعا کردن برای او را در اندیشه‌هایمان نشاندی و دعوت کردن و جمع نمودن و سوق دادن غافلان را به سوی او بما توفیق دادی، و محبتش را در دل‌های ما افکندی، و خواستن او و گمان نیک نسبت بتو برای بر پا ساختن مراسمش را در وجود ما قراردادی بار خدایا پس برای ما وجود او را بر بهترین باورها پدید آور ای تحقق دهنده گمانهای نیک و ای راست آورنده امیدهای پوشیده، بار خدایا و بر کسانی که درباره او نسبت به کار توبه تردید افتاده‌اند حقیقت امر را روشن ساز و گمانهای ناامیدان از رحمت تو و مأیوسان از او را برخلاف درآور، بار خدایا ما را وسیله‌ای از وسایل او و نشانه‌ای از نشانه‌های او و پناهگاهی از پناهگاههای او قرار ده و ما را از آبرومندان دوران او به شمار آور، و به یاری کردنش گرامیمان بدار، و به برکت او در وجود ما سودی برای او قرار ده، و مگذار که حسودان نعمتها و آنانکه در انتظار شکستمان نشسته‌اند و آرزوی گرفتار شدنمان را دارند ما را شامت کنند، که ای پروردگار تومی بینی که از قدرت ما خارج است و از دستمان بر نمی‌آید که با دشمنانمان در آویزیم، و در پی نابودی و هلاکشان برآیم، و نیز می‌بینی که تمام وسائل راحتی برای آنها فراهم است، و نسبت بما چه کینه‌ها که پنهان داشته‌اند و در انتظار فرصت هستند و در پی یورش بردن علیه ما هنگام غافل ماندنمان می‌باشند، بار خدایا و تو ما را از خودمان آگاه ساخته‌ای و از عیبهایمان خصلتهایی را بما نشان داده‌ای که بیم داریم آنها شایستگی اجابت تو را از ما سلب کنند، و همانا تو بر کسانی که سزاوار نیستند تفضل داری، و بر غیر خواهندگان نیز احسان آغاز می‌کنی، پس بر اساس کرم وجود و فضل و مرحمتت نیاز ما را برآورده ساز، که به درستی تو آنچه بخواهی انجام می‌دهی و هر آنچه اراده کنی حکم می‌نمائی^{۳۵}، ما به سوی توی توبه می‌کنیم و از تمام گناهانمان توبه می‌نمائیم.

بار خدایا و آن دعوت کننده به سوی تو، و بر پا کننده قسط و داد از بندگان تو، که نیازمند رحمت تو و محتاج کمک تو بر اطاعتت، که تو نعمتت را بر او آغاز فرموده‌ای و جامه‌های گرامیداشتت را بر اندامش پوشانیده‌ای، و مهر فرمانبرداریت را بر او افکندگی، و جایگاه محبتت را در دلها به وسیله او محکم فرموده‌ای، و به برپاداشتن آنچه اهل زمانش از امر تو چشم پوشیده‌اند توفیقش داده‌ای، و پناهگاه بندگان مظلومت ساخته‌ای و یاری کننده هر آنکس که یآوری جز تونمی‌یابد، و تجدید کننده هر آنچه از احکام کتاب تو تعطیل مانده، و بنا کننده آنچه از نشانه‌های سنت پیغمبرت- که بر او و خاندانش سلام و درود و رحمت و برکات تو باد - خراب (یا رَد) شده است، پس ای پروردگار، او را از شر

تجاوزگران در حفظ و حمایتت بگیر، و دل‌هایی که از دست ستم‌کنندگان به دین انحراف یافته باو درخشان ساز، و به (دست) او به برترین جایگاه‌هایی که بپا خاستگان به قسط تو از پیروان پیغمبران رسیده‌اند نایل فرمای.

بار خدایا و هر آنکس را که سهمی از بازگشت به محبتت برایش قرار نداده‌ای و هر که در پی دشمنی با او است به (دست) او خوارگردان، و هر کس که با خواری او می‌خواهد بر دین تو فساد ایجاد کند و جمع او را پراکنده سازد را به سنگ شکننده‌ات گرفتار کن، و بخاطر کسی که بجهت خودش با هیچ نزدیک و دور و خویشاوند و بیگانه کینه و دشمنی ندارد، و دشمنی او با خویش و بیگانه در راه تو است، بخاطر او غضب کن، البته تو بر او منت داری نه اینکه از او بر تو متنی باشد، بار خدایا پس همچنانکه او خود را در راه تو معرض آزار بیگانگان قرار داد، و جان خویش را بخاطر حمایت از حریم مؤمنین به راه تو سپرد و شرمسگران مرتد تردید کننده را دفع کرد تا اینکه گناهانی که آشکار شده بود مخفی داشت.

و آنچه علما پشت سرافکننده بودند از اموری که پیمان گرفته بودی آنها را برای مردم بیان سازند و کتمان نکنند - آشکار نمود، و به اقرار به اطاعت تو (یا تنها تو را اطاعت کردن) و اینکه احدی از آفریدگانت را با تو شر یک ننمایند - که امر او بر امر تو برتری داده شود - دعوت کرد، با چشیدن همه تلخیهای خشم که دلها را جر بجه دار می‌سازد و آنچه پیاپی از غمها برای او پیش می‌آید، و مصیبت‌های تازه‌ای که پیوسته بر او فرو می‌ریزد، و غصه‌های غیر قابل تحملی که از گلوها فرو نمی‌شوند و مردمان تاب کشیدن بار آنها را ندارند، از جهت نظر افکندنی بر یکی از دستورات مخالفت شده‌ تو که [به سبب حجاب غیبت] تغییر و بازگرداندنش به آنچه خواسته‌ تو است از دستش بر نمی‌آید. پس بار خدایا کمرش را با یاریت بر بند، و نسبت به آنچه پیش از این نمی‌توانست انجام دهد یعنی دور راندن چراکنندگان در نعمت‌هایت دستش را باز گردان و نیرویش را با تأییدت گسترش بخش، و ما را با محروم شدن از انس باو به وحشت مینداز، و او را از آرزوی صلاح فرا گیرنده‌ اهل آیین او و عدالت آشکار شونده در امتش باز مدار.

بار خدایا و بجهت آنچه از امر تو بپا داشته در ایستگاه حساب (روز قیامت) جایگاهش را والا قرار ده، و پیغمبرت محمد - که درود تو بر او و آل او باد - را به دیدارش شاد گردان، و نیز پیروان دعوت آن حضرت را (به دیدار او) مسرور ساز، و بر آنچه از امرت که می‌بینی او بپای می‌دارد پاداشش را افزون کن، و نزدیک بودنش را نسبت بخویش در زندگانی‌اش آشکار فرمای، و به بیچارگی ما در غیبت او و سر فرود آوردنمان برای کسی که به وجود آن جناب او را خوار می‌داشتیم چون چهره‌اش را از ما پنهان ساختی بر ما رحم کن، و نیز کسانی که دستهای ما بر آنها باز بود تا از عصیان تو آنان را باز داریم دست‌هایشان را بر ما گستردی و بعد از اجتماع و آلفت در زیر سایه عنایت او پراکنده شدیم و افسوس مان را به هنگام مرگ بجهت اینکه توفیق یاری او نصیبمان نشد و درخواستمان حقوقی را که ضایع گردیده و قابل تدارک نیست، رحم کن.

بار خدایا و او را از آنچه بروی از آن ترسیده می شود در امان بدار، و تیرهای نیرنگی که دشمنان به سوی او و شریکان در امر او و یارانش بر فرمانبرداری پروردگارش متوجه می سازند از آنان دور گردان، [یارانی] که سلاح و دژ و پناهگاه و مایه انس او قرار داده ای، آنانکه خاندان و فرزندان خویش را ترک گفتند، و در وطن قرار نگرفتند، و بسترهای راحت را وا گذاشتند، از تجارتهایشان روی برگرفتند، و به زندگی دنیوی و امر معاش خود بی اعتنا شدند، و بی آنکه از شهر و دیارشان غایب (یا بی نیاز) شده باشند از مجالشان دور ماندند، و با افراد بیگانه ای که در امرشان آنان را یاری کنند هم پیمان گشتند، و نزدیکانشان را که از آنان و شیوه شان روی تافتند ترک نمودند، و پس از پشت بهم کردن و جدائی در روزگار با هم اُلفت گرفتند، و از وسایل مربوط به زندگی ناچیز و گذرای دنیا یکپاره بریدند.

بار خدایا پس آنان را در امان محکم خویش بسیار و در سایه حمایتت قرارده، و آزار هر کس از بندگان که قصد دشمنی با ایشان را دارد از آنان بازگردان، و از جهت دعوتشان به سوی تو، کفایت یاری و تأیید و پیروزی را نسبت به آنان بسیار ساز، و با یاری و تأییدت آنان را مدد (یاری) کن، و با حق آنان باطل هر کس که می خواهد نور تو را خاموش سازد را نابود گردان.

بار خدایا و هر شهر و دیار و تمام آفاق و اقطار را از قسط و عدل و مرحمت و فضل آکنده ساز، و بر آنچه سزاوار کرم وجود تو است آنچنانکه بر پیاخاستگان به قسط از بندگان منت نهاده ای و از ثوابت برایشان ذخیره فرموده ای اینان را پاداش عطا کن، آنچنانکه درجاتشان را بالا ببری که البته تو آنچه بخواهی انجام می دهی و آنچه اراده کنی حکم می فرمائی و درود خداوند بر برگزیدگان از خلقش حضرت محمد و خاندان پاکیزه اش باد.

بار خدایا چنین می یابم که این دعوت دلالت و برکاتش محو گردیده و نیز احتجاج بآن زایل گشت.

بار خدایا من میان خودم و تو موارد شبهه ناکی را می یابم که مرا از توجدا می سازند، و کارهای ناپسندی که از اجابت تو باز می دارند، و من به یقین دانسته ام که بنده توجز با همراهی توشه به سوی تو رهسپار نگردد، و تو از خلق خویش پوشیده نمی مانی جز اینکه کارهای آنان ایشان را از تو محجوب می سازد، و البته دانسته ام که توشه رهرو به سوی تو اراده نیرومندی است که تو را بآن اختیار می کند، و به وسیله آن در راهی که بتو منتهی می شود واقع می گردد، بار خدایا و به درستی که با اراده قوی دلم تو را ندا می کند، و زبانت با شناخت حجت بقای نعمت و آنچه از اراده ات فراهم آید را می خواهد.

بار خدایا پس من از تو بریده نشوم و حال آنکه بتو روی می آورم، و از تو رانده نگردم در حالیکه در جستجوی تو هستم، بار خدایا و ما را یاری فرمای به وسیله چیزی که بآن توجه به دنیا را از دلهایمان بیرون کنی، و از افتادن به پستی آن ما را نگهداری، و آنچه از دنیا بر زندگی ما ساخته شده منهدم سازی، و جام تسلی یافتن از آن را بما بنوشانی، تا اینکه

ما را برای عبادتت خالص گردانی، و میراث دوستانت را بما بسپاری، دوستانی که منزلگاههایی تا به مقصد خودت برایشان قراردادی، و وحشت آنان را با انس گرفتن با خویش زایل نمودی تا اینکه به تو رسیدند.

بار خدایا و چنانچه یکی از هواهای دنیوی یافته‌ای از فتنه‌های آن به دل‌های ما بسته شده است تا ما را از توجدا ساخته، یا از خشنودیت ما را باز داشته، یا از پاسخگوئی تو محروممان نموده است، پس ای خدا هر رشته از رشته‌های دنیا که ما را از طاعتت کنار کشیده و دل‌هایمان را از انجام فرایض تو منحرف ساخته آن را قطع کن، و بجای آن جرعه تسلی و صبر بما بچشان که ما را به کنار در یای بخششت برساند، و با خشنودیت ما را پیش برد که این امر به دست تو است.

بار خدایا و ما را با احکام خویش بر خودمان مسلط گردان تا اینکه رنج گناهان را از ما کنار زنی، و هوسهایمان را از اینکه مورد مشورت قرار گیرند سرکوب کن، و پیروی از آثار محمد و آل او — که سلام بر او و آنان باد — پیوستن به آنان را بما عنایت کن تا آنکه دین پرچم‌هایش را برافزاد (تا آنکه پرچم‌هایی برای دین برافزازی) به طلب روزی که نزد تو است.

بار خدایا بر ما منت گذار که از آثار پیشینیانمان پیروی کنیم، و ما را بهترین پیشگامانی از پیروانشان قرار ده که تو بر هر چیز توانائی، و این بر تو آسان است، و تو مهر بانترین مهر بانائی، و درود خداوند بر آقایمان حضرت محمد و خاندان پاک پا کیزه نیکوی او باد و سلام خاص خداوند بر آنان باد.

دعای ندبه:

و از جمله دعاهای ارزنده‌ای که در این باب روایت شده دعای ندبه است که در کتاب زادالمعاد به حذف سند از ششمین امامان معصوم علیهم السلام روایت گردیده، و خواندن آن در چهار عید — یعنی: جمعه و فطر و قربان و غدیر — تأکید شده است. و در مزار بحار آن را از سید بن طاوس از بعض علمای ما روایت آورده که گفت: محمد بن علی بن ابی قره گوید: دعای ندبه را از کتاب محمد بن الحسین بن سفیان بزوفری — که خدای تعالی از او خشنود باد — نقل نمودم، و یادآور شد که این دعا برای صاحب الزمان صلوات الله علیه است، و مستحب است که در عیدهای چهارگانه این دعا خوانده شود.

و نیز عالم اجل نوری — قدس سره — در کتاب تحية الزائر به نقل از مصباح الزائر سید بن طاوس و مزار محمد بن المشهدی از محمد بن علی بن ابی قره به نقل از کتاب بزوفری این دعا را روایت نموده است.

و همچنین نوری - قدس سره - آن را از کتاب مزار قدیم روایت کرده، و افزوده که در شب جمعه نیز - همچون عیدهای چهارگانه - خواندنش مستحب می باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ [الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَلَهُ الْحَمْدُ] رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَاكَ الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَدِينِكَ إِذْ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النَّعِيمِ الْمُقِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَلَا أَضْمِحْلَالَ بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ [زَخَارِفِ] هَذِهِ الدُّنْيَا الدِّيْنِيَّةِ وَزُخْرُفِهَا وَزُبْرُجَهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَعَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ وَالنِّسَاءَ الْجَلِيَّ وَأَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ وَكَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ وَرَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ وَجَعَلْتَهُمُ الدَّرَبِيَّةَ [الدَّرَائِعَ] إِلَيْكَ وَالْوَسِيلَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ فَبَعْضُ أَسْكَنْتَهُ جَنَّتَكَ إِلَى أَنْ أَخْرَجْتَهُ مِنْهَا وَبَعْضُ حَمَلْتَهُ فِي فَلَائِكَ وَنَجَّيْتَهُ وَمَنْ آمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِرَحْمَتِكَ وَبَعْضُ آتَخَذْتَهُ لِنَفْسِكَ خَلِيلًا وَسَأَلْتَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا وَبَعْضُ كَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرَةٍ تَكْلِيمًا وَجَعَلْتَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ رِءْءَ وَوَزِيرًا وَبَعْضُ أَوْلَدْتَهُ مِنْ غَيْرِابٍ وَأَتَيْتَهُ الْبَيْتَاتِ وَأَيْدَتَهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ.

وَكُلًّا [وَكُلًّا] شَرَعْتَ لَهُ شَرِيْعَةً وَتَهَجَّجْتَ لَهُ مِنْهَا جَاءَ [مِنْهَا جَاءَ] وَتَخَيَّرْتَ لَهُ أَوْصِيَاءَ مُسْتَحْفِظًا بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ مِنْ مُدَّةٍ إِلَى مُدَّةٍ إِقَامَةً لِيَدِينِكَ وَحُجَّةً عَلَيَّ عِبَادِكَ يَزُولُ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ وَيَغْلِبُ الْبَاطِلُ عَلَيَّ أَهْلِيهِ وَلَا يَقُولُ أَحَدٌ لَوْلَا أُرْسِلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا مُنْذِرًا وَأَقَمْتَ لَنَا عِلْمًا هَادِيًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذَلَّ وَنَخْزَى إِلَى أَنْ أَنْتَهَيْتَ بِالْأَمْرِ إِلَى حَبِيْبِكَ وَنَجِيْبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَانَ كَمَا أَنْتَجَبْتَهُ سَيِّدَ مَنْ خَلَقْتَهُ وَصَفْوَةَ مَنْ أَصْطَفَيْتَهُ وَأَفْضَلَ مَنْ أَجْتَبَيْتَهُ وَأَكْرَمَ مَنْ أَعْتَمَدْتَهُ قَدَمْتَهُ عَلَيَّ أَنْبِيَائِكَ وَبَعَثْتَهُ إِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنْ عِبَادِكَ وَأَوْطَأْتَهُ مَشَارِقَكَ وَ مَغَارِبَكَ وَسَخَّرْتَ لَهُ الْبَرَّاقَ وَعَرَّجْتَ بِهِ إِلَى سَمَايِكَ ، وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ [مَا كَانَ] وَ مَا يَكُونُ إِلَى أَنْقِضَاءِ خَلْقِكَ ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ وَحَفَفْتَهُ بِجَبْرَيْئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَالْمُسَوِّمِينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَوَعَدْتَهُ أَنْ تُظْهَرَ دِيْنُهُ عَلَيَّ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَذَلِكَ بَعْدَ أَنْ بَوَّأْتَهُ مُبَوَّءَ صِدْقٍ مِنْ أَهْلِيهِ وَجَعَلْتَ لَهُ وَلَهُمْ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضَعَّ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِسُكَّةٍ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامٌ

إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا، وَقُلْتُ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) [ثُمَّ] وَجَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّةَهُمْ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتُ: (فَلَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) وَقُلْتُ: (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) وَقُلْتُ: (مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَالْمَسْلَكَ إِلَىٰ رِضْوَانِكَ فَلَمَّا أَنْقَضْتَ أَيَّامَهُ أَقَامَ وَلِيُّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمَا وَإِلَيْهِمَا هَادِيًا إِذْ كَانَ هُوَ الْمُنْدِرُ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فَكَانَ وَالْمَلَأُ أَمَامَهُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نصرَهُ وَآخِذْ مَنْ خَذَلَهُ، وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ أَنَا نَبِيِّهِ فَعَلِيٌّ أَمِيرُهُ، وَقَالَ: أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةِ وَاحِدَةٍ وَسَائِرِ النَّاسِ مِنْ أَشْجَارِ [شَجَرِ] شَتَّى، وَأَحَلَّهُ مَحَلَّ هُرُونَ مِنْ مُوسَىٰ فَقَالَ: أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هُرُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَرَوَّجَهُ أَبْنَتُهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَأَحَلَّ لَهُ مِنْ مَسْجِدِهِ مَا حَلَّ لَهُ وَسَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَحِكْمَتَهُ فَقَالَ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ [الْمَدِينَةَ] وَالْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنْتَ أُخِيَّ وَوَصِيِّي وَوَارِثِي لِحُكْمِكَ مِنْ لَحْمِي وَدَمِّكَ مِنْ دَمِي وَسِلْمُكَ سِلْمِي وَحَرْبُكَ حَرْبِي وَالْإِيمَانُ مُخَالِطُ لِحْمِكَ وَدَمِّكَ كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَدَمِي وَأَنْتَ غَدَا عَلَى الْحَوْضِ [وَأَنْتَ غَدَا عَلَى الْحَوْضِ مَعِي وَأَنْتَ] خَلِيفَتِي وَأَنْتَ تَقْضِي دِينِي وَتَنْجِزُ عِدَاتِي وَشِيعَتِكَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ مُبَيَّضَةٍ وَجُوهُهُمْ حَوْلِي فِي الْجَنَّةِ وَهُمْ جِيرَانِي وَلَوْلَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي. فَكَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ [الضَّلَالَةِ] وَنُورًا مِنَ الْعَمَى وَحَبْلَ اللَّهِ الْمَتِينِ وَصِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمَ لَا يُسْبِقُ بُقْرَاتِهِ فِي رَحِمٍ وَلَا بِسَابِقَةٍ فِي دِينٍ وَلَا يُلْحَقُ فِي مَنْقَبَةٍ مِنْ مَتَابِقِهِ يَخْذُوحِدَ وَالرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَإِلَيْهِمَا وَيُقَابِلُ عَلَى التَّوْبِيلِ وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأَنْمٍ قَدْ وَتَرَ فِيهِ صِنَادِيدَ الْعَرَبِ وَقَتْلَ أَبْطَالِهِمْ وَنَارَوشَ ذُؤَابَانِهِمْ وَأَوْدَعَ [فَأَوْدَعَ] فُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا بِدَرَّتِهِ وَخَيْرِيَّةً وَحُسَيْنِيَّةً وَغَيْرَهُنَّ فَأَصَبَتْ عَلَى عِدَاوَتِهِ وَأَكْبَتْ عَلَى مَنَا بَدَّتِهِ حَتَّى قَتَلَ النَّاسِكِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ وَلَمَّا قَضَىٰ نَحْبَهُ وَقَتْلَهُ أَشْقَى [الْأَشْقِيَاءِ] مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ يَتَّبِعُ أَشْقَى الْأَوَّلِينَ لَمْ يُمْتَلِ أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ (الرَسُولِ) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ وَالْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَىٰ مَقْتِهِ مُجْتَمِعَةٌ عَلَىٰ قَطِيعَةٍ رَحِمِهِ وَإِقْصَاءُ وُلْدِهِ إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَىٰ لِرَاعِيَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ فَقَتِلَ مِنْ فِتْلِ وَسُبَىٰ وَالْقِصَىٰ مِنَ الْقِصَىٰ وَجَرَىٰ الْقِصَاءِ لَهُمْ بِمَا بَرَّجُوا لَهُ حُسْنُ الْمُثُوبَةِ إِذْ كَانَتْ الْأَرْضُ لِلَّهِ بِوَرُثَتِهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَسَبَّحَانَ اللَّهِ

رَتَنَا | إِنْ كَانَ وَعْدُ رَتْنَا لَمَفْعُولًا وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.
 فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا فَلَيْتَكِ
 الْبَاكُونَ وَآبَاؤَهُمْ فَلَيْتَنْدَبَ النَّادِبُونَ وَلَيْتَلِيَهُمْ فَلْتَذَرْفِ الدُّمُوعُ وَلْيَضْرَحِ الصَّارِخُونَ
 وَتَضِخِ الصَّاحِجُونَ وَتَبِعِجِ الْعَاجُونَ [الْجَازِعُونَ] أَيْنَ الْحَسَنُ أَيْنَ الْحُسَيْنُ أَيْنَ
 أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ صَالِحٍ بَعْدَ صَالِحٍ وَصَادِقٍ بَعْدَ صَادِقٍ أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ
 أَيْنَ الْخَيْرَةُ بَعْدَ الْخَيْرَةِ أَيْنَ الشَّمْسُ الْطَالِعَةُ أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ أَيْنَ الْأَنْجُمُ
 الرَّاهِرَةُ أَيْنَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَقَوَاعِدُ الْعِلْمِ أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُومَنَ الْعِثْرَةَ
 الْهَادِيَةَ أَيْنَ الْمُعْتَدِلُ لِقَطْعِ ذَائِرِ الظُّلْمَةِ أَيْنَ الْمُتَنْظِرُ لِقَامَةِ الْأُمَمِ وَالْعَوِجُ أَيْنَ
 الْمُتَرَجِّجِ لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ أَيْنَ الْمُدَّخِرُ لِتَجْدِيدِ الْقِرَائِصِ وَالسُّتْنِ أَيْنَ
 الْمُتَّخِرُ لِلْإِعَادَةِ الْعِلْمِ وَالشَّرِيعَةِ أَيْنَ الْمُؤَمَّلُ لِأَحْيَاءِ الْكِتَابِ وَحُدُودِهِ أَيْنَ مُحْيِي
 مَعَالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِيهِ أَيْنَ قَاصِمِ سُوكَةِ الْمُعْتَدِينَ أَيْنَ هَادِمِ أُنْبِيَةِ الشَّرِكِ وَالنَّفَاقِ
 أَيْنَ مُبِيدِ أَهْلِ الْفَسُوقِ وَالْعِضَابِ أَيْنَ حَاصِدِ فُرُوعِ الْعَمَى وَالشَّقَاقِ أَيْنَ طَامِسِ
 أَنْارِ الزُّبُعِ وَالْأَهْوَاءِ أَيْنَ قَاطِعِ حَبَائِلِ الْكَيْدِ وَالْإِفْتِرَاءِ أَيْنَ مُبِيدِ [أَهْلِ] الْعُنَاةِ وَ

الْمَرَدَةِ أَيْنَ مُسْتَأْصِلِ أَهْلِ الْعِنَادِ وَالتَّضْلِيلِ وَالْإِلْحَادِ أَيْنَ مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَمُقَدِّمِ
 الْأَعْدَاءِ أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى أَيْنَ بَابِ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى أَيْنَ وَجْهِ
 اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ أَيْنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلِ بَيْنَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
 أَيْنَ صَاحِبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَنَاشِرِ رَأْيَاتِ [رَأْيَةِ] الْهُدَى أَيْنَ مُؤَلِّفِ شَمْلِ الصَّلَاحِ
 وَالرِّضَا أَيْنَ الطَّالِبِ بِذُخُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنْبَاءِ الْأَنْبِيَاءِ أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمُفْتُونِ
 بِكَرْبَلَاءَ أَيْنَ الْمَنْصُورِ عَلَى مَنْ اعْتَدَى عَلَيْهِ وَافْتَرَى أَيْنَ الْمُضْطَرِّ الَّذِي يُجَابُ
 إِذَا دَعَا أَيْنَ صَدْرِ الْخَلَائِقِ ذُو الْكِبَرِ وَالتَّقْوَى أَيْنَ ابْنِ النَّبِيِّ الْمُضْطَفَى صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَيْنَ عَلَى الْمُرْتَضَى وَأَيْنَ خَدِيجَةَ الْعِرَاءِ وَأَيْنَ فَاطِمَةَ الزُّهْرَاءِ الْكُبْرَى
 يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي وَنَفْسِي لَكَ الْوَفَاءُ وَالْحِمَى يَا بِنْتَ السَّادَةِ الْمُكْرَمِينَ [الْمُقَرَّبِينَ]
 يَا بِنْتَ السُّجْبَاءِ الْأَكْرَمِينَ يَا بِنْتَ الْهُدَاةِ الْمَهْدِيَّتِينَ يَا بِنْتَ الْخَيْرَةِ الْمَهْدِيَّتِينَ يَا بِنْتَ
 الْغَطَارِيقِ الْأَنْجَبِيِّنَ يَا بِنْتَ الْأَطَائِبِ الْمُظْهَرِينَ يَا بِنْتَ الْخَضَارِقَةِ الْمُسْتَجِيبِينَ يَا بِنْتَ
 الْقَمَاقِمِ الْأَكْرَمِينَ يَا بِنْتَ الْبُدُورِ الْمُنِيرَةِ يَا بِنْتَ الشُّرُجِ الْمُضِيئَةِ يَا بِنْتَ الشُّهْبِ النَّاقِبَةِ
 يَا بِنْتَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ يَا بِنْتَ السَّبِيلِ الْوَاضِحَةِ يَا بِنْتَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحَةِ يَا بِنْتَ الْعُلُومِ
 الْكَامِلَةِ يَا بِنْتَ السَّنَنِ الْمَشْهُورَةِ يَا بِنْتَ الْمَعَالِمِ الْمَأْثُورَةِ يَا بِنْتَ الْمَعْجَزَاتِ الْمَوْجُودَةِ [يَا بِنْتَ
 الدَّلَائِلِ الْمَشْهُودَةِ] يَا بِنْتَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ [يَا بِنْتَ النَّبَأِ الْعَظِيمِ] يَا بِنْتَ مَنْ هُوَ فِي أُمَّ
 الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلَى حَكِيمٍ [يَا بِنْتَ آيَاتِ الْبَيِّنَاتِ] يَا بِنْتَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ

يَابْنَ الْبَرَاهِينِ [الْوَاضِحَاتِ] الْبَاهِرَاتِ يَابْنَ الْحُجَّاجِ الْبَالِغَاتِ [يَابْنَ التَّعِيمِ
السَّابِغَاتِ] يَابْنَ طَهٍ وَالْمُحْكَمَاتِ يَابْنَ نِسٍ وَالذَّارِبَاتِ [يَابْنَ الظُّورِ وَالْعَادِيَاتِ]
يَابْنَ مَنْ دَنَى فَعَدَلَى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ذُنُوبًا وَأَفْرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى،
كَيْتَ شِعْرَى أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ التَّوَى بَلْ أَىْ أَرْضٍ تُثَقِّلُكَ أَوْ الثَّرَى أَبْرَضَى أَمْ
غَيْرَهَا أَمْ ذَى طَوَى عَزِيزُ عَلَى أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَأَنْتَ [الْأَثْرَى] وَلَا أَسْمَعُ لَكَ
حَسِيْسًا وَلَا نَجْوَى عَزِيزُ عَلَى أَنْ يُحِيْطَ بِكَ ذُوْنَى الْبَلْوَى [عَزِيزُ عَلَى أَنْ
لَا يُحِيْطَ بِى دُونَكَ الْبَلْوَى] وَلَا يَنَالُكَ مَتَى ضَحِيْجٌ وَلَا سَكْوَى بِنَفْسَى أَنْتَ مِنْ
مُغِيْبٍ لَمْ يَخْلُ مَتَا بِنَفْسَى أَنْتَ مِنْ نَازِحٍ مَا نَزَحَ عَنَّا بِنَفْسَى أَنْتَ أَمِيْنِيَّةُ
سُلَيْمَى بِتَمَتَّى مِنْ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنِيَّةٍ ذَكَرَا فَحَنَّا بِنَفْسَى أَنْتَ مِنْ عَقِيْدَةٍ عَزِيزُ لَيْسَامَى
بِنَفْسَى أَنْتَ مِنْ أَتِيْلٍ مَجِيْدٍ لَأَيْجَارَى [لَأَيْحَاذَى] بِنَفْسَى أَنْتَ مِنْ نِكْلَادٍ [بِلَادٍ]
نِعْمٍ لَأَنْضَاهَى بِنَفْسَى أَنْتَ مِنْ نَصِيْفٍ شَرِيْفٍ لَأَيْسَاوَى، إِلَى مَتَى أَجَارُ [أَحَارُ]
فِيْكَ يَا مَوْلَايَ وَالِىَ مَتَى وَآئَى خِطَابٍ أَصِيْفٍ فِيْكَ وَآئَى نَجْوَى عَزِيزُ عَلَى أَنْ
أَجَابَ ذُوْنَكَ وَأَنَاغَى عَزِيزُ عَلَى أَنْ أُبْكِيْكَ وَتَخَذَ لَكَ التَّوَى عَزِيزُ عَلَى أَنْ
يَجْرَى عَلَيْكَ ذُوْنَهُمْ مَا جَرَى هَلْ مِنْ مَعِيْنٍ فَأُطِيْلَ مَعَهُ الْعَوِيْلَ وَالْبِكَاءَ هَلْ مِنْ
جَزْوَعٍ فَأَسَاعِدَ جَزَعَهُ إِذَا خَلَا هَلْ فُذِيْتُ عِيْنٌ فَسَاعَدَتْهَا عِيْنَى [فَتَسَعِدْهَا
عِيْنَى] عَلَى الْقَدَى هَلْ الْبِكُ يَابْنَ أَحْمَدَ سَبِيْلَ فَنَلَقَى [فَيَلْقَى] هَلْ يَنْصِلُ
يَوْمًا مِنْكَ بَعْدَهُ فَخُطَى مَتَى نَزُدُ مَتَاهَلْكَ الرَّوِيَّةَ فَتُرَوَى مَتَى نَنْتَفِعُ مِنْ عَذَبِ
مَايْكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدَى مَتَى نُغَادِيْكَ وَتُرَاوِحُكَ فَتَقْرُ [فَتَقْرَأُ] عِيْنًا [عَوِيْنًا] مَتَى
تَرَانَا وَتَرَاكَ وَقَدْ نَشَرْتَ لِيَوَاءَ النَّصْرَى أَرَانَا نَحْفُ بِكَ وَأَنْتَ تَأْمُ الْمَلَاءَ وَقَدْ
مَلَسْتَ الْأَرْضَ عَدْلًا وَأَذْفَتَ أَعْدَانِكَ هَوَانًا وَعَقَابًا وَأَبْرَتَ الْعَتَاةَ وَجَحَدَةَ الْحَقَّ
وَقَطَعْتَ دَابِرَ الْمُتَكَبَّرِيْنَ وَأَجْتَنَنْتَ أَضْوَلَ الظَّالِمِيْنَ وَنَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِيْنَ.

اللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَافُ الْكُرْبِ وَالتَّلْوَى وَالبِكُ أَسْتَعِيْدُ فَعِيْدَكَ الْعَدْوَى وَأَنْتَ رَبُّ
الْآخِرَةِ وَالذُّنْيَا [وَالْأُوْلَى] فَاعِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيْثِيْنَ عُيْبِكَ الْمُتَمَتِّلَى وَأَذْكَ عَنْهُ
[بِهِ] الْأَسَى وَالْجَوَى وَبَرْدَ غَلِيْلِهِ يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ أَسْتَوَى وَمَنْ إِلَيْهِ الرَّجْعَى
وَالْمُنْتَهَى. اللَّهُمَّ نَحْنُ عُيْبُكَ التَّائِقُونَ إِلَى وَليْكَ الْمُدْكِرُ بِكَ وَتَسْبِيْكَ
[الَّذَى] خَلَقْتَهُ لَنَا عِضْمَةً وَمَلَاذًا وَأَقَمْتَهُ لَنَا قِوَامًا وَمَعَاذًا وَجَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ مَتَا
إِمَامًا فَلَبَّغَهُ مَتَا [عَنَا] نَحْيَةً وَسَلَامًا وَزُدَّهُ بِذَلِكَ يَا رَبِّ إِكْرَامًا وَاجْعَلْ مُسْتَقْرَّةَ
[لَنَا] مُسْتَقْرَرًا وَمُقَامًا وَأَتِمِّمْ نِعْمَتَكَ بِتَقْدِيْمِكَ إِيَّاهُ أَمَا مَتَا حَتَّى تُوْرِدَنَا جَنَانَكَ
وَمُرَافِقَةَ الشُّهَدَاءِ مِنْ خُلَصَانِكَ .

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى رَسُولِكَ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ
وعلى ابنيه السَّيِّدِ الْأَصْغَرِ وَجَدَّتِيهِ الصِّدِّيقَةِ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ [اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ وَوَلِيِّ إِمْرِكَ وَصَلِّ عَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ
رَسُولِكَ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ وَصَلِّ عَلَى ابْنِهِ السَّيِّدِ الْقَسْوِرِ وَحَامِلِ اللَّوَاءِ فِي التَّخَشُّرِ وَسَاقِي
أَوْلِيَاءِهِ مِنْ نَهْرِ الْكَوْثَرِ وَالْأَمِيرِ عَلَى سَائِرِ الْبَشَرِ الَّذِي مَنْ آمَنَ بِهِ فَقَدْ
ظَفَّرَ وَمَنْ لَمْ يُمْرِنْ بِهِ فَقَدْ خَطَرَ وَكَفَرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى أُخِيهِ وَعَلَى نَجْلِهِمَا
الْمَيَامِينَ الْغُرَّرَ مَا ظَلَعَتْ شَمْسٌ وَمَا اضْأَاءَ قَمَرٌ وَعَلَى جَدَّتِيهِ الصِّدِّيقَةِ الْكُبْرَى
فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتَ مُحَمَّدٍ الْمُضْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] وَعَلَى مَنْ أَضْطَفَيْتَ
مِنْ آبَائِهِ الْبَرَّةَ وَعَلَيْهِ أَفْضَلَ وَأَكْمَلَ وَأَتَمَّ وَأَدْوَمَ وَأَكْبَرَ [وَأَكْبَرَ] وَأَوْفَرَ مَا صَلَّيْتَ
عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً لِأَعَانَةِ لِعَدَدِهَا
وَلِإِنِّهَايَةَ لِمَدَدِهَا وَلَا تَفَادَ لِأَمَدِهَا اللَّهُمَّ وَأَقِمَّ بِهِ الْحَقَّ وَأُدْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ وَأِدْكْ
بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَأَذِلِّلْ بِهِ أَعْدَاءَكَ وَصَلِّ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ وَصَلِّ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ وَصَلِّ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ
سَلْفِهِ وَآخِرَتِنَا مِمَّنْ تَأْخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ وَيَمْكُتُ فِي ظِلِّهِمْ وَأَعِنَا عَلَى
تَأْدِيَتِهِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ وَالْأَجْتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ [وَالاجْتِنَابِ
عَنْ مَعْصِيَتِهِ] وَامْنُنْ بِرِضَاؤِهِ وَهَبْ لَنَا رَاقِيَتَهُ
وَرَحْمَتَهُ وَدُعَاؤَهُ وَخَيْرَهُ مَا نَأَلُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَفَوْزاً عِنْدَكَ وَاجْعَلْ
صَلَاتِنَايَهُ مَقْبُولَةً وَذُنُوبَنَايَهُ مَغْفُورَةً وَدُعَانَايَهُ مُسْتَجَاباً وَاجْعَلْ أَرْزَاقَنَايَهُ مَبْسُوطَةً
وَهُمُومَنَايَهُ مَكْفِيَةً وَحَوَائِجَنَايَهُ مَقْضِيَةً وَأَقْبِلْ إِلَيْنَا بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَأَقْبِلْ تَقَرُّبَنَا
إِلَيْكَ وَأَنْظُرْ إِلَيْنَا نَظْرَةَ رَحِيمَةٍ نَسْتَكْمِلُ بِهَا الْكِرَامَةَ عِنْدَكَ ثُمَّ
لَا تَضْرِبْهَا عَنَّا بِجُودِكَ وَآسِقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
بِكَأْسِهِ وَتَسِدِهِ رِيّاً رَوِيّاً سَائِغاً لَا ظَمّاً بَعْدَهُ [بَعْدَهَا] يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ.

ترجمه دعای ندبه:

بنام خداوند بخشنده مهربان

حمد مخصوص خداوند است که هیچ معبود حقی جز او نیست، و حمد او را [سزا] است که پروردگار عالمیان است، و درود خداوند بر آقای ما محمد پیامبر او و خاندانش باد، و سلام خاصی از سوی خداوند [بر او و خاندانش باد].

خداوند! حمد تو را است بر آنچه قضای تو در مورد اولیائت جاری شد آنانی که برای خودت و دینت خالص کردی آنگاه که برای ایشان فراوانی نعمتهایت را انتخاب فرمودی، نعمتهایی پایدار که نیستی و از هم گسستگی در آنها راه نمی یابد، پس از آنکه بر آنان شرط نمودی که نسبت به درجات این دنیای پست و زرق و برقها و زبوره های آن زهد ورزند [و از آنها بپزند]، پس آنان این شرط را پذیرفتند، و دانستی که بآن وفا خواهند کرد، پس ایشان را قبول فرمودی و مقرب درگاه خویش ساختی، و یاد بلند و ستایش آشکاری برایشان مقدم داشتی، و فرشتگان را بر آنان فرو فرستادی، و به وحی خویش گرامیشان داشتی و به علم خود یاریشان فرمودی و ایشان را سببایی به سوی خویش و سیله ای به رضوانت قرار دادی.

آنگاه یکی از ایشان را در بهشت خودت سکونت دادی تا آنکه از آن بیرونش بردی، و یکی را در کشتی [نجات] خود نشاندی و او و همراهان با ایمانش را به رحمت خویش از هلاکت نجات دادی، و بعضی از ایشان را خلیل (=دوست) برگزینی و از تو زبانی راستین درخواست کرد، پس خواهشش را به اجابت رساندی و آن زبان راستین را بلند مرتبه قراردادی، و یکی را از درختی سخنی گفتی سخن گفتنی و برای او از (وجود) برادرش پشتوانه و وزیر قرار دادی، و یکی را بدون پدر متولد ساختی، و دلایل روشنی باو دادی، و به روح القدس تأییدش فرمودی.

و از برای هر کدام آیینی پدید آوردی و شیوه ای ارائه دادی، و برای هر یک از آنان جانشینانی اختیار کردی که یکی پس از دیگری نگاهبان آن آیین باشند و مدت معینی این مسئولیت را به عهده گیرند، تا دین تو پایدار ماند، و حجت بر بندگان تمام گردد، و بجهت اینکه حق از جایگاه خود کنار زده نشود، و باطل بر اهل آن چیره نگردد، و تا اینکه مبادا کسی (روز قیامت) بگوید: چرا فرستاده همدار دهنده ای به سوی ما نفرستادی و نشانه راهنمایی بر ایمان بر پای نداشتی تا پیش از آنکه به ذلت (گمراهی) و خواری (گناه) واقع شویم از آیات تو پیروی کنیم.

تا اینکه امر (دین) را به دوست و برگزیده ات محمد صلی الله علیه و آله سپردی، پس او همچنانکه تو او را برگزیدی آقای مخلوقات تو و عصاره برگزیدگان و بهترین منتخبان بود، و گرامیترین کسانی که مورد اعتماد تو بوده اند، او را بر پیغمبران (از لحاظ رتبه و مقام) پیشی دادی و به سوی هر دو گروه (انس و جن) از بندگان برانگیختی، و خاورها و باخترهای زمین را از زیر گامهای گذراندی، و براق را برای وی مسخر ساختی و او را

به آسمان بالا بردی و علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا هنگام به آخر رسیدن آفرینش را به او سپردی.

سپس به وسیله هراس (افکندن در دل دشمنانش) یار یار کردی، و جبرئیل و میکائیل و فرشتگان نشاندارت را در پیرامونش قرار دادی، و او را وعده فرمودی که دینش را بر همه دین ها چیره و آشکارسازی هر چند که مشرکین را ناخوش آید.

و آن پس از این بود که جایگاه راستینی از جهت خاندانش برایش قراردادی، و برای او و خاندانش نخستین خانه‌ای که برای مردم نهاده شده بود مقرر ساختی [خانه‌ای که] در مکه است با برکت و هدایتگر جهانیان، در آن است نشانه‌های روشن مقام ابراهیم، و هر کس در آن وارد شود ایمن خواهد بود.

و فرمودی:

«به درستی که خداوند می خواهد رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک گرداند پاک کردنی بسزا».

آنگاه مزد محمد - که درود تو بر او و خاندانش باد - را مودت ایشان (اهل بیت) مقرر ساختی پس در کتاب خویش فرمودی:

«بگو ای پیغمبر! که بر رسالت مزدی از شما نمی طلبم مگر مودت در حق نزدیکانم را».

و فرمودی:

«آنچه به عنوان مزد رسالت از شما خواستم به سود خود شما است».

و فرمودی:

«من از شما مزدی نمی خواهم مگر اینکه کسی بخواهد به سوی پروردگارش راهی در پیش گیرد».

پس آنان (= خاندان پیغمبر) بودند راه به سوی تو و وسیله رسیدن به رضوان تو.

پس چون روزگار [رسالت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و] دوران عمرش سپری گشت، ولی خودش علی بن ابی طالب - که درود تو بر ایشان و خاندانشان باد - را هدایتگری [برای بعد از خودش] بپا داشت، چه اینکه او هشدار دهنده بود و هر قومی را هدایت کننده‌ای هست، پس در حالیکه انبوه جمعیت پیش رویش بودند چنین گفت: هر کس را من مولی هستم پس علی مولای او است، بار اِلهَا دوست بدار هر که از او پیروی کند، و دشمن بدار هر که را که با او به ستیز برخیزد، و پیروزمند کن هر که را یار یار کند، و خوارجردان هر که خواریش خواهد، و فرمود:

هر کس که من پیغمبر او هستم پس علی امیر او می باشد.

و فرمود:

من و علی از یک درخت هستیم، و سایر مردم از درختهای گوناگون.

و او را نسبت به خود در منزلت هارون نسبت به موسی قرارداد پس فرمود:
 تو نسبت بمن در منزلت و رتبه هارون هستی نسبت به موسی مگر اینکه پیغمبری پس
 از من نیست.

و دخترش بزرگ زنان عالمیان را باو تزویج کرد، و آنچه از مسجدش برایش حلال بود
 برای او حلال نمود، و تمام در بها را [که به مسجد باز می شد] بر بست مگر درب [منزل]
 او را، و علم و حکمتش را در او به ودیعت سپرد، که فرمود:
 من شهر علم هستم و علی درب آن شهر است، پس هر آنکه حکمت می خواهد باید که
 از آن درب داخل شود.

و باو فرمود:

تو برادر و وصی و وارث من هستی، گوشت تو از گوشت من است، و خون تو از خون
 من، و مسالمت با تو مسالمت با من، و جنگ با تو جنگ با من می باشد، و ایمان با
 گوشت و خون تو آمیخته، همچنانکه با گوشت و خون من آمیزش یافته است، و تو
 فردا [ای قیامت] بر حوض [کوثر] با من و جانشین منی، و توقرض مرا ادا می کنی،
 و وعده هایم را تحقق می بخشی، و شیعیان تو بر منبرهایی از نور چهره هایشان سپید
 پیرامون من در بهشت خواهند بود، و همسایگان من هستند.
 و اگر تو نبودی ای علی، مؤمنین پس از من شناخته نمی شدند.

پس [امیر مؤمنان علی علیه السلام] بعد از او (پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم) هدایتگر از
 گمراهی و روشنگر از نابینایی بود، و ریسمان محکم الهی و راه راست او، نه کسی در
 نزدیکی او به پیغمبر پیشتر بود، و نه احدی در دین از او سابقه دارتر، و نه به منقبتی از
 مناقب آن جناب دست می رسید، موبمودر جای پای حضرت رسول گام می نهاد — که
 درود خداوند بر آن دو و خاندانشان باد — و بر اساس تأویل [با پیمان شکنان و سرکشان و
 منحرفان] جنگ می کرد و ملامت هیچ ملامت کننده ای در راه خداوند او را نمی گرفت،
 در راه خدا گردنکشان عرب را بیکس گذاشت، و پهلوانهای آنان را کشت، و گرگانشان
 را به هلاکت رساند، پس در دلهای آنان کینه ها سپرد از جهت غزوات بدر و خیبر و حنین
 و غیر اینها، پس بردشمنیش برخاستند و در پی زمین زدنش همدستان شدند، تا آنکه
 پیمان شکنان و منحرفان و سرکشان (ناکشین و قاسطین و مارقین) را به قتل رسانید.

و چون دورانش سپری گشت و شقاوتمندترین افراد در پسینیان بعد از شقیتر بن پیشینیان
 آن حضرت را به قتل رسانید، فرمان حضرت رسول — که درود خداوند بر او و آتش باد —
 در مورد هدایتگران پی در پی اطاعت نگردید، و اُمت اِصرار داشتند که با او دشمنی کنند،
 و همداستان شدند که رحم او را قطع نمایند و فرزندان او را [از شهر و دیارشان] دور
 سازند، جز عده اندکی از [امت] که بجهت رعایت حق در مورد آنان وفادار ماندند، پس
 کشته شد هر آنکه [از فرزندان آن جناب] کشته شد، و به اسارت درآمد هر آنکه [از
 ایشان] اسیر گردید، و تبعید شد هر آنکه تبعید شد، و قضا برای آنان بگونه ای جریان

یافت که امیدپاداش نیک برای آن هست، چه اینکه زمین از آن خداوند است به هر کس از بندگانش که بخواهد آن را به ارث می دهد و عاقبت کار با تقوایبندگان است. و خداوند [پروودگارمان] از هرگونه نقص و آلابش منزّه است، و وعده خداوند حتمی است، و به هیچوجه تخلفی در وعده الهی نیست، و او است خدای عز یز حکیم. پس بر پاکیزگان از خاندان محمد و علی — که درود خداوند بر آنان و خاندانشان باد — باید که بگریند گریه کنندگان، و [در محنتها و ستمهایی که بر آنان رفته] باید که مویه کنند مویه کنندگان، و بخاطر چنان بزرگوارانی باید که اشکها ریخته شود، و می بایست که فریاد برکشند فریاد زیندگان، و ضجه کنند ضجه کنندگان، و ناله سردهند ناله کنندگان حسن کجاست؟ حسین کجاست؟ فرزندان حسین کجا شدند؟ نیکویی پس از نیکوی دیگر، و راستگویی پس از راستگوی دیگر؟ کجاست راه [خداوند] پس از راه دیگر؟ کجاست برگزیده بعد از برگزیده ای؟ کجايند خورشیدهای طلوع کرده؟ کجايند ماههای درخشنده؟ کجايند ستارگان تابناک؟ کجايند نشانه های دین و پایه های علم؟

[و بالاخره] کجا است آن حضرت بقية الله که از عترت هدایتگر بیرون نیست؟ کجا است آن آماده شده برای برکندن دنباله ستمگران؟ کجا است آن انتظار کشیده شده برای راست کردن کجیها و انحرافها؟ کجا است آنکه برای زایل کردن ستم و تجاوز امید باو است؟ کجا است آنکه برای تجدید کردن واجبات و سنتها ذخیره شده؟ کو آنکه برای بازگرداندن آیین و شریعت برگزیده شده؟ کو آنکه برای زنده کردن کتاب خدا و حدود آن آرزو باو است؟ کجا است آن زنده کننده نشانه های دین و اهل دین؟ کجا است درهم شکننده شوکت [و عظمت پوشالی] تجاوزگران؟ کجا است خراب کننده بناهای شرک و نفاق؟ کجا است نابود کننده اهل فسق و گناه؟ کجا است درو کننده شاخه های گمراهی و دودستگی؟ کجا است فنا کننده اهل سرکشی و طغیان؟ کجا است ریشه کن کننده اهل عناد و گمراهی و الحاد؟ کجا است عزت دهنده دوستان و خوار کننده دشمنان؟ کجا است وحدت دهنده کلمه بر مبنای تقوی؟ کجا است آن دری که از طریق آن به خداوند راه یافته می شود؟ کجا است آن وجه الله که اولیای خدا به سوی او روی همی آورند؟ کجا است آن سبب پیوسته میان اهل زمین و آسمان؟ کجا است صاحب روزفتح [و پیروزی حقیقی] و برافراشونده پرچمهای هدایت؟ کجا است آنکه پراکندگی صلاح و خشنودی را فراهم می آرد؟ کجا است آن طلب کننده خون پیغمبران و پیغمبر زادگان؟ کجا است آن انتقام گیرنده خون کشته شده در سرزمین کربلا؟ کجا است آن پیروزمند هر کسی که بر حریم او تجاوز کرده و تهمت زده؟ کجا است آن مُضَطَّر [ناچاری] که هرگاه دعا کند اجابت می شود؟ کجا است آن صدرنشین خلائق صاحب نیکی و تقوی؟ کجا است فرزند پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و فرزند علی مرتضی و فرزند خدیجه بزرگوار و فرزند فاطمه زهرا بزرگترین [بانوان از اولین و آخرین] پدر و مادرم فدایت باد و جانم سپر بلای تو و حمایت کننده توباد،

ای فرزند آقایان مقرب [درگاه خداوند]، ای فرزند اصیلترین و بزرگوارترین اهل عالم، ای زاده هدایتگران رهیافته، ای زاده برگزیدگان پاکیزه، ای فرزند شریفترین مردمان، ای فرزند نیکوترین پاکان، ای فرزند جوانمردان برگزیده، ای فرزند گرامیترین بزرگواران، ای زاده ماههای تابان، ای زاده چراغهای درخشان ای زاده شهابهای تابان، ای زاده ستارگان فروزان، ای فرزند راههای روشن به سوی خدا، ای فرزند نشانه‌های آشکار، ای زاده علوم کامل، ای زاده سنتهای مشهور، ای فرزند آثار قید شده (و در زبان انبیا و اولیا آمده) ای فرزند معجزه‌های موجود (و پایدار)، ای فرزند راهنمایان مشهود خلق، ای فرزند صراط مستقیم، ای فرزند نبأ عظیم (امیرالمؤمنین علی علیه السلام) ای فرزند کسی که در علم حق (ام‌الکتاب) نزد خداوند دارای برجسته‌ترین مقامها و حکمت‌های الهی است، ای فرزند آیات روشن پروردگار، ای فرزند دلایل آشکار حق، ای زاده برهانه‌های واضح حیرت‌انگیز، ای فرزند حجت‌های بالغه الهی ای فرزند نعمتهای تمام خداوند، ای فرزند طه و محکمت، ای فرزند یس و ذاریات، ای فرزند طور و عادیات، ای فرزند آن بزرگوارانی که آنقدر نزدیک شد و پیش رفت تا اینکه همچون نزدیکی دو سرکمان یا نزدیکتر شد قرب او به خداوند علیّ اعلی، ای کاش می‌دانستم که دوری تورا به کجا کشانیده و آیا کدام سرزمین یا خاک تورا بر خود برداشته آیا در زمین رضوی یا غیر آن یا ذوطوی مسکن داری؟ بسیار دشوار است بر من که همه خلق را به بینم و تو دیده نشوی (و از نظرها غایب باشی)، و هیچ صدائی و سخنی هر چند آهسته هم از تو نشنوم، بسیار سخت است بر من که بلاها تورا بدون من احاطه کند و از من بتوناله و شکایتی نرسد (بسیار سخت است بر من که بلاها مرا بجای تو احاطه نکند و هیچ ناله و شکایتی از من بتونسد) جانم فدای تو باد ای پنهان‌شده‌ای که از مادور نیستی، جانم به قربان تو ای دور از وطنی که از ما دور نشده، جانم فدای تو باد ای آرزوی مشتاقان و مورد تمنی هر مرد و زن اهل ایمان که به یاد تو ناله همی زنند، جانم فدایت باد ای بسته به عزتی که هیچکس به آن نتواند رسید، جانم فدایت باد ای صاحب مجد و شرف که همانندی ندارد، جانم فدایت باد ای صاحب نعمتهای دیرینه که نظیری برایش نیست، جانم فدایت باد ای رمز شرافت که احدی با آن برابری نتواند کرد، تا بکی ای مولایم در فراق تو مویه برکشم تا بکی (تا کی در انتظار تو حیران بمانم تا بکی)، و با کدام گفتار تورا بستایم و چگونه با چه زبانی آهسته با تو سخن بگویم؟ بسیار دشوار است بر من که از غیر تو پاسخ داده شوم و همسخن گردم، بسیار سخت است بر من که من برفراق تو بگریم و مردم تورا واگذارند (و از یاد تو غافل باشند)، بر من سخت و دشوار است که بر تو—نه بر دیگران— بگذرد آنچه گذشته است، آیا کسی هست که مرا یاری دهد تا با او همناله شوم و مدتی طولانی با هم بگریم، آیا زاری کننده‌ای هست که او را در حال تنهایی او در زاریش یاری دهم؟

آیا چشم متألم از فرط گریه‌ای هست که چشم من او را بر گریستن یاری دهد؟
 آیا ای فرزند حضرت احمد (پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) راهی به سوی تو هست که با

تو ملاقاتی صورت گیرد (یا آن راه یافت شود) آیا این روز (تاریک غیبت) به فردای دیدار جمالت می رسد که ما محظوظ شویم؟ کی می شود که بر چشمه های سیراب کننده ات برآییم و سیراب گردیم؟ کی شود که از آب زلال (ظهور) تو برخوردار خواهیم گشت که تشنگیمان طولانی شد؟ کی شود که هر بامداد و شامگاه به دیدارت مشرف شویم و دیده هایمان روشن گردد؟ کی تو ما را و ما تو را ببینیم در حالیکه پرچم پیروزی برافراشته باشی و آشکارا دیده شوی؟ آیا شود که ما پیرامونت را گرفته باشیم و تورهبری مردم را عهده دار شده باشی در حالیکه جهان را از عدل و داد پر کرده و دشمنانت را خواری و عقوبت چشانده و سرکشان و منکران حق را نابود فرموده باشی، و متکبران را ریشه کن ساخته و ستمگران را از بُن براندازی و ما بگوئیم حمد مخصوص پروردگار عالمیان است. بار خدایا تو برطرف کننده همه غمها و بلاها هستی و به درگاه تو شکایت می آورم که دادگری نزد تو است، و تویی پروردگار آخرت و دنیا پس ای فریادرس پناهندگان دادرسی کن بنده کوچک دچار رنج و بلا را، و آقایش را به او بنمایان ای خداوند بسیار قدرتمند، و به ظهور او غم و اندوه و سوزدل را از این بنده ضعیف دور گردان، و دل تفتیده (از تشنگی فراقش) را خنک فرمای ای آنکه بر عرش استوار است و بازگشت همه موجودات و نهایت امر به سوی تو است، بار خدایا و ما بندگان توایم که مشتاق ظهور ولی تو هستیم آنکه یادآور تو و پیغمبر تو است، او را برای نگاهداری و پاسداری (دین و ایمان ما) آفریدی و او را قوام و پناهگاه ما بپا داشتی، و برای مؤمنان از ما امام قرارش دادی پس تحییت و سلام ما را به حضرتش برسان، و بدین وسیله گرمی داشت را نسبت بما افزون گردان، و قرارگاه او را جایگاه و منزل ما قرار ده، و نعمت را تمام کن باینکه او را پیش روی ما برآوری تا آنکه به بهشتهایت واردمان فرمائی و با شهیدان خالص و برگزیده ات رفیق و همنشین نمائی.

بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و بر حضرت محمد، جد او، رسولت، بزرگ آقای عالم، درود فرست، و نیز بر پدرش آقای کوچک، و جدّه اش صدیقه کبری فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله [بار خدایا درود فرست بر حجت و ولی امرت و درود فرست بر جدّه او محمد فرستاده ات سید بزرگتر، و درود فرست بر پدرش سیدارجمند و غالب و بر چمدار روز محشر و ساقی دوستانش از نهر کوثر و فرمانروا بر سایر افراد بشر آنکه هر کس به او ایمان آورد البته رستگار شده است و هر آنکس به او ایمان نیاورد گمراه گردیده و کفر ورزیده، درود خداوند بر او و بر برادرش و بر فرزندان گرمی را وسفید آن دو باد تا هر وقت که خورشید طلوع کند و ماه بتابد، و بر جدّه اش صدیقه کبری فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی [صلی الله علیه و آله] و بر برگزیدگان از پدران نیکویش و بر خود او بهتر و کاملتر و تمامتر و دانشی تر و بیشتر و وافرتر از آنچه که بر کسی از برگزیدگان و نیکان از خلقت درود فرستاده ای بر اینان درود فرست و بر او درود فرست درود فرستادنی که شماره اش را آخری نباشد و امدادش پایان نیابد و زمانش هیچگاه سپری نگردد، بار خدایا و به وجود آن حضرت حق را بپا بدار و باطل را از میان بردار، و دوستانت را به (ظهور) او به دولت

رسان، و دشمنانت را به (دست) او خوار گردان، و ای خدا بین ما و او پیوندی برقرار کن که به همنشینی پدرانش (در بهشت) بیانجامد، و ما را از کسانی قرار ده که به دامان آنان چنگ زنند و در سایه آنان زیست کنند، و ما را یاری فرمای تا حقوق آن حضرت را اداء کنیم، و در اطاعتش اهتمام ورزیم، و از نافرمانیش اجتناب نماییم، و بر ما منت گذار به رضایت و خوشنودی آن بزرگوار از ما، و رأفت و مهر و دعا و خیر آن جناب را بما موهبت فرمای، تا به وسیله آن به رحمت پهناور تو دست یابیم و نزد تورستگار شویم، و به (برکت) او نماز ما را قبول فرمای، و گناهانمان را به (عنایت) او بیامرز، و دعای ما را به (لطف) او مستجاب کن، و روز یهایمان را به (فیض وجود) او فراخ گردان، و هم و غم ما را به او چاره کن، و حاجت‌هایمان را به او برآورده ساز، و با وجه کریم خویش بما توجه کن، و تقرب (و روی آوردنمان) را به سوی خود بپذیر، و با رحمت خویش بر ما نظری کن تا با آن (نظر و عنایت) به کمال گرامیداشت راه بریم، آنگاه دیگر هرگز آن را به جود خود از ما مگیر، و ما را از حوض جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله (حوض کوثر) بنوشان، به جام او و به دست او سیراب شدنی کامل و خوش و گوارا و خوب که تشنگی هرگز پس از آن نباشد ای مهر بانترین مهر بانان.

توضیح و دفع اشکال:

بدانکه عبارت: «وَعَرَّجَتْ بِهِ...» موافق با نسخه ای است که عالم ربانی حاج میرزا حسین نوری - قدس سره - در کتاب تحیة الزائر از کتاب مزار قدیم و مزار شیخ محمد بن المشهدی و مصباح الزائر سید بن طاوس - قدس سره - نقل کرده است، و مدرک اصلی که همه از آن گرفته اند کتاب محمد بن علی بن ابی قره است. ولی در زاد المعاد آمده: «وَعَرَّجَتْ بِرُوحِهِ...» که ظاهراً در نسخه مصباحی که مجلسی از آن نقل کرده تصحیفی واقع شده باشد، سپس شهرت یافته و سبب شبهه برخی از کوتاه نظران و معاندان گشته، و حال آنکه معراج جسمانی از ضروریات مذهب بلکه دین است، و روایات از ائمه اطهار علیهم السلام در باره آن به تواتر رسیده و قرآن از آن سخن گفته است.

توجه:

هنگامی که در این عبارت تأمل نمودم إلهام شدم که خود همین دعا شاهد و دلیل بر همان است که ما نقل کردیم و صحیح همین است که یادآور شدیم، و اینکه در عبارت زاد المعاد اشتباهی روی داده و شاید بعضی از اهل عناد این کار را کرده باشند، جهت دلالت و گواهی اینکه دو جمله «وَسَخَّرَتْ لَهُ الْبُرَاقِ» و «وَعَرَّجَتْ بِهِ إِلَى سَمَائِكِ» در

کنار هم آورده شده‌اند، و با دقت تمام برای اهل بصیرت ظاهر می‌شود که آنچه ما گفتیم صحیح است، چون بالا رفتن روح نیازی به «براق» ندارد، و این مطلب بر کسی که دلش از شرک و نفاق پاک باشد پوشیده نیست.

و اگر گفته شود: در اینجا بنابر شمارش فضائل حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله است، و مقتضای عطف به و او آن نیست که عروج به آسمان به وسیله براق باشد.

می‌گوئیم: بر فرض که عبارت دعا «بروحه» باشد بر نفی معراج جسمانی دلالت ندارد، چون این خود فضیلتی است که اثبات آن منافات ندارد که فضیلت دیگری نیز برای پیغمبر صلی الله علیه وآله ثابت باشد.

و می‌توان گفت که این عبارت منافات ندارد با آنچه دلالت دارد بر اینکه معراج پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله با بدن شریفش بوده از آن جهت بکار بردن واژه «روح» در مورد بدن در هر دو لغت عربی و فارسی واقع است.

در لغت عرب: چنانکه در زیارت آمده «وَعَلَى الْأَزْوَاجِ الْاِتْبَاقِ حَلَّتْ بِفَيْتَانِكُ = و سلام بر جانهایی که در پیشگاه تو منزل کرده‌اند...».

که ظاهر است اینکه بدنهای شهیدان در پیشگاه حضرت سید الشهداء علیه السلام منزل گرفتند و سکونت کردند.

و اما در لغت فارسی: چنان است که افصح و أملح شعرا سعدی شیرازی گوید:

جاناهزاران آفرین برجانان از سرتا قدم
صانع خدائی کاین وجود آورد بیرون از عدم

• • •

و از جمله دعاهایی که برای زمان غیبت صلاحیت دارد آن است که سید بن طاوس — قدس سره — در مهج الدعوات یاد کرده است، وی گفته: در خواب کسی را دیدم که دعایی بمن می‌آموزد که برای زمان غیبت صلاحیت دارد، و الفاظ دعا این است:

يَا مَنْ فَضَّلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ إِسْرَائِيلَ عَلَى الْعَالَمِينَ بِاخْتِيَارِهِ وَأَظْهَرَ فِي مَلَكُوتِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِزَّةَ اقْتِدَارِهِ وَأَوْدَعَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَهْلَبِيَّتِهِ
غَرَائِبَ أَسْرَارِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَجْعَلْنِي مِنْ أَعْوَانِ حُجَّتِكَ عَلَى
عِبَادِكَ وَأَنْصَارِهِ:

یعنی:

ای کسی که ابراهیم و خاندان یعقوب را به اختیار خود برتری داده، و در ملکوت آسمانها و زمین عزت و اقتدار خویش را آشکار نموده، و به محمد و اهل بیت او — که درود خداوند بر همه آنان باد — اسرار شگفت انگیزش را سپرده است، بر محمد و آل او درود فرست و مرا از یاوران و انصار حجتت بر بندگانت قرار ده.

• • •

دعای دیگر:

سیدبن طاوس — قدس سره — گوید: دوست ما ملک مسعود — خداوند جل جلاله او را به آرزوهایش برساند — برایم گفت:

در خواب دیدم که شخصی از پشت دیواری با او سخن می گوید ولی صورتش را نمی بیند، و می گفت: «.

يَا صَاحِبَ الْقَدْرِ وَالْأَقْدَارِ وَالْمَهَامِ عَجَّلْ فَرَجَ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَالْحُجَّةِ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَاجْعَلْ لَنَا فِي ذَلِكَ الْخَيْرَةَ.

یعنی:

ای صاحب فرمان و اندازه ها وای آنکه تمام قصدها به سوی او است و همه مهمات نزد او، فَرَج بنده و وِیِّت و حجت بها خاسته در آفریدگانت را زودتر برسان و در آن برای ما خیر را قرار ده.

• • •

و از دعاهای روایت شده: دعایی است که سیدبن طاوس در کتاب یاد شده ضمن حدیثی که غیبت حضرت مهدی علیه السلام ذکر گردیده چنین آورده: «به امام علیه السلام عرضه داشتم: شیعیان تو چکار کنند» فرمود: «بر شما باد دعا کردن و انتظار فَرَج کشیدن...» تا آنجا که راوی گوید:

عرضه داشتم: چه دعائی بکنیم؟ فرمود: می گوئی:

اللَّهُمَّ أَنْتَ عَرَّفْتَنِي نَفْسَكَ وَعَرَّفْتَنِي رَسُولَكَ وَعَرَّفْتَنِي مَلَائِكَتَكَ وَعَرَّفْتَنِي نَبِيَّكَ وَعَرَّفْتَنِي وَلَاةَ أَمْرِكَ اللَّهُمَّ لَا أَخْذُ إِلَّا مَا أَعْظَيْتَ وَلَا أَوْفَى إِلَّا مَا وَقَيْتَ اللَّهُمَّ لَا تُغَيِّبْنِي عَنْ مَنَازِلِ أَوْلِيَائِكَ وَلَا تُزِعْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي اللَّهُمَّ اهْدِنِي لِيُؤَلِّيَنِي مِنْ أَمْرِكَ طَاعَتَهُ.

یعنی:

بار خدایا تو خودت را بمن شناسانیدی و فرستاده‌ات را بمن معرفی فرمودی و فرشتگان را بمن شناسانیدی و پیغمبرت را بمن شناسانیدی و والیان امرت را بمن شناسانیدی، بار خدایا من نمی‌گیرم جز آنچه تو عطا کنی و هیچ نگهداشتنی نیست مگر به نگهداشتن تو، بار خدایا از منازل دوستانت مرا دورمدار و دلم را پس از آنکه هدایت کرده‌ای منحرف مگردان، خداوند! به ولایت کسی که اطاعتش را بر من واجب ساخته‌ای هدایت فرمای.

* * *

و از جمله دعاهایی که شایسته است بر آنها مواظبت شود آن است که محقق محدث نوری - قدس سره - در کتاب تحیه الزائر به نقل از مصباح الزائر سید اجل علی بن طاوس - رحمه الله - آورده، دعا این است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّ الْحَسَنِ وَوَصِيهِ وَوَارِثِهِ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ وَالْغَائِبِ فِي خَلْقِكَ وَالْمُنْتَظَرِ لِذَنْبِكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَقَرِّبْ بُعْدَهُ وَأَنْجِزْ وَعْدَهُ وَأَوْفِ عَهْدَهُ وَكُفِّ عَنِّ بَأْسَهُ حِجَابَ الْغَيْبِ وَأَظْهِرْ بَظُهُورِهِ صَحَائِفَ الْمُحْتَنَةِ وَقَدِّمِ أَمَامَهُ الرُّعْبَ وَبَيِّتْ بِهِ الْقَلْبَ وَأَقِمِ بِهِ الْحَرْبَ وَآيِدَهُ بِجُنْدٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ وَسَلِّطْهُ عَلَى أَعْدَاءِ دِينِكَ أَجْمَعِينَ وَالْهَمَّهُ أَنْ لَا يَدْعَ مِنْهُمْ رُكْنًا إِلَّا هَدَّهَ وَلَا هَامًا إِلَّا قَدَّهَ وَلَا كِيدًا إِلَّا ارْدَهَ وَلَا فَاسِقًا إِلَّا أَحَدَّهَ وَلَا فِرْعَوْنَ إِلَّا أَحَدَّهَ وَلَا فِرْعَوْنَ إِلَّا أَهْلَكَهَ وَلَا سِرًّا إِلَّا أَهْتَكَهَ وَلَا عَلِمًا إِلَّا نَكَسَهَ وَلَا سُلْطَانًا إِلَّا كَبَسَهَ وَلَا شَيْطَانًا إِلَّا كَبَسَهَ وَلَا زُمَحًّا إِلَّا قَصَفَهَ وَلَا مَظْطَرًّا إِلَّا أَحْرَقَهَ وَلَا مَنْبَرًا إِلَّا أَحْرَقَهَ وَلَا جُنْدًا إِلَّا قَرَقَهَ وَلَا سَيْفًا إِلَّا كَسَرَهَ وَلَا صِنْمًا إِلَّا رَضَّهَ وَلَا دَمًّا إِلَّا أَرَاقَهَ وَلَا جُورًا إِلَّا أَبَادَهَ وَلَا حِضْنًَا إِلَّا هَدَمَهَ وَلَا بَابًا إِلَّا رَمَمَهَ وَلَا قَصْرًا إِلَّا أَحْرَبَهَ وَلَا مَسْكَنًا إِلَّا قَتَسَهَ وَلَا سَهْلًا إِلَّا أَوْطَسَهَ وَلَا جَبَلًا إِلَّا صَعَدَهَ وَلَا كُنْزًا إِلَّا أَخْرَجَهَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ترجمه:

بار خدایا برحضرت محمد و خاندان او درود فرست، و درود فرست بر ولی و وصی و وارث حضرت حسن (عسکری) آنکه بپاخاسته به امر تو و غایب در آفریدگان تو و منتظر فرمان تو است، بار خدایا بر او درود فرست و دوریش را به وصال و دیدار مبدل گردان، و وعده‌ای که باو داده‌ای به مرحله تحقق و عمل برسان، و به عهدش جامه وفا بپوشان، و دل‌او ریش را با برطرف ساختن پرده غیبت آشکار گردان، و با ظهور حضرتش طومار رنجها و سختیها را برستمگران بگشای، و پیشاپیش آن جناب رُعب و وحشت را (در دل دشمنانش) قرارده، و دل ما را به (ولایت و معرفت) او ثابت و پایدار ساز، و جنگ

(نهایی) را به (ظهور) او بر پا کن، و با سپاهی از فرشتگان نشاندار تأییدش فرمای، و بر تمام دشمنان دینت او را مسلط بگردان، و باو الهام کن تا از آن دشمنان هیچ پایه‌ای بر جای نگذارد مگر اینکه آن را ویران سازد، و هیچ رئیس مگر اینکه از پای درآورد، و هیچ نیرنگی جز اینکه آن را بازگرداند، و هیچ فاسقی مگر اینکه بر او حد جاری کند، و هیچ فرعون گونه‌ای مگر اینکه نابود سازد، و هیچ پرده (عزتی برای ظالمان) مگر اینکه آن را بدرد، و هیچ پرچمی مگر اینکه آن را سرنگون سازد، و هیچ حکومت و ریاستی مگر اینکه آن را خوار نماید، و هیچ شیطانی مگر اینکه آن را محدود و در فشار بگذارد، و هیچ سرنیزه‌ای مگر اینکه آن را درهم شکنند، و هیچ وسیله (ستمی) مگر اینکه آن را بی اثر سازد، و هیچ منبری مگر اینکه آن را بسوزاند، و هیچ سپاهی مگر اینکه آن را پراکنده سازد، و هیچ شمشیری مگر اینکه آن را بشکنند، و هیچ بنی مگر اینکه آن را لگدمال سازد، و هیچ خونی مگر اینکه آن را (از کافران و ظالمان) بریزد، و هیچ ستمی را مگر اینکه از میان بردارد، و هیچ دژی مگر اینکه آن را منهدم سازد، و هیچ دربی مگر اینکه آن را مسدود نماید، و هیچ کاخی مگر اینکه آن را خراب و ویران کند، و هیچ منزل و مسکنی را مگر اینکه تفتیش نماید، و هیچ زمین همواری را مگر اینکه تحت فرمان آورد، و هیچ کوهی را مگر اینکه از آن بالا رود، و هیچ گنجی مگر اینکه آن را استخراج کند و بیرون سازد، به رحمتت ای مهربانترین مهر بانان.

و از دعاهای مهمی که برای روا شدن حاجت روایت شده که مشتمل بر دعا برای تعجیل فرج آخرین امامان می باشد، و توسل به آن حضرت برای دفع هرنوع گرفتاری است: در کتاب جنة المأوی به نقل از کتاب کنوزالنجاح شیخ طبرسی فضل بن الحسن صاحب تفسیر آمده که گوید: دعائی است حضرت صاحب الزمان - علیه سلام الله الملك المنان - به ابوالحسن محمد بن احمد ابی الیث - که خدای تعالی رحمتش کند - تعلیم فرموده، در شهر بغداد در مقابر قریش، و چنین بود که ابوالحسن به مقابر قریش فرار کرده و از ترس کشته شدن به آنجا پناهنده شده بود، پس به برکت این دعا از کشته شدن نجات یافت.

ابوالحسن مزبور گوید: آن حضرت علیه السلام بمن آموخت که بگویم:

اَللّٰهُمَّ عَظْمَ الْبَلَاءِ وَبَرِحَ الْخَفَاءِ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ وَانْكَشَفَ الْغَطَاءَ وَضَاقَتْ
 الْاَرْضُ وَوَسَّعَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْبَيْتُ يَا رَبَّ الْمُشْتَكِي وَعَلَيْكَ الْمَعْوَلُ فِي الشَّدَةِ
 وَالرَّجَاءِ اَللّٰهُمَّ فَصَلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَضَتْ عَلَيْنَا
 طَاعَتَهُمْ فَعَرَفْتَنَا بِذَلِكَ مَنَزَلْتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ قَرَجًا عَاجِلًا كَلْمَجِ الْبَصِيرِ اَوْهُو
 اَقْرَبُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ اَكْفِيَانِي فَاِنَّكُمَا كَافِيَايَ وَاَنْصُرَانِي فَاِنَّكُمَا نَاصِرَايَ يَا

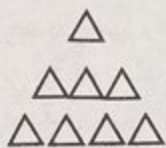
مَوْلای یا صَاحِبِ الزَّمَانِ الْعَوْتُ الْعَوْتُ أَدْرِکْنی أَدْرِکْنی أَدْرِکْنی.

ترجمه:

بارالهافتنه و بلا بزرگ شد، و مخفی بودن (امام علیه السلام) یاراه چاره) سخت گردید و امید قطع گشت و پرده‌ها بالا رفت و زمین [باهمه فراخی] تنگ شد و آسمان رحمتش را باز داشت و ای پروردگار شکوه به درگاه تو است و در سختی و آسانی تکیه و اعتماد بر تو، بار خدایا پس بر محمد و آل محمد درود فرست اولوالأمری که فرمانبرداری از ایشان را بر ما واجب ساخته ای و بدینوسیله منزلتشان را بما شناسانده ای، پس تو را به حق آنان سوگند که بر ما گشایشی ده سریع و به زودی همچون یک چشم برهم زدن یا نزدیکتر از آن، ای محمد ای علی مرا کفایت کنید که البته شما مرا کافی هستید و مرا یاری نمائید که به درستی شما یاور من می باشید ای مولای من ای صاحب زمان بفر یاد رس بفر یاد رس بفر یاد رس مرا در یاب مرا در یاب مرا در یاب.

۱. قرآن کریم؛ سورة مائده؛ آیه ۲۷.
۲. قرآن کریم؛ سورة كهف؛ آیه ۳۰.
۳. قرآن کریم؛ سورة توبه؛ آیه ۱۲۰.
۴. قرآن کریم؛ سورة آل عمران؛ آیه ۱۹۵.
۵. قرآن کریم؛ سورة الاحقاف؛ آیه ۱۶.
۶. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۸۹/۹۴ ح ۱.
۷. فروع کافی؛ محمدبن یعقوب کلینی؛ ج ۳/۳۴۰، وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۴/۹۰۸.
۸. فروع کافی؛ محمدبن یعقوب کلینی؛ ج ۳/۴۷۶، من لایحضره الفقیه؛ شیخ صدوق؛ ج ۱/۵۵۹.
۹. قرآن کریم؛ سورة اعراف؛ آیه ۲۰۵.
۱۰. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۲/۵۰۲.
۱۱. قرآن کریم؛ سورة آل عمران؛ آیه ۳۱.
۱۲. قرآن کریم؛ سورة نحل؛ آیه ۴۲؛ و سورة انبیاء؛ آیه ۷.
۱۳. قرآن کریم؛ سورة طلاق؛ آیه ۱۱.
۱۴. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۱/۳۳.
۱۵. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۱/۳۳.
۱۶. قرآن کریم؛ سورة مُحمد؛ آیه ۳۳.
۱۷. قرآن کریم؛ سورة بقره؛ آیه ۲۶۴.
۱۸. قرآن کریم؛ سورة زمر؛ آیه ۶۵.
۱۹. قرآن کریم؛ سورة حج؛ آیه ۳۲.
۲۰. قرآن کریم؛ سورة نحل؛ آیه ۵۳.
۲۱. اصول کافی؛ محمدبن یعقوب کلینی؛ ج ۲/۴۸۷، باب اجتماع در دعا ح ۱.
۲۲. اصول کافی؛ محمدبن یعقوب کلینی؛ ج ۲/۴۸۷.
۲۳. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۵/۳۶۹ ح ۲۴.
۲۴. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۵/۳۶۹ ح ۲۵.
۲۵. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۵/۳۶۸ ح ۱۵.
۲۶. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۵/۳۶۶ ح ۷.

۲۷. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۵/۳۶۹ ح ۲۰.
۲۸. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۵/۳۶۹.
۲۹. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۵/۳۶۷ ح ۹.
۳۰. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۵/۳۶۵.
۳۱. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۵/۳۶۵.
۳۲. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۵/۳۶۸ ح ۱۶.
۳۳. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۲۷/۲۲۳ و در حدیث دیگر این معنی از امام صادق علیه السلام روایت شده.
۳۴. البرهان؛ سیدهاشم بحرانی؛ ج ۲/۱۲۱.
۳۵. تا اینجا دعا به روایت سید بن طاوس تمام شد، و آنچه پس از آن آمده در مصباح المتعجد و مختصر المصباح یاد گردیده است. (مؤلف).



بخش هشتم:

* در سایر تکالیف بندگان نسبت به آن حضرت - صلوات الله وسلامه
عليه - که مایهٔ نزدیک شدن به آن جناب و سرور حضرت اوست.

دیگر وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام:

اول: بدست آوردن شناخت صفات و آداب و ویژگیهای آن جناب و علائم حتمیه ظهور او علیه السلام، و این به دلیل عقل و نقل لازم می باشد.

اما دلیل عقل: چون آن حضرت امامی است که إطاعتش فرض و واجب می باشد، و هر کس که إطاعتش واجب است باید صفاتش را شناخت، تا با شخص دیگری که مقام او را به دروغ و ستم مدّعی گردد اشتباه نشود، بنا بر این شناخت و دانستن صفات مولایمان حضرت حجت علیه السلام واجب است.

و باید دانست که لازم است صفات خاص آن حضرت شناخته شود آنچه را که از غیر خودش جدا و تشخیص گردد، بگونه ای که بین مدّعی راستگو و دروغگو فرق بگذارد، و این پوشیده نیست، و توضیح و بیان بیشتری برای این دلیل در بین گفتار ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

و اما دلیل نقل: شیخ صدوق از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام روایت آورده که فرمود: هر کس در چهار چیز شک کند به تمام آنچه خدای تبارک و تعالی نازل فرموده کفر ورزیده است... یکی از آنها: شناختن امام در هر زمان؛ شناخت و صفات او می باشد.

و نیز مؤید آن است آنچه در کتاب کمال الدین بسند خود از امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت آورده که در خطبه ای بر منبر مسجد کوفه فرمود:

بار خدایا به درستی که زمین تو را حجتی بر آفریدگانت باید که آنها را به دین تو هدایت کند؛ علم تو را به آنان بیاموزد، تا حجت از بین نرود و پیروان اولیائت — پس از آنکه بان حجت هدایتشان فرمودی — گمراه نشوند، و [آن حجت] یا آشکار است که فرمانبرداری

نشود، یا پنهان شده است که در انتظار [هنگام قیام و تشکیل حکومت جهانی اسلام] بسر می برد، اگر شخص او در حالیکه مردم هدایت شده باشند از [نظر آنها] غایب شود؛ علم او از آنان غایب نمی گردد، و آداب او در دلهای مؤمنین برجای می ماند، پس آنها آداب او را بکار می بندند.^۱

می گویم: آداب جمع داب است، و آن — چنانکه در کتاب قاموس آمده — شأن و عادت می باشد، بنابراین یا معنی عبارت آن است که ثبوت عادت و اوصاف پسندیده آن حضرت در دلهای آنان سبب می گردد که به آنچه خوشایند آن جناب است عمل کنند — اگر لام برای تعلیل باشد — و یا بدین معنی است که آداب آن حضرت در دلهای مؤمنین ثبت گردیده، و آنها اعمالی انجام می دهند که مانند آداب و اعمال شریف او است — که لام به معنی باء خواهد بود — چنانکه در بعضی از روایات آمده، و مؤمنین در زمان غیبت امام عصر عجل الله فرجه کارهای نیک را انجام می دهند تا به آداب آن جناب درآیند، و به صفات آن بزرگوار متصف گردند، پس لام — بنابراین معنی — برای غایت و نتیجه است. و هر کدام از این دو معنی باشد مطلب را ثابت می کند؛ اینکه ثبوت آداب و اخلاق آن حضرت در دل از صفات مؤمنین و لوازم ایمان است.

و نیز شاهد بر آنچه گفتیم شدت اهتمام پیغمبر و امامان علیهم السلام در هر زمان به بیان صفات و ویژگیهای خاص آن حضرت است که او را حتی از امامان دیگر متمایز می نماید تا چه رسد به مردم دیگر، چنانکه بر پژوهشگر پوشیده نیست، و این فقط بدین خاطر است که شناخت صفات و ویژگیهای آن جناب بر همه مردم لازم است، و جهت آن ظاهر است و آن انگیزه های فراوانی است طلبان بر ادعای دروغین منصب آن جناب می باشد، و قویترین دلیل بر چیزی تحقق یافتن آن است، بنابراین بر هر مؤمنی واجب است که امام زمانش را با صفات خاص و آداب مخصوصش بشناسد تا با ادعای شخص ملحدی که لایق آن مقام منبع نیست به شبهه نیفتد، و در دلش تردیدی خلجان نکند.

و ما در این کتاب آنچه که برای خردمندان بسنده است در این باره آورده ایم، بر توباد که در بخشهای کتاب یک بیک دقت کنی، و خداوند به راه راست هدایت می کند.

توجه:

در آغاز این کتاب بخشی در مورد وجوب شناخت آن حضرت قراردادیم، و در آنجا منظور بیان وجوب شناخت شخص آن حضرت بود که باید نام و نسب شریفش را بشناسیم، و اینکه اعمال جز با معرفت امام علیه السلام تمام نمی گردد، و در اینجا مقصود اثبات وجوب شناخت صفات و آداب آن جناب فی الجمله می باشد، پس از این نکته غافل مباش.

و بر وجوب شناخت مولایمان - صلوات الله علیه - به هر دو وجه اضافه بر آنچه گذشت - روایات و اخبار بسیاری دلالت می کند، از جمله:

۱- در اصول کافی بسند صحیحی از زراره از حضرت امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود:

«امام خودت را بشناس که البته اگر او را شناختی بر تو زیان نزند که این امر پیش بیفتد یا تأخیر کند».^۲

۲- و در همان کتاب بسند خود از فضیل بن یسار آورده که گفت:

«از حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) درباره فرموده خدای تبارک و تعالی: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْثَىٰ بِاِمَامِهَا» روزی که هر مردمی را به امامشان فرا خواهیم خواند. پرسیدم، فرمود: ای فضیل امام خود را بشناس که اگر امامت را شناختی بر تو زیان نزند پیشتر شدن این امر یا به تأخیر افتادن آن، و هر کس امام خود را بشناسد سپس پیش شدن این امر یا به تأخیر افتادن آن، و هر کس امام خود را بشناسد سپس پیش از آنکه صاحب این امر قیام کند بمیرد، به منزله کسی است که در ارتش آن حضرت نشسته باشد، نه بلکه به منزله کسی است که زیر پرچمش نشسته باشد. راوی گوید: بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند: به منزله کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به شهادت رسیده.^۳

۳- و نیز در آن کتاب بسند صحیحی از فضیل بن یسار - رحمه الله - آورده که گفت:

«شنیدم حضرت ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) می فرمود: هر کس در حالیکه امامی نداشته باشد بمیرد مردنش مردن جاهلیت است، و هر آنکه در حال شناختن امامش بمیرد او را زیان نرساند که این امر (دولت آل محمد علیهم السلام) پیشتر شود یا به تأخیر افتد، و هر کس بمیرد در حالیکه امامش را شناخته همچون کسی است که در خیمه قائم علیه السلام با آن حضرت باشد».^۴

۴- و در همان کتاب در خبر صحیحی از عمر بن أبان آمده که گفت:

«شنیدم حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) می فرمود: نشانه را بشناس که اگر علامت را شناختی بر تو زیان نزند آنکه این امر جلوتر شود یا تأخیر افتد، به درستی که خدای عزوجل می فرماید:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْثَىٰ بِاِمَامِهَا» روزی که هر مردمی را به امامشان فرا خواهیم خواند.

پس هر کس که امام خودش را بشناسد همچون کسی خواهد بود که در خیمه امام مُنتظر باشد».^۵

می گویم: اینکه فرمود: «نشانه را بشناس» در مورد شناختن امام کلمهٔ جامعی است، و سخنان بزرگان بزرگ سخن می باشد، توضیح اینکه که منظور از نشانه چیزی است که صاحب آن از غیر خودش امتیاز داده شود بگونه ای که هر کس نشانه اش را شناخت به اشتباه نیفتد، و نشانهٔ امام یا به نسب او برمی گردد و یا به بدن او یا به علم و اخلاق او یا به ویژگیهایش در هنگام ظهورش مربوط می شود، و به نشانه های حتمی که امامان معصوم علیهم السلام خبر داده اند. و نیز از علائم امام علیه السلام ظاهر شدن معجزه بردست او است، و شخص پویندهٔ راه شناخت هرگاه نشانهٔ امام را دانست امامش را اشتباه نمی کند هر چند که مدعیان دروغین منصب او زیاد باشند.

و از همین روی فرموده اند:

«به درستی که امر ما از آفتاب روشنتر است» و «همچون روز هیچگونه پوشیدگی در آن نیست».

پس بحمدالله و جوب شناخت صفات و نشانه ها و اخلاق و دلایل آن حضرت واضح گشت چون معرفت نسبت به آن جناب باین وسیله حاصل می شود.

اکنون که این را دانستی می گوئیم: بدون تردید مقصود از شناختی که امامان ما — که در ودها و سلامهای خداوند برایشان باد — تحصیل آن را نسبت به امام زمانان امر فرموده اند، مقصود شناختن آن حضرت است آنچنانکه هست، بگونه ای که سبب سالم ماندنمان از شبهه های ملحدین گردد، و مایهٔ نجاتمان از گمراه ساختن مفتریان گمراه کننده شود، و چنین شناختنی جز به دو امر حاصل نمی گردد:

یکی: شناختن شخص امام علیه السلام بنام و نسب

دوم: شناخت صفات و ویژگیهای او.

و بدست آوردن این دو شناخت از اهم واجبات می باشد.

واجب بودن شناخت اول واضح است، و اضافه بر آنچه در بخش اول کتاب گذشت بر آن دلالت دارد روایتی که شیخ اجل محمد بن ابراهیم نعمانی بسند خود از عبدالله بن ابی یعفر آورده که گفت:

«به حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) عرضه داشتم: مردی شما را دوست می دارد و از دشمنان بیزار می جوید، و حلال شما را حلال و حرامتان را حرام می شمارد، و معتقد است که این امر در بین شما هست و به غیر شما بیرون نرفته، جز اینکه گوید: آنها در بین خود اختلاف کرده اند، و آنها را امامان زماندار، و هرگاه بر یک تن از خودشان متفق گردند و بگویند: این است [آن صاحب امر] ما نیز خواهیم گفت: همین است، امام صادق علیه السلام فرمود: اگر [این مرد] بر همین باور بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است».^۶

و از طریق دیگری از سماعه بن مهران^۶ از امام صادق علیه السلام؛ و به طریق دیگری از حمران بن أعین^۸ از امام صادق علیه السلام مانند این سخن روایت آمده، پس در این حدیث دقت کن که چگونه شناختن شخص امام را بنام و نسب واجب شمرده، و به کمتر از این بسنده نکرده است، و همین مقدار بیان برای جویندگان کافی است.

و اما واجب بودن شناخت صفات و ویژگیهای امام علیه السلام:

چون ما بخاطر اینکه به دیدار مولایمان و امام زمانمان مشرف نشده ایم از شناختن آن حضرت به صورت محروم مانده ایم، بنابراین اگر کسی در این زمان ادعا کند که من صاحب الزمان هستم.

راست و دروغش را جز به دو امر نمی توان دانست: یکی آشکار شدن معجزه بدست او، و دیگر ظاهر شدن نشانه هایی که ائمه اطهار برای امام قائمی که در انتظارش هستیم بیان کرده اند، پس هرگاه فرد مؤمن آن نشانه ها را شناخت و از آن مکاری که برای آن حضرت هست آگاه گردید به هر صدایی گوش نخواهد داد، و بین راستگو و دروغگو فرق خواهد گذاشت.

از همین روی مولایمان حضرت صادق علیه السلام به عمرو بن أبان — که از اصحاب برجسته آن جناب بود — فرمود:

نشانه را بشناس... چون اگر نشانه را شناخت دیگر پس از هدایت شدن گمراه نخواهد شد، و به فریبکاران تمایلی نخواهد یافت.

و شگفت آور است که یکی از شرح کنندگان کافی در معنی حدیث فوق چنین گفته:

«مراد از نشانه امام است چونکه او علامتی است که بآن احوال مبدأ و معاد و قوانین شرعی شناخته می شود».

کاشکی می دانستم که چه چیزی او را به این توجیه کشانده، و لفظ را از آنچه حقیقت در آن است بازداشته!!

و چون جریان حضرت قائم علیه السلام از بزرگترین و شگفت انگیزترین امور است، و مقام حضرتش از والاترین و منیعترین مقامها می باشد، بگونه ای که پیغمبر اکرم و جانشینانش در بسیاری از روایات با او افتخار نموده، و فرموده اند: *مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ* = مهدی این امت از ما است، می بایست و ویژگیهای او و نشانه های ظهورش از بهترین صفات و روشنترین نشانه ها باشد، بطوریکه برهیچکس از مردان و زنان و شهرنشینان و صحرانشینان پوشیده نماند، و می بایستی که آن نشانه ها و صفات برخلاف معمول و عاداتها و خارق آنها باشد، و بدین ترتیب بین ادعاهای راستین و دروغین فرق ایجاد کند، و آن

نشانه‌ها در سخنان امامان برحق علیهم السلام بیان شده باشد، و این مطلب به حکم عقل و نقل روشن است و بر اهل خرد و فضل پوشیده نیست.

شاهد بر آنچه ادعا کردیم و توضیح آنچه قائل شدیم، روایاتی است که از امامان علیهم السلام در ذکر آن علامتها و بیان صفات و ویژگیهای حضرت قائم علیه السلام رسیده از درخشندگی نورش در زمان ظهور، و نداهای عمومی روشن، و صیحه ترسناکی که علنی انجام می‌شود، و ابری که بر سر آن جناب سایه می‌افکند که اعلام می‌دارد: این همان مهدی خلیفه خدا است از او پیروی کنید، و پاسخ دادن خورشید و ماه به فرا خواندن آن حضرت، و برطرف شدن دردها و بیماریها از مؤمنین به برکت او، و ظاهر شدن سنگ و عصای موسی علیه السلام بدست آن بزرگوار، و غیر اینها... که بسیاری از آنها را در بخش چهارم همین کتاب پیشتر یادآور شدیم، و علمای ما — که خداوند از جهت خدمتشان به اسلام و اهل آن بهترین پاداششان دهد — آن روایات را در کتابهایشان آورده‌اند.

و به آنچه یادآور شدیم مولایمان حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام توجه داده در حدیثی که در بحار به نقل از نعمانی روایت آمده که فرمود:

«تا آسمانها و زمین آرامند شما هم آرام بمانید — یعنی بر کسی خروج مکنید — چون به درستی که در امر شما پوشیدگی نیست، آگاه باشید که آن آیتی از خدای عزوجل می‌باشد از مردم نیست، توجه کنید که آن از خورشید روشنتر است بر هیچ نیک و بدی مخفی نمی‌ماند، آیا صبح را می‌شناسید؟ راستی که آن امر همچون صبح است پوشیدگی در آن نیست»^۹.

و اخبار دیگری که از امامان علیهم السلام روایت شده است. و از جمله روایاتی که با صراحت دلالت دارد بر وجوب تحصیل این دو شناخت، روایتی است که در تفسیر البرهان از معاویه بن وهب از حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) آمده که فرمود:

«به درستی که بهترین و واجبترین فریضه‌ها بر انسان شناخت پروردگار و اقرار به بندگی او است، و مرز شناخت آن است که خداوند را بشناسد اینکه هیچ معبود حقی جز او نیست و هیچگونه مثل و مانندی ندارد، و بداند که او قدیم پایدار موجود است بدون فقدان، موصوف است بی آنکه شبیه و نظیر و باطل کننده‌ای داشته باشد، هیچ چیز به مثل او نیست و او است شنوای بینا. و پس از آن شناخت فرستاده خدا است و گواهی دادن به پیغمبری او، و کمترین مرتبه شناخت رسول: اقرار به پیغمبری او است و اینکه آنچه از کتاب یا امریای نهی آورده از خدای عزوجل می‌باشد، و بعد از آن شناختن امامی است که به نعت و صفت و نامش در حال سختی و راحتی باو اقتدا می‌نمائی»^{۱۰}.

و کمترین درجه شناخت امام آن است که [دانسته شود] او همتای پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم است. بجز در درجه نبوت، و امام وارث پیغمبر است، و اطاعت امام اطاعت خداوند و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم است، و تسلیم بودن باو در همه امور، و مراجعه کامل باو و پذیرش گفته او از مراتب شناخت می باشد، و بداند که امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم علی بن ابی طالب است، و بعد از او حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی، و پس از او علی بن محمد - فرزندش - و بعد از علی پسرش حسن و حجت از فرزندان حسن می باشند.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای معاویه در این مورد برای تو اصلی قراردادم پس بر آن عمل کن...».

دوم: رعایت ادب نسبت به یاد او:

باینکه مؤمن، آن حضرت علیه السلام را یاد نکند مگر با القاب شریف مبارکش مانند، حجت، و قائم و مهدی، و صاحب الأمر، و صاحب الزمان و غیر اینها، و ترک تصریح به نام شریف اصلی آن حضرت که اسم رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم است: «م ح م د».

و علمای ما - که خدای تعالی رحمتشان کند - در حکم نام بردن مولایمان حضرت مهدی علیه السلام به نام اصلی اختلاف کرده اند.

بعضی از آنها بطور کلی آن را جایز شمرده اند - مگر در حال تقیه - مانند محدث عاملی در کتاب وسائل.^{۱۱}

و برخی بطور مطلق آن را ممنوع دانسته اند، چنانکه ظاهر آنچه از دو شیخ اقدم: مفید و طبرسی - قدس سرهما - حکایت شده همین نظر است.

و بعضی بطور مطلق آن را حرام شمرده اند مگر در دعاهای رسیده از معصومین علیهم السلام و این نظر اسماعیل بن احمد علوی عقیلی طبرسی - قدس سره - است که در کتاب کفایة الموحدین آورده.

و برخی آن را جایز ولی مکروه دانسته اند، مانند شیخ محقق انصاری - قدس سره - و عده ای حرام بودن را به نام بردن در محافل و مجامع اختصاص داده اند نه در موارد دیگر مانند: سید محقق داماد و دانشمند مدقق نوری - قدس سرهما -.

و بعضی حرمت را به زمان غیبت صغری اختصاص داده اند، و من گوینده ای بر این قول نمی شناسم ولی از سخن فاضل مجلسی در بحار^{۱۲} چنین ظاهر می شود که کسی این قول را داشته است و خدا دانا است.

و ممکن است این قول را به نظر اول بازگرداند به جهت شدت تقیه در زمان غیبت صغری، چنانکه پوشیده نیست.

و بهر حال تحقیق سخن در این باره اینکه: یاد کردن نام شریف معهود آن حضرت بر چند گونه تصور می شود:

یکی: یاد کردن آن در کتابها، و در جایز بودن آن تردید نیست، به حکم اصل، و بجهت اینکه دلایل منع شامل آن نمی شود، و نیز بجهت آنچه خواهیم دید که شیوه پیشینیان صالح و علمای عاملان — که رضوان خداوند بر همه آنان باد — بر این بوده است، از زمان شیخ کلینی تا زمان ما اینطور بوده که نام آن حضرت علیه السلام را در کتابهای خود ذکر کرده اند، بدون اینکه کسی بر آنان اعتراض نماید.

دوم: یاد کردن نام آن جناب با اشاره و کنایه، مانند اینکه گفته شود: اسم او اسم رسول خدا است، و کنیه اش کنیه آن حضرت می باشد. و این نیز جایز است به همان ادله ای که در گونه نخستین گذشت، باضافه روایات متعددی از طرق شیعه و سنی از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که در آنها تصریح فرموده باینکه:

«مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه اش کنیه من می باشد».

و باید دانست که جایز بودن در این مورد و گونه اول به غیر حال ترس اختصاص دارد، زیرا که حالت ترس از جمله عناوین عارضی است که مایه حرام شدن هر جایزی باشد چنانکه پوشیده نیست.

سوم: یاد کردن آن حضرت در دعا و مناجات، بطوریکه عنوان نام بردن در محافل و مجامع را نداشته باشد.

ظاهراً در این صورت نیز جایز است، بجهت اینکه دلایل جواز — که در گونه هفتم خواهی دید — در این قسم جریان دارد، اضافه بر ورود آن در بعضی از دعاها و تعقیبات، ولی احوط آن است که ترک گردد، مگر اینکه در روایت صحیحی رسیده باشد، خوب دقت کنید.

چهارم: یاد کردن آن حضرت در مجامع و غیر آنها بطور سری و دردل، و حق آن است که در این صورت نیز جایز باشد، بجهت اینکه دلایل منع از این قسم منصرف است، پس اصل و دلایل جواز بدون معارض باقی می ماند، اضافه بر روایتی که در

مستدرک با سندی از حذیفه بن الیمان آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خبر وصف حضرت مهدی علیه السلام فرمود:

«و او است که بطور آشکارا پیش از قیامش کسی نامش را نبرد مگر کافر باو».^{۱۳}

و نیز مؤید این است اختصاص یافتن حرمت بآن در مورد اجماعی که محقق داماد آن را نقل کرده که:

«بطور علنی و آشکار نامش را برند».

و سخنش خواهد آمد.

پنجم: یاد کردن این اسم شریف در مواقع ترس، مانند: محافل و مجالس دشمنان دین که تقیه با آنان واجب است، و هیچ اختلافی از هیچیک از متقدمین و متأخرین در حرمت این نوع نیست، و نیز تمام دلایل تقیه بر آن دلالت دارد، و همچنین احادیث منع از نام بردن، همگی شامل این قسم می شود.

ششم: یاد کردن نام آن حضرت در سایر مجالس و مجامع که ترس و تقیه ای در آنها نیست، و این گونه است که معركة آرا و جای بحث و گفتگومی باشد.

و مختار نزد من قولی به حرمت آن است، موافق با رأی شیخ صدوق و مفید و طبرسی و محقق داماد و علامه مجلسی و عالم محقق نوری، بلکه در گفتار محقق داماد اجماع بر آن نقل گردیده، و در سخن بعضی دیگر شهرت این قول حکایت شده بجهت اخبار صحیح، معتبر و مستفیض بلکه از لحاظ معنی در حدّ تواتر. از جمله:

۱- شیخ صدوق بسند صحیحی از ابوهاشم جعفری روایت آورده که گفت:

شنیدم حضرت ابوالحسن العسکری (امام هادی علیه السلام) می فرمود:

«جانشین بعد از من پسر من حسن است، پس چگونه خواهید بود در جانشین پس از جانشین؟ راوی گوید: عرضه داشتم: خداوند مرا فدای تو گرداند؛ چرا؟ فرمود: زیرا که شما شخص او را نمی بینید و بردن نامش برای شما روا نیست، گفتم پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگوئید حجت از آل محمد صلی الله علیه و علی آباءه الطاهرین المعصومین».^{۱۴}

ثقة الاسلام کلینی نیز در کافی این حدیث را بطور مرسل روایت آورده.^{۱۵}

۲- شیخ صدوق بسند صحیحی از حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام)

روایت کرده که فرمود:

«صاحب این امر مردی است که هیچکس با اسمش او را یاد نکند مگر اینکه کافر باشد».

شیخ کلینی نیز بسند صحیحی این خبر را چنین روایت نموده:

«صاحب این امر را کسی بنامش اسم نبرد مگر کافری».^{۱۶}

۳- در کافیه^{۱۷} و کمال الدین بسند معتبری از ریان بن الصلت آمده که گفت:

«شنیدم حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام - که درباره قائم علیه السلام سؤال شده بود- می فرمود: جسمش دیده نمی شود و به اسم نام برده نگردد».^{۱۸}

همین خبر را بطور مسند در مستدرک از ریان بن الصلت روایت کرده که گفت:

«شنیدم حضرت رضا علی بن موسی علیهما السلام می فرمود: قائم مهدی فرزند پسر حسن است که بدنش دیده نمی شود، و کسی او را در زمان غیبتش به اسمش نام نبرد تا اینکه او را ببینند و اسمش را اعلان کند [اعلان کنند] پس [در آن هنگام] هر کس از خلیق بخواهد اسم او را ببرد...».

۴- در مستدرک بطور مسند از رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده در خیر توصیف

حضرت مهدی علیه السلام که فرمود:

«و او است آنکه پیش از قیامت بطور آشکار نامش را نبرد مگر کسی که باو کافر باشد».^{۱۹}

۵- و در همان کتاب نیز از حسین بن علوان آمده که امام صادق علیه السلام در شماره

امامان فرمود:

«آنان دوازده تن از آل محمد علیهم السلام می باشند: علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و هر کس که خدا خواسته. راوی عرضه داشت: فدایت شوم همانا من از تو سؤال می کنم تا به حق مرا فتوا دهی، فرمود: من و این پسر - و به فرزندش موسی اشاره کرد - و پنجمین از فرزندان او، شخص او غایب می شود و یاد کردنش با اسمش روا نباشد».^{۲۰}

۶- توقیع شریف آن حضرت علیه السلام که:

«ملعون است ملعون است کسی که در محفلی از مردم اسم مرا ببرد...».^{۲۱}

۷- توقیع دیگری از آن جناب علیه السلام که:

«هر کس در میان جمعی از مردم اسم مرا ببرد لعنت خدا بر او باد».^{۲۲}

این دو توفیق را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین روایت کرده.^{۲۳}

۸- روایتی است که صدوق بسند خود از حضرت ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) آورده که فرمود:

«عمر بن خطاب از امیرمؤمنان علیه السلام درباره مهدی سؤال کرد و گفت: ای پسر ابوطالب از مهدی خبر ده که اسمش چیست؟ فرموده: اسمش را نه [نمی گویم] به درستی که حبیب من و خلیلم از من پیمان گرفت که نام او را بازگو نکنم تا اینکه خدای عزوجل او را برانگیزد، و آن از چیزهایی است که خدای عزوجل علم آن را به رسولش سپرده است.»^{۲۴}

۹- حدیث خضر که در بخش دوم کتاب بسند صحیحی آن را روایت آوردیم، و در آن آمده.

«و گواهی می دهم بر مردی از فرزندان حسین که کنیه و نامش گفته نمی شود تا اینکه خداوند امرش را آشکار سازد.»

۱۰- شیخ صدوق بسند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«پنجمین از فرزندان هفتمین [امام] از شما غایب می شود، و بردن نامش برای شما روا نیست.»^{۲۵}

۱۱- صدوق بسند صحیحی از حضرت ابوجعفر ثانی (امام جواد علیه السلام) روایت آورده که در وصف حضرت مهدی علیه السلام فرمود:

«او است آنکه از مردم ولادتش مخفی می ماند و بردن نامش بر آنها حرام می باشد.»^{۲۶}

که تمام این حدیث در بخش چهارم کتاب در حرف غین خبرهای امام جواد علیه السلام به غیبت آن جناب گذشت.

۱۲- روایتی که صدوق از عبدالعظیم حسنی در حدیث عرضه کردن دینش بر حضرت ابوالحسن علی بن محمد عسکری (امام هادی علیه السلام) آورده:

«... پس امامان را برشمرد تا حضرت ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) آنگاه حضرت هادی علیه السلام فرمود: و پس از من حسن فرزندم [امام می باشد] پس چگونه است حال

مردم با جانشین بعد از او! گوید: عرضه داشتیم: و چرا اینگونه ای مولای من؟ فرمود: زیرا که شخص او دیده نمی شود، و یاد کردن نامش حلال نمی باشد تا هنگامیکه خروج کند پس زمین را آکنده از قسط و عدل سازد...»^{۲۷}.

۱۳- نیز خبر صحیحی از محمد بن ز یاد از دی آورده که گفت:

از آقایم موسی بن جعفر علیه السلام در باره فرموده خدای عزوجل: (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) و نعمتهای ظاهری و باطنی خویش را بر شما تمام کرد).

پرسیدم، آن حضرت علیه السلام فرمود: نعمت ظاهر: امام ظاهر است، و نعمت باطن امام غایب می باشد، به آن جناب عرضه داشتیم: آیا در امامان کسی هست که غایب شود؟ فرمود: آری، از دیدگان مردم شخص او غایب می شود، ولی از دلهای مؤمنین یاد او غایب نمی گردد، و او دو از دهمین تن از ما (امامان) است، خداوند هر دشواری را برای او آسان می نماید، و هر سختی را برایش رام می سازد، و گنجهای زمین را برایش آشکار می گرداند، و هر دوری را برای او نزدیک می نماید، و هر سرکش ستیزگر را باو نابود می کند، و بر دستهای او (بر دست او) هر شیطان طاغی را هلاک می سازد، او پسر بهترین کنیزان است آنکه ولادتش بر مردم پوشیده می ماند و نام بردنش برای آنها حلال نباشد تا اینکه خداوند او را آشکار سازد پس زمین را پر از قسط و عدل نماید، همچنانکه از ستم و ظلم آکنده باشد...»^{۲۸}.

۱۴- شیخ جلیل علی بن محمد خزّاز رازی یا قمی در کتاب کفایة الأثر فی النصوص علی الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام بسند خود از جابر بن عبدالله انصاری آورده که گفت:

«جندل بن جناده یهودی از خیبر بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد، و عرضه داشت: ای محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) مرا خبر ده از آنچه برای خداوند نیست، و از آنچه نزد خداوند نیست، و از آنچه خداوند نمی داند؟ آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اما آنچه برای خداوند نیست: خداوند را شریکی نیست، و اما آنچه نزد خداوند نیست پس نزد خداوند ظلمی نسبت به بندگان نیست، و اما آنچه خداوند نمی داند آن گفتار شما گروه یهود است که عذیر پسر خدا است و خداوند برای خود فرزندی نمی داند. پس جندل گفت: گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و بحق، تورسول خدا هستی.

سپس گفت: ای رسول خدا من دیشب در خواب موسی بن عمران علیه السلام را دیدم که بمن فرمود: ای جندل بر دست محمد صلی الله علیه وآله مسلمان شو و به جانشینان بعد از او دست بیاو ویز، پس من مسلمان شدم و خداوند این نعمت را بمن روزی فرمود، اکنون

مرا از جانشینان پس از خودت خبر ده تا بآنان متمسک گردم.

رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای جنبد اوصیای من پس از من به شماره نقبای بنی اسرائیل می باشند، عرضه داشت: آنها دوازده تن بوده اند، همچنانکه در تورات یافته ام رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آری امامان بعد از من دوازده تن می باشند. عرضه داشت: ای رسولخدا آیا همگی آنها در یک زمان خواهند بود؟ فرمود: نه ولی جانشینی پس از جانشین دیگر که البته توجز سه تن از آنها را درک نخواهی کرد، عرضه داشت: پس ای رسولخدا نامشان را برایم بگو؟ فرمود: آری به درستی که تو سید اوصیا و وارث پیغمبران و پدر امامان علی بن ابی طالب علیه السلام را بعد از من خواهی دید، سپس فرزندش حسن سپس حسین را بآنها پس از من متمسک شو و نادانی جاهلان تو را نفریب، پس چون هنگام ولادت فرزندش علی بن الحسین سیدالعابدین شود خداوند عمر تو را بسر خواهد آورد، و آخرین برخورداریت از دنیا جرعه ای از شیر خواهد بود.

جنبد گفت: ای رسولخدا همچنین در تورات یافتم:

«الیا الیا بقطوسبراً وُسبیراً».

ولی نامهایشان را نشناختم، بعد از حسین چند وصی هست و نامشان چیست؟ رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: نه تن از فرزندان حسین علیه السلام می باشند و مهدی از آنها است، که چون مدت حسین سپری گشت بعد از او پسرش علی امر امامت را بعهد می گیرد لقبش زین العابدین است، و چون مدت علی سپری شد امر امامت را بعد از او پسرش (محمد) بعهد می گیرد که باقر خوانده می شود، و چون دوران محمد پایان می یابد بعد از او جعفر که صادق خوانده می شود مسؤلیت امامت را بدوش می کشد، پس هنگامیکه دوران جعفر تمام می گردد بعد از او موسی که کاظم خوانده می شود این امر را برعهده می گیرد، سپس چون مدت موسی منقضی شود پس از او پسرش علی این امر را به عهده می گیرد که رضا خوانده می شود، و هرگاه که دوران علی سپری گردد بعد از او فرزندش محمد به امر امامت قیام کند که زکی خوانده می شود، پس چون مدت محمد منقضی شود امر امامت را بعد از وی پسرش علی که نقی خوانده می شود خواهد داشت، و چون مدت علی بسر آید امر امامت را بعد از او حسن پسرش خواهد داشت که امین خوانده می شود، سپس امام مردم از آنها غایب خواهد گشت.

جنبد گفت: ای رسولخدا او حسن است که از آنها غایب خواهد شد؟ فرمود: نه ولی فرزندش حجت است، گفت: یا رسول الله پس اسم او چیست؟ رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود: نامش برده نمی شود تا اینکه خداوند او را آشکار گرداند.

جنبد گفت: ای رسولخدا ما یاد آنها را در تورات یافته ایم، و البته موسی بن عمران بتو و جانشینان بعد از تو از خاندانت بما مژده داده است.

سپس رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را تلاوت کرد:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أَشْخَلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ

مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنَا يَعْنِي:

خداوند وعده کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند اینکه البته آنها را در زمین جایگزین خواهد ساخت همچنانکه آنان را که پیش از ایشان بودند به خلافت رسانید، و به راستی که دینشان را که برایشان پسندیده مُکنت خواهد داد و پس از ترسانان بجای آن امتیثشان خواهد بخشید...

آنگاه جندل گفت: ای رسول خدا ترس آنها چیست؟ فرمود: ای جندل در زمان هر یک از آنان کسی هست که متعرض او شود و اذیتش کند، پس هرگاه خداوند خروج قائم ما را تعجیل فرماید زمین را پر از قسط و عدل سازد همچنانکه از ستم و ظلم آکنده باشد. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خوشا بحال صبرکنندگان در زمان غیبت او، خوشا بحال کسانی که بر شیوه آنان پایدار مانند، آنهایند که خداوند در کتابش آنان را وصف نموده و فرموده:

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ = آنانکه به غیب ایمان دارند.

و فرموده:

(أَوْلٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ =

آنها حزب خدایند، توجه کنید که البته حزب خداوند رستگارانند).

ابن الأَسْفَعِ [روایت کننده این خبر از جابر بن عبد الله] گوید:

سپس جندل بن جناده تا زمان حضرت حسین بن علی علیه السلام زندگی کرد، آنگاه به طائف رفت، پس از آن نعیم بن ابی قیس برایم گفت که: در طائف بر او وارد شدم در حالیکه بیمار بود سپس شیر درخواست کرد و آن را آشامید و گفت: اینچنین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمن وعده فرمود که: آخرین توشه ام از دنیا آشامیدنی شیر باشد. آنگاه در گذشت خدای تعالی رحمتش کند، و در طائف در جایی که به کوراء معروف است دفن شد.^{۲۹}

۱۵- فاضل متبحر نوری در کتاب مستدرک الوسائل به نقل از کتاب الغیبه شیخ ثقة

جلیل فضل بن شاذان روایت آورده از محمد بن عبد الجبار که گفت:

«به آقایم حضرت حسن بن علی (امام عسکری علیه السلام) عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا فدایت شوم دوست می دارم که بدانم چه کسی امام و حجت خداوند بر بندگانش بعد از تو است؟ فرمود: امام و حجت بعد از من پسر من همان رسول خدا صلی الله علیه وآله و هم کنیه او است آنکه خاتم حجت‌های الهی و خلفای او می باشد...» تا اینکه فرمود: «پس برای احدی روانیست که پیش از خروجش او را بنام یا کنیه اش بخواند.»^{۳۰}

۱۶- در مستدرک از همان کتاب آمده که گفت:

«حدیث کرد ما را ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری که گفت: هنگامیکه والی عمرو بن عوف در پی کشتنم برآمد، واومردی سخت دل و نسبت به کشتن شیعیان حرص بود و این خبر بمن رسید، و ترس شدیدی مرا فرا گرفت با خانواده و دوستانم خداحافظی کردم و به سوی خانه حضرت ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) رهسپار شدم تا با آن جناب هم وداع نمایم، و به فکر فرار کردن هم بودم، پس هنگامیکه بر آن حضرت وارد شدم پسری در کنارش نشسته دیدم انگار صورتش همچون ماه شب چهارده درخشان بود، پس از نور و درخشندگیش متحیر ماندم و نزدیک بود که ترس و قصد فرار خودم را فراموش کنم.

پس [آن پسر] بمن فرمود: فرار مکن که براستی خدای تبارک و تعالی بزودی شر او را از تو دفع خواهد کرد. پس بر حیرتم افزوده شد، به حضرت ابو محمد علیه السلام عرض کردم: ای آقای من خداوند مرا فدای تو گرداند او کیست که از آنچه در خاطر من بود خیر داد؟ فرمود: او پسر من و جانشین بعد از من است، و هم او است آنکه غایب می شود غیبتی طولانی و پس از پر شدن زمین از جور و ظلم آشکار می گردد و آن را آکنده از قسط و عدل می سازد.

پس درباره اسم او پرسیدم، فرمود: او همنام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و برای احدی روا نیست که او را بنام و یا کنیه اش بنامد تا اینکه خداوند دولت و حکومتش را ظاهر گرداند، پس ای ابراهیم آنچه امروز از ما دیدی و شنیدی جز از اهلش پنهان مدار.

ابراهیم گوید: آنگاه بر آن دو و بر پدرانشان درود فرستادم و در حالیکه فضل خدای تعالی پشتوانه خویش نموده و بآنچه از حضرت صاحب علیه السلام شنیده بودم اعتماد داشتم بیرون شدم...» ۳۱

می گویم: اینها قسمتی از اخبار بود که بر حرام بودن یاد اسم شریف آن حضرت دلالت دارد، و بخشی از آنها را بخاطر پرهیز از اطالۀ سخن نیاوردیم، و این اخبار — چنانکه دیدید — بر دو گروه می باشند، گروهی از آنها دلالت دارند بر حرام بودن یاد اسم مورد بحث چه در مجامع و چه در غیر آنها خواه در حال تقیه و ترس باشد یا در غیر آن حال باشد، و چه در غیبت صغری باشد و چه در غیبت کبری.

گروه دیگر از آن روایات حرمت را به مجامع اختصاص داده اند، و اینکه آن اسم شریف را بطور علنی و آشکار یاد نمایند، و این گروه از احادیث منظور آن گروه دیگر را بیان می کنند، اطلاقهای آن اخبار را مقید می سازند [به اینکه در مجامع و مجالس بطور علنی آن اسم مقدس ذکر گردد]، و شاهد بر این قرائن آینده است از جمله: منعقد شدن اجماع منقول در سخن محقق داماد — قدس سره — بر تحریم می باشد، که این اجماع در خصوص مجامع بطوری علنی و آشکار است.

اگر بگوئید: ممکن است این اخبار منظورشان حال تقیه و ترس باشد، به قرینه بعض اخبار دیگر پس جایز نیست که در غیر آن مورد آنها را سرایت دهیم؟ مانند آنچه در اصول کافی از علی بن محمد از ابو عبد الله صالحی روایت شده که گفت:

«بعضی از اصحاب ما پس از درگذشت حضرت ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) از من خواستند که از اسم و جایگاه حضرت صاحب الامر علیه السلام سؤال نمایم، پس جواب بیرون آمد که: اگر بر اسم آنها را دلالت دهی آن را شایع می کنند، و اگر منزلگاه را بدانند آن را نشان خواهند داد.^{۳۲}»

و مانند آنچه در کمال الدین از عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن عثمان عمروی ضمن حدیثی روایت آمده که حمیری باو گفت:

تو جانشین حضرت ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) را دیده ای؟ جواب داد: آری بخدا سوگند... تا آنجا که گوید: گفتم: پس اسم [او را بگو]؟ گفت: بر شما حرام است که از آن پرسید و من نمی گویم این از من است، و برای من روا نیست که حلال و حرام کنم، ولیکن از خود او است، چون نزد زمامدار چنین ثابت شده که حضرت ابومحمد علیه السلام درگذشت در حالیکه فرزندی از او بجای نماند... تا اینکه گفت: و اگر اسم گفته شد جستجو واقع می گردد، تقوای خدا را پیشه کنید و از آن دست بکشید.^{۳۳}

می گویم: آنچه در این دو خبر و مانند اینها آمده وجه تشریح حکم و بیان حکمت نهی از بردن آن نام مقدس است، همچنانکه حکمت تشریح غسل جمعه این بود که تا مردم از بوی زیر بغل انصار اذیت نشوند. بطوریکه در کتاب فقیه و غیر آن روایت شده. پس همانطور که بر اثر منتفی شدن آن حکمت یاد شده از بین نمی رود. اگر بگوئید: ظاهر تحلیل در روایت دوم آن است که ترس علت حرام شدن است پس اگر ترس برداشته شود حکم نیز برداشته می شود؟

می گویم: نمی توان آن را بر علت حقیقی حمل کرد، بخاطر چند وجه:

اول: اینکه نظیر این عبارت در چندین مورد وارد شده و علمای ما آنها را بر حکمت وضع حکم حمل کرده اند، بنابراین روایت مزبور در آنچه ادعا شده ظهور ندارد.

بله اگر نقی در منحصر بودن علت تحریم چیزی بطور خصوص وارد شود، جایز است که از عموم تحریم دست برداریم، و این امر در اینجا معلوم نیست آنطور باشد بجهت اینکه تصریحی در آن نیست و علم نداریم که علت حکم در هنگام ترس و تقیه منحصر باشد چنانکه ان شاء الله تعالی خواهی دانست.

دوم: اینکه همین جهت علت بود پیغمبر صلی الله علیه وآله از یاد کردن نام آن جناب

برای جندل خیبری خودداری نمی کرد، و نیز امام صادق علیه السلام اصحاب خود را از یاد نمودن نام شریفش نهی نمی فرمود، چونکه در این امر در زمان آنها تقیه ای نبود، چون هنوز حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متولد نشده بود.

و آنچه احیاناً پنداشته می شود که: آنچه از امامان علیهم السلام در مورد نهی از بردن آن نام و حرام بودن و حلال نبودن آن رسیده خبر از حال کسانی است که در زمان حضرت حجت علیه السلام هستند، باینکه بردن نام آن حضرت بر آنها حرام است بجهت تقیه و ترس، چنین پنداری بسیار دور از حقیقت و در نهایت سستی و بی پایگی است، چون ظاهر از فرمایش امامان آن است که در مقام بیان حکم بوده اند، اضافه بر اینکه این پندار در بعضی از نصوص یاد شده ممتنع می باشد مانند فرموده آن حضرت علیه السلام که:

«هیچکس جز کافری نام او را نبرد».

سوم: اینکه اگر علت این حکم تقیه بود اصلاً روا نمی بود که اسم شریفش را آشکار سازند، با اینکه اخبار بسیاری از طرق شیعه و سنی دلالت دارند بر اینکه پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم با صراحت فرموده:

«نام او نام من و کنیه اش کنیه من است».

که بدین وسیله نام شریفش را شناسانده اند.

چهارم: اینکه اگر علت نهی از بردن اسم فقط ترس و تقیه بود، می بایست که با هیچ نام و لقبی اصلاً یاد نشود، چونکه باید علت حکم را در تمام مواردش شمول داد، تا اینکه دشمنان او را نشناسند، در صورتیکه آن حضرت علیه السلام با القابش بیش از اسمش معروف بوده است، بویژه لقب مهدی علیه السلام و عامه آن جناب را با لقب و نسبش می شناختند و هیچ خبری در مورد نهی از ذکر غیر از این اسم شریف نقل نشده، بلکه منع در توقیع آتی و غیر آن به یاد نمودن خصوص نام آن حضرت اختصاص داده شده پس این دلیل بر آن است که علت حرام بودن امری است که بر ما پوشیده مانده، و امیرالمؤمنین علیه السلام باین معنی اشاره فرموده در خبری که در کمال الدین از آن حضرت روایت شده است.

پنجم: اینکه اگر حرمت در محدوده ترس و تقیه قرار داشت، درست نبود که ظهور آن حضرت آخرین وقت برای آن قرارداد شود، چونکه تقیه گاهی هست و گاهی نیست.

ششم: آنچه دانستی که خضر علیه السلام از بردن نام شریف آن حضرت خودداری

نمود، با اینکه اصلاً در آن مجلس ترسی وجود نداشت.

هفتم: آنچه محقق نوری یادآور شده که:

در قسمتی از اخبار منع از نام بردن تصریح باین است که آن حضرت همان پیغمبر می باشد، که شنونده راوی اسم را شناخته است، پس اگر تقیّه از خود آن شخص بوده که او آن اسم را شناخت، و اگر تقیّه از دیگری بوده وجهی ندارد که در این مجلس آن را ذکر نکنند، بلکه لازم بود به راوی تذکر دهند که در مجلس دیگری آن اسم را نبرد.

هشتم: اینکه نامیده شدن به اسم محمد صلی الله علیه وآله وسلم در حضرت قائم علیه السلام منحصر نیست تا آنکه یاد کردن آن حضرت بآن اسم مورد نهی واقع گردد برای اینکه دشمنان او را نشانند، بلکه اگر علت این حکم ترس بود می بایست نهی می شد از اینکه آن جناب با عنوان حجّت و صاحب الغیبه و مانند اینها یاد شود، زیرا که پیش از آن حضرت کسی به این عناوین نامیده نشده است، بلکه لازم بود که آن جناب با عنوان ابن العسکری نیز یاد نگردد زیرا که این نحوه یاد کردن صراحت دارد در اینکه او علیه السلام زنده و باقی است، پس دشمنان به جستجویش برمی خیزند، و از اینجا روشن می شود که قول به اختصاص داشتن حرمت به زمان غیبت صغری ضعیف است، چونکه اگر ترس و تقیّه علت این حکم بود می بایست از یاد کردن القاب مخصوص آن حضرت نیز نهی می شد.

جان کلام اینکه: حرام بودن یاد این اسم شریف به ترس یا عدم آن بستگی ندارد، برخلاف سایر نامها و القاب آن جناب که جایز بودن یاد آنها یا حرام بود نشان پیرامون ترس و تقیّه دور می زند که هرگاه جای تقیّه باشد ذکر آنها جایز نیست و در صورتیکه تقیّه نباشد جایز است، و همچنین در مورد بردن نام سایر امامان علیهم السلام حکم همینطور است، پس همه امامان علیهم السلام در این حکم مساوی هستند، چنانکه روایات بر آن دلالت دارد، و این وجه در اینجا بذهن رسید که توضیح و بیان بیشتری در مورد آن بزودی خواهد آمد ابن شاء الله تعالی.

و اما بعضی از وجوه گذشته را محقق نوری یادآور شده است.

بنابراین از مطالعه تمام این وجوه و امور برای فقیه زبردست یقین حاصل می شود باینکه ترسی که در دو خبر یاد شده اشاره گردیده حکمت قرارداد این حکم است نه علت آن.

عقلاً و اهل زبان چنین است که در محاورات و گفت و شنودهایشان در صدد بیان حکم واقعی می باشند، پس منصرف نمودن سخن به غیر آن نیازمند به دلیل صریحی است که موجب دست برداشتن از عموماً بسیار گردد که در این مورد چنین دلیلی وجود ندارد.

و نیز قول به تحریم بطور مطلق مقتضای ظهور عام می باشد— چنانکه دانستی— پس تخصیص دادن آن (حرمت) به پاره‌ای از افراد آن (موارد ترس و تقیه و...) بیرون کردن عام از ظاهر آن است بدون اینکه دلیلی بر آن بوده باشد.

و باز (اشکال دیگر اینکه) اختصاص دادن حرمت به حال ترس و تقیه مایه خارج کردن بیشتر افراد از عنوان عام است و جایز نبودن آن بر اهل تدبیر و دقت پوشیده نیست. اکنون که این نکات را دانستی می گوئیم: آنچه ما اختیار کردیم که حرام بودن یاد اسم شریف معهود آن حضرت عجل الله فرجه الشریف به مجالس و مجامع اختصاص دارد به چند امر تأیید می گردد:

یکم: اینکه در احادیث معراج یک خبر هم نقل نشده که خداوند— جل جلاله— بنام حضرت مهدی— روحی فداه— تصریح کرده باشد، چنانکه بر پژوهنده مخفی نمی ماند.

دوم: اینکه در احادیث نبوی— با همه بسیاری و تظافری که دارند— یک حدیث هم نقل نشده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اسم شریف آن حضرت عجل الله فرجه را تصریح کرده باشد، بلکه با القابش او را یاد می نمود، یا اینکه می گفت:

نام او نام من و کنیه اش کنیه من است.

و این دو وجه را محدث نوری— قدس سره— یادآور شده که هر دوی آنها تا بل و بحث می باشند.

سوم: اجماع منقولی که در سخنان سید محقق داماد موجود است که بد نیست سخنش را— همانگونه که یکی از اوتاد— برای تأیید و استشهاد حکایت نموده بیاوریم: وی— که خدای تعالی رحمتش کند— در کتاب (شرعة التسمیة فی زمان الغیبة) گوید:

شیوه دین و راه مذهب چنین است که برای احدی از مردم در این زمان ما— یعنی زمان غیبت— تا آنگاه که هنگام قَرَج فرا رسد و خداوند سبحان برای ولی و حجت خود بر خلقتش و بپا خاسته بامرش و منتظر حکمش به ظهور و خروج: حلال نیست که نام و کنیه آن جناب صلوات الله علیه را در میان مجمعی و انجمنی بطور آشکار اسم ببرد، و کنیه گرامیش را بطور علنی باز گوید، و شیوه مشروعی که از بزرگان دین— صلوات الله علیهم اجمعین— بدستمان رسیده نسبت به یاد کردنمان از آن حضرت تا مادامیکه غیبتش باقی است آنکه: از ذات مقدسش با القاب قدسیه اش کنایه آوریم مانند:

الْخَلْفُ الصَّالِحُ وَالْإِمَامُ الْقَائِمُ وَالْمُهْدِيُّ الْمُنْتَظَرُ وَالْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ

علیهم السلام.

و کنیه را بگوئیم.

و همه همکیشان گذشته ما و اساتید پیشینمان که در ضبط آثار شرع و حفظ شعایر دین از ما پیش کسوت تر بوده‌اند— رضوان خداوند بر همه آنان باد— بر این امر متفقدند، و روایاتی که نص بر این معنی است از امامان معصومان— صلوات الله علیهم اجمعین— بطور متظافر رسیده است، و کسی این دستور را انکار نمی‌دارد مگر آنهاییکه در احکام و اخبار تصورشان ضعیف و اطلاعشان از دقایق و اسرار اندک می‌باشد، و جز کوبه فکرانی که درجه فقه و مرتبه علمشان همین مقدار است که بهره‌ای از خبرگی به مراسم پوشیده شریعت و نشانه‌های سنت ندارند، و بینشی در حقایق قرآن حکیم و حظی از شناخت اسرار مخفی که در احادیث مراکز هبوط وحی و معادن حکمت و جایگاههای نور و حافظان دین و حاملان سیر و گنجوران علم خداوند عزیز نهفته، برایشان نیست.

چهارم: بر قرار بودن شیوه همه اهل ایمان در تمام شهرها و بلاد، در هر زمان بر تصریح نکردن به نام مولایمان صاحب الزمان علیه السلام بطوریکه از هیچیک از آنان گفته و شنیده نشده که به اسم شریف آن جناب در محفلی از محافل و مجمعی از مجامع تصریح کنند. و چون این امور را به نصوص صحیح یاد شده منظم نمائیم موجب می‌گردد که به حرام بودن تصریح به اسم شریف مولایمان در مجمعی از مجامع مردم اطمینان یابیم، و خدا دانا و نگهدارنده از لغزشها است.



هفتم: یاد کردن اسم شریف آن حضرت در غیر مجامع برای خواص— یعنی شیعیان که خداوند از آنان خشنود باد— در اینجا آنچه به واقع نزدیکتر است جایز بودن آنست، بجهت ورود اخبار متعددی که همدیگر را تقویت می‌کنند به ذکر این اسم شریف که در فعل و تقریر ائمه اطهار علیهم السلام آمده است، از جمله: حدیث لوح است که بسند معتبری در اصول کافی و کمال الدین^{۳۴} و کتب معتبر دیگر روایت شده، ما آن را به روایت ثقة الاسلام کلینی،^{۳۵} در اصول کافی می‌آوریم که بسند خود از حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) است که فرمود:

پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا با تو کاری است پس کدام وقت بر تو آسان باشد که به تنهایی تو را ملاقات نمایم و در باره آن از تو بپرسم؟ جابر باو عرضه داشت: هر وقت که دوست داشته باشی، پس در یکی از روزها در جای خلوتی با او نشست و باو فرمود: ای جابر مرا خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدی و آنچه مادرم بتو خبر داد که در آن لوح نوشته شده است.

جابر عرضه داشت: خدای را شاهد می گیرم که بر مادرت فاطمه علیها السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم، پس او را به ولادت حسین علیه السلام نهیت گفتم، و در دستش لوح سبزرنگی مشاهده نمودم که به گمانم از زمره بود، و در آن نوشته سفیدی شبیه رنگ خورشید دیدم، پس باو گفتم: پدر و مادرم فدایت باد ای دخت رسول خدا این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه فرموده، در این لوح نام پدرم و نام همسرم و نام دو پسر، و نام جانشینان از فرزندانم هست، و پدرم آن را بمن داده تا مرا بآن مرده داده باشد، جابر گفت: پس مادرت فاطمه علیها السلام آن را بمن داد که آن را خواندم و از روی آن نسخه ای نوشتم.

آنگاه پدرم باو فرمود: ای جابر آیا آن نوشته را بر من عرضه می داری؟ عرضه داشت: آری، پس پدرم با جابر به منزل اورفت، آنگاه جابر صفحه ای از پوست بیرون آورد. [پدرم] باو فرمود: ای جابر در نوشته ات نگاه کن تا بر تو بخوانم [و بدانی که من از آن آگاهم] پس جابر در نسخه اش نگریست، و پدرم آن را بر او خواند، پس هیچ حرفی را بر خلاف آن نخواند، آنگاه جابر گفت: خداوند را گواه می گیرم که همینطور در لوح نوشته دیدم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این نوشته ای است از خدای عزیز حکیم برای محمد پیغمبر و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او، که آن را روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار عالمیان نازل نموده است:

ای محمد اسمهای مرا بزرگ شمار، و نعمتهایم را سپاس بگذار، و عنایات مرا انکار مدار، به درستی که منم خداوند که هیچ معبود حقی جز من نیست، درهم کوبنده ستمگران، و به دولت رساننده مظلومان، و جزا دهنده روز قیامت، همانا منم خدائی که جز من معبود حقی نیست پس هر آنکه جز به فضل (و احسان) من امید داشت، و یا جز از عدالت من ترسید، او را عذاب کنم عذاب کردنی که هیچکس از عالمیان را چنان عذاب نکرده باشم، پس (تنها) مرا عبادت کن، و بر من توکل بنمای.

به درستی که من هیچ پیغمبری بر نیانگیختم تا اینکه روزگارش را کامل نمایم و در رانش سپری گردد مگر اینکه برای او وصی (جانشینی) قرار دادم، و البته تو را بر پیغمبران برتر داشتم و وصی تو را بر اوصیاء برتری دادم، و تو را به دو شیرزاده و نواده ات حسن و حسین گرامی داشتم، پس حسن را بعد از منقضی شدن دوران (جانشینی) پدرش معدن علم خود ساختم، و حسین را گنجینه دار وحی خویش قرار دادم، و او را به شهادت گرامی داشتم و

فرجامش را به سعادت رساندم، که او برترین شهیدان و درجه‌اش بالاترین درجات آنان است، کلمه تا‌مه خود را با او قرار دادم و حجت رسای خویش را نزد او سپردم، به سبب عترت (خاندان) او پاداش و کيفر دهم.

اولین آنها: علی، آقای عبادت‌کنندگان و زینت دوستان گذشته من است، و پسرش شبیه جد پسندیده‌اش محمد آن شکافنده علم من و کاین حکمت من، و تردیدکنندگان درباره جعفر هلاک می‌شوند، هر کس او را رد کند چنان است که مراد کرده باشد، بتحقیق این گفته از من است که همانا جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را از جهت پیروان و یاران و دوستانش خشنود خواهم ساخت، بعد از او موسی است که (در عهد او) فتنه بسیار تاریکی فرا گیرد، زیرا که رشته وجوب اطاعتم گسسته نمی‌شود و حجت‌م پوشیده نمی‌ماند، و همانا دوستان من با جام سرشار سیراب گردند، هر کس یکی از ایشان را رد کند همانا نعمت مراد کرده باشد، و هر آنکه یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد البته بر من تهمت زده است.

و پس از سپری شدن دوران بنده و دوست و برگزیده‌ام موسی، و ای بر مفتریان و منکران علی، ولی و یاور من و آن کسی که بارهای سنگین نبوت را بر دوش او خواهم نهاد و ورزیدگی‌ش را در پذیرش و انجام آن مسئولیتها امتحان خواهم کرد، او را پلیدی گردنکش، به قتل می‌رساند، در شهری که بنده صالح (ذوالقرنین) بنا نهاده، در کنار بدترین مخلوقم (هارون) دفن می‌شود، این گفته من حق است که او را به وجود محمد فرزند و جانشین و وارث علمش شادمان نمایم، که او معدن علم من و محل راز و حجت‌م بر خلق می‌باشد، هیچ بنده‌ای باو ایمان نیاورد مگر اینکه بهشت را جایگاهش قرار دهم، و او را در مورد هفتاد تن از خاندانش شفاعت دهم که تمامی آنها سزاوار آتش شده باشند.

و پایان کارش را به سعادت برای فرزندش علی ولی و یاور و گواه در خلقم و امین بر وحیم خواهم ساخت، و از او دعوت کننده به راهم و گنجینه‌دار علمم حسن را متولد خواهم کرد، و آن را به پسرش (محمّد) که رحمت برای عالمیان است تکمیل خواهم نمود. در او است کمال موسی و بهاء عیسی و صبرایوب، پس در زمان (غیبت) او دوستانم خوار می‌شوند و سرهایشان هدیه می‌گردد همچنانکه سرهای ترکها و دیلمها هدیه می‌شود، پس کشته و سوزانده می‌شوند، و ترسناک و وحشت زده خواهند بود، زمین با خونشان رنگین می‌گردد و شیون و ناله عزا از زنانشان بلند می‌شود، آنان به حق دوستان منند، به وجود آنها هر فتنه سیاه گمراه کننده را دفع می‌نمایم، و به سبب آنها زلزله‌ها را برطرف می‌سازم و غل و زنجیرها را دور می‌کنم، بر آنان درودها و رحمت خاص پروردگارشان است و آنانند هدایت شدگان.

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در تمام زمانت جز این حدیث چیز دیگری نشنیده‌ای همین‌تورا بسنده است، پس آن را جز از اهلش حفظ کن.

و از جمله روایتی است که شیخ صدوق در کمال الدین^{۳۶} از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - رحمه الله - آورده که گفت: حدیث کرد ما را حسن بن اسماعیل گفت: حدیث کرد ما را ابو عمرو سعید بن محمد بن نصر قفطان، گفت: حدیث آورد ما را عبید الله بن محمد السلمی، گفت: حدیث آورد ما را محمد بن عبدالرحمن، گفت: حدیث آورد ما را محمد بن سعید گفت: حدیث آورد ما را عباس بن ابی عمرو از صدقه بن ابی موسی از ابی نضره که گفت:

چون امام ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام به حال احتضار هنگام مرگ رسید پسرش امام صادق علیه السلام را فرا خواند و عهدی را با او تسلیم کرد، برادرش زید بن علی بن الحسین باو گفت:

اگر نسبت بمن، همانند حسن و حسین علیهما السلام رفتار کنی [امامت را بمن بسپاری] امید است که کار خلافتی انجام نداده باشی.

فرمود: ای ابوالحسن به درستی که امانت‌ها به مثلها نیست و عهدها به نوشته‌ها بستگی ندارد، بلکه فقط اموری است که از حجت‌های خداوند تبارک و تعالی رسیده است.

سپس جابر بن عبد الله را فرا خواند و باو فرمود: ای جابر برای ما بازگو کن آنچه را در صحیفه دیدی، پس جابر گفت: آری ای ابو جعفر، بر بانویم حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدم تا او را به ولادت حسن علیه السلام تبریک بگویم، که دیدم صفحه‌ای از دُر سفید در دست دارد، عرضه داشتم: ای سیده زنان این صفحه چیست که نزد شما می بینم؟ فرمود: در آن نامهای امامان از فرزندانم هست، عرضه داشتم: بمن بدهید تا در آن نگاه کنم. فرمود: ای جابر اگر نهی نبود این کار را می کردم، ولی نهی شده است که جز پیغمبر یا جانشین پیغمبر یا خاندان پیغمبر آن را دست بزند، اما برای تو اجازه هست که از بیرون آن درونش را ببینی.

جابر گوید: پس آن را خواندم که در آن نوشته شده بود: ابوالقاسم محمد بن عبد الله المصطفی، مادرش آمنه بنت وَهَب، ابوالحسن علی بن ابیطالب المرتضی مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف، ابو محمد حسن بن علی البِرّ (= نیکوکار)، ابو عبد الله الحسین بن علی التقی مادرشان فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله، ابو محمد علی بن الحسین العدل، مادرش شهر بانو یه دختر یزدگرد سوم، ابو جعفر محمد بن علی باقر، مادرش ام عبد الله دختر حسن بن علی بن ابی طالب، ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق، مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر، ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثقفه، مادرش کنیزی است بنام حمیده، ابوالحسن علی بن موسی الرضا، مادرش کنیزی است بنام ترجمه، ابو جعفر محمد بن علی الرُّکعی مادرش کنیزی است بنام خیزران، ابوالحسن علی بن محمد الامین مادرش کنیزی است بنام سوسن،

ابومحمدالحسن بن علی الرقیق، مادرش کنیزی است بنام سمانه، و کنیه اش ام‌الحسن می باشد، ابوالقاسم محمد بن الحسن که اوست حجت خداوند متعال بر خلقتش، آنکه قائم است، مادرش کنیزی است بنام نرجس، درود خداوند بر همگی آنان باد.

شیخ صدوق رحمه الله گوید: این حدیث اینچنین است که حضرت قائم علیه السلام را نام برده، و آنچه من قائلم همان است که در مورد نهی از بردن نام آن حضرت روایت آمده است.

از جمله در جلد نهم بحار^{۳۷} به نقل از کتاب الروضه و کتاب الفضائل بسند مرفوعی از عبدالله بن ابی اوفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده که فرمود:

«چون خداوند ابراهیم خلیل را آفرید پرده از چشمش برداشت، پس به سوی عرش نگریست، آنگاه نوری مشاهده کرد، عرضه داشت: ای خداوند و سید من این نور چیست؟

فرمود: این محمد برگزیده من است، ابراهیم گفت: ای خداوند و سید من در کنارش نور دیگری می بینم؟ فرمود: ای ابراهیم این علی یاور دین من است، پس گفت: ای خدا و سید من نور سومی در کنارشان می بینم؟ فرمود: ای ابراهیم این فاطمه است در کنار پدر و همسرش، او دوستانش را از آتش باز گرفته است.

ابراهیم علیه السلام گفت: ای خدا و سید من دو نور دیگر هم در کنار آن سه نور می بینم؟ فرمود: ای ابراهیم اینان حسن و حسین هستند که در پی پدر و جد و مادرشان می باشند. ابراهیم گفت: ای خداوند و سید من نه نور می بینم که پیرامون این پنج نور را گرفته اند؟ خداوند فرمود: اینان امامان از فرزندان آنها هستند. ابراهیم پرسید: ای خداوند و سید من، به چه [نامهایی] شناخته می شوند؟ فرمود: ای ابراهیم اولین آنان علی بن الحسین است، و محمد فرزند علی و جعفر فرزند محمد، و موسی فرزند جعفر، و علی فرزند موسی، و محمد فرزند علی، و علی فرزند محمد، و حسن فرزند علی، و محمد فرزند حسن که قائم مهدی است.

ابراهیم علیه السلام عرضه داشت: ای خداوند و سید من نورهایی پیرامون ایشان می بینم که شمار آنها را کسی جز تو نمی داند؟ فرمود: ای ابراهیم آنها شیعیان و دوستانشان هستند. گفت: خداوند به چه نشانه هایی شیعیان و دوستانشان شناخته می شوند؟

فرمود: به خواندن پنجاه و یک رکعت نماز و بلند گفتن: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و قنوت گرفتن پیش از رکوع، و سجده شکر، و انگشتر به دست راست کردن.

ابراهیم گفت: خداوند مرا از شیعیان و دوستانشان قرار ده، خداوند فرمود: البته تورا قرار دادم، پس درباره او خداوند این آیه را نازل فرمود: **(وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ**

رَبِّهِ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ). و به درستی که از شیعیان او ابراهیم است که با دلی پاک از هرگونه آرایش به پروردگارش ایمان آورد.

از جمله نیز در جلد نهم بحار^{۳۸} از غیبت شیخ طوسی — قدس سره — از رسولخدا صلی الله علیه وآله روایت مسندی آورده که:

«وصیتی که امیرالمؤمنین علیه السلام، به املاء رسولخدا صلی الله علیه وآله نوشته، و پیغمبر امر فرمود که هر امامی آن را به امام بعد از خود تحویل دهد، تا آنجا که فرموده: پس چون هنگام وفاتت رسید این وصیتنامه را به فرزندم حسن آن نیکوکار بسیار صله کننده بسیار و چون هنگام وفات او فرارسد آن را به فرزندم حسین شهید پاکیزه کشته [راه خدا] بسپارد، و چون وفات او فرارسد آن را به فرزندش سیدالعبادین ذی الشرفات (پیشانی اش بر اثر سجده های بسیار و طولانی پینه می بست) علی بسپارد، و چون وفاتش نزدیک شود آن را به فرزندش محمد باقر العلم (شکافنده علم) بسپارد، و چون وفاتش نزدیک شود آن را به فرزندش جعفر صادق بسپارد، و چون هنگام وفات او فرارسد آن را به فرزندش موسی کاظم بسپارد، و چون وفات او نزدیک گردد آن را به فرزندش علی الرضا بسپارد، و چون وفاتش فرا رسد آن را به فرزندش محمد ثقه (مورد اطمینان) تقی بسپارد، و چون هنگام وفات او برسد آن را به فرزندش علی ناصح بسپارد، و چون وفاتش نزدیک شود آن را به فرزندش حسن فاضل بسپارد، و چون هنگام وفاتش رسد آن را به فرزندش محمد حفظ شده از آل محمد بسپارد...».

از جمله: در کفایة الأثر^{۳۹} فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر بسند خود از ابوهریره آورده که گفت:

«به رسولخدا صلی الله علیه وآله عرضه داشتم: برای هر پیغمبری جانشین و دو سبط بوده است، پس، جانشین تو و دو سبط تو کیانند؟ پیغمبر صلی الله علیه وآله ساکت شد و بمن جواب نداد، پس اندوهگین از خدمت آن حضرت رتم، و چون هنگام ظهر شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: نزدیک بیا ای ابوهریره، من نزدیک می شدم و می گفتم: پناه به خدا از خشم خدا و خشم رسولخدا صلی الله علیه وآله.

آنگاه رسولخدا فرمود: خداوند چهار هزار پیغمبر برانگیخت و آنان چهار هزار جانشین داشتند و هشت هزار سبط، پس به آنکه جانم در دست او است سوگند که من بهترین پیغمبرانم و جانشین من بهترین اوصیا و دو سبط من بهترین سبطها می باشند.

سپس فرمود: دو سبط من حسن و حسین بهترین سبطها می باشند، دو سبط این امتند، و البته اسباط از فرزندان یعقوب بودند، و آنان دوازده تن بودند، و امامان بعد از من دوازده تن از خاندانم خواهند بود، علی علیه السلام نخستین ایشان است، و اوسط آنان محمد و آخرینشان محمد، مهدی این امت می باشد آنکه عیسی پشت سرش نماز خواهد خواند، آگاه باشید که هر کس بعد از من به آنان متمسک گردد البته به ریسمان الهی چنگ زده است، و هر کس از دامان ایشان دست بکشد از ریسمان خداوند جدا شده است».

از جمله در کفایة الأثر^{۴۰} نیز بسند خود از مفضل بن عمر آورده از امام صادق جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش [حسین بن علی] از امیرالمؤمنین علیهم السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هنگامیکه به [معراج] آسمان برده شدم، پروردگارم — جلّ جلاله — بمن وحی فرمود: ای محمد من به زمین نظری فکندم پس تو را از آن برگزیدم، و تو را پیغمبر قرار دادم و از اسم خودم برای تو اسمی برگرفتم، که من محمود و تو محمد هستی، سپس بار دیگر نظری کردم و از آن [زمین] علی را برگزیدم و او را جانشین، خلیفه و همسر دخترت قرار دادم، و از برای او اسمی از اسمهایم برآوردم که من علیّ اعلی هستم و او علی است، و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو نفر قرار دادم سپس ولایت آنان را بر فرشتگان عرضه نمودم پس هر کدام آن را پذیرفت نزد من از مقربین شد.

ای محمد اگر بنده ای مرا عبادت کند تا اینکه بسان مشک خشک شده بشود سپس در حالیکه ولایت آنان را انکار کرده باشد [در قیامت] مرا ملاقات نمی کند او را در بهشتم جای نخواهم داد، و زیر سایه عرشم نخواهم برد. ای محمد آیا می خواهی آنان را ببینی؟

گفتم: آری ای پروردگار من. خدای عزوجل فرمود: سرت را بلند کن، پس چون سر برداشتم ناگاه نورهای علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و (م ح م د) را که در میان آنان ایستاده بود و همچون ستاره تابان می درخشید دیدم. گفتم: ای پروردگار اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این قائم است حلالم را حلال و حرامم را تحریم می نماید، و با و انتقام می گیرم از دشمنانم، و او مایه راحتی دوستان من است و او است آنکه دلهای شیعیان را از ستمگران و منکران حق و کافران شفا می بخشد».

و از جمله شیخ صدوق — رحمه الله — در کتاب کمال الدین^{۴۱} بسند معتبر بلکه صحیحی روایت آورده که:

«حضرت ابو محمد امام حسن عسکری برای بعضی از کسانی که نام برد، گوسفند ذبح شده‌ای فرستاد و فرمود: این از عقیقهٔ پسر محمد است».

و از جمله محدث عاملی — رحمه الله — در وسائل^{۴۲} بسند خود از صدوق از محمد بن محمد بن عصام از محمد بن یعقوب کلینی از علان رازی از بعضی از اصحابمان آورده که:

«چون کنیز حضرت ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) حامله شد آن حضرت باو فرمود: پسری را حمل خواهی کرد و اسم او محمد است و او است قائم بعد از من».

و از جمله نیز در وسائل^{۴۳} بسند خود از ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از ابوعلی محمد بن همام از محمد بن عثمان عمروی از پدرش از حضرت ابو محمد حسن بن علی (امام عسکری علیه السلام) ضمن خبری که آن حضرت در آن از پدرانش روایت کرده که:

«زمین از حجت الهی بر خلقش خالی نخواهد ماند، و اینکه هر کس بمیرد در حالیکه امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده» آمده:
پس آن حضرت فرمود: «این مطلب ثابت است همانطور که روز ثابت است [قابل انکار نیست.]»

عرض شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس حجت و امام بعد از تو کیست؟
فرمود: «پسر محمد، او است امام و حجت بعد از من، پس هر کس بمیرد و حال آنکه او را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است».

و از جمله: مجلسی در باب ولادت^{۴۴} آن حضرت — عجل الله تعالی فرجه از کشف الغمه^{۴۵} روایت کرده است که: ابن الخشاب گفت: حدیث گفت مرا ابوالقاسم طاهر بن هارون بن موسی العلوی از پدرش از جدش که گفت: آقایم جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) فرمود:

«تَخَلَّفَ صَالِحٌ مِنْ فِرْزَانِ مَنْ اسْتَمْتِ، وَ اسْتَمْتِ مَهْدِيٌّ كَيْ اسْمِش «م ح د» اسْتَمْتِ وَ كَيْهَ اسْتَمْتِ ابْوَالْقَاسِمِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ خُرُوجِ مِي كُنْد...»

و چون این را دانستی می گوئیم: مقتضای جمع بین دو دلیل یعنی اخباری که بردن نام آن حضرت را حرام می شمارند و اخباری که جایز می دانند همان تفصیلی است

که ما اختیار کردیم که در مجامع مردم حرام است و در غیر آنها جایز، چون اخبار جواز— چنانکه می بینید— یا نقل فعل معصوم است و یا تقریر او، و در چنین اخباری عموم یا اطلاقی وجود ندارد که سبب شود از اخبار نهی کننده دست برداریم، بنابراین واجب است قدر متیقن را بگیریم و دلائل حرمت را به همین مقدار تخصیص بزنیم، یعنی به غیر مجامع مردم، و یاد کردن اسم شریف آن حضرت در مجامع تحت عموم ادله حرمت باقی می ماند. و مؤید و مؤکد آنچه یاد کردیم: دو توقیع شریف آن حضرت است که در کمال الدین^۶ روایت شده، در یکی از آنها آمده:

«ملعون است ملعون کسی که مرا در جمعی از مردم اسم ببرد».

و توقیع دیگر چنین است: حدیث گفت ما را محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی— رحمه الله تعالی— گفت: شنیدم ابوعلی محمد بن همام می گفت: شنیدم محمد بن عثمان عمّری— قدس الله روحه— می فرمود:

توقیعی صادر شد به خطی که آن را می شناسیم اینکه: «هرکس در میان جمعی از مردم مرا به اسم نام ببرد لعنت خدا بر او باد».

و نیز مؤید این مطلب است آنچه در گفتار سید محقق داماد— که رحمت خدا بر او باد— از نظر تان گذشت اینکه:

علمای گذشته بر حرمت تصریح باسم مبارک آن حضرت در میان جمعی از مردم متفقند.

و نیز مؤید آن است اعتبار عقلی و عرفی، زیرا که تعبیر کردن از شخص جلیل در مجالس و محافل با ألقابش و تصریح نکردن به اسم او خود نوعی احترام و تعظیم نسبت به آن شخص می باشد، و این بر افراد عامی پوشیده نیست تا چه رسد به فضلا و علما، و خداوند به حقایق احکام، دانا است.

و نیز مؤید آن است که در حدیث لوح دیدید حضرت امام باقر علیه السلام از جابر خواست که در جای خلوتی او را ملاقات نماید، بنابراین یادآوری اسم آن حضرت در میان جمعی از مردم نبوده است.

و باز مؤید آن است که اگر غیر مورد ترس و تقیه را بطور مطلق از عموماًت یاد شده خارج بدانیم تخصیص اکثر لازم می آید. و همچنین مؤید آن است حدیث حذیفة بن الیمان که در قسم چهارم همین عنوان یاد آور شدیم.

اگر بگوئید: می توان قائل شد که غیر از مورد ترس و تقیه بطور مطلق از عمومات یاد شده خارج است، چه در مجامع باشد و چه در غیر آنها، بجهت روایتی که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از امام ابو جعفر باقر علیه السلام از پدران او آورده که فرمود:

امیرالمؤمنین علیه السلام بالای منبر چنین فرمودند: «در آخر الزمان، مردی از فرزندانم خروج خواهد کرد...» و حضرت قائم علیه السلام را توصیف کرد، تا آنجا که فرمود: «او را دو نام است یکی مخفی می ماند و اسم دیگر علنی می باشد، اما آن اسمی که مخفی می ماند احمد است، و آن اسمی که علنی می باشد محمد...».^{۱۷}

که این حدیث دلالت دارد بر جایز بودن تصریح به این اسم شریف در مجامع مردم هم بطور فعل و هم گفتار، چون امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر آن را تصریح فرموده، و گفت:

«و آن اسمی که علنی می باشد محمد است.»

از این روی می توان گفت: آن اسمی که جایز نیست تصریح شود احمد است؟ می گویم: نمی توان تنها به این حدیث عمومات حرمت را تخصیص داد به چند

وجه:

اول: اینکه سندش ضعیف است چون اسماعیل بن مالک که در سند این حدیث واقع شده مجهول (= ناشناخته) است، و ابوالجارود— یکی دیگر از افرادی که در سند این حدیث آمده اند— رئیس گروه زیدیّه جارودیه است که از سیدابن طاوس نقل شده که در باره اش گفته:

زیادبن المنذر ابوالجارود نابینای سرحوب مذموم است، هیچ شبهه ای در مذمتش نیست، او به اسم شیطان «سرحوب» نامیده شد، شیطان کوری که ساکن دریا است.

و در کتابهای (نقد الرجال) و (منتهی المقال) به نقل از کشی — رحمه الله — در باره ابوالجارود آمده:

کور سرحوب، سر حویبه از زیدیه منسوب باو است، و امام باقر علیه السلام او را به این اسم نامید. و یاد شده که «سرحوب» نام شیطان کوری است که در دریا زیست دارد، و ابوالجارود کور بود و کوردل.

سپس روایات متعددی در مذمت و لعنت و دروغگوئی او، یاد کرده است. و سید

تفرشی در نقد الرجال گوید:

آنگاه دربارهٔ او روایتی هست که بر دروغگوئی و کفر او دلالت دارد.

دوم: اینکه تصریح کردن امیرالمؤمنین علیه السلام به اسم آن حضرت بر فراز منبر دلیل جایز بودن آن برای غیر آن جناب نمی باشد، زیرا که ممکن است این حکم به آن جناب اختصاص داشته، و نظایر آن بسیار است که بر اهل بصیرت پوشیده نیست، مانند داخل شدن در حال جنابت به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و اختصاص لقب امیرالمؤمنین به آن حضرت، و جایز بودن ایثار با اینکه اهل خانه اش در حال اضطراب بوده اند، و غیر اینها که بر پژوهشگر در اخبار ائمه اطهار پوشیده نیست.

سوم: اینکه فرمودهٔ آن بزرگوار: «و آن اسمی که علنی می باشد محمد است» دو احتمال دارد:

یکی: اینکه منظور آن است که امام زمان ما — عجل الله له الفرج — دو اسم دارد که مردم یکی از آنها را می شناسند و آن محمد است و دیگری را که احمد است نمی دانند، و این را ما مشاهده می کنیم.

دیگر: اینکه مقصود اعلان کردن این اسم مبارک هنگام ظهور است که اخباری وارد شده باینکه در آن موقع به نام او و نام پدرش ندا می گردد، و آنچه بر این معنی دلالت داشت در بخش چهارم در حرف نون و غیر آن گذشت.

و اما احتمال اینکه مراد از اسمی که جایز نیست بآن تصریح گردد (احمد) است، این را هیچکدام از علمای ما از صدر اول تا کنون نگفته بلکه احتمال هم نداده اند، و نیز حاملان و راویان احادیث — که این روایات توسط آنها به دست ما رسیده — هم این احتمال را نیاورده اند چنانکه بر پژوهنده پوشیده نیست.

اگر بگوئید: ممکن است منظور از کلمه (ناس = مردم) در دو توجیه یاد شده مخالفین باشند، و این قرینه باشد بر اینکه حرمت مخصوص مورد ترس و تقیه است، چنانکه مؤلف وسائل^{۴۸} این احتمال را ذکر کرده، و استشهاد نموده باینکه واژه (ناس) در روایات بسیار آمده که خصوص عامه منظور هستند؟

می گوئیم: کلمه (ناس) در اخبار با قرینه بر آنان اطلاق گردیده، و در اینجا قرینه ای بر آن نیست، بنابراین از اخبار صحیح صریح به صرف احتمال نمی توان دست برداشت.

اگر بگوئید: در مستدرک از حسین بن حمدان روایت کرده که وی در کتابش از

حضرت رضا علیه السلام خبری آورده که تصریح دارد باینکه یاد نمودن اسم شریف آن حضرت — که محل بحث است — و سایر نامها و القاب آن جناب در صورت تأمین از ترس جایز می باشد، و علت نهی از آن جز بخاطر ترس و تقیه نیست.

آن روایت چنین است که از علی بن الحسن بن فضال از ریان بن الصلت آورده که گفت: از حضرت امام رضا علی بن موسی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«قائم مهدی علیه السلام فرزند فرزندم حسن است، کسی بعد از غیبتش بدنش را نمی بیند و اسمش را نبرد تا وقتی که آشکار شود و اسمش اعلان گردد که آن وقت هر کسی می تواند نام او را ببرد» به آن حضرت عرضه داشتیم: ای آقای ما اگر بگوئیم: صاحب غیبت و صاحب زمان و مهدی جایز است؟ فرمود: «همه اینها مطلقاً جایز است، و من شما را از تصریح کردن نام مخفی او از دشمنانمان نهی کردم که او را نشانند».

می گویم: نمی توان این خبر را مورد عمل قرار داد به چند وجه:

یکی: اینکه حسین بن حمدان ضعیف است چنانکه در کتاب الوجیزه آمده، و در نقد الرجال از نجاشی آورده:

حسین بن حمدان حضمینی جنبلانی ابو عبدالله، فاسدالمذهب بوده، کتابهایی دارد. همین مطلب نیز در منتهی المقال آمده. و به نقل از خلاصه در همان کتاب آمده:

حسین بن حمدان جنبلانی — به ضم جیم و سکون نون و باء — حضمینی — به حاء مضمومه و ضاد و نون بعد از یاء — ابو عبدالله: مذهبش فاسد و دروغگو بوده، ملعون است به گفته هایش توجه نمی شود.

و مانند همین سخن به نقل از رجال ابن داود — رحمه الله — آمده:

ولی او حضمینی — به خاء و صاد و یاء و نون — ضبط کرده.

و از دلایل صحیح نبودن اعتماد بر او اینکه عالم محقق نوری — قدس سره — در اینجا بر او اعتماد ننموده با اینکه آن را در باب القاب حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه روایت کرده است، و این عالم جلیل از بزرگان آگاهان به احوال راویان است، چنانکه بر کسی که در کتابهای او نظر کند پوشیده نمی ماند، خداوند تعالی باو بهترین پاداش را از جهت خدمت به اسلام و مسلمین عنایت فرماید.

بنابراین چطور می توان به مانند این حدیث تمسک نمود و عمومات أدلة تحریم را

از ظاهرشان منصرف کرد؟

دوم: بر فرض که این حدیث از معصوم علیه السلام صادر شده باشد در مطلب مورد بحث صراحت ندارد، در آن دقت کنید.

سوم: اینکه بر فرض دلالت داشته باشد، بر منحصر بودن علت تحریم در این مطلب دلالت ندارد تا به همان موردی که آن علت وجود دارد بسنده شود بلکه این امر نمی تواند علت حقیقی باشد، چون ضمیر در فرموده آن حضرت: «که او را نشناسند» اگر به اسم برگردد یعنی: یاد کردن این اسم جایز نیست تا دشمنان آن اسم را نشناسند. این بر خلاف مقصود خواهد بود، زیرا که آنها با اخبار بسیاری که از پیغمبر و امامان علیهم السلام رسیده که تصریح دارند که اسم او اسم رسول خداست آن اسم را شناخته اند که محمد است. و اگر ضمیر به قائم علیه السلام برگردد یعنی: یاد کردن این اسم جایز نیست تا مبادا دشمنان بدانند که مقصود از این اسم کیست. باز به دو وجه درست نیست:

وجه اول: اینکه افرادی که محمد نامیده شده اند در هر زمان بسیار بوده و هستند، پس هر گاه یک شیعه به شیعه دیگری در مجلس دشمنان مثلاً بگوید: محمد فرمود یا محمد را دیدم، و منظورش امام زمانش باشد، دشمنان نمی دانند که منظور از این اسم کیست و هیچ ترس و تقیه ای در این صورت نیست.

وجه دوم: اینکه اگر این امر سبب حقیقی تحریم بود واجب است که از یاد کردن آن حضرت علیه السلام با القاب مخصوصش مانند صاحب غیبت و صاحب الزمان و حجت از آل محمد علیهم السلام نهی گردد، چون اگر یک نفر شیعه به یکی از همکیشان خود در مجلس دشمنان بگوید: صاحب غیبت یا حجت آل محمد را دیدم دشمنان خواهند فهمید که منظورش شخصی خاص می باشد، چون پیش از این کسی به این عناوین نامیده نشده است تا کسی که آن جناب را با چنین عناوینی یاد می کند بتواند بگوید: منظورم یکی از افراد مردم است بلکه در این صورت دشمن به تجسس و تفحص دست می زند تا صاحب آن نام مخصوص را بیابد، بنابراین می بایست این خیر را بر بیان حکمت حکم به حرمت بردن آن نام، حمل نمود یا به نوعی آن را تأویل کرد.

اگر بگوئید: به طرز دیگری هم می توان بین أدله دو طرف جمع کرد، باینکه اخبار حرمت را بر کراهت حمل کنیم، چنانکه بعضی از بزرگان این کار را کرده اند، و مانند این جمع در ابواب مختلف فقه بسیار است؟

می گویم: این نحوه جمع کردن بین روایات در اینجا پسندیده نیست بخاطر چند

وجه:

اول: اینکه دلیل‌های حرمت — چنانکه دانستید — قابل حمل بر کراهت نیست، و این واضح است.

دوم: اینکه در اینجا بر سر دوراهی تخصیص و مجاز قرار می‌گیریم، و در جای خود ثابت شده که تخصیص از مجاز اولی است.

سوم: اینکه أدله جواز تنها اثبات می‌کنند که در غیر مجامع جایز است، چنانکه توضیح دادیم، بنابراین چگونه می‌توان آنها را بطور مطلق بر ادله حرمت مقدم داشت؟

چهارم: اینکه این جمع بر خلاف اجماع منقول و شهرتی است که قبلاً بیان شد. پنجم: حمل کردن این گونه اخبار بر کراهت در صورتی است که دلیل معتبری بر خلاف آنها بوده باشد که آن دلیل را می‌بایست بر ظواهر ادله منع مقدم داشت، ولی مطلب مورد بحث ما چنین نیست، پس راهی ندارد که ادله منع را از ظواهرشان منصرف بدانیم، چون دلیلی در مقابل آنها نیست، چنانکه بر هر کس جنبه انصاف را رعایت کند و از تکلف پرهیزد این نکته پوشیده نمی‌باشد، پس به یاری خداوند تعالی و برکت اولیای او سلام الله علیهم اجمعین تمام بودن مدعای ما ثابت گشت، والحمد لله اولاً و آخراً.

چند تذکر:

اول: از آنچه بیان کردیم دلیل اقوال دیگر و پاسخ آنها معلوم شد، دیگر با تکرار آنها مطلب را طولانی نمی‌کنیم.

دوم: بدون تردید شایسته‌تر و محتاطانه‌تر آن است که در غیر مجالس و مجامع نیز آن حضرت علیه السلام با القاب شریفش یاد گردد، و اسم معهود ذکر نشود، تا از شبهه مخالفت با دستور شرع خلاص شویم و نیز این خود نوعی احترام و تعظیم امام علیه السلام است، بلکه این روش در سخنان امامان و پیروان ایشان متداول بوده است.

سوم: از بعضی از روایات گذشته چنین بدست آمد که یکی از نامهای شریف آنحضرت احمد میباشد اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا یاد کردن آن حضرت در مجالس با این اسم نیز حرام است یا حرمت به همان اسم معروف یعنی محمد اختصاص دارد؟ مؤلف کفایة الموحّدين تصریح کرده که فرقی بین آنها نیست و هر دو در حرمت مساوی هستند و این نظر را به مشهور نسبت داده است ولی در این گفته تأمل است چون اسم به همان معروف یعنی محمد منصرف می‌باشد و سخن قائلین به حرمت نه نص است و نه ظاهر در حرمت نامیدن آن جناب به اسمهای دیگر غیر از «محمد» بلکه احدی از

علما را نمی‌شناسم که به حرمت ذکر این اسم یعنی احمد قائل شده باشد هر چند بطور احتمال، ولی احتیاط بهترین راه، و خدای تعالی بهترین راهنما است.

چهارم: آیا کنیه مبارک آن حضرت که همان کُنیه جدش رسول خدا صلی الله و آله است از لحاظ موضوع یا حکم به اسم شریفش ملحق می‌باشد یا نه؟ بنا بر احتیاط بله، ولی بطور جزم می‌توان گفت: نه، زیرا که عنوان اسم بر غیر لقب و کنیه منصرف است، چنانکه از ملاحظه عُرف عام که مبنای موضوعات احکام است این مطلب ظاهر می‌باشد.

و آنچه در حدیث خضر آمده که فرمود: «از او به کنیه و نام تعبیر نگردد» برای اثبات این مطلب به تنهایی بسنده نیست، زیرا که احتمالاتی در آن هست، بنابراین اصل برائت بدون منافی باقی می‌ماند، و همینطور است اجماع منقول که بنظر علمای بزرگ اصول برای اثبات حکمی به تنهایی کافی نیست، چنانکه در علم اصول فقه این مطلب بیان گردیده است، از همین روی محقق بزرگوارمان نوری— که خدای تعالی روانش را شاد و تربتش را پاک گرداند— حرمت را به همان اسم مبارک معهود مخصوص دانسته است، ولی با همه اینها کسی که شیوه احتیاط پیشه کند از راه راست برکنار نمانده و دور بودن از شبهه مخالفت، در هر حال پسندیده است.

سوم از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت — صلوات الله علیه —

محبت او به طور خاص:

ولازمه اش آن است که نهایت اهتمام در آنچه مقتضای محبت نسبت به آن جناب است انجام گردد.

بدانکه در وجوب محبت تمام ائمه معصومین سلام الله عليهم اجمعین، تردیدی نیست، و اینکه دوستی ایشان بخشی از ایمان، و شرط قبولی اعمال است، و در این باره اخبار متواتر می باشد که قسمتی از آنها در بخش اول همین کتاب، و قسمتی دیگر در امر دوم همین بخش گذشت، ولی در اهتمام به محبت مولایمان حضرت حجت علیه السلام خصوصیتی هست که سبب شده بطور خصوص بآن امر گردد، و این از دو جهت است:

اول: عقل، توضیح اینکه سرشتها بر محبت کسی که بآنها نیکی کند و کسی که واسطه احسان بآنها باشد ساخته شده است، از همین روی در حدیث از تفسیر امام علیه السلام آمده که:

«خدای تعالی به موسی وحی فرمود که: مرا نزد خلقم محبوب کن، و خلقم را نزد من محبوب گردان، موسی گفت: ای پروردگار چگونه این کار را انجام دهم؟ فرمود: به آنان نعمتها و بخششهای مرا یادآوری کن تا مرا دوست بدانند».

و در حدیث دیگری در دارالسلام بنقل از قصص الانبیاء آمده بسند خود از پیغمبر

اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود:

«خدای عزوجل به داود علیه السلام وحی فرمود اینکه: مرا دوست بدان و نزد خلقم محبوب ساز، داود گفت: پروردگارا من تو را دوست می دارم پس چگونه تو را نزد خلقت محبوب گردانم؟ فرمود: نعمتھایم را نزد آنان یاد کن پس هر گاه آنها را نزد ایشان یادآور شدی مرا

دوست خواهند داشت».

و در مجالس صدوق^{۴۹} — قدس سره — بسند خود از ابن عباس آمده که گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خداوند را دوست بدارید بجهت آنچه از نعمتهای خویش بشما می دهد، و مرا بجهت دوستی خدای عزوجل دوست بدارید، و اهل بیتم را بخاطر دوستی من دوست بدارید».

و چون از آنچه در بخشهای این کتاب پیشتر آوردیم پاره ای از احسان مولایمان حضرت حجت علیه السلام را نسبت بما و حقوقش را بر ما دانستی، و اینکه تمام آنچه از نعمتهای فراوان و عنایات بی پایان خداوند ما را فرا گرفته به برکت مولایمان علیه السلام و به واسطه او است، پس عقل حکم می کند که او را دوست بداریم، بلکه نهادهای ما بر محبت او سرشته شده است.

دوم: نقل: که سید محدث بحرانی — رحمه الله — در کتاب غایة المرام^{۵۰} به نقل

از نعمانی بسند خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت آورده که فرمود:

خداوند در شب معراج بمن وحی فرمود: ای محمد چه کسی را در زمین بر امت جانشین کرده ای؟ و حال آنکه او بهتر می دانست، گفتم: ای پروردگار برادر من را، فرمود: علی بن ابیطالب را؟ گفتم: آری پروردگارا، فرمود: ای محمد من به زمین نظری فکندم پس تو را از آن برگزیدم، پس من یاد نمی شوم تا اینکه تو با من یاد شوی، من محمود هستم و تو محمد هستی، سپس بار دیگر بر آن نظری فکندم و از آن علی بن ابیطالب را برگزیدم، پس او را جانشین تو قرار دادم که تو سید پیغمبرانی و علی سید اوصیاء، و برای او اسمی از اسمهایم را قرار دادم که من اعلی هستم و او علی است.

ای محمد من علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان را از یک نور آفریدم، سپس ولایت شما را بر فرشتگان عرضه نمودم، پس هر که آن را پذیرفت از مؤمنین شد و هر که آن را انکار نمود از کافران گردید.

ای محمد اگر بنده ای از بندگانم آنقدر مرا پرستش نماید تا اینکه به هلاکت رسد، سپس در حالیکه منکر ولایتان باشد مرا ملاقات کند او را به جهنم خواهم برد، سپس فرمود: ای محمد آیا می خواهی آنان را ببینی؟ گفتم: آری، فرمود: در پیش رویت بپاخیز، چون پیش رفتم ناگاه دیدم علی بن ابیطالب را و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت قائم که همچون ستاره درخشانی در میان آنها بود.

گفتم: ای پروردگار اینان کیستند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این قائم است حلالم را

حلال و حرام را حرام می نماید و از دشمنانم انتقام می گیرد، ای محمد او را دوست بدار که من او را و دوست دارنده او را دوست دارم.»

می گویم: این حدیث دلالت دارد بر اینکه در محبت آن حضرت و یزگی هست که مقتضی امر مخصوص از سوی خدای تعالی گردیده، با اینکه محبت همه امامان علیهم السلام واجب است، و سیر این مطلب چند چیز است از جمله:

۱- محبت و شناخت آن حضرت از محبت و معرفت امامان دیگر علیهم السلام جدا نمی گردد، ولی عکس آن چنین نیست (یعنی ممکن است کسی نسبت به امامان دیگر محبت و معرفت داشته باشد ولی نسبت به آن حضرت معرفت و محبت نداشته باشد) بنابراین اگر انسان آن بزرگوار را بشناسد و او را دوست بدارد حقیقت ایمان در او کامل می گردد.

و شاهد بر این است آنچه در جلد نهم بحار^{۵۱} به نقل از کتاب الفضائل آمده از امام رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی که در آن نامهای امامان علیهم السلام را یاد کرده، تا آنجا که فرمود:

«... و هر کس دوست می دارد خداوند را ملاقات کند در حالیکه ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد باید که ولایت حجت صاحب الزمان منتظر را دارا گردد، پس اینان چراغهایی در تاریکی و امامان هدایت و نشانه های تقوی هستند، هر کس آنان را دوست بدارد و ولایتشان را دارا شود من برای او ضمانت می کنم که خداوند او را به بهشت خواهد برد.»

۲- چیره شدن دین و غالب گردیدن مسلمین بر کافرین به دست آن حضرت و با ظهور آن جناب بطور کامل انجام می گردد، چنانکه در بخش چهارم گذشت، و این چیزی است که از نظر عقل و شرع موجب محبت آن حضرت بطور خاص می باشد.

۳- آنچه در بعضی از روایات آمده که آن حضرت بعد از امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام از سایر امامان افضل است، چنانکه سید بحرانی در کتاب غایة المرام^{۵۲} در باب بیست و سوم از نعمانی آورده که بسند خود از امام صادق از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که: «رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

خداوند روز جمعه را از بین روزها و از ماهها، ماه رمضان، و از شبها، شب قدر را برگزید، و از مردم، پیغمبران را اختیار کرد، و از میان پیغمبران؛ رسولان را، و از رسولان مرا و علی

را از من برگزید، و از علی، حسن و حسین را اختیار فرمود، و از حسین، اوصیاء را برگزید که از قرآن تاویل یاوه گویان و کجروی باطل جویان و توجیه جاهلان را دور می کنند و نهمین ایشان باطن ظاهر آنان است و او افضل آنها می باشد».

و مؤید این مطلب است آنچه در بحار از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که:

«از آن جناب سؤال شد: آیا قائم علیه السلام متولد شده؟ فرمود: نه و اگر زمانش را درک می کردم در تمام عمر او را خدمت می نمودم».

و در حرف نون در حدیث عبّادبن محمد مدائنی گذشت که امام صادق علیه السلام فرمود:

«برای نور آل محمد صلی الله علیه و آله و سابق آنها دعا کردم».

و در فضیلت گریستن از فراقش نیز در تأیید این امر خواهد آمد. اگر بگوئید: این منافات دارد با آنچه در جلد نهم بحار^{۵۳} از نعمانی مسنداً از زید شحام روایت آمده که گفت:

به حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام عرضه داشتم: کدامیک افضل هستند حسن یا حسین؟ فرمود: «همانا فضیلت اولینمان به فضیلت آخرینمان می رسد، و فضل آخرینمان به فضل اولینمان می رسد، پس هر کدام فضلی دارد» عرض کردم فدایت شوم، جوابم را مفصلتر بیان فرمائید، بخدا سوگند جز برای آموختن از شما نیرسیدم.

فرمود: «ما از یک درخت هستیم، خداوند ما را از یک سرشت آفرید، فضل ما از خداوند، و علم ما از خداوند می باشد، و ما امنای خداوند بر خلق او و دعوت کنندگان به دین او (پرده یا) پرده داران بین او و بین خلق او هستیم، ای زید تو را بیفزایم؟ عرض کردم: آری، فرمود: آفرینش ما یکی و علم ما یکی و فضل ما یکی است و همگی ما نزد خدای عزوجل یکی هستیم».

عرضه داشتم: مرا خبر ده از تعدادتان؟ فرمود: «ما دوازده تن هستیم اینچنین پیرامون عرش پروردگارمان عزوجل در آغاز آفرینشمان بودیم، اول ما محمد اوسط ما محمد و آخر ما محمد است».

در جواب گوئیم: بین این حدیث و آنچه گذشت منافاتی نیست، زیرا که این حدیث بیانگر متحد بودن سرشتشان می باشد و اینکه از یک نور آفریده شده اند، و در علم و فضل یکسان هستند، چنانکه اخبار دیگری نیز در این باره وارد شده است، و این منافات

ندارد با اینکه بعضی از آنان از بعض دیگر از لحاظ ویژگی‌هایی افضل باشند، همچنانکه روایاتی در فضیلت امیر مؤمنان علیه السلام از سایر ائمه معصومین علیهم السلام وارد گردیده، با این حال علم این مطلب و امثال آن باید به خود آنان واگذار شود و بر ما نیست که از آن بحث کنیم، و خدای تعالی خود دانا است و نگهدار از لغزش‌های ما باشد.

چهارم محبوب نمودن اودر میان مردم

و بر این امر دلالت دارد تمام آنچه در امر سوم بیان کردیم، بجهت دلالت عقل بر اینکه هر کس محبتش واجب و نیکو است، سزاوار است او را محبوب نمود. و نیز دلالت می کند بر آن؛ محتوای فرموده خدای تعالی در حدیث موسی علیه السلام که:

«مرا در میان آفرید گانم محبوب ساز...».

و بطور صریح بر آن دلالت می کند آنچه در روضه کافی بسند خود از حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«خداوند رحمت کند بنده ای که ما را نزد مردم محبوب نماید و ما را در معرض دشمنی و کینه توزی آنان قرار ندهد، همانا بخدا سوگند اگر سخنان زیبای ما را برای مردم روایت می کردند به سبب آن عزیزتر می شدند، و هیچکس نمی توانست بر آنان وصله ای بچسباند، ولی یکی از آنان کلمه ای را می شنود پس ده تا از پیش خود بر آن می افزاید.»^{۵۴}

و در مجالس صدوق— قدس سره— بسند خود آورده از امام صادق علیه السلام که فرمود:

«خداوند رحمت کند بنده ای را که مودت مردم را به سوی ما کشاند و به آنچه می شناسند با آنان سخن بگوید و آنچه را منکرند واگذارد.»^{۵۵}

پنجم انتظار قَرَج و ظهور آن حضرت صلوات الله علیه

سخن در این باره در چند مبحث واقع می شود.

مبحث یکم: فضیلت انتظار، و ثواب منتظر، و انتظار پیغمبران و امامان نسبت به

این امر:

در این باره همسین بس که حضرت سیدالسادین علیه السلام در دعای عرفه بر منتظران درود فرستاده و برای آنان دعا کرده بعد از دعا کردن برای مولایشان [امام زمان] صلوات الله علیه، و اضافه بر آن روایات بسیاری بر این مقصود دلالت دارد، از جمله:

۱- در کمال الدین از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«هرکس از شما بر این امر در حال انتظار آن بمیرد همچون کسی است که در خیمه قائم علیه السلام بوده باشد».^{۵۶}

۲- از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام آمده که فرمود:

«حقدر خوب است صبر و انتظار قَرَج آیا نشنیده ای فرموده خدای عزوجل را که:

(وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ = و در انتظار باشید که منم با شما منتظرم^{۵۷})،

(فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ = پس انتظار بکشید که من با شما از

منتظرانم^{۵۸}) بنابراین بر شما باد صبر بدرستی که گشایش پس از ناامیدی می آید، البته

آنانکه پیش از شما بودند صبورتر از شما بودند».^{۵۹}

۳- در بصائر الدرجات بسند خود از حضرت امام ابو عبدالله صادق علیه السلام

آورده که فرمود:

امیر مؤمنان علیه السلام به سوی صفین می رفت، تا اینکه از رود فرات عبور کرد و به

نزدیکی کوه سرزمین صفین رسید که هنگام نماز مغرب شد، پس مدتی در اندیشه فرو رفت سپس وضو گرفت و اذان گفت، و چون از اذان گفتن فراغت یافت کوه شکافته شد و سر و صورتی سپید نمودار گردید و گفت:

سلام بر تو ای امیرمؤمنین و رحمت و برکات خداوند بر تو باد، خوش آمدی ای جانشین پیغمبران و پیشوای روسفیدان، و عزیزترین چیزی [که به مردم] رسیده، وای نایل آمده به ثواب صدیقین، وای سید اوصیاء.

امیرالمؤمنین علیه السلام باو فرمود: بر تو نیز سلام باد ای برادرم شمعون جانشین عیسی بن مریم روح القدس حال تو چگونه است؟ گفت: خیر است خدای بر تو رحمت آرد، من منتظر حضرت روح الله هستم که از آسمان فرود آید، پس هیچکس را نمی شناسم که در راه خدا بیشتر از تو دچار بلا گشته، و فردا (ی قیامت) ثوابش فروتر و مقامش برتر از تو باشد...»^{۶۰}

می گویم: جهت شاهد آوردن این حدیث آن است که دلالت دارد بر منتظر بودن جناب شمعون نسبت به این ظهور مبارک و با میمنت، و البته شباهت یافتن به اولیای خدا و پیروی کردن از ایشان چیزی است که نزد خداوند عزوجل پسندیده است، اضافه بر سایر آنچه در فضیلت انتظار رسیده است.

۴- و در کتاب کمال الدین از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام آمده که فرمود:

«منتظر امر (حکومت) ما بسان آن است که در راه خدا به خون خود غلطیده باشد».^{۶۱}

۵- و نیز از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«خوشا به حال شیعیان قائم ما که در زمان غیبتش منتظر ظهور او باشند و در هنگام ظهورش فرمانبردار از او، آنان اولیای خدا هستند نه ترسی برایشان هست و نه اندوهگین شوند».^{۶۲}

۶- و از حضرت سید العابدین علیه السلام است که فرمود:

«انتظار قَرَج از عظیمترین قَرَج است»^{۶۳}

۷- و از ابو خالد کابلی آمده که گفت:

بر آقام حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام وارد شدم و باو عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر ده از کسانی که خدای عزوجل طاعت و دوستی آنان را فرض دانسته و پیروی از ایشان را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر

بندگانش واجب کرده است.

بمن فرمود: ای کابلی بدرستی که اولی الامری که خدای عزوجل آنان را امامانی برای مردم قرار داده و طاعتشان را بر آنها واجب نموده: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب سپس حسن، سپس حسین دو فرزند علی بن ابی طالب بوده اند آنگاه امر (امامت) بما رسیده است. سپس ساکت شد.

پس من گفتم: ای آقای من برای ما روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: البته زمین از حجتی برای خدای عزوجل بر بندگانش خالی نمی ماند پس حجت و امام بعد از تو کیست؟

آن حضرت علیه السلام فرمود: پسر من محمد است و اسم او در تورات باقر می باشد، علم را می شکافد، شکافتنی، او حجت و امام بعد از من است، و پس از محمد پسرش جعفر می باشد که نامش نزد اهل آسمان صادق است.

عرضه داشتم: ای آقای من چگونه اسم او صادق شده و حال آنکه همه شما صادق (راستگو) هستید؟

فرمود: پدرم از پدرش مرا حدیث گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب متولد شد او را صادق بنامید، که پنجمین از فرزندان من کسی است که اسمش جعفر خواهد بود که با دورغ بستن بر خدای عزوجل جرئت کرده و مدعی امامت می گردد، پس او نزد خداوند، جعفر کذاب و افترا زننده بر خدای عزوجل است، و ادعا کننده منصبی که شایستگی آن را ندارد، مخالفت کننده با پدر، و حسادت ورزنده بر برادرش خواهد بود، آن کسی است که می خواهد هنگام غیبت ولی خدای عزوجل پرده (غیب) خداوندی را کنار زند.

سپس حضرت علی بن الحسین علیه السلام به شدت گریست، آنگاه فرمود: گوئیا جعفر کذاب را می بینم که ستمگر زمان خویش را بر بازرسی امر ولی خداوند و آنکه در حفظ الهی غایب است برانگیخته، و حرمت پدرش را هتک نموده باشد بخاطر جهل و ندانستن ولادت او، و از روی حرص بر کشتن او اگر بر وی دست یابد، بجهت طمع کردن در میراثش تا آن را بدون اینکه حقی در آن داشته باشد بگیرد.

ابوخالده گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا این کار شدنی است؟ فرمود: آری به پروردگارم سوگند، به درستی که این مطلب نزد ما نوشته شده است در طوماری که محتتهایی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد می شود در آن ضبط گردیده است.

ابوخالده گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله سپس چه خواهد شد؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: سپس غایب ماندن ولی خدای عزوجل دوازدهمین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان پس از او، طولانی خواهد گشت، ای ابوخالده به

درستی که اهل زمان غیبت او که امامتش را باور دارند و منتظر ظهور او بند از مردم همه زمانها بهترند، زیرا که خدای تبارک و تعالی آنچنان عقلا و فهما و شناختی بآنها عنایت کرده که غیبت نزد آنان همچون دیدن باشد، و آنان را در آن زمان به منزله کسانی قرار داده که در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشمشیر جهاد کرده اند، آنان بحق مخلصانند و راستی که شیعیان ما هستند و دعوت کنندگان به دین خدای عزوجل در پنهان و آشکار می باشند! ۶۴

۸- در کتاب غیبت شیخ طوسی قدس سره به نقل از کتاب غیبت فضل بن شاذان قدس سره بسند خود از مفضل بن عمر آورده که گفت:

«حضرت قائم علیه السلام را یاد کردیم و کسانی که از همکیشانمان در حال انتظار او مردند، پس حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام بما فرمود: هرگاه قیام کند نزد مؤمن داخل قبر خواهند آمد و باو گفته می شود: ای فلان همانا که صاحب تو ظهور کرد پس اگر می خواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر بخواهی در گرامیداشت پروردگارت بمانی بمان». ۶۵

۹- و در کمال الدین بسند خود از جعفر بن ابی دلف آورده که گفت:

شنیدم حضرت ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام می فرمود:
«همانا امام بعد از من پسر من علی است، امر او امر من و گفته اش گفته من و اطاعتش اطاعت از من است، و امام بعد از او پسرش حسن است امر او امر پدرش و گفته او گفته پدرش و اطاعت او اطاعت از پدرش می باشد»، سپس ساکت شد، عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امام بعد از حسن کیست؟ پس آن حضرت به شدت گریست سپس فرمود: «البتة بعد از حسن پسرش آنکه قائم بحق و مورد انتظار است می باشد».

گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چرا «قائم» نامیده شده؟ فرمود: «چونکه او بپا خیزد پس از آنکه یادش مرده باشد و بیشتر معتقدان به امامتش برگشته باشند».
گفتم: چرا «منتظر» نامیده شده؟ فرمود:

چونکه او را غیبتی است که روزهای بسیار و مدتی طولانی دارد، پس مخلصان منتظر خروجش باشند و اهل تردید انکارش کنند و جاحدان یاد او را به استهزا گیرند، و وقت گذاران در آن دروغگو شوند، و عجله کنندگان در آن هلاک گردند، و تسلیم شوندگان در آن نجات یابند». ۶۶

۱۰- و از علی بن مهزیار آمده که گفت: به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر

(امام هادی علیه السلام) نامه‌ای نوشتم و درباره فرج از آن جناب پرسیدم، بمن نوشت: «هرگاه صاحب شما از منزلگاه ستمگران غایب گشت در انتظار فرج باشید».

۱۱- و در اصول^{۶۷} کافی از ابوبصیر آمده که گفت: به حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم:

فدایت شوم فرج کی خواهد بود؟ فرمود: «ای ابوبصیر تو هم از کسانی هستی که دنیا می‌خواهند! هرکس این امر را بشناسد برای او به جهت انتظار کشیدنش فرج شده است.»

می‌گویم: ظاهراً چون مقصود از فرج یاری کردن امام علیه السلام و جهاد در رکاب او است، امام صادق علیه السلام بیان فرمود که این مقصود برای شیعیان حاصل است چون منتظر فرج هستند، و توجه داد که لازم و شایسته است که غرض آنها از انتظار این مقصود بزرگ باشد نه رسیدن به شهوت‌های نفسانی و لذت‌های جسمانی - چنانکه شیوه بیشتر افراد چنین است - و مؤید این مطلب در مبحث چهارم خواهد آمد.

۱۲- و در بحار از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که فرمود:

«منتظر فرج باشید و از رحمت خداوند نا امید نشوید، به درستی که خوشایندترین اعمال نزد خداوند عزوجل انتظار فرج است.»^{۶۸}

۱۳- و از آن حضرت علیه السلام است که فرمود:

«عمل کننده به امر ما فردا (ی قیامت) در حضیرة القدس (درجه عالی بهشت) با ما خواهد بود، و منتظر امر [حکومت] ما همچون غوطه ور شده بخونش در راه خدا می‌باشد.»^{۶۹}

۱۴- و از فیض بن المختار از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود:

«هر کس از شما بمیرد در حالیکه منتظر این امر باشد همانند کسی است که با حضرت قائم علیه السلام در خیمه‌اش بوده باشد.»
سپس چند لحظه‌ای درنگ کرده آنگاه فرمود:
«نه؛ بلکه مانند کسی است که در خدمت آن حضرت شمشیر بزند»
سپس فرمود:

«نه بخدا؛ همچون کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد.»^{۷۰}

۱۵- و از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«برترین عبادت مؤمن انتظار قرّح از خداوند داشتن است.»

۱۶- و در کافی بسند صحیحی از عبدالله بن المغیره آمده که گفت: محمد بن عبدالله به حضرت امام رضا علیه السلام عرضه می داشت و من می شنیدم که می گفت: پدرم مرا حدیث آورد از خاندانش از پدرانش که به یکی از امامان گفته بود: در منطقه ما جای رباط ۷۱ هست که آن را قزوین می نامند و دشمنی هست که آن را دیلم می گویند، آیا جهاد یا رباطی بر ما هست؟ آن حضرت علیه السلام در جواب او فرمود:

بر شما باد که این خانه (بیت الله الحرام) را حج کنید.

سؤال کننده بار دیگر سؤالش را تکرار کرد، باز حضرت علیه السلام فرمود: بر شما باد این خانه که آن را حج کنید، آیا یک فرد از شما راضی نیست که در خانه خود باشد و بر خانواده اش از دسترنج خود خرج نماید و انتظار امر ما را بکشد، پس اگر آن زمان را درک کند همچون کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ بدر شرکت کرده باشد، و اگر در حالیکه منتظر امر ما است بمیرد همچون کسی خواهد بود که با قائم صلوات الله علیه در خیمه اش باشد اینچنین- و دو انگشت سیّابه اش را نشان داد- و نمی گویم اینچنین- و انگشت وسط و سیّابه را نشان داد- زیرا که این بزرگتر از آن است. در اینجا حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام فرمود: راست گفته است. ۷۲

می گویم: این روایت با آنچه در اخبار آمده که مرابطه (= مرزبانی) حتی در زمان غیبت هم مستحب است منافاتی ندارد، زیرا که ظاهراً منظور سؤال کننده نایل شدن به ثواب مرابطه و جهاد بوده، پس امام علیه السلام او را بر حج و انتظار دلالت فرمود که ثواب جهاد و رباط و حج همگی برایش حاصل گردد، اما با انجام مرابطه ثواب حج را نخواهد یافت.

و مؤید آنچه یاد کردیم اینکه امام علیه السلام به او فرمود:

بر شما باد این خانه که آن را حج کنید.

و نفرمود:

مرباطه نکنید یا جایز نیست یا حلال نیست و مانند اینها، و خدا دانا است. ۷۳

۱۷- و در تفسیر نعمانی- رحمه الله- از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای ابوالحسن بر خداوند شایسته است که اهل

ضلال (گم‌شدگان) را به بهشت داخل کند، و منظورش از این: مؤمنانی هستند که در زمان فتنه بر پیروی از امامی که جایگاهش مخفی است و از چشم مردم غایب است پیا خیزند، پس آنان به امامت او اقرار می‌کنند و به دامان او چنگ می‌زنند، و منتظر خروج او می‌مانند، آنان یقین دارند هیچ تردیدی بخود راه ندهند، صبر کنند گانند و تسلیم شده‌گان هستند، و فقط از شناختن جان امامشان و از شناختن شخص او گم شده‌اند.

براین دلالت می‌کند آنکه خدای تعالی هرگاه چشمه خورشید را که نشانه برای اوقات نماز قرار داده از بندگانش بپوشاند، برآنان فرصت را توسعه داده که نماز را تأخیر بیندازند تا با آشکار شدن خورشید؛ وقت برای آنان معلوم گردد، و یقین کنند که زوال انجام شده است، و همین‌طور است کسی که منتظر خروج امام علیه‌السلام است، که به امامتش دست یازیده، تمام فرایض خداوند که بر او واجب است با حدودشان از او قبول می‌شود، از معنی فریضه بودن خارج نمی‌باشند، پس او صبر کننده شکیب‌گراست، غیبت امامش به (دین) او ضرری نمی‌رساند».^{۷۴}

۱۸- و در کتاب کمال‌الدین از محمد بن النعمان از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه‌السلام روایت آمده که:

«نزدیکترین حالات بندگان نزد خدای عزوجل و بیشترین خشودوی او از آنان هنگامی است که حجت خداوند را نینند و برایشان آشکار نشود، و از آنان پوشیده بماند که جای او را ندانند، و در عین حال می‌دانند که دلایل و نشانه‌های الهی از بین نرفته است، که در آن هنگام باید که هر صبح و شام منتظر قَرَج باشند. و همانا شدیدترین موقع غضب خداوند بر دشمنانش موقعی است که حجتش را از آنان پوشانیده باشد که برایشان ظاهر نگردد، و البته خداوند می‌داند که دوستانش به تردید نمی‌افتند، و اگر چنین می‌دانست که آنان به تردید واقع می‌شوند حجت خویش را یک چشم برهم زدن هم از آنان مخفی نمی‌کرد».^{۷۵}

۱۹- و از امام صادق علیه‌السلام است در باره فرموده خدای عزوجل:

(الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)

(آلم [از رموز قرآن است] این کتاب بدون تردید هدایتگر تقوایبشگان است، آنانکه به غیب ایمان می‌آورند)^{۷۶}.

فرمود: متقین شیعیان علی هستند، و غیب همان حجت غایب است، و گواه براین، فرموده خدای عزوجل است که:

(وَيَسْأَلُونَكَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ

مِنَ الْمُنتَظِرِينَ).

(ومی گویند: چرا از سوی پروردگارش آیتی بر او نیامد پس بگو به درستی که غیب، مخصوص خدا است شما منتظر باشید من نیز با شما از منتظرانم)^{۷۷}

۲۰- و در اصول کافی بسند خود از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آورده که

فرمود:

«زیان ندیده است کسی که در حال انتظار امر ما بمیرد آنکه در خیمه حضرت مهدی علیه السلام یا سپاهیان او نمرده است».^{۷۸}

۲۱- و در روایت عمار ساباطی که ان شاء الله تعالی خواهد آمد از حضرت امام

ابی عبدالله صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«همانا بخدا سوگند ای عمار کسی از شما بر این حالی که در آن هستید نمیرد مگر آنکه نزد خداوند از بسیاری از کشته شدگان در بدر و اُحُد برتر باشد، پس شما را مژده باد».^{۷۹}

۲۲- و در همان کتاب از حضرت امام ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که ضمن

حدیثی فرمود:

«و بدانید که منتظر این امر همچون ثواب روزه دار شب زنده دار را دارد، و هر کس دوران قائم ما را دریابد پس با او خروج نماید و دشمن ما را به قتل رساند برای او همچون پاداش بیست شهید خواهد بود، و هر کس در رکاب قائم ما کشته شود همچون پاداش بیست پنج شهید را خواهد یافت».^{۸۰}

۲۳- و در مجمع البیان از حارث بن المغیره آمده که گفت: در محضر ابوجعفر باقر

علیه السلام بودیم، فرمود:

آنکه از شما این امر را شناخته و منتظر آن باشد و خیر را در آن بداند، مانند کسی است که به خدا قسم در رکاب قائم آل محمد صلی الله علیه وآله با شمشیر خود جهاد کرده باشد. سپس فرمود: بلکه والله مثل کسی است که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله با شمشیرش جهاد کرده باشد. سپس بار سوم فرمود: بلکه به خدا قسم همچون کسی است که در خیمه رسول خدا صلی الله علیه وآله شهید شده باشد».^{۸۱}

۲۴- و در تفسیر البرهان از حسن بن ابی حمزه از پدرش ابوحمزه است که گفت:

«به حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، ستم بالا رفته و استخوانم سست گشته، و مرگم نزدیک شده، و می ترسم پیش از آنکه این امر (حکومت شما) را دریابم مرگم فرا رسد. فرمود: ای ابوحمزه هر که به ما ایمان آورد و حدیث ما را تصدیق کرد، و به انتظار دوران ما نشست، مانند کسی است که زیر پرچم قائم علیه السلام کشته شود، بلکه به خدا سوگند زیر پرچم رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم». ۸۲

۲۵- و در کتاب کمال الدین از مفضل بن عمر آمده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود:

«هر کس در حالیکه منتظر این امر باشد، بمیرد همچون کسی خواهد بود که از خواص حضرت قائم علیه السلام بوده باشد، نه بلکه مانند کسی باشد که در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله شمشیر زده است». ۸۳

۲۶- و در تفسیر البرهان بسند خود از مسعدة آمده که گفت:

خدمت حضرت امام صادق علیه السلام بودم که پیرمرد قد خمیده ای که بر عصایش تکیه زده بود آمد، سلام کرد و امام صادق علیه السلام جواب سلامش را داد، سپس عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله دست راست را بمن بده که آن را بوسم، پس آن حضرت دستش را پیش آورد و او دست آن جناب را بوسید و سپس گریست. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد چرا گریه می کنی؟ عرضه داشت: فدایت شوم یا بن رسول الله صد سال است که به پای قائم شما مانده ام می گویم این ماه است، و این سال است، و هم اکنون ستم بالا رفته و استخوانم سست گردیده و مرگم نزدیک شده، و به آنچه که برای شما آرزو می کنم نرسیده ام، شما را می بینم کشته شده و آواره اید، و دشمنان را می بینم که با بالها پرواز می کنند چگونه گریه نکنم!

پس دیدگان حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام در اشک نشست سپس فرمود: ای پیرمرد اگر خداوند تو را باقی گذاشت تا اینکه قائم ما را ببینی در مرتبه اعلی خواهی بود، و اگر مرگ تو فرا رسد روز قیامت با سپرده گرانهای محمد صلی الله علیه وآله محشور خواهی شد، و ما سپرده گرانهای او هستیم، که همانا آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود:

من در میان شما دو گوهر گرانها را برجای می گذارم پس به آن دو دست بیازید که هیچگاه گمراه نشوید: کتاب خدا و عترت و خاندانم را. پیرمرد گفت: پس از اینکه این خبر را شنیدم دیگر آسوده خاطر شدم.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای پیرمرد بدانکه قائم ما علیه السلام از صُلبِ حسن عسکری بیرون می آید و حسن از علی متولد می شود، و علی از محمد، و محمد از علی، و علی از موسی پسر، و این پسر از من متولد گردیده، ما دوازده تن هستیم همگیان معصوم و پاکیزه می باشیم...»^{۸۴}

۲۷- و در روضه کافی بسند خود از اسحاق بن عمار آورده که گفت: حدیث آورد مرا مردی از اصحابمان، از حکم بن عتیبه که گفت:

هنگامیکه در محضر امام ابو جعفر باقر علیه السلام بودم خانه پر از جمعیت بود پیرمردی آمد که بر چوبدستی خود تکیه می زد، تا اینکه بر درب اتاق ایستاد و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا و رحمت و برکات خداوند بر تو باد سپس ساکت شد، حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: و بر تو باد سلام و رحمت و برکات خداوند، سپس پیرمرد رو بسوی اهل منزل کرد و گفت: السلام علیکم، که همه حاضرین او را جواب دادند و سلامش را پاسخ گفتند.

آنگاه روبه سوی حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا مرا نزدیک خود ببر فدایت شوم که به خدا سوگند من شما را دوست می دارم و دوستداران شما را دوست می دارم، بخدا سوگند دوستی شما و هواداران شما بخاطر طمع دنیوی نیست، و من با دشمن شما دشمنم و از او بیزارم، و به خدا سوگند که دشمنیم با او و بیزاریم از او بخاطر کینه ای میان من و او نمی باشد، به خدا من حلال شما را حلال و حرامتان را حرام می دارم و منتظر آمرشمایم پس ای که خداوند مرا فدایت گرداند، عاقبت مرا چگونه می بینی؟

حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: به سوی من به سوی من آی. تا اینکه او را کنار خود نشانید. سپس فرمود: ای پیرمرد، بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام نیز مردی وارد شد و مانند سؤال تو را عرضه داشت، پدرم به او فرمود: اگر بمیری بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می شوی و قلبت خنک و دلت سرد و دیده ات روشن می گردد، و راحتی و ریحان با فرشتگان کرام کاتبین را پیش روی خود خواهی دید، همینکه جانم به اینجا برسد - و به حلقش اشاره کرد - و اگر زنده بمانی خواهی دید آنچه را که دیده ات به آن روشن شود و با مادر رکن اعلی خواهی بود.

پیرمرد عرضه داشت: چگونه فرمودی ای ابو جعفر؟ حضرت باقر علیه السلام دوباره سخنت را تکرار کرد، پیرمرد گفت: الله اکبر ای ابو جعفر اگر من بمیرم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می شوم و چشمم روشن و قلبم سرد و دلم خنک می گردد و توسط راحتی و ریحان و فرشتگان کرام کاتبین مورد استقبال قرار می گیرم همینکه جانم به اینجا رسید، و اگر زنده بمانم آنچه را که دیده ام به آن

روشن شود خواهیم دید و با شما در رکن اعلیٰ خواهیم بود!
سپس پیرمرد به شدت گریست های های تا اینکه صورتش به زمین چسبید، و اهل خانه چون حال پیرمرد را دیدند به گریه و ناله پرداختند، و حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام اشکها را از اطراف دیدگانش با انگشت پاک می کرد.

آنگاه پیرمرد سر برداشت و به امام باقر علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله، دستت را بمن بده، خداوند مرا قربان تو سازد، آن حضرت علیه السلام دست خود را به او داد، پس دست حضرت را بوسید و بر دیدگان خود نهاد و بر صورتش کشید، سپس جامه از شکم و سینه اش برگرفت و دست آن حضرت را بر شکم و سینه خود قرار داد.

پس از آن برخاست و گفت: السلام علیکم، حضرت امام باقر علیه السلام در پی او می نگریست و پیرمرد می رفت، آنگاه روی به جانب حاضرین کرد و فرمود: هر کس دوست می دارد مردی از اهل بهشت را ببیند به این شخص نظر کند.
حکم بن عتیبه گوید: هیچ مجلس گریه و ماتمی شبیه آن مجلس ندیدم.^{۸۵}

مبحث دوم: در وجوب انتظار حضرت قائم علیه السلام بر همه افراد:

و برایین مطلب دلالت می کند - اضافه بر بعضی از آنچه گذشت - روایتی که ثقة الاسلام کلینی - قدس سره - در اصول کافی بسند خود از اسماعیل جعفری آورده که گفت:

مردی بر حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام وارد شد و صفحه ای در دست داشت، حضرت باقر علیه السلام به او فرمود:

«این نوشته مناظره کننده ای است»^{۸۶} که پرسش دارد از دینی که عمل در آن مورد قبول است. عرض کرد: رحمت خداوند بر توباد همین را خواسته ام. حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: گواهی دادن به اینکه هیچ معبود حقّی جز خداوند نیست، و اینکه محمد بنده و رسول او است، و اینکه اقرار کنی به آنچه از سوی خداوند آمده، و ولایت ما خاندان، و بیزاری از دشمنان، و تسلیم به امر ما، و پرهیزکاری و فروتنی، و انتظار قائم ما، که ما را دولتی است که هر وقت خداوند بخواهد آن را خواهد آورد».^{۸۷}

و در همان کتاب از ابوالجارود آمده که گفت:

به حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، آیا مودت و دلباختگی و پیروی مرا نسبت به خودتان می دانید؟ فرمود: آری، عرضه داشتم: من از شما مطلبی را می پرسم و می خواهم بمن پاسخ دهید، زیرا که چشم من نابینا است و کمتر راه

می‌روم و نمی‌توانم هروقت بخوام به دیدار شما بیایم. فرمود: خواسته‌ات را بازگویی. عرض کردم: دینی که تو و خاندانت خدای عزوجل را با آن دینداری می‌کنید برایم بیان فرما تا خدای عزوجل را با آن دینداری نمایم. امام باقر علیه‌السلام فرمود: اگر چه مطلب را کوتاه کردی ولی سؤال مهمی آوردی، به خدای سوگند دینی را که من و پدرانم خدای عزوجل را با آن دینداری می‌کنیم برایت می‌گویم: گواهی دادن به اینکه هیچ معبود حقی جز خداوند نیست، و اینکه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله رسول خدا است، و اقرار کردن به آنچه از نزد خداوند آورده، و ولایت ولی‌ما و بیزاری از دشمنان و تسلیم بودن به امر ما و انتظار قائم ما و اهتمام ورزیدن [در امور واجب و حلال] و پرهیزکاری [از کارهای حرام] می‌باشد.^{۸۸}

و در غیبت نعمانی بسند خود از ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه‌السلام آورده که روزی آن حضرت فرمود:

آیا شما را خبر ندهم به آنچه خدای عزوجل هیچ عملی را جز به آن از بندگان نمی‌پذیرد؟ گفتند: چرا، فرمود: گواهی دادن به اینکه هیچ شایسته‌پرستی جز خداوند نیست و اینکه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بنده و فرستاده‌او است، و اقرار کردن به آنچه خداوند به آن امر فرموده، و ولایت، و بیزاری از دشمنانمان — یعنی خصوص امامان — و تسلیم شدن به آنان، و پرهیزکاری، و کوشش، و اطمینان، و انتظار قائم علیه‌السلام.

سپس فرمود: به درستی که ما را دولتی است که خداوند هر وقت بخواهد آن را [روی کار] می‌آورد، آنگاه فرمود: هر کس دوست می‌دارد از جمله اصحاب قائم علیه‌السلام باشد باید انتظار بکشد و با پرهیزکاری و اخلاق نیک رفتار نماید در حالیکه منتظر باشد، پس اگر از دنیا رفت و [پس از مردنش] قائم قیام کرد، برای او پاداشی خواهد بود همانند پاداش کسی که امام قائم را درک کرده، پس جدیت کنید و در انتظار بمانید گوارایتان باد ای گروه مشمول رحمت الهی.^{۸۹}

می‌گویم: عبارت (یعنی خصوص امامان) احتمال دارد که از فرمایش امام علیه‌السلام باشد، و احتمال می‌رود که گفته‌ی ابوبصیر باشد.

و چون منظور از ولایت آن است که امام علیه‌السلام را در تمام امور سرپرست خود قرار داده، و پیروی از او را در همه‌ی موارد واجب بدانند، حضرت بیان فرمود که کسی ولایتش واجب است که خداوند عزوجل او را به امامت و عصمت مخصوص گردانیده، نه هر کسی که منتسب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، و دشمنی کردن باید با معاند و دشمن امام علیه‌السلام باشد خواه از ذریه‌ی پیغمبر باشد یا غیر آنها.

و از آنچه بر وجوب انتظار دلالت می کند روایتی است که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین بسند خود از عبدالعظیم حسنی آورده که گفت:

«بر آقایم محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام وارد شدم، و می خواستم که درباره قائم از آن حضرت سؤال کنم که آیا همان مهدی است یا غیر او؟ پس خود آن حضرت آغاز سخن کرد و بمن فرمود: ای ابوالقاسم به درستی که قائم از ماست و او است مهدی که واجب است در زمان غیبتش انتظار کشیده شود و در ظهورش اطاعت گردد، و او سومین [امام] از فرزندان من است.»^{۹۰}

و در همان کتاب به دو مسند صحیح از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«نزدیکترین حالات بندگان نزد خدای عزوجل و بیشترین خشودی او از آنان وقتی است که حجت خدا را نیابند و برای آنها آشکار نشود و از دیدگان آنها پوشیده بماند که جایگاهش را ندانند، و در عین حال بدانند که حجتها و بیانات الهی باطل نشده، پس در آن هنگام و هر صبح و شام منتظر باشند که شدیدترین خشم و غضب خداوند بر دشمنانش موقعی است که حجت خود را از آنان مخفی بدارد و بر آنان آشکار نگردد، البته خداوند دانسته است که اولیای او در تردید واقع نمی شوند، و اگر می دانست که آنها در شک می افتند یک چشم برهم زدن حجت خود را از آنان نهان نمی ساخت و این جز زیر سر اشار مردم نخواهد بود.»^{۹۱}

مبحث سوم: معنی انتظاری که در این اخبار بان امر گردیده است.

انتظار حالتی است نفسانی که آمادگی برای آنچه انتظارش را می کشیم از آن برمی آید، و ضد آن یأس و ناامیدی است، پس هر قدر که انتظار شدیدتر باشد آمادگی و مهیا شدن قویتر خواهد بود، نمی بینی اگر مسافری داشته باشی که در انتظار مقدمش بسر بری هر چه هنگام آمدنش نزدیکتر شود مهیا شدنش قویتر می یابد، بلکه احیاناً خوابت به بیداری مبدل می گردد چون انتظارت شدید است.

و همانطور که مراتب انتظار از این جهت متفاوت است از جهت محبت نسبت به کسی که در انتظارش هستی نیز مراتب متفاوتی دارد، پس هر چه محبت شدیدتر و دوستی بیشتر باشد مهیا شدن برای محبوب زیادتر می شود، و فراقش دردناکتر می گردد، بگونه ای که منتظر از تمام اموری که مربوط به حفظ خودش هست غافل می ماند، و دردهای بزرگ

و محتتهای شدید را احساس نمی کند.

بنابراین مؤمنی که منتظر آمدن مولایش می باشد هر قدر که انتظارش شدیدتر باشد تلاشش در آمادگی برای آن به وسیله پرهیز از گناه و کوشش در راه تهذیب نفس و پاکیزه کردن درون از صفات نکوهیده و بدست آوردن خوبیهای پسندیده بیشتر می گردد، تا به فیض دیدار مولای خویش و مشاهده جمال انورش در زمان غیبتش رستگار شود، همچنانکه برای عده بسیاری از نیکان اتفاق افتاده است، ولذا امامان معصوم علیهم السلام — در روایاتی که خواندی و غیر آنها — به پاکیزگی صفات و مقید بودن به انجام طاعات امر فرموده اند.

بلکه روایت پیشین ابوبصیر اشارت یا دلالت دارد بر اینکه رستگاری به مقام انتظار و نایل شدن به پاداش منتظران به پرهیز کردن از گناه و کسب کردن خوبیهای پسندیده بستگی دارد، چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«هرآنکس که خواسته باشد از یاران قائم علیه السلام شود باید که منتظر باشد و با پرهیزکاری و خوبیهای پسندیده عمل نماید، و او است منتظر پس هرگاه بمیرد و قائم پس از مردنش بپاخیزد پاداش او همچون کسی خواهد بود که دوران حکومت آن حضرت را درک کرده باشد...».

و بی تردید هر چقدر که انتظار شدیدتر باشد صاحب آن مقام و ثواب بیشتری نزد خدای عزوجل خواهد داشت. خدای تعالی ما را از مخلصان منتظرین مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار دهد.

مبحث چهارم: آیا در انتظار قصد قربت شرط است یا نه؟

شرح این مطلب به بیان دو مقدمه بستگی دارد:

مقدمه اول: در بیان آنچه نیت در آن شرط است:

در اینجا می گوئیم: او امری که از سوی خداوند صادر می شود بر سه گونه است: یکی: آنچه می دانیم که مصلحت در آن انجام دادنش به صورت تعبد است مانند:

نماز.

دوم: آنچه می دانیم مصلحت در آن به صورت تعبد منحصر نیست، بلکه مقصود انجام یافتن آن است به هر نحوه ای که باشد، چنانکه فرموده: «جامهات را از ادرارهای آنچه گوشتش حلال نیست بشوی» که می دانیم مقصود شسته شدن جامه است با صرف نظر از نیت و قصد شوینده.

سوم: آنچه نمی دانیم مصلحت در آن به صورت تعبد منحصر باشد، مانند: دیدار مؤمن و مانند آن.

و تردیدی نیست که در گونه اول نیت شرط است که اگر در آن (نیت) خللی وارد آورد تکلیف از گردنش ساقط نمی گردد، همچنانکه بدون تردید نیت در گونه دوم شرط نیست.

و اما در گونه سوم: هرگاه شخص آن را به قصد تعبد بجای آورد استحقاق ثواب دارد، و اگر آن را بدون قصد عبادت بجای آورد استحقاق ثواب ندارد، موجب عقاب هم نیست، و فرق بین این با کارهای مباحی که هرگاه شخص آنها را به قصد طاعت بجای آورد آن است که در اینجا امر بطور مستقیم به آنها تعلق یافته، در صورتیکه در آن کارهای مباح امر بطور مستقیم به آنها نرسیده است، چونکه فرض این است که آنها مباح هستند، بلکه بدینجهت امر به آنها تعلق می گیرد که واسطه رسیدن به امر راجحی در شرع می باشند.

مقدمه دوم: در بیان منظور از قصد قربت که در عبادات شرط است:

می گوئیم: منظور از آن آوردن مأمور به (چیزی که بآن امر شده) به قصد اطاعت خداوند - جل شأنه - و فرمانبرداری و بکار بستن فرمان او می باشد، خواه انگیزه او به قصد اطاعت این باشد که خداوند را شایسته اطاعت می داند، یا انگیزه اش محبت خداوند یا سپاسگذاری نسبت با او، یا تقرب جستن به سوی او، یا امید پاداش الهی و یا ترس از عقوبتش بوده باشد، که مراتب و درجات مختلفی است هر یک برتر از دیگری، (و هر کسی بر روش خود عمل می کند).^{۹۲}

و دلایل شرط بودن نیت به گونه یاد شده در کتب فقه ذکر گردیده از اجماع و آیات مانند فرموده خدای تعالی: (قَاعِبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ = پس خداوند را با إخلاص کامل در دین پرستش نمائید).^{۹۳}

و احادیث از جمله: حدیث صحیحی که در اصول کافی روایت شده:

«امام زین العابدین علیه السلام فرموده: هیچ عملی جز با نیت درست نیست.»^{۹۴}

و از جمله: در وسائل بسند خود از حضرت موسی بن جعفر از پدرانش علیهم السلام

از رسول خدا صلی الله علیه وآله ضمن حدیثی آورده که فرمود:

«همانا اعمال بسته به نیتها است و برای هر کس آنچه را نیت کرده خواهد بود، پس

هرآنکه به قصد آنچه نزد خداوند هست در غزوه ای شرکت کند البته پاداشش برخدای

عزوجل خواهد بود، و هر کس به خاطر دنیا یا به نیت بدست آوردن غنیمتی به غزوه رود

جز آن چیزی حاصلش نخواهد شد».^{۹۵}

و در همان کتاب از امام صادق علیه السلام آمده که:

«خدای عزوجل فرموده: من بهترین شریک هستم، هر کس غیر مرا در عملی با من شریک

سازد آن را نخواهم پذیرفت مگر آنچه را که برای من خالص باشد».^{۹۶}

و احادیث دیگری که در کتابهای علمای ما — که خداوند بر آنان رحمت آرد —

تدوین گردیده است.

چون این را دانستی پس بدانکه آنچه به نظر نزدیکتر است اینکه انتظاری که در

اخبار بآن امر شده از گونه سوم می باشد، بنابراین چند صورت در آن تصور می شود:

اول: اینکه منظور شخص منتظر اطاعت امر خداوند باشد، خواه انگیزه او بر اطاعت

امید ثواب موعود (وعده داده شده در روایات) باشد یا نه.

دوم: اینکه انگیزه اش بر انتظار اطاعت امر و نایل شدن به پاداش دنیوی یا اخروی

باشد، ولی قصد پاداش فرعی و تابع قصد اطاعت باشد (یعنی مقصود اصلی او از انتظار

اطاعت امر باشد و به پیوست آن پاداش را قصد نماید).

و این دو قسم موجب نایل شدن به تمام پاداشها و ثوابهایی است که در روایات

وارد گردیده، و شایسته است که مؤمن قسم اول را انتخاب کند، بلکه عالیترین گونه هایش

را — که بآنها اشاره نمودیم — برگزیند.

سوم: اینکه انتظار به منظور رستگاری به ثوابها و مواهب اخروی یا دنیوی باشد،

بجهت آگاهیش به جمع شدن لوازم زندگی و طول عمر، و فراخی روزی، و فراوانی

نعمتها، و زایل شدن هم و غم و درد و رنج در زمان ظهور مولایمان صاحب الزمان صلوات الله

علیه، بطوریکه از انتظارش جز این نخواهد، و اطاعت امر خداوند در نظرش نباشد.

چهارم: عکس قسم دوم (یعنی منظور اصلیش از انتظار پاداش باشد و به پیوست

آن بخواهد امر خداوند را اطاعت کند).

و ظاهر آن است که در این دو قسم استحقاق ثوابهایی که در روایات وعده شده اند

را ندارد، زیرا که استحقاق پاداش عبادت به قصد اطاعت بستگی دارد — چنانکه دیدید در

صریح روایت آمده است —.

و فرض این است که مامور به را به قصد تعبد (= انجام عبادت) بجای نیاورده،

پس انتظارش عبادت نیست.

و همانطور که مستحق ثواب نیست همچنین استحقاق عقاب نیز ندارد، زیرا که

چنین نمی دانیم که مصلحت انتظار فقط در صورت انجام دادن آن به قصد قربت باشد،

بلکه ظاهر از مطالعه اخبار رسیده در این باره این است که منظور آن است که مؤمن از ظهور امام علیه السلام ناامید نشود و مأیوس نگردد، لذا امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی که پیشتر در مبحث اول آوردیم فرموده: منتظر فرج باشید و از رحمت الهی مأیوس نشوید... که ظاهر فرموده حضرت که: مأیوس نشوید بیان نخستین درجات انتظار می باشد. و نیز اشاره به همین است فرموده مولایمان حضرت صادق علیه السلام در روایت ابوبصیر که سابقاً گذشت اینکه:

ای ابوبصیر آیا تو هم از کسانی هستی که دنیا می خواهند...

و بدین ترتیب بر او اعتراض کردند، یعنی اینکه آیا همچون توئی سزاوار است که خواسته اش از انتظار فرج رسیدن به لذتهای دنیوی باشد؟ و این بیان بر آنچه یادآور شدیم دلالت دارد که اگر هدفش در رسیدن به پاداش محدود باشد مستحق عقوبت نیست، و نظیر این مطلب در اعمال بسیار است مانند:

دیدار مؤمن و عیادت بیمار و تشییع جنازه و برآوردن حوائج برادران دینی و غیر اینها که هیچکس نگفته: اگر مؤمن حاجت برادر مؤمن خویش را برآورده سازد و باین کارش قصد تعبد نکند مستحق عقوبت می شود، البته استحقاق ثواب در این عمل و مانند آن به قصد تعبد بستگی دارد، چنانکه توجه دادیم.^{۹۷}

اگر بگوئید: می توان قائل شد که قصد تقرب در انتظار واجب است و خلاف آن حرام می باشد، نظر به حدیثی که در کتاب تحف العقول از مفضل بن عمر از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«مردم درباره ما بر سه گروه متفرق شدند: گروهی ما را دوست داشته و در انتظار قائم ما شدند تا از دنیای ما برخوردار گردند، پس گفتند و سخنان ما را حفظ کردند و از کردار ما کوتاهی نمودند، که اینها را خداوند به سوی آتش محشور خواهد ساخت...».

می گویم: این صفت منافقان است که محبت خاندان عصمت را به زبان اظهار کرده و دل‌هایشان منکر آن است، و این مطلب از فرموده امام صادق علیه السلام که: «پس گفتند...» ظاهر و آشکار است، بنابراین مقصود چنین است —والله العالم— که: این منافقان محبت ما را به زبان آشکار ساختند تا هرگاه قائم خاندان عصمت بپاخواست به هدفهای دنیوی خویش نایل گردند، و حال آنکه فعل آنها مخالف قولشان می باشد، و این دلیل نفاق آنها است و عاقبت کارشان جهنم است، و این افراد همانهایی هستند که در بعضی از روایات آمده که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه دستور می دهد گردنشان را

بزنند در حالیکه کنارش ایستاده باشند، و خدا دانا است.

مبحث پنجم: در بیان حکم ضد انتظار یعنی ناامیدی:

در این باره می گوئیم که: ناامیدی بر چند گونه تصور می شود:
گونه اول: یأس و ناامیدی از اصل ظهور حضرت قائم علیه السلام بطور کلی، و بدون شبهه همگی در حرام بودن آن اتفاق نظر دارند، زیرا که ظهور و قیام حضرت قائم علیه السلام از ضروریات مذهب امامیه است، بلکه احتمال می رود که از ضروریات دین اسلام باشد، چونکه احادیث در این باره از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در حدّ تواتر از طرق شیعه و سنی رسیده، بلکه علمای آنها (سنیان) نیز باین امر اعتراف دارند و اختلاف در تعیین شخص او است و اینکه حالا وجود دارد، در مقابل آنهاست که قائل هستند که آن حضرت وجود خواهد یافت و متولد خواهد شد.

بنابراین انکار آن بطور کلی تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می باشد.
 و شاهد بر آنچه یادآور شدیم اینکه مجلسی^{۹۸} — رحمه الله — از ابن ابی الحدید — که از بزرگان علمای اهل سنت است — حکایت کرده که گفته:
 البته که فرقه های مسلمانان اتفاق دارند که دنیا و تکلیف پایان نخواهد یافت مگر پس از (آمدن) مهدی.

گونه دوم: ناامیدی از ظهور حضرت قائم علیه السلام در مدت معینی برحسب پندارها و حدسها باینکه مثلاً گفته شود: حضرت قائم صلوات الله علیه تا پنجاه سال دیگر ظهور نخواهد کرد، و لازمه این پندار آن است که در آن مدت منتظر نباشد، و حال آنکه از بررسی احادیثی که امر می کند در هر صبح و شام منتظر باشیم ظاهر می شود که این گونه ناامیدی هم حرام باشد، زیرا که امر در وجوب ظهور دارد، و ترک واجب قطعاً حرام است. و اما احادیثی که بر این مطلب دلالت دارد قسمتی از آنها گذشت، و از آن جمله است:

— روایت حماد بن عثمان که در اقبال از^{۹۹} امام صادق علیه السلام روایت شده

که فرمود:

«و امر صاحب خود را شب و روز انتظار داشته باش که خداوند هر روز در کاری است هیچ کاری از کار دیگر او را مشغول نخواهد داشت.»

که در بخش ششم همین کتاب گذشت.

و نیز در بحار در حدیثی از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«نزدیکترین حالت بندگان نسبت به خدای عزوجل و رضایتمندترین هنگام از آنها موقعی است که حجت الهی را نیابند پس برای آنها آشکار نشود و جایگاهش را ندانند، در حالیکه در آن وضع می دانند که حجت خداوند باطل نگشته است، پس در آن هنگام هر صبح و شام منتظر قَرَج باشید...»^{۱۰۰}.

و از جمله: همچنین در بحار از قمی ضمن حدیثی از پدرش از محمد بن الفضیل از پدرش از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده تا آنجا که گوید...

— به آن حضرت عرضه داشتم: فدایت گردم، پس کی این کار می شود؟

فرمود: البته برای ما وقتی نسبت به آن تعیین نشده، ولی هرگاه چیزی را برایتان گفتیم پس همچنانکه گفتیم شد بگوئید: خدا و رسول او راست گفته اند، و هرگاه برخلاف آن واقع شد بگوئید: خدا و رسولش راست گفتند دو برابر پاداش خواهید یافت، ولی هرگاه احتیاج و فقر شدید شد و مردم یکدیگر را انکار کردند، در آن هنگام هر صبح و شام در انتظار این امر باشید.

عرض کردم: فدایت گردم احتیاج و فقر را دانستیم، اما انکار مردم یکدیگر را چیست؟ فرمود: اینکه کسی به خاطر حاجتی نزد برادرش می آید پس به غیر از آنچه پیشتر با او برخورد می کرد با او دیدار می نماید، و سخن دیگری جز آنچه قبلاً با او می گفت از وی می شنود.^{۱۰۱}

می گویم: مقصود از انتظار قَرَج در هر صبح و شام آن است که هر وقتی که ممکن است آن قَرَج موعود در آن واقع شود می بایست انتظارش را کشید، و بدون تردید وقوع این امر در تمام ماهها و سالها امکان دارد، به مقتضای امر خداوند تدبیر کننده دانا، پس بر همه افراد خاص و عام واجب است منتظر آن باشند.

و از جمله: احادیث مستفیضی است که از تعیین کردن وقت ظهور نهی می کند، که در همان عنوان آنها را خواهیم آورد، زیرا که مقتضای نفی کردن ظهور در مدت معینی از سالها و ماهها خود وقت گذاری به گذشت همان مقدار از زمان است و این به نص اخبار رسیده از امامان علیهم السلام حرام می باشد.

و شاهد و مؤید این مطلب است گروههایی از اخباری که از امامان معصوم علیهم السلام روایت گردیده.

و از جمله: روایاتی است که دلالت می کند بر اینکه وقت ظهور آن حضرت علیه السلام از امور بدائیه است که ممکن است زودتر شود یا به تأخیر افتد، به مقتضای حکمت خداوند دانا، چنانکه مولایمان حضرت صادق علیه السلام در روایت حماد بن عثمان - که پیشتر گذشت - به این معنی اشاره فرموده، و نیز احادیثی که بر آن دلالت داشت پیش از این گذشت.

و از جمله: احادیثی است که در آنها مهیا کردن اسلحه و مرابطه دائم امر گردیده، چون امر کردن به این دو کار با وجود ناامیدی از ظهور در مدت معین بیهوده است. و مانند اینها است آنچه از آثار انتظار در اخبار امر گردیده.

و از جمله آنچه در اصول کافی بسند خود ضمن حدیثی آورده که: یقظین به پسرش علی بن یقظین گفت:

چگونه است که آنچه درباره ما [حکومت بنی العباس] گفته شده واقع گردید و آنچه درباره [حکومت حق] شما گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: البته آنچه درباره ما و شما گفته شده هر دو از یک منبع بوده است، مگر اینکه جریان شما وقتش رسیده بود پس بی کم و کاست مطلب به شما گفته شد، و همانطور هم که گفته بودند انجام یافت، ولی امر ما هنگامش نرسیده، پس با امیدها دلگرم شدیم، و اگر به ما می گفتند: این امر تا دو یست یا سیصد سال دیگر تحقق نخواهد یافت، البته دلها قساوت می گرفت، و عموم مردم از اسلام بر می گشتند، ولی گفتند: به زودی این امر واقع می گردد و خیلی نزدیک است، تا دلها با هم الفت گیرد و گشایش نزدیک گردد». ۱۰۲

و در بحار ۱۰۳ از دو کتاب غیبت نعمانی و غیبت طوسی مثل این حدیث را روایت آورده است.

و در کتاب علل الشرایع بسند خود به طور مرفوع از علی بن یقظین روایت کرده که گفت:

به حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: چرا آنچه از ملاحم (پیشگوییها) درباره شما روایت شده آنطور که روایت آمده واقع نمی گردد، و آنچه در مورد دشمنانمان روایت گردیده درست می آید؟ فرمود: «آنچه درباره دشمنانمان صادر گشت از حق بود پس همانطور که گفته شده بود پیش آمد، ولی شما با آرزوها دلگرم شدید پس برای شما بیان شد آنچه بیان شد».

و از جمله: در غیبت نعمانی روایت مسندی از ابوالمرهف آمده که امام صادق

علیه السلام فرمود:

«محاظیرِ هلاک شدند» راوی گوید: عرضه داشتیم: محاضیر چیست؟ فرمود:
«عجله کنندگان، و نزدیک شمارندگان نجات یافتند...»^{۱۰۴}

و نیز در همان کتاب بطور مسند از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت آمده
که فرمود:

«هَلَكَ أَصْحَابُ الْمُحَاضِرِ وَنَجَى الْمُقَرَّبُونَ = شتابزدهگان هلاک شدند و نزدیک
شمارندگان نجات یافتند...»^{۱۰۵}

چون ظاهر آن است که (مقربون) به کسر راء باشد یعنی مؤمنانی که منتظرند که ظهور
آن حضرت علیه السلام را نزدیک می دانند و همواره انتظارش را می کشند.
و مؤید این مطلب است آنچه در دعای عهد آمده که از امام صادق علیه السلام
روایت شده:

«آنها [مخالفان] آن را بعید می پندارند و ما قَرَج و ظهور را نزدیک می دانیم...»^{۱۰۶}

و از جمله اینک: یکی از حکمت‌های مخفی داشتن وقت ظهور آن حضرت این
است که مؤمنین در تمامی اوقات و همه سالها در انتظار آن بسر برند، چنانکه در حدیث
ابن یقظین به این معنی اشاره شده، در آن دقت کن.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه ظهور آن حضرت صلوات الله
علیه همان ساعت است که دانستن وقت آن به خداوند - جل جلاله - اختصاص دارد،
چنانکه گذشت.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه ظهور آن حضرت علیه السلام به
طور ناگهانی انجام می شود، مانند فرموده آن حضرت در توقیعی که در احتجاج روایت آمده
که:

«به درستی که امر ما ناگهانی پیش می آید هنگامی که توبه، کسی را سود ندهد...»^{۱۰۷}

و روایتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که فرمود:

«مهدی از ما است خداوند امرش را یک شبه اصلاح خواهد فرمود.»

و روایت دیگری که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که فرمود:

«او همچون شهاب فروزانی خواهد آمد.»

و روایت نبوی دیگری که در حدیثی از حضرت امام رضا علیه السلام در کتاب کمال الدین آمده که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله عرض شد:

یا رسول الله قائم از فرزندان شما کی خروج خواهد کرد؟ فرمود: مَثَل او همچون ساعت [قیامت] است که (آن را در وقت خود کسی جز او [خدای عزوجل] ظاهر و روشن نکند، [شأن آن] در آسمانها و زمین سنگین است شما را نباید جز ناگهانی).^{۱۰۸}

و در اصول کافی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود:
«هرگاه پیشوای شما [دانش شما] از میان شما برداشته شد پس از زیر پای خود منتظر قَرَج باشید».^{۱۰۹}

می گویم: ظاهراً فرموده آن حضرت علیه السلام: «از زیر پای خود منتظر قَرَج باشید» کنایه از ظهور امام عصر عجل الله فرجه به طور ناگهانی است، بنابراین واجب است در زمان غیبتش در هر حالی که احتمال می رود با پیروزی ظهور کند انتظارش را کشید. اگر بگوئید: اینکه ظهور آن حضرت علیه السلام ناگهانی باشد، با آنچه در احادیث مستفیض بلکه متواتر معنوی آمده مبنی بر اینکه: علامتهای حتمی خواهد داشت که برای همه مردم معلوم خواهد شد — مانند سفیانی و صیحه آسمانی و کشته شدن نفس زکیه — منافات دارد؟

می گویم: اولاً انتظار لوازم ظهور در حقیقت انتظار خود آن است، پس چون به راستی دانستی که ظهور آن حضرت بعد از آشکار شدن نشانه هایش خواهد بود، جز این نیست که منتظر پدیدار شدن آن نشانه ها خواهی بود، چون آن علامتها نشانه ظهور حضرت قائم علیه السلام می باشند.

خلاصه اینکه انتظاری که در اخبار به آن امر گردیده: انتظار ظهور مولایمان است با هر چه از علامتها و آثار دارد، و این بر اهل بصیرت روشن است، و برای توضیح بیشتر مثالی می آوریم:

اگر زمامدار قدرتمندی به تو وعده بدهد که در یکی از روزهای هفته به منزلت خواهد آمد، آیا از همان آغاز هفته با فراهم کردن وسایل پذیرایی و زینت منزل و فرش و اثاثیه مناسب منتظر آمدنش خواهی بود؟ بطوریکه هرگاه در یکی از آن روزها بر منزل تو وارد گشت موجبات احترام را فراهم آورده باشی و در شمار خطا کاران قرار نگیری؟ با اینکه قطعاً می دانی که آمدن او نشانه های خبر دهنده و علامتهای آشکار کننده ای دارد، ولی چون آشکار شدن آن نشانه ها از آمدنش جدا نیست، منتظر او خواهی شد با همه

لوازمی که پیش از او حاصل خواهد گشت.

ثانیاً: ظاهر اخبار متعددی که از امامان علیهم السلام روایت آمده آن است که: تمام آن آثار در یک سال واقع می شوند، پس واجب است مؤمن منتظر در طول سال آماده ظهور مولایش باشد، چون احتمال دارد این امر در آن سال وقوع یابد، بلکه از چند روایت ظاهر می شود که آن علامتها نزدیک به هم واقع می شوند.

در مورد سفیانی: در بحار از حضرت سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام آمده که در بیان علائم ظهور حضرت قائم علیه السلام فرمود:

«پیش از خروج او علیه السلام خروج مردی بنام عوف سلمی در سرزمین جزیره خواهد بود که پناهگاهش تکریت و کشته شدنش در مسجد دمشق واقع می گردد، سپس خروج شعیب بن صالح از سمرقند پیش می آید.

آنگاه سفیانی ملعون از وادی یابیس خروج می کند، و او از فرزندان عتبه بن ابی سفیان است، پس چون سفیانی آشکار شود مهدی علیه السلام مخفی می گردد سپس بعد از آن خروج خواهد فرمود».^{۱۱۰}

می گویم: از این حدیث استفاده می شود که ظهور حضرت قائم علیه السلام مقارن خروج سفیانی یا نزدیک به آن خواهد شد، و این منافات ندارد با آنچه در روایات متعددی وارد شده که مدت حکومت سفیانی هشت ماه خواهد بود، و آنچه وارد شده که خروج سفیانی پیش از قیام قائم علیه السلام خواهد بود، زیرا که منظور از قیام قائم علیه السلام در این روایت خروج آن حضرت به طور علنی و آشکارا در بیت الله الحرام، و ظهور شریفش برای خاص و عام می باشد، که روایاتی وارد شده که دلالت دارد بر اینکه آن حضرت علیه السلام ظهورهای متعددی پیش از این ظهور تام خواهد داشت که تاریکی غیبت برطرف خواهد گشت و برای عموم مردم آشکار خواهد شد، چنانکه پیشتر نیز به این مطلب اشارت رفت.

و اما در مورد کشته شدن نفس زکیه: در کتاب کمال الدین از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود:

«بین [خروج] قائم آل محمد علیه السلام و کشته شدن نفس زکیه جز پانزده شب نخواهد بود».^{۱۱۱}

و اما صحیحه آسمانی: از علامتهای مقارن ظهور می باشد، چنانکه از ملاحظه روایات ظاهر می گردد، و آنچه یادآور شدیم برای صاحبان اندیشه بسنده است.

گونه سوم: ناامید بودن از نزدیکی زمان قَرَج و ظهور آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه، می باشد یعنی اینکه احتمال نزدیک بودن آن را نفی نماید، چنانکه حال بعضی از اهل زمان ما است، آنانکه عقاید و باورهای خود را بر حدس و گمان و تخمین بنا می کنند، و ظاهر از دلایل حرام بودن این گونه ناامیدی نیز می باشد، به همان دلیلهایی که در گونه دوم آوردیم، زیرا که از اخبار روایت شده از امامان علیهم السلام چنین استفاده می شود که بدینجهت وقت ظهور بر مؤمنین مخفی مانده تا در تمامی زمانها و سالها منتظرش باشند، هر چند که حکمتهای دیگری نیز برای آن هست، و خداوند حقایق امور را می داند.

ششم اظهار اشتیاق به دیدار آن بزرگوار:

و این از نشانه های دوستان و موالیان آن جناب است، و در خوبی و استحباب آن هیچ تردیدی نیست، چون در دعاهای روایت شده برای آن جناب این معنی آمده، و چه خوب سروده اند:

قَلْبِي الْيَكَّ مِنَ الْأَشْوَاقِ مُحْتَرِقٌ وَدَمْعُ عَيْنِي مِنَ الْأَمَاقِ مُنْدَفِقٌ
الشُّوقُ يُحْرِقُنِي وَالدمْعُ يُغْرِقُنِي فَهَلْ رَأَيْتَ غَرِيقًا وَهُوَ مُحْتَرِقٌ

یعنی:

ز آتش دل سوزم و در سبیل اشکم غوطه ور
شوق روی انور آرد شگفتیها بسیار
کس غریقی همچومن دیده ز آتش شعله ور؟
از ظهور طلعتت گردد زمستانها بهار

و براین مطلب دلالت دارد آنکه مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار اشتیاق به دیدارش را داشت، چنانکه در حدیث روایت شده از آن حضرت علیه السلام در وصف حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در حرف عین گذشت که پس از آنکه قسمتی از صفات و نشانه های او را بیان فرمود و به بیعت کردن با او و اجابت نمودن دعوتش امر کرد، فرمود: «هاه» و به سینه اش اشاره نمود و شوق به دیدارش را اظهار داشت. تمام این خبر در بحث علم آن حضرت علیه السلام [جلد اول کتاب] گذشت.

و نیز براین معنی دلالت دارد آنچه در بحار به نقل از کتاب مزار کبیر بسند خود از احمد بن ابراهیم روایت آورده که گفت:

«به جناب ابو جعفر محمد بن عثمان اشتیاقم را به دیدار مولایمان علیه السلام بیان کردم، بمن فرمود: با وجود اشتیاق مایل هستی او را ببینی؟ گفتم: آری، فرمود: خداوند پاداش

شوق تورا عنایت فرماید، و دیدن رویش را به آسانی و عافیت بتوروزی کند، ای ابوعبدالله التماس مکن که او را ببینی، زیرا که در ایام غیبت به او اشتیاق داری، و درخواست مکن که با او همنشین گردی که این از عزائم الله است و تسلیم بودن به آن بهتر است، ولی با زیارت به سوی او توجه کن...»^{۱۱۲}

می گویم: نیک بودن اشتیاق به آن حضرت علیه السلام امر واضح و روشنی است، که هیچ پوشیدگی در آن نیست، زیرا که این از لوازم محبت است که از دوستان جدا نمی گردد، و عبارت: «خداوند پاداش شوق تورا عنایت فرماید» اشاره به ثواب ارزنده ای است که بر آن مترتب می شود، چنانکه بر آن دلالت دارد فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث آینده با احترام و تجلیلی که در آن هست.

و اینکه فرمود: «ای ابوعبدالله التماس مکن که او را ببینی...» منظور دیدن آن حضرت به گونه امامان گذشته علیهم السلام است، یعنی در هر وقت که خواسته باشی این امر برایت فراهم باشد، و اما اینکه درخواست دیدن آن حضرت به طور مطلق چیزی نیست که منع شده باشد بلکه از وظایف متدینین است، و رسیدنشان به این سعادت بسیار اتفاق افتاده است.

و شاهد بر آنچه گفتیم اینکه گفته: «زیرا که در ایام غیبت به او اشتیاق داری و درخواست مکن که با او همنشین گردی که این از عزائم الله است...» چون اگر دیدن آن جناب و همنشین شدن با حضرتش هر چند در بعضی از اوقات، از عزائم الله و خواسته حتمی خداوند در مورد صاحب الزمان علیه السلام بود، برای هیچکس از مؤمنین این امر اتفاق نمی افتاد، که این برخلاف چیزی است که مشاهده می شود، زیرا که روایات و حکایات در مورد مؤمنان رستگار به دیدار آن بزرگوار علیه السلام سبب باور اهل یقین می باشد.

و بالاخره پوشیده نماند که جمله: «به او اشتیاق داری...» جمله خبریه است که در مقام انشاء واقع شده که در حقیقت امر به شوق دیدار آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه می باشد.

و بر فضیلت اشتیاق اهل اخلاص به آن حضرت دلالت می کند آنچه در بحار از اختصاص به سند خود از محمد بن مسلم روایت آمده که گفت:

به سوی مدینه رهسپار شدم در حالیکه دردمند و بیمار بودم، به امام باقر علیه السلام عرض شد که محمد بن مسلم بیمار است، پس آن حضرت به توسط غلامی نوشیدنی که با

دستمالی پوشانیده شده بود برایم فرستاد، غلام ظرف نوشیدنی را به دستم داد و به من گفت: آن را بیاشام که آن حضرت علیه السلام به من امر فرمود که برجای بمانم تا آن را بنوشی. پس آن را گرفتم ناگاه بوی مشک از آن برخاست، نوشابه‌ای خوش طعم و سرد بود، و چون آن را آشامیدم غلام به من گفت: مولایم به تومی فرماید: هرگاه آشامیدی نزد من بیا. پس در اندیشه شدم که به من چه گفت و حال آنکه پیش از آن نمی توانستم بر پای بایستم! که وقتی نوشابه در درونم جای گرفت انگار که از بند رهائی یافته باشم نشاط گرفتم، پس به درب منزل آن جناب رفتم و اجازه ورود خواستم، پس بر من بانگ زد که: بدنیت سالم گشت، داخل شو، آنگاه در حالیکه گریه می کردم داخل شدم، و بر آن حضرت سلام کردم و بردست و سرش بوسه زدم، آن حضرت علیه السلام به من فرمود: ای محمد چرا گریه می کنی؟ عرض کردم: فدایت شوم بر غربتم و دوری راه و کمی توان برماندن نزد شما و دیدن رویتان.

فرمود: اما کمی توان که خداوند اولیای ما و دوستانمان را اینچنین قرار داده و بلا را بر آنان نزدیک ساخته، و اما آنچه از غربت یادآور شدی پس تاسی جسته‌ای به حضرت اَبی عبدالله علیه السلام که در سرزمینی دور از ما کنار نهر فرات است، و اما دوری راه که یاد کردی البته مؤمن در این دنیا غریب و در میان این مردم نگونسار است تا از این خانه دنیا به رحمت خداوند بیرون رود، و اما آنچه متذکر شدی از دوست داشتن نزدیک بودن به ما و ملاقات با ما را و اینکه نمی توانی این کار را انجام دهی پس خداوند می داند که در دلت چیست و پاداش تو بر او است».^{۱۱۳}

می گویم: در مزار این حدیث را از کامل الزیارة روایت کرده با اضافاتی که مربوط به فضیلت تربت مبارک امام حسین علیه السلام است.^{۱۱۴}

هفتم ذکر مناقب و فضائل آن حضرت

یاد نمودن فضائل و مناقب آن حضرت، و دلیل بر استحباب این کار تمام اخبار و روایاتی است که در مورد تشویق و ترغیب بر یادآوری فضائل ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است، از جمله:

در اصول کافی از حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«همانا وظیفه جمعی از فرشتگان آسمان این است که نگاه می کنند بر یک و دو و سه نفری در حالیکه آنان در باره فضیلت آل محمد صلی الله علیه وآله به گفتگو نشسته اند، پس فرشته ای به فرشتگان دیگر می گوید: آیا نمی بینید اینان را با همه کمی تعدادشان و بسیاری دشمنان شان فضائل ۱۱۵، آل محمد صلی الله علیه وآله را بیان می کنند! آنگاه گروه دیگری از فرشتگان می گویند:

(ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) = این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد، و خداوند دارای فضل عظیم است)».

و در همان کتاب بسند خود از میسر از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام آورده که گفت:

«امام باقر یمن فرمود: آیا با هم خلوت می کنید (و دور از چشم دشمنان می نشینید) و برای هم حدیث می گوئید و آنچه معتقد هستید برای هم بازگویی نمائید؟ عرضه داشتم: آری بخدا سوگند ما با هم در خلوت می نشینیم و برای هم حدیث می گوئیم و آنچه معتقدیم برای هم باز می گوئیم، امام باقر علیه السلام فرمود: بخدا سوگند که من دوست داشتم در بعضی از آن جاه با شما می بودم، بخدا سوگند که من بوی شما و جانهای شما را دوست می دارم، و البته شما بر دین خداوند و دین فرشتگان او هستید، پس با پرهیز از

گناه و جدیت در امر دین [ما را] یاری کنید». ۱۱۶

و در همان کتاب از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آمده که فرمود: «هیچ چیز بر ابلیس و لشکریانش دشوارتر نیست از اینکه برادران ایمانی با یکدیگر دیدار کنند، و همانا دو مؤمن با یکدیگر دیدار می نمایند پس خداوند را یاد کنند و سپس فضائل ما را یادآوری نمایند، در این حال گوشت سالمی بر صورت ابلیس باقی نمی ماند، تا جائیکه روح پلیدش به التماس می افتد از فرط آنکه دردمی کشد، پس فرشتگان آسمان و گنجوران بهشت متوجه می شوند و او را لعنت می کنند تا اینکه هیچ فرشته مقربتی باقی نماند مگر اینکه او را لعنت کند، پس زیون و با حسرت و مردود می افتد». ۱۱۷

و نیز بر این مطلب دلالت می کند آنچه روایت شده در مورد تلافی کردن کسی که بتواضعی نموده به وسیله یاد نیکو مانند فرموده مولایمان حضرت سیدالعبیدین علیه السلام در رساله الحقوق که در مکارم الأخلاق و تحف العقول و کتابهای دیگری روایت گردیده که حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

«... و اما حق کسی که نسبت بتو نیکی و احسانی نموده آن است که او را سپاس بگذاری و کار خوبش را یادآوری، و با سخن نیک و حسن گفتار او را در میان مردم معرفی کنی، و دعای خالصانه بین خود و خدای خود در حق او بنمایی، پس اگر این کار را کردی تشکر از او را پنهانی و آشکارا بجای آورده باشی، و اگر روزی توانستی عملاً کار نیکش را با نیکی تلافی کنی این کار را انجام ده». ۱۱۸

البته ما قسمتی از حقوق و مراحم آن حضرت را در بخشهای سوم و چهارم این کتاب مبارک بیان داشتیم، به آنجا مراجعه کن تا سینه ات فراخ گردد و حالت صلاح یابد.

و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه در شواهد تشویق بر محبوب نمودن آن بزرگوار در میان مردم آوردیم، و آنچه در فضیلت دعوت کردن مردم به سوی آن جناب ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

و نیز گواه بر این است آنچه از روایات خواهد آمد مبنی بر اینکه هنگام بروز بدعتها بر عالم واجب است که علم خویش را آشکار سازد، و همچنین شاهد بر این است تمام آنچه در ترغیب و تشویق بر ذکر خدای تعالی وارد گردیده، زیرا که یاد آنان علیهم السلام از مصادیق یاد خداوند است، چنانکه در روایت آمده و در وظیفه نهم خواهد آمد ان شاء الله.

هشتم اندوهگین بودن مؤمن از فراق آن حضرت علیه السلام

اینکه مؤمن از فراق و دور ماندن از آن حضرت اندوهگین و مهموم باشد، و این از نشانه های دوستی و اشتیاق به آن حضرت است. و در دیوان منسوب به آقا و مولایمان امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام در بیان دلایل و نشانه های دوستی راستین چنین آمده:

وَمِنَ الدَّلَائِلِ أَنْ يُرَى مِنْ شَوْقِهِ مِثْلُ السَّقِيمِ وَفِي الْفَوَادِ غَلَانُ
وَمِنَ الدَّلَائِلِ أَنْ يُرَى مِنْ أُنْسِهِ مُسْتَوْحِشًا مِنْ كُلِّ مَا هُوَ شَاغِلُ
وَمِنَ الدَّلَائِلِ ضِحْكُهُ بَيْنَ الْوَرَى وَالْقَلْبُ مَحْزُونٌ كَقَلْبِ الثَّائِلِ

یعنی:

و از نشانه ها این است که از شدت شوقش دیده شود همچون بیماری که دلش از شدت درد می جوشد.

و از نشانه ها این است که از فرط اُنس گرفتن با محبوب دیده شود که از هر چه او را از آن مشغول می دارد وحشت کند.

و از نشانه ها: خندیدنش در میان مردم است، در حالیکه دلش مالا مال از اندوه است همچون زن جوان از دست داده.

و دلیل براینکه این امر از نشانه های اهل ایمان است، و در اوج حُسن و برتری می باشد اخبار بسیاری است که از امامان معصوم علیهم السلام روایت گردیده، از جمله:

۱- روایاتی است دایر براینکه از جمله نشانه های یک فرد شیعه آن است که در اندوه و حزن امامان علیهم السلام محزون و اندوهگین باشد، و تردیدی در این نیست که غیبت مولایمان حضرت حجت علیه السلام و آنچه از حزنها و محنتها بر آن حضرت و

برشیعایش وارد می‌گردد از بزرگترین و مهمترین علل حزن و اندوه امامان علیهم السلام است، چنانکه از حدیث آینده در فضیلت گریستن بر فراق آن جناب برایتان معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی.

۲- در کتاب کمال الدین بسند خود از مولایمان حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام آورده که فرمود:

«چه بسیار زنان جگر سوخته مؤمنه، و چه بسیار مردان مؤمن اسفناک جگر سوخته خواهد بود آنگاه که ماء معین مفقود و غایب گردد...»^{۱۱۹}

۳- در کافی از حضرت ابوعبداللّه امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود:

«شخص مهموم بخاطر ما که غم و اندوهش از جهت ظلمی است که بر ما رفته نفس کشیدنش تسبیح گوئی است، و همّ او بخاطر امر ما عبادت است، و پنهان داشتنش سیر ما را جهاد در راه خداوند است»^{۱۲۰}

کلینی فرموده: محمد بن سعید یکی از راویان این حدیث بمن گفت:

این را با آب طلا بنویس که چیزی بهتر از این ننوشته‌ام.

۴- آنچه در آغاز بخش چهارم کتاب گذشت، در حدیث ابن ابی یعفور که ظاهر از آن این است که: یکی از حقوق شخص مؤمن بر مؤمن دیگر آن است که بخاطر اندوه او اندوهگین گردد، که بدون تردید این حق برای مولایمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام بر تمامی افراد با ایمان ثابت است، به طریق اولویت قطعی [یعنی هرگاه افراد عادی از مؤمنین چنین حقی را دارا باشند، امام و مولایمان حضرت حجت علیه السلام که پیشوای آنان و رکن ایمان است به طور قطع، سزاواری بیشتری در این حق برایش ثابت می‌باشد].^{۱۲۱}

۵- در جلد سوم بحار از مسمع کردین از امام ابوعبداللّه صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود:

«همانا آنکه دلش بخاطر ما به درد آید البته روزی که ما را هنگام مرگش دیدار کند خوشحال خواهد شد بطوریکه آن خوشحالی و سرور پیوسته در دلش باقی خواهد ماند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر ما وارد گردد، و به درستی که کوثر از دیدن دوستدار ما خرسند می‌شود تا آنکه از انواع غذاها باو می‌چشانند که مایل نشود از کنار آن دور گردد. ای مسمع، هر آنکس از آن جرعه‌ای بنوشد دیگر هیچگاه تشنه نخواهد شد، و به مشقت و

رنج نخواهد افتاد (یا هیچوقت آبی نخواهد خواست)، و آن به خنکی کافور است و بوی مشک و مزه زنجبیل، از غسل شیرینتر و از کره لطیفتر و از اشک صافتر و از عنبر خوش بوتر است، از تسنیم (چشمه بلند و بالای بهشت) بیرون می آید و بر نهرهای بهشت می گذرد، بر روی زمینه ای از دُر و یاقوت روان است، در آن جامههایی هست بیش از شمار ستارگان آسمان، بوی آن از مسافت هزار سال به مشام می رسد، جامه های آن از طلا و نقره و گوهرهای مختلف می باشد، بوی خوش آن، بر صورت نوش کننده اش می وزد تا آنکه شخصی که از آن نوشیده می گوید: ای کاش اینجا وا گذاشته می شدم که بجای این هیچ چیز دیگری نخواهم و از آن دور نشوم، البته توای کردن از کسانی هستی که از آن سیراب می گردند و هیچ چشمی بخاطر ما گریان نشود مگر اینکه به نعمت نگاه کردن به کوثر نایل گردد، و به دوستان ما، از آن بنوشانند، و البته چنین است که هرکس از آن می آشامد لذت و مزه و شهوتی برایش حاصل می گردد که بیشتر از آن کسی می باشد که محبتش نسبت بما کمتر است...»^{۱۲۲}

نهم حضور در مجالس فضایل و مناقب آن حضرت علیه السلام.

حضور یافتن و نشستن در مجالسی که فضایل و مناقب آن جناب و آنچه مربوط باو است در آنها یاد می شود، و دلیل براین — اضافه براینکه از لوازم و نشانه های محبت است، و از مصادیق خیرات که مأمور شده ایم به آنها سبقت جویم و پیشی گیریم که خدای تعالی فرموده: (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ) = به سوی خیرات سبقت گیرید)۔

فرموده مولایمان حضرت امام رضا علیه السلام است که در امالی شیخ صدوق^{۱۲۳} و جلد دهم بحار از آن بزرگوار آمده که فرموده:

«هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما در آن زنده می گردد، دلش نخواهد مرد روزی که دلها می میرند».^{۱۲۴}

و نیز براین مطلب دلالت دارد فرموده حضرت امام صادق علیه السلام به فضیل در حدیث روایت شده در بحار و غیر آن که:

«می نشینید و حدیث می گوئید؟ فضیل عرضه داشت: آری فدایت شوم، امام صادق علیه السلام فرمود: همانا من آن مجالس را دوست می دارم، پس امر ما را احیا کنید، ای فضیل خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را احیا نماید».^{۱۲۵}

و نیز شاهد بر آنچه گفتیم تمامی روایاتی است که در مورد تشویق و ترغیب بر حضور و شرکت در مجالس ذکر رسیده، مانند فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله:

«در باغهای بهشت بگردید»۔ عرضه داشتند: ای رسول خدا! باغهای بهشت چیست؟ فرمود: «مجالس ذکر...».

و فرمایش آن حضرت در حدیث دیگر که:

«همانا خداوند کسی را که در مجلس اهل ذکر می نشیند می آموزد و او را از آنچه می ترسد در امان می دارد، پس فرشتگان گویند: فلانی در میان آنان است و او تورا یاد نکرد، خداوند می فرماید: او را آموزیدم بجهت همنشینی با آنان، زیرا که یاد کنندگان چنین هستند که همشین ایشان از جهت بدبخت نگرند». ۱۲۶

این دو حدیث را شیخ احمد بن فهد - رحمه الله - در کتاب *عدة الداعی* روایت کرده، وجه شاهد بودن این دو حدیث بر مطلب مورد بحث اینک است: یاد آن حضرت و یاد پدرانش علیهم السلام یاد خدای عزوجل می باشد، از جهت روایتی که شیخ محمد بن یعقوب کلینی در کافی از حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«هر جمعی در مجلسی حضور یابند و خداوند عزوجل را یاد نکنند و از ما یاد نمایند آن مجلس مایه حسرت آنها در روز قیامت خواهد بود، سپس فرمود: حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام فرموده: همانا یاد ما از [مصادیق] یاد خداوند است، و یاد دشمنان از [مصادیق] یاد شیطان می باشد». ۱۲۷

و نیز بر این مطلب دلالت می کند آنچه در وسائل و غیر آن از عبادین کثیر روایت گردیده که گفت به امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم:

من به قصه گویی گذشتم که در حال قصه گفتن چنین می گفت: این مجلسی است که هر کس در آن بنشیند بدبخت نمی شود، امام صادق علیه السلام فرمود: به هیچوجه، به هیچوجه، نشیمنگاههایشان خطا کرده ۱۲۸، خداوند را فرشتگانی است که گشت می زنند، به غیر از کرام کاتبین - که آنچه از انسان سر می زند می نویسند - پس هرگاه بر جمعی بگذرند که محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را یاد می کنند به یکدیگر گویند: توقف کنید، پس می نشینند و بهره مند می شوند، و چون از آنان جدا گردند بیمارانشان را عیادت کنند و در مراسم مردگانشان شرکت نمایند و از غائبین آنان تفقد کنند، پس آن مجلس است که هر کس در آن بنشیند بدبخت نمی شود». ۱۲۹

اضافه بر اینکه نشستن در آن مجالس زیاد کردن افراد دوستان و یاران و به اصطلاح سیاهی لشکر درست کردن برای جمعیت نیکان است که نزد خداوند و امامان معصوم علیهم السلام محبوب و مطلوب است، همچنانکه سیاهی لشکر شدن برای معاندین و اشرار نزد خداوند و امامان علیهم السلام میغوض و ناخوشایند می باشد، بر این مطلب دلالت می کند آنچه در بحار به نقل از مناقب آمده که:

«قاضی عبدالرحمان بن ریاح از یک نابینا علت کوریش را سؤال کرد، نابینا گفت: در

واقعه کربلا حضور یافتم ولی جنگ نکردم، پس از چندی در خواب شخص هولناکی را دیدم بمن گفت: رسولخدا صلی الله علیه وآله تورا می خواهد، گفتم: توان دیدنش را ندارم، مرا کشید و به خدمت رسولخدا صلی الله علیه وآله برد، آن حضرت را اندوهگین یافتم و در دستش حربه ای بود و در پیشگاهش چرمی که زیر محکومین گسترده می شود افکنده اند، و فرشته ای با شمشیری از آتش بپا ایستاده افرادی را گردن می زند و آتش بر آنها می افتد و آنان را می سوزاند، سپس بار دیگر زنده می شوند و باز آنها را همانطور به قتل می رسانند، عرضه داشتم: سلام بر تو باد ای رسولخدا، قسم به خداوند که من نه شمشیری زدم و نه نیزه ای و نه تیری افکندم.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: آیا سیاهی لشکر را زیاد نکردی؟ آنگاه مرا به مأموری سپرد و از طشت خونی برگرفت و بر چشمم از آن خون کشید، چشمانم سوختند و چون از خواب بیدار شدم کور شده بودم». ۱۳۰

دهم تشکیل مجالس ذکر مناقب و فضائل آن حضرت علیه السلام

بر پا نمودن مجالسی که مولایمان صاحب الزمان علیه السلام در آنها یاد شود و مناقب و فضائل آن حضرت در آنها ترویج و منتشر گردد، و در آن مجالس برای آن جناب دعا شود، و با جان و مال در راه تشکیل آن مجالس تلاش کردن، زیرا که این کار ترویج دین خداوند، و برتری دادن کلمه الله، و یاری نمودن بر نیکی و تقوی، و تعظیم شعائر الهی و نصرت ولی الله است.

و براین مطلب دلالت می کند - اضافه بر اینکه عناوین یاد شده و غیر آنها بر آن صدق می نماید - اینکه: در حدیثی که در وسائل و غیر آن روایت شده از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«یکدیگر را دیدار کنید که در دیدارتان زنده شدن دلهایتان و یادآوری احادیث ما هست، و احادیث ما شماها را نسبت به یکدیگر مهربان می سازند، که اگر آنها را بگیرد رستگار شده و نجات یافته اید، و هرگاه آنها را ترک گوئید گمراه شده و هلاک می گردید، پس بآنها عمل کنید که من نجات شما را ضمانت می کنم.»^{۱۳۱}

وجه دلالت این حدیث آنکه: دیدار مؤمنین نسبت به یکدیگر را سبب و وسیله زنده کردن امر آنان و یادآوری احادیث امامان علیهم السلام دانسته است، بنابراین بر پاسازی مجالس دیداری که در آنها امام علیه السلام یاد شود و مناقب او و آنچه مربوط به او است بیان گردد بدون تردید نیکو و مورد خشنودی امامان علیهم السلام است. و نیز براین مطلب دلالت می کند فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث اربعمائه اینکه:

«خداوند تبارک و تعالی به سوی زمین نگرست پس ما را برگزید و برای ما شیعیانی برگزید که ما را یاری می کنند و از خوشحالی ما خوشحال و بخاطر اندوه ما اندوهگین می شوند، و اموال و جانهایشان را در راه ما نثار می نمایند، آنان از ما هستند و به سوی ما باز می گردند...» ۱۳۲

یک مسئله فقهی:

ظاهر دلائل آن است که: مصرف کردن زکات واجب در این امر پسندیده جایز می باشد زیرا که این یکی از مصادیق «سبیل الله راه خدا» است که خدای تعالی میفرماید: (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ...) و تفصیل سخن به فقه موکول می گردد.

توجه و بیدار باش:

می توان گفت که بر پا ساختن این مجالس در بعضی از اوقات واجب است، مثل اینکه مردم در معرض انحراف و گمراهی باشند، و بر پائی این مجالس سبب جلوگیری از هلاکت دینی آنان و مایه ارشاد و راهنمایی ایشان به راه هدایت گردد، از جهت دلایل امر به معروف و نهی از منکر و راهنمایی اشخاص گمراه و عقب زدن اهل بدعت و گمراهی، و خداوند تعالی در همه احوال نگهدار حقجویان است.

یازدهم و دوازدهم سرودن و خواندن شعر در ذکر، فضائل و مناقب آن حضرت علیه السلام

سرودن و خواندن شعر در فضائل و مناقب آن جناب — که درود و سلام بر او باد — زیرا که این دو عمل نوعی از یاری کردن امام به شمار می آیند. و دلیل بر این است آنچه در کتاب وسائل در آخر کتاب المزار بطور مُسند روایت گردیده که حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر کس در باره ما یک بیت شعر بگوید خداوند برای او خانه ای در بهشت خواهد ساخت.» ۱۳۳

و از آن حضرت است که فرموده:

«هیچکس در باره ما بیت شعری نگوید مگر اینکه به روح القدس تأیید و یاری شده باشد.» ۱۳۴

و از حضرت رضا علیه السلام روایت است که فرمود:

«هر فرد مؤمنی که در باره ما شعری بسراید که ما را به آن مدح گوید خداوند برای او در بهشت منزلگاهی خواهد ساخت که هفت برابر وسعت دنیا باشد که هر فرشته مقرب و هر پیغمبر فرستاده شده ای او را در آنجا دیدار خواهد کرد.» ۱۳۵

می گویم: شاید اختلاف ثوابها از جهت متفاوت بودن شاعران در شناخت امامان و ایمان آنان باشد.

و از زراره روایت آمده که گفت:

«کمیت بن زید بر حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام وارد شد، من نیز در محضر آن حضرت

شرفیاب بودم، کمیت قصیده:

مَنْ لِقَلْبٍ مُتَّيِّمٍ مُسْتَهَامٍ...

را بر آن جناب خواند، هنگامیکه قصیده را به پایان رسانید امام باقر علیه السلام به کمیت فرمود: «تا وقتیکه در باره ما شعر می گوئی پیوسته به روح القدس تأیید می شوی». ۱۳۶

و در روضه کافی بسند خود از کمیت بن زید اَسَدی آورده که گفت: «بر حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام وارد شدم، آن حضرت بمن فرمود: بخدا قسم ای کمیت اگر مال دنیا نزد ما بود از آن مقداری بتومی دادیم ولی برای تو است آنچه رسول خدا صلی الله علیه وآله به حسان بن ثابت فرمود: پیوسته روح القدس با تو خواهد بود تا هنگامیکه از ما دفاع کنی...». ۱۳۷

و نیز براین مطلب دلالت دارد تمام آنچه روایت شده که شاعران در مدح و ثنای امامان علیهم السلام سروده و در محضر ایشان خوانده اند، و امامان علیهم السلام عطاهای بسیار و بخششهای فراوانی به آن شاعران عنایت فرموده اند، و از این ماجراها بسیار است که در احوالات و اخلاقیات آنان - صلوات الله علیهم اجمعین - یاد گردیده، و آنچه اشاره رفت برای مؤمنین بسنده است.

سیزدهم قیام، هنگام یاد شدن نام یا القاب آن حضرت علیه السلام

بپا خاستن هنگام یاد شدن نام یا القاب شریفه آن حضرت علیه السلام، که سیره و شیوه شیعیان دوازده امامی بر همین اساس بوده، و شاهد بر این اضافه بر تعظیم و احترام بودن این عمل که خود مطلوب است روایتی است که یکی از علمای اعلام در کتاب النجم الشاقب از سید عبدالله نواده سید نعمت الله جزائری آورده که در بعضی از روایات چنین یافته که:

روزی حضرت صاحب الزمان علیه السلام در مجلس امام صادق علیه السلام یاد شد، پس امام صادق علیه السلام بخاطر تعظیم و احترام اسم آن حضرت بپا ایستاد. ۱۳۸

می گویم: برای اثبات استحباب بپا خاستن هنگام بردن نام شریف امام عصر عجل الله تعالی فرجه همین مقدار کافی است، به لحاظ قاعده تسامح که علمای بزرگوارمان بیان کرده اند. و می توان گفت که در بعضی از اوقات واجب می باشد، بخاطر بعضی از جهات مانند اینکه اسم شریف آن حضرت یا یکی از القاب مبارکش در مجلسی که جمعی در آن هستند یاد شود، آنگاه همه اهل مجلس به احترام آن بپا خیزند، و در این حال اگر کسی از اهل مجلس بدون عذر از جای برنخیزد، این برنخاستنش توهین و هتک حرمت آن حضرت علیه السلام خواهد بود که تردیدی در حرام بودن آن نیست زیرا که توهین خداوند عزشانه می باشد چنانکه پوشیده نیست.

چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم گریستن و گریانیدن و خود را به گریه کنندگان

شبيه نمودن بر فراق آن حضرت عليه السلام

گریستن و گریانیدن و خود را شبیه به گریه کنندگان نمودن بر فراق آن حضرت و بجهت مصیبتها و محنتها و اندوههایی که بر او رسیده است، و بر این دلالت دارد بطور عموم و خصوص روایات متعددی که در این باب آمده، از جمله:

- ۱- در جلد دهم بحار و غیر آن از حضرت رضا علیه السلام آمده که فرمود:
«هر آنکس که مصیبت ما را متذکر شود پس بخاطر آنچه بر ما رفته بگرید و بگریاند روز قیامت با ما، در درجه مان خواهد بود، و هر آنکه مصیبتمان برایش یاد آوری شود پس بگرید و بگریاند دیدگانش گریان نشود روزی که چشمها اشکبار خواهند بود.»^{۱۳۹}
- ۲- و در همان کتاب از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:
«هر کس ما را یاد کند یا نزد او یاد شویم پس از چشمش همچون بال پشه ای اشک بیرون آید خداوند گناهایش را می آمرزد هر چند که همچون کف دریا باشد.»^{۱۴۰}
- ۳- و در حدیث مسموع پیشتر گذشت که آن حضرت علیه السلام فرمود:
«هیچ چشمی بر ما نگرید مگر اینکه به دیدن کوثر متنعم گردد، و هر کس ما را دوست می دارد از آن خواهد نوشید...»^{۱۴۱}

و نیز در حدیث مسموع آمده که امام صادق علیه السلام فرمود:

«پس هر کس از روی مهر نسبت به ما و به خاطر آنچه [از مصائب] بر ما رسیده بگرید، جز این نیست که خداوند بر او رحمت آرد پیش از آنکه اشک از چشمش بیرون بیاید، پس چون اشکهایش برگونه اش جاری شود اگر قطره ای از اشکهایش در جهنم بیفتد آتش

آن را خاموش خواهد ساخت بطوریکه حرارتی برای آن نماند». ۱۱۲

۴- و در بحار از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«هرکس دیده‌اش در راه ما گریان شود به خاطر خونی که از ما بناحق ریخته شده، یا حقی که از ما سلب گردیده، یا حرمتی که از ما هتک شده، یا به خاطر یکی از شیعیانمان؛ خداوند تعالی به آن اشک، سالها جایگاهش را در بهشت قرار خواهد داد». ۱۱۳

۵- و در بحار به نقل از کتاب امالی شیخ طوسی و فرزندش حدیث مسندی از مولایمان حضرت امام حسین بن علی علیهما السلام آورده که فرمود:

«هیچ بنده‌ای یک قطره اشک بر ما نریزد یا دیدگانش به خاطر ما اشک آلود نگردد مگر اینکه خدای تعالی به سبب آن، سالها او را در بهشت جای دهد». ۱۱۴

احمد بن یحیی اودی گوید: حضرت حسین بن علی علیه السلام را در خواب دیدم، پس عرضه داشتم:

حدیث گفت مرا مخول بن ابراهیم از ربیع بن المنذر از پدرش از شما که فرموده‌اید: «هیچ بنده‌ای نیست که چشمانش قطره‌ای اشک بر ما بریزد، یا اینکه دیدگانش به خاطر ما اشک آلود گردد مگر اینکه خدای تعالی به سبب آن او را سالها در بهشت جای دهد؟» فرمود: آری، عرض کردم: پس من این حدیث را بدون واسطه از شما شنیدم.

۶- در کامل الزیارات و بحار از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«هر آن مؤمنی که چشمهایش به خاطر کشته شدن حسین بن علی علیهما السلام قطره اشکی بریزند تا اینکه برگونه‌اش جاری شود، خداوند به سبب آن در بهشت منزله‌ای به او خواهد داد که قرن‌ها در آنها سکونت نماید، و هر آن مؤمنی که دیدگانش اشک آلود گردند تا اینکه برگونه‌اش جاری شود در مورد ما به خاطر اذیتی که از دشمنانمان در دنیا بما رسیده خداوند به سبب آن در بهشت جایگاه شایسته‌ای برایش قرار خواهد داد، و هر آن مؤمنی که در راه ما اذیتی به او رسد پس چشمانش گریان شود تا آنکه برگونه‌اش جاری گردد از تلخی اذیتی که در راه ما به او رسیده، خداوند اذیت را از چهره‌اش دور خواهد ساخت، و روز قیامت او را از خشم خویش و آتش دوزخ در امان خواهد داشت». ۱۱۵

۷- و در بحار از امام صادق علیه السلام آمده که به فضیل بن یسار فرمود:

«ای فضیل هرکس ما را یاد کند یا نزد او یاد شویم پس به مقدار بال مگسی از چشمش اشک بیرون آید، خداوند گناهانش را می‌آمرزد، اگر چه بیش از کف دریا باشد». ۱۱۶

۸- و در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام روایت است که فرمود: «هرکس که ما نزد او یاد شویم پس دیدگانش گریان شوند خداوند صورتش را بر آتش حرام خواهد ساخت»^{۱۱۷}.

۹- و سید بن طاوس - قدس سره - در کتاب اللهوف گوید: «از آل رسول خداصلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند:

هرکس در [مصایب] ما گریه کند و صد نفر را گریان سازد بهشت برای او است، و هرکس گریه کند و پنجاه تن را بگریاند بهشت برای او خواهد بود، و هرکس گریه کند و سی تن را بگریاند بهشت برای او خواهد بود، و هرکس گریه کند و بیست تن را بگریاند بهشت برای او است، و هرکس گریه کند و ده نفر را به گریه درآورد بهشت برای او خواهد بود، و هرکس بگرید و یک تن را بگریاند بهشت برای او است، و هرکس خود را شبیه به گریه کنندگان سازد بهشت برای او خواهد بود».

۱۰- و در کتاب روضه کافی بسند خود از عبدالحمید وابشی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت آورده که گوید:

«به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: همسایه ای داریم که تمامی حرامها را مرتکب می شود تا آنجا که نماز را هم ترک می کند تا چه رسد به غیر آن! فرمود: سبحان الله! و از این بالاتر را خبر ندهم از کسی که از این شخص بدتر است؟ عرضه داشتم: چرا، فرمود: ناصبی (دشمن ما) از او بدتر است، همانا هیچ بنده ای نیست که اهل البیت نزد او یاد شوند پس به خاطر ما رقت کند مگر اینکه فرشتگان پشت او را مسح نمایند و تمامی گناهانش آمرزیده شود مگر اینکه گناهی مرتکب شود که او را از ایمان بیرون برد، و شفاعت پذیرفته می شود، ولی درباره ناصبی پذیرفته نیست، و همانا مؤمن برای همسایه اش شفاعت می کند در حالیکه حسنه ای ندارد، پس می گوید: پروردگارا این همسایه ام اذیت را از من دور می نمود، آنگاه در باره او شفاعت می کند، پس خدای تبارک و تعالی فرماید: من پروردگار تو هستم و من شایسته ترین کسی هستم که از سوی تو پاداش دهد، سپس خداوند او را به بهشت داخل می نماید و حال آنکه هیچ حسنه ای برایش نیست، و به درستی که کمترین شفاعت کننده از مؤمنین برای سی نفر شفاعت خواهد کرد، و در آن هنگام است که اهل آتش می گویند: ^{۱۱۸} (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ = پس ما را نه شفاعت کنندگانی هست و نه دوست)»^{۱۱۹}.

۱۱- و در کامل الزیارات و غیر آن در حدیث معاویه بن وهب روایت آمده که حضرت امام ابوعبدالله صادق علیه السلام در سجده خود دعا کرد تا آنجا که گفت:

«و رحمت آور بر آن دیده‌هایی که به خاطر ما اشکها فروریخت، و رحمت آور بر آن دل‌هایی که به خاطر ما بی تاب و سوزان شدند، و رحمت آور بر آن فریاد و مویه کشیدنی که به خاطر ما است.»^{۱۵۰}

گریستن در فراق امام عصر عجل الله فرجه الشریف

و اما آنچه بر فضیلت گریستن در فراق آن حضرت علیه السلام و به خاطر مجنبت‌هایی که بر آن جناب وارد می‌گردد، به طور خاص دلالت می‌کند روایاتی است، از جمله:

۱- روایتی است که در کافی و غیبت نعمانی^{۱۵۱} و کمال‌الدین از مفضل از امام صادق علیه السلام آمده است. عبارت حدیث در کافی چنین است: بسند خود از مفضل بن عمر که گفت:

«شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: مبادادم برآورید، همانا به خدا سوگند امامتان سالیانی از روزگار غایب خواهد ماند، و شما در امتحان سخت واقع می‌شوید تا آنجا که در باره او حرف‌های مختلف گفته می‌شود: مرده، کشته شده، هلاک گردیده، در کدام وادی رفته؟ و هرآینه دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد بود، و در امواج حوادث وازگون خواهید شد همچنانکه کشتیها در امواج دریا وازگون می‌شوند، پس نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش ثبت گردیده، و به روحی از سوی خویش تأییدش فرموده باشد، دوازده پرچم اشتباه‌انگیز افزاشته خواهد شد که دانسته نمی‌شود کدام به کدام است.

راوی گوید: پس گریه کردم و گفتم: پس چه باید کرد؟ آن حضرت به خورشید که به ایوان تابیده بود نگاهی افکند و فرمود: ای اباعبدالله این آفتاب را می‌بینی؟ گفتم: بلی، فرمود: به خدا سوگند امر ما از آفتاب روشنتر است.»^{۱۵۲}

و در کتاب غیبت نعمانی از مفضل روایت آمده که گفت: شنیدم شیخ — یعنی حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام — می‌فرمود:

«مبادا تغییر یابید (دم برآورید) همانا به خدا سوگند مدتی از روزگارتان غایب خواهد گشت، و یادش خاموش خواهد ماند تا اینکه گفته می‌شود: مرده، هلاک شده، به کدام وادی رفته، و البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد شد.»^{۱۵۳}

و در کمال‌الدین بسند خود از مفضل از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که گوید: شنیدم آن حضرت علیه السلام می‌فرمود:

«مبادا دم بزنیید همانا به خدا سوگند امام شما سالیانی از دورانتان غایب خواهد ماند. و آزمایش خواهید شد تا جائیکه گفته می شود: مرده، یا هلاک گردیده، به کدام وادی رهسپار شده، و به درستی که دیدگان مؤمنین بر او اشکبار خواهد گشت، و [در امواج فتنه ها] واژگون خواهید شد همانطور که کشتیها در امواج دریا واژگون می گردند، و نجات نمی یابد مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش نوشته و با روحی از جانب خویش تأییدش فرموده باشد...» ۱۵۴

و شیخ طوسی در کتاب غیبت بسند خود از مفضل آورده که گفت:

شنیدم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: «مبادا دم برآورید، همانا به خدا سوگند امام شما سالهایی از دورانتان را غایب خواهد ماند، و یاد او خاموش می گردد تا آنجا که گفته می شود: مرده، کشته شده، (هلاک گشته) به کدام وادی رفته، البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد گشت، و واژگون خواهید شد همچنانکه کشتیها بر اثر امواج دریا واژگون می گردند، پس نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش ثبت نموده، و به روحی از سوی خود تأییدش فرموده است...» ۱۵۵

می گویم: بنگرید و تأمل کنید که چگونه امام علیه السلام گریستن بر فراق مولایمان را نشانه ایمان قرار داده، و بر چیزی که وجدان آن را انکار نمی دارد بلکه درست گواه بر آن است دلالت فرموده است، زیرا که گریه کردن بر آن حضرت دلیل معرفت و نشانه محبت قلبی می باشد که بخشی از ایمان بلکه نزد اهل یقین حقیقت آن (معرفت و محبت) هستند، پس صاحب ایمان را بر گریستن در فراق مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و محنتها و اندوههایی که بر آن جناب وارد می شود، برمی انگیزند، و چه خوش گفته اند به زبان عربی:

وَدَمْعٌ عَيْنِي مِنَ الْأَمَاقِ مَنْدَقُ
فَهَلْ رَأَيْتَ غَرِيقًا وَهُوَ مُحْتَرَقُ؟

قَلْبِي الْيَكُ مِنَ الْأَشْوَاقِ مُحْتَرَقُ
الشُّوقُ يُحْرِقُنِي وَالِدَمْعُ يُغْرِقُنِي

ترجمه [به نظم آوردم]:

دل ز شوق دیدنت سوزد چو عود
غرقه در سیلاب اشک و دل کباب
آتش عشق تو چون در سرفستاد
و در فارسی گفته اند:

گواه عاشق صادق در آستین باشد.

و از همین روی می بینید محبت صادق و دوست واقعی هر قدر معرفت و محبتش

نسبت به محبوب فزونتر باشد، گریه اش نیز بیشتر و فزونتر و پیوسته تر است.
 و رئیس محدثین شیخ صدوق — رحمه الله — در کتاب کمال الدین^{۱۵۶} بسند خود از
 سدیر صیرفی روایت کرده که گفت:

من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب بر مولایمان حضرت ابی عبدالله صادق
 علیه السلام وارد شدیم پس دیدیم آن حضرت بر روی خاک نشسته و جبهه خیرری طوقدار
 بی یقه ای که آستینهایش کوتاه بود پوشیده، و همچون کسی که فرزند از دست داده و
 جگرش سوخته باشد می گرید، حزن و اندوه چهره اش را فرا گرفته و رنگش را تغییر داده،
 و اشک چشمش را پر کرده بود، می فرمود:

— ای آقای من غیبت تو خواب از سرم ربوده و زمین را بر من تنگ نموده، و راحتی از دلم
 برده! ای آقای من غیبت تو مصیبت ما را به اندوهای ابدی پیوسته، و یکی بعد از دیگری را
 از ما می رباید، که جمعیت و افراد را به سوی فنا می کشاند، و از جهت مصیبتهای
 گذشته و بلیات پیشین اشکی از چشم جاری نشود و ناله ای از سینه ام سر نکشد مگر اینکه
 در برابر چشم مجسم می گردد محتتهایی که از آنها بزرگتر و هولناکتر و سخت تر است،
 و حوادثی که با خشم تو درهم آمیخته و وارداتش با سخط تو عجین گشته.

سدیر گوید: از آن مصیبت سخت و پدیده بسیار بزرگ عقلهایمان پرید و دلهایمان
 چاک چاک گردید و چنین پنداشتیم که آن حالت نشانه واقعه کوبنده و یا مصیبتی از
 مصایب زمان است که بر آن جناب روی آورده است.

عرض کردیم: خداوند دیدگان را نگراند ای زاده بهترین مردم، از کدامین پیش آمد
 اشکت روان و گریهات همچون باران است؟ و چه حالتی سبب شده که چنین در ماتم و
 سوک بنشینید؟

امام صادق علیه السلام آهی برکشید که بر اثر آن درویش برآمد و پریشانیش بیشتر شد و
 فرمود:

وای بر شما صبح امروز من در کتاب جفر نگرستم، و آن کتابی است مشتمل بر علم
 مرگها و بلاها و مصیبتها، و علم آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت، که خداوند آن را به
 محمد و امامان پس از او علیهم السلام اختصاص داده است. در این کتاب ولادت و
 غیبت و به دراز کشیدن و طول عمر غائب (قائم) مان و گرفتاری مؤمنین در آن زمان و
 شک و تردیدهایی که بر اثر طولانی شدن غیبت او برایشان پدید می آید، و بیشترشان از دین
 برمی گردند، ورشته اسلام را که خداوند جل ذکره می فرماید (وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ
 طَائِرَةً فِي عُنُقِهِ) ورشته عمل هرانسان را دور گردنش قرار دادیم) ولایت راز
 گردن بیرون می افکنند، تأمل نمودم، لذا رقت کردم و اندوهها بر من مستولی گشت.

عرض کردیم: ای زاده رسول خدا با سهیم کردن ما در شناختن قسمتی از آنچه در باره آن

می دانید مشرف و گرامیمان بدارید.

فرمود: خداوند تبارک و تعالی سه جریانی که در مورد سه تن از رسولان روی داده است در مورد قائم ما پیش خواهد آورد: ولادت او را بسان ولادت موسی و غیبتش را همچون غیبت عیسی و به درازا کشیدنش را همانند به درازا کشیدن جریان نوح تقدیر فرموده، و پس از آن عمر بنده صالح — یعنی خضر علیه السلام — را نشانه و دلیلی بر طول عمر او قرار داد.

عرضه داشتیم: ای زاده رسول خدا از حقایق این معانی برای ما پرده بردار. فرمود: اما ولادت موسی علیه السلام چنین بود که چون فرعون مطلع گشت که برافتادن حکومتش بر دست اوست، دستور داد کاهنان نزدش حاضر شوند، و آنان فرعون را به نژاد او راهنمایی کردند و اینکه او از بنی اسرائیل است. و پیوسته فرعون زبردستان خود را دستور می داد شکم زنان باردار از بنی اسرائیل را پاره کند تا آنجا که در تعقیب او بیست و چند هزار نوزاد را به قتل رسانید، ولی نتوانست به کشتن موسی دست یابد، چون خدای تبارک و تعالی او را حفظ کرد. همینطور بنی امیه و بنی العباس چون مطلع شدند که از بین رفتن حکومت آنها و نابودی امرا و ستمکاران بردست قائم از ما خواهد بود با ما به دشمنی پرداختند و شمشیرهای خود را در جهت کشتن آل رسول صلی الله علیه وآله و بیراکندن نسل او به کار گرفتند به طمع اینکه به کشتن قائم علیه السلام دست یابند، ولی خدای عزوجل ایبا دارد که امر خویش را در دسترس یکی از ستمگران بگذارد تا اینکه نور خود را به کمال رساند هر چند که مشرکین را ناخوش آید.

و اما غیبت عیسی علیه السلام: البته یهود و نصاری متفق شدند که او کشته شده، و خداوند جل ذکره با فرموده خویش که: (وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ سُبَّ لَهُمْ) و او را نکشتند و به دار نزدند ولی مطلب برآنان مُشْتَبِه شد) آنها را تکذیب فرمود. غیبت قائم نیز همینطور است که امت به خاطر طولانی شدنش آن را انکار خواهد کرد، پس بعضی از روی ناآگاهی خواهند گفت: هنوز متولد نشده، و گروهی خواهند گفت: او متولد شده و از دنیا رفته، و گوینده ای کافر شود به اینکه مدعی گردد: امام یازدهم عقیق بوده، و دیگری از دین بیرون رفته که سیزده تن و بیشتر را امام خواهد شمرد، و قائل دیگری خدای عزوجل را معصیت کند که بگوید: روح قائم علیه السلام در کالبد دیگری سخن می گوید!.

و اما دیر کرد نوح علیه السلام این است که: چون فرود آمدن عذاب از سوی آسمان را برای قومش درخواست کرد خداوند تبارک و تعالی جبرئیل روح الامین را با هفت هسته خرما فرو فرستاد، پس جبرئیل گفت: ای پیغمبر خدا، خداوند تبارک و تعالی به تو می فرماید: اینان مخلوق و بندگان من هستند، و من آنها را با صاعقه ای از صاعقه هایم نابود نمی سازم مگر بعد از آنکه دعوت برآنان تأکید شود و به حجت ملزم گردند، بنابراین بازهم تلاشت را

در دعوت کردن قوم خود تکرار کن، که من براین کار تو را پاداش خواهم داد، پس این هسته‌ها را در زمین غرس بنمای که در رو بیدن و رشد و به حاصل رسیدن آنها هنگامی که ثمر دهند برای تو گشایش و خلاص خواهد بود، پس به این مطلب پیروان مؤمنت را مژده بده.

هنگامی که بعد از مدتی طولانی درختها رو بید و تنومند شد و ساقهای آنها قوت یافت و شاخه‌های فراوان از آنها برآمد و خرماها زرد و سرخ شد، نوح علیه السلام از خداوند سبحانه و تعالی درخواست کرد که وعده‌اش را عملی سازد، پس خداوند تبارک و تعالی به او امر فرمود که از هسته‌های آن درختها برگیرد و غرس نماید و صبر و تلاش را از سر گیرد و دلیل و حجت را بر آنان مؤکد سازد، نوح علیه السلام این فرمان را به گروههایی که به وی ایمان آورده بودند خیر داد، پس سیصد تن از آنان از دین برگشتند و مرتد شدند و گفتند: اگر آنچه نوح ادعا می کند راست بود در وعده پروردگارش تخلفی پیش نمی آمد.

سپس خداوند تبارک و تعالی هر بار دستور می داد که هسته‌ها را دوباره بکارد تا هفت مرتبه، و هر بار گروهی از مؤمنین از او روی برمی تافتند، تا اینکه هفتاد و اندی با او ماندند، پس خداوند تبارک و تعالی در آن هنگام به او وحی فرستاد و فرمود: ای نوح اکنون صبح روشن پرده از روی شام تاریک برگرفت که حق محض و خالص عیان گشت و ایمان از ناخالصی جدا شد به اینکه هر کس طینتش پلید بود مرتد گردید، پس اگر من کافران را هلاک می کردم و کسانی که به تو ایمان آورده بودند و به تدریج مرتد شدند را باقی می گذاشتم وعده پیشینم را درباره مؤمنینی که خالصانه توحید را پذیرفته و به رشته نبوت تو چنگ زده‌اند، به راستی انجام نداده بودم، به اینکه آنان را در زمین جانشین سازم و دینشان را برایشان تسلط دهم، و ترسشان را به امنیت بدل کنم تا عبادت برایشم به سبب بیرون رفتن شک از دل‌های آنان خالص شود و چگونه می شود جانیشینی و تسلط و جایگزین شدن امنیت به جای ترس از ناحیه من انجام گردد با اینکه می دانستیم کسانی که مرتد شدند یقینشان ضعیف و سرشتشان پلید و باطنشان بد است که اینها آثار نفاق و پیدایش گمراهی است، و اگر آنها حکومتی را که هنگام استخلاف به مؤمنین داده شد وقتی دشمنان‌شان را هلاک کردم احساس می نمودند، و بوی آن به مشامشان می رسید، به آن سخت می آویختند، و نفاق باطنی آنها شدیدتر، ورشته‌های گمراهی در دل‌هایشان محکمتر می شد، و دشمنی خود را با برادرانشان آشکار می نمودند و بخاطر ریاست خواهی و انحصار امر و نهی به خود با آنان جنگ می کردند.

و چگونه می شود تسلط و اقتدار در دین و رواج امر مؤمنین فراهم آید با اینکه فتنه‌ها برانگیخته و جنگها بر پا باشد؟ نه [چنین چیزی نمی شد] (پس کشتی را با نظارت و وحی ما بساز).

امام صادق علیه السلام فرمود: و همینطور قائم علیه السلام که دوران غیبتش امتداد می یابد تا اینکه حق بطور یکدست آشکار گردد و ایمان از ناصافی به درآید و خالص شود، به اینکه هرکس سرشتش پلید است از شیعیانی که بیم آن می رود که هرگاه احساس کنند در زمان حضرت قائم علیه السلام جانشینی و تسلط و امنیت خواهد بود، نفاق می ورزند، چنین افرادی مرتد شوند.

مفضل عرضه داشت: یابن رسول الله این ناصیبان چنین پندارند که این آیه ۱۵۷ در باره ابوبکر و عمر و عثمان و علی نازل شده؟ امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دلهای ناصیبان را هدایت نکند، کی آن دینی که خدا و رسول او پسندیده اند تسلط یافت به اینکه در عهد یکی از آنان امنیت در بین امت شیوع داشته و ترس از دلهایشان رفته و شک و تردید از سینه هایشان رخت بر بسته باشد؟ یادر دوران علی علیه السلام نیز، با وجود مرتد شدن مسلمانان و فتنه هایی که در دورانهایشان برمی خاست و جنگهایی که میان آنها با کافران شعله می گرفت.

سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: (حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا = تا آن هنگام که رسولان مأیوس گشتند و گمان بردند که تکذیب شده اند یاری ما آنان را فرا رسید).

و اما بنده صالح خضر علیه السلام را خداوند تبارک و تعالی عمر طولانی عنایت فرمود نه بخاطر نبوتی که برایش تقدیر کرده باشد یا کتابی بر او فرستد یا شریعتی برایش قرار دهد که آیین پیغمبران پیشین را با آن نسخ نماید، یا امامتی که بندگانش را به پیروی از آن ملزم سازد، و یا طاعتی برایش واجب فرماید، بلکه؛ خدای تعالی چون در علمش گذشته بود که عمر قائم علیه السلام در دوران غیبتش طولانی باشد تا آنجا که بندگان او باور نکنند و آن عمر طولانی را انکار نمایند، خداوند عمر بنده صالح (خضر) را بدون سبب طولانی ساخت مگر به علت استدلال به وسیله آن بر عمر قائم علیه السلام و تا اینکه دلیل و برهان معاندین را قطع نماید که مردم را بر خداوند حجتی نباشد» ۱۵۸.

و ما تمام این حدیث را آوردیم چون مشتمل بر فواید بسیار و امور مهمی است، که باید در آن دقت شود.

هفدهم

درخواست معرفت امام عصر علیه السلام از خداوند عزوجل

درخواست معرفت آن حضرت از خداوند عزوجل، زیرا که علم با آموزش و درس خواندن بسیار نیست، بلکه علم نوری است که خداوند در دل هر کس که بخواهد هدایتش کند قرار می دهد، و هر که را خداوند هدایت کند هدایت یافته است.

و در کافی از ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام آمده:
در باره فرموده خدای عزوجل: (وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) و هر کس که حکمت به او داده شود خیر بسیار به او داده شده) فرمود: [یعنی] طاعت خداوند و معرفت امام علیه السلام. ۱۵۹

و در همان کتاب از ابوبصیر آمده که گفت: «حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام به من فرمود:

آیا امام خود را شناخته ای؟ گوید: عرضه داشتم: آری به خدا سوگند پیش از آنکه از کوفه بیرون بیایم. فرمود: همین تو را کفایت می کند». ۱۶۰

و در همان منبع در خبر صحیحی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام آمده که فرمود:

«بلندی ورکن و کلید أمر و درب اشیا و خشنودی خدای تبارک و تعالی بعد از معرفت او اطاعت امام است». ۱۶۱

و از ابوخالد کابلی روایت آمده که گفت: از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام در باره فرموده خدای عزوجل سؤال کردم ایشان فرمودند:

(فَإِمْسُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا = پس به خداوند و رسول او و نوری که نازل کردیم ایمان آورید).

سؤال کردم، فرمود: «ای ابوخالد [این] نور به خدا سوگند امامان از آل محمد صلی الله علیه وآله تا روز قیامت می باشند، و آنان هستند به خدا سوگند نور خداوند که آن را نازل کرده، و آنان هستند به خدا نور خداوند در آسمانها و در زمین، قسم به خدا ای ابوخالد همانا نور امام در دلهای مؤمنین از خورشید تابان در روز روشنتر است، و آنان به خدا سوگند دلهای مؤمنین را نورانی می سازند، و خدای عزوجل نورشان را از هر کس بخواهد می پوشاند، پس دلهای چنین کسانی تاریک می گردد. به خدا قسم ای ابوخالد هیچ بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خداوند دلش را پاک گرداند، و خداوند دل بنده ای را پاک نسازد تا اینکه به ما تسلیم شود و با ما سازگار باشد، پس هرگاه با ما سازگار باشد خداوند او را از سختی حساب به سلامت خواهد داشت، و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش گرداند». ۱۶۲

بیان و توضیح:

پیشتر دانستی که مهمترین و واجبتین امور بعد از شناخت خدا و رسول او: شناختن ولی أمر و صاحب الزمان است، زیرا که این امر یکی از ارکان ایمان می باشد، و هر کس بمیرد در حالیکه امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است. و معرفت او کلید تمام ابواب خیر و سعادت و رحمت می باشد، و خداوند بندگان خود را امر فرموده که معرفت او را تحصیل نمایند، و دعا از جمله راههایی است که خدای تعالی فرمان داده که از آنها وارد شوند، و فرمود: (أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ = بخوانید مرا، اجابت کنم شما را). (وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ = از فضل خداوند درخواست کنید)، و نیز فرموده: (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ = البته تو [ای رسول ما] چنین نیست که هر کس را بخواهی هدایت توانی کرد، بلکه خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند).

و در کافی بسند خود از محمد بن حکیم آورده که گفت: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم:

«معرفت ساختۀ کیست؟ فرمود: از ساخته های خداوند است، بندگان را در آن ساخت بهره ای نیست». ۱۶۳

و آیات و روایاتی که بر این مطلب دلالت می کند بسیار است، پس بر بندگان

لازم است که از درگاه خداوند بخواهند شناخت و معرفت امام زمانشان را به آنان روزی نمایند و کامل گردانند، و نیز مؤید و دلیل بر آنچه یاد کردیم: وارد شدن دعا برای این مطلب به طور خاص می باشد، چنانکه در امر آینده ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

و این منافات ندارد با آنکه بنده مختار و مأمور به کسب و تحصیل و مطالعه وسایل معرفت باشد، زیرا که این نظیر روزی است که بندگان امر شده اند آن را طلب نمایند و نیز برای آن دعا کنند، ولی خداوند - جلّ شأنه - خود روزی دهنده است، چون سعی و کوشش وظیفه بنده است، و رساندن، و وظیفه خالق متعال می باشد، خداوند تبارک و تعالی فرموده:

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا = و آنانکه در راه ما تلاش و کوشش کنند

البتّه آنان را به راههای خویش هدایت می نمائیم).

همچنانکه کشت و آبیاری و مانند اینها وظیفه بندگان است چون تحت قدرت و در اختیار آنها می باشد، و رویانیدن و پروراندن و از آنها دورنگداشتن تا آنکه به نتیجه برسد و مقصود حاصل گردد؛ وظیفه خداوند است، چون از قدرت بندگان بیرون است، ولی برعهده آنها است که دعا کنند و درخواست نمایند که نتیجه مقصود بدست آید.

و همینطور شناخت و معرفت امام علیه السلام وسایل و اسبابی دارد که خدای تعالی آنها را برای بندگانش فراهم ساخته، و در توان آنان هست، مانند: دقت کردن و بررسی معجزات و اخلاق آن حضرت علیه السلام، و مطالعه اخبار امامان پیشین در مورد او و ویژگیهای او و طولانی شدن غیبتش، و آنچه در فرمان غیبت او بر مؤمنین می رسد، و شئونی که خدای تعالی به آن جناب اختصاص داده، و دلایلی که بر آنها هست، و امور دیگر... که بر بندگان خدا لازم است با وسایل یاد شده و مانند اینها در تحصیل معرفت آن حضرت سعی کنند و همت گمارند، ولی چون معرفت از ساخته های خدای عزوجل است، به حکم عقل و نقل بر آنان واجب و مؤکد است که دعا کنند و معرفتش را از درگاه خداوند تعالی مسئلت نمایند، که (آنچه خداوند از [درهای] رحمت بر مردم بگشاید هیچکس نتواند آن را بر بندد و هر آنچه او ببندد کسی را یارای گشودنش نیست).

هجدهم تداوم بر دعای به آن حضرت علیه السلام

مداومت کردن بر دعایی که ثقة الاسلام کلینی^{۱۶۴} و شیخ نعمانی^{۱۶۵} و شیخ طوسی بسندهای خود از زُرارهِ روایت کرده اند که گفت: شنیدم حضرت ابوعبداللّه امام صادق علیه السلام می فرمود:

برای آن جوان پیش از قیامش غیبتی خواهد بود. گفتم: چرا؟ فرمود: می ترسد — و به شکمش اشاره کرد — سپس فرمود: ای زُرارهِ و او است منتظر و او است که در ولادتش شک می کنند، پس بعضی می گویند. پدرش بدون بازمانده از دنیا رفت، و بعضی از آنها می گویند: در حالیکه در شکم مادر بود پدرش فوت کرد، و بعضی می گویند: دو سال پیش از فوت پدرش متولد شد، و او است منتظر مگر اینکه خداوند عزوجل دوست دارد که شیعه را امتحان کند، پس در آن هنگام است که تشکیک و توهم اهل باطل آغاز می شود. ای زرارهِ اگر آن زمان را درک کردی این دعا را بخوان:

اَللّٰهُمَّ عَرَفْنِيْ نَفْسَكَ فَاَنْتَ اَنْ لَّمْ تُعَرَّفْنِيْ نَفْسَكَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِيَّكَ ، اَللّٰهُمَّ
عَرَّفْنِيْ رَسُوْلَكَ فَاَنْتَ اِنْ لَّمْ تُعَرَّفْنِيْ رَسُوْلَكَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ ، اَللّٰهُمَّ
عَرَّفْنِيْ حُجَّتَكَ فَاَنْتَ اِنْ لَّمْ تُعَرَّفْنِيْ حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِيْنِيْ .

ترجمه:

بار خدایا تو مرا به خود شناسا کن که اگر خودت را به من شناسانی پیغمبرت را نخواهم شناخت، بار خدایا تو رسولت را به من بشناسان که اگر رسول خود را به من شناسانی حجتت را نخواهم شناخت، پروردگارا حجت خودت را به من بشناسان که اگر حجتت را به من شناسانی از دین خود گمراه خواهم شد.

ورئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین آن را بسند خود از زراره روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود:

برای قائم پیش از آنکه قیام کند غیبتی خواهد بود. گفتم: چرا؟ فرمود: می ترسد — و به شکمش اشاره کرد — سپس فرمود: ای زراره و او است انتظار کشیده شده، و او است آنکه مردم در ولادتش شک می کنند، بعضی از مردم خواهند گفت: او هنوز از مادر متولد نشده، و برخی گویند: او غایب است، و بعضی گویند: متولد نشد، و بعضی گویند: دو سال پیش از فوت پدرش متولد گشت، مگر اینکه خدای تبارک و تعالی می خواهد شیعیان را بیازماید، پس در آن هنگام است که باطل جویان به تردید می افتند. زراره گوید: عرضه داشتم: فدایت گردم اگر آن زمان را درک نمودم چه عملی انجام دهم؟

فرمود: ای زراره هرگاه آن زمان را درک کنی بر این دعا مداومت کن: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ... ۱۶۶

نوزدهم مداومت کردن برخواندن دعا، برای حضرت علیه السلام

مداومت کردن برخواندن دعایی که شیخ صدوق بسند خود از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود:

«پس از این شبهه ای شما را خواهد رسید که بدون نشانه دیده شدنی و امام هدایت کننده ای خواهید ماند، و از آن نجات نمی یابد مگر کسی که دعای غریق را بخواند.»
راوی گوید: عرضه داشتم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: «چنین بگوید: **يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ** = ای خداوند ای رحمان ای مهربان ای دگرگون کننده دلها دل مرا بردینت پایدار کن.»
راوی گوید:

من گفتم: **يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ**. فرمود: «البته خداوند دگرگون کننده دلها و دیده ها است ولی همینطور که من می گویم تونیز بگو: **يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ**». ۱۶۷

و شیخ نعمانی در کتاب الغیبه بسند خود از حماد بن عیسی از عبدالله بن سنان روایت آورده که گفت:

من با پدرم به محضر امام ابو عبدالله صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، پس آن حضرت فرمود: چگونه خواهید بود اگر در حالی واقع شدید که امام هدایت و نشانه آشکاری نباشد (دیده نشود)؟ که از آن حیرت و سرگردانی نجات نیابد مگر کسی که به دعای غریق (یا حریق) دعا کند. پدرم گفت: به خدا سوگند این بلا است، پس فدایت شوم در آن هنگام چگونه رفتار کنیم؟ فرمود: هرگاه چنان شد - و تو آن زمان را درک نخواهی کرد - به آنچه در اختیار دارید متمسک شوید تا آنکه امر برایتان بخوبی روشن شود. ۱۶۸

بیستم دعا در زمان غیبت آن حضرت علیه السلام

دعایی است که سیدبن طاوس — رحمه الله — در کتاب مهج الدعوات آورده، در حدیثی که غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در آن یاد شده، راوی گوید:

عرض کردم: شیعیان ت چکار کنند؟ فرمود: «بر شما باد به دعا کردن و انتظار فرج کشیدن» تا آنجا که گوید: عرضه داشتم: به چه چیزی دعا کنیم؟ فرمود: «می گوئی:

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ عَرَفْتَنِيْ نَفْسِكَ وَعَرَفْتَنِيْ رَسُوْلَكَ وَعَرَفْتَنِيْ مَلَايِكَتَكَ
وَعَرَفْتَنِيْ نَبِيَّكَ وَعَرَفْتَنِيْ وِلَاةَ اَمْرِكَ ؛ اَللّٰهُمَّ لَا آخِذُ اِلَّا مَا اَعْظَمْتَ وَلَا
اَوْقَى اِلَّا مَا وَقَيْتَ اَللّٰهُمَّ لَا تُغَيِّبْنِيْ عَنْ مَنَازِلِ اَوْلِيَائِكَ وَلَا تُزِعْ قَلْبِيْ بَعْدَ
اِذْ هَدَيْتَنِيْ اَللّٰهُمَّ اِهْدِنِيْ لِوِلَايَةِ مَنْ قَرَضْتَ طَاعَتَهُ.

ترجمه:

بار خدایا تو خودت و فرستاده‌ات و فرشتگان و پیغمبرت و والیان امرت را بمن شناسانیدی، بار خدایا من نگیرم جز آنچه تو عطا کنی و هیچ نگهدارنده‌ای جز تو برابم نیست، بار خدایا، مرا از منازل دوستان دور مگردان و دلم را پس از آنکه هدایت کرده‌ای منحرف منمائی، بار خدایا مرا به ولایت کسی که اطاعتش را بر من واجب ساخته‌ای هدایت فرمای. ۱۶۹

بیست و یکم شناختن علامتهای ظهور آن حضرت علیه السلام

شناختن علامتهای ظهور آن حضرت علیه السلام بویژه علائم حتمی که امامان برحق علیهم السلام آنها را خبر داده اند، و دلیل براین عقل است و نقل.

دلیل عقل: پیشتر دانستید که شناخت شخص آن حضرت سلام الله علیه واجب است، و شناختن علائم حتمی که مقارن با ظهور آن جناب یا نزدیک به آن است مقدمه شناخت او می باشد.

اگر بگوئید: می توان از راه دیگری جز آن علامتها نیز حضرتش را شناخت، بنابراین راه معرفت منحصر به همین طریق نیست.

خواهیم گفت: در روایات امر به روی آوردن به سوی آن جناب هنگام ظهورش وارد گردیده، چنانکه در روایت نعمانی بسند خود از امام باقر علیه السلام پس از یاد نمودن از نداء و فرورفتن زمین در بیداء آمده:

«پس به سوی او روید هرچند که روی دست و پا باشد، بخدا سوگند گوئی او را می بینیم بین رکن و مقام از مردم بیعت می گیرد...»^{۱۷۰}

و تردیدی نیست که روی آوردن به سوی آن حضرت هنگام ظهورش از شهرها جز بعد از علم به ظهور امکان پذیر نمی باشد، و این علم به سبب آشکار شدن علامتهای حتمیه ای که وعده شده اند حاصل می گردد، و اما شناختن آن جناب به وسیله معجزاتی که از حضرتش صادر می شود برای بینندگان و حاضران در خدمتش انجام می یابد، چنانکه پوشیده نیست.

دلیل نقل: فرموده امام صادق علیه السلام است در خبر عمر بن ابان که در حدیث

صحیحی در کافی روایت آمده که فرمود:

«علامت را بشناس، پس هرگاه آن را شناختی پیش افتادن یا تأخیر کردن این امر تو را

بهر نرساند...»^{۱۷۱}

اضافه براینکه ائمه طاهرین علیهم السلام علامتهایی را که خدای تعالی برای ظهور حضرت قائم علیه السلام قرار داده بیان فرموده‌اند تا راستگوار دروغگو معلوم گردد، و در قسمتی از روایات وقوع بعضی از رویدادهای فتنه‌انگیز را خبر داده‌اند که گمراهان به سبب آنها به فتنه می‌افتند، ولی آنانکه احادیث امامان را روایت کرده‌اند و کسانی که از پیش وقایعی که امامان علیهم السلام خبر داده‌اند شنیده و دانسته باشند، به فتنه نمی‌افتند و گمراه نمی‌شوند، زیرا که آنها به سبب شناختن علائم براساس روایات رسیده از امامانشان علیهم السلام راستگوار از دروغگو تشخیص می‌دهند، نمی‌بینند بسیاری از کسانی که از دین بازگشتند و مرتد شدند و دنبال گمراه کنندگان ملحد افتادند چه در زمان ما و چه پیش از این زمان، مرتد شدن و گمراهیشان به سبب ندانستن علائم ظهور صاحب‌الامر علیه السلام و ویژگیهای آن جناب بوده است؟ لذا گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند.

اگر آنها به طلب علم و تحصیل معرفت روی می‌آوردند و در پی شناختن آنچه از صفات و علائم و دلائل و نشانه‌های ظهور صاحب‌الامر علیه السلام برآنان واجب است برمی‌آمدند از نجات یافتگان می‌شدند و از دین بر نمی‌گشتند. از خداوند عزوجل خواستاریم که بما علم و عمل روزی کند، و از خطا و لغزش ما را حفظ فرماید که او است شنوای اجابت‌کننده.

و در امر آینده توضیح و بیان بیشتری راجع به این مطلب خواهد آمد ان شاء الله. و نیز براین مطلب دلالت می‌کند اینکه اطاعت دستورات آن حضرت علیه السلام بر ما واجب است، به دلیل فرموده خدای تعالی: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ = اطاعت کنید خداوند را و اطاعت کنید فرستاده خداوند را و والیان امر را) و بنابراین بر مؤمن واجب است علائم ظهور آن حضرت را بشناسد تا هرگاه ظاهر شد او را اطاعت کرده، حق را از باطل تشخیص دهد.

ما در اینجا قسمتی از آنچه شیخ اجل محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبه روایت کرده می‌آوریم:

۱- بسند خود از عمر بن حنظله از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام

آورده که فرمود: «قائم علیه السلام را پنج علامت هست: سفیانی و یمانی و صیحه

آسمانی، و کشته شدن نفس زکیه، و فرورفتنی در بیداء». ۱۷۲

۲- در خبر دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود:

«در آن سال که صیحه آسمانی واقع می شود پیش از آن آیتی (نشانه ای) در ماه رجب هست، گفتم: آن چیست؟ فرمود: صورتی در ماه برمی آید و دستی آشکار می گردد». ۱۷۳

۳- و از عبدالله بن سنان از حضرت امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«نداء [صدای آسمانی] از نشانه های حتمی است، و سفیانی از نشانه های حتمی است، و یمانی از علائم حتمی است، و کشته شدن نفس زکیه از علائم حتمی است، و کف دستی که از آسمان بیرون می آید از علائم حتمی است. فرمود: و امر ترسناکی که در ماه رمضان پیش می آید شخص خوابیده را بیدار می کند و بیدار را می ترساند، و دوشیزه را از پرده حجاب بیرون می اندازد».

۴- و از بزنتلی از حضرت رضا علیه السلام است که فرمود:

«پیش از این امر سفیانی است و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح، و کف دستی که گوید: این و این».

۵- و از ابوبصیر از حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام است که

فرمود:

«هرگاه آتشی از سوی مشرق همچون (هردی) عظیم مشاهده کردید که سه یا هفت روز برمی آید منتظر فرج آل محمد علیهم السلام باشید ان شاء الله عزوجل که خداوند عزیز حکیم است.

سپس فرمود: صیحه جز در ماه رمضان نخواهد بود، زیرا که ماه رمضان ماه خداوند است و این فریاد جبرئیل به این خلق است.

سپس فرمود: ندا کننده ای از آسمان بنام حضرت قائم علیه السلام بانگ می زند، پس هر که در مشرق است و هر که در مغرب آن را خواهد شنید، هیچ خوابیده ای نخواهد ماند جز اینکه بیدار شود، و هیچ ایستاده ای مگر اینکه بنشیند، و هیچ نشسته ای مگر اینکه بپا خواهد ایستاد بر اثر ترس از آن صدا، پس خدای رحمت کند کسی را که از آن صدا عبرت گیرد و آن را اجابت نماید که آن صدا، صدای جبرئیل روح الامین است.

و فرمود: صدا در ماه رمضان است در شب جمعه شب بیست و سوم، پس در باره آن تردید نکنید و بشنوید و اطاعت نمائید، و در آخر روز صدای ابلیس لعین است که بانگ برمی آورد: توجه کنید که فلانی مظلوم کشته شد، تا مردم رابه شک اندازد و آنها را فریب

دهد، در آن روز چه بسیار افراد به شک و حیرت خواهند افتاد که در آتش سقوط کنند، پس هرگاه صدا را در ماه رمضان شنیدید در آن تردید مکنید که آن صدای جبرئیل است، و نشانه اش آن است که او بنام حضرت قائم علیه السلام و نام پدرش ندا می کند تا آنجا که دوشیزه پس پرده هم آن را می شنود و پدر و برادرش را تشویق می کند که خروج کنند. و فرمود: ناچار باید که این دو صدا پیش از خروج حضرت قائم علیه السلام انجام گردد: صدائی از آسمان که صدای جبرئیل است بنام صاحب این امر و نام پدرش، و صدای دوم که از زمین است صدای ابلیس لعین می باشد، بنام فلانی ندا می کند که مظلوم کشته شد، منظورش از این کار به فتنه انداختن است، پس از صدای اول پیروی کنید و مبادا که از صدای بعدی به فتنه واقع شوید».

۶- و از چند تن از اصحاب ما روایت آمده از امام صادق علیه السلام که:

«گفتند: به آن حضرت علیه السلام عرضه داشتیم: آیا سفیانی از حتمیات است؟ فرمود: آری، و کشته شدن نفس زکیه از امور حتمی است و قائم علیه السلام از امور حتمی است، و فرو رفتگی در بیداء از امور حتمی است، و کف دستی که از آسمان بیرون می آید از امور حتمی است، و نداء [همینطور] عرضه داشتم: نداء چه چیز است؟ فرمود: آواز دهنده ای بانگ می زند به نام قائم و نام پدرش علیهما السلام».^{۱۷۴}

۷- و از ابن اَبی یعفور آمده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام

فرمود:

«به دست داشته باش: هلاکت فلانی، و خروج سفیانی، و کشته شدن نفس زکیه، و لشکری که در زمین فرو می رود، و صدا، گفتم: صدا چیست همان ندا است؟ فرمود: آری، و به وسیله آن صاحب این امر شناخته می شود».

۸- و از زُراره است که گفت: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام

عرضه داشتم:

آیا نداء حق است؟ فرمود: «آری بخدا سوگند تا آنجا که هر قومی به زبان خود آن را خواهند شنید».^{۱۷۵}

۹- و از عبدالله بن سنان است که گفت: در خدمت حضرت ابی عبدالله صادق

علیه السلام بودم که شنیدم شخصی از همدان می گفت:

این سنیان ما را سرزش می کنند و به ما می گویند: شما می پندارید که آواز دهنده ای از آسمان به نام صاحب این امر بانگ خواهد زد. آن حضرت تکیه داده بود، خشمگین شد و

نشست سپس فرمود: این سخن را از من نقل نکنید و از پدرم نقل کنید که هیچ اشکالی برای شما نخواهد داشت، من شهادت می‌دهم که از پدرم علیه السلام شنیدم می‌فرمود: والله این مطلب در کتاب خدا کاملاً روشن است که می‌فرماید:

(إِنْ نَشَأْ نُثَرِّكْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ).

(اگر بخواهیم از آسمان آیتی فرود آوریم پس بر آن گردن نهند در حالیکه به آن خاضع باشند).

پس آن روز احدی در زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه در مقابل آن نشانه سرفرود آورد و بر آن گردن نهد و همه اهل زمین وقتی بشنوند صدائی از آسمان بلند است که: آگاه باشید که حق با علی بن ابی طالب و شیعیان او است، ایمان می‌آورند. و چون فردای آن روز شود ابلیس بر هوا رود تا جائی که از چشم زمینیان مخفی گردد، آنگاه بانگ برآورد که: توجه کنید حق با عثمان بن عفان و شیعیان او است، زیرا که او مظلوم کشته شد خویش را مطالبه کنید.

حضرت فرمود: پس در آن هنگام خداوند مؤمنان را با قول ثابت برحق استوار می‌سازد که همان ندای اول است، ولی آنها که در دلشان مرض هست — که مرض بخدا قسم، دشمنی ما است — در شک می‌افتند، در آن هنگام از ما دوری جویند و ما را اهانت می‌کنند و می‌گویند: منادی اول سحری بود از سحرهای این خاندان. سپس حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد:

(وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ).

و چون آیه‌ای را ببینند روی برتافته و می‌گویند سحرهای پی در پی است).^{۱۷۶}

۱۰- و از محمد بن الصامت است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه

داشتم:

آیا علامتی پیش از این امر نیست؟ فرمود: چرا، عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: به هلاکت رسیدن عباسی، و خروج سفیانی، و کشته شدن نفس زکیه، و فرورفتگی در بیداء، و صدای از آسمان، گفتم: فدایت شوم می‌ترسم که این امر طول بکشد، فرمود: نه البته آن بسان دانه‌های منظم تسبیح پی در پی خواهد شد.^{۱۷۷}

۱۱- و از حرمان بن أعین است از امام صادق علیه السلام که فرمود:

«از امور حتمی که ناگزیر پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام باید واقع شود: خروج سفیانی است، و فرورفتگی در بیداء، و کشته شدن نفس زکیه، و ندا کننده‌ای از آسمان».^{۱۷۸}

۱۲- و از زراره بن اُعیین است که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام می فرمود:

«آواز دهنده ای از آسمان بانگ خواهد زد: فقط فلانی امیر است، و منادی دیگر ندا می کند:

البته که علی و شیعیان او پیروزند» به آن حضرت عرض کردم: پس از این ندا دیگر چه کسی با حضرت مهدی علیه السلام خواهد جنگید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «شیطان بانگ خواهد زد: فلانی و شیعیانش پیروزند یعنی مردی از بنی امیه» گفتم: پس چه کسی راستگورا از دروغگو می شناسد؟ فرمود: «آنانکه پیشتر احادیث ما را روایت می کرده اند و می گفتند: پیش از این امر چنین چیزی خواهد بود او را خواهند شناخت، و می دانند که آنان خود برحق و راستگویند». ۱۷۹

۱۳- و در حدیث دیگری از زراره آمده که گفت: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم:

خداوند حال شما را اصلاح فرماید، تعجب دارم و در شگفتم از حضرت قائم علیه السلام که چگونه با او می جنگند با آن عجائبی که می بینند از قبیل فرورفتن [سپاهیان سفیانی] در بیداء، و ندائی که از آسمان خواهد بود؟ فرمود: همانا شیطان آنها را و نمی گذارد تا اینکه او نیز ندا کند، همچنانکه روز عقبه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله ندا سرداد. ۱۸۰

۱۴- از هشام بن سالم روایت آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله (امام صادق علیه السلام) می فرمود:

«آنها دو صیحه می باشند: یکی در اول شب، و صیحه دیگر در آخر شب دوم» راوی گوید: عرض کردم: آن چگونه است؟ فرمود: «یکی از آسمان است، و یکی از ابلیس»؛ گفتم: چگونه این از آن تشخیص داده می شود؟ فرمود: «هر کس خبر آن را پیش از آنکه واقع شود شنیده باشد آن را می شناسد». ۱۸۱

۱۵- و از عبدالرحمن بن مسلمه است که گفت: به حضرت ابی عبدالله (امام صادق علیه السلام) عرضه داشتم:

مردم ما را سرزنش می کنند و می گویند: هرگاه آن دو واقع شوند حقاگو از دروغگو چگونه شناخته می گردند؟ فرمود: «شما چه پاسخی به آنها می دهید؟» عرض کردم: چیزی در جواب آنها نمی گوئیم. فرمود: «به آنان بگوئید هر کس پیش از آنکه این امر واقع شود به آن ایمان داشته باشد هرگاه تحقق یافت آن را تصدیق خواهد کرد، خداوند عزوجل فرماید:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) = آیا کسی که هدایت کننده به سوی حق است سزاوارتر است

پیروی گردد یا کسی که خود راهیاب نیست مگر اینکه راهنمایی شود، پس شما را چه شده و این چگونه قضاوتی است که شما دارید). ۱۸۲

۱۶- و از عبدالله بن سنان است که گفت: شنیدم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود:

«این امر که گردنهایتان را به سوی آن می کشید نخواهد شد تا آنکه ندا کننده ای از آسمان بانگ برزند: توجه کنید فلانی صاحب امر است پس برای چه جنگ می کنید؟». ۱۸۳

۱۷- و از محمد بن مسلم است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود:

«سفیانی و قائم علیه السلام در یک سال خواهند بود». ۱۸۴

۱۸- و از بدر بن الخلیل اسدی آمده که گفت: در خدمت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام بودم پس آن جناب دو نشانه ای که پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام خواهد بود و از هنگام فرود آمدن آدم علیه السلام به زمین هیچگاه واقع نشده را بیان فرمود اینک:

خورشید در نیمه ماه رمضان و ماه، در آخر آن خواهند گرفت. شخصی عرضه داشت: یا بن رسول الله، نه بلکه خورشید در آخر و ماه، در نیمه خواهند گرفت، حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: من می دانم توجه می گوئی، ولی این دو نشانه از هنگام هبوط آدم پدید نیامده اند.

۱۹- و از ورد - برادر کمیت شاعر معروف - از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود:

«به درستی که پیشاپیش این امر پنج روز به آخر ماه مانده ماه می گیرد، و پانزده روز مانده خورشید کسوف می یابد، و آن در ماه رمضان خواهد بود، و در آن هنگام حساب از دست منجمین بیرون می رود». ۱۸۵

می گویم: از این حدیث ظاهر می شود که منظور از آخر ماه در حدیث پیشین آخر عرفی است نه حقیقی، پس بین این دو حدیث اختلافی نیست.

۲۰- و از عبدالملک بن اعین روایت آمده که گفت: در خدمت حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام بودم که حضرت قائم علیه السلام یاد شد، پس من عرض کردم: «امیدوارم به زودی این امر واقع شود و سفیانی نباشد؟ فرمود: نه بخدا سوگند که آن از امور حتمی است که باید واقع گردد».

۲۱- و از حمران بن اعین است از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام در تفسیر فرموده خدای تعالی:

﴿فَقَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾ = (پس اجلی قرارداد و اجل معینی نزد او ثبت است).

فرمود: «البته دو اجل هست: یک اجل حتمی و اجل دیگر موقوف، پس حمران عرضه داشت: حتمی چیست؟ فرمود: آن است که بخداوند مشیتش به آن تعلق گرفته باشد، حمران گفت: من امیدوارم اجل سفیانی از گونه موقوف باشد. حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: نه بخدا سوگند آن از گونه حتمی است».^{۱۸۶}

۲۲- و از فضیل بن یسار از حضرت امام ابوجعفر باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود:

«به درستی که از جمله امور کارهایی است موقوف و کارهایی است محتوم، و البته سفیانی از امور محتوم می باشد که ناگزیر باید واقع شود».^{۱۸۷}

۲۳- و از خلاد صانع از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود:

«از سفیانی گزیری نیست و او جز در ماه رجب خروج نخواهد کرد. مردی به آن حضرت عرضه داشت: هرگاه خروج کرد چگونه باشیم؟ فرمود: هرگاه آن پیش آمد شد پس به سوی ما روی آورید».^{۱۸۸}

۲۴- و از محمد بن مسلم از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

«سفیانی سرخ روئی است سفید سرخ و چشم کبود که هرگز خداوند را نهرستیده و نه مکه را دیده نه مدینه را، می گوید: پروردگارا خونم را از مردم می ستانم هر چند که به آتش روم خونم را می ستانم هر چند که به آتش روم».^{۱۸۹}

۲۵- و از امام صادق علیه الصلاة والسلام است که فرمود:

«هرگاه قائم علیه السلام بپا خیزد در همه شهرهای زمین کسانی را گمارد، در هر اقلیم یک نفر، باو می گوید: دستورالعمل تو در کف دست تو است، پس هرگاه چیزی بر تو وارد شد که آن را نمی فهمی و قضاوت درباره آن را نمی دانی به کف دست نگاه کن و به آنچه در آن است عمل بنما.

امام صادق علیه السلام فرمود: وارتشی را به قسطنطنیه می فرستد، پس چون به خلیج رسیدند بر پاهای خود چیزی می نویسند و بر روی آب راه می روند، چون رومیان آنان را می بینند که بر روی آب راه می روند گویند: اینان اصحاب او هستند که بر روی آب راه می روند پس خود او چگونه است! در آن هنگام در بهای شهر را بر آنان می گشایند، پس آنان داخل شهر شده و در آن هر قدر بخواهند حکومت می کنند».^{۱۹۰}

می گویم: و ارتش سفیانی که زمین آنان را در بیداء بین مکه و مدینه فرو خواهد برد در حدیث مفضل وارد شده که تعداد آنها به سیصد هزارتن می رسد، و حدیث آن طولانی است که در الانوار النعمانیه و بحار الانوار^{۱۹۱} آمده است.

و در بعضی از روایات وارد شده که آنها وقتی به سرزمین بیداء می رسند جبرئیل علیه السلام فرود می آید و بانگ می زند: یا بیداء ابیدی القوم = ای بیداء این جمعیت را نابود کن.

در اینجا بهمین مقدار بسنده می کنیم که برای عبرت گیرندگان همین مقدار کافی و بسنده است. و شیخ صدوق و غیر او - که خدای رحمتشان کند - بسیاری از این اخبار را روایت کرده اند.

و شیخ صدوق بسند خود از عبدالله بن عجلان روایت آورده که گفت: در محضر امام ابو عبدالله صادق علیه السلام از خروج حضرت قائم علیه السلام سخن بمیان آوردیم پس به آن جناب عرضه داشتم:

چه راهی داریم که آن را بدانیم؟ فرمود: هر یک از شما صحیح بیدار می شود در حالیکه زیر سرش صفحه ای باشد که بر آن نوشته شده: طَاعَةُ مَعْرُوفَةٍ = اطاعت شناخته شده.^{۱۹۲}

• • •

در کتاب نورالعیون فی جملة علائم الظهور روایت آمده که:

مردم در آخر الزمان عمامه را ترک می گویند و بجای آن کلاه بر سر می گذارند.

و نیز روایت آورده که از جمله نشانه های ظهور آن است که:

مردم به فقدان اولاد خوشحال می‌شوند، و کسی که فرزند ندارد اظهار خشنودی و شکرگذاری می‌نماید.

می‌گوییم: این دو علامت در این سال یعنی سال هزار و سیصد و چهل و شش هجری ظاهر گشت، که من دیدم جمعی از مردم عمامه از سر برداشتند و بجای آن کلاه برسر نهادند شبیه به اهل باطل و بجهت نزدیک شدن به آنان، و باز دیدم که مردم بخاطر نداشتن اولاد خوشحالی می‌کنند، و کسی که پسر ندارد اظهار خشنودی و شکرگذاری دارد بخاطر نظام وظیفه اجباری، به درگاه خداوند تعالی شکایت داریم از غیبت و لیش، و از درگاهش می‌خواهیم که قَرَج آن حضرت را تعجیل فرماید و ما را از یارانش قرار دهد.

بیست و دوم تسلیم بودن و عجله نکردن

سخن در اینجا در دو بخش بیان می گردد:

اول: در بیان قسمتی از روایات رسیده از امامان علیهم السلام:

۱- در کفافی بسند خود از عبدالرحمن بن کثیر آورده که گفت: در محضر امام ابوعبدالله صادق علیه السلام بودم که مهزم بر او وارد شد و عرضه داشت:

فدایت شوم خبر ده مرا از این امری که منتظرش هستیم که کی خواهد بود؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«ای مهزم وقت گذاران دروغ گویند، و عجله کنندگان هلاک گردند، و تسلیم شدگان نجات یابند».^{۱۹۳}

۲- و از ابراهیم بن مهزم از پدرش آمده که گفت:

«در محضر امام ابوعبدالله علیه السلام از پادشاهان آل فلان سخن به میان آوردیم، آن حضرت فرمود: همانا مردم بخاطر عجله کردنشان برای این امر هلاک گشتند، خداوند بجهت عجله بندگان عجله نمی کند، به درستی که برای این امر آخری هست که به آن خواهد رسید، پس هر گاه به آن رسیدند نه ساعتی پیش و نه پس می افتند».^{۱۹۴}

۳- و از منصور آمده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود:

«ای منصور این امر شما را نخواهد رسید مگر بعد از نومیدی، نه بخدا سوگند تا اینکه از هم جدا شوید، و نه بخدا سوگند تا اینکه آزمایش گردید و نه بخدا سوگند تا اینکه شقاوتمند شود هر که شقاوتمند شدنی است، و سعادتمند گردد هر کس اهل سعادت است».^{۱۹۵}

۴- و از محمد بن منصور صیقل از پدرش آمده که گفت: من و حارث بن المغیره و

جمعی از اصحابمان نشسته بودیم و حضرت امام ابو عبد الله صادق علیه السلام سخنان را می شنید، پس بما فرمود:

«شما در چه فکری هستید، هیهات هیهات نه بخدا سوگند آنچه شما دید گانتان را به سوی آن خیره کرده اید نخواهد شد تا اینکه غربال شوید، نه والله نخواهد شد آنچه دید گانتان را به سوی آن می کشید تا اینکه بررسی شوید، نه والله آنچه چشم به سویش می کشید نخواهد شد تا اینکه [خوب از بد] جدا شود، نه والله آنچه چشم به سویش می کشید نخواهد شد مگر پس از نومی، نه والله نخواهد شد آنچه چشم به سویش می کشید تا آنگاه که به شقاوت رسد آنکه شقاوت مند است و به سعادت رسد آنکه سعادت مند می باشد».^{۱۹۶}

۵- و در حدیث دیگری از حضرت امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود:

«همانا این حدیث شما (شیعیان که اعتقاد به غیبت دارید) به گونه ای است که دلهای مردمان از آن می رمد، پس هر کس به آن اقرار کرد بیشتر برایش بگویند و هر کس آن را إنکار نمود او را واگذارید، همانا باید که فتنه ای (آزمایشی) پیش بیاید که هر فرد آشنا و محرمی در آن سقوط نماید، تا جائیکه آن کس که موی را دو نیم می سازد [موی را از ماست بیرون می کشد و بسیار دقیق است] هم در آن بیفتد، تا اینکه جز ما و شیعیانمان کسی باقی نماند».^{۱۹۷}

و در وافی به نقل از کافی بسند خود از ابوالمرهف از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«غبار آن (فتنه و آشوب) بر کسی خواهد رسید که آن را برانگیزاند، محاضیر هلاک شدند» راوی پرسید: فدایت گردم، محاضیر چیست؟ فرمود: «عجله کنندگان...».^{۱۹۸}

در وافی گوید: محاضیر یا با حروف بی نقطه است از باب (حصر) به معنی تنگی سینه می باشد، و یا با حرف نقطه دار [ضاد] بین دو حرف بی نقطه [حاء و راء] از باب (حصر) به معنی دویدن.

و مجلسی - رحمه الله - در بحار گوید: محاضیر جمع محضیر است و آن اسب بسیار دهنده است.

و در غیبت نعمانی بسند خود از ابوالمرهف آورده که گفت:

حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: «محاضیر هلاک شدند» گوید: پرسیدم محاضیر چیست؟ فرمود: «شتابزدگان، و نزدیک شمارندگان نجات یافتند، و قلعه بر روی

پایه های محکم خود ثابت ماند...».^{۱۹۹}

و بسند خود از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده که گفت:

«در خدمت حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم، مهزم اسدی نیز در خدمت آن جناب حضور داشت، پس عرض کرد: خداوند مرا فدای تو سازد این امر کی خواهد شد که بر ما طولانی گشت؟ فرمود: آرزومندان به آرزویشان نرسیدند، و شتابزدگان هلاک گشتند، و تسلیم شدگان نجات یافتند، و به سوی ما باز خواهید گشت».

و بسند خود از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت آورده که فرمود:

«صاحبان محاضیر هلاک گشتند، و نزدیک شمارندگان نجات یافتند، و قلعه بر پایه های محکم خود استوار شد، به درستی که بعد از غم و اندوه پیروزی شگفت انگیزی خواهد بود».^{۲۰۰}

و بسند خود از ابراهیم بن هلیل آورده که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم پدر من در انتظار این امر جان سپرد، من نیز به سستی رسیده ام که می بینی، آیا بمیرم در حالیکه چیزی [در این باره] به من اطلاع ندهی؟ فرمود: ای ابواسحاق تو عجله می کنی؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند عجله می کنم و چرا شتاب نداشته باشم در صورتیکه به این سبب که می بینی رسیده ام! فرمود: همانا به خدا سوگند ای ابواسحاق این کار انجام نمی یابد تا آنکه [خوب از بد] جدا شود، و آزمایش گردید، و تا آنجا که جز اندکی از شما برجای نماند. سپس کف دست خود را برگرداند.^{۲۰۱}

و بسند خود از عبدالرحمن بن کثیر از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که در باره فرموده خدای عزوجل: (أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ) = امر خداوند آمد در آن شتاب مکنید) فرمود:

آن امر ما است، خدای عزوجل امر فرموده که در آن عجله نشود تا اینکه سه لشکر آن را تأیید نمایند: فرشتگان و مؤمنان و رُعب، و خروج او [حضرت قائم علیه السلام] همانند خروج رسول خدا صلی الله علیه وآله خواهد بود، و همین است فرموده خدای تعالی: (كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ) = همچنانکه خداوند تو را به حق [و برای اعلای کلمه توحید] از خانه ات بیرون ساخت)^{۲۰۲}.

و در تفسیر البرهان^{۲۰۳} و کتاب المحجة بسند خود از غیبت شیخ مفید مثل همین

را روایت آورده است.

و در آن دو کتاب نیز از مسند فاطمه علیها السلام تألیف شیخ ابوجعفر محمد بن جریر طبری بسند خود از ابان از حضرت اُبی عبدالله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود:

«هرگاه خداوند بخواهد که قائم علیه السلام قیام کند جبرئیل را به شکل پرنده سفیدی می فرستد، پس او یک پای برخانه کعبه و پای دیگر بر بیت المقدس می گذارد سپس با صدای بلند بانگ می زند:

أُنِّي أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ =

امر خداوند آمد در آن شتاب نکنید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

پس حضرت قائم علیه السلام حاضر می شود و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز می گذارد سپس در حالیکه اصحابش که سیصد و سیزده نفر هستند در پیرامونش باشند می رود، به درستی که در میان اصحاب او کسانی هستند که شبانه از رختخواب خود هجرت می کنند، پس بیرون می روند و با آنان سنگ [مخصوصی] هست که چون آن را افکنند، از زمین گیاه می روید».

و رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین بسند صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود:

«اولین کسی که با حضرت قائم علیه السلام بیعت می کند جبرئیل علیه السلام است، که صورت پرنده سفیدی نازل می شود و با آن حضرت بیعت می نماید، سپس یک پای بر بیت الله الحرام و پای دیگر را بر بیت المقدس می گذارد و با صدای رسائی که همه جهانیان آن را می شنوند بانگ می زند: (أُنِّي أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ).^{۲۰۴}

می گویم: این دو حدیث دلالت دارند بر اینکه منظور از امر الله در این آیه ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه می باشد، و اینکه جبرئیل در آن هنگام این آیه را می خواند بجهت دلالت نمودن بر همین مطلب و نکوهش منکران و شتاب کنندگان است، والله العالم.

و در تفسیر البرهان به نقل از عیاشی روایت شده از هشام بن سالم از بعضی اصحابمان از حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام که راوی گوید:

از آن حضرت علیه السلام در باره فرموده خدای تعالی: (أُنِّي أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ)

سؤال کردم، فرمود:

هرگاه پیغمبر صلی الله علیه وآله تحقیق یافتن چیزی را در وقت معینی خیر داد، آن از فرموده خداوند است که: (امر الهی آمد پس در آن شتاب مکنید) تا آن وقت فرا رسد. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اگر خداوند چیزی را خیر دهد که واقع شدنی است انگار که آن واقع شده است. ۲۰۵

و در کتاب حسین بن حمدان بسند خود از مفضل از امام صادق علیه السلام روایت آورده در باره فرموده خدای تعالی در سوره جمعسق [شوری]:

(وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ إِلَّا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ =

و چه می دانی شاید که آن ساعت نزدیک باشد، آنانکه به آن ایمان ندارند در باره آن [از روی تمسخر] عجله می کنند، ولی آنانکه ایمان آورده اند از آن بیمنا کند و می دانند که آن برحق است، توجه کنید به درستی آنانکه در باره ساعت جدال می کنند همانا، در گمراهی دوری هستند) که:

منظور از ساعت هنگام ظهور حضرت قائم علیه السلام است، [مفضل گوید]: عرضه داشتم: ای مولای من معنی «جدال می کنند» چیست؟ فرمود: «می گویند: کی متولد شد؟ و چه کسی او را دید؟ و او در کجاست؟ و کجا خواهد بود؟ و چه وقت ظهور می کند؟ تمام این حرفها بجهت شتابزدگی در امر خداوند است، و تردید در قضا و قدرت او، آنان هستند که در دنیا و آخرت زیان برده اند و البته برای کافران عاقبت بدی خواهد بود».

و در حدیث اربعمائمه از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که فرمود:

«تلاش کردن برای از جای برکندن کوهها آسانتر است از تلاش برای برانداختن حکومتی که وقت معینی دارد، و از خداوند یاری بخواهید و صبر کنید که زمین از آن خداوند است به هر کس از بندگانش بخواهد آن را به ارث می سپارد و عاقبتش [خوب و پیروزی نهائی] برای تقوایندگان است.

در باره امری پیش از رسیدن و قتل شتاب مکنید که پشیمان خواهید شد و مدت را طولانی شمارید که دلهایتان را قساوت می گیرد».

و در کتاب کمال الدین و تمام النعمه ابن بابویه بسند خود از صقر بن ابی دلف

آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام می فرمود:

«همانا امام بعد از من پسر من علی است، امر او امر من؛ و گفته اش گفته من؛ و اطاعتش اطاعت از من است، و امام بعد از او پسرش حسن است امر او امر پدرش و گفته اش گفته پدر، و اطاعتش اطاعت از پدرش می باشد» سپس ساکت شد. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله پس امام بعد از حسن کیست؟ آن حضرت علیه السلام به شدت گریه کرد آنگاه فرمود:

«به درستی که امام بعد از حسن پسرش قائم به حق، انتظار کشیده شده (منتظر است)» عرضه داشتیم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله چرا قائم نامیده شده؟ فرمود: «چونکه اوقیام می کند پس از خاموش شدن یادش و مرتد شدن بیشتر معتقدان به امامتش». عرض کردم: چرا او منتظر (انتظار کشیده شده) نامیده شده است؟ فرمود: «چونکه او را غیبی است که روزهایش بسیار و مدتش طولانی خواهد بود، پس [در آن غیبت] مخلصان منتظر خروجش باشند و تردید کنندگان او را انکار نمایند، و نفی کنندگان یاد او را به مسخره می گیرند، و وقت گذاران در آن دروغگو می شوند، و شتابزده‌گان درباره آن هلاک می گردند، و تسلیم شدگان در مورد آن نجات می یابند». ۲۰۶

و بسند خود از حضرت سیدالعابدین علیه السلام آورده که فرمود:

این آیه در باره مانازل شد: (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ = و خویشاوندان نسبی در کتاب خدا نسبت به یکدیگر اولی هستند) و این آیه در باره مانازل شد: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ = و آن را کلمه باقی در نسل او قرارداد) و امامت را در ذریه حسین علیه السلام قرارداد تا روز قیامت، و به درستی که قائم ما را دو غیبت هست که یکی از آنها طولانیتر از دیگری است، غیبت اولی شش روز یا شش ماه یا شش سال است، و اما دیگری: آنقدر طولانی خواهد شد تا آنکه بیشتر معتقدان به این امر از آن بازگردند، پس بر آن ثابت نمی ماند مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش صحیح باشد، و از آنچه ما حکم کنیم در دل هیچگونه ناراحتی احساس نکند، و به اهل البیت تسلیم باشد». ۲۰۷

و از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود:

«همانا دین خدای عزوجل با عقلهای ناقص و آراء باطل و معیارهای فاسد درک نمی شود، و جز با تسلیم به دست نمی آید، پس هرکس به ما تسلیم گردد [از هلاکت دین] سالم ماند، و هرآنکه بما اقتدا نماید هدایت یابد، و هرکس به قیاس و رأی خود عمل کنند هلاک می گردد، و هرکس از آنچه ما می گوئیم یا حکم می کنیم در سینه خود تنگی احساس کند؛ کافر شده است به کسی که سبع مثانی و قرآن عظیم را نازل فرموده در حالیکه خود متوجه نیست». ۲۰۸

و در کتاب کفایة الأثر شیخ اقدم علی بن محمد بن علی خَازِزِ رازی — و بقولی قومی — بسند خود از مولایمان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت آمده که فرمود:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله خطبه ای خواند، که پس از آنکه حمد و ثنای الهی را بجای آورد چنین فرمود: ای گروههای مردم گویا من [به جهان آخرت] دعوت می شوم و [دعوت حق را] اجابت می کنم، و همانا من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای می گذارم: کتاب خدا و عترتم خاندانم را، تا هر زمان که به این دو چنگ بزیند هیچگاه گمراه نخواهید شد، پس از آنان بیاموزید و به آنان یاد ندهید که آنها داناتا از شمایند، زمین از آنان خالی نمی ماند، و اگر خالی بماند در آن صورت اهل خود را فرو می برد.

سپس پیغمبر صلی الله علیه وآله گفت: بار خدایا من می دانم که علم پایان نمی یابد و بریده نمی شود، و البته توزمینت را از حجت خود بر خلقت خالی نمی گذاری که آشکار باشد و اطاعت نشود، یا ترسان باشد و مخفی ماند تا حجت تو باطل نگردد، و دوستان تو گمراه نشوند پس از آنکه هدایتشان فرموده ای، شماره آنان از همه کمتر و قدرشان نزد خداوند از همه بیشتر است.

پس چون از منبر پایین آمد عرض کردم: یا رسول الله آیا توحجت بر تمام خلق نیستی؟ فرمود: ای حسن خداوند می فرماید: **(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)** و همانا تو ترساننده ای و برای هر قومی راهنمایی هست) پس من ترساننده [از عذاب الهی] هستم و علی هدایت کننده است.

گفتم: یا رسول الله (آیات) فرمودی: «زمین از حجت خالی نمی ماند»؟ فرمود: آری، او امام و حجت بعد از من است، و توحجت و امام بعد از او هستی، و حسین امام و حجت بعد از تو، و به تحقیق که خدای لطیف خبیر مرا آگاه فرموده که از صلب حسین پسری متولد خواهد شد که او را علی گویند، همانم جدش علی، پس هرگاه حسین در گذشت پسرش علی زمام امر را به دست می گیرد، و او است حجت خداوند و امام. و خداوند از پشت علی، پسری متولد خواهد کرد همانم من و شبیهترین مردم به من است، علم او علم من است و فرمان او فرمان من، و او است امام و حجت بعد از پدرش، و از او فرزندی متولد خواهد گشت که او را جعفر گویند، راستگوترین مردم است، و او است امام و حجت بعد از پدرش، و خداوند از صلب جعفر فرزندی متولد خواهد ساخت همانم موسی بن عمران سخت کوشترین مردم در عبادت، پس او است امام و حجت بعد از پدرش و خداوند از صلب موسی پسری بیرون خواهد آورد که او را علی گویند کانون علم خداوند و جایگاه حکمت او، که وی است امام و حجت بعد از پدرش، و خداوند از او پسری متولد خواهد کرد که او را محمد نامند، که او است امام و حجت بعد از پدرش و خداوند از صلب محمد پسری متولد خواهد ساخت که او را علی گویند، که او است امام و حجت بعد از پدرش، و خدای تعالی از صلب علی پسری خواهد برآورد که او را حسن گویند، که او

است امام و حجت بعد از پدرش، و خداوند از حسن فرزندش برخوردار آورد حجت قائم، امام زمان بر مردم و نجاتبخش دوستانش می باشد، غایب می گردد تا اینکه دیده نمی شود، و عده ای از اعتقاد به او برمی گردند و عده دیگری ثابت می مانند، و [تردید کنندگان] می گویند: این وعده کی انجام خواهد شد اگر راستگو هستید؟ چنانچه از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند عزوجل آن روز را آنقدر طولانی خواهد ساخت تا اینکه قائم ما خروج کند و عالم را پر از قسط و عدل نماید همچنانکه از ظلم و ستم پر شده باشد، پس زمین از یکی از شما خالی نمی ماند خداوند علم و فهم مرا به شما داده، و من دعا کردم که خداوند علم و فقه را در ذریه من و ذریه ذریه ام قرار دهد.^{۲۰۹}

مبحث دوم: در بیان گونه های عجله مذموم و آنچه از مفاسد بر آن مترتب می شود، و اینکه سبب کفر و الحاد است:

گونه اول:

گاهی عجله کردن در این امر، و از دست دادن صبر و تحمل سبب می شود که شخص از افراد گمراه کننده و ملحدی پیروی کند، که ادعای ظهور می نمایند و جاهلان غافل از اخبار رسیده از امامان معصوم علیهم السلام را گمراه می سازند، که با جلوه دادن خیالهای فاسدشان مطلب را برعواصم مشتبه می نمایند، و آنان را به خرافات و انحرافات خود فرا می خوانند، که عجله کردن در این امر او را برمی انگیزد تا از چنین افرادی بدون دلیل و برهان پیروی کند، با اینکه امامان ما علیهم السلام برای ما علامتهای حضرت صاحب الزمان علیه السلام را ذکر و بیان فرموده اند، و نیز علائم حتمی که هنگام ظهور آن جناب واقع و ظاهر می شود، به روشنترین وجه یادآور گردیده اند، و بما امر کرده اند که بر اعتقاد به امامت ثابت بمانیم، و به کسی که مدعی نیابت گردد یا پیش از آشکار شدن آن علامتها ادعای ظهور کند پاسخ مثبت ندهیم، از خداوند خواهانیم که ما را از فریب خوردن از جلوه گریهای شیطان در پناه خود نگاهدارد.

گونه دوم:

بسا می شود که شتاب کردن در این امر سبب مایوس شدن از وقوع آن می گردد، که نتیجه چنین عجله ای تکذیب کردن پیغمبر و امامان علیهم السلام خواهد بود، که اخبار متواتر و روایات بسیاری از آنان رسیده مبنی بر اینکه آن حکومت الهی واقع خواهد شد، و امر فرموده اند که انتظار آن را بکشیم، که قسمتی از این روایات پیشتر گذشت.

گونه سوم:

احیاناً شتابزدگی در این امر مایهٔ انکار کردن حضرت صاحب الزمان علیه السلام می شود، و این از گونهٔ پیشین استعجال شدیدتر است، چون ممکن است شخصی به امامت امام دوازدهم معتقد باشد و بقای آن حضرت را باور دارد، و در عین حال از ظهورش مأیوس و ناامید باشد به سبب طولانی شدن غیبت، و عجله کردن نسبت به آن، که از هلاک شدگان خواهد گشت، و این گونهٔ دوم از اقسام عجله ای است که مایهٔ هلاکت و خسارت است، و گونهٔ سوم این است که عجله کردن، او را به آنجایی که حضرت را اصلاً انکار کند، می کشاند، که با گمان فاسد خود بگوید: اگر وجود داشت ظاهر می شد.

گونه چهارم:

عجله کردن که آدمی رادرشک و تردید می اندازد، و این نیز مانند گونهٔ پیشین مایهٔ بیرون رفتن از ایمان و داخل شدن در شمار یاران شیطان است، و امامان ما علیهم السلام در چند روایت فرموده اند که:

«اگر خدای تعالی می دانست که دوستانش به تردید می افتند حجت خود را یک چشم برهم زدن از آنان پوشیده نمی داشت.»

این روایات در کتاب کمال الدین و غیبت نعمانی و کتابهای دیگر آمده

است. ۲۱۰

گونه پنجم:

آنچه سبب اعتراض کردن برخدای تعالی نسبت به قضا و قدرش می شود، و مایهٔ اعتراض کردن بر امام در تأخیر انداختن ظهورش می گردد، آن است که شخص بگوید: چرا آشکار نمی شود؟ و مانند این سخنان را بر زبان جاری نماید، که عجله کننده در این مورد بخاطر اعتراض و اشکال بر خداوند پیرو شیطان است، که وقتی خداوند او را امر فرمود که برآدم سجده کند اعتراض کرده و گفت: (عَأْسُجُدُ لِمَنْ خَلَقْتُ طِينًا = آیا سجده کنم برای کسی که او را از گیل آفریدی؟) در صورتیکه خداوند فرمود: (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ = و هیچ مرد و زن مؤمن را نشاید که هرگاه خدا و رسول او در موردی حکم کنند غیر آن را برگزینند [و برخلاف آن رفتار نمایند]).

و شیخ کلینی بسند صحیحی از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام

روایت آورده که فرمود:

«اگر قومی خداوند را عبادت کنند بی آنکه شرک بورزند و نماز را بر پای دارند و زکات را بپردازند و حج بیت الله را بجای آورند، و ماه رمضان را روزه بگیرند، و سپس به چیزی که خداوند کرده یا پیغمبر صلی الله علیه وآله انجام داده بگویند: آیا [بهتر نبود] خلاف این را انجام می داد؟ یا چنین چیزی در دل داشته باشند، به همین سبب مشرک خواهند بود. آنگاه آن حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَاسِبُوا فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَصَّبَتْ وَنُسِّلُوا تَسْلِيمًا) نه به پروردگارت سوگند ایمان نخواهند داشت تا اینکه تو را در مورد آنچه از نزاعها و خصومتها در میانشان روی می دهد حاکم نمایند سپس از آنچه حکم کرده ای در دل هیچ اعتراضی نداشته باشند و کاملاً تسلیم فرمان تو گردند) سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد تسلیم شدن».^{۲۱۱}

گونه ششم:

گاهی عجله کردن سبب می شود که شخص حکمت غیبت را انکار نماید، و این در حقیقت انکار عدل خدای تعالی و نسبت دادن ناشایست به او است — که خداوند بسیار برتر از آن است — و برخی از حکمت‌های غیبت و طولانی شدن آن در بخش چهارم در حرف عین گذشت، و بعضی از اسرار آن بعد از ظهور آن حضرت — صلوات الله علیه — ظاهر خواهد شد.

گونه هفتم:

اینکه گاهی عجله کردن و تسلیم نبودن سبب سبک شمردن احادیث ائمه معصومین علیهم السلام می شود که به انتظار امام غایب از نظر امر فرموده اند، پس شخص شتابزده از جهت عجله کردنش آن اخبار را سبک می شمارد، و با این کار در شمار کفار قرار می گیرد، چون سبک شمردن سخنان امامان علیهم السلام در حقیقت سبک شمردن خود آنان است، و سبک شمردن آنان بی اعتنایی به خدای عزوجل است، و سبک شمردن خدای عزوجل کفر ورزیدن به او می باشد، به خدای تعالی از گمراهی پس از هدایت پناه می بریم.

در کتاب تحف العقول از امام صادق علیه السلام در بیان کفر و ایمان روایت آمده

که فرمود:

«و گاهی از ایمان بیرون می رود به پنج جهت از کارهایی که همه بهم شباهت دارند و

معروف هستند: کفر، شرک، گمراهی، فسق، و مرتکب شدن گناهان کبیره، پس معنی کفر هر معصیتی است که از روی نفی و انکار و سبک شمردن و سهل انگاری انجام گردد، در هر کاری که کوچک باشد یا بزرگ، و فاعل آن کافر است، و معنی آن معنی کفر است...» ۲۱۲.

گونه هشتم:

بسا می شود که عجله کردن مایه رَد اخباری که در مورد قَرَج و ظهور مولا یمان علیه السلام رسیده خواهد شد، چون شخص عجول و شتابزده بخاطر تنگی سینه و کمی صبرش وقتی مدتی طولانی بر او می گذرد شیطان بر او مسلط می گردد، و با وسوسه می کند که: شاید این اخبار از ائمه اطهار صادر نشده، و شاید گروهی که به این مذهب یا بعضی از رایان این اخبار آنها را ساخته باشند، بجهت مصالح و منافی که از این کار به آنان می رسیده است!

و این خیال و پندار در ذهنش پیوسته قوت می گیرد تا جائیکه عاقبت کارش به رد کردن و نپذیرفتن این اخبار منتهی می گردد، و به دره هلاکت جهنم سقوط می کند که بد جایگاهی است اینکه رد کردن آنچه معتمدان امامان علیهم السلام از ایشان نقل می کنند در حقیقت رَد خود امامان و کفر ورزیدن به حق ایشان است، چنانکه در روایت عمر بن یزید در کتاب وسائل و غیر آن آمده که گفت: به حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: چه نظر دارید درباره کسی که اقرار نکند به اینکه شما در شب قدر چنانید که یاد فرمودید و آن را رد هم نکند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: البته اگر از کسی که نسبت به او اطمینان دارد در جهت علم ما حجت بر او تمام شود و در عین حال به آن اطمینان نکند کافر است.

گونه نهم:

احیاناً شتابزدگی در بعضی از اشخاص سبب می شود که اخبار رسیده از امامان علیهم السلام را به خواسته ها و هوسهای خود تأویل و توجیه نمایند، بطوریکه برخلاف صریح یا ظاهر اخبار می باشد، پس بدین ترتیب در دره ضلالت و گمراهی سقوط می کند، چون این کار او را به جایی می برد که - العیاذ بالله - گمراه کردن را به حجت های خدای متعال نسبت دهد، نمی بینید که بسیاری از گمراهان گمراه کننده از اولین و آخرین به سبب گشودن درب تأویل در سخنان خداوند و گفته های رسول خدا و خلفای برحق او علیهم السلام، گمراه شدند و دیگران را به گمراهی انداختند، و ندانستند که سخن گفتن

به جملاتی که ظاهری دارند و منظور کردن معنی دیگری غیر از ظاهر بدون اینکه دلالت روشن و قرینۀ واضحی بر آن قرار داده شود، گمراه ساختن مردم است و در نزد عقلا قبیح و زشت می باشد!

و خدای تعالی در مورد آیات متشابه قرآن فرموده:

(فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)

(پس آنان که در دل‌هایشان انحرافی هست در پی پیروی از متشابه آن (قرآن) می روند به طلب فتنه و به منظور تأویل آن، و حال آنکه تأویل آن را کسی جز خداوند و راسخون در دانش نمی داند...).

و این احتمقها ظواهر اخبار و نصوص آنها را تأویل می کنند به آنچه هواهای نفسانی آنها در آن هست، و سلیقه های فاسد و پندارهای بی رونق خود را در آنها اعمال می نمایند، بی آنکه دلیلی مقتضی آن باشد یا شاهی آن را نشان دهد، و این بخاطر تنگی سینه و کمی صبرشان در طول غیبت و محنت شدید آن است.

بار خدایا به تواز گمراهی پس از هدایت پناه می بریم، پروردگارا به حق اولیای مقربت سوگند، ما را از بیراهه رفتن محفوظ بدار. آمین رب العالمین.

گونه دهم:

گاهی عجله کردن و کم صبری در این امر سبب می شود که در دل تصمیم بگیرد اینکه اگر تا فلان وقت واقع نگردید آن را انکار نماید و به آن کفر ورزد، و این حالت او را در شمار شکاکان هلاک شونده قرار می دهد، زیرا که این حالت از یکی از دو جهت سرچشمه می گیرد:

— یا شک در راست بودن گفته های امامان علیهم السلام دارد — العیاذ بالله

تعالی —.

— و یا شک در راستگویی راویان مورد وثوق و اطمینان که امامان علیهم السلام

بما امر فرموده اند که آنان را در آنچه از ایشان روایت می کنند تصدیق نمائیم، و در توفیق شریفی که بر قاسم بن العلاء رسیده و در چند کتاب معتبر از قبیل وسائل روایت گردیده چنین آمده:

«هیچ عذری برای کسی از پیروان ما نیست در اینکه تردید کند در آنچه معتمدان ما از ما

روایت می کنند، دانسته اند که ما سیر خودمان را با آنان در میان می گذاریم و رازمان را به

ایشان می گوئیم...» ۲۱۳.
 و روایات بسیاری نیز بر همین معنی دلالت دارد.

گونه یازدهم:

گاهی بر اثر شتابزدگی در سایر اخباری که از امامان علیهم السلام روایت شده نیز شک می کند یا آنها را رد می نماید، چون شخص عجول و شتابزده ای که اعتقادش را بر مبنای محکم و پایه ثابتی استوار ننموده چنین می پندارد که اخباری که در مورد وعده به قرَج و ظهور رسیده راست نیست، بجهت شک در راوی آن اخبار یا کسی که از او روایت شده (یعنی پیغمبر یا امامان صلوات الله علیهم اجمعین) و این پندار را نسبت به سایر اخباری که از امامان علیهم السلام در امور دیگر از ثواب و عقاب و وعده و وعیدها و .. صادر گردیده نیز قیاس می کند، و بدین ترتیب در شمار گمراهان و کفار قرار می گیرد، پناه به خدا.

گونه دوازدهم:

بسا می شود که شخص عجول شتابزده به سبب عدم اعتقاد یا شک، که بر اثر کم صبری و تنگی سینه او است، مؤمنین اهل یقین که منتظر ظهور و قرَج مولا یمان علیه السلام هستند را به باد مسخره و استهزا می گیرد، و با این کار خدای عزوجل و اولیای او علیهم السلام را استهزا می نماید.

و بدون تردید چنین شخصی کافر شده و با خداوند — جل شأنه — عناد ورزیده است، (اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَتَمْتَدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ = خداوند به آنها استهزا می کند و آنان را در طغیانشان سرگردان رها می سازد).

و چنین کسانی بسان قوم نوح باشند، آن کافرانی که خدای تعالی در باره آنها فرموده:

(وَوَضَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسَخَرُوا مِنِّي فَإِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ فَسَوْفَ نَعْلَمُونَ مِنْ بَأْسِهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَجِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ)

(و کشتی را (نوح) می ساخت، و هرگاه جمعی از افراد قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند (نوح) می گفت اگر امروز شما ما را مسخره کنید ما هم (روز دیگری)

شما را به تمسخر گیریم که بعد از این بدانید کدامیک از ما و شما را عذاب خوار کننده خواهد گرفت و عذاب دائم خواهد رسید).

گونه سیزدهم:

گاهی شتابزدگی موجب خشم برخالق متعال و رضا ندادن به قضای الهی می شود، و این صفت مایه هلاکت و تیره بختی است.

و از همین روی در دعای روایت شده از عمروی — رضی الله تعالی عنه — که از حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه گرفته شده چنین آمده:

«بار خدایا و توئی آن دانای بدون تعلیم به آن وقتی که صلاح است امر ظهور حکومت ولایت را اذن دهی که خود را آشکار سازد و پرده غیبت از روی برافکند، پس مرا برآن [امر غیبت] صبر و شکیبایی ده که دوست ندارم آنچه به تأخیر انداخته ای جلویفتد، و آنچه را تعجیل بخواهی من به تأخیرش مایل نباشم. و هر چه تو در پرده قرار داده ای افشایش را نطلبم، و در آنچه نهان ساخته ای کاوش ننمایم، و در تدبیر امور جهان با تو) که همه مصالح را می دانی) به نزاع نپردازم...»^{۲۱۴}

گونه چهاردهم:

بسا می شود که شتابزدگی و بی صبری در بعضی از اشخاص مایه ترک دعا کردن برای تعجیل قرَج حضرت صاحب الزمان علیه السلام می گردد، و بر اثر آن از نتایج و فوایدی که در دعا برای تعجیل فرج هست محروم می شود، به سبب اینکه شخص مدتی مدید به دعا کردن برای این امر مشغول گردیده، و اهل دعا و دوستی آن حضرت را نیز می بیند که به این دعا مشغولند، سپس مشاهده می کند که قرَج و ظهور به تأخیر افتاد و به خوشحالی و سرور نرسید، لذا به سبب کم صبری و شتابزدگی در این امر چنین می پندارد که آن دعاها در حاصل شدن مطلب او تأثیری ندارد و این باعث می شود که دعا برای تعجیل قرَج را ترک گوید، غافل از اینکه این دعا نیز مانند سایر دعاها به شروط و صفاتی بستگی دارد که اثرش آشکار نمی گردد مگر بعد از پیدایش آن شروط و ویژگیها در آن.

البته این منافات ندارد با آنکه امر به دعا شده، و فوایدی بر آن مترتب می گردد، همانطور که امر شده به نماز و آثار ارزنده و ثوابهای بسیاری بر آن هست، ولی هرگاه کسی صورت نماز را انجام داد بدون اینکه شرایط در آن جمع باشد، امر مولایش را امثال نکرده، و آنچه از آثار نماز آرزومند است به دست نمی آورد، بلکه مورد عقاب نیز خواهد بود، پس

بر دعا کننده لازم است که در تحصیل شروط دعا جدیت نماید تا به آرزو و مقصودش نایل آید.

اگر بگوئید: در روایات آمده که پیغمبر و امامان علیهم السلام برای تعجیل ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام دعا می کرده اند، و بی تردید دعای آنان جامع تمام شرایط صحت و کمال می باشد، با این حال ظهور آن حضرت علیه السلام تا کنون انجام نیافته است، در صورتیکه مستجاب بودن دعای ایشان نزد اهل ایمان مورد شک نیست؟

گوئیم: جواب این مطلب به دو وجه بیان می گردد:

یکی: اینکه اخبار گویای آن است که ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام از امور بدائیه است که امکان پیش و پس افتادن دارد، هر چند که اصل واقع شدن و تحقق یافتن آن از امور حتمی است که خدای تعالی آن را بطور قطع وعده فرموده، و او خلف وعده نمی کند، پس ممکن است که به سبب دعای آنان علیهم السلام زودتر واقع گردد، و آن وقت هنوز نیامده که اگر دعای ایشان نبود از آن وقت نیز تأخیر می افتاد.

دوم: اینکه همچنین اخبار گویای آن است که — بجز ترک کردن دعا — موانع متعدد دیگری نیز برای تعجیل ظهور آن جناب وجود دارد، و ترک کردن دعا نیز یکی از موانع است، پس هرگاه مؤمنین نسبت به دعا کردن اهتمام بورزند این مانع برداشته می شود، و به سبب دعا کردن وقت قَرَج پیش می افتد، و نیز باید برای برداشته شدن موانع دیگر هم تلاش کنند، که آن موانع در حرف غین از بخش چهارم کتاب بیان گردید، به آنجا مراجعه شود، و اگر دعا ترک گردد تأخیر هم بیشتر خواهد بود.

و از آنچه یادآور شدیم معلوم شد که بین امر کردن به دعا برای تعجیل قَرَج و ظهور با اخباری که از استعجال و شتابزدگی نهی می کنند منافاتی نیست، و عجله ای که مذمت گردیده آن است که از اقسام یاد شده باشد.

و اما دعا کردن برای تعجیل قَرَج در عین حال که دعا کننده از اهل تسلیم و رضا به قضا و تقدیر خدای عزوجل باشد چیزی است که خداوند و اولیای او به آن امر فرموده اند و بر آن تأکید کرده اند، بنابراین دعا کننده به یکی از این دو نیکی رستگار می شود:

۱- یا مولایش در زمانش ظهور می کند، با رسیدن به فواید و آثار دیگر دعا، اگر چنانچه تأخیر افتادن از آن زمان از امور حتمی نباشد که وسایل در تغییر دادن آنها هیچگونه تأثیری ندارند، چنانکه در دعا از حضرت سیدالعبادین علیه السلام آمده:

«وَيَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حُكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ = وای کسی که [خدائی که] وسایل حکمتش

را تغییر نمی دهند».

و این نظیر طول عمر می باشد که مثلاً برصهٔ رحم متوقف است به شرط آنکه غیر آن حتمی نباشد. ۲۱۵

۲- و یا رستگار شدن به سایر فواید دعا، و قرار گرفتن در شمار دعا کنندگان و منتظران.

بنابراین دعا کردن برای تعجیل قرَج در هر حال مورد امر و پسندیده است، و منافاتی بین آن و بین نهی از شتابزدگی نیست.

حاصل اینک: عجله ای که از آن مذمت شده ضد صبر و تسلیم است، و تمام گونه هایی که یادآوریم در زیر این تیتر قرار می گیرند، و بدون تردید دعا کردن و درخواست نمودن تعجیل قرَج حضرت صاحب الزمان علیه السلام از درگاه خداوند متان از این عنوان بیرون است، بلکه این دعا اظهار یقین و ایمان به آن است که ظهور آن حضرت و فراهم نمودن وسایل فرجش از قدرت همه جز خداوند تعالی خارج است، و انجام دادن امر او به دعا کردن می باشد، لذا بندگان این را از خدای تعالی مسئلت می نمایند.

و به عبارت دیگر می گوئیم: شتابزدگی از بنده اظهار انتخاب، و رها کردن تسلیم و زود خواستن چیزی پیش از رسیدن وقتش می باشد، و این مایهٔ پشیمانی می شود، چنانکه در گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام پیشتر گذشت، ولی درخواست تعجیل قرَج از خدای جلیل - تعالی شأنه - اقرار به بندگی و اعتراف به قدرت و اراده و حول و قوهٔ الهی، و باور به عجز و ناتوانی خود و نداشتن هیچ قوت و نیرو و چاره است.

پس حقیقت دعا آن است که بنده با تمام وجود به خدای تعالی توجه نماید، و فرمان او را اجابت کند، و نسبت به خودش عجز و شکستگی و ناتوانی و بی چارگی و اختیار نداشتن را اقرار و اعتراف نماید، لذا در خبر آمده که: دعا مغز عبادت است. خدای تعالی ما و سایر مؤمنین را توفیق دهد که در عین رضا و تسلیم به دعا کردن برای قرَج اهتمام ورزیم که او اجابت کنندهٔ کریم است.

بیست و سوم

صدقه دادن به نیابت از آن حضرت علیه السلام

و این از نشانه های مودت و دوستی آن جناب و ولایت او است، و بر خوبی و رُحجان آن دلالت دارد آنچه در مدح صدقه دادن و نماز خواندن به نیابت از سایر مؤمنین وارد گردیده— چنانکه گذشت— زیرا که مولای مؤمنین افضل افراد آنان است، و صدقه دادن از سوی او از صدقه دادن به نیابت از آنان بهتر و برتر می باشد، اضافه بر فحوای دلیلی که در مورد نیابت کردن از امام علیه السلام در حج و طواف و زیارت و غیر آنها وارد شده، که اگر کسی آن روایات و مانند آنها را جستجو نماید رجحان داشتن انجام هرگونه عمل صالح به نیابت از آن جناب— صلوات الله و سلامه علیه— را خواهد دانست.

و سید اجل علی بن طاوس— رضی الله تعالی عنه— در کتاب کشف المحجّة فرزندش را سفارش و امر کرده به انجام اموری که مربوط به آداب و وظایف او نسبت به مولایمان صاحب الزمان علیه السلام است، تا آنجا که گفته:

«... پس در پیروی و وفاداری و تعلق خاطر و دلبستگی نسبت به آن حضرت علیه السلام به گونه ای باش که خداوند و رسول او صلی الله علیه وآله و پدران آن حضرت و خود او از تو می خواهند، و حوائج آن بزرگوار را برخواسته های خود مقدم بدار هنگامیکه نمازهای حاجت را بجای می آوری، و صدقه دادن از سوی آن جناب را پیش از صدقه دادن از سوی خودت و عزیزانت قرار ده، و دعا برای آن حضرت را مقدم بدار بر دعا کردن برای خودت، و نیز در هر کار خیری که مایه وفای به حق آن حضرت است آن بزرگوار را مقدم بدار، که سبب می شود به سوی تو توجه فرماید و به تو احسان نماید...»^{۲۱۶}

اضافه براینکه این کار از اقسام صلّه امام علیه السلام است، و فضیلت صلّه امام

علیه السلام ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

و براین مقصود و براینکه صدقه دادن و مانند آن صیله است دلالت می کند خبر علی بن ابی حمزه که در وسائل و بحار و غیر آن روایت آمده که گفت:

«به حضرت ابوبراهیم [موسی بن جعفر علیه السلام] عرضه داشتم: آیا حج بجای آورم و نماز بگذارم و از سوی زندگان و مردگان از خویشان و دوستانم صدقه بدهم؟ فرمود: بله، از سوی او صدقه بده. و نمازبگذار و به سبب صله و پیوندت نسبت با و پاداش دیگری برایت خواهد بود.»^{۲۱۷}

می گویم: هر چند که در سؤال از خویشاوندان و دوستان یاد نمود، ولی بدون تردید ذکر کردن این دو مورد از جهت آن است که انسان در غالب اوقات حج و صدقه و زیارت و کارهای نیک دیگر را از سوی کسی انجام می دهد که با وی رابطه و خصوصیتی داشته باشد، و این را آشکارا می بینیم که در انسان چنین حالتی وجود دارد، لذا در سؤال این دو را یاد کرد، پس معلوم شد که این دو مورد را برای نمونه یاد نموده است، و منظورش سؤال از جایز بودن نیابت در عبادتها و خیرات از طرف زندگان و مردگان مؤمنین و مؤمنات می باشد، پس امام علیه السلام سؤال او را بطور بلیغتر و تمامتری پاسخ داد که جایز بودن آن را با کلمه: «بله» بیان فرمود، سپس خواست خوبی و استحباب آن را بیان کند، که پس از تذکر جایز بودن آن امر فرمود به اینکه: «از سوی او صدقه بده و نماز بگذار» سپس خواست که او را براین کار تشویق و ترغیب نماید، پس فضیلت و ثواب آن را یاد آور شد و فرمود: «و پاداش دیگری برایت خواهد بود»، و چون خواست جهت استحقاق اجر و ثواب را بیان سازد به آن توجه داد و فرمود: «به سبب صله و پیوندت نسبت به او».

پس در این سخن حکم به جایز بودن این عمل را به معنی اعم (از مباح و مستحب)، و استحباب آن، و ترغیب کردن به آن با بیان اجر و ثوابش، و اینکه آن پاداش بخاطر پیوند با خویشان و دوستان است، را در فرمایش خود جمع کرد. پس ای خواننده دانای هوشمند دقت کن که — اگر شخصی به سبب صله یکی از برادران مؤمن خود و صدقه دادن از سوی او استحقاق ثواب یابد، پس چرا کسی که از سوی حضرت صاحب الامر علیه السلام صدقه بدهد مستحق ثواب و پاداش بزرگتری نباشد؟ آری استحقاق آن را دارد، و به برترین ثواب صدقه دهندگان نایل می شود، چون این عبادت را به نیابت از بهترین افراد عالم انجام داده است.

و بدون تردید هر قدر که ارتباط و خصوصیت بین او و بین امامش — سلام الله علیه —

کاملتر و تمامتر باشد، ثوابش در صدقه دادن از سوی آن حضرت نیز فزونتر و تمامتر خواهد بود، از درگاه خدای تعالی خواهانیم که بر ما و بر سایر مؤمنین به کمال مودت و خدمت آن حضرت منت گذارد که خداوند اجابت کننده دعاها است.

و شاهد بر آنچه یادآور شدیم — که صدقه دادن از سوی امام علیه السلام برتر از صدقه دادن از طرف غیر او است — اضافه بر حکم عقل به این مطلب، اینکه از اقسام صلۀ امام است — چنانکه خواهد آمد — روایتی است که در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد.

توجه و راهنمایی:

بدانکه از خبر علی بن ابی حمزه — که مذکور افتاد — جایز بودن نیابت در کارهای نیک از نمازها و صدقات و غیر اینها از سوی زندگان مؤمنین و مؤمنات استفاده می شود، جهت دلالت این است که: ظاهر سؤال راوی و جواب امام علیه السلام آن است که حج و نماز و صدقه از باب نمونه و مثال یاد شده اند، و خصوصیتی در ذکر آنها نیست، و سؤال کننده منظورش آن است که از جایز بودن نیابت در همه کارهای مستحب پرسش نماید، و بیان دلالت بر دو وجه است.

یکی: اینکه امام علیه السلام در جواب او به یاد کردن صدقه و نماز اکتفا کردند و از حج سخنی نگفتند، با اینکه نیابت کردن در حج بر اساس روایات و آثار معروف و ثابت است، و از هیچیک از علمای بزرگوارمان در این باره اشکالی نقل نشده، پس از اینجا معلوم می شود که امام علیه السلام نیز دانسته است که یاد آوردن از صدقه و نماز و حج در سؤال از جهت نمونه و مثال است، و لذا نیازی نبود که تمام آنچه را سائل پرسیده بود یاد آورد.

دوم: علت آوردن آن حضرت علیه السلام برای جایز بلکه مستحب بودن آن، در اینکه فرمودند: «و برای تو پاداش دیگری خواهد بود بخاطر صلۀ نسبت به او» دلالت دارد بر اینکه نیابت کردن از سوی مؤمنین و مؤمنات در طاعات و عبادات خود صلۀ ای نسبت به آنان و احسان به ایشان است، و لذا نیابت کننده استحقاق می یابد که پاداش دیگری اضافه بر پاداش براصل عبادت به او داده شود، به سبب صلۀ اش نسبت به ایشان و احسان نمودنش در حق آنان.

و اما در عبادتهای واجب: با دلیل ثابت شده که خود شخص می بایست آن را

انجام دهد و نیابت کردن از زندگان در عبادتهای واجب جایز نیست مگر در حج، و بیان این مطلب به جای خودش موکول می گردد.

و خیر یاد شده هر چند که بخاطر علی بن حمزه که واقفی است^{۲۱۸} ضعیف می باشد، ولی در جای خود ثابت شده که در مستحبات به خیر ضعیف هم می توان اکتفا نمود.

و دلیل بر این مطلب چند روایت مستفیض است که در کافی^{۲۱۹} و وافی و دیگر کتابهای اخبار و فقه و اصول یاد گردیده، که دلالت دارند بر اینکه: هرگاه کسی بر کار خیری ثوابی را بشنود پس آن را به امید آن ثواب بجای آورد همان ثواب به او داده می شود، هر چند که آن حدیث با واقع مطابقت نداشته باشد.

در اینجا دو امر ثابت است: یکی اینکه: مطلق عبادتها خیر است. دوم اینکه: نیابت در آنها — جز آنچه به دلیل خارج شده — از زندگان و مردگان به مقتضای خیر یاد شده مورد پسند است، و هیچ مانعی در آن نیست جز پنداشتن اینکه این امر تشریح و بدعت است، ولی این پندار را دفع می کند اینکه به امید ثواب انجام گردد با توجه به خیر مذکور و اخبار: «مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَيَّ عَمَلٍ = هر کس ثوابی را در مورد عملی بشنود...»

و برای این مقصود به گونه دیگری هم می توان استدلال نمود و آن اینکه گفته شود: در خبر یاد شده جایز بلکه مستحب بودن نیابت از زندگان در نمازهای مستحبی ثابت گشت، پس حکم مزبور در سایر طاعات و عبادات پسندیده نیز جاری است، زیرا که قول به فصل (و جدا شدن از دو نظری که در این مسئله هست) وجود ندارد، چون هر کس نیابت را در نماز جایز دانسته آن را در عبادات دیگر نیز جایز می داند، و هر کس آن را در نماز جایز نمی شمارد در سایر عبادتها هم نیابت کردن را نمی پذیرد، پس اگر کسی آن را فقط در نماز جایز شمارد و از دیگر عبادتها نفی نماید قول سومی پدید آورده که اجماع مرکب را برهم زده است.

و این وجه را شیخ محقق انصاری — قدس سره — در بعضی از رسائل خود آورده، ولی این وجه محل نظر است چون حجیت اجماع نقل شده مورد تأمل می باشد، چنانکه در جای خود بیان گردیده. البته برای تأیید مطلب مورد بحث سازگار است.

و نیز برای استدلال بر این مطلب می توان به استقراء تمسک کرد، چون عمده عبادتهای مستحب نماز و روزه و طواف و رباط و زیارتها و قربانی می باشد، و جایز بلکه مستحب بودن نیابت در اینها ثابت است، پس این حکم بر عبادتهای دیگر نیز منطبق

می‌گردد و در این نیز ممکن است اشکال شود، زیرا که این استقراء ظَنّی است و این گونه استقراء نزد ما حجت نیست. ولی می‌توان از تعلیلاتی که در روایات نیابت از حج و طواف و غیر اینها آمده — که این کار صله و پیوندی است نسبت به کسی که این کارها به نیابت از او انجام می‌گردد، ولذا پاداش نایب دو برابر می‌باشد — چنین نتیجه گرفت که بجای آوردن عبادتهای مستحب به نیابت از مؤمنین بطور مطلق صله و احسان نسبت به آنها است، و خوبی و ارزندگی صله و احسان به مؤمنین بر کسانی که فکرشان سالم است پوشیده نیست.

و می‌توان برای صحت نیابت در نماز از طرف شخص زنده استدلال نمود به خبر محمد بن مروان که در اصول کافی روایت آمده است که گوید: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود:

«چه چیز باز می‌دارد کسی از شما را که نسبت به والدین خود در حال زنده بودن و پس از مرگشان نیکی نماید، از سوی آنان نماز بگذارد، از طرف ایشان صدقه بدهد، حج بجای آورد و روزه بگیرد، پس آنچه انجام داده برای آنان خواهد بود، و مثل آن ثواب برای او است، پس خداوند عزوجل بخاطر نیکی و صله اش خیر بسیاری برای او خواهد افزود»^{۲۲۰}

وجه استدلال اینکه فرموده امام علیه السلام: «از سوی آنان نماز بگذارد...» ظهور دارد در بیان چگونگی نیکی به والدین در زمان حیات و پس از مرگ آندو، و این را جمعی از فقهای ما — که رحمت خدا بر آنان باد — فهمیده‌اند، و چنین ادعا کرده‌اند که این فرمایش در مطلب مورد بحث ظهور دارد، ولی علامه مجلسی دوم در کتاب مرآت العقول^{۲۲۱} آن را بیان برای چگونگی نیکی نسبت به والدین پس از فوت آنان به شمار آورده است (دقت کنید).

و ممکن است برای مطلب مورد بحث استدلال کرد به فرموده خدای عزوجل (تَسَاءَلُوا عَلٰی الْبِرِّ وَالتَّقْوٰی = بر نیکی و تقوی یکدیگر را یاری کنید) زیرا که تعاون و همکاری گاهی در مورد همدستی کردن در کاری که دو نفر می‌خواهند انجام دهند بکار می‌رود، و گاهی در مورد شخصی بکار می‌رود که از طرف شخص دیگری سنگینی کاری را به دوش می‌کشد که سود و صلاح او در آن است، و نیابت کردن از مؤمن در طاعات و عبادات از همین قبیل است، چنانکه بر پویندگان راه مستقیم این مطلب پوشیده نیست.

حاصل اینکه از آنچه به عنوان دلیل یا تأیید یادآور شدیم استحباب نیابت کردن از

زنده و مرده مؤمنین و مؤمنات در طاعات و عبادات مستحب، استفاده می شود. و از کسانی که تمایل به این قول از آنان ظاهر است شیخ محقق انصاری - قدس سره - می باشد، که در رساله قضاء از میت پس از نقل خبر علی بن ابی حمزه گفته:

«و ظاهر نماز خواندن از سوی دیگری، نیابت کردن از او است، نه اینکه نماز را بجای آورد و ثواب آن را به او هدیه کند.»

پس این خبر دلالت دارد بر جایز بودن نیابت از شخص زنده در نماز، و اطلاق صله و نیکی بر آن اشعار دارد بر عموم رجحان نیابت کردن از زندگان در هر کار نیک. آنگاه اگر نماز از سوی زنده جایز باشد، غیر نماز هم جایز خواهد بود چون ظاهراً قول به فرق بین نماز و غیر نماز وجود ندارد، بلکه جایز بودن نیابت در روزه واجب به سبب نذر از زندگان روایت گردیده، و این (مطلب) در فقیه از عبدالله بن جبلة از اسحاق بن عمار روایت آمده است، بلکه عموم نیابت در تمام اعمال واجب - جز آنچه اجماع بر جایز نبودنشان داریم - را می توان از اخباری که بر مشروع بودن ادای قرض خداوند از کسی که بر او هست بصورت داوطلبانه استفاده نمود، سپس مشروع بودن نیابت در مستحبات را استفاده کرد، چون کسی بین این دو فرق نگذاشته - که بصورت تبرع باشد یا نیابت - پس در این مطلب تأمل کنید. ۲۲۲

و نیز از کسانی که ظاهراً قائل به این مطلب هستند شیخ محقق صاحب جواهر است که در کتاب الوکالة پس از تصریح به جایز بودن نیابت در نماز طواف و زیارت گوید:

«و اما غیر این دو مورد از مستحبات و مطلق روزه های مستحب: در کتاب مسالک جایز بودن وکالت را محل نظر شمرده، و اینکه جماعتی از علمای ما بطور مطلق از نیابت گرفتن در عبادات منع کرده اند شامل این موارد می شود هر چند که غیر آنها از این اطلاق تقیید یافته اند.»

می گویم: از نصوص شرع جایز بودن هدیه ثواب در تمام مستحبات به زنده و مرده را می توان استفاده نمود، بلکه شاید بتوان از آنها استفاده کرد اینکه مستحبات را از طرف شخصی به گونه ای انجام دهد که ثواب برای او مترتب شود، چنانکه پیشتر در عبادات به آن اشاره کردیم، البته دلیلی بر مشروع بودن نیابت در آن نداریم به گونه ای که خطاب مستحب را از شخص مکلف ساقط نماید، بلکه استحباب آن عمل برای او همچنان باقی است، هر چند که بجهت انجام دادن دیگری به نیت نیابت از او ثوابی برایش مترتب می کند، در این مطلب دقت و تأمل کنید.

و از این بیان چگونگی قول به جایز نبودن نیابت در عبادات بطور مطلق معلوم می شود، که در مسالک این را اصل قرار داده، هر چند که مواردی به دلایل خاصی از آن خارج گردیده، و در گفتار مؤلف مسالک اشکال است زیرا که در عبادتها چیزی جز انجام آن فعل به قصد قربت وجود ندارد، و شارع آن را سبب مترتب شدن ثواب بر آن قرار داده است، و این معنی با نیابت کردن در آن عمل منافات ندارد، پس تحت عنوان عموم نیابت قرار می گیرد، که مقتضای آن (نیابت) مشروعیت قرار دادن فعل دیگری همان فعل خود شخص می باشد با اجازه و وکیل نمودن هر دو طرف یکدیگر را، و این معنی شامل عبادت و غیر آن می باشد، پس در این نکته تأمل کن که دقیق و سودمند است، و این از ثمرات همان اصلی است که پیشتر یاد کردیم، بویژه با تأمل در آنچه نیابت در آن جایز است در حال حیات و پس از فوت، بخصوص در عبادتهای مالی، پس در این باره تأمل کن، والله العالم» پایان گفتار صاحب جواهر.

می گویم: منظورش از اصلی که به آن اشاره کرده: «اصالت جواز نیابت و وکالت در همه چیز مگر آنچه به دلیل دانسته شده که از این اصل خارج است» می باشد، او — که خدایش رحمت کند — این اصل را در هر چه شک کنیم که قابل نیابت هست یا نه مرجع قرار داده است، ولی ثبوت این اصل محل نظر و جای بحث است، و آنچه را مستند و مدرک ثبوت این اصل دانسته نمی تواند دلیل بر آن باشد، و تفصیل مطلب به جای خودش موکول می شود.

و از جمله کسانی که ظاهراً نیابت را در نمازهای مستحب از طرف زندگان جایز می دانند محقق جلی در کتاب شرایع است که منع از نیابت را در حال زنده بودن به نمازهای واجب اختصاص داده است، چنانکه گفته:

«و اما آنچه نیابت در آن نمی آید ملاکش هر آن چیزی است که شارع خواسته بطور مستقیم از شخص مکلف واقع گردد، مانند طهارت [غسل و وضو و تیمم] با قدرت بر آن هر چند که نیابت کردن برای شستن اعضا هنگام ضرورت جایز است، و مانند نماز واجب تا وقتیکه زنده است...».

و بسا توهم می شود که بین خبر علی بن ابی حمزه که گذشت، و بین آنچه از عبدالله بن جندب روایت گردیده تعارضی هست، عبدالله بن جندب گوید: به حضرت ابوالحسن [امام موسی بن جعفر علیه السلام] نامه نوشته و سؤال نمودم از شخصی که می خواهد کارهایش را از نیکبها و نمازها و خیرات بر سه بخش قرار دهد، یک سوم را برای خودش و دو بخش آن را برای پدر و مادرش محسوب نماید، و یا اینکه از کارهای مستحبی خود بطور

مستقل اعمالی را برای آنها به جای آورد، هر چند که یکی از آنان زنده و دیگری مرده باشد؟

پس آن حضرت علیه السلام بمن نوشت:

«اما آنکه مرده پس [برای او] جایز است، و اما آنکه زنده است جایز نیست مگر نیکی و صله نسبت به او»^{۲۲۳}.

می گویم: بین این دو خبر تعارضی نیست، زیرا که ظاهر از این مکاتبه سؤال کردن از هدیه ثواب است نه نیابت، پس بین این خبر با اخباری که دلالت می کند بر جایز بودن اهداء اعمال و ثواب آنها — که در جای خود ذکر گردیده اند — تعارض می شود. و بر فرض که بپذیریم منظور از آن نیابت است، جمع بین این مکاتبه و بین خبر سابق که به آنچه دانستی تأیید شده، آن است که از سید بن طاوس — رضی الله تعالی عنه — حکایت گردیده که نماز را در مکاتبه بر نماز واجب حمل نموده است. وی پس از نقل مکاتبه گوید: «منظور از این نماز مستحب نیست، زیرا که ظاهراً خواندن نمازهای مستحبی از سوی زندگان در زیارتها و حج و غیر اینها جایز می باشد».

بیست و چهارم

صدقه دادن به قصد سلامتی آن حضرت علیه السلام

و در رجحان و استحباب آن تردیدی نیست، نظر به اینکه این کار از گونه های مودت نسبت به فُربی و بستگان پیغمبر صلی الله علیه و آله است که خداوند بندگان را در کتاب خود به آن امر فرموده، نمی بینی که هرگاه فرزندی یا کسی از عزیزانت را دوست می داری و بر او بیمناک هستی، به قصد سلامتی او صدقه می دهی؟ پس مولای تو از هر کسی به این امر سزاوارتر است، اضافه بر اینکه این کار از اقسام صلّه امام علیه السلام است، و این برای خردمندان واضح می باشد، همچنانکه فرق بین این و بین امر پیشین با اندک تأملی ان شاء الله روشن می گردد.

و از شواهد بر آنچه یاد کردیم از اهتمام و رزیدن به صدقه به نیابت یا به قصد سلامت آن حضرت علیه السلام روایتی است که شیخ صدوق در مجالس بسند خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده که فرمود:

«هیچ بنده ای ایمان نیاورد تا اینکه من نزد او از خودش محبوبتر باشم، و خاندانم از خاندان خودش نزد او محبوبتر باشند، و عترت من نزد او از عترت خودش محبوبتر باشند، و ذات من از ذات خودش نزد او محبوبتر باشد.»^{۲۲۴}

و این حدیث به طریق دیگری گذشت، و مقتضای آن خوشایند بودن اظهار محبت نسبت به ایشان علیهم السلام است به گونه ای که مؤمن برای خود و خاندانش و عائله و فرزندان و نزدیکانش انجام می دهد، و این باب وسیعی است که فواید بسیاری از آن استفاده می شود، چنانکه براهل بینش پوشیده نیست، و به اقسام صلّه امام علیه السلام اشاره

خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

بیست و پنجم و بیست و ششم

حج رفتن به نیابت از آن حضرت و فرستادن نایب تا از طرف آن جناب حج کند

و این کار بین شیعیان در روزگار قدیم متداول و مرسوم بوده، و برخوبی و رجحان این عمل — اضافه بر اینکه خود صله و نیکی و مودت از طرف مؤمن به امام زمانش علیه السلام می باشد — چندین روایت دلالت دارد که در کتب علمای ما ذکر گردیده، از جمله: اخباری است که در استحباب حج به نیابت از مؤمنین به طور مطلق آمده و فضیلت آن بیان شده است، مانند:

۱- روایت ابن مسکان که در کافی از حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام آمده که راوی گوید:

به آن حضرت عرضه داشتم: کسی از سوی شخص دیگری حج بجای می آورد چقدر اجر و ثواب برای او خواهد بود؟ فرمود:

«برای کسی که از سوی شخص دیگری حج می کند اجر و ثواب ده حج خواهد بود».^{۲۲۵}

۲- شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه از امام صادق علیه السلام روایت آورده که از آن حضرت سؤال شد درباره شخصی که از سوی شخص دیگری حج بجای آورد آیا چیزی از اجر و ثواب برای او هست؟ فرمود:

«برای کسی که از سوی شخص دیگری حج بجای می آورد اجر و ثواب ده حج هست، و او پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و خواهر و عمو و عمه و دانی و خاله اش آمرزیده می شوند، خدای تعالی رحمتش وسیع و او کریم است».^{۲۲۶}

۳- و در کافی بسند خود از ابوبصیر روایت آورده که حضرت ابوعبدالله امام

صادق علیه السلام فرمود:

«هرکس حجی بجای آورد پس حج خود را از سوی خویشاوندی منظور کند که به وسیله آن او را صلّه نماید، حج او کامل خواهد بود، و برای کسی که از سوی حج شده مثل اجر او خواهد بود، خدای عزوجل وسعت دهنده آن اجر است.»^{۲۲۷}

می گویم: این دو حدیث و احادیث دیگری که بخاطر رعایت اختصار نیاوردیم، بر استحباب نیابت در حج از سوی مؤمنین و مؤمنات - چه زنده یا مرده باشند - دلالت دارند، بویژه اگر از خویشاوندان باشند، پس نیابت در حج از سوی مولایمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام قدرش بزرگتر و ثوابش برتر است، زیرا که آن حضرت مقامش از همه اهل ایمان بالاتر و شأن و اجرش از تمامی آنان برتر است، بخصوص با ملاحظه روایاتی که پیشتر آوردیم که تصریح دارند بر اینکه رعایت خویشاوندان رسول اکرم صلی الله علیه وآله مهمتر و برتر و عظیمتر است.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارند بر فضیلت شریک ساختن مؤمنین - بطور مطلق - در حج مستحب، که فحوای آن روایات دلالت می کند بر استحباب حج تمام از طرف هر فرد مؤمنی به طریق اولی، پس از روایات ظاهر می شود که حج بجای آوردن از سوی امام مؤمنین از همه اولی و بهتر است، مانند:

۱- روایت محمد بن الحسن که در کافی و غیر آن آمده از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود: حضرت ابو عبد الله (امام صادق علیه السلام) فرمود: «اگر هزار تن را در حج خود شریک گردانی برای هر کدام از آنان حجی خواهد بود بی آنکه از حج تو چیزی کاسته شود.»^{۲۲۸}

۲- و در همان کتاب بسند خود از محمد بن اسماعیل آورده که گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چندتن را در حج خود شریک سازم؟ فرمود: «هر قدر که بخواهی.»^{۲۲۹}

۳- و از معاویه بن عمار از حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام آورده که

گوید:

به آن حضرت عرضه داشتم: پدر و مادرم را در حج خود شریک سازم؟ فرمود: آری، گفتم: برادرانم را در حج خود شریک سازم؟ فرمود: آری، به درستی که خدای عزوجل برای تو حجی و برای آنان حجی قرار خواهد داد، و بخاطر صلوات نسبت به آنان برای تو

أجرى خواهد بود.

گفتم: آیا از طرف مرد وزنی که در کوفه هستند طواف کنم؟ فرمود: آری، هنگامیکه طواف را آغاز می کنی چنین می گویی: بار خدا یا قبول فرمای از فلانی که از طرف او طواف شد. ۲۳۰

می گویم: آخر حدیث تصریح دارد به اینکه منظور شریک ساختن شخص در فعل از اول کار است نه شریک ساختن او در ثواب پس از آنکه آن عمل را برای خودش انجام می دهد، دقت کنید.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر نایب فرستادن امامان علیهم السلام به مکه تا از سوی ایشان حج بجای آورد، و اجرت داد نشان برای این کار، که از این روایات خوبی نیابت در آن از سوی امام زنده سلام الله علیه ظاهر می شود، چون یقین داریم که در این حکم خصوصیتی برای بعضی از امامان علیهم السلام نبوده، و نیز خصوصیت ندارد که نیابت حتماً با اجرت انجام گردد، بلکه کسی که در این عمل داوطلب شود فضیلتش برتر و اجرش عظیمتر است، چنانکه پوشیده نیست.

در وسائل به نقل از تهذیب شیخ طوسی بسند خود از محمد بن عیسی یقطینی آمده که گفت:

حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام جامه دانه و غلامان و یک [هزینه] حج برای من، و یکی برای برادرم موسی بن عبید، و یک [هزینه] حج برای یونس بن عبدالرحمن، نزد فرستاد، و ما را امر فرمود که از سوی حضرتش به حج رویم، پس در بین ما صد دینار بر سه بخش تقسیم شد...» ۲۳۱

و از جمله: در کافی بسند خود از موسی بن القاسم بجلی آورده که گفت: به حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام عرضه داشتم:

ای آقای من، امیدم آن است که ماه رمضان را در مدینه روزه بدارم، فرمود: ان شاء الله در آن روزه خواهی گرفت، گفتم: و امیدم آن است که در روز دهم ماه شوال بیرون رویم، و خداوند زیارت رسول خدا صلی الله علیه وآله و خاندان آن حضرت و دیدار شما را بار دیگر روزی گرداند، پس بسا می شود که از سوی پدر شما حج بجای آورم، و بسا که از طرف پدرم، حج را انجام می دهم، و بسا که از طرف کسی از برادرانم، و احیاناً از برای خودم حج بجای می آورم، پس چگونه آن را انجام دهم؟ فرمود: [حج] تمتع بجای آور. عرض کردم: من ده سال است که مقیم مکه هستم! فرمود: [حج] تمتع بجای آور. ۲۳۲

می گویم: گواهی آوردن این حدیث از دو جهت است:

یکی: گفته زایوی که: «بسا می شود که از سوی پدر شما حج بجای می آورم»، و امضای امام علیه السلام عمل او را، به ضمیمه اطلاقاتی که دلالت می کند بر فرق نداشتن نیابت از زنده یا مرده، پس هرگاه رجحان نیابت در حج از سوی امامی که وفات یافته تحقق یابد، رجحان نیابت از امام زنده — صلوات الله علیه — نیز ثابت می گردد.

دوم: امضای امام علیه السلام گفته راوی را که: «بسا که از طرف کسی از برادرانم حج بجای می آورم» که بر خوبی این عمل دلالت دارد. اگر از امام زمانش حج را انجام دهد به طور کاملتر و به طریق اولی پسندیده می باشد.

و از جمله: قطب راوندی رحمه الله تعالی در کتاب الخرائج و الجرائح ذکر کرده که:

ابومحمد دعلجی که از همکیشان خوب ما بود و احادیث را شنیده بود دو پسر داشت، یکی از دو پسر ابونام ابوالحسن بر شیوه مستقیم بود، و شغلش غسل دادن اموات بود، و پسر دیگرش در کارهای حرام، روش سبکسران را داشت، و به ابومحمد وجهی پرداخت شده بود تا با آن وجه از سوی حضرت صاحب الزمان علیه السلام حجی انجام شود، و این رسم در بین شیعیان بوده، پس ابومحمد به پسرش که به فساد یاد شد مبلغی از آن پول را داد و به حج رفت، و چون مراجعت نمود حکایت کرد که در موقف (عرفات) ایستاده بود پس جوان زیباروی گندمگونی را در کنار خود مشاهده کرد که مشغول دعا و نیایش و تضرع و عمل نیک است.

چون بیرون رفتن مردم [از عرفات] نزدیک شد روی به سوی من کرد و فرمود: ای شیخ آیا خجالت نمی کشی؟ عرض کردم: ای آقای من از چه خجالت بکشم؟ فرمود: [وجه] حجی از طرف کسی که می دانی به توادده می شود، و تو از آن به فاسقی می دهی که شراب می خورد؟ زود است که چشمت از بین برود، و به چشم اشاره کرد، و من از آن روز بیمناکم. این مطلب را ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان نیز شنید. راوی گفت: پس چهل روز از آمدنش نگذشت که از همان چشمی که به آن اشاره شده بود جراحتی بیرون آمد و آن چشم از بین رفت. ۲۳۳

می گویم: شایسته است از اول تا آخر این حدیث تدبر شود که در آن فواید بسیار و مطالب مهمی هست، از جمله:

- ۱- خبر دادن آن حضرت علیه السلام از غیبت.
- ۲- اهتمام ورزیدن و مهم شمردن و جوهاتی که مربوط به امام علیه السلام است، که آنها را جز به افراد صالح از مردم ندهد، زیرا که از ابتدا تا انتهای حدیث مزبور

ظاهر است که ابومحمد از وجهی که مربوط به آن حج بود چیزی به پسر گناهکارش پرداخته بود، نه اینکه تمام وجه آن حج را به او داده باشد، چنانکه بعضی از بزرگان پنداشته اند، پس در آن دقت کن تا مقصود برایت روشن گردد.

۳- زود رسیدن عقوبت به مؤمن بر انجام دادن آنچه سزاوار نیست انجام دهد، و این از سوی خدای متعال لطفی در حق او است.

۴- امضا کردن امام علیه الصلاة والسلام نیابت از طرف او، و همچنین نایب فرستادن بجهت انجام حج از سوی آن جناب را می باشد. چنانکه پوشیده نیست.

و از جمله اموری که از آنها استفاده می شود اینکه نیابت کردن در حج از امام علیه السلام و نایب فرستادن به حج تا از سوی آن جناب حج به جا آورد، روایاتی است که دلالت دارد بر استحباب طواف کردن از سوی امامان علیهم السلام، پس روایت بعدی را مطالعه کن. خداوند به من و تو احسان فرماید.

بیست و هفتم و بیست و هشتم

طواف بیت الله الحرام به نیابت از امام علیه السلام و فرستادن نایب تا از طرف

آن حضرت طواف نماید

پس از آنکه ثابت کردیم طواف به نیابت از آن جناب مستحب است، استحباب نایب فرستادن برای اینکه از طرف آن بزرگوار طواف نماید واضح است، زیرا که این کار دوستی و احسان می باشد، اضافه براینکه مقدمه طواف به نیابت از آن حضرت علیه السلام است، بنابراین خوبی و رجحان آن به حکم عقل ثابت است.

و نیز براین مطلب دلالت دارد فحوای آنچه بر استحباب نایب فرستادن برای انجام حج از ناحیه آن حضرت علیه السلام دلالت می کند، بلکه می توان گفت: چون رجحان اصل عمل ثابت شد شرط بودن مباشرت (که خود شخص عمل را انجام دهد) منتفی است، به دلیل اصل، هر چند که اگر مؤمن خودش آن عمل را انجام دهد مرتبه والایی از فضیلت را در می یابد.

و اما آنچه بر استحباب طواف کردن از سوی امام زنده به طور خاص دلالت دارد روایتی است که ثقة الإسلام کلینی در کافی بسند خود از موسی بن القاسم آورده که گفت: به حضرت ابو جعفر ثانی امام جواد علیه السلام عرض کردم:

می خواستم از سوی شما و پدر شما طواف کنم، بمن گفته شد: به نیابت از اوصیا طواف کردن درست نیست. آن حضرت علیه السلام بمن فرمود: بلکه هر قدر که توانستی طواف کن که آن جایز است.

سپس بعد از سه سال به آن حضرت عرضه داشتم: پیش از این از شما اجازه خواستم که از سوی شما و پدر شما طواف کنم بمن اجازه فرمودید، پس آنچه خدا خواسته بود از شما و

پدرتان طواف کردم، سپس چیزی بردلم گذشت و به آن عمل کردم. فرمود: آن چه بود؟ عرض کردم: روزی از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم طواف نمودم. آن حضرت علیه السلام سه مرتبه گفت: درود خداوند بر رسول خدا.

عرض کردم: روز دوم از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام و روز سوم از طرف امام حسن و روز چهارم از طرف امام حسین، و روز پنجم از طرف علی بن الحسین، و روز ششم از طرف امام ابوجعفر محمد بن علی، و روز هفتم از طرف امام جعفر بن محمد، و روز هشتم از طرف پدرت امام موسی، و روز نهم از طرف پدرت امام علی (رضا)، و روز دهم از طرف شما ای آقای من طواف کردم، و اینان هستند کسانی که به ولایتشان خداوند را دینداری می کنم.

فرمود: بنابراین به خدا سوگند خدای را دینداری می کنی به دینی که جز آن را از بندگان نمی پذیرد.

عرض کردم: و چه بسا از طرف مادرت فاطمه علیها السلام طواف کردم و گاهی طواف ننمودم، فرمود: این طواف را بسیار کن که ان شاء الله بهترین عملی است که تو انجام داده ای.» ۲۳۴

و اما آنچه دلالت می کند بر استحباب طواف نمودن از عموم مؤمنین از جمله روایتی است که در کافی بسند خود از ابوبصیر از حضرت ابوعبداللّه امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«هرکس پدر یا خویشاوندی را صیله کند پس از طرف او طواف نماید، اجر آن به طور کامل برای او خواهد بود، و برای کسی که از سوی او طواف کرده مانند پاداش او خواهد بود و او به خاطر گرامی داشتن پیوند آن شخص، با ثواب طواف دیگری فزونی خواهد یافت.» ۲۳۵

بیست و نهم

زیارت مشاهد رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام به نیابت از مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه

و می توان در این باره استناد جست — اضافه بر اینکه این عمل از اقسام صیله امام است و خواهد آمد که از مهمترین کارهای بندگان می باشد.

۱— به آنچه گذشت در استحباب صدقه دادن از سوی آن حضرت.

۲— و به فحوی آنچه دلالت می کند بر استحباب حج و طواف بیت الله الحرام به نیابت از امام علیه السلام.

۳— و به آنچه در مورد زیارت مشاهد مشرقه به نیابت از عموم مؤمنین وارد گردیده است.

چنانکه در کافی از علی بن ابراهیم حضرمی از پدرش از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت آمده که ضمن حدیثی فرموده:

«.. پس هرگاه به نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله رفتی و آنچه برتولزم است به جای آوردی، دو رکعت نماز بگذار، سپس بالای سر پیغمبر صلی الله علیه وآله بایست و بگو: سلام بر تو ای پیغمبر خدا از طرف پدرم و مادرم و همسرم و فرزندانم و تمام بستگانم، و از سوی تمام اهل شهرم آزاد برده و سفید و سیاه آنان پس اگر به کسی بخواهی بگویی من از سوی تو بر رسول خدا صلی الله علیه وآله سلام کردم راست گفته باشی.»^{۲۳۶}

۴— و به اینکه از جمله امور متداول متعارف در بین خواص و عوام شیعه از زمانهای

گذشته تا زمان ما؛ نیابت نمودن در مشاهد مشرفه است، و علمای ما — رضوان الله علیهم — عنوان و چگونگی آن را در کتابهای زیارات و غیر آنها یادآور شده اند، و فرق گذاشتن بین

امام و غیر او از مؤمنین در این باره چیزی است که دل‌های اهل دین و بینش و یقین آن را نمی‌پذیرد.

- ۵- و به اینکه چون خوبی و رُحجان نیابت کردن از آن حضرت علیه السلام را در حج و طواف دانستیم به آنچه از دلایل گذشت، و به روایاتی که در مورد برتر بودن زیارت مشاهد امامان علیهم السلام از حج و طواف و عمره وارد گردیده نظر کردیم، و توجه داشتیم که امامان علیهم السلام از نیابت کردن شیعیان‌شان از ایشان در حج و عمره و طواف خرسند می‌شوند، یقین می‌کنیم که خرسندی و سرور امام علیه السلام بالاتر خواهد بود هرگاه مؤمن زیارت مشاهد مشرفه پدران‌ش را به نیابت از حضرتش انجام دهد، و این وجه هر چند که بر مبنای قواعد علم اصول تمام نیست، ولی نزد صاحبان خرد قطعی و مسلم است.
- ۶- و به آنچه علامه مجلسی - قدس سره - در مزار بحار به نقل از مؤلف مزار کبیر حکایت نموده، و این است عبارت حکایت شده:

«و حضرت ابوالحسن عسکری علیه السلام زیارت کننده‌ای را از سوی خود به مشهد حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام فرستاد، پس فرمود: برای خداوند جاهایی است که دوست می‌دارد در آنها دعا شود پس اجابت فرماید، و البته حائر امام حسین علیه السلام از آن جاهاست.» ۲۳۷

می‌گوییم: هرگاه استحباب نیابت کردن از آن حضرت علیه السلام در زیارت بعضی از مشاهد امامان علیهم السلام ثابت شد، پس بدون تردید بین آن حَرَم و مشاهد دیگر امامان علیهم السلام تفاوتی نخواهد بود.

توجه:

بدانکه از جمله کسانی که تصریح کرده‌اند به استحباب زیارت مشاهد پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام به نیابت از معصومین علیهم السلام و از مؤمنین: عالم محدث عاملی - قدس سره - در کتاب وسائل الشیعه است، که گفته:

باب استحباب زیارت از سوی مؤمنین و معصومین علیهم السلام. ۲۳۸

سپس روایت داود صرمی را از حضرت ابوالحسن امام عسکری علیه السلام آورده که گفت:

«به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: من پدر شما را زیارت کردم و آن را برای شما

قراردادم، فرمود: به سبب آن برای تواز سوی خداوند پاداش و اجر بزرگی است و ما از تو سپاسگذاریم.»

می‌گوییم: در این حدیث بر مطلب مورد بحث دلالتی نیست، چون ظاهر از آن هدیه کردن ثواب زیارت است نه نیابت نمودن در زیارت، و بر فرض که ظهور این مطلب را انکار نمائی لا اقل احتمال این معنی در اینجا هست، و با احتمالی خلاف، استدلال ساقط است.

سی ام استحباب اعزام نایب برای زیارت از سوی آن حضرت علیه السلام

نایب فرستادن تا از سوی آن حضرت علیه السلام زیارت کند، و رجحان این عمل — پس از ثبوت استحباب نیابت — ظاهر می باشد، زیرا که یاری نمودن بر نیکی و تقوی است، و موَدّت کردن نسبت به ذوی القربی (= خاندان پیغمبر صلی الله علیه وآله) و صیلة امام علیه السلام می باشد. بلکه استحباب آن به تمام آنچه در حج و طواف و نایب فرستادن برای اینکه حج و طواف نماید گذشت، می توان استدلال کرد و استناد جست.

سی و یکم

سعی در خدمت کردن به آن حضرت علیه السلام

تلاش در جهت خدمت کردن به آن جناب علیه السلام به آنچه در زندگی می توانی انجام دهی، که به مقتضای روایات بیان گردید که زندگی توبه برکت آن حضرت علیه السلام است، تا اینکه به فرشتگان خداوند که مأمورند خدمتگذار حضرتش باشند تأسی جسته باشی و روایاتی که دلالت دارند بر اینکه فرشتگان خدمتگذاران امامان علیهم السلام هستند و دستوراتشان را انجام می دهند، و در محضر ایشان جز با اجازه شان نمی نشینند. بسیار است که با آوردن آن روایات کتاب را طولانی نمی کنیم، آن روایات در جاهای خود ذکر گردیده، و در اینجا به جهت استشهاد برای آنچه گفتیم به حدیثی از امام صادق علیه السلام اکتفا می کنیم، آن جناب در حدیثی که پیشتر در بیان شرافت آن حضرت علیه السلام آوردیم چنین فرمود:

«و اگر دوران او را دریابم تمام مدت زندگانیم او را خدمت خواهم کرد».

می گویم: ای دوست خردمند امامان علیهم السلام در این سخن خوب دقت کن، آیا آن را اغراق آمیز یا خلاف واقع می پنداری؟ هرگز، به هیچوجه، بلکه عین حقیقت است، و به نکات دقیقی دلالت می دهد، از جمله: بیان فضیلت و شرافت حضرت قائم علیه السلام، و از جمله: اشاره به اینکه خدمت کردن به آن حضرت بهترین عبادتها و نزدیکترین طاعات است، چون امام صادق علیه السلام که عمر شریفش را جز در انواع طاعت و عبادت خداوند سپری نمود، و شب و روز خویش را در این راه گذرانید، بیان می کند که اگر چنانچه قائم علیه السلام را درک می کرد عمر خود را در خدمت کردن به او صرف می نمود.

پس از این سخن معلوم شد که اهتمام به خدمت کردن حضرت قائم علیه السلام برترین طاعات و بالاترین وسایل تقرب به خداوند است، چون امام صادق علیه السلام آن را ترجیح داده، و از بین سایر انواع طاعت و اقسام عبادت آن را برگزیده است. و از جمله نکات این فرمایش آن است که: اشاره می کند به اینکه پیروان امام قائم علیه السلام بهترین پیروان هستند و رعیت آن جناب از سایرین برترند، و اصحاب او شرافتمندترین اصحاب می باشند، همچنانکه امت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله افضل امتها و برترین امتها می باشند، زیرا که مرتبه بستگان و پیروان هر شخص به حسب رتبه و مقام خود آن شخص متفاوت است، و چون مقام والای مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه معلوم گردید، مرتبه بلند رعیت آن جناب و پیروانش و مؤمنانی که بر ولایتش پایدار باشند نیز ظاهر می شود، خدای تعالی ما را از آنان به شمار آورد. و این مطلب روشن است و هیچ پوششی بر آن نیست، و شواهد بسیاری در روایات دارد:

یکی: تعبیر کردن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از پیروان آن جناب به برادران خود که در حدیث نبوی آمده:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که جمعی از اصحابش در خدمتش بودند دوبار گفت: خدایا دیدار برادرانم رانصیبم کن. اصحابی که اطراف ایشان بودند عرض کردند: یا رسول الله مگر ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: نه شما اصحاب من هستید و برادرانم قومی در آخر الزمان می باشند که به من ایمان آورند در حالی که مرا ندیده باشند، خداوند نامهای آنان و نامهای پدرانشان را به من شناسانده پیش از آنکه آنان را از پشت پدران و رحم مادرانشان بیرون آورده باشد، هریک از آنان نگهداریش از دین خود بیشتر و شدیدتر از دست کشیدن بر بوته خار در شب تاریک و یا به دست گرفتن آتش فروزان می باشد، آنان چراغهای تاریکی هستند، خداوند آنان را از هر فتنه و آشوب تیره ظلمانی نجات می دهد.»

دوم: اینکه آنان برترین افراد هر زمان می باشند، چنانکه در حدیث ابو خالد از حضرت سید العابدین علیه السلام آمده که فرمود:

«ای ابو خالد به درستی که اهل زمان غیبت او که معتقد به امامتش و منتظر ظهورش باشند برتر از اهل هر زمانند، زیرا که خداوند تعالی ذکره— به آنان از عقلا و فهمها و معرفت آنقدر عطا فرموده که غیبت نزد آنها همچون مشاهده گردیده، و آنان را در آن زمان در منزلت و مرتبه مجاهدان شمشیر زده در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده

است، آنان به حق مخلصانند و براستی شیعیان ما هستند، و دعوت کنندگان به دین خداوند در حالت مخفیانه و آشکارا». ۲۳۹

سوم: چند برابر شدن ثواب عبادت‌هایشان، چنانکه در روایت عمار از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«ای عمار، صدقه در سیر-والله-بهبتر است از صدقه علنی همینطور است-به خدا-عبادت شما با امامتان که در زمان دولت باطل مخفی باشد، و ترسیدن شما از دشمنان در دولت باطل و هنگام متارکه، بهتر است از کسی که خداوند جل ذکره را در ظهور امام حق آشکار در دولت حق عبادت نماید، و عبادت در حال ترس در دولت باطل مانند عبادت و امنیت در دولت حق نیست، و بدانید که هر کس از شما امروز نماز واجب خودش را جماعت بخواند در حالیکه از دشمن مخفی باشد و با تمام شرایط آن را در وقتش ادا نماید، خداوند عزوجل ثواب پنجاه نماز فریضه با جماعت برای او می نویسد، و هر کس از شما نماز واجبی را به تنهایی مخفیانه از دشمن در وقتش با تمام شرایط بخواند، خداوند عزوجل برای او ثواب بیست و پنج نماز فرادی می نویسد، و هر یک از شما نماز نافله اش را در وقتش با شرایط بجای آورد، خداوند برای او ثواب ده نماز نافله می نویسد، و هر کدام از شما حسنه ای انجام دهد خداوند برای او بیست حسنه می نویسد، و خداوند عزوجل حسنات مؤمن از شما را می افزاید اگر اعمالش را نیکو گرداند و باتقیه بر دین و امام و خودش مواظبت کند و زبانش را حفظ نماید، چندین برابر می افزاید، خداوند عزوجل کریم است...» ۲۴۰.

این حدیث در کتابهای کافی ۲۴۱ و کمال الدین و بحار ۲۴۲ و غیر آنها از کتب اخبار روایت شده است.

چهارم: اینکه یقین آنان قویتر و ایمانشان شگفت انگیزتر است، که در کتاب کمال الدین بسند خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که در ضمن حدیث طولانی در سفارش به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«ای علی؛ و بدانکه شگفت آورترین مردم در ایمان و مهمترین ایشان از لحاظ یقین مردمانی در آخر الزمان هستند که پیغمبر را ندیده اند (و حجت از آنان محبوب گردیده) و حجت از نظرشان غایب مانده [در عین حال] به آنچه به آنان رسیده ایمان می آورند». ۲۴۳

پنجم: آنان رفقای پیغمبرند و گرامیترین افراد امت او در قیامت، که در کمال الدین بسند خود از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت آمده که فرمود:

«خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت مرا درک نماید در حالیکه در زمان غیبت پیش از قیامت به امامت او معتقد باشد، و با دوستانش دوستی کند و دشمنانش را دشمن بدارد، چنین کسی از رفقای من و مورد دوستی من، و گرامیترین امت نزد من در روز قیامت خواهد بود.»^{۲۴۴}

ششم: آنچه در غیبت شیخ طوسی به نقل از کتاب فضل بن شاذان بسند صحیح عالی از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: به زودی قومی پس از شما خواهند آمد که یک مرد از آنان پادشاه پنجاه تن از شما را خواهد داشت. گفتند: یا رسول الله ما در غزوات بدر و اُحُد و حنین با تو بودیم و قرآن در باره ما نازل گشت! آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: به درستی که اگر آنچه بر آنان وارد می شود بر شما وارد گردد همچون آنان صبر نخواهید کرد.»^{۲۴۵}

هفتم: آنچه در غیبت شیخ طوسی و علمای دیگر بسندهایشان از امام صادق علیه السلام آورده اند که فرمود:

«نزدیکترین حالات بندگان نسبت به خداوند و بیشترین خشنودی او از آنان هنگامی است که در جستجوی حجت خدا برآیند و او را نیابند و جایگاهش را نشانند، در عین حال بدانند که حجت خداوند و پیمان او باطل نشده، پس در آن موقع هر صبح و شام در انتظار قَرَج باشید، زیرا که سخت ترین موقع غضب الهی بر دشمنانش هنگامی است که حجت او را نیابند پس برای آنان ظاهر نگردد، و همانا او دانسته که دوستانش در شک نمی افتند، و اگر می دانست که آنان در شک خواهند افتاد یک چشم برهم زدن هم حجت خویش را از ایشان غایب نمی ساخت، و این نیست مگر از طرف افراد بد از مردم.»^{۲۴۶}

هشتم: اینکه به خاطر آنان بلا دفع می شود و باران از آسمان می بارد، چنانکه در بحار و غیر آن از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«زمانی بر مردم خواهد آمد که امام آنها از نظرشان غایب می گردد، که ای خوشا به حال پدیداران بر امر ما در آن زمان، به درستی که کمترین ثوابی که برای آنان خواهد بود آن است که آفریدگار - عزوجل - به آنان ندا خواهد کرد؛ بندگان من، به سیر من ایمان آورید و غیب مرا تصدیق کردید، پس مژده باد شما را به ثواب نیکو از سوی من، پس شما نید به حق بندگان و کنیزان من، از شما می پذیرم و شما را می بخشم و می آمرزم، و به خاطر شما باران بر بندگانم می بارم، و بلا را از آنان دفع می نمایم، و اگر شما نبودید

هرآینه عذاب را برایشان فرو می فرستادم...» ۲۴۷

می گویم: ای برادران من، اکنون که قسمتی از فضیلت و برتری اتباع و سعی کنندگان در خدمت مولایمان صاحب الزمان را دانستید، پس بر شما باد که در اطاعت و خدمت آن جناب سعی و کوشش کنید، و آن نعمت بزرگ و موهبت سترگ را سپاسگذاری نمائید، و با جدیت و تلاشتان به آن دوام بخشید، و یاد آن حضرت را با طولانی شدن مدت آن فراموش نکنید، و برای تحصیل سعادت و تکمیل راحتی همیشگی کوشش نمائید، و به دنیا و اهل دنیا تمایل نکنید، و بر محنتهایی که در دوران کوتاه عمر بر شما می رسد صبر داشته باشید تا به راحتی طولانی برسید، خداوند تعالی به فضل و کرمش ما را از چنین کسانی قرار دهد، که او به بندگانش نزدیک و اجابت کننده دعا است.

چند نکته:

در اینجا چند مطلب هست که شایسته است توجه داده شوند، و به آنها اشاره گردد:

اول:

اینکه در سید و مولایمان حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه اموری جمع و کمال یافته اند که هر کدام به تنهایی سبب مستقلى هستند که مقتضى سعی در خدمت آن جناب و تلاش در جهت اطاعت آن بزرگوار می باشند.

از جمله: ولایت مطلقه آن حضرت و جانشینی آن جناب از خداوند و رسول او صلی الله علیه وآله وسلم.

و از جمله: حق عالم است، که عقل و نقل دلالت دارند بر اینکه خدمت کردن به عالم شایسته است، چنانکه در کافی بسند خود از محمد بن سنان بطور مرفوع روایت آورده که گفت:

حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: ای گروه حواریین مرا از شما حاجتی هست آن را برای من برآورید، گفتند: حاجت برآورده است ای روح خدا، پس آن حضرت برخاست و بر پاهایشان بوسه زد (و در بعضی از نسخه ها آمده: و پاهایشان را شست) حواریین گفتند ما سزاوارتر بودیم که این کار را بکنیم ای روح الله، فرمود: به درستی که سزاوارترین مردم به خدمت کردن عالم است، همانا من اینچنین تواضع کردم تا شما پس از من در میان مردم فروتنی کنید همچنانکه من برایتان فروتنی نمودم. سپس عیسی

علیه السلام فرمود: با تواضع حکمت معمور می شود نه با تکبر، و همینطور در زمین هموار
گیاه می روید نه در کوه.^{۲۴۸}

و از جمله: حق پدری است، که آن حضرت علیه السلام پدر مهربان است
— چنانکه در روایت آمده — و در بخش سوم کتاب مطالبی در این زمینه گذشت که ان شاء
الله تعالی کافی و بسنده است.

و از جمله: حق ایمان و اسلام، که در اصول کافی در حدیث مرفوعی از
ابوالمعتز آمده که گفت: شنیدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

«هر مسلمانی که قومی از مسلمین را خدمت کند جز این نخواهد بود که خدای تعالی
بمقدار شماره آنها در بهشت خدمتگذارانی به او خواهد داد».^{۲۴۹}

می گویم: بدون تردید اگر ایمان همه مسلمانان، با ایمان مولایمان صلوات الله
علیه وزن گردد، البته ایمان آن حضرت بیشتر از ایمان آنان خواهد بود، بنابراین فضیلت
خدمت کردن به آن حضرت را بر خدمت کردن به آنان مقایسه کنید! اضافه بر فضایل آن
جناب که توان وصف آنها را ندارم، زیرا که شمارش آنها از قدرت افراد بشر بیرون است.
و از جمله: اینکه منزلت ما نسبت به آن جناب، منزلت و رتبه بنده است نسبت به
اربابش، زیرا که مردم در اطاعت بردگان و غلامان ائمه علیهم السلام می باشند، چنانکه
روایت براین معنی دلالت دارد، و مورد باور و یقین است.
و از جمله: خویشاوندی و قرابت آن حضرت نسبت به رسول خدا صلی الله علیه
وآله، و آنچه در اینجا برای شما سودمند است در بخش پنجم در ذکر مکرمات دوازدهم بیان
داشتیم.

و اگر بخواهی تمام اموری که مقتضی سعی در خدمت آن حضرت است برایت
یاد کنم، از توانم بیرون است و نوشتارم یارای انجامش را ندارد، زیرا که از شمار افزون و
از حد نهایت بیرون است، و بجهت آنچه پیشتر یاد آور شدیم که تمام نعمتهای ظاهری و
باطنی خداوند که در آنها غوطه ور هستیم همگی به برکت وجود آن بزرگوار علیه السلام
است، پس در هر نعمتی که خداوند بما عنایت فرموده حقی برای آن جناب برعهده ما
ثابت است که بر ما لازم است شکرانه اش را بجای آوریم، همچنانکه شکر و سپاس
پروردگار متعال — عظمت آئمه — بر ما واجب و لازم می باشد، پس ثابت شد که امور
مقتضی برای سعی در خدمت آن حضرت علیه السلام بیش از آن است که در شمارش آید،

بجهت فرموده خدای تعالی: (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا = و اگر بخواهید نعمتهای خداوند را به شماره آورید حساب آنها را نتوانید کرد).

دوم:

بدانکه خدمت از دو جهت از نصرت و یاری کردن أخص است:

یکی: اینکه خدمت بطور مستقیم انجام می گردد، ولی یاری کردن به طور غیرمستقیم و به واسطه کس دیگر نیز حاصل می شود.

دوم: اینکه خدمت کردن مشتمل بر تواضع و فروتنی و اظهار کوچکی و مذلت برای مخدوم می باشد، برخلاف نصرت و یاری، پس هر خدمتی یاری کردن نیز هست ولی عکس آن چنین نیست.

سوم:

اینکه خدمت کردن به مولایمان صاحب الزمان صلوات الله علیه با انجام دادن کاری که آن حضرت به آن امر فرموده یا کاری که تجلیل و توقیر یا نصرت و یاری و یا احسان به آن جناب است حاصل می گردد، هر چند که بطور خاص به آن عمل امر نکرده باشد، و گاهی این عناوین در بعضی از کارهای نیک جمع می شود، مانند دعا کردن برای تعجیل فرج آن حضرت، و بر پا کردن مجالسی که برای یادآوری او تشکیل می گردد، و تألیف کتابهایی که مربوط به آن بزرگوار است، و نشر و مذاکره آنها، و درود و سلام فرستادن بر آن جناب، و احسان کردن به دوستان و شیعیانش هرگاه به قصد خدمت کردن به آن حضرت انجام شود، که روایات دلالت دارد بر اینکه احسان به شیعیان و دوستان امامان علیهم السلام احسان به ایشان است، و صلّه آنان همچون صلّه ایشان می باشد، و سبک شمردن آنها سبک شمردن امامان علیهم السلام است، و عقل نیز به این مطلب حکم می کند.

از جمله اخباری که براین مطلب دلالت دارد: در کتاب کامل الزیاره بسند خود از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آورده که فرمود:

«کسی که نمی تواند ما را زیارت نماید، پیروان صالح ما را دیدار کند، که ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود، و هر کس نمی تواند ما را صلّه کند، پس نیکان پیرو ما را صلّه نماید، برای او ثواب صلّه ما نوشته می شود.»^{۲۵۰}

و از جمله: در روضه کافی بسند خود از ابوهارون آورده که گفت: حضرت

ابوعبدالله امام صادق علیه السلام در حضور من به چندتن از حضّار فرمود:

شما چرا ما را سبک می شمارید! گوید: پس شخصی از اهل خراسان از جای برخاست و عرضه داشت: ما به خدا پناه می بریم از اینکه شما را سبک بشماریم، یا چیزی از او امر و دستورات را سبک گیریم. آن حضرت علیه السلام فرمود:

چرا توییکی از کسانی هستی که مرا سبک شمرده است. عرض کرد: پناه به خدا می برم از اینکه تو را سبک شمرده باشم! فرمود: وای بر تو آیا نشنیدی که فلانی — درحالیکه ما نزدیکی جُحفه بودیم — به تومی گفت: به مقدار یک میل راه (چهار کیلومتر) مرا سوار کن که به خدا سوگند من خسته و مانده شده‌ام. به خدا تو سرت را هم برای او بلند نکردی و او را سبک شمردی، و هرکس مؤمنی را سبک شمارد ما را سبک شمرده و حرمت خدای عزوجل را ضایع نموده است.^{۲۵۱}

سی و دوم اهتمام ورزیدن به یاری آن جناب

زیرا که هرکس آن حضرت را یاری نماید در حقیقت خدای عزوجل را یاری نموده، خدای تعالی فرموده:

(وَلْيَنْصُرُوا اللَّهَ مِنْ بَيْنُورِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ)

و به تحقیق که خداوند یاری می کند کسی که او را یاری نماید، همانا خداوند در منتهای قدرت و توانائی است).

و نیز خدای عزوجل فرموده:

(إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَتُؤْتِيكُمْ أَمْثالَ مَا تَعْمَلُونَ)

اگر خداوند را یاری کنید او شما را یاری می کند و گامهایتان را ثابت و استوار می سازد.

و سخن در این زمینه در سه مطلب بیان می گردد.

مطلب اول:

بدون تردید خدای قادر متعال هیچگونه نیازی و احتیاجی به یاری کسی ندارد، زیرا که او واجب الوجود است، غنی بالذات می باشد، و همه مخلوقات نیازمند به او بند، چنانکه خداوند - تعالی شأنه - فرموده:

(أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)

شما همه به خداوند محتاج و فقیرید و خداوند خود غنی بالذات و ستوده صفات است). بنابراین منظور از یاری کردن خداوند - چنانکه مفسرین یادآور شده اند و اخبار بر آن دلالت دارند - عبارت است از یاری کردن دین خدا، و یاری کردن پیغمبر و ائمه اطهار و اولیای

بزرگوار علیهم السلام، و به عبارت دیگر، هر کس که در یاری کردنش رضای خدای تعالی هست، یاری کردن او یاری کردن خداوند می باشد، و این مطلب آنقدر روشن و واضح است که دیگر احتیاج به شاهد و برهانی بر آن نیست.

مطلب دوم:

بدانکه منظور از یاری نمودن آن حضرت علیه السلام، اقدام کردن و همکاری نمودن در هر کاری است که شخص بداند مورد نظر و خواست آن بزرگوار است، ولذا چگونگی یاری کردن بر حسب زمانها و احوال و مکانها متفاوت می شود، یاری کردن در زمان حضورش به گونه خاصی انجام می گردد، و در زمان غیبتش نحوه دیگری دارد، پس گاهی یاری کردن به وسیله تقیه انجام می شود، و گاهی با دعوت به او است، و گاهی با جهاد کردن در رکاب او، و گاهی هم به دعا کردن برای تعجیل فرج و ظهورش، و گاهی با ذکر فضایل و صفات و دلایل و معجزات و نشانه های آن جناب، و گاهی با یاری کردن دوستان و محبتانش، و گاهی با تألیف و نشر کتابها انجام می گردد، و گونه های دیگر یاری کردن که بسیار است و بر صاحبان بینش پوشیده نیست.

مطلب سوم:

در بیان چگونگی یاری کردن خداوند است نسبت به بندگانش که آن را جزای نصرت و یاری آنها به اولیای خدای تعالی و دین و رسولان خود قرار داده است، بر اساس آنچه از روایات استفاده کرده ایم.

می گوئیم: ممکن است منظور از این نصرت این باشد که خدای تعالی بنده اش را در آسانی و سختی، و گرفتاری و راحتی یاری فرماید، به اینکه بنده را از اموری که او را از رحمتش دور می سازد محفوظ بدارد، از قبیل شرارت و تبختر و سرکشی و طغیان و صفات هلاک کننده دیگر که هنگام رفاه و خوشی بر بندگان عارض می شود، و مانند: بی تابی و جزع و کسالت و خودباختگی و امثال اینها که در موقع بلا و گرفتاری در بندگان پدید می آید.

و اما پیروزی بردشمنان در این دنیای فانی، تابع مصالح و حکمتهای الهی است، و به حسب زمینه ها و زمانها متفاوت می گردد، پس گاهی دوستانش در دنیا غالب می شوند، و گاهی مغلوب می گردند، بخاطر حکمتها و علتهای خاصی، که بعضی از آنها در اخباری که از امامان معصوم علیهم السلام روایت شده بیان گردیده اند، و آوردن آن

اخبار با رعایت اختصار سازگار نیست.

و اما فرمودهٔ خدای تعالی:

(وَيُثَبِّتُ أَفْئِدَتَكُمْ)

و گامهایتان را استوار می‌سازد).

ممکن است استواری گامها در آخرت بر صراط باشد، چنانکه ظاهر عطف به وسیلهٔ حروف آن است که معطوف علیه غیر از معطوف می‌باشد. احتمال ضعیفی هم هست که عطف تفسیری برای اولی باشد، که معنی آن استوار کردن گامها در دنیا و حفظ آنها در موارد لغزشها می‌باشد، که از افتادن به گرداب گناه و خلاف محفوظ بمانند.

توجه:

بدانکه در وجود مقدس حضرت ولی عصر صلوات الله علیه اموری جمع گردیده که هر کدام از آنها موجب اهتمام ورزیدن در نصرت و یاری آن جناب است، زیرا که یاری نمودن او یاری کردن مظلوم، و نصرت غریب، و یاری عالم، و کمک به ذی القربی، و نصرت ولی نعمت، و یاری نمودن واسطهٔ نعمت، و نصرت کسی که خداوند او را یاری می‌کند، و نصرت کریم، و شریف، و طرید، و خونخواه، و مهجور... می‌باشد، و امور دیگری که برای کسی که دقت کند و با مولای خود اُتس داشته باشد روشن می‌گردد، خدای تعالی ما را در هرگونه ناگواری سپربلای حضرتش قرار دهد. عقل بهترین گواه بر این مطلب است. و اگر بخواهیم شواهد نقلی را هم بیاوریم می‌بایست کتاب جداگانه‌ای پردازیم.

چون سخن بدینجا رسید تصمیم گرفتم که از خدای تعالی مشورت کنم و استخاره نمایم برای آوردن بعضی از اخباری که در این باره از امامان برحق علیهم السلام روایت گردیده، و شواهد این مطلب است، پس قرآن شریف برگرفته و مصحف کریم را گشودم این آیهٔ شریفه را دیدم:

(وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ غَايِبَةُ الْأُمُورِ)

و به درستی که خداوند یاری خواهد کرد هر کس که او را یاری کند همانا خداوند را

منتتهای قدرت و توانایی است، آنانکه هرگاه ایشان را در زمین مکننت و حکومت دهیم، نماز را بر پای داشته و زکات را [به مستحقان] می‌رسانند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و عاقبت کارها با خدا است).^{۲۵۲}

سی و سوم

تصمیم قلبی بریاری کردن آن جناب در زمان حضور و ظهورش
براین مطلب دلالت می کند — اضافه بر اینکه این امر از لوازم ایمان و نشانه های
یقین است — آنچه روایت شده در فضیلت نیت خیر و تصمیم داشتن بر انجام کار نیک، و
اینکه برای هر کسی همان است که نیت کرده و... روایات دیگری که بر محبّ رهرو
پوشیده نیست.

براین مطلب دلالت می کند فرمایش مولای متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در
نهج البلاغه روایت آمده که:

«در جای خود قرار گیرید، و بر بلا و سختی صبر کنید، و دستها و شمشیرهای خود را در
پی هوسهایی که بر زبان می رانید به حرکت نیاورید، و در آنچه خداوند آن را زود برایتان
نیاورده شتابزدگی مکنید، که هر کس از شما بر رختخواب خود بمیرد در حالیکه حق
پروردگارش و حق رسول خدا صلی الله علیه وآله و خاندان او را شناخته باشد؛ شهید مرده
است، و پاداش او با خدا است، و شایستگی ثواب عمل صالحی را که در نیتش بوده
خواهد یافت، و این نیت بجای شمشیر کشیدن او خواهد بود، و به درستی که هر چیزی را
مدت و زمان معینی هست.»^{۲۵۳}

نیز براین مطلب دلالت دارد آنچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در روضه
کافی بسند خود از عبدالحمید واسطی آورده که گفت: به حضرت ابوجعفر امام باقر
علیه السلام عرضه داشتم: خداوند حال تو را اصلاح نماید، به درستی که ما در انتظار این
امر بازاریایمان را ترک گفتیم تا جائیکه بیم آن می رود که بعضی از ما به گدائی افتند!
حضرت علیه السلام فرمود:

ای عبدالحمید آیا می‌پنداری هر کس خودش را در راه خداوند وقف کرده، خداوند برایش راه درآمدی قرار نخواهد داد؟ چرا به خدای سوگند که خداوند برای او گشایشی پیش خواهد آورد، خداوند رحمت آرد بر بنده‌ای که امر ما را احیا نماید.

عرض کردم: خداوند حال تو را اصلاح فرماید، این مُرَجُّه^{۲۵۴} می‌گویند: بر ما باکی نیست که بر آنچه [از معتقدات] هستیم باشیم، تا هرگاه که آنچه شما می‌گویند فرا رسد پس ما و شما یکسان می‌شویم، فرمود: ای عبدالحمید آنها راست گفته‌اند، هر کس توبه کند خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و هر کس از روی نفاق و دورویی عمل کند خداوند بینی‌اش را به خاک بمالد، و هر کس امر ما را افشا سازد خداوند خونسش را هدر می‌دهد، [و چنین افرادی را] خداوند بر اسلام ذبح خواهد کرد، همچنانکه قصاب گوسفندش را سر می‌بُرد.

راوی گوید: عرضه داشتیم: پس در آن روز ما و مردم در آن مساوی هستیم؟ فرمود: خیر، شما آرکان زمین و فرمانروایان آن خواهید بود، در دین ما جز این نیست. عرض کردم: اگر پیش از آنکه قائم علیه‌السلام را درک کنم بمیرم چه؟ فرمود: به درستی هر کس از شما نظرش این باشد که: هرگاه قائم آل محمد صلی الله علیه وآله را دریابد او را یاری خواهد کرد، مانند کسی است که در حضور او با شمشیر خود جهاد کرده باشد^{۲۵۵}، و شهادت در رکاب آن حضرت دو شهادت است.^{۲۵۶}

نیز بر این مقصود دلالت می‌کند آنچه سید نعمت‌الله جزائری — رحمه‌الله — در کتاب شرح صحیفه سجادیه بطور مرسل روایت آورده، عبارت سید جزائری این است: امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«من خودم را از شهدای کربلا بیرون نمی‌دانم، و ثوابم را کمتر از آنان نمی‌شمارم، زیرا که در نیت من یاری [دین و کمک به جدم حسین علیه‌السلام] هست اگر آن روز را درک می‌کردم، و همچنین شیعیان ما شهیدانند هر چند که در رختخوابهایشان بمیرند. و آن حضرت علیه‌السلام شیعیان را از الحاح کردن بر^{۲۵۷} ظهور صاحب‌الزمان و کشف احوال او نهی می‌نمود، و می‌فرمود: به خاطر نیت‌هایان ثواب کسی را دارید که در خدمت آن حضرت شهید شود هر چند که بر خوابگاه‌هایتان بمیرید.»

و از شواهد این معنی و تأکید آن است روایتی که ثقة‌الاسلام کلینی در کتاب اصول کافی بسند صحیحی از امام صادق علیه‌السلام آورده که فرمود:

«همانا بنده مؤمن فقیر می‌گوید: پروردگارا به من روزی ده تا از کارهای نیک و گونه‌های خیر چنین و چنان کنم، پس اگر خدای عزوجل این را از روی نیت درست از او بداند، خداوند برای او پاداشی می‌نویسد همچنانکه اگر آن کارها را انجام می‌داد،

خداوند کریم و رحمتش نامتناهی است. ۲۵۸

مصتفای این کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی — که خداوند تعالی شأنه به فضل و منتش او را از یاران صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه قرار دهد — می گوید: بدون تردید مؤمن مخلص اگر از خدای تعالی درخواست کند که فرج مولایش را نزدیک فرماید تا این بنده در رکاب آن جناب با کفار جهاد نماید، و با نیت خالص و راستینی تصمیم این کار را داشته باشد خدای تعالی ثواب جهاد در رکاب آن حضرت را به او می دهد، و او را مشمول عنایات خود می نماید، و این نزد اهل بینش روشن است به مدلول روایاتی که یاد آوردیم.

و اما فضیلت جهاد در رکاب آن حضرت: در اصول کافی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود:

«هر کس قائم ما را درک کند و با آن حضرت خروج نماید و دشمن ما را بکشد پاداشی همچون پاداش بیست شهید برای او خواهد بود، و هر کس در رکاب قائم ما کشته شود همانند پاداش بیست و پنج شهید برای او خواهد بود». ۲۵۹

می گویم: اگر تصمیم و نیت مؤمن چنین باشد در زمان غیبت امامش — صلوات الله علیه — به این ثواب بزرگ نایل می گردد، برحسب روایاتی که از ائمه اطهار علیهم السلام پیشتر گذشت.

سی و چهارم

تجدید بیعت با آن حضرت در فرائض، روزها و هر جمعه

تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام بعد از هر نماز از فرایض پنجگانه، یا در هر روز، و یا در هر جمعه. و سخن اول در معنی بیعت است، و دیگر در حکم آن، پس در اینجا دو مبحث است:

مبحث اول: معنی بیعت در لغت و شرع

گاهی بیعت و مباحث به معنی هم عهدی و عقد بستن با یکدیگر به کار می رود. در مجمع البحرین آمده:

«مباحث: معاقد و معاهده است، انگار که هر کدام از دو طرف بیعت آنچه نزدش هست به دیگری واگذار کرده، و خود را کاملاً در اختیار او قرار داده است.»^{۲۶۰}

و شیخ ابوالحسن شریف، شاگرد مجلسی دوم صاحب بحار، در کتاب مرآة الانوار و مشکاة الأسرار گفته:

«و آن [بیعت] عبارت است از معاقد و معاهده، انگار که هر کدام از آن دو، آنچه در توان دارد به دیگری واگذار کند، و خودش را خالص در اختیار دیگری قرار دهد.»^{۲۶۱}

می گویم: حاصل از معنی مباحث آن است که: بیعت کننده ملتزم شده و عهد محکم و پیمان استوار بسته به اینکه شخصی را که با وی بیعت نموده با جان و مال خود یاری کند، و از هیچ چیزی از آنچه مربوط به او هست در راه یاری و نصرت او دریغ ننماید، و جان و مال خود را در راه آن شخص نثار کند.

و بیعت به این معنی در دعای عهدی که برای هر روز روایت شده، و دعای عهدی که تا چهل بامداد روایت گردیده^{۲۶۲} — و این دورا **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** تعالی خواهیم آورد — یاد شده است.

و رسول خدا صلی الله علیه وآله همه امت را امر فرمود که به این گونه بیعت با امامان علیهم السلام بیعت نمایند، چه کسانی که حاضر بودند و چه غایب، در خطبه غدیر که در کتاب احتجاج^{۲۶۳} روایت گردیده، و بدون شک بیعت کردن به این معنی از لوازم و علائم ایمان است، بلکه ایمان جز به آن تحقق نمی یابد، پس مباحث در اینجا مؤمن است و مشتری خداوند عزوجل، از همین روی فرموده:

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ =

خداوند از مؤمنین جانها و اموالشان را خریداری فرمود به اینکه بهشت را برای ایشان قرار دهد...).

و خدای تعالی پیغمبران و رسولان را برای تجدید و تأکید این بیعت برانگیخت که هرکس با آنان بیعت کرد با خداوند بیعت نموده، و هرکس از ایشان روی گرداند از خدا روی گردانیده است، از همین روی خداوند — جل شأنه — فرموده:

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا =

به درستی کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خداوند بیعت می کنند، دست خدا بر روی دست آنان است، پس از آن هرکس بیعت را نقض نماید در حقیقت بر زبان و هلاک خویش اقدام کرده و هرآنکه بر آنچه با خداوند عهد بسته وفادار بماند خداوند او را پاداش بزرگی خواهد داد).

در این آیه شریفه نیز دلالت بر این است که منظور از بیعت و مباحثه همان عهد مؤکد و پیمان شدید با خدا و رسول او است، و به وفا کنندگان آن عهد و پیمان وعده فرموده که پاداش بزرگی به آنان خواهد داد. و این بیعت به دو امر تحقق می یابد:

یکی: تصمیم قلبی محکم و ثابت بر اطاعت امر امام علیه السلام و یاری کردن او با نشار جان و مال، چنانکه در آیه شریفه فرمود: (خداوند از مؤمنین جانها و اموالشان را خریداری فرمود...) که بر فروشنده واجب است آنچه را فروخته هرگاه خریدار از او مطالبه نماید به او تسلیم کند، و بی هیچ تأمل و تعللی آن را تحویل دهد، و آنچه دل بر آن بسته

تحقق بخشد.

دوم: اظهار کردن آنچه قصد نموده و دل بر آن نهاده به وسیله زبان، هنگام بیعت، و بدین ترتیب بیعت انجام می شود، همچنانکه عقد بیع (= فروش) در سایر امور تحقق نمی یابد مگر به دو چیز:

یکی: قصد إنشاء و تصمیم به ایجاد آن معامله مطابق آنچه فروشنده و خریدار در نظر دارند.

دوم: به زبان آوردن آنچه آن دو دل بر آن بسته اند. و به این دو اصل فروش تحقق می یابد و گاهی بیعت در مورد دست در دست هم زدن بکار می رود، همچنانکه در بعضی از اوقات بین عربها مرسوم و متداول بوده که پس از تمام شدن بیع یا بیعت دست به هم می دادند، و این اطلاق از فرموده خدای تعالی: (کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خداوند بیعت کرده اند دست خدا بر روی دست آنان است) استفاده می شود، چون لفظ (ید = دست) بر آن دلالت دارد، اضافه بر اینکه آورده اند که أصحاب با دست زدن به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن حضرت بیعت می کردند.

و در کتاب احتجاج در قضیه و اداری کردن مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بر بیعت با اولین غضب کننده خلافت — لعنة الله — آمده که:

«سپس دست آن حضرت [امیرالمؤمنین علیه السلام] را کشیدند در حالیکه او دست خود را جمع می نمود، و آنقدر کشیدند تا اینکه آن را بر روی دست ابوبکر نهادند و گفتند: بیعت کن بیعت کن، و در مسجد صدا پیچید که: ابوالحسن بیعت کرد بیعت کرد...».

و نیز در کتاب احتجاج به روایت از مولایمان حضرت باقر علیه السلام آمده که:

«وقتی اُسامه وارد مدینه شد، چون دید که مردمان بر خلافت ابوبکر اجتماع کرده اند، به سوی علی بن ابیطالب علیه السلام روان شد و به آن حضرت عرضه داشت: این چه وضعی است؟ علی علیه السلام فرمود: چنین است که می بینی! اُسامه پرسید: آیا تو با او بیعت کرده ای؟ فرمود: آری ای اُسامه، عرض کرد: آیا از روی طوع و به اختیار خود بیعت کردی یا از روی اجبار و اکراه؟ فرمود: خیر؛ بلکه از روی اکراه...».^{۲۶۴}

پس از آنچه یاد آوردیم ظاهر گشت که اطلاق بیعت و مبیعه بر دست به هم دادن (صفقه و مصافقه) متداول و معروف بوده است.

و همچنین دست به هم دادن (صفقه) را در مورد بیعت کردن نیز بکار می برند، چنانکه اهل لغت یاد کرده اند، گویند: صفقه رابحة یا خاسرة، یعنی: بیعتی سودمند یا زیانبار و در حدیث آمده:

«بَارَكَ اللَّهُ فِي صَفَقَةِ يَمِينِكَ =

خداوند در دست بهم زدنت برکت دهد).

و شاعر گوید:

الدَّهْرُ سَاوَقَنِي عُمْرِي فَقُلْتُ لَهُ مَا بَعْتُ عُمْرِي بِالْدُّنْيَا وَمَا فِيهَا
ثُمَّ أَشْتَرَاهُ بِتَدْرِيجٍ بِلا تَمَنِّي تَبَّتْ يَدَا صَفَقَةٍ قَدْ خَابَ شَارِيهَا

یعنی:

زمانه در پی معامله عمر من برآمد به او گفتم: عمر را به دنیا و آنچه در آن است نفروشم. سپس به تدریج و بدون پرداخت بها آن را خریداری کرد، نفرین بر آن معامله ای باد که فروشنده اش زیانکار است.

و در کافی از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود:
«هرکس از جماعت مسلمانان جدا شود و صفقه (= بیعت) امام را بشکند، دست بریده به سوی خدای عزوجل رود».^{۲۶۵}

البته مخفی نماند که خود دست به هم زدن بیعت حقیقی نیست، بلکه این کار نشانه وقوع و تمامیت بیعت است، و ظاهراً بکار بردن بیعت و مباحه بر صفقه و دست به هم زدن از باب نامیدن مسبب به اسم سبب می باشد، و اصل و حقیقت بیعت چنانکه محقق داشتیم: عهد و پیمان شدید و مؤکد است، و به آن است که آدمی به حقیقت در شمار اهل ایمان قرار می گیرد که بهشت را خریداری کرده اند، هر چند که با رسول خدا و امام علیه السلام با دست بیعت نکرده باشد، همچنانکه بیشتر مؤمنانی که در زمان امامان علیهم السلام بوده اند چنین وضعی داشته اند، و شاهد بر این مطلب را خواهیم آورد، منتظر تمام سخن بوده باش که این از موارد لغزش است، از خدای تعالی خواستاریم به برکت اهل بیت عصمت علیهم الصلاة والسلام ما را از لغزش محفوظ بدارد.

مبحث دوم: در حکم بیعت:

در اینجا باید گفت: بیعت به معنی اول بر همه افراد از مرد و زن، برده و آزاد واجب است، بلکه ایمان جز به آن تحقق نمی یابد، چون اصل ایمان همان التزام با دل و زبان به اطاعت فرمان پیغمبر و امام و تسلیم بودن به ایشان و یاری نمودن آنان با جان و مال می باشد، خدای عزوجل فرموده:

(الَّذِينَ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ)

(پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است).

و نیز خدای تعالی فرمود:

(قَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُخَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي
أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَتُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)

نه به پروردگار تو سوگند که اینان به حقیقت ایمان نیاورند تا اینکه تو را در هر امری که در میان نشان پیش آید حاکم کنند سپس هیچگونه اعتراضی از آنچه تو حکم کرده‌ای نداشته باشند و کاملاً تسلیم گردند).

که تسلیم بودن به فرمان پیغمبر و امام در آنچه به جان و عزیزان و مال مربوط است، نشانه تحقق یافتن ایمان می باشد.

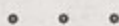
و از دلایل وجوب بیعت با تمام ائمه علیهم السلام روایتی است که در احتیاج در خطبه روز غدیر روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله مردم را به بیعت کردن با امیرمؤمنان و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین علیهم السلام امر فرمود، و عهد و پیمان به اطاعت ایشان را به مردم تلقین کرد، با اینکه امامان علیهم السلام معاصر اهل آن زمان نبودند، و این نبود جز بخاطر وجوب التزام مردم با دل و زبان و تعهد و پیمان محکمشان به پیروی و یاری و نثار کردن جان و مال در راه آنان و فرمانبرداری از دستورات ایشان علیهم السلام^{۲۶۶} و به تمام آنچه تذکر دادیم رهنمون می گردد فرموده خدای تعالی:

(قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
اقتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرْتَبِضُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ)

(بگو اگر پدران و پسران و برادران و همسران و خویشاوندان و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کسادی آن بیم دارید و مساکینی که مورد علاقه شما است نزد شما محبوبتر از خدا و رسول او و جهاد در راه او است، پس منتظر باشید تا خداوند امر خویش را برآورد و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی کند).^{۲۶۷}

و این مطلب از جهت کمال وضوح و روشنی نیازی به آوردن دلیل و برهان ندارد، و برآن دلالت می کند روایتی که از طریق اهل سنت در صحیح مسلم^{۲۶۸} و بخاری و ربیع الأبرار زمخشری آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند:

«هرکس بمیرد در حالیکه نسبت به امام مسلمین بیعتی بر گردن او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است».



تجدید بیعت در هر روز:

هرگاه آنچه را آوردیم دانستی می گوئیم: مستحب است بیعت یاد شده هر روز تجدید گردد، به دلیل آنچه سید اجل علی بن طاوس در کتاب مصباح الزائر، و دیگر علمای ما نیز در کتابهای خود یاد کرده اند اینکه از جمله اموری که مستحب است هر روز بعد از نماز صبح خوانده شود این است:

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَتَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا
حَيِّهِمْ وَمَيِّتِيهِمْ وَعَنْ وَالِدَيْ وَوُلْدِي وَعَنْيَ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَالتَّحِيَّاتِ زِنَةَ عَرْشِ
اللَّهِ وَمَدَادَ كَلِمَاتِهِ وَمُنْتَهَى رِضَاهِ وَعَدَدَ مَا أَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ
اللَّهُمَّ [إِنِّي] أَتَجِدُّ لَكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي كُلِّ يَوْمٍ عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً
لَكَ فِي رَقَبَتِي اللَّهُمَّ كَمَا شَرَّفْتَنِي بِهَذَا التَّشْرِيفِ وَقَضَلْتَنِي بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ
وَخَصَّضْتَنِي بِهَذِهِ النِّعْمَةِ فَصَلِّ عَلَى مَوْلَايَ وَسَيِّدِي صَاحِبِ الزَّمَانِ
وَأَجْعَلْنِي مِنْ أَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَالذَّابِّينَ عَنْهُ وَأَجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَشْهِدِينَ
بَيْنَ يَدَيْهِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ فِي الصَّفِّ الَّذِي نَعَمْتَ أَهْلَهُ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ
صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانًا مَرْضُوعًا عَلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ وَإِلَيْهِ عَلَيْهِمُ
السَّلَامُ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ بَيْعَةٌ لَكَ فِي عُنُقِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ترجمه:

بار خدایا بر مولایم صاحب الزمان - صلوات الله علیه - درودها و سلامها فرست از تمامی مؤمنین و مؤمنات که در مشرقها و مغربهای زمین و در خشکی و دریا و کوه و صحرای عالمنند، زنده و مرده آنها و از والدین من و فرزندانم و از جانب خودم درودها و تحیتها فرست به وزن عرش الهی. و به مقدار مداد کلمات او و به نهایت خشنودی خداوند به شمار آنچه کتاب (آفرینش) او در بر گرفته و علم او احاطه نموده است. خدایا من در این روز و در هر روز برای او تجدید می کنم عهد و عقد و بیعتی را که بر گردن گرفته ام، بار خدایا همچنانکه مرا به این شرافت مشرف کردی، و به این امتیاز برتری دادی و به این نعمت

اختصاص بخشیدی پس بر مولی و سید من صاحب الزمان درود فرست و مرا از شیعیان و یاوران و حامیان آن جناب قرار ده، و مرا از شهید شدگان در رکاب حضرتش با کمال شوق بدون هیچ اِکراه مقرر فرمای در آن صف لشکری که اهل آن را در کتاب خویش وصف کردی و فرمودی: صَفَى همچون سَدِّ آهِنین هستند، در راه اطاعت تو و اطاعت رسول تو و خاندان او علیهم السلام، بار خدایا این بیعت برای او در عهده من است تا روز قیامت. ۲۶۹

مرحوم مجلسی در مزار بحار پس از ذکر این عهد گوید:

در بعضی از کتب قدیمه دیده‌ام که بعد از این دعا: دست راست خود را بر دست چپ بزند مثل دست زدن در بیعت. ۲۷۰

* * *

و نیز مستحب است تجدید این بیعت پس از هر نماز واجب، به روایتی که از امام صادق علیه السلام آمده، و در کتاب صلاة بحار از کتاب الإختیار سید بن الباقی نقل شده، ۲۷۱ که ما آن روایت و دعا را در اول بخش ششم از این کتاب آوردیم.

* * *

دعای عهد:

و از جمله دعا‌های رسیده که مشتمل بر تجدید بیعت برای حضرت صاحب الامر علیه السلام است، روایتی است که سید بن طاوس و غیر او بسندهایشان از مولایمان حضرت امام صادق علیه السلام آورده‌اند که فرمود: هر کس چهل روز این دعا را بخواند از یاوران حضرت قائم علیه السلام خواهد بود، و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدای تعالی او را زنده خواهد کرد تا در رکاب آن جناب جهاد نماید، و به شماره هر کلمه از آن هزار حسنه برایش نوشته می‌شود، و هزار کاربرد از او محومی گردد، آن دعا چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَمُنزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ وَمُنزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَفَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَصْلُحُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ يَا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ يَا حَيُّ بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيَّ إِلَّا بِحَيِّهِ يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى وَمُيْتِ

الأحياء يا حيُّ لا إله إلا أنت.

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِقَامَ الْهَادِيَّ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى
آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا
وَسَهْلَيْهَا وَجَبَلَيْهَا وَبَرِّيَّهَا وَبَحْرَيْهَا وَعَنِّي وَعَنْ وَالِدَيْ وَوُلْدِي وَإِخْوَانِي مِنَ
الصَّلَوَاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ وَمَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَأَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِ حَيَاتِي عَهْدًا
وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَهُ فِي عُثْقِي لَا أُحُولُ عَنْهَا وَلَا أُزَوِّدُ أَبَدًا اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ
أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّابِقِينَ عَنْهُ وَالْمَسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَالْمُسْتَبِيلِينَ
لِأَمْرِهِ وَتَوَاهِيهِ وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ
يَدَيْهِ.

اللَّهُمَّ إِنْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا
فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتِرًا كَفَيْ شَاهِرًا سَنِي مُجَرِّدًا فَتَانِي مُلَبِّدًا عَوَّةَ
الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي.

اللَّهُمَّ ارْنِي الظَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَالْكُحْلَ نَاطِرِي بِنَظَرِي مَتَى
إِلَيْهِ وَعَجَّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَأَوْسِعْ مِنْهَجَهُ وَأَسْلِكْ بِي مَحَجَّتَهُ
وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَأَشْدُدْ أَرْزُهُ وَأَعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَأَخِي بِهِ عِبَادَكَ فَإِنَّكَ
قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ: (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي
النَّاسِ) فَأُظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِتِكَ وَأَبْنِ وَلِتِكَ وَأَبْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِأَسْمِ
رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى لَا يَظْفَرُ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرَقَهُ وَوُجِقَ
الْحَقُّ وَوُحِقَ قَفُّهُ وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ وَنَاصِرًا لِمَنْ
لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ وَمُجَدِّدًا لِمَا عَظِلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَمُشِيدًا
لِمَا وَرَدَ مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ وَسُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ
مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ.

اللَّهُمَّ سُرَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيُوتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ
وَأَزْحَمَ أَسْكَانَتَنَا بَعْدَهُ.

اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْعَمَّةَ عَنِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَعَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ بِرُؤْيُوتِهِ

بَعِيداً وَزُرِّيهِ قَرِيباً بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

و در بعضی از روایات است که: سپس سه مرتبه دست را بران راست می زنی و سه بار می گویی: الْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ.

ترجمه دعای عهد:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

بار خدایا، ای پروردگار نور با عظمت، ای پروردگار کرسی با رفعت، ای پروردگار دریای خروشان، و نازل کننده تورات [بر موسی علیه السلام] و انجیل [بر عیسی علیه السلام] و زبور [بر داود علیه السلام] ای پروردگار سایه و آفتاب، و ای نازل کننده قرآن با عظمت، و ای پروردگار فرشتگان مقرب و پیغمبران و رسولان، بار خدایا از تو درخواست دارم به ذات بزرگواریت و به نور جمالت که فروزنده همه عالم است، و به ملک ازل و قدیمت ای زنده پاینده ابدی از تو مسئلت می نمایم به آن اسمت که آسمانها و زمینها به آن روشنی یافت، و به آن اسمت که اولین و آخرین به آن صلاح و سامان یابند، ای زنده (ازلی) پیش از هر زنده، ای زنده (ابدی) پس از هر زنده (فانی) ای زنده هنگامی که هیچ زنده ای نباشد، ای زنده کننده مردگان و میراننده زندگان، ای زنده ای که هیچ معبود حقی جز تو نیست. بار خدایا مولایمان امام هادی اُمّت، مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله، قیام کننده به امرت — که دروهای خداوند بر او و بر پدران پاک او باد — را از سوی تمام مؤمنین و مؤمنات که در مشرقها و مغربهای زمین، صحرا و کوه، خشکی و دریا هستند، و از جانب من و پدر و مادرم و فرزندان و برادرانم دروهای و تحیتها فرست به وزن عرش خداوند و به مقدار مداد کلمات او و آنچه علم او احصا کرده و کتاب (آفرینش) او بر آن إحاطه نموده است، بار خدایا من در بامداد این روز و تمام دوران زندگانیم، عهد و عقد و بیعتی که از آن حضرت برگردن دارم با او تجدید می نمایم، که هرگز از آن عهد و بیعت برنگردم و بر آن پایدار بمانم، بار خدایا مرا از انصار و یاران آن حضرت و مدافعان از حریم مقدس او، و شتابندگان در پی انجام مقاصدش، و امتثال کنندگان دستورات و اوامر و نواهی، و حمایت کنندگان از وجود شریفش، و سبقت جوینان به سوی خواسته اش و شهید شدگان در رکاب و در حضور حضرتش قرار ده، خداوند اگر میان من و [ظهور] او مرگ که بر بندگانت قضای حتمی قرار داده ای، جدائی انداخت، پس مرا از قبرم برانگیز در حالی که کفتم را بر کمر بسته شمشیرم را از نیام برکشیده، دعوت دعوت کننده در هر شهر و دیار [به سوی او] را اجابت نموده باشم، بار خدایا آن طلعت زیبای کامل و روی درخشان پسندیده را به من بنمایان و دیده ام را یک نظر بر آن چهره تابناک با سرمه نور روشن ساز، و قرجش را تعجیل و خروجش را آسان و راهها را در پیش رویش باز کن، و مرا در مسیر آن جناب سلوک ده، و فرمانش را نافذ و پشتوانه اش را محکم و بلاد را ای

خدا به [دست] او معمور و بندگانت را زنده بگردان، که تو خود فرمودی و گفته توحق است که: (فساد و تباهی در خشکی و دریا آشکار شد به سبب آنچه دستهای مردم کسب کرد) پس خداوند! [اکنون که زمین پر از فساد گردیده] برای ما ظاهر کن ولی خود و فرزند دختر پیغمبرت را که همنام رسول تو صلی الله علیه وآله می باشد، تا به هیچ باطلی دست نیابد مگر اینکه آن را از هم بپاشد و حق را بر پا و محقق سازد، وای خدا، آن جناب را پناهگاه ستمدیدگان از بندگانت قرار ده، ویاور کسانی که جز تو یار و ناصری ندارند، و تجدید کننده آنچه از احکام کتاب تو تعطیل گردیده، و استحکام بخش آنچه از شعائر دینت و سنتهای پیغمبرت محمد صلی الله علیه وآله وارد شده، بار خدایا و او را از کسانی قرار ده که از آسیب تجاوزگران حفظ فرموده ای، و پیغمبرت صلی الله علیه وآله را به دیدار او شاد و مسرور و پیروان آن حضرت را در دعوت [به حق] خوشحال گردان، و به بیچارگی ما پس از [غیبت] او رحم کن، بار خدایا این غم [بزرگ دوری و هجران و پرده غیبت او] را با ظهورش از این امت برطرف ساز، و ظهورش را بر ما تعجیل فرمای که آنان [مخالفتان] قَسْرَج آن بزرگوار را دور می پندارند و ما آن را نزدیک می دانیم، به رحمت ای مهربانترین مهربانان [این دعا را اجابت فرما].

• • •

تجدید بیعت در هر جمعه:

و مستحب است عهد و بیعت با آن حضرت علیه السلام در هر جمعه تجدید و تازه گردد، نظر به روایتی که پیشتر آوردیم اینکه فرشتگان هر جمعه در بیت المعمور جمع می شوند، و عهد و ولایت امامان علیهم السلام را تجدید می نمایند، اضافه بر دعایی که از حضرت سید العابدین علیه السلام روایت آمده و بر این مطلب مشتمل است. این دعا را در کتاب ابواب الجنات فی آداب الجمععات یاد کرده ایم، اضافه بر اینکه روز جمعه روزی است که خداوند بر ولایت آنان علیهم السلام از جهانیان پیمان گرفته است، چنانکه روایت آن را در همان کتاب آورده ایم. و اضافه بر اینکه روز جمعه به آن حضرت صلوات الله علیه. اختصاص بیشتری دارد، از چند جهت که در بخش ششم همین کتاب قبلاً یاد آور شدیم.

و نیز شایسته است در روز جمعه اهتمام بیشتری به این امر ورزیده شود به سبب آنچه از روایات وارد آمده که در آن روز ثواب کارهای نیک، مضاعف می شود، و بدون تردید این بیعت از بهترین و مهمترین حسنات و کاملترین و تمامترین عبادات است، چنانکه بر پویندگان راه ایمان و کمال و یقین پوشیده نیست.

حکم بیعت به معنی دوم:

و اما حکم بیعت به معنی دوم: یعنی دست دادن، اول سخن در باره حکم آن در زمان حضور امام علیه السلام است و دوم در باره زمان غیبت آن حضرت.

در زمان حضور معصوم بدون تردید بیعت به معنی یاد شده واجب است، البته در صورتیکه امام علیه السلام آن را بخواهد و طلب کند، که از هر کس این بیعت را بخواهد و او را به آن فرا خواند بر او واجب است امتثال نماید، چون امر او علیه السلام مقتضی وجوب است، که اگر کسی را امر فرماید تا با خود آن حضرت، یا با دیگری که آن جناب او را نایب خاص خود قرار داده، بیعت کند، واجب است که فرمان آن جناب را اطاعت نماید، از همین روی وقتی پیغمبر صلی الله علیه وآله در روز غدیر و غیر آن مسلمانان را به بیعت کردن با امام علیه السلام به معنی یاد شده فرا می خواند، به اجابت فرمان آن حضرت، مبادرت می ورزیدند و به آن سبقت می جستند، و در این شبهه ای نیست.

اما اگر در زمان حضور معصوم علیه السلام شخص غیر معصومی به بیعت خودش فراخواند آیا جایز است دعوتش اجابت گردد یا نه؟

در اینجا می گوئیم: اگر آن شخص بطور خاص از سوی امام علیه السلام نصب شده باشد، و امام فرمان دهد که با او بیعت شود، واجب است اجابت گردد و با او بیعت شود، چون بیعت با او در واقع بیعت با امام علیه السلام است، و امر آن حضرت مقتضی وجوب می باشد.

ولی اگر بطور خاص نصب نشده، و امام علیه السلام به بیعت کردن با او امر نفرموده باشد، بیعت کردن با او جایز نیست، خواه مردم را به بیعت با خودش — و برای خودش — فراخواند، یا به عنوان نیابت از امام علیه السلام از مردم بیعت بخواهد و اینکه بیعت با او بیعت با امام علیه السلام است.

دلیل بر جایز نبودن آن — اضافه بر اینکه امور شرع متوقف بر دریافت از شارع است، و اینکه در زمان امامان علیهم السلام چنین چیزی نبوده که مؤمنین با غیر امامان علیهم السلام بیعت کنند به عنوان نیابت از ایشان، و اینکه نهی شده از پیروی کردن از غیر امامان علیهم السلام که مردم را به بیعت کردن با خود فرا می خواندند — این است که آن بیعت از لوازم ریاست عامه، و از آثار سلطنت مطلقه و کلیه بر مردم می باشد، چون دانستی که ریشه معنی آن: تعهد و التزام به ریاست او است، و بیعت با او لازم می باشد، و بیعت کننده تحت تسلط حکومت و ریاست او قرار می گیرد، و می بایست مطیع دستورات آن رئیس

گردد، و مال و جان خود را در راه یاری او نثار کند، و نزد ما هیچ شبهه‌ای نیست در اینکه ریاست عامه و ولایت مطلقه و حکومت کامله کلیه از سوی خدای عزوجل به حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله و امامان دوازده گانه، جانشینان برحق آن جناب — صلوات الله علیهم اجمعین — اختصاص یافته است.

خدای عزوجل فرموده:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) =

(پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است).

و خدای تعالی فرموده:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ).

(همانا فقط ولی شما خداوند و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را بپا می دارند و در حال رکوع [به مستمندان] زکات می دهند ۲۷۲).

و نیز فرموده:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ).

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و اولوالأمر خودتان را). ۲۷۳

و روایاتی که براین معنی دلالت دارد بیش از آن است که به شمار آید، قسمتی از آنها در اصول کافی و بصائر الدرجات ذکر گردیده است.

و در دعای حضرت سید الساجدین علیه السلام برای روز جمعه و دو عید فطر و قربان

آمده:

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِحُلُقَائِكَ وَأَصْفِيائِكَ وَمَوَاضِعِ أَمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي أَخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا فَدَابَّرُوَهَا.»

«بار خدایا این جایگاه و مقام [رهبری خلق و امامت جمعه و عید] مخصوص خلفا و جانشینان و برگزیدگان تو است و جایگاههای امنای تو ضمن درجه و پایه بلندی است که به آنان اختصاص داده‌ای، [دشمنان] آن را از ایشان ربودند...». ۲۷۴

و بنابراین آنچه بیان کردیم ظاهر شد که بیعت کردن با غیر پیغمبر و امام جایز نیست،

چون اگر با غیرایشان علیهم السلام بیعت نماید در منصبی که خدای تعالی به آنان اختصاص داده شریک قائل شده، و به مخالفت با برگزیده خداوند و حکومت او برخاسته است. خدای عزوجل فرموده:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا).

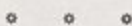
(و هیچ مرد و زن مؤمنی را نشاید که اگر خدا و رسول او حکمی کنند خلاف آن را، اختیار کند و هرکس خدا و رسول او را معصیت نماید، همانا دانسته به گمراهی سختی افتاده است).^{۲۷۵}

و در تفسیر فرموده خدای تعالی:

(وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَالِي الْأَئِمَّةِ مِنَ الَّذِينَ لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَخْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ)

(و همانا به تو و به پیغمبرانی که پیش از تو بودند وحی شده که اگر شریک آوری عملت محو و نابود می گردد و سخت از زیانکاران خواهی بود)^{۲۷۶}

روایاتی آمده که منظور این است: اگر در ولایت، غیر از علی علیه السلام را با او شریک سازی... این روایات در البرهان^{۲۷۷} و غیر آن ذکر شده اند.



و از آنچه یاد آوردیم روشن شد که بیعت کردن با هیچکس از مردم جایز نیست، از علما باشند یا از غیر علما، نه بطور استقلال و نه به عنوان نیابت آنان از امام علیه السلام در زمان غیبت آن حضرت، به جهت آنچه پیشتر گفتیم که این از لوازم و ویژگیهای ریاست عامه و ولایت مطلقه و حکومت کلیه آن جناب می باشد، زیرا که بیعت با او بیعت با خداوند است، همچنانکه در خطبه غدیر و غیر آن آمده، پس هر که با او بیعت کند با خدای تعالی بیعت کرده و هرکس از او روی گردانید، از خداوند روی گردانده است.

و بر جایز نبودن بیعت با غیر آن حضرت دلالت می کند - اضافه بر آنچه دانستی که این از ویژگیهای امام است و اینکه امور شرع توقیفی است [متوقف بر دریافت از شارع می باشد] - روایتی که در بحار و مرآت الأنوار از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«ای مفضل هرگونه بیعتی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام بیعت کفر و نفاق و

نیرنگ است، خداوند کسی که این بیعت را انجام دهد و همچنین کسی که با او بیعت شود را لعنت کند...»^{۲۷۸}

و این حدیث چنانکه می‌بینید صریح است در اینکه بیعت کردن با غیر امام علیه السلام جایز نیست، بدون تفاوت بین اینکه بیعت شونده فقیه باشد یا غیر فقیه، و بدون تفاوت بین اینکه بیعت برای خودش باشد یا به عنوان نیابت از امام علیه السلام. و مؤید آنچه یاد آوردیم که بیعت به معنی مذکور از ویژگیهای امام و لوازم ریاست عامه و ولایت مطلقه آن بزرگوار است، و برای غیر آن حضرت جایز نیست چند امر می‌باشد، از جمله:

۱- اینکه معهود نبوده و نقل نشده که در زمان یکی از امامان علیهم السلام بیعت کردن در بین اصحابشان متداول بوده باشد، و نیز در بین سایر مؤمنانی که در زمان آنان بوده‌اند.

۲- اینکه از امامان علیهم السلام نرسیده که به بیعت کردن با غیر خودشان از اصحاب اجازه داده باشند به عنوان نیابت از آنان.

۳- اینکه این بیعت در گفتار و نوشته‌ها و کتابهای علما دیده نشده، و از آداب و احوال و کارهای ایشان نقل نگردیده، بلکه در بین سایر مؤمنین نیز از زمان امامان علیهم السلام تا زمان ما چنین چیزی معهود نبوده که با کسی بیعت کنند به عنوان اینکه بیعت با او بیعت با امام علیه السلام است.

۴- اینکه رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وقتی خواستند برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت بگیرند، و دیدند که دشوار است همه مؤمنین به آن حضرت دست بدهند، امر فرمودند که مؤمنین با زبان عهد و بیعت خود را اظهار کنند، و به آنان امر نکردند که به شخص دیگری از اصحاب صالح و خواص ایشان دست بدهند به عنوان نیابت از امیرالمؤمنین علیه السلام، با اینکه این کار امکان داشت، و حدیث آن در کتاب الاحتجاج شیخ طبرسی یاد گردیده است،^{۲۷۹} هر کس مایل است به آنجا مراجعه کند.

۵- اینکه وقتی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم مکه را فتح کردند، و با مردها بیعت فرمودند، هنگامیکه زنان مؤمنه آمدند که با آن حضرت بیعت کنند، فرمودند: من با زنها مصافحه نمی‌کنم، و امر فرمود ظرف آبی آوردند، و دست خود را در آن فرو برده سپس آن را بیرون آوردند، آنگاه به زنها فرمودند: دستهایتان را در این آب فرو برید که همین بیعت است.

این حدیث و احادیث دیگری به مضمون آن در کافی و برهان و کتابهای دیگر آمده، و وجه استناد و استشهاد به آن اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به زنان رخصت نداد که با یکی از بانوان مؤمنه صالحه دست بدهند به عنوان اینکه دست دادن به آنها به نیابت از رسول خدا صلی الله علیه وآله، دست دادن به خود آن حضرت است.

۶- آنچه از مجلسی - رحمه الله - گذشت اینکه در بحار پس از ذکر دعای تجدید عهد و بیعت در زمان غیبت گوید:

«در بعضی از کتب قدیمه دیده‌ام که بعد از این دعا دست راست خود را بر دست چپ بزند مثل دست زدن در بیعت^{۲۸۰}».

ببینید چگونه جایز دانسته‌اند که یک دست خود را بر دست دیگر بزنند، ولی جایز ندانسته‌اند که به دیگری دست بدهد.

۷- در احتجاج از مولایمان حضرت باقر علیه السلام آمده که پس از یاد آوردن ماجرای غدیر و خطبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و بیعت گرفتن برای امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«و بیعت و دست دادن تا سه روز ادامه داشت و هرگاه گروهی بیعت می کردند رسول خدا صلی الله علیه وآله می گفت:

الحمد لله الذي فَضَّلَنَا على جميع العالمين

حمد خدای را که ما را بر همه عالمیان برتری داد. امام باقر علیه السلام فرمود: و دست دادن [هنگام بیعت] سنت و مرسوم شد، و بسا کسی که استحقاق این مقام را ندارد آن را بکاربرد^{۲۸۱}».

می‌گوییم: از تمامی آنچه یاد آوردیم و غیر اینها یقین حاصل می‌شود که بیعت بدان صورت که میان پیامبر و اصحابش واقع شد یعنی دست بدست رسول خدا دادن، از ویژگیهای پیغمبر و امام معصوم است، و برای هیچکس جایز نیست متصدی آن شود، مگر کسی که پیغمبر یا امام او را در این کار نایب خود قرار داده باشند، که در این امر وکیل شود مانند در سایر امور.

اگر بگوئید: بنابر قول به اینکه ولایت عامه برای فقیه ثابت است می‌توان گفت فقها، جانشینان و نایبان امام علیه السلام هستند، پس جایز است از مردم بیعت بگیرند به عنوان نیابت از امام علیه السلام، و جایز است مردم با آنان بیعت نمایند و دست بدست آنها بفشارند.

می‌گوییم: اولاً در نظر تمامی فقها، ولایت عامه برای فقیه ثابت نیست بلکه گروهی از ایشان چنین عقیده دارند.^۱

ثانیاً: بر فرض که ولایت عامه برای فقیه ثابت باشد در اموری است که اختصاص به پیغمبر و امام نداشته باشند، در صورتیکه از دلایل و شواهدی که از روایات ظاهر است — چنانکه یاد کردیم — بیعت با آن شکل و طرز خاص، به پیغمبر و امام اختصاص دارد، و نایب عام را نشاید که در این امر از ایشان نیابت کند، و این نظیر جهاد است که جز در زمان حضور امام علیه السلام و به اجازه او جایز نیست، و نظیر بر پا کردن نماز عید فطر و قربان است که بر امام واجب است، و نظیر اینکه روش امامان علیهم السلام در غذا خوردن و معاشرت و لباس هنگامی که تسلط یابند و حکومت به دستشان رسد، همان روش امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود — چنانکه در چندین روایت آمده که آوردن آنها مایه طولانی شدن مطلب است — و نظیر جایز بودن ايثار در حالیکه زن و فرزند در حال احتیاج و اضطرار باشند، و مانند مکروه نبودن غذا خوردن با دست چپ و مانند اینها که به پیغمبر صلی الله علیه وآله و امام علیه السلام اختصاص دارند.

ثالثاً: بر فرض که اختصاص داشتن بیعت به پیغمبر و امام ثابت نباشد، در صورتی جایز است فقیه متصدی کاری گردد که مشروع بودن آن ثابت شود، و مشروع بودن بیعت با غیر معصوم یا نایب خاص او که مأمور است برای معصوم از مردم بیعت بگیرد، ثابت نیست.

اگر بگوئید: مشروع بودن آن را با آیاتی که بر رجحان پیروی کردن و تأسی جستن به پیغمبر صلی الله علیه وآله دلالت دارند، می‌توان اثبات کرد، مانند فرموده خدای تعالی:

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي) = (بگو ای پیامبر! اگر خداوند را دوست

می‌دارید پس از من پیروی کنید).^{۲۸۲}

و فرموده:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ

الْآخِرِ =

(به درستی که شما را در پیروی از رسول خدا الگوی خوبی هست برای کسی که به

۱- برای آشنائی با آراء فقها در موضوع ولایت فقیه به کتاب حاکمیت در اسلام: نوشته؛ سیدمحمد مهدی موسوی خلغالی رجوع نمایند.

خداوند و روز بازپسین امیدوار باشد) ۲۸۳.

و مانند این آیات...

وجه استدلال اینکه: آیات دلالت دارند بر خوبی و پسندیده بودن پیروی از افعال و کارهای پیغمبر صلی الله علیه وآله، و از جمله کارهای آن حضرت که به شهادت آیات و روایات از او صادر گشته: بیعت گرفتن از مؤمنین و مؤمنات می باشد، پس برای آنان مستحب است که در بیعت و دست دادن به آن حضرت صلی الله علیه وآله تأسی جویند و اقتدا نمایند.

گویم، نخست: دلالت داشتن آیات یادشده بر وجوب یا استحباب تأسی و پیروی در تمام افعالی که از آن جناب صادر شده معلوم نیست، چنانکه در جای خود تحقیق کرده ایم، بلکه ظهور دارند در وجوب ایمان به آن حضرت و بکار بستن امر و نهی آن بزرگوار، و اگر تفصیل مطلب را در اینجا بازگو کنیم از مقصود و منظور اصلی خود دور می افتیم.

دوم: بر فرض که دلالت آن آیات را بر پسندیده بودن متابعت و پیروی از آن حضرت به طور مطلق ثابت بدانیم، می گوئیم: در صورتی دلالت می کند که کاری که از آن جناب صادر گردیده، به همان نحو انجام دهیم، و در موضوع مورد بحث ما این کار نشدنی است، چون بیعتی که در زمان آن حضرت - صلی الله علیه وآله - صادر گشت مقید بود به اینکه دست در دست آن جناب نهاده شود، یا به فرمان ایشان بیعت انجام می شد، همچنانکه بیعت با مسلم بن عقیل علیه السلام به دستور مولایمان امام حسین علیه السلام بود.

ولی در زمان ما و مانند آن، دلیلی بر جایز بودن بیعت به گونه دست به دست دیگری زدن، وجود ندارد، پس این کار از بدعتهای حرامی است که مایه لعنت و پشیمانی است، و با این بیان وجه فرمایش مولایمان حضرت صادق علیه السلام در حدیثی که پیشتر از مفضل آوردیم اینکه:

«هر بیعتی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است...»

معلوم می شود.

و از آنچه یاد کردیم فساد پنداریکی از علمای زنجانی ظاهر می شود که در کتاب صیغ العقود خود استحباب بیعت کردن با فقها را حتمی دانسته، وصیغه ای برای عقد بیعت درست کرده، و در اینکه بیعت از عقدهای جایز است یا لازم بحث نموده است!

و از دلایل مردود بودن پندار او اینکه در آغاز سخن خودش اعتراف کرده که عقد بیعت وصیغه آن در کتب هیچیک از متقدمین و متأخرین یاد نشده است.

می‌گوییم: ای خواننده هوشمند دانا بین آیا می‌توان تصور کرد که همه علما از زمان معصومین علیهم السلام تا زمان ما از چنین مطلبی که نام آن در قرآن مجید و اخبار متعددی آمده، غفلت کنند، با اینکه آن مطلب چیزی باشد که عموم نسبت به آن — به طور واجب یا مستحب — وظیفه و تکلیف داشته باشند؟ و هیچکدام از آنان (علما) از آن یادی به میان نیاورند، و در گفتگوها و مباحث آنها سخنی در باره آن شنیده نشود، و در مجالس و محافل خود آن را عنوان نمایند؟ آیا جز بخاطر این است که دست به دست دیگری دادن به عنوان بیعت جایز نیست، مگر اینکه معصوم باشد یا نایب خاص او؟ و آیا جز بخاطر این است که همگی در این رأی متفقند بطوریکه هیچیک از آنان به صورت احتمال هم آن را ذکر ننموده، چنانکه در بسیاری از مسائل فقهی شیوه آنها است. از خدای تعالی خواستاریم که ما را از خطا و لغزش در گفتار و کردار محفوظ بدارد.

و چون کتاب این شخص فارسی است چنین دیدیم که حاصل سخنش را در اینجا به زبان عربی بیاوریم، پس می‌گوییم: برای استحباب بیعت در این زمان و مانند آن استدلال نموده به فرموده خدای تعالی:

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنْهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ).

(کسانی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت با خداوند بیعت می‌کنند، دست خدا بر روی دست آنان است، پس از آن هر کس بیعت را نقض نماید در حقیقت بر زیان و هلاک خویش اقدام کرده و هر آنکه بر آنچه با خداوند عهد بسته وفادار بماند خداوند او را پاداش بزرگی خواهد داد). ۲۸۱

وی گوید:

«و معلوم است که چیزیکه اجر داشته باشد و به منزله وفاء به عهد خدا و دست دادن به دست خدا باشد، البته اگر واجب نباشد لامحاله مستحب مؤکد خواهد بود». ۲۸۵

سپس گفته:

«اصل در فعل و ترک پیغمبر صلی الله علیه وآله که مقدمه اطاعت وی در رسالت باشد رُجحان است». ۲۸۶

آنگاه پس از سخنانی چنین گوید:

«و چونکه رُحجان وی دانسته شد پس به دلیل اصالته اشتراک از برای امام علیه السلام و نواب او نیز راجح است».

این بود حاصل سخن او، و تومی دانی که چنین سخنی شایسته نیست از علمای اعلام صادر شود، چون آیه شریفه دلالت دارد بر وجوب وفاء به آن بیعتی که با رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام شد، و اینکه هر کس آن را وفا کرد پاداش بزرگی برایش هست، و هر که آن را شکست به خودش ضرر زده و بدی کردار و فساد نیت و پلیدی باطن دامنگیر خودش خواهد شد؛ و دلالت ندارد بر رُحجان بیعت کردن با غیر پیغمبر صلی الله علیه وآله، پس اثبات مقصود استدلال کننده به وسیله این آیه آسانتر از چیدن بوته های خار است.

و اما اصلی که از آن یاد کرده، اولین اشکالش این است که: رُحجان داشتن چیزی که اطاعت پیغمبر صلی الله علیه وآله بر آن متوقف است، امری است عقلی، به استحباب شرعی که اجر و ثوابی اضافه بر اصل عملی که پیغمبر صلی الله علیه وآله به آن امر فرموده، داشته باشد وصف نمی گردد، و از قبیل جستجوی آب برای تحصیل طهارت است، پس اثبات کردن استحباب شرعی را با اصل یاد شده، طلبه های کوچک نمی پذیرند تا چه رسد به علمای بزرگ.

اشکال دوم اینکه: اطاعت کردن از پیغمبر صلی الله علیه وآله در رسالت و احکام به هیچ وجه بر بیعت نمودن به معنی یاد شده متوقف نیست، بلکه این نیز مانند سایر کارهایی است که واجب است حکم آنها را از پیغمبر صلی الله علیه وآله گرفت، پس در هر جا که امر و نهی آن حضرت ثابت شود، امثال و اطاعت با انجام یا ترک آن کار واجب است، و هر جا که امر و نهی از آن جناب ثابت نگردد، چنانکه از امور عادی باشد— مانند خوردن و آشامیدن و امثال آنها— از کارها و عاداتهای مختلف، اگر مکلف آن را به غیر عنوان تشریح و بدعت انجام دهد، کار مباحی کرده، و اگر آن را به عنوان اینکه از شرع رسیده و واجب یا مستحب است انجام دهد، بدعت و حرامی مرتکب گردیده است، و موضوع مورد بحث ما از این قبیل می باشد، چون بیعت کردن با غیر پیغمبر و امام به گونه دست دادن از اموری است که از ایشان علیهم السلام در باره آن اصلاً امری نرسیده، بلکه از آنان نهی از آن روایت آمده— چنانکه دانستی— پس این گونه بیعت، بدعت و کار حرامی است.

اگر بگوئید: می توان به امید مطلوب بودن بیعت کرد تا از حرمت تشریح و بدعت

رهایی یابیم.

گوییم: اول، اینکه: پس از آنکه ثابت کردیم که این از ویژگیهای پیغمبر و امام است، و بیان داشتیم که نهی از این فعل از امامان علیهم السلام رسیده، دیگر برای امید مطلوب بودن و احتمال محبوب بودن آن جایی نمی ماند.

دوم اینکه: اگر از همه آنها چشم پوشیم، و فرض کنیم که این گونه بیعت از ویژگیهای پیغمبر و امام نیست، و نهی درباره آن نیامده، گوییم: موضوع اخبار: «هرکس ثوابی برای انجام کاری بشنود و آن را به رجاء آن ثواب انجام دهد...» موضوع این اخبار جایی است که درباره فضیلت و ثواب یکی از کارها و افعال حدیثی برحسب راههای معمولی از معصومین علیهم السلام برسد، و مؤمن به امید آن ثواب آن عمل را انجام دهد، نظر به اینکه خبری از معصومین علیهم السلام رسیده، پس اگر در واقع آن خبر از ایشان صادر نشده بود، و مؤمن آن را به امید ثواب انجام داد، خدای تعالی از راه فضل و احسان خود آن ثواب را به او عنایت می کند.

اکنون به آن شخص می گوییم: کدام خبر ضعیف بر رجحان بیعت کردن با غیر امام علیه السلام دلالت نموده، و کدام فقیه مستحب بودنش را فتوا داده، یا کدام عالم رجحان آن را به امید ثواب محتمل دانسته است؟ با اینکه خود این شخص — چنانکه دانستی — در اول سخنش اعتراف کرده که هیچیک از علما از متقدمین و متأخرین را ندیده که این را یاد کرده باشد، از خدای تعالی خواستاریم که ما را از لغزش محفوظ بدارد، بِمَنِّهِ و کَرَمِهِ.

و اما در مسئله اصالت اشتراک در تکلیف، به یاری و تأیید خدای تعالی می گوییم: مقتضای ادله بلکه از ضروریاتی که امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می شناسند آن است که شریعت و آیین آن حضرت تا روز قیامت باقی است، و همه مردم از زمان بعثت آن جناب تا روز قیامت وظیفه دارند از شریعت او پیروی کنند، و او امر و نواهی و احکام او را به کار بندند، و این مقتضای خاتمیت آن حضرت و صریح آیات چندی است که در کتاب عزیز خداوند (قرآن) آمده است.

ولی تردید و پوشیدگی در این نیست که موضوعها و شرایط احکام متفاوت می باشد، و در هر پدیده حکمی از سوی خدای عزوجل مقرر شده است.

و خلاصه سخن در این باره اینکه احکام و افعالی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صدور یافته چهار گونه است:

اول: آنچه دلیل بر اختصاص داشتن به وجود شریف آن حضرت دلالت دارد،

مانند: وجوب نماز وتر و خصایصی که فقها در کتاب نکاح برای آن جناب یاد کرده‌اند.
دوم: آنچه بر مشترک بودن وظیفه حاضران و غائبان؛ آنهائیکه در زمان آن حضرت بوده‌اند و کسانی که پس از آن جناب می‌آیند، نسبت به آنها دلالت دارد، مانند: واجب بودن نمازهای واجب و مستحب بودن نمازهای مستحب، و وجوب زکات و حج و غیر اینها از واجبات و مستحبات، و حرمت محرمات، و بسیاری از احکام که بر اساس دلیل ثابت است که همه در آنها مساوی هستند.

سوم: آنچه دلیل دلالت دارد بر اختصاص داشتن آنها به کسانی که در زمان معصومین علیهم السلام حاضر بوده‌اند، مانند: وجوب جهاد، و وجوب نماز عید فطر و عید قربان، و وجوب نماز جمعه به طور عینی، و غیر اینها...

چهارم: آنچه در مورد واقعه یا مورد معینی حکم فرموده که احتمال می‌رود آن حکم مخصوص به همان مورد بوده و تکلیف به همان کسانی که در آن زمان حاضر بوده‌اند اختصاص داشته است، چون اینکه آن حکم شامل غائبین باشد، و در غیر آن مورد نیز جاری گردد؛ دلیلی بر آن نیست، مانند: قسمتی از احکامی که برای مردها وارد شده، دلیلی ندارد که آن را شامل غیر آنها بدانیم، و همچنانکه در مسئله بیعت کردن است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حاضران را به انجام آن امر فرمود، اگر فرض کنیم بر اختصاص داشتن آن به حاضران دلیلی نیست، و از دلایلی که بر اختصاص یاد کردیم چشم پوشیم، در این مسئله و امثال آن باید به اصل برائت رجوع کرد، نه اصل اشتراک در تکلیف، چون تکلیف مشکوک — عقلاً و شرعاً — با اصل برائت نفی می‌گردد.

بنابراین تمسک کردن به «أصالت اشتراک در تکلیف» چنانکه این شخص گفته، دلیلی بر آن نیست، و این مطلب براهل تحقیق پوشیده نمی‌باشد، بلکه می‌توان گفت: اگر در مثل چنین موردی هم أصالت اشتراک را بپذیریم، باز نمی‌تواند بر استحباب بیعت کردن به گونه دست دادن در زمان غیبت دلالت کند، چون تمام آنچه در متوجه شدن خطاب مدخلیت دارد باید در کسی که هنگام خطاب نبوده موجود باشد، تا متوجه شدن خطاب به او نیز با أصالت اشتراک — به مذاق این قائل — ثابت گردد، و این در مطلب مورد بحث ما ممکن نیست، چون فرض آن است که بیعت حاضران با پیغمبر و امام واجب بوده است.

و این در مورد غائبین — مانند اهل این زمان — سالبه به انتفای موضوع است،

[یعنی موضوع وجوب منتفی می باشد] پس تکلیف کردن اینها به آن ممکن نیست. و نیز از جهت دیگری تکلیف کردن اهل این زمان به آن بیعت ثابت نیست، اینک: پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله حاضرین در زمان خود را در وقایع و زمانهای خاصی امر فرمود که بیعت کنند، پس تکلیف کردن همان حاضرین به آن امر پس از تمام شدن آن وقت، و گذشتن مدت آن واقعه ثابت نمی باشد، تا چه رسد به کسانی که در آن زمان نبوده اند.

چون در جای خود ثابت کرده ایم که حکم باید امر جدیدی داشته باشد، و امر کردن به چیزی در وقت معینی مقتضی وجوب آن پس از پایان یافتن آن وقت نیست، مگر اینک دلیل دیگری بر آن دلالت نماید، و در این مورد فرض این است که دلیلی وجود ندارد. و بر این شخص نقض دیگری نیز—بنابه نظر خودش—وارد می شود اینک: مقتضای دلیلی که برای نظر خودش آورده—اگر تمام باشد—آن است که به وجوب بیعت کردن با دست بر همه مردم در تمام زمانها ملتزم گردد، چون امر پیغمبر صلی الله علیه وآله به صورت وجوب بر حاضرین بود، پس مقتضای اصالت اشتراک در تکلیف—به گمان او—مایه قائل شدن به وجوب بر غائبین و معدومین در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله می شود، و حال آنکه این شخص به این مطلب ملتزم نمی گردد، چنانکه از گفتارش دانستید.

* * *

تبصره

با آنچه یاد آوردیم روشن شد که آنچه در زبان و رفتار بعضی از صوفیان متداول و متعارف است که بیعت کردن با شیخ و دست به او دادن را واجب دانند، نادرست است، اینان پنداشته اند که بیعت کردن با شیخ واجب است و آن جزء ایمان است، و ایمان بدون آن تحقق نمی یابد، و این بیعت را «بیعت ولویه» و «بیعت خاصه ایمانیه» نامیده اند، و بیعت گرفتن را از ویژگیها و مناصب مشایخ صوفیان برشمرده، و گفته اند: بیعت گرفتن جایز نیست مگر برای کسی که از مشایخ آنها اجازه داشته باشد با طُرُقی که نزد آنها مقرر و ثبت گردیده، و این مطلب از اصول کار آنان است که آن را پایه ای برای ریاست و دامی برای شکار عوامی که همچون چهار پایانند برگرفته اند.

و یاد این بیعت و وجوب آن و اینکه ایمان بدون آن تحقق نمی یابد در سخنان

یکی از رؤسای ایشان تکرار شده، در تفسیرش که آن را بیان السعادة نامیده است، بد نیست قسمتی از سخنانش را نقل کنیم، سپس آنچه به تأیید خداوند عزوجل به نظرمان آمده درباره آن بگوئیم تا خوانندگان نسبت به آنان بینشی داشته باشند.

وی در تفسیر سوره یونس، درباره جایز نبودن بیعت گرفتن بدون اجازه از مشایخ چنین گوید:

«همچنانکه تشبیه کنندگان به صوفیان — از روی باطل — جرئت کرده و در این کار وارد شده اند بدون اجازه از مشایخ معصومین. ^{۲۸۷}»

تا آنجا که گوید:

«و همچنین صوفیان برحق، در امر ونهی و بیان احکام و استغفار برای خلق و بیعت گرفتن از آنان داخل نمی شوند مگر اینکه اجازه داشته باشند، و سلسله های اجازاتشان نزد خودشان ضبط است. ^{۲۸۸}»

و در تفسیر سوره توبه پس از سخنانی درباره وجوب بیعت در تمام زمانها و لزوم ارتباط یافتن با دست شیخ گوید:

«و این بیعت سنتی پایدار بوده از زمان آدم تا هنگام ظهور دولت خاتم صلی الله علیه وآله، بطوریکه اهل دین کسی را اهل نمی شمردند، مگر با بیعت کردن با صاحب آن دین یا با کسی که او را برای بیعت گرفتن از مردم نصب کرده بود، و برای آن شرایط و آدابی بوده مقرر و نزد آنها مخفی، و به خاطر شرافت آن بیعت و جلوگیری از ابتدال آن نزد کسی که اهلیت آن را ندارد، در هر دینی پس از قوت گرفتن و رحلت صاحب آن مخفی می شده است. ^{۲۸۹}»

پایان آنچه از سخنان او خواستم نقل کنم.

می گوئیم: آنچه او ذکر کرده ادعایی بدون دلیل و شاهد از عقل و نقل می باشد، و اگر وجه ضعیفی هم برای آن بود آن را می آورد، چون حریص است که لزوم بیعت با شیخ را اثبات نماید، زیرا که مدار ریاست ایشان بر آن است — چنانکه اشاره کردیم — و اضافه بر آنچه پیشتر یادآور شدیم بر او ایراد می شود:

اول: اینکه اگر بیعت کردن به گونه دست دادن در اسلام یا ایمان واجب بود، می بایست بر پیغمبر و امام و اصحابشان بلکه هر مؤمنی واجب بوده باشد که هر کس در اسلام و یا تشیع وارد می شود را امر کنند آن بیعت را انجام دهد، بلکه بر آنان لازم بود که

پیش از دستور دادن او به نماز و سایر فرایض، به این بیعت امر کنند، چون — به گمان این شخص — اینگونه بیعت جزء ایمان است، و در همه اوقات لازم است، و وقت معینی ندارد.

و ما آن مقداری که در توانمان بود از کاوش و تتبع در اخبار و روایات، به چنین چیزی دست نیافتیم، بلکه واضح است که خود این مدعی نیز به آن برنخورده، و گرنه آن را در ضمن سخنان خود می آورد بجهت اینکه اصرار می ورزد که مقصودش را اثبات نماید.

دوم: اینکه بنا بر طریقه این مدعی لازم است که تمام مؤمنین از زمان معصومین علیهم السلام تا زمان ما از عالم و عامی همگی از شمار اهل ایمان بیرون باشند، زیرا که چنین بیعتی در هیچ زمانی بین آنها متداول نبوده است.

سوم: اینکه در تعدادی از اخبار آمده که: جمعی از اصحاب نیک ائمه اطهار علیهم السلام ایمان و واجباتی که بر اساس ایمان حقیقی بر آنان هست را بر امامان علیهم السلام عرضه داشته اند، و امامان؛ آنان را بر معتقداتشان تأیید و عملشان را امضاء نموده اند، و ایمان آنها را تمام دانسته اند، و در این موارد نه در سخنان سؤال کنندگان و نه در فرمایش امام علیه السلام اصلاً یادی از بیعت به میان نیامده، و اگر بیعت کردن در تحقق یافتن ایمان یا تمامیت آن تأثیری داشت آن را گوشزد می نمودند، چنانکه پوشیده نیست، و بعضی از این روایات در اصول کافی ذکر گردیده است.

چهارم: اینکه اخبار بسیاری از امامان ما علیهم السلام در بیان صفات و آداب و اخلاق مؤمنین و بیان نشانه های ایمان و علائم تحقق یافتن و کمال آن رسیده است، و در هیچیک از آن اخبار تصریح یا تلویحی به بیعت نگردیده است.

پنجم: اینکه گوید: «به جهت شرافت این بیعت...» بر او اعتراض می کنیم و می گوئیم: کدام مفسده بر این جهت مترتب می شود که مؤمنین برای یکدیگر بازگو نمایند که با رئیس خود به عنوان بیعت دست داده اند؟ و کدام مفسده بر آن بیعت مترتب می بود؟ و بدون شک دست دادن در نظر افراد بشر آسانتر و ساده تر از نثار مال است، و ما آشکارا می بینیم که افراد صالح از اهل ایمان از پرداخت سهم امام — روحی فداه — به علمای اعلام در زمان غیبت آن حضرت مضایقه ای ندارند، پس چگونه از دست دادن به آنها مضایقه می کردند اگر می دانستند که از نظر شرع بیعت به این کیفیت بر آنان واجب یا مستحب است! و این مانند همان مصافحه ای است که در بین آنها شایع و متداول است، و فقط نیت و عنوان آنها متفاوت می باشد.

ششم: اینکه اظهار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بسی بزرگتر و ترس و خطرش

بیشتر بوده است، چنانکه از آیه و روایات و تواریخ بدست می آید، با این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله مأموریت یافت که آن را اظهار کند، چونکه بخشی از ایمان است، و اگر بیعت کردن با غیر آن حضرت علیه السلام نیز بخشی از ایمان بود — چنانکه این مدعی پنداشته — پیغمبر اکرم و خلفای برحق او علیهم السلام آن را بیان می کردند.

هفتم: چگونه این عمل واجب بزرگی که ادعا کنند کسی جز به آن مؤمن نشود، بر همه مؤمنین و عموم اهل این دین مخفی مانده جز بر طائفه صوفیه! این نیست مگر تهمت آشکار، از ایشان می پرسیم، می گوئیم: آیا این — العیاذ بالله — تقصیر پیغمبر و خلفای آن حضرت علیهم السلام بوده که همه مردم را از بیان این حکم محروم ساخته اند، یا تقصیر همه مؤمنین بوده که حکم خداوند را از ظالمین مخفی داشته اند؟ با همه اهتمام و کوششی که به نشر و بیان احکام داشته اند! به خدای تعالی از فتنه های گمراه کننده و دچار شدن به گرفتاریها و محنتها پناه می بریم.

هشتم: اگر این امر واجب بود و در تحقق یافتن ایمان تأثیری داشت، می بایست در کتابهای علما نقل و یاد می گردید، و در بین آنان عنوان می شد، پس چگونه چنین چیزی ادعا می شود با اینکه در هیچیک از اخبار و آثار یاد نگردیده، و اگر این مدعی قائل است که در یکی از کتابهای اهل علم موجود است بر او باد که بیان نماید.

نهم: شما صوفیان ادعا دارید که این از اسرار مخفی است که اهتمام می شده تا پوشیده بماند، پس چگونه — با این پندار — برخلاف رویه گذشتگان عمل می کنید، و این سیر مگورا افشا می نمائید، و آن را در کتابها و زبانهایتان آشکار می سازید! اگر بگوئید: — به پندار خودتان — شما صاحبان اسرار هستید، و اسرار از اهل خود پوشیده نمی ماند.

گوئیم: آیا در بین همه مؤمنین و اصحاب پیغمبر و امامان برحق علیهم السلام صاحب ستری نبود که این راز برای او بیان گردد؟ با اینکه خواصی در بین آنان بوده است، به طوری که هر کدام از معصومین علیهم السلام جمعی از اهل سترور از داشته اند! و در حالات و گفته ها و رفتارشان این امر نیامده است، پس به چه وسیله و از کدام راه این امر به صوفیان رسیده، و از میان همه امت به این امر اختصاص یافتند!

دهم: با چشم پوشی از تمامی آنچه یاد آور شدیم می گوئیم: اینکه ادعا می کنید که بیعت واجب است بر دست شیخ انجام گردد، و شخص معینی را برای گرفتن بیعت اینگونه تعیین می نمائید، آیا از باب نیابت خاصه است یا نیابت عامه؟ اگر بگوئید: به سبب نیابت خاصه است، گوئیم: در مذهب امامیه اختلافی نیست که نیابت خاصه در

زمان غیبت کبری قطع گردیده، اضافه بر اینکه این قول — مانند سایر گفته های این شخص — بدون دلیل است.

و اگر بگوئید: به نیابت عامه است، پس اختصاص دادن آن به شخص خاص برای چیست؟
و اگر بگوئید: تعیین شخص خاص با تعیین و اجازه شیخ نسبت به او انجام می شود.

گوییم: ایراد ما بر شیخ می باشد به اینکه:

اولاً: چرا شیخ تعیین کند؟

ثانیاً: تعیین کردن شخص خاص از سوی او برای چیست؟ چونکه هیچ گفتاری غیر از گفتار معصوم سندیت ندارد، مگر اینکه به معصوم منتهی گردد، و قیاس کردن اجازه ای که در بین ایشان متداول است به اجازه ای که در بین فقها و حاملان اخبار متداول می باشد، قیاس فاسدی است، زیرا که اجازه ای که در میان فقها متداول است به خاطر متصل شدن سند حدیث به معصوم و حفظ آن از ارسال می باشد، و این اجازه منصب خاصی را برای کسی اثبات نمی کند، لذا این اجازه به مجتهدین اختصاص ندارد. و اما تصدیق اجتهاد چیزی است که با اجازه روایت ارتباط و تلازمی ندارد، و فایده آن جواز رجوع غیر مجتهد است به او، در مسائلی که برایش پیش می آید، و این غیر از اجازه ای است که بین صوفیان متداول می باشد، چنانکه از سخنان این شخص دانستی.

و بالاخره بر گفته او: «و همچنین صوفیان برحق در امر ونهی و بیان احکام و استغفار برای خلق و بیعت گرفتن از آنان داخل نمی شوند مگر اینکه اجازه داشته باشند...» إشکال وارد است که این برخلاف مقتضای آیات و روایاتی است که از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده، زیرا که امر به معروف و نهی از منکر و بیان احکام و وظیفه هر مسلمانی است که عارف به حکم خداوند و آگاه به مورد امر ونهی باشد، و نیز از مفسده برکنار باشد، و به شخص یا اشخاص معینی اختصاص ندارد، استغفار نیز همینطور است، چون از اقسام دعا می باشد. و ترغیب و امر به دعا برای عموم مؤمنین و مؤمنات، و دعا کردن برای برادران ایمانی در غیاب آنها، در روایتی آمده است، و دعا و استغفار برای اهل ایمان از وظایف همه مؤمنین و مؤمنات می باشد، و این مطلب برای کسی که در آیات و روایات، تتبع نماید روشن است، که اگر آنها را یاد آوریم کتاب، طولانی می گردد.

و اما گرفتن بیعت از ویژگیهای پیغمبر و امام است یا کسی که بطور خاص از سوی ایشان نصب شده باشد، و برای غیر آنها جایز نیست، و آنچه ذکر کردیم برای اهل

اخلاص کفایت می کند.

سی و پنجم

صله آن حضرت علیه السلام به وسیله مال

به اینکه مؤمن بخشی از دارائی خود را برای امام زمانش — سلام الله علیه — هدیه کند، و هرسال به این عمل مداومت نماید، و در این عمل شریف، غنی و فقیر و حقیر و شریف و مرد و زن یکسانند، إلا اینکه ثروتمند به مقدار توانائیش تکلیف دارد، و فقیر به مقدار استطاعت خود مکلف می گردد خدای عزوجل فرموده:

(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا = خداوند هیچکس را جز به مقدار توانش تکلیف نمی کند).

و او — تعالی شأنه — فرموده:

(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَيْهَا = خداوند هیچکس را جز آنچه توانایی داده تکلیف نمی کند).

و در روایات مقدار معینی برای مصرف مال در آن جهت شریف بیان نگردیده، چون ظاهراً این عمل از مستحبات مؤکده ای است که در سخنان امامان علیهم السلام به عنوان «فریضه» از آن تعبیر آمده است.

و برآنچه یاد کردیم دلالت دارد آنچه شیخ کلینی — رضی الله تعالی عنه — در کافی بسند خود روایت آورده از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام که فرمود:

«هیچ چیز نزد خداوند محبوبتر از اختصاص دادن در احم به امام علیه السلام نیست، و به درستی که خداوند درهم را برای او (پرداخت کننده) در بهشت همچون کوه احد قرار دهد».

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند در کتابش فرمود:

(مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُصَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً = چه

کسی به خداوند وامی نیکومی دهد تا خداوند [عوض] وام را چندین برابر، بسیار

سازد).^{۲۹۰}

فرمود:

این قسم به خدا در خصوص صلۀ امام است». ^{۲۹۱}

و از آن حضرت در حدیث دیگری آمده که فرمود:

«به درستی که خداوند آنچه را که مردم در اختیار دارند از جهت نیاز به آن قرض نخواسته

است، و هر حقی که خداوند دارد برای ولیّ او است» ^{۲۹۲}.

و در همان کتاب در خبر صحیحی از اسحاق بن عمار از حضرت ابو ابراهیم

موسی بن جعفر علیه السلام آمده که راوی گوید:

«از آن حضرت در بارۀ فرمودۀ خدای عزوجل: (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا

حَسَنًا فَيُصَاعِفُهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ = آن کیست که به خداوند قرض نیکویی دهد

تا خداوند برایش چند برابر کند، و او را پاداشی گرامی عطا فرماید ^{۲۹۳}) پرسیدم، فرمود:

در بارۀ صلۀ امام نازل شده است». ^{۲۹۴}

و بسند خود از حسن بن میّاح از پدرش آورده که گفت:

«حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای میّاح با یک درهم که امام

علیه السلام به آن صلّه شود وزن [و ارزشش] از کوه اُحد بیشتر است». ^{۲۹۵}

و در همان کتاب در خبر مرسلی که همچون صحیح است از حضرت ابی عبد الله

امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«یک درهم که با آن امام علیه السلام صلّه شود از دو میلیون درهم در سایر کارهای نیک

بهتر است». ^{۲۹۶}

و در خبر صحیحی از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که:

در بارۀ فرمودۀ خدای تعالی: (وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ = و آنانکه

آنچه خداوند به پیوندش امر فرموده می پیوندند) فرمود:

«در ارحام آل محمد صلی الله علیه وآله نازل شد، و در بارۀ خویشاوندان تو نیز هست

سپس فرمود: از کسانی مباش که چیزی را در یک مورد منحصر دانند». ^{۲۹۷}

و در خبر مؤتقی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود:

«من از یکی از شما درهمی را می‌گیرم و حال آنکه من از متمولترین اهل مدینه هستم، مقصودم در این کار فقط این است که شما پاکیزه شوید.»

و در همان کتاب در حدیث مرفوعی آمده که حضرت ابوعبدالله امام صادق

علیه السلام فرمود:

«هرکس پندارد که امام به آنچه در دست مردم هست احتیاج دارد، کافر است، جز این نیست که مردم نیازمندند که امام از ایشان بپذیرد، خداوند عزوجل فرموده: (از اموال آنها صدقه [زکات] برگیر آنها را به وسیله آن پاک و تزکیه می‌نمائی).»

و در کتاب من لایحضره الفقیه در باب صله امام علیه السلام آمده که:

«از امام صادق علیه السلام در باره فرموده خدای عزوجل: (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا = چه کسی به خداوند وام نیکویی می‌دهد) سؤال شد، آن حضرت فرمود: در باره صله امام نازل شده. و نیز فرمود: یک درهم که امام به وسیله آن صله شود از یک میلیون درهم که در مورد دیگری در راه خدا صرف گردد بهتر است.»

و در همان کتاب در باب فضائل حج روایت آمده که:

«یک درهم خرج کردن در راه حج از یک میلیون درهم در غیر آن بهتر است، و یک درهم که به امام برسد مانند خرج کردن یک میلیون درهم در حج است.»^{۲۹۸}

و [صدوق] گوید:

«روایت شده که: یک درهم خرج کردن در حج از دو میلیون درهم در موارد دیگر در راه خدای عزوجل مصرف کردن بهتر است.»

و در جلد بیستم بحار [چاپ قدیم] به نقل از ثواب الأعمال بسند خود از اسحاق بن

عمار آورده که گفت:

«به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: معنی فرموده خدای تبارک و تعالی: (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً) چیست؟

فرمود: صله امام.»^{۳۰۰}

و در همان کتاب به نقل از بشاره المصطفی بسند خود از امام صادق علیه السلام آورده

که فرمود:

«صِلَةُ آلِ مُحَمَّدٍ— صلوات الله عليهم اجمعین— را از اموالتان وامگذارید، هر کس غنی است به مقدار مکتنتش، و هر کس فقیر است به مقدار فقرش، پس هر آنکه می خواهد که خداوند مهمترین حاجتش را نسبت به او برآورد؛ باید که آل محمد— صلوات الله عليهم اجمعین— و شیعیانشان را به آنچه از همه بیشتر به آن نیاز دارند، صله نماید.»^{۳۰۱}

و در بحار و برهان به نقل^{۳۰۲} از تفسیر عیاشی بسند خود از مفضل بن عمر آمده که

گفت:

روزی بر حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام وارد شدم چیزی با خود داشتم آن را در پیشگاهش نهادم. فرمود: این چیست؟ عرضه داشتم: این صِلَةُ مَوَالِیَانِ و غلامان تو است. فرمود: ای مفضل من آن را می پذیرم، از جهت نیازی که به آن داشته باشم آن را نمی پذیرم، و آن را قبول نکنم مگر برای اینکه به سبب آن تزکیه شوند. سپس آن حضرت علیه السلام فرمود: شنیدم پدرم می فرمود: هر کس یکسال بر او بگذرد که از مال خودش کم یا زیاد ما را صله نماید، خداوند روز قیامت به او نظر نخواهد کرد، مگر اینکه خداوند از او بگذارد.^{۳۰۳}

سپس فرمود:

ای مفضل این فریضه ای است که خدای تعالی آن را در کتاب خود بر شیعیان ما فرض نموده، آنجا که فرماید:

(لَسْنَا نَأْتُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ نُتَفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ = به مقام نیکوکاران [یا درجات بهشت] دست نخواهید یافت تا اینکه از آنچه دوست می دارید انفاق کنید) پس مائیم بِرِّ و تقوی، و راه هدایت، و درب تقوی، و دعای ما از خداوند محبوب نمی ماند، فقط مسائل حلال و حرامتان را سؤال کنید و مبدا که از کسی از فقها چیزی را بپرسید که نیازی به آن ندارید و خداوند آن را از شما مستور داشته است.^{۳۰۴}

و نیز در آن کتاب از حسن بن موسی آمده که گفت: اصحاب ما روایت کرده اند

از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام در باره فرموده خدای تعالی:

(الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ =

آنانکه آنچه را خداوند به پیوستنش دستور فرموده می پیوندند)^{۳۰۵}.

سؤال شد، آن حضرت فرمود:

«این صِلَةُ امام است در هر سال به کم یا زیاد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: و

منظورم از این کار جز تزکیه شما چیزی نیست.»^{۳۰۶}

و از امالی شیخ صدوق بسند خود از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:
هر کس یکی از اهل بیت مرا در این دardنیا با یک قیراط صله نماید، روز قیامت با یک قنطار او را جزا خواهم داد.^{۳۰۷}

توضیح

در مجمع البحرین گوید:

قیراط نیم دانگ است، و از بعضی از اهل حساب نقل شده که قیراط در لغت یونان دانه خرنوب است، و اصل آن قِراط به تشدید است چون جمع آن قراریط می باشد، پس [راء به یاء] بدل شده است.^{۳۰۸}

و در قاموس آمده:

قیراط و قِراط به کسر هر دو وزنش در بلاد مختلف است، در مکه یک چهارم از یک ششم دینار است، و در عراق نصف یک درهم دینار.

و در نهاییه گوید:

قیراط جزئی از اجزاء دینار است، و آن در بیشتر بلاد نصف یک دهم دینار است، و اهل شام آن را یک جزء از بیست و چهار جزء می شمارند.

و در قاموس گفته:

قنطار، وزن چهل اوقیه از طلا، یا هزار و دو بیست دینار، یا هزار و دو بیست اوقیه، یا هفتاد هزار دینار، یا هشتاد هزار درهم، یا صد رطل از طلا یا نقره، یا یک پوست گاو پر از طلا یا نقره می باشد.

و در مجمع البحرین آمده:

«در تفسیر آن گفته شده: آن هزار و دو بیست اوقیه است، و بقولی: صد و بیست رطل، و بقولی: یک پوست گاو پر از طلا است، و بقولی، نزد عرب آن را وزنی نیست.

و از تَغْلِب نقل شده که:

آنچه نزد بیشتر عربها معمول است چهار هزار دینار است، و هرگاه بگویند: قناطر مقتنطرة: دوازده هزار دینار است، و بقولی: هشتاد هزار است، و مقتنطرة یعنی تکمیل شده، چنانکه گویی: بدرةٌ مبدرةٌ، وَاَلْفٌ مُؤَلَّفٌ، یعنی: تام.

و از قِرَاء آمده که:

مقتنطرة؛ چند برابر شده است، چنانکه قناطر سه تا باشد و مقتنطرة نه تا.

و در حدیث آمده که:

قنطار پانزده هزار مثقال از طلا است، و مثقال؛ بیست و چهار قیراط است، کوچکترین آنها همچون کوه اُخُد است، و بزرگترین آنها مسافت بین آسمان و زمین.

و در معانی الاخبار، قنطار از حسنات به هزار و دو بیست اوقیه تفسیر شده، و اوقیه از کوه اُخُد بزرگتر می باشد.»

و در احتجاج شیخ طبرسی از محمد بن یعقوب — و ظاهراً از کتاب رسائل محمد بن یعقوب کلینی نقل کرده — از اسحاق بن یعقوب آمده که گفت: از محمد بن عثمان عمروی — رحمه الله — خواستم که نامه‌ای را [به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السلام] برساند که در آن از مسائلی که بر من مشکل شده بود پرسیده بودم، پس توقع به خط مولایمان صاحب الزمان علیه السلام وارد شد... تا آنجا که فرموده:

«و اما اموال شما را ما نمی پذیریم مگر برای اینکه شما پاکیزه شوید، پس هر که می خواهد صیله کند، و هر که خواهد قطع نماید که آنچه خداوند به ما عطا کرده بهتر از آن چیزی است که به شما داده است...»^{۳۰۹}

و آنچه روایت آوردیم ان شاء الله کفایت می کند.

دونکته:

و شایسته است دو نکته را تذکر دهیم:

نکته اول: اینکه صله امام علیه السلام در مثل این زمان از صله امام در زمان ظهور دولت حقّه و تسلط یافتن آن جناب بهتر است. و شاهد بر این است آنچه در کافی و غیر آن در حدیث مسندی از عمار ساباطی آمده که گفت:

«به حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام عرضه داشتم: کدامیک بهتر است، عبادت پنهانی با امام پنهان شده شما در دولت باطل یا عبادت در دوران ظهور حق و دولت آن با امام آشکار از شما؟ فرمود: ای عمار به خدا که صدقه در سیر از صدقه آشکارا بهتر است، همینطور به خدا قسم عبادت شما در پنهانی با امام پنهانان در زمان دولت باطل و با ترس از دشمنان و یا در حال متارکه با او بهتر است از کسی که خدای — عزوجل — ذکره — را در زمان ظهور حق با امام برحق ظاهر در دولت حق عبادت نمید، و عبادت توأم با ترس در دولت باطل همچون عبادت و امنیت در دولت حق نیست. و بدانید که هر کس از شما در این زمان نماز واجب خود را در وقتش به جماعت و به طور کامل بجا آورد و از دشمنش کتمان نماید خداوند ثواب پنجاه نماز واجب به جماعت گزارده شده را برای او بنویسد و هر کس از شما که در این زمان نماز واجبش را فرادی و در وقت خود به طور کامل و

درست ادا نماید خداوند — عزوجل — ثواب بیست و پنج نماز واجب فردی برای وی بنویسد، و هرکدام از شما که یک نماز نافله را در وقتش به طور کامل بجای آورد خداوند برایش ثواب ده نماز نافله بنویسد، و هرکس از شما کار نیکی انجام دهد خدای — عزوجل — بجای آن برایش بیست حسنه بنویسد و حسنات مؤمن از شما را خداوند — عزوجل — چندین برابر خواهد ساخت، به شرط اینکه حسن عمل داشته باشد، و نسبت به دین و امام و جان خود تقیه را بکار بندد، و زبانش را حفظ کند، همانا خدای — عزوجل — کریم است...» ۳۱۰

و در تأیید آنچه یاد کردیم اینکه: من در یکی از سالها در خواب دیدم که شخص جلیل بزرگواری می فرمود: هرگاه مؤمن چیزی از مال خود را برای امامش در زمان غیبتش نثار نماید ثوابش همانند هزار و یک برابر ثواب مثل آن است که در زمان حضورش نثار کند.

می گویم: شاهد صدق این خواب و حقیقت این گفتار اینکه امام صادق علیه السلام در خبر عمار فرمود:

«و حسنات مؤمن از شما را خداوند — عزوجل — چند برابر خواهد ساخت...»

سپس استبعاد در آن را دفع کرد به اینکه فرمود:

«همانا خدای — عزوجل — کریم است...»

نکته دوم: اینکه صله امام علیه السلام در زمان غیبت با مصرف کردن مال در مصارف و مخارجی که می داند آن حضرت علیه السلام به آنها رضایت دارد و محبوب اوست انجام می گردد، با قصد صله او، مانند چاپ کردن کتابهایی که مربوط به آن حضرت است، و بر پا کردن مجالس یادآوری آن جناب، و دعوت به او، و صله شیعیان و دوستانش بخصوص سادات علوی و علمای ترویج کننده شرع مقدس، و راویان احادیث ائمه طاهرین، و مانند اینها... از گونه های صیله که بر اهل آن پوشیده نیست، از خدای تعالی برای خودم و سایر مؤمنین توفیق می خواهم.

سی و ششم

صله شیعیان و دوستان صالح امامان علیهم السلام به وسیله مال

بدینجهت این عمل را بخصوص جداگانه ذکر کردیم که در بعضی از نصوص وارد شده و به آن ترغیب گردیده، چنانکه در من لایحضره الفقیه آمده که امام صادق علیه السلام فرمود:

«هرکس نتواند ما را صیله نماید، باید صله کند دوستان [شیعیان] صالح ما را که ثواب صیله ما برای او نوشته می شود، و هرکس نتواند ما را زیارت کند، صالحین از دوستانمان را دیدار نماید ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود.»

و در کتاب کامل الزیارات بسند خود از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آمده که فرموده:

«هرکس نتواند ما را زیارت کند پس صالحین از دوستانمان را دیدار نماید، ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود، و هرکس نتواند ما را صیله نماید، افراد صالح از دوستان ما را صله کند، ثواب صیله ما برای او نوشته می شود.»^{۳۱۱}

و در کتاب تهذیب بسند خود از آن حضرت علیه السلام آورده که فرمود:

«کسی که نمی تواند ما را زیارت کند پس برادران صالح خود را زیارت نماید که ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود، و هرکس نتواند ما را صیله نماید پس برادران صالح را صیله نماید ثواب صیله ما برایش ثبت می گردد.»^{۳۱۲}

سی و هفتم خوشحال کردن مؤمنین

چونکه این کار مایه سرور و خرسندی مولایمان صاحب الزمان علیه السلام می باشد، و خوشحال کردن مؤمنین هم با کمک کردن آنها به وسیله مال انجام می شود، و هم با کمک کردن به بدن، و گاهی با برآوردن حوائج و برطرف کردن غصه های آنان، و با وساطت و شفاعت در حق ایشان، و به وسیله دعا کردن در حق آنان، و یا احترام نمودن آنها، و هم با یاری خاندان و فرزندان ایشان، و نیز با قرض دادن به آنان، یا به تعویق انداختن طلب قرضهایی که برعهده آنها است، و یا به غیر اینها از گونه های خرسند نمودن مؤمنین که بر پویندگان آن راهها پوشیده نیست، پس هرگاه مؤمن محب اهل البیت علیهم السلام با انجام دادن این کارها نیت کند که حضرت صاحب الامر علیه السلام را خوشحال و مسرور نماید به آن ثواب نایل می آید، اضافه بر سایر ثوابهای بزرگی که برای خوشحال کردن مؤمنین مهیا گردیده است.

و برآنچه توجه دادیم دلالت می کند روایتی که در کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«کسی از شما نپندارد که چنانچه مؤمنی را شاد و مسرور نماید تنها او را شادمان کرده، بلکه والله ما را خوشحال ساخته بلکه سوگند به خدا رسول خدا صلی الله علیه وآله را خوشحال نموده است.» ۳۱۳

و در همان کتاب بسند خود از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:
«هرکس مؤمنی را شاد نماید رسول خدا صلی الله علیه وآله را مسرور نموده، و هرکس بر

رسول خدا صلی الله علیه وآله سرور وارد کند آن سرور را به خداوند رسانیده، و همینطور است هر که بر مؤمن اندوهی وارد کند.»^{۳۱۴}

و در همان کتاب در خیر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود:

«خداوند عزوجل به داود علیه السلام وحی فرستاد که: همانا بنده ای از بندگان من حسنه ای بجا می آورد پس بهشت خود را بر او مباح می سازم، داود عرضه داشت: پروردگارا آن حسنه کدام است؟ خداوند فرمود: بر بنده مؤمنم سروری وارد نماید هر چند به وسیله یک دانه خرما باشد. داود گفت: پروردگارا سزاوار است هر که تو را شناسد امیدش را از تو قطع نکند.»^{۳۱۵}

و روایات در این باره بسیار است، و آنچه یاد کردیم برای اهل بصیرت کافی

است.

سی و هشتم

خیرخواهی برای آن حضرت علیه السلام

که در کافی بسند صحیحی از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام آمده که: «رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خدای عزوجل به هیچ دوست خود که جانش را به اطاعت و خیرخواهی امامش به زحمت انداخته نظر نیفکند مگر اینکه او در رفیق اعلیٰ [دستۀ پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحین که در بهشت قرین هم باشند] با ما باشد.»^{۳۱۶}

و در همان کتاب بسند صحیح یا مؤثقی همچون صحیح از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد خیف برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: خداوند خُرَم بدارد بنده ای را که سخن مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و آن را حفظ نماید و به کسی که آن را نشنیده برساند، که بسا کسی حامل فقه است ولی فقیه نیست، و چه بسا کسی معارف و دستورات فقهی را به فقیه تر و داناتر از خودش برساند، سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی در آنها خیانت نکند: اخلاص عمل برای خدا، و نصیحت و خیراندیشی برای امامان و پیشوایان مسلمین، و ملازمت جماعت آنها، زیرا که دعوت آنان فراگیرنده است هرآنکه را در دنبال آنها باشد، مسلمانان برادرند؛ خونشان برابر است؛ و کمترین افرادشان در برقراری پیمانشان کوشش می نماید.»^{۳۱۷}

و در همان کتاب در حدیث مرسلی از مردی از قریش روایت آمده که گوید: «سفیان ثوری به من گفت: مرا به خدمت جعفر بن محمد علیهما السلام ببر، می گوید: با او به خدمت آن جناب رفتم ولی وقتی رسیدیم که سوار مرکبش شده بود. سفیان عرضه

داشت: ای ابا عبدالله خطبه ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد خیف إنشاء فرمود برایمان بازگو کن. فرمود: بگذار فعلاً دنبال کار خود بروم، بعد که برگشتم برایت بیان می کنم، چون سوار شده ام. عرضه داشت تورا به خویشاوندیت با رسول خدا سوگند که این مطلب را برایم حدیث فرما. پس آن جناب پیاده شد و سفیان گفت: دستور فرمائید تا دوات و کاغذ برایم بیاورند تا آن را از زبان شما بنویسم. پس آن حضرت دوات و کاغذ فرا خواند و فرمود بنویس:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خُطْبَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ: نَظَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَاتِي فَوَعَاها وَتَلَّغَهَا مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ أَيُّهَا النَّاسُ يُبَلِّغُ الشَّاهِدُ الْغَائِبُ قُرْبُ حَامِلٍ فَفِيهِ لَيْسَ بِفَقِيهِ وَرُبُّ حَامِلٍ فَفِيهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلَاثٌ لَا يَبْلُغُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ أَمْرٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَالنَّصِيحَةُ لِأَثَمَةِ الْمُسْلِمِينَ، وَالزُّرُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ ذَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ، الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَكَافَى دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِذَمَّتِهِمْ أَذَانَهُمْ.

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایگر، خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد خیف؛ خداوند خُرم بدارد بنده ای را که سخن مرا بشنود و آنرا در دل جای دهد و به کسی که آنرا نشنیده برساند. ای مردم باید حاضرین به غائبین برسانند، چه بسا کسی که فقه دارد ولی فقیه و درک کننده نیست و چه بسا کسی که معارف و دستورات فقهی را به فقیه تر و داناتر از خویش نقل می کند. سه چیز هست که قلب هیچ فرد مسلمانی در آن خیانت نکند: إخلاص عمل برای خدا، نصیحت و خیراندیشی برای ائمه مسلمین، و ملازمت جماعت ایشان، زیرا که دعوتشان (دعایشان) تمام کسانی را که پشت سر آنهایند فرا می گیرد، مؤمنین برادرند و خونشان برابر، آنان بر دیگران از غیر خودشان همدستند، کوچکترینشان برای اجرای پیمانشان کوشا است.

سفیان این حدیث را نوشت و بر آن حضرت باز خواند. آنگاه حضرت صادق علیه السلام سوار شد و رفت. من و سفیان نیز آمدیم در میان راه به من گفت: به جای خود باش تا من در این حدیث نظری بیفکنم و دقتی کنم، به او گفتیم: به خدا قسم ابوعبدالله علیه السلام با بیان این حدیث برگردن توحقی انداخته که هرگز از گردنت نرود. گفت: کدام حق؟ گفتم: در این عبارت سه چیز است که دل مسلمان در آنها خیانت نکند: اول إخلاص عمل برای خدا که ما آنرا فهمیدیم، ولی دومی که نصیحت و خیراندیشی برای ائمه مسلمین، اینها کدام ائمه هستند که خیراندیشی برای آنها بر ما لازم است؟ معاویه بن ابی

سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم؟ و کسانی که شهادتشان نزد ما قبول نیست و نماز پشت سر آنها جایز نمی‌باشد؟ و سومی که ملازمت جماعت آنها است، منظور کدام جماعت است؟ آیا جماعت مُرَجَّه که می‌گویند هر که نماز نخواند روزه هم نگیرد غسل جنابت هم نکند خانه کعبه را هم خراب کند و مادرش را هم نکاح نماید، تنها با نام مسلمانی که بر خود نهاده در ایمان به درجه جبرئیل و میکائیل است؟ یا مقصود قدری‌ها هستند که معتقدند آنچه خدا بخواهد نمی‌شود و آنچه ابلیس بخواهد می‌شود؟ یا جماعت حروری‌ها و خوارج که از علی بن ابی طالب علیه السلام بیزاری می‌جویند و او را کافر می‌دانند؟ یا جماعت جهمی که قائل است: ایمان تنها خداشناسی است و بس؟ سفیان گفت: وای بر تودر معنی این دو جمله از حدیث چه می‌گویند؟ گفتیم، می‌گویند: منظور از امامی که نصیحت و خیراندیشی برای او بر ما واجب است علی بن ابی طالب علیه السلام است، و مقصود از جماعتی که ملازمت آنها واجب است خاندان اوست. راوی می‌گوید: دیدم آن نوشته را گرفت و پاره کرد سپس به من گفت: از این مطلب به کسی خبر مده. ۳۱۸

یادآوری:

در مکرمات چهارم و مکرمات پنجاه و نهم از بخش پنجم کتاب مطالبی که بر این موضوع دلالت دارند گذشت، بدانجا مراجعه شود.

توضیح و بیان:

اینکه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ غَلِيهِنَّ قَلْبُ أَمْرٍ مُسْلِمٍ». احتمال می‌رود «یَغْلُ» به فتح یاء از باب غلول به معنی خیانت باشد، و ظاهرش همین است، چنانکه در فرموده خدای تعالی آمده: (وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ = و هیچ پیغمبری را نشاید که خیانت کند و هر کس خیانت کند روز قیامت خیانت خویش را به همراه آورد). ۳۱۹

و احتمال دارد که از باب «غِلَّ» به معنی کینه و دشمنی باشد، همچنانکه در فرموده خدای تعالی آمده: (وَتَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ = آنچه از حقد و کینه در سینه داشتند برگزینیم). ۳۲۰

و بنابراین دو احتمال؛ امکان دارد که جمله حدیث خبریه باشد، و ممکن است إنشاء باشد.

و محتمل است که «یُغَلَّ» به ضمّ یاء از باب غُلّ باشد، همچنانکه در فرمودهٔ خدای تعالی آمده:

(عُلِّتْ أَيْدِيهِمْ = دستشان [بیهود] بسته باد).

و این ضدّ فراخی سینه و شرح صدر است، و موافق فرمودهٔ خدای تعالی:
(وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ = و گفتند دل‌های ما در پرده و غلاف است بلکه خداوند بر اثر کفرشان بر آنها مهر زده است).^{۳۲۱}

و بنابر تمام احتمالات: ممکن است «عَلَى» در کلمهٔ «عَلَيْهِمْ» برای استعلاّی معنوی باشد، و شاید که به معنی «فی=در» باشد، مانند فرمودهٔ خدای تعالی:
(وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا = و [وموسی] داخل شهر شد در هنگام غفلت اهل آن^{۳۲۲}).

و ممکن است به معنی «مَعَ=با» باشد، مانند فرمودهٔ خدای تعالی:
(وَأَتَى الْقَوْمَ عَلَى حُبِّهِ = و دارائش را با وجود دوست داشتن آن بردارد).^{۳۲۳}

و یا اینکه برای سببیت باشد، مانند فرمودهٔ خدای تعالی:
(وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ = و تا خداوند را به سبب اینکه هدایتتان فرمود به عظمت یاد کنید).^{۳۲۴}

و «مُسْلِمٍ» احتمال می‌رود که منظور از آن اعم از مؤمن [و مسلمان غیر مؤمن] باشد، و یا اینکه منظور از آن اخصّ — یعنی مؤمن کامل — باشد.
و «النَّصِيحَةَ» از باب نُصَح است، و آن در اصل خلوص می‌باشد، و بدینجهت آن را نصیحت نامیده‌اند که از آمیختگی با غرضهای نفسانی خالص است. و نصیحت گاهی در قصد خیر برای منصوح له (= کسی که نصیحتش را خواسته) بکار می‌رود، و گاهی در هر کاری قولی که به وسیلهٔ آن برای منصوح له خیر می‌خواهد.
و «اللزومَ لِجَمَاعَتِهِمْ»: ظاهراً مقصود جماعت امامان علیهم السلام است، یعنی مؤمن کسی است که به تمامی آنها معتقد باشد و به همهٔ آنها اقرار کند، و اینکه هر کس یکی از آنان را انکار نماید چنان است که همه را انکار کرده باشد. «فَإِنْ دَعَوْتَهُمْ مَحِيطَةً مِنْ وَرَائِهِمْ»: ظاهراً ضمیر نخستین به امامان علیهم السلام برمی‌گردد، و ضمیر دوم به

مسلمانان، و محتمل است که «دعوت» به معنی دعا باشد، و احتمال دارد که منظور دعوت مردم به ایمان و شناخت دلائل آشکار و آثار روشن امامان علیهم السلام باشد، که ایشانند دعوت کنندگان خلق به سوی خداوند، و دلالت کنندگان برخداوند با زبان و افعال و صفات و معجزات و کراماتشان.

و حاصل از احتمالات یاد شده در معنی حدیث چند وجه است:

وجه اول: اینکه این امور سه گانه چیزهایی هستند که می بایست دل هیچ مسلمانی در آنها خیانت نکند، و این وجه مبتنی بر آن است که جمله را انشائیة بدانیم، و «علی» را به معنی «فی» و نصیحت را به معنی قصد خیر برای منصوح.

و بنابراین امور سه گانه قلبی خواهند بود و کارها و اعمال قلبی و بدنی بر آنها مترتب می شوند و از آنها سرچشمه می گیرند، و این حدیث شریف درصدد بیان تکالیف قلبی است که متعلق به مکلف است و به خدای تعالی و اولیای او علیهم السلام مربوط می باشد، پس إخلاص در عمل راجع به خدای عزوجل است، و قصد خیر برای اولیای او، و لزوم جماعت ایشان؛ هر دو به رسول خدا و خلفای برحق آن حضرت — صلوات الله علیهم اجمعین — راجع است، و این دو بدینگونه حاصل می شوند که دل مؤمن به قصد خیر برای آنان و ملازمت همه ایشان اهتمام داشته باشد، و دست یازیدن و روی آوردن به غیر ایشان از کسانی که مقام آنان را — به ناحق — ادعا می کنند قصد نکند، و این یک وظیفه و تکلیف اسلامی است برعهده همه افراد بشر، بی هیچ تفاوتی بین مسلمان و کافر، زیرا که کفار نیز به این امر و تکالیف شرعی الهی دیگر موظف هستند.

و اینکه در اینجا و در سایر احکام خصوص مسلمان یاد گردیده، بجهت شرافت دادن به اوست که حکم و خطاب متوجه او می گردد به سبب توجه او به حق تعالی و گرفتن معالم دین، و برای خواری کافر است و روی گردانیدن از او به سبب إعراض او از حق، خدای عزوجل فرموده:

(نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ* چون خداوند را فراموش کردند او نیز آنان را فراموش کرد).^{۳۲۵}

و او — تعالی — فرموده:

(وَيُضِلُّ اللَّهُ الْفَالِغِينَ = و خداوند ستمکاران را گمراه می گرداند).^{۳۲۶}

و او — عز اسمه — فرموده:

(فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا = پس تو [ای

رسول [اعراض کن از هرکسی که از زیاد ما روی گردانید و جز زندگانی دنیا را
نخواست]. ۳۲۷.

وجه دوم: اینکه امور یاد شده - یعنی إخلاص، و نصیحت برای امامان، و ملازمت آنها - وسایل و اسباب حفظ شدن دل از خیانت باشد. و این وجه مبتنی بر آن است که جمله خبریه باشد و «علی» به معنی «مع» یا برای سببیت، و نصیحت - بنابراین وجه - ممکن است نصیحت قلبی منظور باشد، که خیر خواستن برای منصوح در همه چیزهایی که متعلق به اوست، و شاید که نصیحت در کارهای بدنی و مصارف مالی مراد باشد، و آن هر فعل یا قولی است که مراد از آن خیر برای منصوح است.

وجه سوم: اینکه جمله خبریه باشد، و حدیث - بنابراین وجه - در صد بیان علائم مؤمن است، یعنی مسلمان واقعی که در قرآن مجید به فرموده خدای عزوجل چنین توصیف گردیده:

(وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى =
و هرکس روی تسلیم به سوی خداوند آورد و نیکوکار باشد همانا به محکمترین رشته
[الهی] چنگ زده است). ۳۲۸.

زیرا که حقیقت ایمان معرفت خدای عزوجل و اخلاص عمل برای اوست، و شناخت اولیای امر: رسول خدا و ائمه طاهرین و ملازمت ایشان، و نصیحت و خیرخواهی برای آنان می باشد، و اینها اموری است که دل مسلمان واقعی در آنها خیانت نمی کند، و این وجه سازگار است با اینکه «يُغَلُّ» از باب غلول به معنی خیانت باشد، و هم با اینکه از غلّ ضد انشراح و گشایش باشد، چنانکه پوشیده نیست.

وجه چهارم: اینکه جمله خبریه باشد، و «يُغَلُّ» به ضم یاء به صورت فعل مجهول خوانده شود، و «علی» به معنی «مع» یا برای سببیت باشد، و «مسلم» را به معنی معروفش بگیریم یعنی اعمّ از مؤمن و غیر مؤمن، و منظور از «ائمه مسلمین» امیرالمؤمنین و امامان معصوم از فرزندان آن حضرت علیهم السلام باشد. و حاصل معنی اینکه هر مسلمانی که این امور یعنی: اخلاص عمل برای خداوند، و نصیحت برای ائمه مسلمین، و ملازمت جماعت ایشان، در او جمع گردد، دلش باز [و روشن] می شود و از مهر خوردن بر قلب محفوظ می ماند، و از کسانی خواهد بود که خداوند سینه اش را برای اسلام گشایش داده، و از نورانیستی از سوی پروردگارش برخوردار است، و چنانچه این امور در او جمع نگردد

خداوند بردنش مُهر بطلان می زند، و مصداق فرموده خدای تعالی می شود که:
 (وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ) و گفتند دل‌های ما در پرده و
 غلاف است بلکه خداوند بر آنها مهر زده به سبب کفرشان..^{۳۲۹}

زیرا که کفر مراتب و درجه‌هایی دارد که یکی برتر از دیگری است، و هر مرتبه را آثار خاصی است — پناه به خدای تعالی —، همچنانکه ایمان نیز مراتب و درجاتی دارد که بعضی برتر از بعضی دیگر است، و برای هر مرتبه از آن آثار خاصی هست، از خداوند متعال خواستاریم که بما توفیق عنایت فرماید برای تکمیل مراتب ایمان و نصیحت برای مولا ایمان صاحب الزمان علیه السلام.

تتمه مطلب و تذکر:

بدانکه نصیحتگر نسبت به امام زمانش علیه السلام — بنابر آنچه یاد کردیم و بیان داشتیم — کسی است که وضع خود را مراقب باشد، و بر کارهایش مواظبت نماید، بطوریکه افعال و نیتهایش که راجع به امام زمانش علیه السلام است از هر چه مایه نارضایتی و هتک احترام امامش هست برکنار و خالص باشد، و همه جا رعایت کند که خیر مولایش علیه السلام چیست، و مقصود همان است، که برای هر رهرو حاصل نمی‌گردد مگر با مراقبت تام و مواظبت پیوسته و مداوم، و بینش در دین و همنشینی اهل تقوی و یقین و دوری از اهل تردید و فاسقین، و اگر کسی را نیافت که چنین اوصافی داشته باشد تا با او مجالست نماید؛ در خانه خود بنشیند، و سکوت را پیشه کند، و هرگاه از همنشینی با کسانی که مجالست با آنان شایسته نیست ناگزیر باشد به قدر ضرورت اکتفا نماید، و ان شاء الله مطالبی که بر این امور دلالت دارد خواهیم آورد.

سی ونهم

زیارت کردن آن حضرت علیه السلام

به وسیله توجه نمودن به آن جناب و سلام کردن بر او در هر مکان و زمان بطور عموم، و در بعضی از جاها و زمانها بطور خاص، و فضیلت و چگونگی آن را در خاتمه کتاب خواهیم آورد^{۳۳۰}۔ ان شاء الله تعالی شأنه۔

چهلّم

دیدار مؤمنین صالح و سلام کردن بر آنان

به قصد نایل شدن به فضیلت زیارت آن حضرت و سلام کردن بر آن جناب — صلوات الله علیه — و در مطلب سی و ششم آنچه مایهٔ بشارت و چشم روشنی اهل اخلاص و یقین است، که براین معنی دلالت دارد گذشت.

چهل و یکم درود فرستادن بر آن حضرت علیه السلام

و آنچه بر فضیلت و تأکید آن دلالت دارد چند امر است، از جمله:

۱- اینکه درود و صلوات از اقسام دعا کردن است، پس تمام آنچه در فضیلت دعا برای آن حضرت رسیده شامل آن نیز می شود، چون صلوات از ناحیه ما درخواست رحمت از خداوند عزوجل است، و با رحمت او امور دنیا و آخرت سامان می گیرد، بنابراین هرگاه ما بر امام زمانمان علیه السلام درود فرستیم باینکه بگوئیم: **اللهم صلّ علی مولانا و سیدنا صاحب الزمان**، یا با امثال این عبارت صلوات بفرستیم، این کار طلب رحمت برای آن حضرت است در تمام اموری که در دنیا و آخرت متعلق به او است، پس در این خواسته ما از خداوند - عز اسمہ - طلب کردن حفظ آن جناب و حفظ یاران و دوستانش از هرگونه گزند، و درخواست هرگونه هم و غم از قلب مقدسش و دل دوستانش، و تقاضای تعجیل قَرَج و ظهورش، و موجبات خشنودیش از جهت پیروزی بر دشمنان دین و بر پاسازی کارهای نیک و گسترش عدل در سراسر زمین، و رستگاری پیروان و مؤمنان به واسطه آن حضرت به بهشت، و... از اقسام مختلف رحمت واسعة الهی که به اولیای خود اختصاص داده، و شماره آنها را کسی جز خودش نمی داند، در این صلوات ما نهفته است.

از درگاه خدای تعالی خواهانیم که ما را از یاران مولایمان صاحب الزمان علیه السلام قرار دهد، و از دوستانش که در دنیا و آخرت عنایتش را به آنان اختصاص می دهد محسوب فرماید، که او نزدیک و اجابت کننده دعا است.

۲- تمام آنچه در فضیلت صلوات فرستادن بر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده، و روایاتی که دلالت دارند بر اینکه درود فرستادن بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جز با درود فرستادن بر ایشان علیهم السلام تمام نیست، که این روایات بسیار و در

کتاب اخبار ذکر گردیده است.

۳- وارد شدن صلوات برخصوص آن حضرت علیه السلام در بسیاری از دعاهایی که از امامان علیهم السلام رسیده، و این برکسی که در پیرامون این مطلب جستجو نماید پوشیده نمی ماند.

۴- وارد شدن طلب توفیق برای درود فرستادن برآن حضرت علیه السلام به طور خاص در دعایی که از ناحیه شریف آن جناب به واسطه شیخ اجل ابو عمر و عمری - قدس الله سره - روایت گردیده، ما دعای مزبور را در بخش هفتم کتاب آوردیم، و محل شاهد از آن دعا این عبارت است:

«و ذکر آن حضرت و انتظارش و ایمان و یقین قوی به او در ظهورش و دعا برای آن جناب و درود فرستادن بر او را از یاد ما مبر...».

۵ - امر به درود فرستادن بر آن جناب به طور خاص در اخبار متعدد، و از جمله در روایتی که سید اجل علی بن طاوس در کتاب جمال الاسبوع و دیگران به طور مسند از مولایمان حضرت حسن بن علی عسکری علیهما السلام آورده اند، که بر هر کدام از امامان علیهم السلام به طور خاص صلواتی یاد فرموده، و در آن روایت صلوات بر ولی امر منتظر حضرت حجة بن الحسن علیه السلام چنین آمده:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَأَبْنِ أَوْلِيَانِكَ الَّذِينَ قَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَأَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَظَهَّرْتَهُمْ نَظْهَرًا اللَّهُمَّ أَنْصُرْهُ وَأَنْصُرْ بِهِ لِدِينِكَ وَأَنْصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَأَوْلِيَاءَهُ وَشِيعَتَهُ وَأَنْصُرْهُ وَأَجْعَلْنَا مِنْهُمْ. اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ طَاغٍ وَبَاغٍ وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَأَحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَأَحْرُسْهُ وَأَمْنِعْهُ مِنْ أَنْ يُوَصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَأَحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَأَبْدَهُ بِالنَّصْرِ وَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ وَأَخْذُكَ خَاذِلِيهِ وَأَقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَأَقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُتَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَتَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا وَأَمْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ عَلَيهِ وَآلِهِ السَّلَامَ وَأَجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ وَأُرِنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا يَأْمُلُونَ وَفِي عَهْدِهِمْ مَا يَحْتَدِرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ رَبَّ الْعَالَمِينَ آمِينَ.

ترجمه:

بار خدایا بر ولایت و فرزند اولیائت درود فرست، آنانکه اطاعتشان را فرض دانسته و حقشان را واجب فرموده‌ای، و هرگونه پلیدی و رجس را از آنان دور داشته و آنان را از هرگونه آلودگی و عصیان پاک و مبرّی ساخته‌ای، بار خدایا او را یاری فرمای و به (دست) او دینت را یاری کن و به وجود او دوستانت و دوستان و شیعیان و یاران او را پیروزمند گردان، و ما را هم از آنان قرارده.

بار خدایا او را از شرّ هر سرکش و ظالم و از شرّ تمام خلق خود در پناهت محفوظ بدار، و او را از پیش‌رو و پشت سر و طرف راست و چپ (از همهٔ حوادث ناگوار) محافظت فرمای، و از رسیدن هرگونه بدی و ناملامی به ساحت مقدّسش ممانعت و حضرتش را از آنها حراست بنمای، و در وجود او (دین و آیین) رسول و آل رسولت را محفوظ بدار، و به (دست) او عدل و داد (مطلق و همه‌جانبه) را آشکار ساز، و با نصرت (مخصوصت) او را تأیید گردان، و یاری کنندگانش را یاری کن، و مخالفانش را خوار بنمای، و به (قدرت) او سرکشان و جبّاران کفر پیشه را درهم بشکن، و به (تیغ) او کفار و منافقین و تمامی ملحدین را در هر کجای از مشارق و مغارب زمین خشکی و دریا و کوه و صحرا هستند همه را به هلاکت برسان، و زمین را به (ظهور) او آکنده از عدل کن، و دین پیغمبرت — که بر او و آل او سلام باد — را به (دست) او (در سراسر عالم) ظاهر (و غالب) گردان، و ای خدا مرا از یاران و مددکاران و پیروان و شیعیانش قرارده، و آنچه آل محمد علیهم السلام آرزومندند (از ظهور حق و حکومت اسلام) در زمان حیات من آشکار کن، و آنچه در مورد دشمن خود امید دارند (که خوار و نابود گردند) بمن بنما، ای خدای حق پروردگار عالمیان دعایم را مستجاب کن. ۳۳۱

تذکره:

در آخر بخش هفتم صلواتی را که مشتمل بر دعا برای آن حضرت علیه السلام می‌باشد، از مصباح الزائر روایت آوردیم، این تذکر را غنیمت شمرده و به آن صلوات رجوع نمائید.

چهل و دوم

هدیه کردن ثواب نماز به آن جناب علیه السلام

و دلیل بر این روایتی است که سید بن طاوس در کتاب جمال الاسبوع آورده، وی گوید: ابو محمد صیمری حدیث آورد گفت: حدیث کرد ما را ابو عبد الله احمد بن عبد الله بجلی بسندی که مرفوع است به امامان علیهم السلام که فرمودند:

«هر کس ثواب نماز خود را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیر المؤمنین و اوصیای بعد از آن حضرت علیهم السلام قرار دهد، خداوند ثواب نمازش را آنقدر افزایش می دهد که از شمارش آن نفس قطع می گردد، و پیش از آنکه روحش از بدنش برآید به او گفته می شود: ای فلان؛ هدیه توبه ما رسید، پس امروز روز پاداش و تلافی کردن [نیکیهای] تو است، دلت خوش و چشمت روشن باد به آنچه خداوند برایت مهیا فرموده، و گوارایت باد آنچه را به آن رسیدی.»

راوی گوید: [به امام علیه السلام] عرض کردم: چگونه نمازش را هدیه نماید و چه بگوید؟ فرمود:

نیت می کند ثواب نمازش را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم...» ۳۳۲

مصنف این کتاب محمد تقی موسوی - عفی الله تعالی عنه - می گوید:

مقتضای این حدیث شریف، مستحب بودن هدیه ثواب نمازها بطور مطلق - چه واجب و چه مستحب - به رسول خدا صلی الله علیه وآله یا حضرت صاحب الدار^{۳۳۳} یا سایر ائمه اطهار علیهم السلام می باشد، و آنچه پس از این کلام در سخنان امام علیه السلام آمده گواه بر این است.

چهل وسوم هدیة نماز مخصوص

اینکه شخص مؤمن نماز مخصوصی به عنوان هدیه به آن حضرت علیه السلام یا به یکی از امامان علیهم السلام بجای آورد، و هیچ حدّ و وقت و شماره‌ای برای این نماز نیست، و مؤمن به مقدار محبت و توانائیش به محبوبش هدیه تقدیم می کند، و برحسب طاقتش او را خدمت می نماید.

و دلیل برآنچه یاد کردیم آن است که در حدیث سابق الذکر پس از آن گفتار آمده

که فرمود:

«و اگر بتواند بر پنجاه رکعت نماز چیزی را بیفزاید — هر چند در هر روز دو رکعت باشد — و آن دو رکعت را به یکی از ایشان (سلام الله علیهم) هدیه نماید، پس آن دو رکعت نماز را همچون نمازهای واجب آغاز کند که هفت تکبیر یا سه تکبیر بگوید، یا در هر رکعت یک تکبیر. و پس از تسبیح رکوع و سجود در هر رکعت سه مرتبه بگوید:

صَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِينَ.

و چون تشهد گفت و سلام داد، بگوید:

اللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِينَ الْاَخْيَارِ وَابْلِغْهُمْ اَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ اَللّٰهُمَّ
اِنَّ هٰذِهِ الرُّكْعَاتِ هَدِيَّةٌ مَّتٰى اِلَى عَبْدِكَ وَنَبِيِّكَ وَرَسُوْلِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ
خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَرَسُوْلِ الْمُرْسَلِيْنَ اَللّٰهُمَّ فَتَقَبَّلْهَا مِنِّيْ وَابْلُغْهَا اِيَّاهَا عَنِّيْ وَابْنِيْ
عَلَيْهَا اَفْضَلَ اَمَلِيْ وَرَجَائِيْ فِيْكَ وَفِيْ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَوَصِيْ نَبِيِّكَ
وَفاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَةَ نَبِيِّكَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سِبْطِيْ نَبِيِّكَ وَاَوْلِيَاكَ مِنْ وُلْدِ

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ.

ترجمه:

بار خدایا توئی سلامت دهنده و سالم از هر عیب، و سلامت از [سوی] تواست، ای صاحب جلال و بزرگواری بر محمد و آل محمد آن پاکیزگان پاک بهترین خلق؛ درود فرست و برترین تحیت و سلام را به ایشان برسان. بار خدایا به درستی که این رکعات هدیه ای از من است به بنده و پیغمبر و رسول تو محمد بن عبدالله خاتم پیغمبران و سید رسولان، بار خدایا پس این [هدیه] را از من بپذیر و از من به او برسان و پاداش مرا بهترین آرزوهایم قرار ده و به مقدار امیدم درباره تو و درباره پیغمبرت علیه السلام و وصی پیغمبرت و فاطمه زهرا دخت پیامبرت و حسن و حسین دو سبط و نواده پیامبرت و اولیائت از فرزندان حسین علیه السلام ای ولی مؤمنین، ای ولی مؤمنین ای ولی مؤمنین. «۳۳۴

نماز هدیه به امیرالمؤمنین علی علیه السلام

پس از دو رکعت نماز دعای مذکور را تا «افضل التحية والسلام» بخواند، سپس

بگوید:

اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِّنِّيْ اِلَى عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ عَمِّ نَبِيِّكَ
وَوَصِيِّهِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَللّٰهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّيْ
وَابْلَغْهُمَا اِيَّاهُمَا عَنِّيْ وَابْنِيْ عَلَيْهِمَا اَفْضَلُ اَمَلِيْ وَرَجَائِيْ فِيْكَ وَفِي نَبِيِّكَ
وَوَصِيِّ نَبِيِّكَ وَفَاطِمَةَ الرَّهْرَاءِ ابْنَةَ نَبِيِّكَ وَالْحَسْنَ وَالْحُسَيْنِ سَبْطِيْ نَبِيِّكَ
وَاَوْلِيَاثِكَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ يَا وُلِيَّ الْمُؤْمِنِيْنَ يَا وُلِيَّ الْمُؤْمِنِيْنَ يَا وُلِيَّ الْمُؤْمِنِيْنَ.

هدیه به فاطمه زهرا علیها السلام

چنین بگوید:

اَللّٰهُمَّ اِن هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِّنِّيْ اِلَى الظَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ الْقَطِيْبَةِ الرَّكِيَّةِ
فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ اَللّٰهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّيْ وَاَبْلَغْهُمَا اِيَّاهُمَا عَنِّيْ وَابْنِيْ عَلَيْهِمَا اَفْضَلُ
اَمَلِيْ وَرَجَائِيْ فِيْكَ وَفِي نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَصِيِّ نَبِيِّكَ وَالْقَطِيْبَةِ
الظَّاهِرَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَالْحَسْنَ وَالْحُسَيْنِ سَبْطِيْ نَبِيِّكَ يَا وُلِيَّ الْمُؤْمِنِيْنَ يَا
وُلِيَّ الْمُؤْمِنِيْنَ يَا وُلِيَّ الْمُؤْمِنِيْنَ.

هدیة به امام حسن علیه السلام

چنین بگوید:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَأَبْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ
وَلِيِّكَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِثَامَهُمَا عَنِّي
وَأَبْنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَوَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ
الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ.

هدیة به امام حسین علیه السلام

اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَأَبْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ
وَلِيِّكَ سَبِيَّةِ نَبِيِّكَ الْقَلِيْبِ الْقَاهِرِ الزَّكِيِّ الرَّضِيِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمُجْتَبَى [و
دعا را تا آخر بخواند] يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ.

هدیة به امام علی بن الحسین علیهما السلام

چنین بگوید:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَأَبْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ
وَلِيِّكَ سَبِيَّةِ نَبِيِّكَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ [و دعا را تا آخر
بخواند و سه بار بگوید:] يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ.

هدیة به امام محمد بن علی علیهما السلام

چنین بگوید:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَأَبْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَبْنِ
وَلِيِّكَ سَبِيَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَمِكَ [و دعا را تا آخر بخواند و سه بار
بگوید] يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ.

هدیة به امام جعفر بن محمد علیهما السلام

چنین بگوید:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ
وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ [ودعا را تا به آخر
بگوید تا سه بار] یا ولی المؤمنین.

هدیه به امام موسی بن جعفر علیهما السلام

چنین بگوید:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ
وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَأَرِثْ عِلْمَ التَّبِيِّينَ [ودعا را تا
آخر بیاورد و سه بار بگوید] یا ولی المؤمنین.

هدیه به امام رضا علی بن موسی علیهما السلام

چنین بگوید:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ
وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا بْنِ المَرَضِيِّينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ [ودعا را تا
آخر بخواند و سه بار بگوید] یا ولی المؤمنین.

هدیه به امام محمد بن علی و امام علی بن محمد و امام حسن بن علی

علیهم السلام

به ترتیب فوق بخواند، تا به حضرت امام صاحب الزمان علیه السلام برسد، پس آن

دعا را بخوان تا بگویی:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ
وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ فِي أَرْضِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ [تا آنجا که سه بار بگویی] یا
ولی المؤمنین.

سید اجل علی بن طائوس در جمال الاسبوع گوید:

شاید که نشاط بجای آوردن این هدایا را در خود نبینی یا به خاطر اینکه به خود بگویی که
ائمه معصومین علیهم السلام از این هدیه ها بی نیازند، یا شاید که آنها را از جهت تکرار در
هر روز بسیار شماری و طبع توبه انجام ندادن آنها تمایل کند، و بدانکه آنان — صلوات

الله علیهم— از هدیه تو مستغنی و بی نیاز می باشند، ولی تویی نیاز نیستی از اینکه هدیه به ایشان تقدیم نمائی و گفتارت نزد آنان نزدیک باشد، همچنانکه خداوند—جل جلاله— از این احوال بی نیاز است، پس باید که در نیت و خاطر تو هنگامیکه این اعمال را آغاز می کنی چنین باشد که خداوند—جل جلاله— و آنان—صلوات الله علیهم— بر تو منت دارند، که خداوند چگونه تورا هدایت کرد، و آنان تورا به او—جل جلاله— به سعادت و امنیت و جاودانگی در کمال احسان در منزلگاه رضوان الهی، راهنمایی کردند.

(يَمْتُونُ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْتُونَا عَلَىٰ إِسْلَامِكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ...)

(آنها بر توبه مسلمان شدن منت میگذارند بگوشما با اسلام خود بر من منت نگذارید بلکه خدا بر شما منت دارد که شما را به سوی ایمان هدایت فرموده است.)

و تو آنچنانی که یکی از علمای بیان سروده:

أَهْدِي لِمَجْلِسِهِ الْكَرِيمِ وَأَنْمَأَا
كَالْبَحْرِ مُطِرَةُ السَّحَابِ وَمَالَهُ
أَهْدِي لَهُ مَا حَزَّتْ مِنْ نَعْمَائِهِ
مَنْ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ مِنْ مَالِهِ

یعنی:

برای مجلس گرامی او هدیه می کنم و جز این نیست که آنچه از مراحمش بدست آورده ام
برای او هدیه می دهم.

همچون دریا که ابرها بر آن می بارند و حال آنکه هیچ مبتئی بر آن ندارند زیرا که [آنچه
بیارند] از آب دریا است.

و اینکه آن نمازها را بسیار شماری، یا تمایل داشته باشی که از آنها فراغت یابی تا به
تحصیل سعادت خود پردازی پس بدانکه این هدایت شدن به تقدیم هدیه از طریق عنایت
خداوند—جل جلاله— و اولیا و برگزیدگان خداوند و إخلاص ایشان در عبادت خدای
ذوالجلال برایت حاصل گردیده، بخصوص که تو معتقد هستی که اگر حجت‌های خداوند
—جل جلاله— بر بندگان نبودند، خداوند—جل جلاله— نه زمینی می آفرید و نه
آسمانی، و نه هیچ جنبنده‌ای در دنیا و نه دوزخ و بهشتی برای آخرت، و نه هیچ نعمتی
ایجاد می کرد نه مرحمتی، پس آیا تمام اعمال و کارهای خود را جز در میزان [قبولی]
ایشان منتهی می بینی و غیر از دیار ثواب آنان می دانی، زیرا که إخلاص ایشان در
عبادت با فضل خدای—جل جلاله— برایشان سبب سعادت است که به آن رسند، پس
چون عمل تو در هر حال در ترازوی ایشان سنجیده می شود، آن را به ایشان هدیه کن، تا به
کسب آنچه در حساب خواهد بود دست یابی، و اگر عموم عنایت و تفضل آنان نبود به آن
نایل نمی شدی، و اگر نسبت به مقدار حق خدای تعالی—جل جلاله— به آنها و حق

ایشان برتوبه خداوند — جل جلاله — معرفت داشتی، و می دانستی که چقدر از حقوقشان شب و روز ضایع می گردد، متوجه می شدی که آنچه هدیه می کنی به معذرت خواهی نیاز دارد، و بسان بعضی از اهل اعتبار چنین می گویند که:

فَإِنْ تَقَبَّلُوا مِنِّي هَدِيَّةً قَاصِرَةً عَدَدْتُ لَكُمْ ذَاكَ الْقَبُولَ مِنَ الْفَضْلِ
وَكَانَ قَبُولٌ عِنْدَكُمْ فَضْلٌ رَحْمَةٍ يَعْزُبُ بِهَا قَلْبُ الْوَلِيِّ مِنَ الذَّلِيلِ
وَيُوجِبُ شُكْرًا عِنْدَهُ لِمَقَامِكُمْ وَفَرَضَ حَقُوقٌ لَا يَفُومُ لَهَا مِثْلِي

یعنی:

چنانکه هدیه ای از من قاصر بپذیرید، آن پذیرفتن را از جمله فضل شما به شمار آورم، و پذیرش نزد شما رحمت و مهر بیشتری خواهد بود، که دل دوستدار شما به سبب آن از خواری و مذلت به عزت رسد.

و مایه سپاسگذاری آن دوستدار شما می شود بجهت مقام برجسته شما، و برعهده آمدن حقوقی که همچو منی از انجام آنها ناتوان است.

و یکی از اصحاب ما به من گفت: من خودم و معلم را کوچک و حقیر می بینم از اینکه آن را به ایشان هدیه نمایم، به او گفتم: پس چرا خودت را از خدمت به خدای — جل جلاله — کوچک نمی بینی که حمد و شکر او را به جای می آوری و سایر خدمات را انجام دهی؟ در حالیکه او از هر بزرگی عظیمتر است، پس معنی ندارد که خود را در خدمت نواب او کوچک بینی، بخصوص که آنان خدمتت را نسبت به خود پذیرفته

باشند. ۳۳۵

چهل و چهارم

نماز هدیه به آن حضرت به گونه مخصوص در وقت معین

و این را در جمال الاسبوع روایت کرده که:

«مستحب است آدمی در روز جمعه هشت رکعت نماز گذارد، چهار رکعت را به رسول خدا صلی الله علیه وآله هدیه نماید و چهار رکعت را به فاطمه زهرا علیها السلام هدیه کند، و روز شنبه چهار رکعت نماز بگذارد و آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام هدیه نماید، و همینطور هر روز از هفته به یکی از امامان علیهم السلام هدیه کند تا روز پنجشنبه که چهار رکعت را به حضرت جعفر بن محمد صادق علیهما السلام هدیه گرداند، سپس روز جمعه نیز هشت رکعت نماز بگذارد که چهار رکعت آن را به رسول خدا صلی الله علیه وآله، و چهار رکعت دیگر را به حضرت فاطمه علیها السلام هدیه نماید، سپس روز شنبه چهار رکعت را به موسی بن جعفر علیه السلام هدیه کند، و همچنین تا روز پنجشنبه که چهار رکعت را به حضرت صاحب الزمان علیه السلام هدیه نماید، و بین هر دو رکعت از این نمازها این دعا را بخواند:

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَتَوَدُّ السَّلَامُ حَيَّتَا رَبَّنَا مِنْكَ
بِالسَّلَامِ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ الرِّكَعَاتُ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ.

و به جای فلان بن فلان آن معصومی که نماز را به او هدیه می کند نام ببرد.

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْهُ إِتَاهَا وَأَعْطِنِي أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي
رَسُولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

ترجمه:

بار خدایا تو سلامت دهنده و سالم از هر عیب هستی، و سلامت از تو است و به تو منتهی

می شود، ای پروردگار ما باسلام ما را تحیت گوی، بارخدا یا این رکعتها [ی نماز]
هدیه ای از من به امام... فرزند امام... است، پس بر محمد و آل محمد درود فرست، و
این هدیه را به او برسان، و امید و آرزویم را درباره تو و رسول تو— که درود تو بر او و
آتش باد— بمن عطا فرمای.

چهل و پنجم

اهداء قرائت قرآن به آن حضرت علیه السلام

و بر فضیلت و استحباب آن دلالت دارد آنچه ثقة الإسلام محمد بن یعقوب کلینی در کافی از علی بن المغیره روایت آورده که گوید:

« به حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام عرض کردم: پدرم از جدّ تو راجع به ختم کردن قرآن در هر شب پرسیده بود، جدّ توبه او فرموده بود: در هر شب. به آن جناب عرضه داشته بود: در ماه رمضان [نیز]؟ جدّ تو فرموده بود: در ماه رمضان، پدرم به او عرضه داشته بود: آری تا هر قدر بتوانم. پس از آن پدرم قرآن را چهل بار در ماه رمضان ختم می کرد. سپس من بعد از پدرم آن را ختم می کردم، بسا که بر او می افزودم و یا کمتر از آن را ختم می کردم به مقدار فراغت و اشتغال و نشاط و کسالت، پس هرگاه روز فطر شود برای رسول خدا صلی الله علیه وآله یک ختم، و برای علی علیه السلام ختمی دیگر و برای فاطمه علیها السلام ختمی دیگر و سپس برای ائمه علیهم السلام تا به شما رسد قرار می دهم، که از آن هنگام که در این حال بوده ام یک ختم قرآن برای شما قرار داده ام، به سبب این کار چه پاداشی برابم هست؟

امام کاظم علیه السلام فرمود: پاداش تو آن است که روز قیامت با آنان علیهم السلام باشی، عرض کردم، الله اکبر چنین پاداشی برای من است؟ سه مرتبه فرمود: آری.»^{۳۳۶}

می گویم: وجه استدلال اینکه ظاهر از سخنان امام مترتب شدن ثواب بر آن عمل از این جهت است که به پیغمبر و امام هدیه می شود و تقرّب به ایشان علیهم السلام است و خصوصیتی در امامان یاد شده نبوده است، بلکه از گفته راوی چنین برمی آید که یک ختم قرآن را برای امام کاظم علیه السلام قراردادده چون آن حضرت امام زمانش بوده است، لذا

گفت: از آن هنگام که در این حال بوده‌ام... و امام علیه السلام کارش را تصدیق و او را تحسین فرمود.

و حاصل از ملاحظه این حدیث و دقت در آن: استحباب هدیه کردن قرائت قرآن به پیغمبر اکرم و صدیقه کبری و هریک از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین می باشد.

و مؤید این است هدیه کردن نماز به ایشان — چنانکه پیشتر آوردیم — و شواهد دیگری نیز دارد که برای پژوهنده در روایات ایشان علیهم السلام ظاهر می گردد، از خداوند عزوجل خواستاریم که ما و همه مؤمنین را ان شاء الله برای این کار توفیق دهد.

چهل و ششم

توسل و طلب شفاعت از خداوند به وسیله آن حضرت

زیرا که آن جناب «باب الله» است که از آن درآیند، و راه به سوی رضوان خداوند است، و اوست شفیع به سوی خدای تعالی، و اوست اسم خداوند که بندگان را امر فرموده به آن توسل کنند، چنانکه در روایات از امامان علیهم السلام آمده که:

در باره فرموده خدای تعالی:

(وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا) (و برای خداوند نامهای نیکی است او را با آنها بخوانید) (۳۳۶).

فرمودند:

«بخدا قسم مائیم آن اسماء حسنی ای که خداوند بندگان را امر فرموده به وسیله آنها او را بخوانند [ودعا کنند]» (۳۳۷).

و شواهد این مطلب بسیار است و برای اهل بینش روشن، که بجهت رعایت اختصار به این موارد اکتفا می کنیم.

و در بحار از مولایمان حضرت رضا علیه السلام آمده که فرمود:

«هرگاه سختی و گرفتاری بر شما وارد شود به وسیله ما از خدای عزوجل کمک بخواهید، و این است [معنی] فرموده خدای عزوجل: (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا)» (۳۳۸).

و در همان کتاب به نقل از قیس المصباح در ذکر دُعاهای توسل به خدای تعالی

به وسیله امامان علیهم السلام چنین آمده: توسّل به مولایمان صاحب الزمان علیه السلام:

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ وَّلِيَّتِكَ وَحُجَّتِكَ صَاحِبِ الزَّمَانِ اِلَّا اَعْتَنِيْ بِهٖ عَلٰى
جَمِيْعِ اُمُوْرى وَكَفَيْتَنِىْ بِهٖ مَوْنَةً كُلَّ مَوْذٍ وَطَاغٍ وَتَاغٍ وَاَعْتَنِيْ بِهٖ فَقَدْ بَلَغَ
مَسْجُوْدِى وَكَفَيْتَنِىْ كُلَّ عَدُوٍّ وَوَهْمٍ وَّغَمٍّ وَّذِيْنٍ وَّوٰلِدِى وَجَمِيْعِ اَهْلِى وَاِخْوَانِى
وَمَنْ يَعْنِيْنِىْ اَمْرُهُ وَخَاصَّتِىْ اَمِيْنِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ.

ترجمه:

بار خدایا من از تو می‌خواهم به حقّ ولیّ و حجتت صاحب الزمان علیه السلام که مرا بر تمام امور یاریم کنی، و به او شرّ هرگونه موزی و سرکش و ستمگری را از من دور گردانی، و به آن حضرت مرا یاری کنی که تلاشم به آخر رسیده، و هرگونه دشمن و هم و غم و اندوه و قرض را از من و فرزندانم و تمام خاندانم و برادرانم و هرکس که کارش به من مربوط می‌شود، و بستگان نزدیکم؛ کفایت کنی، اجابت فرمای پروردگار
عالمیان. ۳۳۹

و در بحار به نقل از کتاب عُدّة الدّاعی از سلمان فارسی آمده که گفت:

«شنیدم حضرت محمد صلی الله علیه وآله می‌فرمود:

همانا خدای عزوجل می‌فرماید: ای بندگان من آیا چنین نیست که هرکس حاجتهای بزرگی از شما بخواهد آنها را برای او برآورده نمی‌سازید مگر اینکه به وسیله محبوبترین افراد نزد شما واسطه بیاورد که آن حاجت را به گرامیداشت شفاعت کننده برای ایشان برمی‌آورد، توجه کنید و بدانید که گرامیترین و برترین مخلوق نزد من محمد صلی الله علیه وآله و برادر او علی است و بعد از او امامانی که وسائل به سوی خداوند هستند، همانا هرکس حاجتی برایش اهمیت دارد که نفع آن را خواستار است یا حادثه بزرگی بر او پدیدار شود که می‌خواهد ضرر آن از او دفع گردد باید که مرا به [وسیله] محمد و خاندان معصوم او دعا کند که آن حاجت را برای او برخواهم آورد و به بهترین گونه‌ای که کسی عزیزترین کسانش را نزد او شفیع می‌برید آن را برمی‌آورد.

چهل و هفتم

دادخواهی و توجه نمودن و عرضه کردن بر آن حضرت علیه السلام

که آن جناب فریادرس [خلق] است، چنانکه در زیارتی که از حضرتش روایت گردیده آمده است، و دادرس کسی است که از او دادخواهی کنند. همانگونه که در جریان ابوالوفاء آمده، و در بحار و غیر آن روایت شده است — و آن حضرت علیه السلام:

حصار محکم اُمت و فریادرس [هر] بیچاره در مانده و پناه گریختگان و نجات دهنده بیمناکان و نگهبان عصمت جو یان است، چنانکه درباره آن جناب و پدران معصومش وارد شده در دعایی که از امام زین العابدین علیه السلام در ایام ماه شعبان روایت گردیده است. ۳۴۰ و در زیارت جامعه چنین آمده:

فَاذْمَنْ تَمَسَّكَ بِكُمُ وَأَمِنْ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ، یعنی: هر کس به شما تَمَسَّك جست رستگار و پیروز شد و هر کس به شما پناه آورد [از کجروی و بدبختی هر دو سرای] ایمن گشت. ۳۴۱

و شواهد بسیار دیگری که بر این مطلب هست، بلکه می توان گفت: وظیفه رعیت — چنانکه در احوال عموم مردم می بینیم — آن است که در مهمات و جهت دفع دشمنانشان در هر زمان به رئیس خود مراجعه کنند، همچنانکه همواره این عادت و شیوه اهل ولایت و عرفان بوده است، که شکوه ها و حوائج خود را بر امامان خود علیهم السلام عرضه می نموده اند، چنانکه برای پژوهنده در اخبار و آثار ایشان روشن و واضح است.

بلکه می توان گفت: از جمله فواید وجود امام علیه السلام و وظایف و شیوه ها و مناصب او — چنانکه از روایات ظاهر می شود — کمک کردن بیچارگان و دادرسی

پناهندگان است. بلکه بدون تردید هر کس از مردم از رعایای رئیس مقتدر صاحب نفوذی باشد، اگر بر او ستم شود، دوستانش او را راهنمایی می کنند که نزد آن رئیس شکایت برد، و اگر این کار را نکنند خردمندان او را سرزنش و مذمت نمایند که چرا حاجت خود را بر او عرضه نکرده است.

از این روی می توان گفت: هرگاه در مهمات و حوائجمان روی آوردن به صاحب و مولایمان علیه السلام را ترک گوئیم از ذلت و خواری در امان نخواهیم ماند، چون وظیفه خود را که خدای تعالی ما را به آن امر فرموده ترک کرده ایم، چنانکه از آنچه در تأویل فرموده خدای تعالی:

(فَأَنْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ = پس در زمین منتشر شوید و فضل و کرم خداوند را خواستار گردید).^{۳۴۲}

ظاهر می شود: که در حدیث جابر به اوصیا علیهم السلام تفسیر گردیده است، پس وظیفه هر کسی آن است که در امور خود جز به امام زمانش پناه نبرد، و هرگاه این کار را ترک گوید، و بر او گرفتاریها و محتتها وارد گردد از ملامت شدگان زیانکار است که به فرموده خدای تعالی مخاطب می شود:

(أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا = مگر زمین خداوند پهناور نبود که در آن هجرت نمائید).^{۳۴۳}

و نیز دستور یافته ایم که از در بها به خانه ها درآئیم، و خداوند امام و حجت را در هر زمان باب خود قرار داده که از آن درآیند، و مأمور شده ایم که به وسیله امام علیه السلام به درگاه خداوند تضرع کنیم.

اکنون که این امور را دانستی گوئیم: حضور و غیبت امام علیه السلام با هم تفاوتی ندارند، زیرا که او دارای بینایی و شنوایی [کامل] است، چنانکه در زیارت آن حضرت که از خود آن جناب رسیده این معنی آمده است، و هیچ چیز از احوال مردم بر امام پوشیده نیست، چنانکه در روایات مستفیض بلکه متواتر معنوی تصریح گردیده، بلکه این مطلب نزد ما از امور قطعی است، و دیوارها و کوهها و پرده ها بین امام و کسی از مخلوق حایل و مانع نمی باشند، چنانکه در اخبار وارد شده است.

و شاهد براین مطلب اضافه بر آنچه گفتیم روایتی است که سید اجل علی بن طاوس در کتاب کشف المحجّه به نقل از کتاب رسائل شیخ اقدم محمد بن یعقوب کلینی — رحمه الله — از کسی که نامش را برده چنین آورده:

«به حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم: شخصی مایل است حاجات خصوصی و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همانگونه که دوست دارد با پروردگارش بازگوید، پس آن حضرت در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی پس لبهایت را [به شکل گفتن آن] حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید.»

مصیّف این کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی — که خدای تعالی او را در دنیا و آخرت بر قول ثابت پایدار سازد — گوید: در یکی از سالهای گذشته قرضهایم بسیار و احوالم سخت شد، در این حال ماه رمضان فرا رسید، پس به سوی آن جناب توجه نمودم و در سحرگاه یکی از شبها حاجتم را بر آن حضرت — صلوات الله وسلامه علیه — عرضه داشتم، پس وقتی نماز صبح را در مسجد به جای آوردم و به منزل برگشتم؛ به خواب رفتم و در خواب به دیدار آن جناب علیه السلام شرفیاب گشتم، به فارسی به من فرمود: «قدری باید صبر کنی تا از مال خاص دوستان خاص خود بگیریم و بتوبرسانیم» پس از خواب بیدار شدم فضا را معطر یافتیم و غم و اندوه از من دور شده بود، پس از آن چند ماهی نگذشته بود که بعضی از متدینین وجوهی برایم آوردند که به وسیله آنها قرضهایم را ادا کردم، و به من گفتند: این از سهم امام علیه السلام است، والحمد لله رب العالمین ولیّ الإنعام.

توجه:

بدانکه استغاثه و عرض حاجت به آن حضرت به زبان خاص و چگونگی معین و وقت مخصوصی مقید نیست، بلکه آنچه در این باب مهم است: اصلاح دل، و توجه کامل، و توبه از گناهان، و یقین ثابت، و اعتقاد راسخ می باشد، ولی برای استغاثه و عرضه کردن حاجت چگونگیها و دعاها و رقعتهایی وارد شده که شایسته است به انضمام آنچه یاد کردیم بکار گرفته شوند، تا در تقرب به آن حضرت و محبوب شدن نزد او مؤثرتر گردد، آنها را ان شاء الله تعالی در خاتمه کتاب یاد خواهیم کرد.

چهل و هشتم

دعوت کردن مردم به آن حضرت علیه السلام

و این کار از مهمترین طاعات و واجبتین عبادات است، و بر فضیلت آن دلالت می کند تمام آنچه در فضیلت امر به معروف از آیات و روایات آمده، و تمام آنچه در فضیلت هدایت و ارشاد مردم به راه حق وارد گردیده، اضافه بر اینکه بهترین خلاق پس از ایشان علیهم السلام کسی است که آنان را دوست بدارد و مردم را به ایشان دعوت کند، چنانکه در روایت آمده:

«وهمانا عالمی که به مردم معارف دینشان را بیاموزد و آنان را به امامشان دعوت کند از هفتاد هزار عابد بهتر است.»

و شیخ کلینی - رحمه الله - بسند صحیحی از سلیمان بن خالد روایت آورده که گفت:

«به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: خاندانی دارم که سخن مرا می پذیرند آیا آنها را به این امر دعوت کنم؟ حضرت فرمود: آری؛ خدای عزوجل در کتابش می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ. ۳۴

(ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خانواده خود و خانواده خویش را نگاه دارید از آتشی که مردم [کافر و منافق] و سنگ خارا فروزنده آندند)» ۳۴۵

و تورا در این مقام همین بس که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده، در تفسیر فرموده خدای تعالی:

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا وَيَبْذِي

الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ).

(و یاد آرید هنگامی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای را نپرستید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان احسان و نیکی کنید).^{۳۴۶}

فرمود: و اما فرموده خدای عزوجل: (والیتامی) به درستی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند عزوجل نیکی به یتیمان را تأکید فرموده چون از پدرهایشان جدا شده اند، پس هر آنکه آنان را حفظ و نگهداری کند خداوند او را موصون خواهد ساخت، و هر کس آنان را گرامی بدارد خداوند او را گرامی خواهد داشت و هر کس از روی مهر دست خود را بر سر یتیمی بکشد خداوند برای او در بهشت به هر مویی که از زیر دستش گذشته کاخی قرار دهد که از دنیا و هر چه در آن است بزرگتر باشد، و در آن است آنچه دلها اشتها کنند و دیده ها لذت برند و آنها در آن جاودانند.

و امام علیه السلام فرمود:

و سخت تر از این یتیمی حال آن یتیم است که از امامش جدا گردد، نتواند به حضور او برسد و نداند حکم او در آنچه از شرایع و احکام دینش دچار می گردد چیست، توجه کنید هر کس از شیعیان ما علوم ما را بداند، و کسی که نسبت به شریعت ما جاهل؛ و از دیدن ما محروم مانده است را هدایت نماید، یتیمی بر دامان نشانیده است، آگاه باشید که هر کس او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را به او بیاموزد، در رفیق اعلیٰ [منزلگاه مخصوص بهشت] با ما خواهد بود، این را پدرم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه وآله برابم حدیث گفت.

و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود:

هر کس از شیعیان ما شریعت ما را بداند و ضعفای از شیعیانمان را از تاریکی جهل و نادانیشان به نور علمی که ما به او داده ایم بیرون برد، روز قیامت در حالی خواهد آمد که بر سرش تاجی از نور باشد که بر تمام اهل آن عرصات می درخشد، و زیوری بر او باشد که کمترین تار آن از دنیا و آنچه در آن هست ارزشمندتر است.

سپس از سوی خداوند منادی بانگ می زند: ای بندگان خدا، این عالمی از شاگردان بعضی از آل محمد صلی الله علیه وآله است، توجه کنید هر کس را در دنیا از سرگردانی جهلش بیرون آورده، به نورش دست بیازد تا او را از حیرت تاریکی این عرصات به سوی منزلگاههای بلند بهشت بیرون نماید، پس هر کسی که در دنیا کار نیکی از او آموخته، یا جهلی از دلش بیرون ساخته، یا شبهه ای را برایش روشن کرده بود به سوی او آیند.

امام علیه السلام فرمود:

و یک زن به حضور صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام شرفیاب شد، و به آن حضرت عرضه داشت: من مادر ناتوانی دارم و در امر نمازش مسائلی بر او مشتبه گردیده، مرا به خدمت شما فرستاده تا آنها را از شما پرسم. پس حضرت فاطمه علیها السلام از سؤال اولش پاسخ فرمود، سؤال دیگر مطرح کرد، و باز آن حضرت جواب داد، سپس سومین بار سؤال کرد و باز پاسخ شنید تا ده سؤال مطرح نمود و جواب گرفت، آنگاه از کثرت سؤال خجالت کشید و عرضه داشت: ای دخت رسول خدا دیگر زحمتان ندهم.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: بگو و از آنچه می خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی یک روز اجیر شود که بار سنگینی را به بام ببرد، و کرایه اش صد هزار دینار باشد آیا بر او سنگینی می کند؟ دختر گفت: نه، حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: من برای هر مسأله [که جواب می دهم] بیش از مقدار مروریدی که زمین تا عرش را پر کند اجرت دارم، پس سزاوار است که بر من سنگینی نکند، شنیدم پدرم می فرمود: همانا علمای شیعیان ما محشور می شوند پس بر آنها از خلعتهای کرامت به قدر بسیاری علومشان و کوشششان در راه ارشاد بندگان خدا عنایت می شود، تا آنجا که بر یکی از ایشان یک میلیون حُلّه از نور پوشانده می گردد.

سپس منادی پروردگارانم - عزوجل - بانگ می زند: ای عهده داران یتیمان آل محمد صلی الله علیه وآله که آنها را پرورش داده اید پس از جدا شدنشان از پدرانشان که امامان آنها بوده اند، اینان شاگردان شمایند و یتیمانی که تحت تکفل گرفتید و فقرشان را جبران کردید، پس بر آنها خلعتهای علمی که در دنیا به ایشان آموخته اید را ببوشانید، آنگاه بر هر کدام از آن ایتام به مقداری که از علوم آنها را فرا گرفته اند خلعت می بخشند، تا جائیکه در بین آنها - یعنی یتیمان - کسی هست که صد هزار خلعت [حُلّه] به او داده می شود، و همچنین این ایتام به کسانی که از آنها چیزی آموخته اند خلعتهایی می بخشند. سپس خدای تعالی می فرماید: بر این علمایی که متکفل یتیمان بوده اند بار دیگر خلعت دهید تا خلعتهای یتیمان را تمام نمایند و چند برابر کنند، پس آنچه را پیش از آنکه بر یتیمان ببخشند به آنها کاملاً خواهند داد و آنها را چند برابر خواهند ساخت، و همچنین برای یتیمان و آنهائیکه از ایشان چیزی فرا گرفته اند به حسب مراتبشان بار دیگر خلعتهایی عطا می گردد.

و حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: ای کنیز خداوند به درستی که یک تار از آن خلعتها از آنچه آفتاب بر آن می تابد (دنیا) یک میلیون بار بهتر و برتر است، زیرا که این [امور دنیا] به کم شدن و ناراحتی آمیخته است.

و حضرت حسن بن علی علیه السلام فرمود:

فضیلت متکفل یتیم آل محمد که از اربابانش جدا گردیده و در وادی جهل افتاده که او

را از جهلش بیرون برد و آنچه بر او مشتبه شده توضیح دهد، برتری او بر متعهد امور یتیمی که او را آب و غذا می دهد؛ همچون برتری خورشید بر ستاره سُها می باشد.

و حضرت حسین بن علی علیه السلام فرموده:

هر کس یکی از یتیمان ما که بخاطر اینکه دوست داشته ایم مخفی بمانیم از ما جدا گردیده را کفالت کند، و از علوم ما که بدستش افتاده به او برساند تا اینکه هدایتش نمایید، خدای تعالی به او فرماید: ای بنده کریم مواسات کننده، من به این گزرم سزاوارترم، ای فرشتگان من؛ در بهشت برای او به شمارهٔ هر حرفی که تعلیم نموده یک میلیون کاخ قرار دهید، و آنچه شایستهٔ آن کاخها است از سایر نعمتها بر او بیفزاید.

و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرموده:

خدای تعالی به موسی علیه السلام وحی فرمود که: مرا نزد مخلوقم محبوب ساز، و مخلوق مرا نزد من محبوب کن، [موسی علیه السلام] گفت: پروردگارا، چگونه این کار را بکنم؟ فرمود: نعمتها و بخششهای مرا به یادشان آور تا مرا دوست بدارند، پس اگر بنده ای را که از در خانه ام فرار کرده باز گردانی، یا گمراهی که از درگاه من دور افتاده را به راه آوری، برای تو از عبادت صد [هزار] سال که روزها را روزه بداری و شبها را نماز پبای داری بهتر است.

موسی گفت: این بندهٔ فرار کرده از تو کدام است؟ فرمود: گناهکار متمرد، عرض کرد: آن دور افتاده از درگاه تو کیست؟ فرمود: کسی که نسبت به امام زمانش جاهل است که او را نمی شناسد، و غایب از او پس از آنکه او را شناخته، که شریعت و آیین دینش را نمی داند، او را به آیینش آشنا سازد و نحوهٔ عبادت پروردگارش و وسیلهٔ رسیدن به خشنودی او را به وی تعلیم نماید.

حضرت علی بن الحسین علیه الصلاة والسلام فرمود:

پس ای گروه علمای شیعیان ما مژده باد شما را به بزرگترین ثواب و بیشترین پاداش.

و حضرت محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) فرمود:

عالم همچون صاحب شمعی است که برای مردم روشنایی می دهد، پس هر کس به وسیلهٔ شمع او راهنمایی شود برای او دعای خیر کند، و همینطور عالم با او شمعی هست که تاریکی جهل و حیرت را از بین می برد، پس هر آنکه با شمع او روشنی یافت، و به سبب آن از سرگردانی بیرون آمد، یا از نادانی نجات یافت، از آزاد شدگان او از دوزخ است، و خداوند از این کار به مقدار هر موی کسی که او را آزاد کرده پاداشی عنایت فرماید که از صدقه دادن صد هزار قنطار به غیر از آن گونه ای که خداوند عزوجل امر فرموده؛ بهتر باشد،

بلکه آن صدقه برای صاحبش وبال است، ولی خداوند به او پاداشی عنایت فرماید که از خواندن صد هزار رکعت نماز در پیشگاه کعبه بهتر باشد.

و حضرت جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) فرمود:

علمای شیعیان ما سد کننده راه نفوذ ابلیس و همدستانش هستند، که آنها را از خروج برضعفای شیعیان ما باز می دارند، و از اینکه ابلیس و پیروان ناصبی او براینان مسلط شوند مانع می گردند توجه کنید که هرکس از شیعیان ما براین کار بپایستد یک میلیون بار بهتر است از کسی که با رومیان و ترک و خزر [دشمنان عمده مسلمین در آن روز] به جهاد برخیزد، زیرا که این از دین دوستان ما دفاع می کند و او از بدنهای ایشان.

و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

یک فقیه که یتیمی از یتیمان ما که از ما و دیدن ما جدا شده اند را نجات دهد به اینکه آنچه نیاز به آن دارد را به او بیاموزد، از هزار عابد برابلیس مؤثرتر است، زیرا که عابد فقط هم خودش را دارد، و آن عالم اضافه بر خودش هم بندگان خدا را نیز دارد که از چنگال ابلیس و سرکشان او برهاند، و لذا او نزد خداوند از یک میلیون عابد بهتر است.

و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود:

روز قیامت به عابد گفته می شود: خوب مردی بوده ای همت جان خودت بوده [که آن را به نجات رسانی] و زحمتت را از مردم برگرفتی، پس به بهشت داخل شو، و به فقیه گفته می شود: ای کسی که یتیمان آل محمد صلی الله علیه وآله را تکفل کرده و دوستان و غلامان او را هدایت نموده ای، بایست تا برای هرکسی که از تو [درس] گرفته یا علمی آموخته شفاعت کنی. آنگاه او می ایستد تا داخل بهشت می شود در حالیکه با او گروهی و گروهی و... (تا ده گروه را حضرت شمرد) خواهند بود، و آن گروهها کسانی هستند که از او تعلیم گرفته اند، و از کسی که از او آموخته درس گرفته اند تا روز قیامت، بنگرید بین این دو منزلت [عابد و عالم] چقدر فرق است.

و حضرت محمد بن علی (امام جواد علیه السلام) فرمود:

همانا کسی که متکفل اینام آل محمد صلی الله علیه وآله شود که از امامشان جدا شده و در جهل خود سرگردان مانده و در دست شیاطینشان و ناصبیان از دشمنانمان اسیر گشته اند، پس آنان را از چنگال شیاطین و دشمنان ما نجات داد و از حیرتشان بیرون برد و شیاطین را با رَدّ و سوسه هایشان سرکوب نمود و ناصبیان را با دلایل پروردگارشان و دلیل امامانشان مقهور ساخت، چنین کسانی نزد خداوند به بلندترین جایگاهها از بندگان برتری یابند،

بیش از فضیلت آسمان بر زمین و عرش و کرسی و حُجُب. و فضل آنها بر این عابد همچون امتیاز ماه شب چهارده بر مخفیترین ستاره در آسمان می باشد.

و حضرت علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) فرمود:

اگر نبودند کسانی از علما که بعد از غیبت قائم شما — عجل الله فرجه الشریف — به او دعوت کنند بر او دلالت نمایند از دین او با دلایل خداوند دفاع کنند، و بندگان ضعیف خداوند را از دامهای ابلیس و سرکشان او رها سازند، و از شبکه های ناصیبان خلاص نمایند، [اگر اینان نبودند] هیچکس نمی ماند مگر اینکه از دین خدا برمی گشت، ولی اینان هستند که زمام دلهای شیعیان ضعیف را به دست می گیرند، همچنانکه ناخدای کشتی سُگان آن را در دست دارد، آنان برترین کسان نزد خدای عزوجل می باشند.

و حضرت حسن بن علی (امام عسکری علیه السلام) فرمود:

علمای شیعیان ما که عهده دار امور ضعفای دوستان و اهل ولایت ما هستند روز قیامت در حالی می آیند که نورها از تاجهایشان می درخشد، بر سر هر کدام از آنان تاجی هست که از آن تاجها آن نورها در عرصات قیامت پخش می گردد، و خانه های آن به مسافت سیصد هزار سال است، پس شعاع تاجهایشان در تمام آنها منتشر می شود، آنگاه هیچ یتیمی که او را تکفل کرده و از تاریکی جهل تعلیمش داده و از حیرت گمراهی بیرونش برده اند در آنجا نماند مگر اینکه به شعبه ای از انوار آنها دست می یازد، پس آن نورها ایشان را بالا می برند تا اینکه به بلندای بهشت می رسانند، سپس بر منزلگاههایی که در جوار اساتید و معلمانشان برایشان مهیا شده و در محضر امامانشان که به آنها دعوت می کرده اند قرار دارد؛ فرودشان می آورند، و هیچ ناصیبی از ناصیبان نماند که از شعاع آن تاجها به او برسد مگر اینکه چشمش را کور و گوشش را کروز بانش را لال می کند، و بر او از شراره آتش بدتر صدمه می زند، پس آن ناصیبان را حمل کرده تا به مأمورین دوزخ بپارند، آنگاه آنان را به وسط جهنم فرو افکنند. ۳۴۷.

و بر این مقصود دلالت دارد فرموده خدای عزوجل در سوره نحل:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِ لَهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ = [خلق را] به راه پروردگارت به وسیله حکمت و موعظه نیکو دعوت کن و به بهترین شیوه ها با آنان بحث و مناظره کن... ۳۴۸).

و سخن در استشهاد به این آیه شریفه بر سه مطلب مبتنی است:

اول: اینکه هر چند که ظاهر خطاب به رسول خدا صلی الله علیه وآله متوجه گشته

ولی مفاد آن تکلیف عامی برای سایر اهل معرفت و دیانت است، به گواهی آیات و روایاتی که بر لزوم دعوت و راهنمایی افراد دلالت دارند، مانند فرموده‌ی خدای تعالی:

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ)

(آنان که آنچه از آیات و دلایل واضح را نازل کرده‌ایم کتمان می‌کنند پس از آنکه آنها را در کتاب آسمانی برای مردم بیان داشته‌ایم، آنان را خداوند لعنت می‌کند و جن و انس و ملائکه نیز لعنت می‌کنند).^{۳۴۹}

و فرموده‌ی خدای تعالی:

(وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ)

و باید که از شما [مسلمانان] گروهی باشند که [مردم را] به خیر دعوت کنند، و به معروف و نیکوکاری وادارند...^{۳۵۰}

و در خبر وارد شده که قرآن مطابق مثل معروف:

«إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةٌ»

به تومی گویم ولی ای همسایه تو گوش کن

نازل شد.

اضافه بر دلالت عقل از جهت اینکه غرض از برانگیختن پیغمبران و نصب اوصیا، و قرارداد علمای و بسیج کردن آنان به نشر علم و روایت نمودن احادیث، و تشویق کردن مردم به روی آوردن به ایشان و امر شدن مردم به پرسش از اهل ذکر، همه اینها برای شناختن راه خداوند (سبیل الله) و رسیدن به طریق نجات و سعادت است، پس معلوم شد که دعوت کردن به راه خداوند وظیفه هر مسلم عارف است.

دوم: بدون تردید منظور از سبیل الله آن راهی است که با پیمودن آن رضای خدای تعالی حاصل می‌گردد، چنانکه تردیدی نیست که آن راه؛ شناختن امامان علیهم السلام و پیروی از ایشان است، که این علت تامه است که رضای خدای تعالی از بنده بدون آن تحقق نمی‌یابد، هر چند که معتقد به توحید و نبوت باشد، کما اینکه شناختن مولایمان صاحب الزمان -عجل الله تعالی فرجه- و پیروی کردن از آن حضرت، علت تامه خشنودی خدای تعالی از بنده است که بدون آن رضای خداوند متعال از او حاصل نمی‌گردد، و نجات نمی‌یابد، هر چند به سایر امامان معتقد باشد.

از همین روی در روایتی که در بعضی از جاهای این کتاب گذشت از امام صادق علیه السلام آمده:

«همانا کسی که به سایر امامان اقرار کند و دوازدهمین امام را انکار نماید، همچون کسی است که به سایر پیغمبران معتقد باشد و حضرت محمد صلی الله علیه وآله را انکار نماید».

لذا منصب شفاعت به مولایمان حضرت حجت علیه السلام اختصاص یافته در حدیثی که آن را نیز پیشتر آوردیم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در وصف امامان و ذکر مناصب ایشان در روز قیامت آمده، تا آنجا که فرموده:

«وَالْمَهْدَى شَفِيعَهُمْ»

و مهدی علیه السلام شفاعت کننده از ایشان است.

با اینکه امامان و پیغمبران علیهم السلام نیز شفعیای روز قیامت هستند. و در زیارت جامعه چنین آمده:

«أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»

شمانید راه بزرگ و استوارترین طریق...

البته این منافات ندارد با تفسیر کردن «سَبِيلُ» به دین خداوند و مانند آن، از جهت اینکه یاد آوردیم که کمال دین جز به معرفت امام علیه السلام نیست، لذا فرموده خدای تعالی:

(أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ.)

(امروز دینتان برایتان به کمال رساندم). ۳۵۱

پس از اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله، امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت نصب فرمود، و به معرفت آن جناب و معرفت امامان بعد از او دلالت کرد، نازل شد. حاصل از آنچه یاد کردیم: حرام بودن کتمان و مخفی نمودن حق و وجوب دعوت به معرفت و اطاعت مولایمان صاحب الزمان علیه السلام — به حکم آیه شریفه — می باشد.

سوم: اینکه دعوت کردن به آن جناب — به مقتضای حال و تفاوت مراتب دعوت

شوندگان در نقص و کمال— بر سه گونه است، که گاهی واجب است تمام مراتب دعوت اِعمال گردد، و گاهی با انجام بعضی از آن مراتب مقصود حاصل می شود، پس اولین مراتب دعوت— از جهت شأن و رتبه— دعوت کردن به وسیله حکمت است، از همین روی قبل از موعظه و مجادله در آیه یاد شده است.

و حکمت در بعضی از روایات به: طاعت خداوند و معرفت امام تفسیر گردیده است. و در بعضی دیگر به: شناخت امام و دوری از گناهان کبیره ای که خداوند آتش و عقاب را بر آنها واجب فرموده است.

و در بعضی دیگر به: معرفت و تفقه در دین. غیر اینها نیز روایت شده است. و عنوان جامع معنای تمام این امور: علم و عمل است، و این با معنای لغوی کلمه حکمت نیز متناسب می باشد، زیرا که آن از «حکمه» به فتح حاء و کاف استعاره شده که آنچه از لجام دو طرف چانه چهار پایان را فرا گرفته که از رها شدن آنها جلوگیری می کند همچنین علم و عمل صاحب خود را از بیرون رفتن از اطاعت خدای عزوجل، و داخل شدن در اطاعت شیطان، و افتادن به لغزشگاهها، و واقع شدن در معرض هلاکت، باز می دارند، چنانکه خدای تعالی فرموده:

(إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ)

همانا چون تقوایندگان را از شیطان خیالی به دل رسد همانند متذکر شوند [خدای را بیاد آرند] پس همان لحظه بصیرت یابند،^{۳۵۲} (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا) و هر کس خدا ترس شود خداوند راه بیرون شدن [از گناهان و بلاها و حوادث سخت عالم را] بر او می گشاید.^{۳۵۳}

از همین روی خداوند فرموده:

(وَمَنْ بُوِيَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَدْرُؤُهُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ) و به

هر که حکمت داده شود خیر بسیار به او داده شده و این حقیقت را جز خردمندان عالم متذکر نشوند.^{۳۵۴}

پس هر کس توفیق علم و عمل یابد در حقیقت به معرفت امامان علیهم السلام دست یافته است، و آن است خیر بسیار.

و از اینجا برای تو معلوم می شود آنچه روایت آمده که خیر بسیار به معرفت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر شده، و معنی فرموده امام صادق علیه السلام که: «مائیم اصل خیر و فروع آن طاعت خداوند است، و دشمنان اصل شر است و شاخه های

آن معصیت خداوند می باشد...».

در این مطلب دقت کن تا مراد برایت روشن گردد.

و به آنچه بیان داشتیم معلوم گشت که راههای دعوت به آن حضرت چهار است:

اول: دعوت کردن با کمک گرفتن از حکمت علمی.

دوم: دعوت کردن به وسیله حکمت عملی.

سوم: دعوت کردن به وسیله موعظه نیکو.

چهارم: دعوت کردن به وسیله مناظره به نیکوترین وجه.

اکنون که این را دانستی می گوئیم: دعوت کردن به وسیله حکمت علمی با بیان

وجوب معرفت کسی که به سوی او دعوت می شود، و چگونگی معرفت، و وسایل آن، و

بیان صفات و ویژگیها و فضایل و نشانه های آن شخص، حاصل می گردد، و نیز بیان

وظایف مردم نسبت به او، و یاد کردن آنچه مایه تقرّب یافتن به او، و مانند اینها است.

و دعوت کردن به وسیله حکمت عملی با مواظبت و مراقبت دعوت کننده در آنچه

وظیفه اوست در هر مرتبه از مراتب یاد شده، و اهتمام ورزیدن به آنچه مردم را به رغبت در

رعایت حقوق امام و تکمیل معرفت او برمی انگیزد، تا شخص عارف و آشنای به امام

علیه السلام به این دعوت کننده تاسی جوید و شخص نادان به کنجکاوی در آن روش

توجه نماید، و این گونه دعوت تأثیر بسزایی در دلها می گذارد و برای تحقق یافتن مقصود

امتیاز و یژه ای دارد، و لذا امام صادق علیه السلام فرموده:

«با غیر زبانتان دعوت کننده مردم باشید [یعنی با اعمالتان]..»

و اما دعوت کردن به وسیله موعظه نیکو: با نصیحت، و ترغیب، و ترسانیدن، و بیان

آنچه بر شناخت حجت و رعایت حقوق او از ثوابها مترتب می شود، و آنچه بر شناختن او و

واگذاردن پیروی از او و سهیل انگاری در ادای حقوقش از گرفتاریها و عقوبتها مترتب

می گردد، [و امثال اینها] حاصل می شود، برحسب مقتضای حال، و آنچه مایه امثال و

پیروی از امام علیه السلام می باشد.

و اما مناظره به بهترین وجه: از امام صادق علیه السلام روایت آمده که:

یعنی به وسیله قرآن.

و از امام حسن عسکری علیه السلام روایتی آمده که حاصلش این است:

این مجادله به وسیله دلیل و برهان است، بی آنکه حقی را رد کنی یا باطلی را مدعی

شوی. ۳۵۵

می‌گوییم: و تفصیل سخن در هر یک از این اقسام جای دیگری دارد، و آنچه یاد کردیم برای خردمندان بسنده است، و در امر پنجاه و دوم آنچه در این باره سودمند است ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

چهل و نهم

رعایت حقوق آن حضرت و مواظبت بر ادای آنها، و رعایت وظایف نسبت به آن بزرگوار علیه السلام

حَقّ امام علیه السلام پس از خدا و رسول از همه حقوق بر تمامی اهل عالم مهمتر است، نظر به مراتبی که خدای تعالی به او اختصاص داده، و او را از سایر خلائق برگزیده است، و او واسطه رسیدن هرگونه فیض به آنها می باشد، و نیز به این مطلب راهنمایی می کند آنچه در بخش پنجم گذشت، که حق قرابت و خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله از خویشاوندی نسبی مهمتر و عظیمتر می باشد.

و از امامان علیهم السلام روایت آمده که:

«هر حقی که برای خدای تعالی هست برای ما می باشد».

و نیز حاصل روایتی چنین است که:

«قدر و منزلت مؤمن نزد امام علیه السلام به حسب منزلت امام نزد او است».

و شواهد آنچه یاد کردیم بسیار است و بر اهل بصیرت پوشیده نیست، و چون بیان شد که رعایت حق خدای تعالی با رعایت حق آن حضرت علیه السلام حاصل می گردد، پس رعایت حق آن جناب مایه نزدیک شدن و تقرب یافتن به خدای تعالی است، و سبک شمردن حق آن بزرگوار مایه دوری از خداوند و مبعوض شدن نزد او می باشد، چنانکه مولایمان حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی گوید:

«أَوْلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَاقْصِبْتَنِي

یا شاید که مرا دیده‌ای که حق تو را سبک می‌شمارم که مرا دور ساخته‌ای...»^{۳۵۶}

پنج‌گام خشوع دل هنگام یاد آن حضرت علیه السلام

نرمش دل برای یاد آن حضرت، و اهتمام به آنچه مایه خشوع و نرمی دل می شود به وسیله مراقبت، و شرکت در مجالس دوستان آن جناب، و یادآوری حقوق و مصایب او، و دوری از آنچه سبب قساوت و سختی دل می شود، و برکنار ماندن از مجالسی که موجب حسرت و پشیمانی است، چنانکه در فرموده خدای تعالی:

(أَلَمْ يَأْتِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ)

(آیا هنگام آن رسیده که آنهاییکه ایمان آورده اند دل‌هایشان به ذکر خداوند خاشع گردد، و به آنچه از حق فرود آمده دل بسپارند، و نباشند مانند کسانی که پیشتر کتاب برایشان آمد (یهود و نصاری) که مدت بر آنان به درازا کشید، پس دل‌هایشان قساوت گرفت و بسیاری از آنان فاسق شدند).^{۳۵۷}

روایت آمده که:

این آیه در مورد جریان حضرت قائم علیه السلام نازل شده، و تاویل آن در زمان غیبت جاری می گردد، و منظور از مدت دوران غیبت می باشد.

پنجاه و یکم عالم باید علمش را آشکار سازد

که در کافی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که فرمودند:

«هرگاه بدعتها در امت من ظاهر شد، پس باید که عالم دانش خود را آشکار نماید، که هر کس این کار را نکند لعنت خدا بر او خواهد بود.»^{۳۵۸}

و در همان کتاب بسند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هرگاه اهل تردید و بدعت را پس از من دیدید، بیزاری خود را از آنان اظهار کنید، و بسیار آنان را دشنام دهید و بدگویی کنید، کارهای زشتی به آنها نسبت دهید تا به طمع ایجاد فتنه و فساد در اسلام نیفتند، و مردم از آنان بر حذر بمانند تا بدعتهایشان را یاد نگیرند، خداوند در برابر این کار برای شما حسنات می نویسد و به سبب آن درجات شما را در آخرت بالا می برد.»^{۳۵۹}

می گویم: این در صورتی است که از صدمه دیدن ایمن باشد، و گرنه تکلیف او تقیّه است، چنانکه از مطالب آینده ظاهر می شود.

پنجاه و دوم تقیه کردن از اشرار و مخفی داشتن راز از اغیار

در کافی بسند صحیحی از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که در باره فرموده خدای عزوجل:

(أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا)

آنان به خاطر صبوری که کردند پاداششان را دو برابر گیرند.^{۳۶۰}

فرمود:

«به خاطر صبوری که بر تقیه کردند».

(وَيَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ = و با حسنه؛ بدی را دفع می نمایند).

فرمود:

«حسنة؛ تقیه است، و بدی فاش ساختن».^{۳۶۱}

و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود:

«تقیه سپر مؤمن، و تقیه نگهدار مؤمن است، و هر کس را تقیه نیست ایمان ندارد، همانا حدیثی از احادیث ما به بنده ای می رسد پس خدای عزوجل را بین خود و خدا با آن حدیث دینداری می نمایند، و مایه عزت او در دنیا و نور او در آخرت می گردد، و بنده دیگر حدیثی از احادیث ما به او می رسد، پس او آن حدیث را فاش می سازد، و موجب خواری او در دنیا می شود، و خدای عزوجل آن نور را از او می گیرد».^{۳۶۲}

و نیز در خبر صحیحی از هشام کندی^{۳۶۳} آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه الصلاة والسلام می فرمود:

«مبادا کاری کنید که ما را بدان سرزنش نمایند، زیرا که به خاطر کردار فرزند بد، پدرش

سرزنش می‌گردد، شما برای کسی که به او دل سپرده‌اید [امام برحق] زینت باشید و بر او مایه ننگ و عیب مباشید، در جماعت‌های آنان [عامه] نماز بخوانید و بیمارانشان را عیادت کنید و در مراسم امواتشان حضور یابید و در هیچ کار خیری بر شما پشی نگیرند، که شما به آن [خیر] از آنان سزاوارترید، به خدا سوگند که خداوند به چیزی که محبوبتر از خبء باشد عبادت نشده، عرض کردم: خبء چیست؟ فرمود: تقیه. ۳۶۴

و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام است که فرمود:
«نفس کشیدن کسی که به خاطر ما اندوهگین و برای ظلمی که بر ما رفته غمگین است، تسبیح می‌باشد، و اهتمام او بجهت امر ما عبادت، و مخفی داشتنش راز ما را جهاد در راه خدا است.» ۳۶۵

محمد بن سعید - یکی از راویان این حدیث - گوید: این حدیث را با آب طلا بنویس که من چیزی بهتر از این ننوشته‌ام.

و در کتاب کمال الدین از امام صادق علیه السلام روایت آمده که از آن حضرت سؤال شد از بهترین عملی که مؤمن در آن زمان - یعنی زمان غیبت امام علیه السلام - حضرت فرمودند:

«نگهداری زبان و خانه نشینی.» ۳۶۶

و در تفسیر نیشابوری آمده که فرموده خدای تعالی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا
أَهْتَدَيْتُمْ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد خودهایتان که اگر دیگران گمراه باشند هرگاه شما هدایت شده باشید به شما زیانی ندارد. ۳۶۷

نزد ابن مسعود خوانده شد، وی گفت: این در آخر الزمان خواهد بود.
می‌گوییم: و روایات در این باب بسیار است که برای پرهیز از إطالۀ گفتار از آوردن آنها خودداری کردیم، در اینجا لازم است آنچه ممکن است بعضی پندارند که در اخباری که از ائمه اطهار علیهم السلام روایت آمده اختلافی هست را دفع کنیم، و این پندار به ذهن کسی که در آن اخبار خوب دقت و تدبر نمی‌کند واقع می‌شود، و در آغاز چنین گمان می‌کند که بین این روایات تناقضی هست، از جهت آنکه در قسمتی از آنها امر فرموده‌اند به دعوت و آشکار کردن مطالب، و در بخشی دیگر به مخفی داشتن و استتار و

تقیه دستور داده اند.

توضیح این مطلب برحسب آنچه به برکت ائمه اطهار علیهم السلام از اخبار استفاده کرده ایم اینکه، مردم بر دو گونه اند: یا عالم و عارف به حق هستند، و یا غیر عالم. و گونه دوم از آنها بر هشت دسته می باشند:

دسته اول: افراد عامی جاهلی که چنانچه حق را بشناسند از پذیرش آن سر باز نمی زنند.

دسته دوم: کسانی هستند که در شبهه و سرگردانی هستند، که در صدد تحقیق و شناختن حق می باشند، ولی بجهت و سببی در شبهه و حیرت افتاده اند.

دسته سوم: اهل ضلالت و گمراهی که بخاطر همنشینی با افراد گمراه کننده، یا خطا کردن در راه تحصیل علم و معرفت، و یا مانند اینها به گمراهی افتاده اند.

و بر شخص عالم به حکم عقل و نقل واجب است این سه دسته را ارشاد کند و آنان را هدایت و دعوت نماید.

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتی آمده که حاصلش این است:

«اگر خداوند به وسیله تو یک نفر را هدایت کند از آنچه آفتاب بر آن می تابد برای تو بهتر است.»

دسته چهارم: منکران و معاندین با حق، کسانی که اگر حق نزد آنان یاد شود آن را استهزا کرده، و امام علیه السلام و دعوت کننده به حق را مسخره می نمایند.

دسته پنجم: منکران و معاندانی که اظهار کردن حق نزد آنان سبب ضرر و زیان بر جان یا آبرو یا مال می باشد.

و از این دو دسته باید تقیه کرد، و به حکم عقل و نقل واجب است زبان از گفتگو با آنان بست، چنانکه بر صاحبان بینش پوشیده نیست، چنانکه در کافی بسند صحیحی از عبدالاعلی آمده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود:

«همانا تحمل امر ما تنها به تصدیق و قبول کردن آن نیست، از جمله تحمل امر ما پوشانیدن و حفظ کردن آن از غیر اهلش می باشد، پس سلام مرا به آنان (شیعیان) برسان و به ایشان بگو: خدای رحمت کند بنده ای را که مودت و دوستی مردم را به سوی خود جلب نماید، با آنان (مخالفین) به آنچه می شناسند سخن بگوئید، و آنچه را انکار می دارند از آنها پویشانید.

سپس آن حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، آن کس که به جنگ با ما برخاسته زحمتش بر ما بیشتر نیست از کسی که آنچه را اِکراه داریم از قول ما می گوید...»^{۳۶۸}

و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود:

«فاش کننده امر ما همچون انکار کننده آن است.»^{۳۶۹}

نیز از آن حضرت است که فرمود:

«همانا نه دهم دین در تقیه کردن است، و هر کس تقیه ندارد دین ندارد...»^{۳۷۰}

و در همین معنی روایات بسیاری است.

دسته ششم: کسانی هستند که عقل و معرفتشان ضعیف است، مؤمنانی که نمی‌توانند اصرار را تحمل و قبول یا حفظ و مخفی کنند، از این دسته نیز به حکم عقل و نقل باید اصرار و رازها را نهفته داشت، چنانکه در احادیث گذشته یاد گردید.

و در کافی در خبر صحیحی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام آمده که فرمود:

«به خدا سوگند محبوبترین اصحابم نزد من پرهیزکارترین و فقیهترین و رازدارترین آنها است، و بدترین و ناخوشایندترین آنان کسی است که هرگاه بشنود حدیثی به ما نسبت داده می‌شود و از ما روایت می‌گردد آن را نپذیرد و از آن بدش بیاید و آن را انکار نماید، و کسی را که به آن عقیده دارد تکفیر کند، و حال آنکه او نمی‌داند شاید که آن حدیث از سوی ما صادر شده و به ما منسوب گردیده، و او با این انکار از ولایت ما خارج می‌شود.»^{۳۷۱}

و در بصائر الدرجات بسند خود از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که

فرمود:

«با مردم به آنچه می‌شناسند رفتار کنید و از آنچه منکرند واگذارید، و بر خودتان و ما حمله‌ها را متوجه نسازید، به درستی که امر ما سخت دشوار است که آن را متحمل نمی‌شود جز فرشته مقرب، و یا پیغمبر مرسل، یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.»^{۳۷۲}

و بسند خود از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام آورده که فرمود: روزی در

محضر امام علی بن الحسین علیه السلام سخن از تقیه به میان آمد، آن حضرت فرمود:

«به خدا اگر ابوذر می‌دانست در دل سلمان چیست او را می‌کشت، و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله میان آن دو برادری برقرار کرده بود، پس در باره سایر مردم چه گمان دارید؟ همانا علم علماء صعب مستصعب (سخت دشوار) است، آن را تحمل نمی‌کند مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب و یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را به جهت ایمان آزموده

باشد.

حضرت فرمود: و بدینجهت سلمان از علما شد که او مردی از ما اهل البیت است، از این روی به ما منسوب شد. ۳۷۳

و بسند خود از امام باقر علیه السلام آورده که فرمود:

«حدیث ما صعب مستصعب است آن را تحمل ندارد مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی آزموده شده، یا شهری که دژ محکمی داشته باشد، پس هرگاه امر ما واقع گشت و مهدی ما آمد هر مرد از شیعیان ما از شیرجری تر و از نیزه نافرتر خواهد بود، دشمن ما را با پاهایش لگد خواهد کرد و او را با کف دستش خواهد زد، و این هنگامی است که رحمت و گشایش خداوند بر بندگانش نازل شود». ۳۷۴

دسته هفتم: کسانی هستند که به سبب روی گرداندنشان از حق و برگزیدن باطل، خداوند بز دلها و گوشه‌هایشان مهر زده است، که دعوت به حق در آنها مؤثر نمی‌آفتد، و نصیحت برایشان سودی نمی‌بخشد، هر چند که ضرری به شخص نمی‌رسانند، ولی دعوت کردنشان رجحان ندارد و اظهار حق نزد آنان پسندیده نیست، بلکه بهتر است از دعوت چنین کسانی خودداری شده و حق برای آنها اظهار نگردد، چون فایده‌ای در این کار نیست، یکسان است بر آنها خواه آنان را هشدار دهی یا هشدار ندهی ایمان نمی‌آورند، لذا در روایات امر شده که دعوت کردن آنها ترک گردد، چنانکه در کافی بسند خود از ثابت ابی سعید آورده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود:

«ای ثابت شما را با مردم چکار از آنها دست بدارید، و هیچکس را به امرتان دعوت ننمائید که به خدا سوگند اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند تا بنده‌ای را که خدا خواسته هدایت شود گمراه سازند نخواهند توانست، از مردم دست بکشید، و مبدا کسی از شما بگوید: برادرم و پسر عمویم و همسایه‌ام [و از روی دلسوزی برای هدایتشان خود را به زحمت اندازد]، زیرا که خدای عزوجل هرگاه خیر بنده‌ای را بخواهد روحش را پاکیزه می‌گرداند که هر خوبی را بشنود آن را بشناسد، و هر بدی را بشنود آن را انکار نماید، آنگاه خداوند در دل او کلمه‌ای افکند که به وسیله آن کارش فراهم آید [و با شناختن امر امامت اندیشه‌اش سامان یابد]». ۳۷۵

و در کتاب تحف العقول در سفارشهای امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق نظیر این سخن آمده. ۳۷۶

و نیز در کافی در خبر صحیحی از فضیل آمده که گوید: به حضرت ابوعبدالله امام

صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا مردم را به این امر دعوت کنیم؟ فرمود: «ای فضیل هرگاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد فرشته ای را فرمان دهد که گردن آن بنده را بگیرد و او را خواه ناخواه به این امر داخل نماید». ۳۷۷

و در همان کتاب در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: «به خاطر دین خود با مردم مخاصمه مکنید، زیرا که ستیزه جویی دل را بیمار می نماید، خدای عزوجل به پیغمبرش صلی الله علیه وآله فرمود:

(إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)

(تو هر کس را دوست بداری هدایت نکنی ولی خداوند هر که را خواهد هدایت کند). ۳۷۸

و فرموده:

(أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ = آیا تو مردم را وادار توانی کرد تا مؤمن باشند). ۳۷۹

دسته هشتم: وضعشان مشخص نیست، یعنی: نمی دانی که اهل دعوت و پذیرش حق هست یا نه؟ وظیفه عالم نسبت به چنین کسی همان روایتی است که شیخ اقدم محمد بن الحسن صفار در بصائر الدرجات بسند خود از اصیغ بن نباته از امیرمؤمنان علی علیه السلام آورده که گفت: شنیدم آن حضرت می فرمود:

«همانا حدیث ما صعب مستصعب^{۳۸۰} است، خشن و مخشوش است. پس اندکی به سوی مردم برفاکنید هر کس آن را شناخت، او را بیفزایید، و هر که انکار کرد خودداری ننمائید. آن را تحمل نکنند مگر سه طایفه: فرشته ای مقرب؛ یا پیغمبری مرسل؛ یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد». ۳۸۱

و بسند خود از فرات بن احمد آورده که گفت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «همانا این حدیث ما به گونه ای است که دلها به سختی آن را می پذیرد، پس هر کس [آن را]، شناخت او را بیفزایید، و آنان را که روی گردانند واگذارید». ۳۸۲

و در حدیث مرفوعی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: «همانا دلها ی مردم این حدیث ما را به سختی پذیرا می شود، پس هر که به آن اقرار کرد او را بیفزایید، و هر کس روی گردانید رهاش کنید، به تحقیق که به ناچار فتنه ای پیش خواهد آمد که هر پشتیبان و برگزیده ای نیز در آن سقوط کند، تا آنجا که آنکس که (به خاطر کمال دقت) یک دانه مورا دو تا کند هم سقوط می نماید، به حدی که جز ما و

شیعیانمان باقی نماند.» ۳۸۳

نعمانی نیز همین حدیث را در کتاب الغیبه روایت آورده، و در آن پس از جمله:

«دلهای مردم این حدیث مارابه سختی پذیرامی شود» آمده: «پس اندکی به سوی آنان برافکنید هرکس به آن اقرار کرد او را بیفزایید، و هرکس آن را انکار کرد او را واگذارید.» ۳۸۴

پنجاه و سوم

صبر کردن بر اذیت و تکذیب و سایر محنتها

برادرم؛ بدانکه خداوند - تبارک و تعالی شانه - بندگان خود را در زمان غیبت و لیش - سلام الله علیه - با انواع محنتها و بلاها امتحان می کند تا بد از خوب جدا شود، پس درجات خوبان را بالا برده، و پلیدان را بعضی با بعضی دیگر درآمیزد و با هم گردآورد، آنگاه همه را در آتش دوزخ بیفکند، و خدای عزوجل فرموده:

(مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ)

خداوند مؤمنان را بر این حال کنونی [که مؤمن و منافق به هم مشتبهند] و نخواهد گذاشت تا اینکه پلید را از پاکیزه جدا سازد...^{۳۸۵}

و این سنت خداوند در گذشتگان و آیندگان است، همچنانکه خدای تعالی فرموده:

(أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ)

(آیا مردم چنین پندارند که به صرف اینکه گفتند ایمان آوردیم رها شوند و [بر این ادعا] هیچ امتحان نشوند، و همانا که ما اُمتهایی که پیش از اینان بودند را به آزمایش آوردیم تا خداوند راستگویان را از دروغگویان کاملاً معلوم سازد).^{۳۸۶}

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«ای مردم خداوند شما را از اینکه بر شما ستم کند دور داشته، ولی شما را ایمن ننموده از اینکه شما را بیازماید، و او که بزرگوارترین گویندگان است فرموده: (إِنَّ فِي ذَلِكَ

لآیات وإن کُنَّا لَمُبْتَلینَ = و به راستی که در این [وقایع و حوادث] آیات و نشانه‌هایی است و ما البته [خوب و بد بندگان را] امتحان می‌کنیم».^{۳۸۷}

می‌گوییم: و از جمله آن محنتها و ابتلائات اینکه می‌بینی بسیاری از اهل باطل در وسعت و ثروت زندگی می‌کنند و دارای شوکت و قدرت می‌باشند، و بسیاری از اهل حق را می‌بینی که در سختی و تنگدستی زندگی می‌کنند، و به آنان اعتنا نمی‌شود و گفته آنها پذیرفته نیست، و اهل باطل آنان را با دست و زبان اذیت و مسخره می‌کنند و آنها را از جهت اعتقادشان در امر امامشان و غیبت و ظهور دولت آن حضرت علیه السلام تکذیب می‌نمایند، و در اینجا نفس و عقل با هم نزاع می‌کنند، که نفس به پیروی اهل باطل امر می‌کند تا در وسعت و رفاه زندگی کثی و از دنیای فانی آنها برخوردار شوی و لذت ببری، و عقل فرمان می‌دهد که بر آزارهایشان صبر کنی و تکذیب کردنشان را تحمل نمایی، و ترغیب می‌کند به پیروی از اهل حق و انتظار دولت حقّه به خاطر دست‌یابی به نعمتهای اخروی جاودانی، پس شخص پاک سرشت هوشمند کسی است که عاقبت نیک را اختیار نماید و بر تکذیب و اذیت صبر کند.

ببینید امام صادق علیه السلام در خبر صحیح طولانی که در روضه کافی روایت آمده به حُمران چه فرموده است:

«حمران از آن حضرت پرسیده بود: اینان [بنی العباس] تا کی سلطنت می‌کنند؟ یا کی از آنها راحت می‌شویم؟ [امام صادق علیه السلام فرماید:] بدو گفتم: آیا نمی‌دانی که هر چیزی را مدّتی هست؟ گفت: چرا، گفتم: آیا تو را سود می‌بخشد که بدانی این امر هرگاه فرا رسد از یک چشم برهم زدن زودتر آید! همانا اگر حال و وضع آنها را نزد خدای عزوجل بدانی که چگونه است، خشم تو نسبت به آنان بیشتر می‌شود، و اگر تو یا تمامی اهل زمین کوشش نمایند که آنان را به وضعی بدتر از آنچه درآیند — از گناه و جرم — درآورند نخواهند توانست، پس شیطان تو را نلغزاند و پریشان ننماید، زیرا که به راستی عزّت از آن خداوند و رسول صلی الله علیه وآله و مؤمنین است، ولی منافقان نمی‌دانند، آیا نمی‌دانی که هر کس منتظر امر ما باشد و بر آنچه از اذیت و ترس می‌بیند صبر کند، فردا [ی قیامت] در گروه ما خواهد بود.»^{۳۸۸}

و در تحف العقول در سفارشهای امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق آمده:

«ای پسر نعمان، هیچ بنده‌ای مؤمن نخواهد بود تا اینکه در اوسه سنت باشد: سنتی از خداوند، و سنتی از رسول او، و سنتی از امام. اما سنتی که از خدای عزوجل باید داشته باشد، اینکه باید اسرار را کتمان نماید. خداوند

— جل ذکره — می فرماید: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبَهُ أَحَدًا) = اوست دانای غیب، پس احدی را بر غیب خویش آگاه نسازد).^{۳۸۹}
 و اما سنتی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله باید دارا باشد، اینکه با مردم به رفتار و اخلاق اسلامی مدارا کند.
 و اما سنتی که از امام علیه السلام لازم است در او باشد، صبر در سختیها و ناراحتیها است تا اینکه خداوند برای او قَرَج برساند...».^{۳۹۰}

و نیز در روضه کافی بسند خود از حسن بن شاذان واسطی آورده که گفت:

«به حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام نامه ای نوشتم که در آن از جفای اهالی واسط گلیه کردم، چون در این شهر گروهی از عثمانیها بودند که مرا اذیت می کردند، جواب به خط آن حضرت علیه السلام چنین آمد: خداوند تبارک و تعالی از دوستان ما پیمان گرفته بر صبر کردن در دولت باطل، پس به حکم پروردگارت صبر کن که هرگاه آقای خلق بیا خیزد خواهند گفت: ای وای بر ما چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت، این است آنچه خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان راست گفتند».^{۳۹۱}

می گویم: منظور از «آقای خلق» حضرت قائم — عجل الله تعالی فرجه — می باشد، و اینکه فرمود:

«خواهند گفت... این است آنچه خداوند رحمان وعده داده...».

اشاره به آن است که آن حضرت به اذن خدای تعالی آنها را زنده می کند و از آنان انتقام می گیرد، چنانکه در روایات آمده است.

و در اصول کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: زمانی بر مردم خواهد آمد که حکومت جز به وسیله کشتن و ستمگری به دست نیاید، و ثروت جز با غصب و بخل فراهم نگردد، و محبت و دوستی جز با بیرون بردن دین و پیروی هوای نفس حاصل نشود، پس هر که آن زمان را دریابد و بر فقر صبر کند در حالی که بتواند به ثروت رسد، و بر دشمنی مردم صبر کند با اینکه [به وسیله از دست دادن دین و پیروی از هوس] بتواند محبت مردم را جلب نماید، و بر خواری و ذلت صبر کند در صورتیکه قدرت عزیز شدن را داشته باشد، خداوند پاداش پنجاه صدیق از تصدیق کنندگان مرا به او خواهد داد».^{۳۹۲}

و در خروایح آمده:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: پس از شما قومی خواهند آمد که یکتن از آنها اجر

پنجاه تن از شما را خواهند داشت، عرض کردند: ای رسول خدا ما در بند و اُخد و اُخنین با تو بودیم و قرآن در میان ما فرود آمد! فرمود: شما آنچه بر آنها فرود آید را تحمل نمی کنید و مانند آنها صبر ندارید».

می گویم: این اشاره به حال مؤمنین صبور در زمان غیبت امام عصر است، همچنانکه سایر اخبار شاهد بر آن است.

و در البرهان آمده: در تفسیر فرموده خدای تعالی:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا)

(ای کسانی که ایمان آورده اید شکیبایی کنید و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش نمائید و مرابطه کنید).^{۳۹۳}

امام صادق علیه السلام فرمود:

«بر اذتتی که در راه ما می بینید شکیبایی کنید راوی پرسید: و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش کنید؟ فرمود: «بر دشمنان باولیتان» و مرابطه کنید، فرمود: «با امامتان [پایدار] بمانید...».

و در این معنی روایات بسیاری هست که با آوردن آنها کتاب را طولانی نمی کنیم. همه اینها اضافه بر سایر آیات و روایاتی است که در فضیلت صبر و امر به آن وارد شده، زیرا که صبر بر مصایب در زمان غیبت امام علیه السلام از مهمترین و روشنترین مصادیق صبر است چنانکه پوشیده نیست.

ثقة الاسلام کلینی — رحمه الله — در اصول کافی اخبار متعددی از صحیح و حسن غیر آن آورده از امام صادق علیه السلام که فرمود:

«صبر نسبت به ایمان همچون سَر نسبت به بدن است، که اگر سر از بین برود بدن هم از بین می رود، و همچنین اگر صبر از بین برود ایمان از بین رفته است».^{۳۹۴}

و در همان کتاب در حدیث دیگری از حفص بن غیاث آمده که گفت: حضرت

ابوعبداللّه امام صادق علیه السلام فرمود:

«هرکس صبر کند مدت کمی را صبر کرده^{۳۹۵} و هرکس بی تابی نماید مقدار اندکی بی تابی نموده است.

سپس فرمود: بر تو باد که در تمام امور خود صبر کنی، که خدای عزوجل حضرت محمد صلی الله علیه وآله را برانگیخت و او را به صبر و مدارا امر کرد، و فرمود:

(وَأَصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَآهَجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا * وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النِّعْمَةِ = و بر آنچه [دشمنان] می گویند صبر کن و به گونه ای نیکو از آنان دوری گزین، و کار تکذیب کنندگان مغرور مال و منال را بمن واگذار). ۳۹۶

و نیز خدای تبارک و تعالی فرموده:

(إِذْ قَعِبَ بِالنَّبِيِّ هِيَ أَحْسَنُ [السَّيِّئَةِ] فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُوحَظَةً عَظِيمًا = بدی خلق را به نیکوترین گونه دفع و مقابله کن تا کسی که میان تو و او دشمنی هست انگار که دوستی مهر بان، و [لیکن] این حالت را جز کسانی که صبر کنند و جز کسی که بهره بزرگی دارد نخواهد یافت). ۳۹۷

پس رسول خدا صلی الله علیه وآله صبر کرد تا جائیکه آن حضرت را به امور بزرگی نسبت دادند و به [سحر و جنون و . .] متهم کردند، پس سینه اش تنگ شد، خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود:

(وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ)

(و بتحقیق ما می دانیم که به سبب آنچه [کافران و تکذیب کنندگان] می گویند سینه ات تنگ می شود، پس با حمد پروردگارت تسبیح گوی و از سجده گزاران باش). ۳۹۸
سپس آن حضرت را تکذیب کردند و تهمت زدند، از این جهت غمگین شد، پس خدای عزوجل این آیه را فر فرستاد:

(قَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُ لِيَحْزَنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَانْتَهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَخْتَدُونَ * وَلَقَدْ كَذَبْتَ رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبِرُوا أَعْلَىٰ مَا كَذَبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَنَاهُمْ نَصْرُنَا = ما می دانیم که سخنان آنها تو را غمگین می سازد، آنها تو را تکذیب نمی کنند بلکه ستمگران آیات خداوند را [ب] انکار می نمایند، و البته پیش از تو رسولانی تکذیب شدند پس بر آنچه از تکذیب و اذیت دیدند صبر کردند تا هنگامیکه نصرت ما به ایشان رسید). ۳۹۹

آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وآله دل بر صبر نهاد، تا اینکه آنها [بی شرمی و آزار را] از حد گذرانیدند و خدای تبارک و تعالی را یاد کردند و او را تکذیب نمودند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

من در باره خود و خاندان و آبرویم صبر کردم ولی بر بدگویی نسبت به معبودم صبر ندارم، پس خدای عزوجل این آیه را نازل کرد:

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ * فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ) = وما آسمانها و زمین و آنچه در بین آنهاست را در شش روز آفریدیم و هیچ رنج و خستگی به ما نرسید، پس بر آنچه می گویند صبر کن).^{۴۰۰}

پس آن حضرت صلی الله علیه و آله در همه احوال خود صبر کرد، [تا] آنگاه که به امامان از عترتش مژده داده شد، و ایشان به صبر توصیف شدند، که خداوند — جل ثناؤه — فرمود:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ)

و از آنان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند برای آنکه صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند).^{۴۰۱}

در آن هنگام آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

صبر از ایمان است همچون سر نسبت به بدن، پس خدای عزوجل هم در عزای صبر، به او إحسان فرمود، و او — عزوجل — این آیه را نازل کرد:

(وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ)

(واحسان پروردگارت بر بنی اسرائیل به حد کمال رسید به خاطر صبوری که کردند و آنچه

فرعون و قوم او می ساختند و عمارتهایی که می پرداختند را از بین بردیم).^{۴۰۲}

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

این مزدگانی و انتقام است.

سپس خدای عزوجل نبرد با مشرکین را به آن حضرت رخصت داد، و [خداوند] نازل فرمود که:

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَّجَدَ تَمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَأَخْضَرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ = پس مشرکان را بکشید هر جا که آنها را یافتید و آنان را بگیرد و محصورشان کنید و به هر کمینگاهی بر سر راه آنها بنشینید)^{۴۰۳} (وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ = و آن مشرکان را هر جا که یافتید بکشید).^{۴۰۴}

پس خداوند آنها را بر دست رسول خود صلی الله علیه و آله و دوستان حضرتش به قتل رسانید، و آن را پاداش صبر آن بزرگوار قرارداد با آنچه در آخرت برای آن حضرت ذخیره فرموده، پس هر کس صبر کند و در راه خدا تحمل نماید، از دنیا بیرون نمی رود تا اینکه خداوند نسبت به دشمنانش دیده اش را روشن نماید، به اضافه آنچه برای آخرت او ذخیره می سازد». ^{۴۰۵}

و در همان کتاب در خبر صحیحی از ابوالصباح کنانی^{۴۰۶} روایت آمده که گفت:

«در محضر امام ابو عبد الله صادق علیه السلام شرفیاب بودم که پیرمردی به حضور آن جناب رسید و عرضه داشت: ای ابو عبد الله، من به محضر شما شکایت آورده‌ام از فرزندانم و ناسپاسی آنها و برادرانم و جفاکاری ایشان در این هنگام که ستم بالا رفته است؟ حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: ای مرد همانا حق را دولتی است و باطل را دولتی، و هر کدام در دولت دیگری خوار است و کمترین چیزی که در دولت باطل به مؤمن می رسد عقوبت فرزندان و جفای برادرانش می باشد، و هیچ مؤمنی نیست که چیزی از رفاه و آسایش را در دولت باطل ببیند مگر اینکه پیش از مردنش مبتلا می گردد، یا در بدنش و یا درباره فرزندان او یا در مورد مالش تا اینکه خداوند او را از آنچه در دولت باطل کسب کرده خلاص کند، و در دولت حق سهم او را زیاد گرداند، پس صبر کن و مژده باد تو را». ۴۰۷

و در همان کتاب از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: «هنگامیکه فوت پدرم علی بن الحسین علیهما السلام نزدیک شد مرا به سینه گرفت و فرمود: پسرم تو را سفارش می کنم به آنچه پدرم هنگام رحلت مرا سفارش کرد، و یاد فرمود که پدرش او را به آن سفارش کرده بود: پسرم بر حق صبر کن هر چند که تلخ باشد». ۴۰۸

و در کتاب کمال الدین بسند خود از بزنتی آورده که گفت: حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«چه خوب است صبر کردن و انتظار فرج کشیدن، آیا نشنیده‌ای فرموده‌ی خدای عزوجل را: (وَأَرْسَبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ = و منتظر باشید که من نیز با شما منتظر هستم) ۴۰۹ و فرموده‌ی خدای را - عزوجل - : (فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ = پس منتظر باشید که من نیز با شما از منتظرانم) ۴۱۰ پس بر شما باد صبر که همانا گشایش و فرج بر نومی‌د می آید، و کسانی که پیش از شما بودند از شما صبورتر بودند». ۴۱۱

و در همان کتاب بسند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود:

«به درستی که پیش از [ظهور] حضرت قائم - علیه الصلاة والسلام - نشانه‌هایی خواهد بود، از سوی خدای عزوجل برای مؤمنین، عرض کردم: آن نشانه‌ها چیست خداوند مرا فدای تو گرداند؟ فرمود: آن فرموده‌ی خدای عزوجل است: (وَلَتَبْلُوَنَّهُمْ = والبته شما را می آزماییم) یعنی مؤمنین را پیش از خروج حضرت قائم علیه السلام، (بشيءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ = به چیزی از

ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت، و مزده و بشارت بده صابران را) ۴۱۲ فرمود:

آنها را آزمایش می کند به مقداری ترس از پادشاهان بنی فلان در آخر حکومتشان، و گرسنگی به گرانی نرخهایشان، و (نقصان اموال) فرمود:

کساد تجارتهای و کمی بازده، و نقصان نفوس: فرمود: مرگ فراگیر و زودرس. و نقصان زراعتها: فرمود: کمی رشد و حاصل آنچه کشت می شود. و بشارت ده صابران را در آن هنگام به زود رسیدن خروج قائم علیه السلام.

سپس امام صادق علیه السلام بمن فرمود: ای محمد، این است تأویل آن، خدای تعالی می فرماید: (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ = تأویل آن را کسی نمی داند جز خداوند و راسخان در علم) ۴۱۳.

و در تفسیر نیشابوری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت آمده که فرمود:

«یکدیگر را به معروف امر، و از منکر نهی کنید، پس هرگاه دیدی شخصی فرومایه اطاعت می شود و هوای نفس پیروی می گردد، و دنیا ترجیح داده می شود، و هر صاحب رأیی نظر خود را می پسندد، پس بر توباد خودت، و کار عوام را واگذار، و همانا که در پی شما روزهایی خواهد بود که صبر در آنها همچون آتش سرخ به کف داشتن است، به عمل کننده [به وظیفه اش] از آنها همچون پاداش پنجاه تن که عمل او را [در زمانهای دیگر] انجام می دهند عطا می شود».

و در غیبت نعمانی بسند خود از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام آورده که

فرمود:

«مؤمنان آزمایش می شوند سپس خداوند آنها را نزد خود از هم تمییز می دهد، همانا خداوند مؤمنان را از بلا و تلخیهای دنیا ایمن نداشته، ولیکن آنها را از کوری و بدبختی در آخرت ایمن داشته است، سپس امام باقر علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام کشتگان خود را [در سرزمین کربلا] در کنار هم می گذاشت سپس می فرمود: کشتگان ما کشتگان پیغمبران هستند» ۴۱۴.

و در همان کتاب بسند خود از امام زین العابدین علیه السلام آورده که فرمود:

«دوست می داشتم که [در گفتار] آزاد بودم و سه کلمه با مردم سخن می گفتم، آنگاه خداوند آنچه می خواست در باره من انجام می داد، ولی عهدی است که با خدا بسته ایم که صبر کنیم. سپس این آیه را تلاوت کرد:

(وَلَسَّمَعْنُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ اشْرَكُوا اذَى

کثیراً وَإِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا فَانْ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ = و همانا شما از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی بر آنان نازل گشت و از آنان که شرک ورزیدند [طعنه‌ها و] آزار بسیار خواهید شنید و اگر صبر کنید و تقوا پیشه سازید سبب نیرومندی و قوت یافتن در کارها است».^{۴۱۵}

و در همان کتاب از آن حضرت علیه السلام حدیثی آمده که در بحث مرابطه ان شاء الله خواهیم آورد، تا آنجا که فرموده:

«... و مؤمنان مرابطه و صبر کنند و یکدیگر را به صبر وادارند تا اینکه خداوند حکم فرماید، و اوست بهترین حاکمها».^{۴۱۶}

و روایات بسیار دیگری که در جای خود یاد شده است. خلاصه اینکه حال و وضع مؤمن در گرفتاریها و بلیات آن است که در دیوان منسوب به مولایمان امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده:

إِذَا زِلَّةَ شَرًّا زَادَ صَبْرًا كَأَنَّ مَا
هُوَ الْمَسْكُ مَا بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالْفَهْرِ
لَأَنَّ قَتِيَّتَ الْمِسْكِ يَزِدُّ طِيبُهُ
عَلَى السَّحْقِ وَالْحَرِّ اصْطَبَارًا عَلَى الشَّرِّ

یعنی:

اگر شر و گرفتاری بر او زیاد شود بر صبر خود می افزاید، او همچو مشک است در میان ابزارهای ساییدن آن زیرا که خورده‌های مشک عطر و بویش با ساییدن و حرارت بیشتر می شود از جهت صبر بر گرفتاری.

توجه:

از آنچه یاد کردیم معلوم شد که صبر در زمان غیبت امام علیه السلام بر چند گونه است؛ از جمله:

۱- صبر بر طول غیبت، به اینکه از شتابزدگانی که به سبب طولانی شدن غیبت دلهایشان قساوت می گیرد نباشد، که شتابزدگان در مورد امام علیه السلام به تردید افتند، و این عنوان در امر بیست و دوم گذشت.

۲- صبر کردن مؤمن بر آنچه از آزار و استهزا و تکذیب و مانند آنها از مخالفین خود

می بیند.

- ۳- صبر بر اقسام بلاها و محنتهایی که بر او وارد می شود، که بعضی از آنها در آیه شریفه یاد گردیده، خدای تعالی فرماید: (وَلْتَبْلُوْا نَفْسَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ...).
- ۴- صبر بر آنچه از گرفتاری مؤمنین به دست معاندین و آزار مخالفین نسبت به ایشان می بینند، در صورتیکه نتواند آنها را خلاص کند و از ایشان دفاع نماید، که در این حال وظیفه او صبر و دعا کردن است. و اقسام دیگر صبر که مؤمن هنگام ابتلا در می یابد.

پنجاه و چهارم

درخواست صبر از خدای تعالی

یعنی از وظایف مؤمن آن است که در زمان غیبت از درگاه خداوند عزوجل بخواهد که او را در مواقعی که وظیفه اش صبر کردن است به آن توفیق دهد، و این از چند جهت است:

از جمله: اینکه در دعاها رسیده از امامان علیهم السلام این مطلب وارد شده، چنانکه در دعای غمّری — رحمه الله — آمده: «و مرا بر آن صبر ده...».

و از جمله: آنچه روایت گردیده در امر به درخواست هر آنچیزی که مؤمن برای سامان دادن آخرت و دنیای خود به آن احتیاج دارد از خدای عزوجل، که کلیدهای همه اشیا به دست [قدرت] اوست و شاهد بر این مقصود است فرموده خدای تعالی خطاب به پیغمبرش صلی الله علیه وآله: (وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ = و صبر کن و صبر تونست جز به [سبب یا کمک] خداوند...) ^{۱۱۷} که باء برای سببیت یا استعانت است، و بنا بر هر دو وجه شاهد بر این مطلب است، پس شایسته است که مؤمن صبر را از خدای عزوجل بخواهد.

و جایز است که باء به معنی «مِنْ» باشد — هر چند که صاحب مغنی اللیبب آن را یاد ننموده است — چون مهم نیست که او چیزی را منکر شود که در کلام فصیح شاهد بر آن وجود دارد، همچنانکه جمعی از علمای نحو انکار کرده اند که باء برای تبعیض باشد، با اینکه نصّ به آن از امامان علیهم السلام رسیده است.

و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده:

«از خدای عزوجل آنچه از حوائج برایتان پیش می آید را مسئلت نمایید، حتی بند کفش

را، زیرا که اگر او آن را آسان نکند آسان نمی گردد».

و آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود:

«هریک از شما همه نیاز خود را از پروردگارش درخواست نماید، حتی بند نعلینش را اگر قطع شود».

و اخبار در این باره بسیار است. و نیز بر این مطلب دلالت می کند اطلاق آنچه در آیات قرآن امر به دعا وارد شده، پس شایسته است که مؤمن دعا کند برای اینکه خداوند صبر را در موارد آن به او عنایت فرماید، که این چیزی است که به وسیله آن آخرت و دنیای خود را سامان می دهد و محبت و طاعت و رضای مولایش را به سبب آن جلب می نماید.

و از جمله اینکه: بسیار اتفاق می افتد که موارد صبر به غیر آن مشتبه می شود، پس انسان در غیر مورد صبر، صبر می کند، و به جای خاموش ماندن سخن می گوید، و به جای سخن گفتن خاموش می ماند، و توفیق یافتن به اینکه هر چیزی را در جای خود قرار دهد و هر کاری را در وقتش به جای آورد، از سوی خدای عزوجل می باشد، پس مؤمنی که می خواهد در مسیر هدایت گام بردارد وظیفه اش آن است که به درگاه خدای تعالی دعا و تضرع و زاری کند تا او را به صبر کردن در مواقع خاص آن، و دعوت کردن در جاهایی که باید دعوت نمود، و سبکسری کردن هنگام بی باکی، و رزم کردن هنگام رزم آوری، و خشم در موقع خشمناکی، توفیق دهد، و موارد دیگر را بر این قیاس بگیرد.

و از جمله: اینکه در روایات امر به صبر خواهی از خدای عزوجل وارد گردیده، چنانکه در کافی از امام صادق علیه الصلاة والسلام روایت کرده که فرمود:

«خداوند — عزوجل — رسولان خود را به مکارم اخلاق اختصاص داده، پس خودتان را بیازمایید، که اگر در شما آن اخلاق بود خداوند را حمد گوید و بداند که آن از خوبی [شما] است، و اگر آن اخلاق در شما نبود پس از خداوند مسئلت نمایید و برای دست یابی به آنها به درگاه خداوند التماس کنید».

سپس آن حضرت ده چیز را شمرد:

«یقین و قناعت و صبر و شکر و خویشن داری و خلق نیکو و سخاوت و غیرت و شجاعت و مروت».

۴۱۸.

بعضی از راولیان پس از این ده خصلت افزوده «وراستگویی و ادای امانت».

و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود:

«ما دوست داریم کسی را که عاقل، فهمیده، فقیه، بردبار، صبور، راستگو و با وفا باشد، خدای عزوجل پیغمبران را به مکارم اخلاق (صفات عالی انسانی) اختصاص داده، پس هرآنکه در او این صفات بود خداوند را بر آن حمد گوید، و در هر کس نبود به درگاه خداوند عزوجل زاری نماید و آنها را از او بخواهد» راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم، آن صفات کدامند؟ حضرت فرمود: «پرهیزکاری و قناعت و صبر و شکر و حلم و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیکی، و راستگویی و ادای امانت».^{۴۱۹}

پنجاه و پنجم

سفارش یکدیگر به صبر در زمان غیبت حضرت قائم علیه السلام

و این از امور مهمی است که شایسته است به آن اهتمام گردد، و برآن مواظبت شود، و چند وجه براین مطلب دلالت دارد:

اول: همهٔ دلیلهای امر به معروف.

دوم: تأسی جستن و اقتدا نمودن به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمهٔ اطهار علیهم السلام، چنانکه از پژوهش در اخبار این مطلب روشن می شود.

سوم: خصوص روایتی که سید اجل علی بن طاوس — قدس سره — در کتاب اقبال آورده، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در خطبهٔ روز غدیر که فرمود:

«و دربارهٔ علی نازل شد [سورهٔ] والعصر، و تفسیرش اینکه: (و) سوگند به پروردگار

(عصر) قیامت که (همانا انسان در زیان است): دشمنان آل محمد، (مگر کسانی که

ایمان آوردند) به ولایت ایشان (و کارهای خوب انجام دادند) به همدردی کردن با

برادرانشان (و یکدیگر را به صبر سفارش دادند) در زمان غیبت غائبشان.». ۴۲۰

می گویم: منظور از سفارش یکدیگر به صبر آن است که مؤمن به فرزندان و نوادگان و خاندان و عیال، و عشیره، و برادران دینی، و دوستان خویش و سایر مؤمنین سفارش و امر کنند به ایمان به حضرت قائم علیه السلام و صبر کردن در زمان غیبت آن حضرت بر طولانی شدن زمان غیبت و برآنچه از فتنه ها و بلاها و محنتها و اذیتها به ایشان می رسد، و آنچه از آزار دشمنان و جفای دوستان و غیر اینها. می بینند، به اینکه خوبیهای صبر را برایشان باز گوید، و اینکه در پی صبر ظفر و گشایش خواهد بود، تا بر اثر طولانی شدن

غیبت ناامید نشوند، و چون دشمنان خود را در آسایش و راحتی و رفاه و نعمت بینند به تردید نیفتند، و بدانند که آن امر را امامان راستگوی علیهم السلام خیر داده‌اند، پس همانطور که راستگویی آنان در خبر به ابتلای اهل ایمان و چیرگی دشمنان برایشان آشکار گشت، همچنین راستگویی آنان در ظاهر شدن قَرَج و گشایش و رفاه برای دوستان آشکار خواهد شد **إن شاء الله تعالی**.

و باید بدانند که هر کس صبر کند و انتظار کشد، به قَرَج و پیروزی نایل می‌گردد، یا به قَرَج بزرگ یا به مراتب پائینتری از اقسام قَرَج، بلکه خود انتظار از اقسام قَرَج است، نمی‌بیند که هرگاه کسی دچار قرضهای زیادی شده باشد، ولی بداند که پس از مدتی از بعضی موارد وسعتی به او می‌رسد، چنین شخصی به همان انتظار وسعت و سپری شدن مدت دلش تسلی می‌یابد تا از بار سنگین قرضها خلاص شود، یا اینکه کسی بیمار باشد، و مرضهای چندی در او باشد، ولی می‌داند که در بعضی از جاها طبیب زبردستی هست که پس از مدتی به سراغ او خواهد آمد و او را معالجه خواهد کرد و از آن بیماریها راحتش خواهد ساخت، چنین فردی همین انتظار کشیدنش برای پایان یافتن مدت و آمدن آن طبیب مورد اطمینان، مایه تسلی جان و تقویت روحیه و برطرف شدن غم و غصه اش می‌باشد، از همین روی هنگامیکه ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: فدایت شوم قَرَج کی خواهد بود؟ حضرت فرمود:

«ای ابوبصیر آیا تو هم از کسانی هستی که دنیا می‌خواهند؟ کسی که این امر را شناخت به راستی از او قَرَج شده به جهت انتظار کشیدنش».^{۴۲۱}

و از محمد بن الفضیل از حضرت امام رضا علیه السلام روایت آورده که گفت:

از آن حضرت درباره چیزی از قَرَج پرسیدم، فرمود: آیا مگر نه انتظار قَرَج خود از قَرَج است؟ خداوند عزوجل می‌فرماید: **(فانتظروا انی معکم من المنتظرین = منتظر باشید بدرستی که من هم در حال انتظار می‌باشم)**.^{۴۲۲}

و از حسن بن جهم آمده که گفت: از حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام درباره قَرَج پرسیدم، فرمود:

«آیا نمی‌دانی که انتظار قَرَج از قَرَج است؟» گفتم: نمی‌دانم مگر اینکه شما بمن بیاموزید، فرمود:

«آری، انتظار قَرَج بخشی از قَرَج است».^{۴۲۳}

و در غیبت نعمانی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود:

«أصحاب محاضیر [شتابزدگان] هلاک شدند، و نزدیک شمارندگان نجات یافتند، و پناهگاه بر پایه های محکم خود ثابت ماند، همانا که پس از غم و اندوه فتح شگفتی خواهد بود». ۴۲۴

و از علی بن یقطین آمده که گفت: حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام

بمن فرمود:

«دو یست سال است که شیعه با آرزوها تربیت می گردد». راوی گوید: یقطین به پسرش علی گفت: چگونه است که آنچه در باره ما [حکومت بنی العباس] گفته شده واقع گردید، و آنچه در باره [حکومت حق] شما گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: البته آنچه در باره ما و شما گفته شده هر دو از یک منبع بوده است، مگر اینکه جریان شما وقتش رسیده بوده پس بی کم و کاست مطلب به شما گفته شد، و همانطور هم که گفته بودند انجام یافت، ولی امر ما هنگامش نرسیده، پس با امیدها دلگرم شدیم، و اگر به ما می گفتند: این امر تا دو یست یا سیصد سال دیگر تحقق نخواهد یافت، البته دلها قساوت می گرفت، و عموم مردم از اسلام برمی گشتند، ولی گفتند: به زودی این امر واقع می گردد و خیلی نزدیک است، تا دلها با هم الفت گیرد و گشایش نزدیک گردد».

پنجاه و ششم

عدم شرکت در مجالسی که نام آن حضرت را (علیه السلام مسخره می کنند پرهیز کردن و دوری جستن از مجالس اهل بطالت و ضلالت، آنها که یاد امام علیه السلام را به مسخره می گیرند یا آن حضرت را به بدی یاد می کنند، یا بر آن بزرگوار خرده می گیرند، یا وجود شریفش را انکار می نمایند، یا اینکه از یاد کردن حضرتش روی گردانند، یا مؤمنان منتظر آن جناب را به تمسخر می گیرند. خدای عزوجل فرماید:

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا
وُتُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَفْعَدُوا وَمَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا
مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا

و همانا [خداوند] در کتاب بر شما نازل فرمود که اگر شنیدید به آیات خداوند کفر ورزیده می شود و استهزا می گردد پس با آنان [کافران و استهزا کنندگان] ننشینید تا در سخنی دیگر داخل شوند که [اگر با آنها همنشین شوید] شما هم به حقیقت مانند آنان خواهید بود، همانا خداوند همگی منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد کرد. ۴۲۵
و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی — رحمه الله — آمده که گوید: آیات خداوند: امامان علیهم السلام هستند. ۴۲۶

و در اصول کافی بسند صحیحی از شعب عرقوفی آمده که گفت: از حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام در باره فرموده خدای تعالی:

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا
وُتُسْتَهْزَأُ بِهَا..)

پرسیدم، فرمود «منظور آن است که چنانچه شنیدید کسی حق را انکار می دارد و آن را دروغ می شمارد، و نسبت به امامان علیهم السلام ناروا می گوید، از کنارش برخیز و با او همنشینی مکن هرکس که باشد».^{۴۲۷}

و در همان کتاب در خبر صحیح از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود:
«هرکس به خدا و روز باز پسین ایمان دارد در جایی ننشیند که امامی در آن مذمت شود یا مؤمنی إهانت گردد».^{۴۲۸}

و در همان کتاب از آن جناب علیه السلام روایت آمده که فرمود:
«سه مجلس است که خداوند آنها را دشمن می دارد و نعمتش را بر اهل آن می فرستد، پس با آنها [اهل آن مجالس] همنشینی و مجالست مکنید: یکی: آن مجلس است که کسی در آن قرار دارد که در فتوای خود دروغ می گوید، و دیگر مجلسی که یاد دشمنانمان در آن تازه می شود و یاد ما در آن کهنه [و فراموش شده] است، و مجلسی که در آن از [پیروی] ما جلوگیری می شود در حالیکه تومی دانی [که در آن مجلس چنین چیزی هست]. راوی گوید: سپس امام صادق علیه السلام سه آیه از کتاب خداوند را تلاوت کرد که انگار در دهانش بود — یا گفت: گویا در مشتش بود —

(وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ)

(و به آنان که جز خداوند را می خوانند دشنام ندهید که [آنان نیز] خداوند را ستمگرانه از روی نادانی دشمنان می دهند).^{۴۲۹}

(وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي خُدَيْبٍ غَيْرِهِ)

(و هرگاه کسانی را بینی که [برای خورده گیری و طعنه زدن] در آیات ما گفتگو می کنند پس از آنان اعراض کن تا در سخنی دیگر وارد شوند).^{۴۳۰}

(وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِيَتَفَتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ)

(و مگوید به سبب آنچه ز بانهایتان به دروغ توصیف کند که این حلال است و آن حرام تا بر خداوند دروغ بندید)^{۴۳۱} «^{۴۳۲}

و در همان کتاب از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود:

«هرگاه به ناصبیان و مجالست با آنان دچار گشتی مانند کسی باش که بر روی سنگ سرخ شده ای نشسته باشد تا از آنجا برخیزی، زیرا که خداوند آنها را دشمن می دارد و

لعنتشان می کند، پس اگر دیدی که در باره یکی از امامان گفتگومی کنند برخیز زیرا که سَخَطِ خداوند در آنجا بر آنها فرود خواهد آمد». ۴۳۳

و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن جناب علیه السلام است که فرمود:
«هرکس نزد دشنام دهنده اولیای خدا بنشیند، به تحقیق خدای تعالی را معصیت کرده است». ۴۳۴

و در همان کتاب نیز از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود:
«هرکس در مجلسی بنشیند که در آن به یکی از امامان علیهم السلام دشنام داده می شود و می تواند برخیزد ولی این کار را نکند خداوند در دنیا لباس ذلّت بر اندامش بپوشاند و در آخرت عذابش کند، و آنچه از نیکی از جهت معرفت ما بر او ممت نهاده از وی سلب فرماید». ۴۳۵

و در تفسیر البرهان از کشی بسند خود از محمد بن عاصم آورده که گفت: شنیدم حضرت امام رضا علیه السلام می فرمود:

ای محمد بن عاصم به من خبر رسیده که تو با واقفیان مجالست می کنی؟ عرض کردم: آری فدایت گردم، من با آنها مجالست می کنم در حالیکه با ایشان مخالف هستم. آن حضرت علیه السلام فرمود: با آنها مجالست مکن، خدای عزوجل فرموده:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْنَا فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا
وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَفْعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا
مِنْلَهُمْ﴾.

«منظور از آیات: اوصیا هستند، و آنان که کفر ورزیدند: یعنی واقفیان». ۴۳۶

می گویم: اینکه واقفیان ذکر شده اند از باب یاد کردن یکی از مصادیق است، همچنانکه یاد کردن اوصیا از باب ذکر یکی از مصادیق آیات الله می باشد، چنانکه پوشیده نیست.

توجه

از آیه شریفه به ضمیمه آنچه در تفسیر آن روایت گردیده و به ضمیمه سایر روایات، حرمت نشستن در مجالس اهل ضلالت — که به بعضی از اقسام آنها در اول این مبحث اشاره کردیم — استفاده می شود، بجهت نهی که در آن آمده که ظاهر آن حرمت می باشد. بلکه از آیه شریفه استفاده می شود که این گناه در شمار گناهان کبیره قرار دارد، چون خدای عزوجل فرموده: (شما نیز مانند آنها باشید) که دلالت دارد بر اینکه هر کس با آنها همنشینی کند مانند آنها است، بلکه از کسانی که با ایشان مجالست نمایند به عنوان «منافقین» تعبیر فرموده و آتش جهنم را برای آنان وعده کرده است که فرماید: (همانا خداوند همگی منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد ساخت) پس بزرگی این گناه و از کبائر بودن آن ظاهر گشت.

از خدای عزوجل خواستاریم که ما را به آنچه رضای اوست توفیق دهد، و از آنچه موجب سخط و غضبش می باشد حفظ فرماید.

و در دعا آمده:

«أُوَلِّعَلَّكَ رَأَيْتِنِي أَلْفَ مَجَالِسَ الْبِطَّالِينَ فَبَيْنِي وَبَيْنَهُمْ خَلِّتِنِي»

«یاشاید که مرا دیده‌ای با مجالس بیکارگان و یاوه‌جویان آلفت گرفته‌ام پس مرا در میان آنها واگذاشتی.»^{۴۳۷}

می‌گویم: و همین حسرت و ندمت پس است — از آن به خداوند پناه می‌بریم — و در امر پناه و هشتم آنچه براین مطلب دلالت دارد خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

پنجاه و هفتم

تظاهر کردن با ستمگران و اهل باطل

در بحار به نقل از کشف الغمّه از طریق اهل سنت روایت آورده از حذیفه که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود:

«وای بر این امت از پادشاهان ستمگر که چگونه می کشند و فرمانبرداران را می ترسانند مگر کسی که اطاعت از آنها را اظهار کند، پس مؤمن متقی با زبان با آنها تَصَنُّع و تظاهر می کند، و با دل از آنها فرار می نماید، پس هرگاه خداوند عزوجل بخواهد اسلام را با عزّت بازگرداند هرگونه ستمگر لجوج را در هم می شکند.»^{۴۳۸}

آنگاه آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود:

«ای حذیفه چنانچه از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا مردی از خاندان من حکومت یابد.»

و در تحف العقول در سفارشهای امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق آمده که فرمود: «ای پسر نعمان هرگاه در دولت باطل بودی با هرکس تقیه داری با تحیت برخورد کن، زیرا که هرکس متعرض دولت شود خود را به کشتن داده و هلاک کرده است، خداوند فرماید:

(وَلَا تُلْفِقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) (نه به حدّ اسراف و خود را به مهلکه و خطر در نیفکنید^{۴۳۹}.....)^{۴۴۰}

و در غیبت نعمانی بسند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده که فرمود: «همچون زنبور عسل در بین پرنده ها باشید که تمامی پرندگان آن را ناتوان اینگارند، و اگر

پرنده‌ها بدانند چه برکتی در اندرون آن نهفته است با آن چنین رفتاری نکنند، با زبانها و بدنهایتان با مردم معاشرت نمائید و با دلها و کارهایتان از آنان برکنار باشید.

سوگند به کسی که جانم در دست اوست آنچه را دوست دارید نخواهید دید تا اینکه بعضی از شما به صورت بعض دیگر تف بیاندازد، تا جائیکه بعضی از شما بعض دیگر را دروغ پردازد شمارد، و تا آنجا که نماند از شما — یا اینکه فرمود: از شیعه من — مگر همچون سرمه در چشم و نمک در غذا، و الا آن برایتان مثلی می‌زنم: اینکه شخصی گندمی داشته باشد که آن را پاک و پاکیزه کند و درجایی قرار دهد، و مدتی آن گندم در آنجا بماند، سپس بعد از مدت زمانی به سراغ آن برود و ببیند که به آن کرم افتاده، پس آن گندم را بیرون آورد و تمیز و پاک نماید، و باز آن را به جای اولش برگرداند، و مدتی بر او بگذرد تا بار دیگر از آن بازدید کند، دوباره ببیند تعدادی کرم در آن واقع شده، پس آن کرمها را بیرون برد و گندم را پاک و تمیز نماید و به همانجا برگرداند، و همینطور این کار را تکرار کند تا اینکه مقدار کمی از آن گندم باقی بماند همچون گندم کمیابی که کرم به آن ضرری نمی‌رساند، و همچنین شماها از هم تمیز خواهید یافت تا آنگاه که از شما باقی نماند مگر گروه کمی که فتنه هیچگونه زبانی بر آنها نرساند». ۴۴۱

پنجاه و هشتم

ناشناس ماندن و پرهیز از شهرت یافتن

زیرا که شهرت آفت است و ناشناس ماندن راحتی. و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود:

«چنانچه بتوانی [طوری زندگی کنی که] هیچکس تو را نشناسد این کار را بکن».

و در کتاب کمال الدین بسند صحیحی از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود:

«زمانی بر مردم خواهد رسید که امام آنها از ایشان غایب شود، ای خوش بحال آنانکه بر امر ما پایدار بمانند. در آن زمان، کمترین چیز از ثواب که به آنها رسد اینکه، خداوند متعال به آنها ندا کند، بندگان و کنیزان من، به سیر من ایمان آورید و غیب مرا تصدیق کردید، پس بشارت باد شما را به ثواب نیک از من. ای بندگان و کنیزانم حقا که از شما قبول می کنم و از شما عفو می نمایم و شما را می آمرزم، و به شما بندگانم را از باران سیراب گردانم و بلا را از آنها دفع نمایم، و اگر شما نبودید عذابم را بر آنها نازل می کردم».

جابر گفت: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بهترین کاری که مؤمن در آن زمان انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی است».^{۴۴۲}

و در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که در یکی از خطبه ها فرمودند:

«وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نَوْمَةٍ أَنْ شَهِدْتُمْ يُعْرَفُ وَأَنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ أَوْلَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَأَعْلَامُ السَّرَى لَيْسُوا بِالْمَسَابِيحِ وَلَا الْمَذَابِيحِ الْبُذُرِ أَوْلَئِكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ وَيَكْشِفُ عَنْهُمْ ضَرَاءَ نَقْمَتِهِ، أَيُّهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يَكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ...»

یعنی:

و آن زمانی است که در آن نجات نمی‌یابد مگر هر مؤمن بی‌نام و نشان، که اگر [در مجالس] حضور یابد شناخته نشود و هرگاه غایب باشد در جستجویش برنمایند، اینان چراغهای هدایت و روشنگران راه شبروانند، که به فتنه و فساد و سخن‌چینی در میان مردم آمد و شد نکنند، و دهان به عیب‌گوئی از مردم و یاوه‌سرایی نگشایند، برای آنان خداوند درهای رحمتش را باز می‌کند، و از ایشان سختی عذابش را برطرف می‌نماید. ای مردم؛ زمانی بر شما خواهد رسید که اسلام در آن واژگون می‌شود همچنانکه ظرف واژگون گردد و آنچه در آن است بریزد...».^{۴۴۳}

سید رضی گوید:

اینکه حضرت علیه‌السلام فرموده: «کل مؤمن نومه» منظورش گمنام کم‌آزار است، و «مسیح» جمع مسیح است، و آن کسی است که در بین مردم به فساد و سخن‌چینی می‌پردازد، و «مذایع» جمع مذیاع است و آن کسی است که هرگاه خلافی از کسی بشنود آن را پخش می‌کند و برای دیگران بازگویی نماید، و «البذر» جمع بذور است، و آن کسی است که سفاهتش بسیار و بیهوده‌گوست.

و در غیبت نعمانی از امام صادق علیه‌السلام روایت آمده که فرمود:

«اگر یک خبر را خوب بفهمی از ده خبری که آنها را [فقط] روایت‌نمایی بهتر است، همانا هر حقی را حقیقتی است و هر صوابی را نوری، سپس فرمود: به خدا سوگند که ما کسی از شیعیانمان را فقیه و فهمیده نمی‌شماریم تا اینکه با او به کنایه و رمز سخن بگوییم و او منظور از آن را متوجه گردد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر منبر در شهر کوفه فرمود: همانا در پشت سر شما فتنه‌های تاریک؛ کور و بی‌نوری خواهد آمد، که از آن فتنه‌ها نجات نیابد مگر نومه. گفته شد: یا امیرالمؤمنین نومه چیست؟ فرمود: کسی که مردم را بشناسد ولی مردم او را نشناسند. و بدانید که زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند، ولی خداوند خلق خویش را به خاطر ستم و تجاوز و اسراف بر خودشان از دیدار او کور خواهد ساخت، و اگر زمین یک ساعت از حجت خداوند خالی بماند اهل خود را فرو خواهد برد، ولی حجت خداوند مردم را می‌شناسد و آنها او را نمی‌شناسند همچنانکه یوسف مردم را می‌شناخت در حالیکه آنها او را نمی‌شناختند...».^{۴۴۴}

و در همان کتاب نیز بسند خود آورده که یکی از یاران امام ابو عبد الله صادق

علیه‌السلام بر آن حضرت وارد شد، و عرضه داشت:

«فدایت کردم؛ به خدا سوگند من تورا دوست می‌دارم و هر کس تورا دوست دارد را دوست می‌دارم ای آقای من چقدر شیعیان شما فراوانند! آن حضرت علیه‌السلام فرمود:

آنان را بشمار. عرض کرد: بسیارند آن حضرت علیه السلام فرمود: آنها را می توانی بشماری؟ عرض کرد: آنها از شمارش بیرونند. حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام فرمود: ولی اگر آن شماره ای که توصیف شده اند سیصد و ده و آندی تکمیل گردد آنچه را می خواهند انجام خواهد شد، اما شیعه ما کسی است که صدایش از بنا گوش تجاوز نکند و ناراحتیهای درونیش از بدنش آشکار نگردد، و با غلو ما را مدح نگوید و با زمامداران در مورد ما ستیزه نکند، و با کسی که از ما عیبجویی می نماید هم نشین نشود، و با کسی که از ما بدگویی می کند هم سخن نگردد، و با دشمن ما دوستی ننماید، و دوستدار ما را دشمن ندارد.

عرضه داشتم: پس با این شیعیان مختلفی که دعوی تشیع دارند چکنم؟ فرمود: تمییز داده خواهند شد، و بررسی خواهند شد، و تبدیل خواهند یافت، سالیانی بر آنها خواهد آمد که فانیشان کند و شمشیری آنها را می کشد و اختلافی پراکنده شان می کند، شیعه ما تنها کسی است که همچون سگ زوزه نکشد و بسان کلاغ طمع نوزد، و اگر از گرسنگی بمیرد از مردم گدایی نکند.

عرض کردم: فدایت شوم؛ چنین کسانی را با این اوصاف کجا بجویم؟ فرمود: در اطراف زمین آنها را بجوی، آنان کسانی هستند که زندگیشان به سختی می گذرد، و خانه بدوشند که چنانچه درجایی حضور یابند شناخته نشوند، و هرگاه غایب باشند کسی در جستجویشان نگردد، و اگر بیمار شوند عیادت نشوند، و چنانچه خواستگاری کنند همسرشان ندهند، و هرگاه بمیرند [مردم] بر جنازه آنها حاضر نگردند، آنانند که با اموالشان مواسات کنند و در قبرهایشان یکدیگر را دیدار نمایند، و نظرهایشان با هم اختلاف ندارد هر چند که شهرهایشان مختلف است».^{۴۴۵}

و به طریق دیگری نیز این حدیث را روایت کرده و در آن افزوده:

«و هرگاه مؤمنی را ببینند او را گرامی دارند، و چنانچه منافقی را مشاهده کنند از او دوری می گزینند، و به هنگام مرگ بی تابی ننمایند، و در قبرهایشان با یکدیگر دیدار می کنند».

می گویم: محل شاهد فرموده آن حضرت علیه السلام است:

«چنانچه درجایی حضور یابند شناخته نشوند و هرگاه غایب باشند کسی در جستجویشان نگردد...»

زیرا که آن حضرت — علیه الصلاة والسلام — با این سخن بر خوبی گمنام ماندن از مردم و مذمت مشهور شدن در بین آنها دلالت فرمود، و بدینجهت تمام این حدیث را آوردم

که فوایدش بسیار است.

و از جمله مطالبی که متناسب با آن زمان است این ابیات می باشد:

فَكَانَ بِهِ ظُهُورِي لِلْقُلُوبِ	خَفِيْتُ عَنِ الْعُيُونِ فَانْكُرْتَنِي
لِتَأْنِيسِي بِعَلَامِ الْغُيُوبِ	وَأَوْحَشَنِي الْإِنْسُ فَعَبِئْتُ عَنْهُ
وَمَنْ أَهْوَى لُدَىِّ بِلَا رَقِيبِ	وَكَيْفَ يَرُوعَنِي التَّفْرِيدُ يَوْمًا
أَنْسْتُ بِخُلُوتِي وَمَعَى حَبِيبِي	إِذَا مَا اسْتَوْحِشَ الثَّقَلَانُ مِنِّي

یعنی:

از دیده‌ها مخفی ماندم پس دیده‌ها مرا نشناختند، و از این جهت برای دلها آشکار شدم.
و مونس من به وحشتم انداخت لذا از نظرش غایب شدم، چون به خدای علام الغیوب انس
یافتم.

و چگونه روزی تنهایی مرا بیمناک خواهد ساخت، در حالیکه محبوب من — به دور از
رقیب — نزد من است.

چنانچه جن وانس از من وحشت کنند، به خلوت خود مأنوس باشم و حبیبم با من است.

پنجاه و نهم تهذیب نفس

و پاکسازی درون از صفات پلید، و زیور دادن آن به وسیلهٔ اخلاق پسندیده، و این امر در هر زمان واجب است، ولی یاد کردن آن به طور مخصوص در وظایف زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه از این جهت است که درک فضیلت صحبت او و قرار گرفتن در اعداد اصحاب آن جناب بستگی به آن دارد. به دلیل روایتی که نعمانی — رحمه الله — بسند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«هرکس دوست می دارد از اصحاب حضرت قائم علیه السلام باشد باید که منتظر باشد و در این حال به پرهیزکاری و اخلاق نیکو رفتار نماید، در حالیکه منتظر باشد، پس چنانچه بمیرد و پس از مردنش قائم علیه السلام بپاخیزد، پاداش او همچون پاداش کسی خواهد بود که آن حضرت را درک کرده است، پس کوشش کنید و در انتظار بمانید گوارا باد شما را ای گروه مشمول رحمت خداوند». ۴۴۶

می گویم: در این حدیث دلالت بر این هست که دست یافتن به ثواب انتظار با رعایت کامل و ملازمت پرهیزکاری و اخلاق نیک مشروط می باشد، و مؤید این معنی بیشتر گذشت.

شصتم

اتفاق و اجتماع بر نصرت آن حضرت علیه السلام

زیرا که در اجتماع کردن تأثیری هست که در انفراد نیست، هر چند که نصرت کردن وظیفه همه افراد است، خداوند فرموده:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)

(وهمگی به ریسمان خداوند چنگ زنید و پراکنده نشوید).^{۴۴۷}

چون امام علیه السلام رشته محکم خداوند در میان بندگانش می باشد در تمام زمانها، و دست یازیدن به او جز با پیروی و نصرت او حاصل نمی گردد. و امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه هایش فرموده:

«ای مردم اگر شما از نصرت حق از پای نمی نشستید، و از کنار زدن باطل سستی نمی کردید، کسی که مثل شما نیست بر شما طمع نمی نمود، و آنانکه بر شما نیرو یافتند قوت نمی گرفتند، ولی شما همچون گم گشتگی بنی اسرائیل راه را گم کردید، و به جانم سوگند که بعد از من گمگشتگیتان چند برابر خواهد شد، از جهت اینکه حق را پشت سرافکندید...».

و در توقیع رفیعی که از سوی ناحیه مقدسه به شیخ مفید — رحمه الله تعالی — صادر گشت آمده:

«و اگر شیعیان ما — که خداوند آنان را در اطاعتش یاری دهد — در وفای پیمانی که از ایشان گرفته شده یکدل و مصمم باشند، نعمت لقای ما از آنان به تأخیر نمی افتد، و سعادت دیدار ما برای آنان با معرفت کامل و راستین نسبت به ما تعجیل گردد...».^{۴۴۸}

شصت و یکم

متفق شدن بر توبه واقعی و بازگرداندن حقوق به صاحبان آنها

آنچنان که پیشتر گذشت اینکه از جمله اسباب طولانی شدن غیبت امام — که بر او و بر پدراناش درود و سلام باد — گناهان و معصیتهایی است که از بندگان می بیند، چنانکه در همان توقیعی که به آن اشاره شد پس از عبارت یاد شده فوق از آن حضرت علیه الصلاة والسلام آمده:

«پس تنها چیزی که ما را از آنان پوشیده می دارد همانا چیزهای ناخوشایندی است که از ایشان به ما می رسد و خوشایند ما نیست و از آنان انتظار نمی رود، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».^{۴۴۹}

شصت و دوم و شصت و سوم

پیوسته به یاد آن حضرت بودن و به آدابش عمل کردن

بیان مطلب اینکه، به دلالت اخبار بسیار و قطعی که از امامان علیهم السلام روایت گردیده تردیدی در این نیست که امام علیه السلام ناظر و شاهد بر ما است، و بر حالات و حرکات و سکنات ما اطلاع دارد، پس تودر هر حال و هر کجا که هستی در پیش رویش قرار داری که او است دیده بینای خداوند و گوش شنوای او پس چون این را دانستی و یقین داشتی که تودر پیش چشم و جلور ویش قرار داری، حتماً آن جناب را در جلو چشمت قرار دهی، و با دیده دل به او نظر نمائی، بلکه اینکه آن حضرت در جلو چشمت باشد لازمه اش این است که تودر پیش چشمش بوده باشی، و بستگی به این ندارد که تو آن را قرار دهی. و این روشن، و بر کسی که دیده قلبش کور نباشد مخفی نیست: (چشم سر کافران و مخالفان] گرچه کور نیست لیکن چشم باطن و دیده دلها کور است).

و چنانچه دانستی که آن حضرت علیه السلام پیش چشمت قرار دارد، البته همتت در جهت رعایت آداب آن جناب، و مراسم آداب و انجام وظایفی که نسبت به آن حضرت داری مصروف خواهد شد، به حسب مراتب معرفتت، هر چند که با چشم سر آن بزرگوار را نبینی.

به مثال اینکه، اگر شخص نابینایی در مجلس زمامداری حضور یابد، و در پیشگاهش قرار گیرد، البته تمام آدابی که شایسته است در محضر زمامدار رعایت گردد را انجام می دهد، همچنانکه بینایانی که به او نظر می کنند و در پیشگاهش ایستاده اند انجام می دهند، با اینکه آن نابینا او را نمی بیند و نمی تواند بر او نظر کند، و این نیست مگر از جهت اینکه می داند در پیش روی زمامدار قرار دارد، و زمامدار جلو چشم او است هر چند

که با چشم سر او را نمی بیند، و حال مؤمن در زمان غیبت امام علیه السلام چنین است، زیرا که مؤمن از جهت ایمان و یقینش به طور قطع می داند که در تمام احوال در پیش چشم امامش قرار دارد، پس امامش را در جلو چشم خود قرار می دهد هر چند که او را به چشم سر نمی بیند، پس هم خود را در رعایت آداب و مراقبت و مواظبت و وظایف خود نسبت به آن جناب مصروف می دارد.

و تمام این امور در سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام بیان گردیده، در حدیثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین بسند خود از مسعدة بن صدقه از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام از پدراش از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده که برفراز منبر در شهر کوفه فرمود:

«بار خدایا همانا به ناچار زمین تو را حجتی از سوی تو بر خلقت باید، که آنان را به دین تو هدایت کند، و علم تو را به ایشان بیاموزد، تا حجت تو باطل نشود، و پیروان ایشان گمراه نگردند پس از آنکه هدایتشان کرده ای. [آن حجت] یا آشکار است که اطاعت نشود، یا مخفی و در انتظار باشد، اگر شخص او از مردم در حال هدایت شدنشان غایب ماند، به درستی که علم و آداب او در دل های مؤمنین ثبت است که آنان به آنها عمل می کنند.» ۱۴۵۰

می گویم: این حدیث مشهور است و در کافی^{۴۵۱} و غیبت نعمانی با تفاوت اندکی از آن حضرت علیه السلام روایت گردیده، و در این کلام مبارک گونه هایی از علم و معرفت و توجه و تذکر هست، پس بر توباد که در آن کاملاً دقت کنی تا مقصود برایت واضح شود ان شاء الله تعالی.

تذکر و راهنمایی

بدانکه مؤمنین در یاد کردن مولایشان علیه السلام به مقتضای تفاوت درجات ایمان و مراتب معرفت و یقینشان، درجات متفاوت و مراتب مختلفی دارند.

بعضی از آنها حالشان در یاد کردن مولایشان چنان است که شاعر گفته:

اللَّهُ يَغْلُمُ أُنَى لَسْتُ أَذْكَرُكُمْ فَكَيْفَ أَذْكَرُكُمْ إِذْ لَسْتُ أَنْسَأُكُمْ

یعنی:

خدا داند که من شما را [با زبان] یاد نکنم، زیرا که چگونه شما را یاد کنم در حالیکه هیچگاه فراموشتان نمی نمایم.

یا چنان است که گفته شده:

أَمَا وَالَّذِي لَوْ شَاءَ لَمْ يَخْلُقَ النَّوَى لَئِنْ غَبَتَ عَنْ عَيْنِي فَمَا غَبَتَ عَنْ قَلْبِي

یعنی:

سوگند به آنکه اگر می‌خواست هسته [وجود] را نمی‌آفرید که اگر چه از دیده‌ام غایب مانده‌ای از دلم غایب نیستی.

چنین کسی از مولایش غافل نیست و از آنچه سزاوار است از آداب آن حضرت علیه‌السلام در همه اوقات واحوالش فراموش نمی‌کند، پس گوارا باد بر این افراد، بازهم گوارا باد بر اینان آنچه از حکمت داده شده، و از علم و عمل و معرفت روزی یافته‌اند، از خدای تعالی خواستارم بر من منت گذارد و به جود و کرمش عنایت فرماید که مرا از آنان قرار دهد، که من چنانم که شاعر گفته:

أُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقُنِي صَلاحًا

یعنی:

نیکان را دوست می‌دارم با اینکه از ایشان نیستم، باشد که خداوند صلاح و نیکی به من روزی فرماید.

ولی گوشه‌ای از آنچه شایسته تذکر است یاد می‌کنم، که تذکری برای خودم و برای مؤمنین دیگر بوده باشد، به حسب آنچه به برکت مولایم — صلوات الله علیه — فهمیده‌ام.

پس بدانکه می‌بایست یقین بدانی که تو از چشم و گوش مولایت علیه‌السلام دور نیستی، او جای تو را می‌داند و از احوال تو آگاه است، پس اگر از کسانی باشی که بر رعایت آدابی که سزاوار رعایت شدن نسبت به آن جناب است مواظبت دارند؛ بدین وسیله کمال محبت و عنایت آن بزرگوار را به سوی خود جلب کرده‌ای.

و اگر از اهل غفلت و اعراض از آن سرور باشی، جای تأسف است. خدای عزوجل

فرموده:

(وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى)

(وهرکس از ذکر من اعراض کند همانا برای او معیشت تنگی خواهد بود و روز قیامت او را نابینا محسوس خواهیم ساخت، [در آن حال] گوید: پروردگارا چرا نابینایم محسوس فرمودی در حالیکه من [در دنیا] بینا بودم، [خداوند] فرماید: اینچنین آیات ما بر تو رسید پس تو آنها را فراموش و غفلت کردی و همینطور امروز تو فراموش می‌شوی).^{۴۵۲}

کدام سختی و تنگی از تاریکی غفلت و نادانی بدتر است، و کدام حسرت از کوری روز قیامت بزرگتر! و کدامین بیم و وحشت از آن پشیمانی زشت تر و کوبنده تر، چه مصیبت بزرگ و دردناکی!!

پس شتاب کن شتاب برای خلاصی خودت و آزادسازی گردنت، و این حاصل نمی گردد مگر با یاد مولایت تا در دنیا و آخرت دستت را بگیرد، که خدای تبارک و تعالی شأنه می فرماید:

(يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنْثَىٰ بِاِمْرَائِمِهِنَّ)

«روزی که هر مردمی را با امامشان میخوانیم.»^{۴۵۳}

چون صبح کنی پس بدانکه این زندگی که خداوند به توادده به برکت آن حضرت علیه السلام است، پس او را سپاس بگذار و خدای تعالی را بر نعمتی که به تو عنایت فرموده شکر کن، و مواظب خودت باش که مبدا این نعمت را در غیر رضای او صرف نمایی، که مایه تیره روزی و بار سنگینی تو خواهد شد، پس چنانچه در معرض گناهی قرار گیری به یادآور که مولایت در این حالت زشت و گونه بد تو را می بیند، پس به پاس احترام او آن گناه را واگذار، و اگر کار خوبی پیش آید به انجام آن سبقت کن و بدانکه آن نعمتی است الهی، که خدای تعالی آن را به برکت مولایت بر تو بخشیده است، و خدای را بر آن سپاس بگذار و آن را به مولی و صاحب زمانت هدیه کن، و با زبان حال و مقال عرضه بدار:

(يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلُنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ
وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ)

(عزیز بر ما و اهل ما سختی رسیده و با متاعی اندک به درگهت پناه آورده ایم پس پیمانۀ ما را پر کن و بر ما تصدق فرمای که خداوند صدقه دهندگان را پاداش دهد).^{۴۵۴}

و در تمام احوال خاضع و خاشع باش، همچون غلام سر به فرمان حقیری که در خدمت اربابش ایستاده باشد، و در هر بامداد و شامگاه بر آن جناب سلام کن، سلام غلامی که مشتاق دیدار او است و از فراقش در سوز و گداز است؛ سلام مخلصی که اشکهایش بر گونه هایش سرازیر باشد، و باور دارد که در خدمت مولایش ایستاده است.

و چون هنگام نماز خواندنت فرا رسد، حال مولایت را در موقع ایستادنش در پیشگاه خدای — جل جلاله — متذکر شو، و با حضور قلب، و خشوع جسم، و چشم پوشی از ما سوی

اللّٰه تعالیٰ؛ به آن بزرگوار تأسی بجوی و بدانکه توفیق یافتنت به این امر جز به برکت مولایت نیست، و این عبادت جز به موالات و پیروی و معرفت آن حضرت، از تو پذیرفته نمی شود، و هر قدر که پیروی و معرفت و سر به فرمان بودن نسبت به او فزونی یابد؛ خدای تعالی منزلت و پاداش و کرامت و افتخار تو را خواهد افزود.

و چون از نماز فراغت یافتی آن حضرت علیه السلام را به سوی خدای عزوجل وسیله و شفیع قرارده که آن را از تو قبول فرماید، و پیش از هر دعایی به دعا کردن برای او آغاز کن، بجهت بزرگی حق و بسیاری احسان او بر تو، و هرگاه حاجتی برایت پیش آید یا عارضه سختی بر تو روی آرد آن را بر حضرتش معروض بدار و به درگاهش زاری کن تا به درگاه خدای تعالی در برطرف کردن آن از تو، شفاعت نماید، که او است وسیله به سوی خداوند عزوجل و باب الّلهی که از آن درآیند، و خداوند — عزّ شأنه — فرموده:

(وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا)

(از درهای خانه ها وارد شوید...) ۴۵۵

و اخبار بسیاری گواه بر این معنی است.

و در یکی از سالهای گذشته امر مهمی بر ایم پیش آمد که دلم را مشغول و فکرم و حواسم را به خود جلب کرده بود، پس در یکی از شبها جدّ مادریم — رضی اللّٰه تعالیٰ عنه — که از سادات نیکوکار بود — را در خواب دیدم، او را در باغی از بهترین باغها که در زمان حیاتش آرزوی آن را داشت مشاهده نمودم، در بهترین حال و زیباترین وضعیت، بر او سلام کردم به من جواب داد و سخنانی بین ما انجام شد، از جمله اینکه:

من به او گفتم: از خدای عزوجل بخواه که فلان امر مهم را کفایت کند، وهمّ و ناراحتی آن را از من دور سازد. به فارسی به من گفت: دعای ما بالاتر از دعای امام زمان علیه السلام نیست، پس هرگاه پیش آمدی کند آن را بر حضرتش عرضه می کنیم، اگر اجازه فرماید و امضاء کند برای اصلاح آن دعا می کنیم و گرنه؛ نه...

بنابراین معلوم شد که آن حضرت در تمام امور پناهگاه و مرجع است، پس وظیفه تو آن است که به او رجوع کنی و به درگاه او دادرسی و شفاعت خواهی بری، او را نزد خدای عزوجل شفیع ببر تا برایت دعا کند، و تو را در نظر داشته باشد، زیرا که از وظایف و مراسم امام علیه السلام در هر زمان به مقتضای اخباری که وارد شده؛ دعا کردن برای مؤمنین است، همچنانکه از جمله وظایف مؤمنین در هر زمان: دعا کردن برای امامشان می باشد، چنانکه در این کتاب این مطلب را با دلایل عقل و نقل بیان داشتیم، و چنانچه غفلت یا

فراموشی از یاد آن حضرت علیه السلام در بعضی از اوقات برایت عارض گشت — چنانکه غالب احوال بیشتر اهل این زمان است — پس بدانکه این حالت از نزدیک شدن شیطان است، پس به درگاه خداوند روی آورده و زاری کن تا کید شیطان را از تو باز گرداند، و از خدای تعالی طلب مغفرت بنما و به سوی او توبه نصوح کن تا این بدی را برتوببخشاید، و به یاد مولایت در هر حال توفیق دهد، که او — جَلَّ ثَنَاؤُهُ — هر چه را بخواهد تحقق می بخشد.

و برتوبباد که در آنچه برایت یاد آوردیم و پس از این نیز می آوریم از وظایف و آداب ارتباط با مولایت دقت و مطالعه کنی. از خدای تعالی توفیق علم و عمل را برای شما و خودم خواستارم، و اینکه ما را از خطا و لغزش محفوظ بدارد که او [به بندگان] نزدیک و اجابت کننده دعا است.

شصت و چهارم

دعا در درگاه الهی برای جلوگیری از نسیان یاد آن حضرت علیه السلام

اینکه از درگاه خداوند عزوجل بخواهی که تورا از فراموش کردن یاد آن حضرت علیه السلام محفوظ بدارد، و دلیل بر این — اضافه بر آنچه پیشتر بیان داشتیم که خدای عزوجل بر تو نسبت به آن حضرت وظایف و آدابی قرار داده که جز با مداومت کردن بر یاد او از تو تحقق نمی پذیرد — عبارتی است که از خود آن جناب علیه السلام از شیخ عمروی — رضی الله تعالی عنه — در کتاب کمال الدین روایت آمده که:

«و ذکر آن حضرت را از یادمان مبر...»^{۴۵۶}.

پس در این عبارت تدبیر کن که چگونه از دعاهاى مهم قرار داده شده، و شیعیان دستور یافته اند در آن مکالمات شریف چنین سخن بگویند، از این نکته غفلت منما، و در تمامی اوقات بویژه مواقع استجاب دعا به درگاه خدای تعالی تضرع و زاری کن که به فراموشی یاد آن جناب علیه السلام دچار نشوی، و دعا را تا به هنگام مبتلا شدن به آن تأخیر مینداز، که در روایات رسیده از امامان علیهم السلام در آداب دعا کردن آمده که: لازم است مؤمن پیش از آنکه بلا نازل شود به دعا کردن مبادرت ورزد.

و از خدای عزوجل مسئلت کن که تورا از گناہانی که مایه دچار شدن به فراموشی یاد امام تومی شود، مصون و محفوظ بدارد، که این امر شدیدترین و بزرگترین نعمتها و محنتها است، و در بعضی از دعاهاىی که از امامان علیهم السلام روایت گردیده است چنین آمده:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِلُ النَّقْمَ

بار خدایا بر من پیامرز گناهانی را که مایهٔ نزول نعمت هستند».

و بدون تردید فراموش کردن یاد امام و غفلت نمودن از آن جناب علیه السلام نعمت و
بلاى بزرگى است که نعمتهای دنیا و آخرت بر آن مترتب می گردد. ۴۵۷

شصت و پنجم

اینکه بدن نسبت به آن جناب خاشع باشد

و دلیل بزرین است آنچه سید اجل علی بن طاوس در کتاب جمال الأسبوع بسند خود از محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام در دعای روز جمعه روایت آورده، و ما آن را در کتاب ابواب الجنات فی آداب الجمعات یاد کرده ایم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّقِرُّبُ إِلَيْكَ بِقَلْبٍ خَاضِعٍ وَالِيٍّ وَلِيكَ بِيَدِي خَاشِعٍ وَالِيٍّ الْاِئِمَّةِ
الرَّاشِدِينَ بِقُوَادٍ مُتَوَاضِعٍ

بار خدایا من به درگاه تو تقرب می جویم با دلی خاضع و به سوی ولایت با بدنی فروتن، و به امامان هدایت کننده با قلبی متواضع...»^{۴۵۸}

که دلالت دارد بر حصول تقرب به خدای عزوجل با خشوع و فروتنی بدن برای ولی او علیه السلام. و منظور از «ولی» در اینجا به قرینه یاد کردن امامان علیهم السلام، و به قرینه تعبیر آوردن به این لفظ در چندین دعا و روایت از مولایمان حضرت حجت علیه السلام، همان امام زمان علیه السلام است.

اگر بگوئید: احتمال دارد منظور از «ولی» امام هر زمان یا مؤمن کامل باشد؟

گوییم: هر چند که این احتمال بعید است، ولی براین دو تقدیر نیز مقصود ثابت است، زیرا که مؤمن کامل حقیقی منحصر در آن بزرگوار است، چنانکه پوشیده نیست. و منظور از خشوع بدن چنانکه از تأمل کردن در کتب لغت و موارد استعمال استفاده می شود و کسی که جستجو نموده و در آیات و اخبار دقت کند با آن مأنوس می گردد؛ آن است که اعضای بدن را در جهت خدمت کردن به مولایت و بر پا کردن امر او بکار

ببندی، در حالیکه مستمندی و کوچکی خود را اقرار نمائی، که عظمت و بزرگی آن حضرت را بر خودت بشناسی، و تذلل نسبت به آن جناب و وجوب حق و اطاعتش را بر خودت در اعماق جانت ببینی، همچنانکه حال غلام نسبت به اربابش هست. زیرا که غلامی که معنی بندگی و آقایی را درک کند، می داند که از لوازم بندگیش؛ بکار بردن اعضای بدنش در خدمت و اطاعت مولایش می باشد، و او در آن حال تصور نمی کند که بر مولایش منت یا احسانی دارد، بلکه می داند که اگر در خدمت یا اطاعت او امر او سستی نماید مقصر خواهد بود، و اگر بر او گردنکشی یا تکبر کند، نزد خردمندان مذموم و مطرود خواهد شد، و هرگاه حال غلامی که کسی از مردم با درهمی چند او را خریده چنین باشد، و برای کسی که بر او ولایت یافته این مقدار حق و مولویت باشد، پس حال مولایی که خدای تعالی برای او ولایت تامه قرار داده چه خواهد بود؟ و این معنی را در کتاب عزیز خود چنین فرموده:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)

پیغمبر نسبت به مردم از خودشان اولی است).

و این مقام را بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله برای امام علیه السلام مقرر فرموده است. و هرکس اهل تحقیق و تدبّر در اخبار فضل و عظمت امامان علیهم السلام باشد در هیچکدام از مطالبی که آوردیم تردید نخواهد کرد، و اگر ما آن اخبار را بیاوریم کتاب طولانی می شود، و در آنچه یاد کردیم برای خردمندان مایه عبرت و بسنده است چون:

هرکس که ز شهر آشنایی است داند که متاع ما کجایی است

شصت و ششم

مقدم داشتن خواسته آن حضرت برخواسته خود

به اینکه در هر امری که برتو وارد می شود و می خواهی در آن اقدام کنی، بیندیشی که آیا موافق رضای آن حضرت علیه السلام است یا مخالف آن؟ پس چنانچه موافق رضای آن جناب بود آن را انجام دهی و بر آن اقدام نمائی، نه بخاطر هوای نفس خودت، بلکه به جهت موافقت داشتن آن با رضای او علیه السلام، و اگر مخالف رضای او بود آن را واگذاری و با هوای نفست مخالفت کنی، برای اینکه رضای آن حضرت — سلام الله علیه — را بدست آوری، که اگر چنین بودی نزد آن بزرگوار محبوب خواهی بود و ذکر خیرت بر زبان او و زبان پدران بزرگوارش — سلام الله علیهم اجمعین — جریان می یابد. و شاهد بر آنچه گفتیم روایتی است که فاضل محدث نوری — قدس سره — در کتاب نفس الرّحمن به نقل از کتاب اُمالی شیخ طوسی — قدس سره — بسند خود از منصور بزرج^{۴۵۹} آورده که گفت:

«به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: ای آقای من، چه بسیار از شما یاد سلمان فارسی را می شنوم؟ فرمود: نگو سلمان فارسی، بلکه بگو: سلمان محمدی صلی الله علیه وآله، آیا می دانی چرا بسیار از او یاد می کنم؟ عرض کردم: نه، فرمود: برای سه صفت:

یکی: مقدم داشتن خواسته امیرمؤمنان علیه السلام بر خواسته خودش.

و دوم: دوست داشتن فقرا، و برگزیدن آنها بر اهل ثروت و مکنّت.

و سوم: دوست داشتن علم و علما، همانا سلمان بنده صالح درستکار مسلمانی بود، و از

می‌گوییم: در این صفات و آنچه از آثار نیک بر آنها مترتب می‌شود تأمل کن، و از جمله آن آثار دوستی امامان علیهم‌السلام صاحب این صفات را و مدح کردن و ستودنشان نسبت به او، و به این حدیث شریف عمل کن تا به سعادت دنیا و آخرت نایل شوی. خداوند، من و شما برادران مؤمن را توفیق دهد که او [به بندگانش] نزدیک و اجابت‌کننده دعا است.

شصت و هفتم

إحترام کردن نزدیکان و منسوبین به آن حضرت علیه السلام

خواه قرابت و خویشاوندی آنها جسمانی باشد و خواه روحانی، مانند: سادات علوی، و علمای دینی و برادران ایمانی، زیرا که احترام و تجلیل آنها در حقیقت احترام و توقیر آن جناب — سلام الله علیه — است، و این چیزی است که از نحوه معاشرت و آداب خردمندان مشاهده می کنیم اینکه شیوه آنان چنین است که فرزندان و برادران و نزدیکان اشخاص بزرگ را به خاطر تعظیم و بزرگداشت آن اشخاص بزرگ احترام و تجلیل می کنند، و تفاوت مراتب احترام و توقیرشان از جهت تفاوت مراتب منسوبین می باشد، و چنین می دانند که احترام و تعظیمشان در حقیقت به آن اشخاص بزرگ برمی گردد، و ترک کردن احترام و توقیرایشان را سبک شمردن شأن و شخصیت آن اشخاص می دانند، و این چیزی است که هیچ عاقلی در آن تردید نمی کند.

و امامان ما علیهم السلام در تعدادی از احادیثی که از ایشان روایت شده براین معنی دلالت فرموده اند که بعضی از آنها را در امور سی و یکم و سی و هفتم و چهل و هشتم و غیر اینها آورده ایم، اضافه بر آنچه در امر شصت و هشتم خواهی شنید، که نیز به فحوی یا منطوق براین مطلب دلالت دارد، پس بر توباد که به آنها مراجعه نموده و در آنها دقت کنی، و بر احترام منسوبین به آن حضرت علیه السلام از سادات و علما و مؤمنین مواظبت نمائی، و به حسب شئون و مراتب ایشان در علم و تقوی و پرهیزکاری و آنچه مایه نزدیک شدن و محبوبیت یافتن نزد آن بزرگوار است، آنها را تجلیل و توقیر کنی، تا به تقرُّب و محبوب شدن نزد آن حضرت علیه السلام نایل شوی و سعادت یابی. از خدای تعالی خواستارم که مرا و همه دوستداران آن جناب را توفیق دهد، بمنّه و کرمه.

شصت و هشتم

بزرگداشت اما کنی که به قدوم آن حضرت علیه السلام زینت یافته اند

مانند: مسجد سهله، و مسجد اعظم کوفه، و سرداب مبارک در شهر سامره، و مسجد جمکران، و غیر اینها از مواضعی که بعضی از صلحاء آن حضرت را در آنجاها دیده اند، یا در روایات آمده که آن جناب در آنجا توقف دارد، مانند: مسجد الحرام، و تعظیم و احترام سایر چیزهایی که به او اختصاص دارد و منتسب می باشد، مانند: نامها و القاب و کلمات و توقیعات و لباسهای آن حضرت علیه السلام و کتابهایی که احوالات آن بزرگوار و آنچه متعلق به اوست در آنها یاد گردیده، و مانند اینها...

در اینجا نخست در استحباب و رجحان آن سخن می گوئیم، و دوم در بیان چگونگی بزرگداشت و تعظیم آن مشاهد، و آنچه به وسیله آنها بزرگداشت حاصل می گردد.

مبحث اول:

به توفیق خداوند گوئیم: آنچه بر این معنی دلالت دارد یا آن را تأیید می کند چند امر است:

۱- از جمله؛ فرموده خدای عزوجل:

(وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)

(وهرکس شعایر خداوند را بزرگ و محترم دارد پس به درستی که این از [صفات] دلهای باتقوی است). ۴۶۱

و بیان آن به دو وجه است:

وجه اول: منظور از شعایر خدای تعالی — به حسب آنچه از تدبیر در آیات و روایات و

ملاحظه معنی شعار و اشعار و کاوش در موارد استعمال آنها استفاده کرده ایم — هر آن چیزی است که انتساب خاص و ارتباط ویژه ای به خدای عزوجل داشته باشد، خواه بدون واسطه و خواه با واسطه باشد، به گونه ای که در نظر شرع و عرف بزرگ داشتن آن تعظیم خداوند محسوب گردد، و تحقیر و توهین آن؛ تحقیر و توهین خدای عزوجل به شمار آید، مانند: اسمها، کتابها، پیغمبران، فرشتگان، مساجد، اولیا، و اهل ایمان به او، و زمانهای مخصوصی که او احترام آنها را واجب فرموده، و خانه هایی که فرمان داده بلند گردند و نام او در آنها یاد شود، و توقفگاهها و مشاهد و معابد اولیای او، و احکام خدای تعالی؛ از فرایض و غیر آنها، و حدود الهی، و حج و مناسک و اعمال آن، خدای عزوجل فرموده:

(وَالْبُذُنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ)

(و نحر شتران فر به را از سوی شما از شعائر خداوند مقرر داشتیم).^{۴۶۲}

و در این آیه دلالت بر آن است که شعائر خداوند در قربانی کردن شتران فر به منحصر نیست — بطوریکه بعضی پنداشته اند — و مصادیق بسیار دیگر که شمردن آنها غیرممکن یا بسیار مشکل است.

و پوشیده نیست که مواقف و مشاهد و معابد و لباسها و نوادگان امامان علیهم السلام از آن مصادیق می باشند، زیرا که آنها با یک یا چند واسطه منتسب به خدای تعالی هستند، نمی بینی که خدای تعالی نحر کردن شتران فر به را از شعائر الله قرار داده، با اینکه آنها به سوی خانه کعبه که خدای تعالی آن را به خود نسبت داده است برده می شوند پس بین آن و بین مشاهد و مواقف و ذراری امامان علیهم السلام و سایر اموری که منسوب به آنها است چه فرقی هست؟ چونکه امامان علیهم السلام حجت های خداوند و نشانه های روشن او یند، و ایشان از بیت الحرام عزیزتر و برترند.

بلکه در بعضی از روایات آمده که:

«مؤمن از کعبه مشرفه عزیزتر است.»

جهتتش آن است که ایمان به خدای تعالی عزیزترین و برترین امور است، لذا خدای تعالی فرموده:

(و هر کس شعائر خداوند را بزرگ و محترم بدارد پس به درستی که این از [صفات]

دلای با تقوی است).

که در مقام بیان فضیلت تعظیم شعائر توجه داده که تقوای دلها مهمترین و برترین امور است، و آن چیزی است که نیازی به ذکر فضیلت و بیان مقام برجسته و منزلت والای آن

نزد خدای عزوجل نیست به توضیح اینکه خدای تعالی پس از آنکه قسمتی از احکام را در سوره حج بیان فرمود، به توحید و اخلاص و بیزاری از شرک فرمان داد به اینکه فرمود:

(حَتَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ)

(خاص و خالص بی هیچ شائبه شرک، خدا را پرستید).

سپس نتیجه و عاقبت شرک را چنین گوشزد فرمود:

(وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الظُّلُمُةُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ

فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ)

(وهر آن که به خداوند شرک ورزد چنان است که از آسمان سقوط کند پس مرغان [لاشخور] او را بر بایند یا باد تندی او را به مکان دور دستی بیفکنند).

آنگاه به نشانه توحید و ایمان توجه داد که فرمود:

(وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)

تا این مطلب را توجه دهد که نشانه کسی که دلش از شرک خالص گشته و به زیور ایمان خود را آراسته، و به نور توحید روشنی یافته: تعظیم شعائر خداوند است، چون کسی که چیزی را دوست بدارد هر آن چیزی که اختصاص و انتساب به آن دارد را نیز دوست می دارد، و این چیزی است که بالعیان مشاهده می شود و به عقل و نقل تأیید می گردد، پس مؤمن به سبب معرفت و محبتش نسبت به خدای تعالی، هر چیزی که به او—تعالی— اضافه و منسوب باشد با خصوصیتی که از غیر خودش متمایز شود را دوست می دارد، لذا مراتب تعظیم و احترام برحسب تفاوت درجات ایمان و محبت و اخلاص مؤمن نسبت به خداوند عزوجل، و نیز تفاوت مراتب آن چیزی که منسوب به خدای تعالی است از جهت ویژگیها و اسبابی که مایه انتساب و اختصاصش به خداوند گردیده تفاوت می یابد.

حاصل آنچه یاد کردیم اینکه هرآنچه انتساب خاصی به خدای تعالی داشته باشد مایه شرافت آن خواهد بود، و از جمله شعائر خداوندی می شود و تعظیم آن تعظیم شعائر الله محسوب می گردد، خواه انتساب آن شیء بدون واسطه باشد یا با واسطه، و مواقف و مشاهد امام علیه السلام از جمله آنها است، آنها نظیر مساجد می باشند که به خدای تعالی منتسب هستند، به سبب اینکه برای عبادت خداوند عزوجل قرار داده شده اند، ولی لازمه اش این نیست که این اماکن متبر که در تمام احکام با مساجد مشارکت داشته باشند، زیرا که احکام خاصی که در شرع برای مکان معینی اختصاص یافته به غیر آن سرایت داده

نمی شود مگر با دلیل خاص.

البته در تمام اموری که در عرف تعظیم و احترام اماکن محسوب گردد مشارکت دارند، و بیان این مطلب در مبحث دوم ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

و باید دانست که آنچه ما در بیان معنی شعائر یاد کردیم منافات ندارد با آنچه بعضی تفسیر کرده اند که منظور از آن تمام دین خداوند است، و بعضی دیگر آن را به معالم دین خداوند، و بعضی دیگر آن را به نشانه هایی که خداوند برای طاعت خود نصب فرموده، و برخی به محرمت، و بعضی به مناسک حج تفسیر کرده اند.

و آنچه در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که: «مائیم شعائر» خواهد آمد؛ زیرا که ظاهر از ملاحظه اشباه و نظایر آن است که هر کدام از این تفسیرها ذکر بعضی از مصادیق یا اظهر آنها است، و همه به آنچه به تأیید خداوند و برکت اولیای او یاد کردیم و بیان داشتیم برمی گردد.

وجه دوم: اینکه در کتاب مرآة الأنوار از امیرالمؤمنین علیه السلام به طور مرسل روایت کرده که فرمود:

«نَحْنُ الشَّعَائِرُ وَالْأَصْحَابُ = مائیم شعائر و أصحاب».

و پوشیده نیست که منظور از اینکه فرموده: «مائیم» یا رسول خدا و امامان است و یا فقط امامان، زیرا که ایشان عظیمترین و برترین شعائر خداوند می باشند، و بدون تردید احترام کردن آنچه منتسب به ایشان است تعظیم آنان می باشد، و آنان شعائر خداوندند، پس بزرگ داشتن آنچه به ایشان اختصاص و انتساب دارد در حقیقت تعظیم آنان است که شعائر الله هستند، و این واضح است و هیچ پوشیدگی در آن نیست، پس بحمد الله معلوم گشت که تعظیم و احترام هرآن چیزی که به مولایمان حضرت حجت علیه السلام و نیز سایر امامان علیهم السلام منتسب می باشد و به طور خاصی به ایشان اضافه می گردد از مواقف و مشاهد و ضربیحا و نوشته ها و کتابها و جامه ها و احادیث و سخنان و نوادگان و شیعیان ایشان، و غیر اینها... رُجحان دارد، و استحباب این امور جای تأمل نیست. ۴۶۳

توجه و تحقیق

در معنی فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: «مائیم شعائر و أصحاب»

بدانکه در این حدیث چند وجه محتمل است:

یکی: اینکه اشاره باشد به آنچه در دعای شب نیمه شعبان وارد شده که امامان

علیهم السلام اصحاب حشر و نشر می باشند.

و از امیرمؤمنان علیه السلام در حدیثی که از بصائر حکایت شده، آمده است:

«أَنَا الْحَاشِرُ إِلَى اللَّهِ مِنْ حَشْرٍ دَهْنَةٍ بِسُوءِ خِدَاوَنَدٍ هَسْتَمُ...».

و در بخش چهارم کتاب در بحث شفاعت آن حضرت علیه السلام حدیثی که بر این معنی دلالت دارد نیز گذشت، و در این معنی تعجبی نیست زیرا که آنان علیهم السلام؛ جایگاههای مشیت خداوند و «حامیان و مدافعان دین خداوند» می باشند چنانکه در دعای ماه رجب از حضرت حجت علیه السلام رسیده، و خدای تعالی به حضرت عیسی فرمود:

(وَإِذْ تَحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِي = و آنگاه که به اذن من مردگان را زنده می کنی).

و بدون شک ایشان از حضرت عیسی علیه السلام افضل هستند، و نیز از اسرافیل که در صور خواهد دمید، و از ایشان علیهم السلام کراراً زنده کردن مردگان به اذن خدای تعالی در دنیا صادر گشته تا جائیکه به حدّ تواتر رسیده است، و مؤیدات این مطلب زیاد است که جای ذکر آنها نیست.

و محتمل است که منظور این باشد که آنان صاحبان حشر و نشر در زمان رجعت می باشند. واللّه العالم.

دوم: اینکه منظور از فرمایش آن حضرت علیه السلام: «والأصحاب» این است که ایشان اصحاب سِرّ و راز می باشند. و مؤید این است آنچه در روایات آمده که خدای تعالی روز غزوة طائف و خیبر و حنین و تبوک با علی علیه السلام راز گفت. این روایات در البرهان و چند کتاب معتبر دیگر یاد شده اند.

و نیز مؤید آن است آنچه از امامان علیهم السلام در بصائر و غیر آن روایت آمده که:

«أمر ما سِرّ پنهان شده است، و سِرّی است که جز سِرّ آن را فایده ندهد، و سِرّی است بر

روی سِرّ، و سِرّی است که با سِرّ پوشانده شده است.»^{۴۶۴}

و در حدیث دیگری آمده:

«همانا امر ما خود حق است، و حَقّ حق، و آن ظاهر است، و باطن ظاهر، و باطن باطن،

و آن سِرّ است، و سِرّ سِرّ و سِرّ پنهان شده، و سِرّی که با سِرّ پوشانده شده است، و شرح این

سخن را بسیاری از فهمها در نمی یابند.»^{۴۶۵}

چنانکه در بسیاری از روایات از ایشان علیهم السلام روایت گردیده که:

«حدیث ما صعب مستصعب است، آن را متحمل نشود مگر فرشته ای مقرّب، و یا پیغمبری

مرسل، و یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد، از این روی دیدیم که اجمال بهتر است از شرح آن خودداری کردیم».

و نیز مؤید آنچه یاد کردیم روایاتی است که در راههای علوم امامان علیهم السلام رسیده که از گونه های علوم ایشان علیهم السلام: «تأثیر در گوشهای آنان است».

در این باره روایات متعدد معتبری آمده که در کتابهای کافی و بصائر و غیر آن ذکر گردیده است.

و از جمله روایتی است که در بصائر در وصف امام و بعضی از شئون او روایت آمده از مولایمان حضرت باقر علیه السلام که فرمود:

«در حالی که [امام] جنینی است در شکم مادر سخن را می شنود، و چون به زمین رسد بر بازوی راستش نوشته شده:

(وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ = و کلمه پروردگارت از روی صدق و عدل به حد تمام و کمال رسید، هیچکس کلمات او را تبدیل نتواند کرد و او است شنوای دانا) پس از آن نیز برایش عمودی از نور زیر عرش تا زمین برمی انگیزد که در آن تمام کارهای خلاق را می بیند، سپس برای او عمود دیگری از نزد خداوند تا گوش امام منشعب می گردد که هرگاه [علم امام] فزونی نیاز داشت [بدینوسیله] به او القا می شود.»^{۴۶۶}

سوم: اینکه فرموده امیرمؤمنان علیه السلام: «وَالْأَصْحَابُ» اشاره به روایتی باشد که از ایشان رسیده:

«ما را با خداوند حالتی است: او در آنها مائیم، ما او هستیم، و [در عین حال] او [در مقام خدائی] او است، و ما [در مقام بندگی] خودمانیم».

و در دعایی که در کتاب اقبال از حضرت صاحب الأمر—عجل الله تعالی فرجه—به توسط شیخ بزرگوار محمدبن عثمان—قدس سره— برای هر روز از ماه رجب روایت گردیده چنین آمده:

«لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَتِهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ فَتَقَهَا وَرَتَقَهَا بِيَدِكَ

بَدْوُهَا مِنْكَ وَعَوْدُهَا إِلَيْكَ = میان تو و آنان جدائی نیست جز آنکه [تو خدائی و]

آنان بنده و مخلوق تواند، فتق و رتق آن آیات به دست تو و بازگشت آنها به سوی تو

و این مرتبه برترین مراتب است، و آن مرتبه ای است که بالاتر از آن برای ممکن الوجود امکان ندارد، و این مرتبه پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام که «عالم الهاهوت» نامیده می شود، و آن عالم وجه اعلی از ناحیه ای است که قسمت اعلای حقیقت محمدیه است با قطع نظر از آنچه پایینتر از آن است، و بالاتر از این جایگاه مقامی نیست مگر عالم ازل اصلی یعنی عالم ذات بحت باری تعالی است، که نه اسمی دارد و نه رسمی، و اوست غیب الغیوب، و این عالم ربوبیت است، و آن در عالم هست و در عالم نیست، در جایی نیست و هیچ جا از او خالی نیست، زمان بر او نمی گذرد و هیچ زمانی از او خالی نباشد، و اگر بخواهی توضیح مقام هاهوت را بدانی به آهن گذاخته نظر کن که چگونه با مصاحبت آتش؛ آتش شده، ولی آتش نیست، هم آن است و هم آن نیست، و آتش آتش است و آهن گذاخته شده آهن، پس فرموده آن حضرت علیه السلام: «او در آنها ماثیم، و ما او هستیم» بخاطر ظهور تمام آثار واجب الوجود - تعالی شأنه - از ایشان و در وجود ایشان، و او واجب الوجود است که از شباهت مخلوقین منزّه است، پس او اوست، و ما بندگانی آفریده شده و نیازمند به او ایم، پس ما؛ ما هستیم.

و از آنچه یاد کردیم معنی آنچه از آن حضرت علیه السلام روایت آمده معلوم گشت که

فرمود:

«ای سلمان ما را از [مقام] ربوبیت پایین بدانید، و قسمت‌های بشری را از ما دفع نمایند که ما از آنها دوریم، و از آنچه بر شما روا است منزّهیم، سپس در باره ما آنچه خواهید بگویند...».

و فرموده امام علیه السلام در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام است که:

«السَّلَامُ عَلَي نَفْسِ اللَّهِ تَعَالَى الْقَائِمَةِ فِيهِ بِالسُّنَنِ = سلام بر نفس خدای تعالی

که قائم است در او به سنتها».^{۴۶۸}

و در زیارت دیگری راجع به آن حضرت علیه السلام است که:

«السَّلَامُ عَلَي نَفْسِ اللَّهِ الْعُلْيَا = سلام بر نفس عالی خداوند».

و آنچه در تأویل فرموده خدای تعالی:

(تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمْ مَا فِي نَفْسِكَ).^{۴۶۹}

آمده که منظور از «نفس الله» امیرالمؤمنین علیه السلام است.^{۴۷۰}

و نیز از اینجا ظاهر می شود معنی فرموده آن حضرت علیه السلام در خطبه شمشقیه:

«بِتَحْدِثُ عَنِّي السَّبِيلُ وَلَا يَرْفِي إِلَيَّ الظُّمْرُ» = سبیل فضیلت از من سرازیر می شود و هیچ پرواز کننده ای به قلّه عظمت من نخواهد رسید.^{۴۷۱}

و همچنین معنی آنچه از امامان علیهم السلام روایت گردیده که هیچکس نمی تواند آنان را توصیف کند.

و از اینجا معلوم می شود که تعجبی ندارد آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام حشر دهنده به سوی خداوند و مقبّب احوال باشد چنانکه در زیارت آن حضرت آمده؛ و منافاتی ندارد که آن حضرت هم حشر دهنده و هم محشور و هم محشورالیه و حسابرس و جزا دهنده باشد، چنانکه در روایات متعددی در معنی فرموده خدای تعالی:

(إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ = البته که بازگشت آنان به سوی ماست، آنگاه حسابرسیشان بر ما خواهد بود).^{۴۷۲}

آمده است، به کافی و برهان^{۴۷۳} و غیر اینها رجوع کنید. و این سه وجه در معنی این کلام شریف به نظر رسید.

چهارم: آنچه دوست ما که همنام پنجمین ائمه علیهم السلام است^{۴۷۴} احتمال داده، اینکه منظور از فرموده آن حضرت علیه السلام: «ما یم شاعر و اصحاب» همان امامان علیهم السلام باشند، و معنی: «اصحاب» اشاره به روایتی باشد که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده فرمود:

«أصحاب من همچون ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت خواهید شد».

یعنی مقصود آن حضرت — صلی الله علیه وآله — از اصحاب؛ همان ائمه اطیاب و شفعای روز حساب می باشند، نه هر کس که چند روزی با پیغمبر همصحبت شده و در زندگی خود گناهانی مرتکب گردیده، بطوریکه بعضی کوردلان پنداشته اند، و دوست یاد شده ما یادآور شد که حدیثی در تفسیر فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله: «اصحاب من همچون ستارگانند» به معنی مذکور روایت گردیده است، والله العالم.

و حدیث همان است که شیخ صدوق در معانی الأخبار روایت کرده بسند خود از اسحاق بن عمار از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام از پدرانش که:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر چه را در کتاب خدای عزوجل یافتید باید به آن عمل کنید در ترک آن هیچ عذری برایتان نیست، و هر آنچه در کتاب خدای عزوجل نباشد و درباره آن سنتی از من هست، پس در ترک سنت من هیچ عذری برای شما

نیست، و هر چیزی که درباره آن سنتی از من به دستتان نرسیده پس آنچه اصحابم گفتند بکار بندید، که همانا مَثَل اصحاب من در میان شما همچون ستارگان است که به هر کدام گرفته شود راهنمایی گردد، و هر کدام از گفته های اصحابم را که بگیری هدایت شوید، و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است. عرض شد: یا رسول الله اصحاب تو کیانند؟ آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: اهل بیت من». ۴۷۵

اکنون به اصل مطلب باز می گردیم و می گوئیم:

۲- و از جمله اموری که بر آن دلالت دارد روایتی است که در کتاب خلاصه علامه، و بحار بسند صحیحی از سلیمان بن جعفر آمده که گفت: «علی بن عبیدالله بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب به من گفت:

مایلم بر حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام وارد شده و بر آن جناب سلام کنم. به او گفتم: پس چه چیز تو را از این کار باز می دارد؟ جواب داد: احترام و هیبتی که آن حضرت دارد و اینکه بر آن جناب بیمناکم.

سلیمان بن جعفر گوید: پس از چندی حضرت ابوالحسن علیه السلام را مختصر کسالتی عارض شد، و مردم از آن جناب عیادت کردند، من به ملاقات علی بن عبیدالله رفتم و به او گفتم: آنچه می خواستی برایت پیش آمد، حضرت ابوالحسن علیه السلام مختصر کسالتی یافته و مردم به عیادتش رفته اند، اگر می خواهی به محضرش شرفیاب گردی امروز وقت آن فرا رسیده. راوی گوید: او به عیادت حضرت ابوالحسن علیه السلام رفت، و آن جناب با کمال احترام و تقدیری که او مایل بود با وی رفتار کرد، پس علی بن عبیدالله از این جهت بسیار خوشحال شد.

مستقی بعد علی بن عبیدالله بیمار شد، حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام از او عیادت کرد، من نیز همراه آن حضرت بودم، پس آن جناب نزد او نشست تا اینکه همه عیادت کنندگان رفتند، و چون از نزد او بیرون آمدم یکی از کنیزانم برایم خبر آورد که ام سلمه همسر علی بن عبیدالله از پشت پرده به حضرت امام رضا علیه السلام نگاه می کرد، و چون آن جناب از خانه آنها بیرون رفت از پشت پرده برآمد و برجایگاهی که حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام نشسته بود خود را برفا کند و بر آن بوسه می زد و بدن خود را بر آن می کشید. سلیمان بن جعفر گوید: پس از آن نیز به دیدار علی بن عبیدالله رفتم، او نیز از جریان کار ام سلمه مرا خبر داد، من آن را به عرض حضرت ابوالحسن علیه السلام رساندم. آن بزرگوار فرمود: ای سلیمان؛ بدرستی که علی بن عبیدالله و همسرش و فرزندش از اهل بهشت هستند، ای سلیمان؛ فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هرگاه

خداوند این امر [امامت] را به آنان شناساند، مانند سایر مردم نخواهند بود». ۴۷۶

می‌گوییم: دلیل بر مطلب مورد بحث؛ تقریر آن حضرت علیه السلام است نسبت به کار همسر علی بن عبیدالله و مدح و ستودن آن به اینکه: «اهل بهشت هستند» و «فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام...».

یعنی: اینکه آن بانو محل نشستن آن جناب را بوسید و به آن تبرک جست، از جهت معرفتش به حق و مقام امام علیه السلام بود برخلاف بیشتر مردم.

۳- و از جمله دلایل فرموده خدای تعالی است:

(فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ = در خانه هایی خداوند امر فرموده [یا خواسته] که رفعت یابند و در آنها نام خدا یاد گردد). ۴۷۷

به ضمیمه آنچه در تفسیر و بیان مراد از آن روایت آمده، چنانکه در کتابهای غایه المرام و البرهان و کتب دیگر بزرگان بسندهای معتبری از طرق شیعه و سنی آورده اند که:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله آیه: (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ...) را قرائت کرد، مردی برخاست و عرضه داشت: این کدام منزله است ای رسول خدا؟ آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: منزلهای پیغمبران. ابو بکر عرضه داشت: یا رسول الله این بیت از آنها است؟ - و به خانه علی و فاطمه علیهما السلام اشاره نمود - حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند: آری از بهترین آنها است». ۴۷۸

و از عیسی بن داود از حضرت موسی بن جعفر از پدرش علیهما السلام آمده که در باره فرموده خدای تعالی:

(فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ..) فرمود: «خانه های آل محمد صلی الله علیه وآله، بیت علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله علیهم اجمعین...».

و در این باره روایات متعددی هست که به خاطر رعایت اختصار از آوردن آنها خودداری کردیم:

بیان استدلال اینکه: واژه «أُذِنَ» در اینجا یا به معنی امر است، مانند فرموده خدای تعالی:

(وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ = و [ای پیامبر] تو را فرستادیم تا [به امر حق مردم را به سوی

خداوند دعوت کنی).^{۱۷۹}

و یا به معنی اراده است، مانند فرموده‌ی خدای تعالی: (وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي = و ای پیامبر متذکر شو هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم فرمود [آنگاه که به اراده من مردگان را از قبرهایشان بیرون آوردی].^{۱۸۰}

و بنابراین هر دو فرض نتیجه آن است که خانه‌های آل محمد صلی الله علیه وآله خانه‌هایی است که خداوند دوست می‌دارد که رفعت یابند و نام او در آنها یاد گردد، هر چند که فرض کنیم إذن به معنی اراده تشریحیه است به قرینه فرموده‌ی خدای تعالی (وَبُذِّكِرَ فِيهَا أَاسْمُهُ).

و إذن در اینجا نمی‌تواند به معنی رخصت و اجازه باشد، زیرا که بدون تردید ذکر خداوند رُجحان و استحباب دارد، و اگر إذن به معنی رخصت باشد با آن منافات خواهد داشت، پس متعین است که إذن به معنی امر باشد، و حاصل معنی اینکه: (در خانه‌هایی که خداوند امر فرموده که رفعت یابند و نام او در آنها یاد گردد) چون معطوف علیه در حکم؛ با معطوف شریک است.

و معنی رفعت دادن؛ احترام و تعظیم است نه رفعت جسی. و در صدق خانه فرق نمی‌کند که شخص در بعضی از اوقات در آن سکونت کند یا همه اوقات، عرفاً بر هر دو مورد خانه صدق می‌کند، پس هر آنچه بر آن صدق کند که از خانه‌های آل محمد علیهم السلام است در رُجحان و استحباب تعظیم و احترام داخل می‌باشد. البته هر جا که توقّفشان در آن و اختصاصشان به آن بیشتر و تمامتر بود، تعظیم و احترامش بهتر و مهمتر است.

و در تأیید این معنی واقعه خوبی هست که در مبحث دوم ان شاء الله تعالی خواهیم آورد.

و چنانچه شخص غیر منصفی با ما نزاع و جدال کند و بگوید: نمی‌پذیرم که عنوان بیت (خانه) بر هر جایی که شخص در بعضی از اوقات در آن توقف داشته، صدق کند. در جواب او گوئیم:

اولاً: درستی آنچه گفتیم آشکار و معلوم است.

ثانیاً: اگر آن را نپذیرید به مساوی بودن آنها حکم می‌کنیم، به فحوائی دلیل، زیرا که آنچه سبب احترام خانه‌هایی که آل محمد علیهم السلام در آن سکونت داشته‌اند شده، منسوب بودن آن خانه‌ها به ایشان است بجهت توقّفشان در آنها، و این در هر جایی که از

بناگاه آن حضرت خشمناک [از اندرون خانه] نزد ما آمد، و چون در جای خود قرار گرفت فرمود:

«شگفتا از عده‌ای که پندارند ما غیب می دانیم، غیب را جز خدای عزوجل کسی نمی داند، به درستی که درصدد شدم کنیزم فلاته را بزمن ازمن فرار کرد، و ندانستم که در کدامیک از اتاقها رفته است.»

سدیر گوید:

«چون آن حضرت از جای برخاست و به [درون] منزلش رفت، من و ابوبصیر و میسر برآن حضرت وارد شدیم، و عرضه داشتیم: فدایت شویم، شنیدیم که شما در مورد کنیزک خود چنین و چنان فرمودی، و ما می دانیم که شما علم بسیاری می دانید، و شما را به علم غیب نسبت نمی دهیم؟ گوید: فرمود: ای سُدیر آیا قرآن را نخوانده‌ای؟ گفتم چرا، فرمود: آیا از آنچه در کتاب خدای عزوجل خوانده‌ای ندیدی که فرماید:

(قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ ظَرْفُكَ

و آن کسی که بعلم کتاب الهی دانا بود گفت که پیش از آنکه چشم برهم زنی تخت را بدینجا آرم.^{۵۵۹}

سدیر گوید:

«عرضه داشتم: فدایت گردم، این را خوانده‌ام، فرمود: آیا آن مرد را شناخته‌ای و آیا می دانی که چقدر از علم کتاب نزد او بود؟»

گوید: عرضه داشتم:

«آن را به من خبر ده، فرمود: مقدار یک قطره از آب دریای سبز، این چقدر از علم کتاب است؟ عرض کردم: فدایت شوم چقدر کم است، فرمود: ای سُدیر، چقدر زیاد است اینک خدای عزوجل او را به علمی نسبت دهد که به تو خبر داده است، ای سُدیر آیا در آنچه از کتاب خدای عزوجل نیز خوانده‌ای این را یافته‌ای که:

(قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

بگوونها گواه بین من و شما خدا و عالمان حقیقی بکتاب خدا کافی خواهد بود.»^{۵۶۰}

گوید: عرضه داشتم:

آن را خوانده‌ام فدایت گردم، فرمود: آیا کسی که همه علم کتاب نزد اوست داناتر است یا کسی که بخشی از علم کتاب نزدش هست؟ عرض کردم: نه؛ بلکه کسی که تمام علم کتاب نزد او هست. گوید: پس آن حضرت با دست به سینه خود اشاره کرد و فرمود: علم کتاب به خدا سوگند همه‌اش نزد ما است، علم کتاب به خدا سوگند همه‌اش نزد ما است.

توجه و تتمه مطلب

به این حدیث شریف نظر کن و در آن از اوّل تا آخر تدبّر بنما که صحت آنچه گفتیم برایت معلوم می شود، اینکه آنچه از ایشان علیهم السلام صادر گشته که بر سلب علم از خودشان مشتمل است بر ظاهرش نیست، بلکه به خاطر نوعی از مصلحت از آنان صدور یافته، چنانکه آن جناب علیه السلام دانستن جای کنیزک را از خود نفی کرد، یا از جهت اینکه افرادی از اهل نفاق یا غلو در مجلس بوده اند، و یا از جهت دیگری غیر از این از جهاتی که آن حضرت می دانسته، سپس وقتی مانع برطرف گشت آن حضرت علیه السلام وفور و بسیاری علم خود را توضیح داد، و اینکه همه چیز را می داند، و علم غیب دارد، که به اسم خداوند — جل جلاله — سوگند یاد کرد به اینکه همه علم کتاب نزد اوست، و این دلالت دارد بر اینکه آن جناب عالم به غیب است و به آنچه بوده و آنچه خواهد بود، بجهت آنچه دانستی از آیاتی که دلالت دارد بر اینکه خداوند — عزوجل — همه آنها را در کتاب — که لوح محفوظ است — ثبت فرموده است، و این حدیث همچون سایر احادیث دلالت می کند بر علم امام به تمام آنچه در لوح محفوظ هست، از همین روی در چند زیارت و روایت از امام علیه السلام تعبیر آمده به: «عَمِيَّةُ عِلْمِ اللَّهِ = مخزن علم خداوند»، و بر شما باد که در کلمات ایشان علیهم السلام جستجو و تدبّر کنید تا ایمانتان بیشتر و یقینتان کاملتر شود، و توفیق از خدا است.

دنباله ای از بحث در تأیید مطلب

حافظ برسی — که خدای تعالی رحمتش کند — در کتاب مشارق انوار الیقین گفته:
 امام علیه السلام از چند جهت از لوح محفوظ برتر و بالاتر است:
 اول: اینکه «لوح» ظرف حفظ و ظرف سطرها و نوشته هاست، و امام محیط بر سطرها و اسرار سطرهاست، پس او از لوح افضل است.
 دوم: اینکه؛ «لوح محفوظ» بر وزن «مفعول» و «امام مبین» بر وزن «فعلیل» و آن به معنی فاعل است، پس او به اسرار لوح داناست، و اسم فاعل از اسم مفعول برتر و اشرف است.

سوم: اینکه ولیّ مطلق ولایتش شامل همه است، و محیط به همه است، و لوح داخل در اشیاء می باشد، پس امام بر لوح دلالت دارد و بالای آن است، و به هر چه در آن هست دانا می باشد. ۵۶۱

جهت توقفشان در آن انتساب یافته موجود است، چنانکه پوشیده نیست.

۴- و از جمله فرموده خدای عزوجل است:

(فَأَخْلَعَ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى = [ای موسی] پس تونعلین [همه

علاقه غیر مرا] از خود دور کن که تو در وادی مقدس قدم نهادی).^{۴۸۱}

که توصیف نمودن وادی به مقدس می رساند که در هرجای مقدسی تعظیم و احترام رُجحان و استحباب دارد. و مشهور است که تقیید کردن به وصف، علیت را می رساند، چنانکه پوشیده نیست.

۵- آنچه دلالت دارد بر خوبی تعظیم امام و رُجحان داشتن آنچه از احترام برای او میسر است، که از مصادیق تعظیم و تکریم امام علیه السلام: گرامی داشتن هرآنچیزی است که به او منتسب است، به سبب انتسابش به او، و این مطلب روشن است و هیچگونه پوشیدگی در آن نیست.

و این وجه به عنوان اینکه احترام نمودن و تعظیم کردن مقامات امام علیه السلام در حقیقت احترام و تعظیم خود امام است دلالت دارد، اما اینکه به عنوان تعظیم شعائر خداوند احترام و تعظیم گردد مطلب و وجه دیگری است، بنابراین در آنچه یاد کردیم تکرار و وحدتی وجود ندارد چنانکه پوشیده نیست.

۶- و از جمله در کتابهای مزار مانند: مصباح الزائر سید بن طاوس و بحار الانوار مجلسی در آداب ورود به مسجد کوفه چنین آمده:

«و چون به مسجد رسیدی برآن دربی که باب الفیل معروف است بایست و بگو:

السَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَي

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَعَلَى مَجَالِسِهِ

وَمَشَاهِدِهِ وَمَقَامِ حِكْمَتِهِ وَأَثَارِ آبَائِهِ آدَمَ وَنُوحَ وَإِبْرَاهِيمَ وَاسْمَاعِيلَ

سلام بر آقای ما رسول خدا محمد بن عبدالله و بر آل پاکیزه او، سلام بر امیرمؤمنان علی بن

أَبِي طَالِبٍ وَرَحْمَتِ وَبَرَكَاتِ او برایشان باد، و بر مجالس و جایگاههای حضور او و مقام

حکمتش و آثار پدرانش آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل...».^{۴۸۲}

وجه استشهاد اینکه: سلام کردن برمشاهد و مواقف امیرمؤمنان علیه السلام دلالت دارد براینکه هرجا که مشهد و موقف آن حضرت علیه السلام باشد، شرافت و امتیازی برای آن حاصل می گردد که مایه تعظیم و احترام خواهد بود، لذا به تحیت و سلام اختصاص یافته

است.

و چون این معنی برای مواقف و مشاهد و مجالس مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت گشت، برای مواقف مولایمان حضرت حجت و سایر امامان معصوم علیهم الصلاة والسلام نیز ثابت است، زیرا که در آن فضائل و مانند آنها که خدای عزوجل به ایشان اختصاص داده شرکت دارند، چنانکه مخفی نمی باشد.

و از اینجاست که می توان گفت؛ سلام و تحیت برای تمام مواقف و مشاهد امامان علیهم السلام رُجحان دارد، هر چند که در هر یک از آنها نصّ خاصی وارد نشده باشد، نظر به آنچه ثابت شده که تعظیم مشاهد و مجالس ایشان رُجحان دارد، و آنچه نقل کردیم از تحیت و سلام بر مواقف و مجالس امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد بر اینکه این عمل از اقسام تعظیم و احترام است، چنانکه بر اهل خرد پوشیده نیست.

۷- و از جمله؛ آنچه دلالت دارد بر استحباب اظهار محبت نسبت به کسی که مؤمن او را دوست می دارد، و نیز آنچه بر فضیلت دوستی کردن با یکدیگر و تحابّب وارد گردیده، که این غیر از محبت است، زیرا که محبت و دوستی امری قلبی است و آن نشانه ایمان می باشد، و دوستی کردن به دیگری و تحابّب، اظهار محبت قلبی به وسیله اعمال است، و این نشانه محبت قلبی و از ثمرات آن می باشد.

و آنچه در مورد محبت کردن نسبت به ائمه علیهم السلام با دست و زبان وارد شده، که معنای محبت با دست و زبان؛ اظهار نمودن محبت به وسیله این دو عضو و سایر اعضا و اعمال و اموال می باشد، و اینکه دست و زبان به طور خاص ذکر گردیده از لحاظ آن است که آنچه از آثار محبت ظاهر می شود - همه آثار یا بیشتر آنها - از اعمال و اموال از این دو عضو صادر می گردد برخلاف سایر اعضا، پس با دست و زبان اموال خرج می شود، و اعمال پدید می آیند، و برادران دینی یاری می گردند، و ستمگران و تجاوزکاران از آنان دفع می شوند، و...

و از جمله اقسام دوستی کردن و اظهار محبت: تعظیم هرآن چیزی است که به محبوب منتسب است از مجالس و مواقف و جامه ها و نوشتار او، و آنچه به وی اختصاص دارد و به او منتسب می باشد، چنانکه از ملاحظه احوال و اعمال محبان نسبت به محبوبشان می بینیم، چنانکه گفته شده:

أَمْرٌ عَلَى الدِّيارِ دِيَارِ لَيْلِي أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ
فَمَا حُبُّ الدِّيارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبٌّ مَنْ سَكَنَ الدِّيارِ

یعنی:

بر آن دیار؛ که منزلگاه لیلی است می‌گذرم، این دیوار و آن دیوار را می‌بوسم.
محبت آن دیار دلم را نُر بوده، ولی محبت کسی که ساکن آن دیار است دلم را پر کرده
است.

۸- و از جمله فرموده خدای عزوجل است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌های پیغمبر داخل مشوید مگر اینکه به شما اذن
داده شود).

که این کار تعظیم و احترام آن حضرت صلی الله علیه وآله و خانه‌های منتسب به او
است، و موافق و مشاهد امامان علیهم السلام ملحق به خانه‌های پیغمبر صلی الله علیه وآله
می‌باشد از جهت موضوع یا حکم و بیان استدلال همچنان است که در استدلال به فرموده
خدای تعالی: (فِي بُيُوتِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تُرْفَعُوا...)

گذشت.
۹- و از جمله؛ روایتی است که در مزار بحار و غیر آن از اُزدی آمده که گفت: در
شهر مدینه به قصد منزل حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام بیرون رفتم، پس به
ابوبصیر رسیدیم در حالیکه از یکی از کوچه‌های مدینه بیرون می‌آمد، و او جُنُب بود و ما
نمی‌دانستیم تا اینکه بر حضرت امام صادق علیه السلام داخل شدیم و بر او سلام کردیم،
پس آن حضرت سر برداشت و به ابوبصیر فرمود:

ای ابوبصیر آیا نمی‌دانی که شایسته نیست کسی که جنب است به خانه‌های پیغمبران
داخل شود. پس ابوبصیر بازگشت و ما بر آن جناب وارد شدیم. ۲۸۳

می‌گویم: و در این باره روایات دیگر نیز آمده، و اختصاص دادن منع به مورد حضور
امام علیه السلام در آنجا درست نیست، زیرا که مورد مخصّص نیست، بلکه از افراد عام
است، اضافه بر اینکه عموم عام افرادی است، و صورت حضور امام یکی از احوال
می‌باشد، پس نمی‌توان عام را فقط بر آن حال منطبق ساخت، و ادعای منصرف بودن عام
به حال حضور امام را دلیل منع می‌کند.

۱۰- و از جمله؛ در بحار و غیر آن از عده‌ای از اصحاب ما روایت آمده که:

«چون حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام درگذشت، امام ابو عبدالله صادق علیه السلام امر
فرمود در آن اتاقی که آن حضرت سکونت می‌کرد چراغ روشن کنند، تا اینکه حضرت
ابو عبدالله علیه السلام وفات یافت، سپس حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام نیز مثل

همین را نسبت به اتاق حضرت صادق علیه السلام امر فرمود تا وقتیکه او را به سوی عراق بردند که نمی‌دانم پس از آن چه شد». ۴۸۴

می‌گوییم: این حدیث دلالت دارد بر استحباب تعظیم مواقع و مساکن امامان علیهم السلام، و براینکه چراغ روشن کردن در آنها از اقسام تعظیم و احترام می‌باشد، پس به این حدیث می‌توان استدلال کرد برای استحباب چراغ روشن کردن در هر جایی که تعظیم آن مصداق تعظیم شعائر الله باشد، بدون واسطه یا با واسطه، هر چند که در آنجا کسی نباشد که از چراغ سودی ببرد، زیرا که احترام و تعظیم به کسی که آن مکان منتسب به اوست — از نظر عرف — با چراغ روشن کردن در آن مکان حاصل می‌گردد، هر چند که در آنجا کسی نباشد که از چراغ سودی برد، یا در آن مکان چراغهای متعددی باشد که دیگر نیازی به چراغ نباشد، زیرا که تعظیم و احترام خود هدف و غرض صحیحی است که مورد رغبت واقع می‌گردد، و سود بردن غرض دیگری است، و اگر هر دو غرض جمع گردند اجر و ثواب دو برابر می‌شود. و از اینجاست که این گفته صحیح است که روشن کردن چراغهای بسیار در مکانهای شریف مانند مساجد و منابر و مجالس سوگواری ائمه، و مشاهد و معابد و مقابر علما و صالحین، و امامزادگان، و در زمانهای منسوب به ایشان مانند شبهای ولادت آنان، مستحب می‌باشد، و این اصل ارزنده‌ای است که فروع بسیاری از آن برمی‌آید، و این معنی بر جمعی از مدعیان علم و بصیرت مخفی مانده است.

۱۰ — و از جمله؛ فحوای آنچه دلالت دارد بر فضیلت زمینی که امام در آن دفن گردیده، و تجلیل آن زمین، که بدون تردید آن فضیلت بخاطر این است که آن زمین موقف و مقبره بدن شریف آن امام پس از فوت او است، و این سبب در هر جایی که موقف او در زمان حیاتش بوده جاری است، چنانکه پوشیده نیست.

۱۱ — و از جمله؛ فحوای آنچه دلالت دارد بر فضیلت شب ولادت آن حضرت — عجل الله تعالی فرجه — و آنچه در تعظیم و تشریف آن وارد گردیده، بجهت وضوح اینکه فضیلت آن شب بخاطر انتساب به آن جناب می‌باشد، چون ولادتش در آن واقع شده است، و این سبب — یعنی انتساب به آن حضرت — در مواقع و مشاهد و سایر اموری که منتسب به او است موجود می‌باشد.

و در تأیید و تأکید تمام اموری که گفتیم اینکه؛ بدون تردید تمام اماکن و زمینها به حسب خلقت اصلی مساوی هستند، و هیچ فضیلت و امتیازی بر یکدیگر ندارد مگر به سبب عارض شدن چیزی که مایه شرافت و فضیلت جایی بر جای دیگر شود، و شبهه‌ای در

این نیست که از مهمترین اسبابی که موجب امتیاز یافتن است اینکه زمینی محل توقف یا جای دفن یکی از امامان علیهم السلام باشد، و نیز بدون تردید بدنهای شریف ایشان آثاری دارد در هر چیزی که قابلیت ظهور آن آثار را دارند.

ولذا در حوله ای که رسولخدا صلی الله علیه وآله دست خود را با آن خشک فرموده آتش اثر نمی کند، بخاطر احترام و تجلیل آن حضرت، و نیز پوشیدگی در این نیست که هر کس به آن حوله تبرک جوید بخاطر انتساب آن به پیغمبر صلی الله علیه وآله کار او در نظر مؤمنین تعظیم پیغمبر صلی الله علیه وآله به شمار می آید، و هرگاه بر شفا یافتن از بعضی از دردها آن را بر موضع درد قرار دهد البته که شفا خواهد یافت، چنانکه هر کس به آن اسائهٔ ادب کند به رسول خدا صلی الله علیه وآله بی ادبی کرده، و این در هر چیزی که به آن جناب یا یکی از امامان علیهم السلام منسوب باشد جاری است.

و نیز از جمله مؤیدات و مقرّبات است آنچه در بعضی از زمینها از تأثیر دستهای ایشان علیهم السلام ظاهر گردیده که طلا یا نقره شده، و در بعضی از آنها ظاهر گشته که به یاقوت و زبرجد مبدّل شده است و امثال اینها بسیار است که در حالات و معجزات ایشان علیهم السلام ذکر گردیده است.

و در خبر است که به سبب قدمهای مادیانی که جبرئیل علیه السلام در روز غرق شدن فرعون بر آن سوار بود زمین لرزید، لذا سامری گفت:

(بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا = من چیزی از اثر قدم رسول حق (جبرئیل) را دیدم که قوم ندیدند آن را برگرفته و در گوساله ریختم...).

و آنچه یاد کردیم برای اهل فهم بسنده است، و خدای تعالی توفیق دهنده و هدایت کننده می باشد.

مبحث دوم:

در بیان چگونگی تعظیم آن مواقف و مشاهد

و اشاره به آنچه تعظیم کردن به آن حاصل می گردد، در اینجا می گوئیم: ضابطه آن است که هر آنچه تعظیم آن مواقف و مشاهد بر آن صدق کند، و تحت عنوان تجلیل و توقیر و گرامیداشت صاحبان آنها داخل گردد، از نظر شرع محبوب و راجح است، به دلایلی که

در مبحث اول ذکر و بیان کردیم، خواه بدانیم که آن امر به حسب شرع تعظیم است یا در نظر عُرف.

گونه اول: مانند نماز و ذکر و دعا، که از آیات و روایاتی که بر استحباب نماز تحیت، و ذکر در مساجد دلالت دارند می فهمیم که تعظیم مسجد به اینها و امثال اینها حاصل می گردد، پس بر استحباب این امور دلالت می کند آیه: (فی بیوتِ اذنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فیها اسمُه).

گونه دوم: مانند زینت کردن و بوسیدن و پای برهنه در آنها داخل شدن و امثال اینها. و به آنچه یاد کردیم ظاهر شد که هرگاه کسی یکی از این امور که عنوان تعظیم آن مشاهد و موافق بر آنها صدق می کند را نذر نماید؛ نذرش صحیح است، بجهت ثبوت رُحجان آنها به آنچه بیان داشتیم، و مخالفت با آن حرام، و اگر برخلاف نذرش عمل کرد کفاره بر او واجب می شود، پس جای تأمل در این نیست که نذر چراغ روشن کردن در موافق امامان علیهم السلام و در مجالسی که منتسب به ایشان است، و بر منابری که مناقب و مصایب ایشان بر آنها یاد می شود، چنین نذری منعقد می گردد، برخلاف تصور بعضی از اهل وسواس یا قصور از درجات تحصیل و خدای تعالی حق را می گوید و او است که به راه راست هدایت می کند.

اکنون که این مطلب را دانستی بعضی از اقسام تعظیم و تجلیل را برای تذکر خودم و برادران ایمانیم یاد می آورم:

از جمله؛ معمور کردن و بنا نمودن و زینت دادن و بوسیدن و فرش گستردن و چراغ افروختن در آنها، و ملتزم شدن به رفت و آمد در آنها در اوقات مخصوص، و پای برهنه و پاکیزه و خوشبو داخل شدن، و پای راست را هنگام ورود پیش گذاردن با حالت وقار و آرامش، و مشغول شدن به ذکر خدای تعالی و قرائت قرآن و دعا و صلوات و سلام کردن بر امام عصر و بر پدران علیهم السلام، و بر موافق آن حضرت، و پرهیز از نجس کردن آن اماکن، و تطهیر آنها در صورت نجس شدن، و جاروب کردن آنها، و اینکه با حال جنابت در آنها داخل نشود، و شیء نجس و متنجسی در آنها داخل نکند، و آب دهان و بینی در آنها نیندازد، و به امور دنیا در آنها مشغول نگردد و در آنها سخن نگوید، و زنان در حال حیض و نفاس در آنها داخل نشوند، و کشف عورت در آنها نکند، و هرگاه بوی پیاز یا سیر یا مانند آن در دهانش بود داخل آنها نگردد، و شعر در آنها نخواند، و از کارهای حرام و مکروه در آنها بپرهیزد، و از مزاح و خنده و بیهودگی و جدال و بحث و بلند کردن صدا و

مانند اینها در آنها اجتناب نماید، و خلاصه از هر چه با تعظیم و توقیر منافات دارد دوری گزیند.

اینها اموری است که در نظر آمد که تعظیم آن مواقف و مشاهد به آنها حاصل می گردد، برحسب تأمل و دقت در امور عرفی، و آدابی که در تعظیم مساجد و غیر آنها وارد شده، و به سبب اینکه تعظیم و تکریم است آن امور وارد گردیده اند، چنانکه توجه دادیم، و شاید که با تأمل و تتبع بیش از این امور را نیز بدست آورید. در اینجا چند مسأله مطرح می شود:

اول: نظر به روایت ابو بصیر که سابقاً آوردیم، ظاهراً دخول و درنگ کردن در مواقف و مشاهد امامان علیهم السلام با حال جنابت کراهت دارد، و بعضی از فقها قائل به حرمت شده اند، از جهت تمسک به روایاتی که بر مطلب مورد نظرشان دلالت ندارد، و از جهت ملحق نمودن آنها به مساجد و این قیاس است که آن را نمی پذیریم، و بخاطر تعظیم آنها که تفصیل دارد و در مسأله آینده آن را بیان می کنیم.

دوم: هرگاه فعلی که با تعظیم کردن آن مشاهد منافات دارد انجام دهد، چنانچه خود آن فعل به تنهایی طوری باشد که هتک حرمت با انجام آن حاصل می گردد، مانند داخل کردن عین نجس در آنها، بدون شبهه حرام است، اما اگر چنین نبود، پس اگر آن کار را به قصد هتک حرمت و اهانت انجام دهد باز حرام است، و چنانچه قصدش این نباشد حرام نیست.

سوم: هرگاه ببیند کسی در آنها عملی که منافی تعظیم است انجام می دهد، چنانچه از گونه اول یا دوم باشد بر او واجب است که او را نهی کند، و از آن کار باز دارد، و اگر از گونه سوم باشد مستحب است او را نهی نماید.

چهارم: هرکس در آن مواقف جایی برای خود بگیرد تا از منافعی که آن مواقف و مشاهد در بردارند برخوردار شود، نسبت به آن موضع از دیگران اولی خواهد بود، و تمام روز یا شب برای او حق اولویت ثابت است در صورتیکه از آنجا اعراض نکند، خواه خروج او برای انجام حاجتی باشد یا نه، و خواه چیزی از خود در آنجا باقی بگذارد یا نه، و خواه رفتنش طول بکشد یا نه.

و دلیل بر آن خبر صحیح محمد بن اسماعیل بن بزیر از بعض اصحابش از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام است که گوید؛ به آن حضرت عرض کردم: در مکه یا مدینه یا حایریا موضعی که در آنها فضل الهی امید می رود هستیم، بسا شخصی به قصد تجدید وضو بیرون می رود، دیگری می آید و جای او را می گیرد؟ فرمود:

«من سبق الی موضع فهو حق به یومه ولیلته.

یعنی: هرکس به جایی سبقت جوید تا هرچند که در آنجاست نسبت به آن اولی است».

می گویم: هرچند که این حدیث مرسل است، ولی به سبب عمل کردن اصحاب به آن و اعتمادشان برآن، و تأیید گردیدنش به دو حدیث آینده جبران شده است، اضافه براینکه ارسال کننده از بزرگان است، و از مرسل عنه به «بعض اصحابش» تعبیر نموده که در آن اشعار کاملی به وثاقت هست، برخلاف اینکه از او به عنوان «رَجُل» و مانند آن یاد می شد.

توجه

بعضی احتمال داده اند که «واو» در حدیث فوق به معنی «او» باشد، نظر به روایت طلحة بن زید از امام صادق علیه السلام که فرمود:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بازار مسلمانان همچون مسجد آنان است، که هرکس به جایی سبقت جست تا شب به آن مکان سزاوارتر است».

و نظر به روایتی که بطور مرسل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که فرمودند:

«هرگاه کسی از شما در جای خود در مسجد بپا ایستد [به نماز و عبادت] او تا شب به آن مکان سزاوارتر است».

می گویم: نیازی به این نیست که «واو» به معنی «او» فرض شود، بلکه واو برای بیان اشتراک معطوف و معطوف علیه در حکم است، چنانکه اصل در آن می باشد، و این اصل همان است که علمای اصول از آن تعبیر می کنند به اینکه: واو برای مطلق جمع است. و در این حدیث اگر مرجع ضمیر را «سبق» قرار دهیم، مطلب واضح است، یعنی هرکس به موضعی سبقت گیرد او در روز سبقت جست به آن مکان اولی است، و همچنین اگر مرجع ضمیر را «شخص» قرار دهیم، پس معنی چنین است: هرکس به موضعی سبقت جوید پس او در آن روزی که در آن سبقت گرفته به آن مکان اولی است اگر سبقت جستن روز بوده باشد، و در آن شبی که به آن مکان سبقت جست چنانچه شب باشد، پس در این مطلب تدبیر کن تا آنچه برایت یاد کردیم واضح گردد.

و بنابر آنچه یاد آور شدیم بین این حدیث با دو خبر دیگر منافاتی وجود ندارد، چنانکه

برخی پنداشته‌اند، و این پندار مایهٔ تکلیف آنها شده که در جمع بین آنها وجوهی ذکر کرده‌اند.

و بدانکه سخنان علما و اهل فن در این مسئله مختلف است، و من ان شاء الله تعالی تصنیف جداگانه‌ای در این باره خواهم پرداخت.

دنباله‌ای از بحث

عالم محدث نوری - قدس سره - در کتاب جنة المأوی از ریاض العلماء حکایت کرده که گوید: در بعضی از نوشته‌ها به نقل از خط شیخ زین العابدین علی بن الحسن بن محمد خازن حائری - رحمه الله - شاگرد شیخ شهید - قدس سره - دیدم، که: ابن ابی جواد نعمانی به حضور مولایمان حضرت مهدی مشرف شد، پس به آن حضرت علیه السلام عرضه داشت: ای مولای من، برای شما در شهر نعمانیه یک مقام و در شهر جله یک مقام هست، شما در کدامیک از آنها تشریف می‌آورید؟
آن حضرت علیه السلام به او فرمودند:

در نعمانیه شب سه شنبه و روز سه شنبه. و روز جمعه و شب جمعه را در جله می‌باشم، ولی اهل جله نسبت به مقام من تأدب نمی‌کنند، و هر کس با ادب به مقام من داخل شود، که ادب را رعایت نماید و بر من و بر امامان علیهم السلام سلام کند، و بر من و ایشان دوازده بار درود فرستد، سپس دو رکعت نماز یا دو سوره به جای آورد و به وسیله آنها با خداوند مناجات کند، خدای تعالی آنچه را او بخواهد به وی می‌دهد.
عرض کردم: ای مولای من این را به من بیاموز؟
فرمود: بگو:

اللَّهُمَّ قَدْ أَخَذَ التَّأْدِيبُ مِنِّي حَتَّى مَسَّنِيَ الضَّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَإِنْ
كَانَ مَا اقْتَرَفْتُهُ مِنَ الذُّنُوبِ أَعْصَافَ مَا أَدَّبْتَنِي بِهِ وَأَنْتَ حَلِيمٌ ذَوَانَاةٌ تَعْفُو عَنْ
كَثِيرٍ حَتَّى يَسْبِقَ عَفْوُكَ وَرَحْمَتُكَ عَذَابَكَ.

یعنی:

بار خدایا [به خاطر گناهان و نافرمانی‌هایم] تأدیب [به وسیله گرفتاریها و مصایب] مرا فرا گرفت تا آنجا که به سختی افتادم و تو مهر بانترین مهر بانانی، هر چند آنچه از گناهان مرتکب شده‌ام چندین برابر آن است که مرا بدان تأدیب فرموده‌ای، و تو بردبار بخشنده‌ای هستی که از بسیاری [از گناهان و خطاها] می‌گذری تا جائیکه عفو و رحمتت بر عذابت پیشی گیرند.

راوی گوید:

آن حضرت علیه السلام سه بار این دعا را بر من تکرار فرمود تا اینکه آن را فهمیدم.^{۴۸۵}

شصت و نهم و هفتادم

وقت ظهور را تعیین نکردن و تکذیب و فتگذاران

بدان — خداوند تو و ما را توفیق دهد — که حکمتِ الهی براین است که وقت ظهور صاحب‌الامر را پیش از فرا رسیدن آن از بندگانش مخفی بدارد، بخاطر اموری که بر ما پوشیده است، و بعضی از آنها از اخبار ائمه اطهار علیهم السلام استفاده می‌شود، که این شاء الله تعالی به آنها اشاره خواهیم کرد. زیرا که علم به آن از اسرار الله است که از خلق خود مستور داشته، چنانکه در دعایی که از آن حضرت علیه السلام به دست شیخ عمری — قدس سره — روایت رسیده چنین آمده:

« [خدایا] و تو عالمی بدون تعلیم به آن وقتی که صلاح امر [حکومت] ولی تو است، در اینکه به او فرمان دهی امر خود را اظهار نماید و برده [غیبتش] را کنار زنی، پس مرا بر [انتظار] آن صبر ده تا دوست ندارم آنچه به تأخیر انداخته‌ای جلو بیفتد و آنچه را تعجیل بخواهی من به تأخیرش مایل نباشم، و هر چه تو در پرده قرار داده‌ای افشایش را نطلبم، و در آنچه نهان ساخته‌ای کاوش ننمایم، و در تدبیر امور جهان با تو [که همه مصالح را می‌دانی] به نزاع نپردازم... ».

تمام این دعا را در بخش هفتم کتاب آوردیم.

و در کتاب حسین بن حمدان بسند خود از مفضل بن عمر آورده که گفت: «از آقایم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ظهور مهدی منتظر وقت معینی دارد که مردم آن را بدانند؟ فرمود:

حاشا که خداوند برای آن وقتی تعیین کرده باشد یا شیعیان ما برای آن وقتی معین کنند. گوید: عرضه داشتم: ای مولای من این از چه جهت است؟ فرمود: زیرا که آن همان

ساعت است که خدای عزوجل فرموده:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا
لِيُؤْتِيَهَا إِلَّا هُوَ يُقَلِّتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ
كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

(ای رسول ما) از تو درباره ساعت می پرسند که کی خواهد بود بگو علم آن نزد پروردگار
من است کسی جز او آن ساعت را ظاهر و روشن نتواند کرد [شان] آن ساعت در آسمانها
و زمین سنگین و عظیم است، جز ناگهانی شما را نیاید از تو می پرسند که گوئی تو کاملاً
بدان آگاهی بگو علم آن ساعت محققاً نزد خدا است لیکن اکثر مردم بر این حقیقت
آگاه نیستند، و فرموده خداوند:

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ
إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرِهِمْ»

(آیا کافران که ایمان نمی آرند پس باز انتظاری دارند جز آنکه ساعت فرا رسد که همانا
شروط و علائم آن [پدید] آمد و پس از آنکه بیاید در آن حال تذکر و پند آنان را چه سودی
بخشد، و فرموده خداوند: (إِفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ = آن ساعت نزدیک آمد
و ماه آسمان شکافته شد)، و فرموده خداوند: (وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ
يَسْتَعْجَلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا
الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ = و تو چه دانی شاید که
ساعت نزدیک باشد آنانکه به ساعت ایمان ندارند [به تمسخر] تقاضای زودتر شدن آن را
دارند و [اما] آنانکه ایمان آورده اند از آن سخت بیمناکند و می دانند که آن روز برحق
است توجه کنید آنانکه درباره ساعت جدال کنند در گمراهی دوری هستند).
عرض کردم: ای مولای من، معنی: «یُمارون = جدال می کنند» چیست؟ امام صادق
علیه السلام فرمود:

می گویند قائم کی متولد شده و چه کسی او را دیده و در کجاست و کجا خواهد بود و کی
ظاهر می شود؟ تمام اینها از جهت عجله کردن در امر خداوند و شک در قضای الهی
است، آنان دنیا و آخرت را زیان کرده اند و پایان بد از آن کافران است.

مفضل گوید: عرضه داشتم: ای مولای من پس وقتی برای آن تعیین نمی کنید؟
فرمود: ای مفضل برای آن وقتی مگذار که هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی تعیین نماید
خود را در علم خداوند شریک دانسته و [بنا حق] مدعی شده که خداوند تعالی او را از اسرار
خویش آگاه ساخته است...»

این حدیث طولانی است آن مقدار که مورد نیاز بود پایان یافت.

و در غیبت نعمانی بسند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود:

«ای محمد هر کس تعیین وقتی را از ما به تو خبر دهد بدون تردید او را تکذیب کن، زیرا که البته ما برای هیچکس وقتی را تعیین نمی کنیم.»^{۴۸۶}

و نیز از ابوبکر حضرمی آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود:

«همانا ما برای این امر وقتی تعیین نکنیم.»^{۴۸۷}

و از ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که گفت: به آن حضرت عرضه داشتم:

«فدایت کردم، خروج قائم علیه السلام کی خواهد بود؟ فرمود: ای ابومحمد ما خاندانی هستیم که وقت نمی گذاریم، و به تحقیق که حضرت محمد صلی الله علیه وآله فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، ای ابومحمد به درستی پیش از این امر پنج علامت خواهد بود نخستین آنها نداء در ماه رمضان است، و خروج سفیانی، و خروج خراسانی، و کشتن نفس زکیه و فرورفتن زمین در بیداء.

سپس فرمود: ای ابومحمد به ناچار پیش از آن دو طاعون خواهد بود، طاعون سفید و طاعون سُرخ. عرض کردم: فدایت شوم: این دو طاعون چیست؟ فرمود: اما طاعون سفید مرگ همگانی خواهد بود، و اما طاعون سُرخ شمشیر. و قائم علیه السلام خروج نخواهد کرد تا اینکه در دل فضا شب بیست و سوم ماه رمضان شب جمعه نامش اعلام شود.

عرض کردم: چگونه ندا می شود؟ فرمود: به اسم او و اسم پدرش اعلام می شود: (توجه کنید که فلانی پسر فلانی قائم آل محمد صلی الله علیه وآله است، پس از او بشنوید و اطاعتش کنید) آنگاه هیچ جاندار نمی ماند مگر اینکه آن صیحه را خواهد شنید، و خفته را بیدار می کند و از حیاط خانه بیرون می رود، و دوشیزه از پس پرده اش بیرون می دود، و قائم علیه السلام چون آن ندا را بشنود خروج می کند، و آن صیحه جبرئیل علیه السلام است.»^{۴۸۸}

و در کافی و غیبت نعمانی بسند خود آورده اند که مهزم به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم:

«فدایت شوم، از این امر که در انتظارش هستیم خبرم ده که کی خواهد بود؟ فرمود: ای مهزم وقت گذاران دروغ گویند و شتابزدگان هلاک شوند، و تسلیم شدگان نجات یابند.»^{۴۸۹}

و نیز هر دو بسندشان از ابوبصیر آورده اند که گفت:
 «از او یعنی امام صادق علیه السلام - درباره حضرت قائم علیه السلام پرسیدم، آن
 حضرت فرمود: وقت گذاران دروغ گویند ما خاندانی هستیم که وقتی تعیین
 نمی کنیم.»^{۴۹۰}

و در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام است که فرمود:
 «خداوند جز این نخواهد کرد که خلاف وقتی را که وقت گذاران تعیین کنند ظاهر
 سازد.»^{۴۹۱}

و از فضیل بن یسار است که گفت: به حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام عرض
 کردم: آیا برای این امر وقتی هست؟ فرمود:
 «وقت تعیین کنندگان دروغ می گویند؛ وقت گذاران دروغ می گویند.»^{۴۹۲}

و در کافی از احمد بسند خود آورده که گفت:
 «فرمود: خداوند جز این نکند که برخلاف وقت گذاران پیش آورد.»^{۴۹۳}

و بسند خود از ابوبصیر آورده که گفت:
 از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام درباره حضرت قائم علیه السلام پرسیدم،
 فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، ما خاندانی هستیم که وقتی را تعیین نکنیم.»

و در غیبت شیخ طوسی بسند خود از فضل بن شاذان بسند خود از فضیل است که
 گفت:

«از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا این امر را وقتی هست؟ فرمود: وقت
 گذاران دروغ می گویند، دروغ می گویند، دروغ می گویند.»^{۴۹۴}

و بسند خود از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:
 «وقت گذاران دروغ گویند در گذشته وقتی تعیین نکردیم و در آینده هم تعیین نخواهیم
 کرد.»^{۴۹۵}

و بسند خود از عبدالرحمن بن کثیر آورده که گفت: در محضر امام ابو عبد الله صادق علیه السلام شرفیاب بودم که مهزم آسدی بر آن جناب وارد شد او عرضه داشت: فدایت گردم مرا خبر ده این امری که انتظارش را می کشید کی خواهد بود، که به طول انجامیده؟ آن حضرت علیه السلام فرمود:

ای مهزم وقت گذاران دروغ می گویند، و شتابزدگان به هلاکت رسند، و تسلیم شوندگان نجات یابند، و به سوی ما می آیند. ۴۹۶

و بسند صحیح خود از حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«هرکس از مردم برای تو وقت چیزی را تعیین کرد بدون هراس او را تکذیب کن که ما برای هیچکس وقتی تعیین نکنیم.» ۴۹۷

و در احتجاج شیخ طبرسی از محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب آمده که گفت: از محمد بن عثمان عمروی — قدس سره — درخواست کردم نامه ای از من [به محضر حضرت صاحب الامر علیه السلام] برساند، که در آن نامه از مسائلی که بر من مشکل شده بود سؤال کرده بودم، پس توقع به خط مولایمان صاحب الزمان علیه السلام آمد، تا آنجا که فرموده:

«.. و اما ظهور قَرَج، پس آن به دست خدای عزوجل است، و وقت گذاران دروغ می گویند...» ۴۹۸

و این را شیخ طوسی — رحمه الله — از گروهی از مشایخ خود از جعفر بن محمد بن قولویه و ابوغالب زراری و غیر آنها از محمد بن یعقوب کلینی — قدس سره — از اسحاق بن یعقوب روایت کرده است. ۴۹۹

می گویم: توثیق اسحاق بن یعقوب را در کتابهای رجالی که نزد من هست ندیدم، ولی در ثاقت و جلالت او همین بس که شیخ کلینی با اعتماد بر او از وی روایت کرده، به اضافه قرائن دیگر.. چنانکه بر هوشمند دانا پوشیده نیست.

توضیح

از تمام آنچه در این باب آوردم معلوم شد که از وظایف مهم ترک وقت گذاری و تکذیب تعیین کنندگان وقت ظهور حضرت حجت علیه السلام است هرکس که باشد، و در اینجا شایسته است به چند مطلب توجه داده شود:

اول: ممکن است تصور شود که بین روایات یاد شده با روایتی که مشایخ ثلاثه^{۵۰۰} به سندهایشان از ابوحمزه ثمالی آورده‌اند منافاتی هست. ابوحمزه گوید: به حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام عرضه داشتم:

حضرت علی علیه السلام می فرموده: تا سال هفتاد بلا است، و می فرموده: پس از بلا راحتی است، و سال هفتاد گذشت و ما راحتی ندیدیم؟ حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود: ای ثابت خدای تعالی برای این امر در هفتاد سال وقت تعیین کرده بود، پس هنگامیکه حسین علیه السلام کشته شد غضب خداوند بر اهل زمین شدید گشت و آن را به صد و چهل سال تأخیر انداخت، پس ما این را برایتان حدیث گفتیم ولی شما آن را فاش کردید، و پرده از روی سیر برداشتید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت و پس از آن وقتی نزد ما تعیین نفرمود، و (خداوند هر چه را بخواهد محو و اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست).^{۵۰۱}

ابوحمزه گوید: و همین مطلب را به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام گفتم، فرمود: همینطور بوده است.

و شیخ طوسی بسند خود از فضل بن شاذان بسند خود از ابو بصیر آورده که گفت: به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: «آیا برای این امر مدت سر رسیدی هست که بدنهایمان را به آن راحت دهیم و به آن منتهی شویم؟ فرمود: بله، ولی شما فاش کردید پس خداوند بر آن افزود.»^{۵۰۲}

و بسند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «این امر درمن بود، پس خدای تعالی آن را به تأخیر انداخت، و در ذریه من آنچه را خواهد انجام خواهد داد.»^{۵۰۳}

و نعمانی بسند خود از اسحاق بن عمار صیرفی روایت آورده که گفت: «شنیدم حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: برای این امر وقتی بود، و آن در سال صد و چهلم، پس شما آن را بازگو کردید و منتشر ساختید، خدای عزوجل هم آن را تأخیر انداخت.»^{۵۰۴}

و در همان کتاب در حدیث دیگری از او روایت شده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «ای ابواسحاق این امر دو باره تأخیر افتاد.»^{۵۰۵}

مصنّف این کتاب، چنگ زننده به ریسمان محکم خداوند؛ ولایت ائمه طاهرین

علیهم السلام محمد تقی موسوی اصفهانی — عفی عنه — گوید: بین این احادیث با احادیث سابق منافاتی نیست، چون صراحت و ظهوری در این احادیث نیست بر اینکه منظور از «امر» ظهور امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه باشد، بلکه نمی تواند مراد از آن ظهور آن حضرت علیه السلام باشد، زیرا که سال هفتاد و سال صد و چهل پیش از ولادت آن جناب بوده، و همچنین حدیث سوم نص است بر آنچه یاد کردیم.

بنابراین منظور تسلط یافتن امامان علیهم السلام و ظهور دولت حق و پیروزی مؤمنین بر مخالفین می باشد، و این — به حسب روایات یاد شده — به ظهور آن حضرت علیه السلام مقید نیست، و با ترتیب امامت و اینکه شماره امامان دوازده می باشد منافاتی ندارد، و ظاهر از این روایات آن است که ظهور دولت حق و غالب شدن امامان و شیعیان ایشان، و تسلط یافتنشان بر اهل باطل و گسترش دادن عدل و داد در دنیا چنین مقدر بوده که در سنه هفتاد واقع شود به شرط آنکه مردم بریاری امام حسین علیه السلام متفق می شدند، که این تکلیفی بود بر عموم آنها، چنانکه در احادیثی وارد گردیده که ان شاء الله تعالی بعضی از آنها را خواهیم آورد، پس چون به امر پروردگارشان فسق ورزیدند، و از یاری و ایشان خودداری کردند، غضب خدای تعالی بر آنان شدت گرفت، و نجات و رهاییشان از دست دشمنانشان، و گسترش عدالت در میانشان را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت، و این موافق زمان امام صادق علیه السلام است، چنانکه در روایت سوم به آن تصریح شده.

و چون شیعیان امر امامان علیهم السلام را در مخفی داشتن اسرارشان مخالفت کردند، و آنچه را دستور داشتند کتمان و مستور نمایند افشا ساختند، و این کفران نعمتی بود که خداوند به آنان عنایت کرده بود، خدای تعالی سزای عملشان را داد به اینکه نجات و خلاصیشان را به تأخیر انداخت، چنانکه حدیث یاد شده این معنی را بازگویی کند. خدای عزوجل فرماید:

(ذَلِكَ جَزَاءُكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ وَ هَلْ تُجَازَى إِلَّا الْكَفُورُ) = این کیفر کفران آنها بود، و آیا ما به امر حتمی که به بندگان داریم تا کسی کفران نکند، مجازاتش خواهیم کرد؟). ۵۰۶

و اما احادیثی که وعده دادیم آنها را یاد کنیم:
از جمله؛ در جلد دهم بحار به نقل از کتاب النوادر علی بن اسباط از ثعلبه بن میمون از حسن بن زیاد عطار روایت آمده که گفت:

«از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام در باره فرموده خدای عزوجل:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ)

آیا نمی‌نگری کسانی را که به آنها گفته می‌شد از جنگ خودداری کنید و نماز را به پای دارید...^{۵۰۷} پرسیدم، آن حضرت علیه السلام فرمود: دربارهٔ حسن بن علی علیه السلام نازل شد، خداوند او را به خودداری از جنگ امر فرمود. راوی گوید: [پرسیدم]:

(فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ)

پس چون فرمان جنگ بر آنان آمد...؟

فرمود: دربارهٔ حسین بن علی علیه السلام نازل شد، خداوند بر او و بر اهل زمین فرض کرد که در رکاب آن جناب قتال کنند...^{۵۰۸}

می‌گویم: این سه تن [که در سند حدیث قرار دارند] همگی مورد اعتماد؛ امین؛ و شیعهٔ امامی هستند، چنانکه علمای فن تصریح کرده‌اند، پس حدیث در منتهای صحت است، و به همین معنی روایات متعددی آمده که به منظور رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری کردیم.

و به آنچه بیان داشتیم ظاهر گشت که وجهی ندارد اینکه اخبار گذشته را حمل کنیم بر آنکه نهی از وقت‌گذازدن را به صورت حتمی و صریح منحصر بدانیم، یا آنکه نهی را به غیر امامان علیهم السلام اختصاص دهیم چنانکه بعضی از علما چنین کرده‌اند زیرا که دانستی هیچیک از اخبار پنجگانهٔ یاد شده بر تعیین وقت زمان ظهور مولایمان صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه - اصلاً دلالت ندارند، بلکه در حدیث دوم و سوم بر قَرَج نیز دلالت نیست، زیرا که بیش از اینکه امامان علیهم السلام وقت آن را می‌دانستند، ولی به دیگران هم خبر داده‌اند، از آن دو حدیث ظاهر نمی‌باشد.

اضافه بر اینکه توجیهی را که بعضی از علما نموده‌اند، برخلاف صریح فرمایش امامان علیهم السلام است که: «ما خاندانی هستیم که وقت نمی‌گذاریم» و نیز: «در گذشته وقتی تعیین نکردیم، آینده هم وقتی را تعیین نخواهیم کرد»، و نیز: «برای هیچکس وقتی را تعیین نکنیم» و غیر اینها... بنابراین روایات گذشته با صحت و صراحتی که دارند معارضی برای آنها نیست تا به توجیه و تأویل آنها نیازی داشته باشیم.

اگر بگوئید: ممکن است تعارض کنند و منافات داشته باشند با آنچه در بحار و برهان از عیاشی از ابی لبید مخزومی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام آمده که آن حضرت فرمود:

«ای ابولبید، همانا در حروف مقطعهٔ قرآن علم بسیاری است، خدای تعالی نازل فرمود:

(الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ) پس حضرت محمد صلی الله علیه وآله قیام کرد تا اینکه نورش ظاهر گشت و سخنش در دلها نشست، و آن حضرت متولد شد در هنگامیکه از هزاره هفتم، صدوسه سال گذشته بود».

سپس فرمود:

«بیان این مطلب در کتاب خداوند در حروف مقطعه هست، هرگاه آنها را بدون تکرار بشماری، و از حروف مقطعه هیچ حرفی نمی گذرد جز اینکه با گذشت آن یکی از بنی هاشم قیام کند».

سپس فرمود:

«الف یک، و لام سی، و میم چهل، و صاد نود است، که مجموع آنها صد و شصت و یک می باشد، سپس آغاز قیام امام حسین بن علی علیهما السلام (آلم ه الله...) بود. و چون به آخر مدتش رسید قائم فرزندان عباس در (المص) قیام کند، و چون آن بگذرد قائم ما در: (الر) بپایخیزد، پس این را بفهم و به خاطر بسپار و [از نااهل] آن را کتمان کن».^{۵۰۹}

و در بحار و شرح اربعین مجلسی دوم آمده از کتاب المحتضر تألیف حسن بن سلیمان شاگرد شهید اول — رحمه الله علیه — که گفته:

«روایت است که حدیثی به خط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یافت شده که نوشته بود: با گامهای نبوت و ولایت به قلّه های حقایق بالا رفتیم. تا آنجا که فرمود: و بزودی چشمه های آب زندگانی برایشان آشکار می گردد پس از سوزش آتشفشانها، در وقتی که عدد سالها به آلم، و طه، و طس ها رسد.»^{۵۱۰}

در جواب گویم: این دو روایت قاصرند از اینکه با روایاتی که پیشتر آوردیم معارض باشند، هم از لحاظ سند و هم از لحاظ دلالت. زیرا که روایت اول مرسل است تا خثیمه بن عبدالرحمن که از ابولبید روایت کرده، و خثیمه در کتب رجال یاد نشده، و نسبت به ابولبید هم مدح یا مذمتی ننموده اند، بنابراین روایت از جهت سند ضعیف است و بر آن اعتماد نمی شود.

و روایت دوم اضافه بر اینکه مرسل است در حقیقت چیز یافت شده ای است و روایت نیست، با این حال این دو روایت از متشابهات اخبار است که علم آنها به خود ایشان علیهم السلام واگذار می شود، اضافه بر اینکه در روایت دوم اصلاً ظهور قائم علیه السلام یاد نشده است، و خدا داند که منظور از ظاهر شدن چشمه های آب زندگانی چیست.

و در روایت اول صراحتی نیست بر اینکه مراد از «قائم ما» همان مولایمان صاحب الزمان علیه السلام باشد، زیرا که لفظ «قائم» در چندین روایت بر کسی که به امر حق یا برای یاری آنان علیهم السلام بپا خیزد اطلاق شده است، چنانکه بر پژوهنده در روایات ایشان — سلام الله علیهم اجمعین — پوشیده نیست، از جمله آن روایات: نعمانی بسند خود از امام صادق علیه السلام آورده اینکه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام از چند حادثه که پس از آن حضرت تا قیام قائم علیه السلام خواهد بود سخن گفت، حسین علیه السلام عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین خداوند کی زمین را از ظالمین پاک خواهد ساخت؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند زمین را از ظالمین پاک نخواهد ساخت تا اینکه خون حرام ریخته شود، سپس جریان بنی امیه و بنی العباس را در حدیثی طولانی یادآور شد، آنگاه فرمود: هرگاه قیام کننده در خراسان بپاخاست و بر سرزمین کوفه [کرمان — خ ل] و ملتان تسلط یافت، و از جزیره بنی کاوان گذشت، و قائمی از ما در گیلان قیام کرد و آب و دیم او را اجابت نمودند، و برای فرزندان (یا فرزند) من پرچمهای ترک در اطراف و اکناف پراکنده شود. و در این گیرودارها باشند، هرگاه بصره و یران شود و امیر امرا در مصر قیام کند.»

آنگاه آن حضرت حکایتی طولانی بیان داشت سپس فرمود:

هنگامیکه هزاران نفر آماده نبرد شوند، و صفها آراسته گردد و قوچ بره را بکشد، آنجاست که آخری قیام کند و انتقام گیرنده در پی انتقام خیزد و کافر هلاک گردد، سپس قائمی که در آرزویش هستند و امامی که ناشناخته باشد، آنکه دارای شرافت و بزرگواری است قیام خواهد کرد، و ای حسین او از نسل تو است، هیچ پسری مانند او نیست، مابین دو رکن مسجد الحرام ظاهر می شود، در دو جامه پوسیده برجن و انس غالب می گردد، و زمینی را بدون کشت نگذارد، خوشا به حال کسی که زمان او را درک کند و به دورانش برسد و آن روزها را ببیند.»^{۵۱۱}

دوم: از تمام آنچه یاد کردیم معلوم گردید که علم به وقت ظهور مولایمان صاحب الامر علیه السلام از اسرار خداوند است که از بندگان خود مخفی داشته، و برایشان آشکار ننموده، و خود به جهت این کار داناست و نیز رسول و حجتهای او علیهم السلام دانند، ولی آنچه از کلمات ایشان استفاده کرده ایم چند وجه است:

وجه اول: اینکه بندگان نمی توانند آن را تحمل کنند، و بر کتمان صبر نمایند، این وجه از دو روایت ابوحزمه و ابوبصیر که پیشتر گذشت استفاده می شود، بیان مطلب اینکه: مؤمنین طبقات مختلفی دارند:

بعضی از آنان به خاطر ضعف ایمان از تحمل اسرار ناتوان هستند، چنین کسی نمی‌تواند برآن اسرار مطلع شود، بلکه هرگاه بعضی از اسرار برایش یاد شود شکها و شبهه‌هایی به دلش راه می‌یابد، به سبب طاقت نداشتن و ضعف ایمان، چنانکه در بیان مراتب ایمان آمده که: «اگر بر کسی که دارای دو بخش است سه بخش قرار داده شود، خواهد شکست همچنانکه تخم مرغ بر سنگ صاف می‌شکند».

و نیز روایت شده که: «چنانچه ابوذر آنچه در دل سلمان بود را می‌دانست او را می‌کشت»، و روایات دیگر.

و بعضی از مؤمنین ایمانشان قوی و یقینشان ثابت است، و توان تحمل بعضی از اسرار را دارند، و هیچ شبهه‌ای بر ایشان عارض نمی‌شود، ولی توانایی صبر کردن بر زمان طولانی را ندارند، که هرگاه از ابتدای امر وقت ظهور برایشان تعیین گردد، و به ایشان مثلاً گفته شود که حضرت حجت علیه السلام تا هزار سال دیگر ظهور نخواهد کرد، بر اثر اندوه بر طول مدت می‌میرند، یا بیماری و سختی بر ایشان عارض می‌شود، بنابراین مصلحت آن است که از اینچنین مؤمنانی نیز وقت ظهور مخفی گردد.

و بعضی از آنها ایمانشان قویتر است، ولی صبر ندارند که آن را کتمان سازند، که اگر سیری به ایشان گفته شود آن را منتشر و فاش خواهند ساخت، پس مصلحت در این است که از چنین کسانی نیز مخفی گردد، و شاید به تأیید خدای تعالی و برکت اولیای او علیه السلام ناظر به همین معنی باشد آنچه در بصائر بسند خود از ابوالصامت روایت آمده که گفت:

«شنیدم حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: از جمله حدیث ما بخشی را فرشته‌ی مقرب و پیغمبر مرسل و بنده‌ی مؤمن تحمل نتواند کرد. عرض کردم پس چه کسی آن را متحمل گردد؟ فرمود: ما آن را متحمل باشیم». ۵۱۲

و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود:

«همانا حدیث ما صعب مستصعب است، با شرافت و گرامی و همیشه فروزان و پاکیزه و دشوار است، آن را تحمل نکند فرشته‌ای مقرب، و نه پیغمبر مرسل و نه بنده‌ای که آزموده باشد. عرضه داشتم: پس چه کسی آن را تحمل نماید فدایت شوم؟ فرمود: هر کس که ما بخواهیم ای ابوالصامت. ابوالصامت گوید: پس من چنین گمان دارم که خداوند را بندگانی است که از این سه طایفه برترند». ۵۱۳

و در کافی از بعض اصحابمان روایت آمده که گفت:

«به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر (امام هادی علیه السلام) نوشتم: فدایت شوم؛ معنی فرموده امام صادق علیه السلام چیست که: حدیث ما [صعب مستصعب است] آن را تحمل نکنند فرشته مقرر و نه پیغمبر مرسل، و نه مؤمنی که خداوند دلش را آزموده باشد؟ پس جواب آمد: همانا معنی فرموده امام صادق علیه السلام — اینکه آن را فرشته ای و پیغمبری و مؤمنی تحمل نکند — آن است که فرشته آن را متحمل نگردد تا اینکه به فرشته دیگری غیر خودش آن را برساند، و پیغمبر آن را تحمل نکند تا آنکه به پیغمبر دیگری برساند، و مؤمن آن را تحمل ننماید تا آنکه برای مؤمن دیگری بازگو کند، و این است معنی فرمایش جدم علیه السلام». ۵۱۴

وجه دوم: اینکه حکمت الهی مقتضی آن است که مؤمنین در همه زمانها منتظر ظهور مولایمان صاحب الزمان علیه السلام باشند، چنانکه به این معنی راهنمایی می کند فرموده خدای تعالی:

(فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ)

پس بگودانای غیب خدا است شما منتظر باشید که منم با شما از منتظرانم). ۵۱۵

و براین مطلب اخبار بسیاری دلالت دارند که در بحث انتظار پیشتر آوردیم. پس اگر وقت ظهور آن حضرت را بدانند نقض غرض لازم می آید و پیش از رسیدن وقت معین از ظهورش مأیوس می شوند، و این مصالح متعددی را از بین می برد، لذا وقت ظهور آن جناب پیش از رسیدن وقتش از آنان مستور مانده به خاطر رعایت مصالح متعدده ای. و این وجه از روایتی که در کافی و کتابهای دیگر اخبار آمده استفاده می شود که از علی بن یقطین است از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که گفت:

«حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: شیعیان دو بست سال است که با آرزوها تربیت می شوند. و یقطین به پسرش علی گفت: چگونه است که در باره ما [حکومت بنی العباس] گفته شد، و آنچنانکه گفته بودند واقع گشت، و در باره [حکومت حقّه] شما گفته شد ولی واقع نگردید؟ علی گفت: آنچه راجع به ما و شما گفته شد از یک منبع بوده مگر اینکه چون جریان شما وقتش فرا رسیده بود بطور خالص و بی کم و کاست به شما گفته شد، ولی امر ما هنوز وقتش نرسیده پس با آرزوها دلگرم شدیم، و چنانچه به ما گفته می شد: این امر جز تا دو بست یا سیصد سال دیگر نخواهد آمد دلها قساوت می گرفت و عموم مردم از اسلام برمی گشتند، ولی گفتند: چقدر زود و چه نزدیک است؛ تا دلها الفت گیرند و قرّح نزدیک آید». ۵۱۶

توضیح

آنچه در مورد معنی فرمودهٔ امام علیه السلام: «شیعیان دو یست سال است که با آرزوها تربیت می شوند» بنظر من قویتر می آید اینکه: چون مصیبت شیعه به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام بزرگ بود، و بی تابی دوستان بر اثر آن شدید گردید، امامان علیهم السلام آنان را به ظهور فرج با ظهور حضرت قائم — عجل الله تعالی فرجه — امید و تسلی می دادند، و مدت بین شهادت مولای مظلومان تا امامت حضرت قائم علیه السلام دو یست سال بوده است.

و در معنی این حدیث وجوه دیگری نیز گفته شده که بعید به نظر می رسد و خالی از تکلف نیست، و خدای تعالی داناست.

و احتمال می رود که ابتدای مدّت یاد شده از زمان بعثت باشد، که تا هنگام صدور این حدیث حدود دو یست سال می شود.

بعضی از علمای ما گفته اند: و می توان در تأیید این احتمال گفت که: مؤمنین از ابتدای بعثت در محنت و شدت بودند، و همینطور بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و در زمان امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام در سختی بسر می بردند، و هر کدام از آن بزرگواران شیعیان خود را به ظهور فرج و تسلط یافتن حضرت قائم علیه السلام تسلی می دادند، والله العالم.

وجه سوم: در سیر مخفی داشتن علم به وقت ظهور از مردم، اینکه چون یکی از حکمت‌هایی که مقتضی غیبت است: بررسی و امتحان مردم می باشد، همین حکمت مقتضی مخفی داشتن علم به وقت ظهور حضرت حجت علیه السلام از ایشان است، و گرنه بررسی و امتحان نسبت به بسیاری از افراد که به ایمان داشتن تظاهر می کنند ناتمام می بود، تا اینکه شتابزدگان از دیگران جدا شوند، و این وجه از اخبار بسیاری که در آنها غیبت حضرت قائم علیه السلام به آن تعلیل شده آمده است، و قسمتی از آنها را در این کتاب آوردیم، و از جمله: در غیبت نعمانی از عبدالله بن ابی یعفر آمده که گوید:

«به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم؛ با قائم علیه السلام از عربها چقدر خواهد بود؟ فرمود: مقدار کمی، عرض کردم: به خدا سوگند افرادی که این امر را بر زبان دارند تعداد بسیاری از آنها هستند! فرمود: به ناچار باید که مردم بررسی شوند و از هم جدا جدا گردند و غربال شوند، و خلائق بسیاری از غربال بیرون آیند.» ۵۱۷

و در حدیث دیگری از ابوبصیر مثل همین آمده است.

و در همان کتاب از حسن بن علی (حسین - خ ل) آمده که فرمود:

«این امری که انتظار دارید نخواهد شد تا اینکه بعضی از شما از بعض دیگر بیزاری جویند، و بر روی یکدیگر آب دهان بیندازند، پس بعضی از شما بر بعض دیگر به کفر گواهی دهد، و یکدیگر را لعنت نمایند، به آن حضرت علیه السلام عرض شد: در آن زمان خیری نیست، فرمود: تمام خیر در آن زمان است، قائم ما قیام کند و همه آن امور را دفع نماید.» ۵۱۸

و در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده:

«چگونه خواهی بود آن هنگام که شیعیان اینچنین با هم اختلاف کنند و انگشتان خود را در یکدیگر داخل کرد - راوی گوید: عرضه داشتم: یا امیرالمؤمنین در آن هنگام هیچ خبری نیست، فرمود: همه خیر در آن وقت است، ای مالک در آن هنگام قائم ما قیام خواهد کرد...» ۵۱۹

و از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«به خدا که شکسته خواهید شد همچنانکه شیشه می شکند، و همانا شیشه را بخواهند به حالت اول باز می گردانند، به خدا که همچون شکسته شدن سفال خواهید شکست، و به درستی که سفال شکسته می شود و به حال اول برگردانده نمی شود، و به خدا غربال خواهید شد، و به خدا از هم تمیز یابید، و به خدا که بررسی خواهید شد تا آنجا که از شما باقی نماند جز اندکی. و در اینجا آن حضرت [به عنوان کمی افراد باقی مانده] دست خود را برگرداند.» ۵۲۰

و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که فرمود:

«همانا به خدا سوگند آن جریان نخواهد شد تا اینکه از هم تمیز داده شوید، و بررسی گردید، تا آنجا که جز کمترین افراد شما باقی نماند.» ۵۲۱

و از حضرت رضا علیه السلام است که فرمود:

«به خدا سوگند آنچه چشم به راه آن کشیده اید نخواهد آمد تا اینکه پاک شوید و از هم تمیز یابید تا آنجا که جز کمترین کمتر از شما باقی نماند.» ۵۲۲

و از حضرت باقر علیه السلام است که فرمود:

«هرگز، هرگز، آنچه به سوی آن گردن می کشید نخواهد رسید تا اینکه بررسی شوید، و آنچه به سویش گردن می کشید نخواهد شد تا اینکه از یکدیگر تمیز یابید، و آنچه به

سویش گردن می کشید نخواهد شد تا اینکه غربال شوید، به خدا سوگند آنچه به سویش گردن می کشید نخواهد آمد مگر بعد از نومییدی، و نه به خدا سوگند آنچه به سویش گردن می کشید نخواهد آمد تا اینکه به شقاوت رسد هرآنکه اهل شقاوت است، و به سعادت رسد هرآنکه اهل سعادت است.» ۵۲۳

و مثل این روایت را از محمد بن یعقوب کلینی بسند خود آورده، و در آنچه آوردیم برای اهل هدایت و درک بسنده است.

وجه چهارم: اینکه این کار (مخفی داشتن وقت ظهور) تفضّل کامل و عنایت خاصی نسبت به مؤمنانی است که در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام هستند، توضیح اینکه ظاهر از روایات — چنانکه سابقاً گذشت — آن است که وقت ظهور قَرَج از امور بدائیه است که ممکن است پس و پیش بیفتد به سبب بعضی از مصالح و حکمتها، و به سبب تحقق یافتن یا نیافتن بعضی از شرایطی که بر مردم خفی است، پس اگر امامان علیهم السلام وقتی را به مردم خیر می دادند سپس آن وقت به خاطر بعضی از اسباب و حکمتها تأخیر می افتاد بسیاری از مردم به تردید می افتادند چون به نظرشان می آمد که آن برخلاف وعده خداوند — تعالی شأنه — می باشد یا شکها و شبهه ها به دلهایشان راه می یافت، و مولایمان حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام به این وجه اشاره فرموده در حدیثی که در کافی و غیر آن روایت آمده از فضیل بن یسار که گفت:

«به آن حضرت علیه السلام عرضه داشتم: آیا برای این امر وقتی هست؟ فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، دروغ گویند، دروغ گویند، همانا موسی علیه السلام وقتی که به دعوت پروردگارش رفت قوم خود را سی روز وعده داد، و چون خداوند ده روز بر آن سی روز افزود قوم او گفتند: وعده ای که موسی داده بود برخلاف شد، و کردند آنچه کردند، پس اگر ما برایتان حدیث کنیم و مطابق آنچه حدیث گفته ایم پیش آید بگویند خداوند راست فرموده است، و هرگاه برایتان حدیثی بگوئیم و برخلاف آنچه ما گفتیم پیش آمد بگویند خداوند راست فرموده است، که دو بار پاداش خواهید یافت.» ۵۲۴

می گوئیم: احتمال می رود اینکه دو بار پاداش یابند، یک بار برای ایمانشان، و بار دیگر برای صبرشان، غیر این را نیز محتمل است. واللّه العالم.

توجه

منظور از بداء ظاهر شدن تقدیر چیزی برای بندگان است پس از آنکه به خاطر حکمتها و مصالح خداوندی از آنان مخفی بوده است، و خدا داند که چه چیزی را مخفی بدارد و چه مطلبی را آشکار سازد، و معنی بداء بر عاقه مشبه گردیده لذا آن را انکار کرده اند به گمان اینکه به سبب آن جهل بر خدای تعالی لازم می آید، و در مکرمت بیست و دوم از بخش پنجم مطالب سودمندی در این باره گذشت بدانجا مراجعه شود.

تمه و توضیح

بدانکه سه وجه اول از وجوهی که آنها را از کلمات ائمه معصومین علیهم السلام استفاده کردیم، سیر مخفی داشتن علم به وقت ظهور امام عصر علیه السلام را به طور مطلق — یعنی وقت حتمی و بدائی — روشن ساختند، زیرا که آنها حکمتها و مصالحی هستند که مقتضی پوشیدگی هر دو وقت (حتمی و بدائی) می باشند، چنانکه براهل فن و کسانی که با اخبار امامان علیهم السلام مانوسند این معنی پوشیده نیست.

و اما وجه چهارم: فقط ناظر به سیر مخفی داشتن وقت بدائی از مردم است، چون اگر به آن وقت خبر داده می شدند سپس حکمت خداوند اقتضا می کرد که از آن وقت به وقت دیگر تأخیر افتد بیشتر مردم تردید می کردند، و دچار وسوسه می شدند، و در حیرت و شبهه می افتادند، چنانکه برای بنی اسرائیل این اتفاق افتاد.

اگر بگویید: پس چگونه بعضی از امور بدائیه به مردم خبر داده شد سپس به خاطر مصالحی برخلاف آن امور واقع شد، چنانکه در جریان جوانی که حضرت داود علیه السلام مرگش را خبر داد، و زنی که حضرت عیسی علیه السلام مرگش را خبر داد، و یهودی که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله مرگش را خبر داد، و اینها نمردند، و وقوع قرآج و گشایش را در زمانی خبر دادند سپس به خاطر بعضی از حکمتها و اسباب، به تأخیر افتاد و در آن زمان واقع نشد، چنانکه در روایت ابو حمزه — که سابقاً آوردیم — یاد گردیده، و اینها مایه گمراهی مؤمنین نشد، و در حیرت و شبهه نیفتادند؟

در جواب گوئیم: اینها بدانجهت بوده که حُجَّت‌های خداوند در میان مردم حضور داشته اند و سیر بداء و تأخیر را برایشان بیان می نمودند، و پرسیدن از آنان برای مردم میسر بود، در حالیکه مؤمنین در زمان غیبت امام علیه السلام از دیدار آن حضرت محجوب و از ملاقات و پرسش مسائل از آن جناب محروم هستند، بنابراین چنانچه از وقوع ظهور در وقت

بدائی خبر شوند، سپس به خاطر مصلحتی الهی آن وقت به تأخیر افتد، و امام و حجت هم در میان آنان نباشد تا از حیرت و اشتباه آنها را برگرداند، و صدق آن اخبار و وجه مصلحت را برایشان بیان سازد، در حیرت و اشتباه خواهند افتاد و در وادی ضلالت سقوط خواهند کرد، از همین روی برای مردم نه وقت حتمی بیان شد و نه وقت بدائی، اما وقت حتمی: بجهت وجوه گذشته، و اما بدائی: به خاطر این وجه که بیان داشتیم، برای رأفت و مهربانی و شفقت نسبت به آنها، و به خاطر حفظ آنان از لغزش و گمراهی.

اگر بگویید: چنانچه مؤمنین به صدق امامان نشان یقین دارند، و معتقد باشند که در مقدرات الهی و خبرهای غیبی بداء واقع می‌گردد، در حیرت و گمراهی نخواهند افتاد، و در عقاید برحق خویش متزلزل نخواهند شد، خواه اینکه امام در بین آنان حاضر باشد یا غایب.

در جواب گویم: این حال و وضع مؤمنین کامل است که ایمان در دل‌هایشان رسوخ یافته، و با دلیل و برهان محکم گردیده و خدای تعالی آنان را با روحی از جانب خود تأیید فرموده، و اینان نسبت به سایرین اندک هستند، اما اکثر افراد عقل و ایمانشان ضعیف است، و مانند کشت تازه برآمده با وزش بادهای به راست و چپ متمایل می‌گردند و گاهی می‌افتند و گاهی برمی‌خیزند، لذا امامان علیهم السلام خواسته‌اند اینها را مواظبت و رعایت کنند تا قوتشان کامل شود و آمادگیشان به مرحله مطلوب برسد، و آنچه مایه سقوط و از هم پاشیدگیشان می‌شود از آنان دفع نمایند، از این روی امامان علیهم السلام بسیاری از مطالب را از عده زیادی از اصحاب و شیعیانشان مخفی می‌داشته‌اند بجهت حفظ آنها و مهربانی نسبت به ایشان، چونکه امام علیه السلام: «پدر شفیق و مهربان است» چنانکه در حدیث صفات و فضیلت امام در کافی و غیر آن روایت آمده است.

و از آنچه یاد کردیم معلوم گشت اینکه حضرت موسی علیه السلام وقت بدائی را به بنی اسرائیل خبر داد گمراه کردن آنها نبود، و تقصیری در حق ایشان ننمود، بلکه این امتحان کردن و بررسی نمودن آنان بود به امر خدای عزوجل، چون وقتی می‌خواست از نظر آنها غایب شود برادرش هارون را به جانشینی خود برآنان گماشت، و او را حجتی برایشان قرارداد، پس آنها بودند که با اعراضشان از حجت و رها کردن رجوع به او، برای کشف حیرت و شبهه تقصیر داشتند بلکه خواستند هارون را بکشند، چنانکه گفت:

(أَبْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي)

ای فرزند مادرم [ای جان برادرم] همانا قوم مرا خوار و زبون داشتند و نزدیک بود [به

خاطر ممانعت کردندم از انحرافشان [مرا به قتل رسانند]. ۵۲۵

و خدای تبارک و تعالی فرموده:

(وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي * قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى ۵۲۶

و به درستی که هارون پیش از آنکه موسی بازآید گفت ای قوم بهوش باشید که این گوساله اسباب فتنه و امتحان شما گردید و محققاً [بدانید] که پروردگار شما خدای مهربان است پس شما پیرو من باشید و امر مرا اطاعت کنید، [قوم] گفتند ما به پرستش گوساله ثابت مانیم تا وقتی که موسی به ما باز گردد). ۵۲۷

اگر بگویند: از حضرت حجت علیه السلام وارد شده:

«وَأَمَّا حَوَادِثُ وَبَدِيدَةٌ هَائِبَةٌ كَمَا وَقَعَتْ فِي شَوَّالٍ فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «...» ۵۲۸

و علما را در زمان غیبت خود حجت بر بندگان و مرجع آنان قرار داد، بنابراین همانطور که مؤمنانی که در زمان حضور امامان علیهم السلام بودند حجت بر آنان تمام شده، و راه برطرف گشتن حیرت و شبهه و برداشته شدن آنچه مایه لغزش و ضلالت است برایشان روشن گردیده بود، به خاطر دسترسی به پرسش از امامان علیهم السلام، همچنین مؤمنانی که در عصر غیبت هستند حجت بر آنان تمام گشته، و راه راست برایشان روشن شده به خاطر رجوع به علمای عاملی که آثار ائمه اطهار را بیان می کنند و حاملان علوم ایشان هستند، که مردم در هر جریانی که وجه آن را نمی دانند و هر شبهه ای که در ذهنشان خَلْجَان می کند به آن علما مراجعه نمایند، پس ضروری نداشت که وقت بدائی ظهور که احتمال تأخیر افتادنش از جهت بعضی حکمتها و مصالح هست به آنها گفته می شد؟

در جواب گویم: اولاً: ممکن است در بعضی از زمانهای غیبت دورانی بیاید که علم مخفی گردد، یا به خاطر فقدان علما، و یا بر اثر مخفی گشتن آنان به سبب چیرگی باطل و اهل آن، و آن دوران در اخبار: «زمان فترت و سبطه» نامیده می شود، و در آن هنگام مؤمن کسی را نخواهد یافت که شبهه و حیرت را از او دفع نماید و وجه مصلحت و حکمت را برایش بیان سازد.

و براین معنی دلالت دارد روایتی که شیخ نعمانی - قدس الله تعالی سرمد - در کتاب

الغیبه بسند خود از ابان بن تغلب — ترجمه الله — از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُصِيبُهُمْ فِيهَا سَبْطَةٌ يَأْرُزُ الْعِلْمُ كَمَا تَأْرُزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ ظَلَعَ عَلَيْهِمْ نَجْمٌ قُلْتُ: فَمَا السَّبْطَةُ؟ قَالَ: الْفِتْرَةُ، قُلْتُ: فَكَيْفَ نَضَعُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَوْنُوا عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يُظْلِعَ اللَّهُ لَكُمْ نَجْمَكُمْ»

«یعنی: زمانی بر مردم خواهد آمد که سبطه ای به آنان رسد و علم مخفی شود همچنانکه مار خودش را در سوراخش مخفی می سازد، پس در همین حال به ناگاه ستاره ای بر مردم طلوع می نماید. راوی گوید: عرضه داشتم: سبطه چیست؟ فرمود: فترت (فاصله زمانی که موجب سستی دین و اعتقادات مردم گردد)، عرض کردم: در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: بر همان اعتقادی که هم اکنون دارید بمانید تا اینکه خداوند ستاره تان را برایتان برآورد». ۵۲۹

توضیح: «یأرز» بر سه وزن یَنْصُرُ و يَضْرِبُ و يَعْلَمُ می آید، به تقدیم راء بر زای، یعنی: مخفی می شود.

و ثانیاً: هر چند که علمای بزرگوار در زمان غیبت نواب امام علیه السلام هستند، و در آنچه از قضایا و احکام بر مردم وارد می شود مرجع آنانند، و در مسائل حلال و حرام حجیت برآنهاست، ولی حکمهای تقدیرات و مصالح تغییرات را نمی دانند، و از وجوه بداء و اسباب قضا آگاه نیستند، و بسیار می شود که حیرت برطرف نمی شود و شبهه از بین نمی رود مگر با بیان وجه مصلحت و توضیح حکمت، چنانکه از حدیث ابوحمزه دانستی که از حیرت بیرون نیامد مگر بعد از آنکه امام علیه السلام خبر داده بود بیان فرمود، و همینطور در نظایر و امثال آن چنانکه بر کاوش کننده در اخبار و سیر پوشیده نمی ماند، و ذکر آنها ما را از مقصود اصلیمان در این کتاب خارج می نماید، و خدای تعالی هدایت کننده به راه راست است.

حاصل اینکه کشف مُضَلات و حلّ آن مشکلات و مانند آنها از وظایف و شئون امام علیه السلام است، و کشف نشدن آنها در زمان غیبت به مردم مربوط می شود، چونکه آنها سبب مخفی ماندن امام علیه السلام می باشند، خدای تعالی بر ما منت گذارد به تعجیل فرَج و ظهور آن حضرت علیه السلام و دیدارش را با عافیت نصیبمان فرماید.

و ثالثاً: البته خداوند — تعالی شأنه — نسبت به بندگانش لطیف است، و الطاف او بر

دو گونه است:

گونه اول: لطفی است که به حکم عقل و نقل بر او واجب است، و این همان است که خلاف آن قبیح و زشت می باشد، و خداوند اصلاً قبیحی را انجام نمی دهد، چون بر او — عزّ شأنه — فعل قبیح مُمتنع است، و این همان معنی است که در زبانها متداول و مشهور شده اینکه: لطف بر خدای تعالی واجب است، و در این گونه لطف هیچ تفاوتی بین زمانها و اشخاص نیست، مثل اینکه تکلیف به کاری کند که مقدور نیست که بر خدای تعالی قبیح است، و تکلیف کردن به چیزی که بندگان راهی به علم یافتن به آن ندارند، لذا مبعوث کردن پیغمبران به قاعده لطف واجب است، و معجزه دادن به ایشان به قاعده لطف واجب است، و تمام اهل عالم در همه زمانها و مکانها در این گونه لطف مساوی هستند.

گونه دوم: آن است که به حکم عقل واجب نباشد بلکه از روی تفضّل و احسان درباره هر کس که بخواهد به هر منظور و هر گونه بخواهد انجام می دهد، (از او سؤال نشود از آنچه می کند و این بندگان هستند که مورد سؤال واقع می شوند).
و از این گونه است لطف خداوند بر اُمّت مرحومه محمّديه صلی الله علیه وآله به برداشتن تکلیفهای سخت از آنها، چنانکه در آیه شریفه است:

﴿وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِضْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا﴾

بار خدایا تکلیف گران و طاقت فرسا را چنانکه بر پیشینیان نهادی بر ما مگذار. ۵۳۰

و نیز از این گونه است مخفی داشتن علم به وقت بدائی ظهور امام علیه السلام از مؤمنان و دوستان آن حضرت، چون خدای عزّوجلّ هر چند که حُجّت را بر آنان تمام کرده و به وسیله عقل و نقل راه را برایشان روشن ساخته که صداقت امامانیشان و تمامیت حجّتشان را بیان فرموده به طوری که برای هیچکس در افتادن به شبهه و گرفتار گشتن در حیرت عذری نیست، ولی از جهت شأن امامانیشان و رعایت وضع ضعیفترین افرادشان و کمی تعدادشان بر آنان ممت نهاد و خبر یافتن از وقت بدائی که می داند ظهور از آن تأخیر می افتاد را از آنها پوشیده داشت برای حکمت و مصلحتی و به خاطر لطف و تفضّل و شفقت نسبت به آنان، و مرحمت و احسان برایشان، تا به حیرت نیفتند، و شبهه ای در ذهنشان خَلْجَان نکند.

و از آنچه یاد کردیم — بحمد الله و له المنة — میر کتمان یافتن علم به وقت ظهور امام علیه السلام از سایر مردم از عوام و خواص معلوم شد، هم وقت حتمی و هم وقت بدائی آن،

و برتوباد که در آنچه یاد کردیم دقت و تأمل کنی که از سخنان ائمه اطهار علیهم السلام — که خدای تعالی ما را در بهشت در جوار آنان اسکان دهد — گرفته شده است.

سوم: ظاهر از عموماً بسیاری که در روایات زیادی وارد گردیده که دلالت دارد بر اینکه امامان علیهم السلام آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت همه را می دانند، و آنچه روایت آمده در توصیف امام علیه السلام به اینکه نسبت به هیچ چیز جاهل نیست، و آنچه وارد شده که علم همه چیز در قرآن است به جهت فرموده خدای تعالی:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾. ۵۳۱

و امام آنها را از آن استخراج می کند، و خدای تعالی فرمود:

﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾

و هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست مگر اینکه در کتابی آشکار [مسطور و ضبط] است. ۵۳۲

و فرموده خدای عزوجل:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾

پس از آن کسانی را که از بندگان خود برگزیدیم وارث [علم] کتاب گردانیدیم. ۵۳۳

و آنان — چنانکه در روایت آمده — امامان علیهم السلام می باشند، و فرموده خدای عزوجل:

﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾

و همه چیز را در امام آشکاری به شماره آورده ایم. ۵۳۴

و او امیرالمؤمنین علیه السلام است، چنانکه از امامان علیهم السلام روایت آمده، به ضمیمه آنچه دلالت دارد بر اینکه ایشان در علم و شجاعت یکسانند، و اینکه هر چه را امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته بود امامان پس از او آنها را دانسته اند.

و همچنین فرموده امام صادق علیه السلام که:

«خداوند حجتی را در زمینش قرار ندهد که از چیزی سؤال شود، پس در جواب بگوید: نمی دانم.»

و فرموده امام باقر علیه السلام که:

«به درستی که از جمله علمی که به ما داده شده: تفسیر قرآن و احکام آن، و علم تغییرات

و حوادث زمان می باشد، هرگاه خداوند بخواهد خیری را به قومی رساند آنان را شنوا می سازد، و چنانچه کسی که گوش شنوا ندارد چیزی از آن را بشنود پشت می کند و از آن روی می گرداند انگار که نشنیده است. سپس امام باقر علیه السلام چند لحظه ای ساکت ماند آنگاه فرمود: و اگر ظرفها یا افراد مورد اطمینانی می یافتم آنچه را که می دانیم می گفتیم».

و غیر اینها از احادیث بسیاری که در بصائر و کافی و غیر آنها روایت آمده، ظاهر از تمامی اینها آن است که: امام علیه السلام وقت ظهورش را می داند، ولی به او اذن داده نشده که آن را اظهار کند، همچنانکه امامان پیشین نیز مجاز نبوده اند که آن را اظهار نمایند، زیرا که امامان علیهم السلام هر چند که به همه چیز عالم هستند — جز آنچه استثنا شده مانند اسم اعظم که خدای عزوجل آن را برای خود اختصاص داده و هیچکس از مخلوقاتش را بر آن آگاه نموده است — ولیکن ایشان: (بندگانی گرامی و مقرب هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نکنند و هر چه کنند به فرمان او کنند)^{۵۳۵} و به بندگان خدا خبر ندهند مگر آنچه را خداوند متعال امر فرموده که برایشان اظهار نمایند، چنانکه این معنی در روایات متعددی آمده که در بصائر و غیر آن مذکور است.^{۵۳۶}

و حاصل روایات اینکه خدای تعالی بندگان را امر فرموده که از ائمه بزرگوار علیهم السلام سؤال کنند، چنانکه فرماید:

فَاسْئَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

پس از اهل ذکر بپرسید چنانچه نمی دانید).^{۵۳۷} که بر آنهاست که بپرسند، ولی امام علیه السلام لزومی ندارد که حتماً پاسخ گوید، بلکه به خواسته اش موکول است که بر اساس مصلحتی که می بیند اگر بخواهد جواب می دهد و اگر بخواهد از جواب خودداری می نماید، چنانکه خدای عزوجل فرماید:

هَذَا عِظَاؤُنَا فَأَمِّنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

این نعمت و قدرت اعطای ماست اینکه بی حساب بهر که خواهی عطا کن و از هر که خواهی بازدار. ^{۵۳۸}

پس امام به مقتضای آنچه صلاح است از جواب و تقیه و کتمان و توریه عمل می کند. و اگر بخواهیم روایاتی که در هر باب از این امور وارد گردیده را یاد کنیم، کتاب طولانی شده، و از مقصود اصلی بازخواهیم ماند، و مایهٔ اطناب خواهد شد، و شخص عارف دانا را اشاره کافی است، و در اخبار چیزی که احتمال منافات با این معنی را داشته باشد

نیافتیم مگر دو حدیث.

یکی: آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت گردیده که آن حضرت فرمود:

«لَوْلَا آيَةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالآيَةُ قَوْلُهُ تَعَالَى:

(يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ)»^{۵۳۶}.

یعنی: اگر یک آیه در کتاب خدا نبود هرآینه شما را خبر می دادم از آنچه خواهد شد تا روز قیامت، آن آیه فرموده خدای تعالی است: (خدا هر چه خواهد (از احکام یا حوادث عالم) محو و هر چه را خواهد اثبات می کند و در آتم کتاب (آفرینش) مشیت اوست.)

و نظیر این از دیگر امامان علیهم السلام نیز روایت آمده است.

حدیث دوم: خبر ابو حمزه ثمالی است که در تذکر اول گذشت، از مولایمان حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام که در آخر آن فرموده: «و پس از آن نزد ما وقتی برای آن قرار نداد، (بمحو الله ما يشاء و ثبت و عنده ام الكتاب)».

و با تأمل کامل در این دو حدیث واضح می شود که هیچ دلالتی بر نفی علم امام علیه الصلاة والسلام به وقت ظهورش نیست.

حدیث اول: چون معنایش آن است که فرموده خدای تعالی: (بمحو الله ما يشاء..). مانع از آن است که مردم را از آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد خبردار سازند، زیرا که آن حضرت علیه السلام نفرمودند: اگر یک آیه در کتاب خدا نبود آنچه خواهد شد را می دانستیم، بلکه فرمود: اگر آن آیه نبود به شما خبر می دادم از آنچه خواهد شد. و کلمه «لولا» دلالت می کند بر مُمتنع بودن جمله فعلیه به سبب وجود جمله اسمیه ای که پس از «لولا» واقع است، و آن را «لولا»ی امتناعیه خوانند.

و تحقیق سخن در اینجا این است که مقتضای حکمت الهی آن است که بسیاری از امور از بندگان مخفی بماند، و قسمتی از آنها پس از مخفی شدن ظاهر گردد، و بسیاری از تقدیرات را متوقف بر وقوع یا عدم وقوع اموری قرار داده است، و در این گونه تقدیرات است که محو و اثبات راه می یابد، و خداوند از ازل دانسته است که چه چیز را محو کند و چه چیز را ثبت نماید، و ام الكتاب نزد او است، و آن لوح محفوظ می باشد که قلم به امر خدای عزوجل به تمامی آنچه می شود و آنچه نماند که واقع می شود جاری گردیده است، و به جهت حکمتهای بسیار و مصالح متعددی وقوع محو و اثبات را به بندگان خبر داده است، از جمله:

۱- راهنمایی کردن آنان به عموم قدرت و نفوذ مشیت و اراده خود، تا همچون یهود و زنادقه نگویند؛ دست خداوند بسته است.

۲- اینکه نسبت به خداوند تعبد کنند و به درگاهش تضرع و زاری نمایند و دعا کنند تا به یکی از دو نیکی نایل آیند، یعنی: یا در همین دنیا به مقاصدشان برسند چنانچه از امور موقوف باشد، و یا به ثواب دعا و تعبد و تضرع در آخرت رسند چنانچه از امور حتمی و تخلف ناپذیر باشد.

۳- بررسی عده‌ای و امتحان عده‌ای دیگر تا خداوند بدان را از خوبان جدا و متمایز کند، و این بررسی و امتحان گاهی در اصل باور داشتن محو و اثبات انجام می‌شود، که عده‌ای به آن ایمان می‌آورند و عده‌ای دیگر آن را انکار می‌نمایند، چنانکه عده‌ای از فلاسفه زندیق پنداشته‌اند، و گاهی در تصدیق کردن ائمه اطهار و حجت‌های الهی بر عالمیان واقع می‌گردد، در آنچه خبر داده‌اند، به اینکه بداء در آن واقع شود بجهت اینکه از امور موقوفی باشد که محو و اثبات در آن جاری است، پس مؤمنین آنها را تصدیق کرده‌اند به خاطر اعتقادشان نسبت به آن و به راستگویی امامانشان علیهم السلام.

و مولایمان امام باقر علیه السلام به این معنی اشاره فرموده در حدیث فضیل بن یسار که در وجه چهارم گذشت، آن را غنیمت شمرده، به آن مراجعه کنید.

ولی معاندین آنان را تکذیب کرده و آنان را به افترا بستن بر خدای -جل شأنه- در این مورد نسبت داده‌اند، و چنین پنداشته‌اند که این را امامان علیهم السلام وضع و جعل کرده‌اند تا راه فراری برایشان باشد در آنچه به شیعیانشان خبر می‌دهند سپس برخلاف آن واقع می‌گردد. ولی خداوند -جل و عز- در کتاب کریم خود بر وقوع محو و اثبات دلالت فرموده تا آنچه را حجت‌ها و بینات او (امامان برحق علیهم السلام) می‌گویند و بیان می‌نمایند و جاهلان و معصیتکاران انکار می‌کنند را تصدیق نماید که خداوند از آنچه ظالمین گویند بسیار بزرگتر و بالا تر است.

و گاهی بررسی و امتحان در آثاری است که بر اعتقاد به وقوع محو و اثبات مترتب می‌گردد، در مرحله توکل و تعبد و تصدق و تضرع و دعا و اهتمام به اموری که مایه تبدیل و تغییر در تقدیرات موقوف که قابلیت محو و اثبات را دارند می‌باشند.

و در بررسی و امتحان نیز حکمتها و مصالح بسیار مخفی و آشکاری هست که با پژوهش و تدبیر در آیات قرآن و روایات رسیده از اهل بیت عصمت علیهم السلام برای اهل نظر معلوم می‌شود، و تحقیق سخن در این باره جای دیگری دارد.

حاصل اینکه خدای عزوجل به وقوع محو و اثبات خبر داده به خاطر مصالح و حکمت‌های

بسیاری که بعضی مخفی و بعضی آشکار است، و به قسمتی از آنها اشاره کردیم، و کسی که در آیات و روایات تدبیر نماید بر امور دیگری غیر از آنچه یاد آوردیم ان شاء الله تعالی مطلع خواهد شد، پس اگر امام علیه السلام به هر کسی خبر می داد که عاقبت کارش به کجا می انجامد، و اینکه در عالم تا ابد چه پدیده‌هایی واقع می شود، نقض غرض می شد، و حکمت‌های بسیاری که موجب جعل محو و اثبات است باطل می گشت، لذا امام علیه السلام فرمود: اگر آن آیه نبود شما را خبر می دادم به آنچه تا روز قیامت خواهد شد. و از آنچه بیان کردیم معلوم گشت که آیه محو و اثبات مقتضی منع امامان علیهم السلام از خبر دادن به آنچه خواهد شد تا روز قیامت می باشد، نه نفی علم آنان — صلوات الله علیهم أجمعین —.

توجه

بدانکه آنچه حدیث یاد شده و امثال آن دلالت دارند آن است که امامان علیهم السلام مجاز نیستند که تمام آنچه در عالم واقع خواهد شد را به مردم خبر دهند، و این مقتضای حکمت نیز هست، ولی ایشان مأمور بوده‌اند که بخشی از آنچه در جهان اتفاق خواهد افتاد را اظهار و آشکار نمایند، و این کار نیز حکمت‌های بسیاری دارد، از جمله:

- ۱ — دلالت نمودن بر راستگویی ایشان در مورد سایر حوادث و قضایا و احکام و مسائل حلال و حرام و غیر اینها که بیان می کنند.
- ۲ — تکمیل ایمان مؤمنین، و اتمام حجت بر کافرین.
- ۳ — تسلی دلهای اهل ایمان و تشویق و ترغیب آنان بر انتظار حضرت صاحب الزمان — عجل الله تعالی فرجه و ظهوره —.

و از همین روی بسیاری از وقایعی که در آخر الزمان پیش از ظهور حضرت حجت علیه السلام پدید می آید را بیان داشته و خبر داده‌اند، و اموری از آنها واقع شده است، و از جمله اموری که در زمان ما پدید آمد از علائمی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله خبر رسیده دو امر است:

یکی: تبدیل کردن عمامه‌ها به کلاه در این سال به دستور شاه.

دوم: خوشحالی و شکرگزاری مردم بجهت نداشتن پسر، به خاطر اینکه شاه (؟) فرمان داده که جوانان بیست و یکساله را به نظام و طیفهٔ اجباری به مدت دو سال ببرند، و این در سال هزار و سیصد و چهل و هفت بعد از هجرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم می باشد،

از خدای تعالی خواستاریم که ظهور ولّیش صاحب الزمان علیه السلام را تعجیل فرماید تا بنیاد ظلم و تجاوز را براندازد.

و در کتاب نورالعیون که حدود صد و هفتاد سال پیش از این تألیف شده وقوع این دو امر پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام در آخر الزمان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت آمده است.

و نیز در این زمان شیوع یافته؛ شباهت کردن مردان به زنان، و زنان به مردان در لباسها و زیورها و تجمل و غیر اینها، و منکرات آشکار شده و شیوع یافته، و وسایل لهو و ساز و تار و چنگ در معایر عمومی به طور علنی قررا داده شده، و امر به زشتی و نهی از معروف و خوبی شایع گردیده است، و افراد فاسق را عزیز و گرامی، و مؤمنان را خوار و تحقیر شده می بینید، و مردم زکات را جریمه و مالیات می پندارند و گناه را غنیمتی می شمارند. و تمام این امور را صادق مصدّق (رسول خدا صلی الله علیه وآله) و اوصیای او علیهم السلام خبر داده اند، و از خدای تعالی خواستاریم که ظهور ولّیش را زودتر برساند، که آن حضرت مؤمنین را با خیر و عافیت رهایی می دهد، و از محنتها بیرون می برد. و قسمتی از این علامتها را که خبر داده اند پیش از چند سال واقع گشت، و بدون تردید مشاهده کردن آن امور مایه یقین مؤمنین و اتمام حجت بر منکرین و تردید کنندگان و مکذبین می باشد.

حدیث دوم:

و اما حدیث دوم یعنی خبر ابو حمزه ثمالی؛ اول و آخرش دلالت دارند بر اینکه مقصود امام علیه السلام آن است که خبر را از او مخفی بدارد، و خود حدیث داد می زند که کتمان و پوشیدگی را می خواهد، و جهت آن را هم در جواب سؤال بیان فرمود. توضیح مطلب اینکه: خداوند عزوجل لوح محفوظ را در آسمان آفریده، و همه علوم و وقایع و حوادث و قضایا و احکام را در آن ثبت کرده، چنانکه خدای تعالی فرموده:

(وَمَا مِنْ ذَاتٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَتَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا
كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.)

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزیش بر خداوند است و خدا می داند قرارگاه [منزل دائمی] و آرامشگاه [منزل موقت] او را، و احوال همه خلق در کتاب بیانگری ثبت است. ۵۴۰

و در سوره طه فرموده:

(قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ

[موسی در جواب فرعون] گفت احوال آنها [اقوام سَلَف] به علم ازلی خداوند در کتابی [لوح محفوظ] ثبت است).^{۵۴۱}

و در سوره نمل آمده:

(وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

و هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست مگر اینکه در کتاب آشکاری هست).^{۵۴۲}

و در سوره سبأ آمده:

(لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ

وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

مقدار ذره یا کمتر و بیشتر از ذره ای از موجودات عالم در همه آسمانها و زمین نیست جز آنکه در کتابی آشکار است).^{۵۴۳}

و در سوره فاطر آمده:

(وَمَا يُعْمَرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ

و کسی عمر طولانی نکند و یا از عمرش نگاهد جز آنکه همه در کتاب ثبت است).^{۵۴۴}

و در سوره ق فرموده:

(وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ

و کتاب کاملاً حافظی [لوح محفوظ] نزد ما است).^{۵۴۵}

و در سوره حدید فرماید:

(مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ

أَنْ نَبْرَأَهَا

هر رنج و مصیبتی که در زمین [از قحطی و آفت و فقر و ستم] یا از نفس خویش به شما رسد همه در کتاب [لوح محفوظ] پیش از آنکه در دنیا ایجاد کنیم ثبت است).^{۵۴۶}

و در سوره واقعه فرموده:

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

که این قرآن بسیار کتابی بزرگوار و سودمند و گرامی است، در لوح محفوظ سیرحق، که

جز دست پاکان بدان نرسد).^{۵۱۷}

و نظیر لوح محفوظ آسمانی را در زمین آفرید و او امام علیه السلام است، که او لوح عالم مُلک است چنانکه لوح اول برای عالم ملکوت می باشد، و تمام آنچه را در لوح آسمانی سپرده در امام علیه السلام قرار داده و ثبت فرموده است، پس خدای تعالی فرموده:

(وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ
و همه چیز را در امام مبین شماره کرده ایم).^{۵۱۸}

و او تعالی فرموده:

(حَمْدٌ * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ)^{۵۱۹}

که در روایات چندی آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام همان امام مبین است. و در کافی از امام موسی کاظم علیه السلام در حدیث نصرانی که مسلمان شد آمده اینک:

«حم رسول خدا صلی الله علیه وآله است و کتاب مبین؛ علی امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد».^{۵۲۰}

و روایات در ابواب و چگونگیهای علوم امامان علیهم السلام بیش از آن است که شمارش گردد، اگر می خواهید بخشی از آنها را ببینید بر شما باد به کتاب بصائر الدرجات — که خدای تعالی مصنف آن را بهترین پاداش دهد — مراجعه نمایید.^{۵۲۱}

و روایات مستفیضی وارد شده که تمام امامان علیهم السلام در علم و نیز در شجاعت و دیگر صفات پسندیده مساوی هستند، و اینکه آنچه را امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته بود امام بعد از او هم دانسته است، و همینطور امامان دیگر.

حال که این مطلب را دانستی گوئیم: همانطور که خداوند در لوح محفوظ آسمان علم همه چیز را ثبت فرموده ولی جز آنچه صلاح است آشکار شود را اظهار نمی نماید، و غیر از آن را از اهل عالم مخفی می دارد، برحسب اقتضای احوال اشخاص و زمانها، همینطور لوح محفوظی که در زمین قرار داده است، و هر علمی که در لوح آسمان ثبت فرموده در وی نیز به ودیعت سپرده است، برای اهل عالم، از آن ظاهر نمی سازد مگر آنچه را صلاح در اظهار آن است، و غیر از آن را از ایشان مخفی می دارد، چنانکه خدای عزوجل فرموده:

(وَلَكِنْ يُنَزَّلُ بِمَا يَشَاءُ

ولیکن روزی خلق را به اندازه‌ای که بخواهد نازل می گرداند).^{۵۵۲}

و خدای تعالی فرموده:

(الْم تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْلُهَا ثَابِتٌ
وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا

آیا نمی بینی که خداوند چگونه کلمه پاکیزه را به درخت زیبایی مثل زده که اصل ساقه آن برقرار باشد و شاخه آن به آسمان برشود، و به إذن پروردگارش همه اوقات میوه‌های ماکول و خوش دهد).^{۵۵۳}

که امام علیه السلام همان درخت پاکیزه است — چنانکه در روایات بسیار بلکه متواتری آمده — و میوه آن علم اوست که هر چه بخواهد به إذن پروردگارش از آن افاضه می کند، بر هر کس و هر گونه که بخواهد، چنانکه از روایات متواتری و بسیار که از ایشان علیهم السلام رسیده ظاهر می شود.

و خلاصه سخن اینکه امام خواسته است با این بیان مطلب را از راوی پوشیده بدارد، و شاهد بر این است اول سخن از سؤال و جواب.

و نیز شاهد بر آنچه یاد کردیم فرمایش امام صادق علیه السلام است به ابو جعفر محمد بن النعمان احوال در حدیث طولانی شریفی که در تحف العقول و غیر آن روایت آمده که:

«ای پسر نعمان؛ همانا عالم نمی تواند هر چه را می داند به تو خبر دهد، زیرا که آن سر خداوند است که به جبرئیل سپرده، و جبرئیل به حضرت محمد صلی الله علیه وآله راز گفت، و محمد صلی الله علیه وآله آن را به علی علیه السلام سپرد، و علی علیه السلام به حسن علیه السلام سپرد، و حسن آن را به حسین علیه السلام سپرد، و حسین آن را به علی علیه السلام سپرد، و علی آن را به محمد علیه السلام سپرد، و محمد آن را به کسی [منظور خود آن حضرت است] راز گفت، پس شتابزدگی مکنید که به خدا سوگند این امر سه بار نزدیک شد شما آن را فاش کردید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت، به خدا شما هیچ میری ندارید مگر اینکه دشمنان از شما آن را بهتر می دانند...».^{۵۵۴}

در این کلام دقت و تأمل کنید، که برای کسی که گوش شنوایی داشته باشد فریاد می زند که امامان علیهم السلام وقت قرَج را می دانسته اند ولی از سوی خدای تعالی مأمور بوده اند که آن را کتمان نمایند چونکه شیعیان تحمل آن را ندارند.

اگر بگوئید: بنابراین لازم است که سخن امام علیه السلام در خبر ابو حمزه دروغ باشد، زیرا که آن حضرت علیه السلام فرمود:

«و پس از آن نزد ما وقتی برای آن قرار داده نشد»؟

در جواب گویم: شیخ أجل محمد بن الحسن صفار در کتاب بصائر الدرجات بسند صحیح خود از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«به درستی که من کلمه ای را می گویم هفتاد وجه در آن هست که از هر یک می توانم بیرون آیم».^{۵۵۵}

و بسند خود از علی بن ابی حمزه آورده که گفت:

«من و ابوبصیر بر حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام وارد شدیم، در همان حال که ما نشسته بودیم حضرت ابوعبدالله علیه السلام سخنی گفت، من در دل گفتم: این را برای شیعیان خواهم برد، بخدا این حدیثی است که اصلاً مثل آن را نشنیده ام، گوید: پس آن حضرت علیه السلام به صورت من نگاه افکند سپس فرمود: من یک حرف را بر زبان می آورم هفتاد وجه در آن برابرم هست، اگر بخواهم این را می گیرم و اگر بخواهم آن را می گیرم».^{۵۵۶}

و بسند صحیح خود از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«شما تا وقتی که معانی کلام ما را بشناسید فقیهترین مردم هستید، همانا سخن ما بر هفتاد وجه منصرف می گردد».^{۵۵۷}

و در معنی این روایات، روایات مستفیض بلکه متواتری هست، و اینها دلالت می کنند بر اینکه هرگاه از ایشان علیهم السلام سخنی صادر شد که به ظاهر با سایر احادیثشان اختلاف دارد، یا از ظاهر آن احتمال دروغ بودنش می رود، یا مانند اینها، دلالت می کند بر اینکه ایشان ظاهر آن را منظور نداشته اند، و راه بیرون شدن از آن برایشان هست، پس بر ما واجب است ایشان را تصدیق کنیم، و علم آن را به خودشان واگذار نمائیم، که بسا می شود چیزی را به خاطر بعضی از حکمتها و مصالح و تقیه از بعضی از حضار انکار می کنند، و در کلامشان توریه ای هست یا یکی از وجوهی که نمی شناسیم، و خودشان نسبت به آن دانا هستند، و شما خواننده عزیز اگر از اهل تتبع و کاوش در سخنان ایشان باشید شواهد بسیاری برای صحت آنچه یاد کردیم بدست خواهید آورد، به یاری خدای تعالی و برکت اولیای او.

و از جمله آن شواهد در کافی^{۵۵۸} و غیر آن از سدید آمده که گفت: من و ابوبصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر در مجلس حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام بودیم که

هفتاد و یکم

تکذیب کردن مدعیان نیابت خاصه از آن حضرت علیه السلام در زمان غیبت کبری بدانکه شیعه امامیه متفقند که با فوت شیخ جلیل علی بن محمد سمري - رضوان الله عليه - وکالت منقطع شده و نیابت خاصه ختم گردیده است، شیخ سمري چهارمین تن از نواب چهارگانه است که در زمان غیبت صغری مرجع شیعیان بوده اند، و پس از درگذشت سمري تا زمان ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی وجه نایب خاصی از آن حضرت در میان شیعیان نش نخواهد بود، و مرجع شیعیان در زمان غیبت کبری آن جناب علمای عامل هستند که حافظ احکام الهی می باشند، و هرکس نیابت خاصه را ادعا کند دروغگو و مردود است، بلکه این مطلب از ضروریات مذهب امامیه است که به آن شناخته می شوند، و هیچیک از علمای ما در این باره مخالفت ننموده است، و همین بس که دلیل و برهان باشد، و نیز براین مقصود دلالت دارد آنچه شیخ جلیل رئیس المحدثین معروف به صدوق - که سید و مولایمان حضرت حجت عجل الله فرجه الشریف به ولادت او مژده دادند - در کتاب کمال الدین روایت آورده، گوید: حدیث گفت ما را ابو محمد حسن بن احمد مکتب - رحمه الله - گفت:

«در سالی که شیخ علی بن محمد سمري - رحمه الله - وفات یافت من در مدینه السلام [بغداد] بودم، چند روز پیش از فوت او نزدش حضور یافتم، پس او برای مردم تویعی بیرون آورد که صورت آن چنین بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ای علی بن محمد سمري، خداوند پاداش برادرانت را در [فقدان] تو بزرگ فرماید، که تو از این تاریخ تا شش روز دیگر خواهی مُرد، پس امر خود را فراهم ساز، و به کسی وصیت مکن که پس از فوت تو جانشینت شود که همانا غیبت

دوم واقع شد، و ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خداوند عزوجل، و آن بعد از طولانی شدن مدت و قساوت دلها و پرشدن زمین از جور و ستم خواهد بود، و در شیعیان من کسی یا کسانی خواهد آمد که مدعی شود مرا مشاهده می کند، آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کرد دروغگوی تهمت زنده است، و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

[مکتب] گوید: پس ما از روی این توقع نسخه برداشتیم و از نزد او بیرون رفتیم، و چون روز ششم بار دیگر بر او وارد شدیم در حال احتضار بود، به او گفته شد: وصی تو بعد از تو کیست؟ فرمود: خداوند را امری است که خود آن را به آخر خواهد رساند. ۵۶۲

می گویم: سخن در اینجا در دو مطلب است:

یکی: در سند حدیث شریف یاد شده.

و دوم: در دلالت آن بر مطلب مورد بحث.

مطلب اول

بدانکه این حدیث — در اصطلاح — صحیح عالی است، چونکه از مولایمان صاحب الزمان علیه السلام به توسط سه نفر روایت گردیده:

اول: شیخ اجل ابوالحسن علی بن محمد سمري، و او از جهت جلالت قدر و شهرتش نیازی به توصیف ندارد.

دوم: شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، که او نیز بخاطر شهرتش و معروفیت کتابش و جلالت قدرش نیازی به توضیح ندارد.

سوم: ابو محمد حسن بن احمد مکتب، و او — چنانکه فاضل ما هر مولی عنایت الله در کتاب مجمع الرجال یاد کرده — ابو محمد حسن بن الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب است، و صدوق مکرر از او روایت کرده با طلب رضایت و رحمت خداوند برای او، و این از نشانه های صحت و وثاقت است، همچنانکه مولی عنایت الله مزبور در کتاب مجمع الرجال خود متذکر شده، و برای آن شواهد متعددی ذکر کرده است که اینجا جای یاد آنها نیست. وَ مَكْتَبٌ — به کسر تاء مشدّد — کسی را گویند که نوشتن آموزد.

توجه

دو سهو در دو کتاب از کتب علمای ما — رحمهم الله تعالی — واقع شده که شایسته است آنها را توجه دهیم:

نخست: در کتاب الغیبه شیخ اجل محمد بن الحسن طوسی — قدس سره — که در

نسخه‌ای که نزد من هست چنین آمده:

خبر دادند ما را جمعی از ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه که گفت: حدیث
گفت مرا ابومحمد احمد بن الحسن مکتیب، گفت: من در مدینه السلام [بغداد]
بودم... ۵۶۳

و همانگونه که از کتاب کمال الدین ابن بابویه نقل کردیم حدیث را آورده است. و دانستی که آن کسی که ابن بابویه از او روایت کرده: حسن بن احمد است ۵۶۴، و ظاهراً این اشتباه از ناحیه نسخه نویسان در کتاب شیخ طوسی واقع گردیده است. و مؤید این که اشتباه از سوی بعضی نسخه نویسان روی داده اینکه حاج میرزا حسین نوری - رحمه الله - این حدیث را در کتاب جنة المأویٰ به نقل از غیبت شیخ طوسی از حسن بن احمد مکتیب نقل کرده است ۵۶۵، والله تعالی هو العالم.

دوم: در کتاب مستدرک الوسائل تألیف عالم محدث متتبع حاج میرزا حسین نوری - قدس سره - او با همه بلندی نظر و وسعت اطلاع و اهتمامی که در استقصاء نام مشایخ صدوق داشته، از ذکر این شخص جلیل که صدوق با طلب رضایت و رحمت خداوند برای او مکرر از وی یاد کرده غفلت نموده است.

و امثال این امور از چیزهایی است که دانشمند را بر کاوش و تتبع وامی دارد، و موجب می شود که به آنچه گذشتگان از آن غفلت کرده اند دست یابد، پس ای برادران من بر شما باد سعی و کوشش که خداوند هیچ جوینده خواهنده‌ای را ناامید نمی سازد.

و نیز از جمله دلایل بر وقوع سهو و اشتباه در کتاب شیخ طوسی، و بر غفلت صاحب مستدرک از ذکر شیخ مکتیب - رحمه الله - اینکه مولی عنایت الله سابق الذکر، حدیث یاد شده را از کتاب ربیع الشیعه سید ابن طاوس نقل کرده که آن را از حسن بن احمد مکتیب حکایت نموده است، پس - بحمد الله تعالی وعونه - معلوم شد که روایت کننده از ابوالحسن سمری - قدس سره - همان حسن بن احمد است که ابن بابویه - رحمه الله - از او روایت نموده است.

و از دلایل صحت این حدیث و صدور آن از امام علیه السلام اینکه شیخ طبرسی مؤلف کتاب الإحتجاج آن را مرسل آورده بدون ذکر سند، و در اول کتاب ملتزم شده و تصریح کرده که در آن کتاب سند احادیثی که سند آنها را یاد ننموده نمی آورد یا به سبب موافق بودن آنها با اجماع، و یا شهرت داشتن بین موافق و مخالف، و یا از جهت موافقت آنها با حکم عقل. ۵۶۶

پس ظاهر می شود که حدیث یاد شده نیز از ذکر سند بی نیاز بوده، یا به خاطر موافقت داشتن آن با اجماع، یا شهرت داشتن آن، و یا هر دو سبب.

همچنین از دلایل صحت آن اینکه علمای ما از زمان صدوق — قدس سره — تا زمان ما به آن استناد کرده و بر آن اعتماد نموده اند، و هیچیک از آنان در اعتبار آن مناقشه و تأملی نکرده است، چنانکه بر کسی که با کلمات و کتابهای ایشان آشنا و کاوشگر است پوشیده نیست، پس از تمام آنچه یاد کردیم معلوم شد که حدیث مذکور از روایات قطعی است که هیچ شک و شبهه ای در آن راه ندارد، و از روایاتی است که امام علیه السلام در باره آنها فرموده: «که البته آنچه بر آن اجماع شده تردیدی در آن نیست».

مطلب دوم: در دلالت حدیث یاد شده بر موضوع مورد بحث، بیان مطلب اینکه فرموده امام علیه السلام: «که همانا غیبت دوم واقع شد» علت آوردن برای: «و به کسی وصیت مکن که پس از فوت تو جان نشینت شود» می باشد، پس دلالت می کند بر اینکه غیبت کبری آن است که وکالت و نیابت خاصه در آن قطع گردیده، سپس این معنی را تأکید فرمود به اینکه: «و کسی که ادعای مشاهده کند بر شیعیانم خواهد آمد...» و به قرینه اول سخن شبهه ای نیست که منظور از ادعای مشاهده، گونه مخصوص آن است که برای سفرای چهارگانه آن حضرت علیه السلام که در زمان غیبت نخستین (غیبت صغری) ستوده و معروف بودند انجام گرفته بود، که آن حضرت تصریح فرمود که: «هر کس آن را در غیبت کبری مدعی شود دروغگوی تهمت زننده است، ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم».

حاصل اینکه منظور از مشاهده آن گونه مشاهده ای است که مقید به عنوان با بیت و نیابت خاصه باشد، مانند آنچه برای سفرای چهارگانه ای که در زمان غیبت صغری بوده اند تحقق یافت، نه مطلق مشاهده، و این از باب آوردن مطلق و منظور داشتن مقید، یا ذکر عام و اراده خاص می باشد، و این گونه بکار بردن الفاظ بسیار و در عرف و لغت شایع است، چنانکه گویی: «گوشت خریدم» یا «گوشت بخر» و منظور خصوص گوشت گوسفند باشد نه مطلق گوشت، و همچنانکه یاد آوردیم قرینه در سخن موجود است، و از این قبیل است فرموده خدای عزوجل:

(قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ =

بگو [ای پیغمبر] ما ایمان آورده ایم به خدا و شریعت و کتابی که به ما نازل شده، و آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط).^{۵۶۷}

که «اسباط» لفظی عامی است و مقصود از آن خاص است، زیرا که بر همه اسباط (= نوادگان یعقوب) کتاب و وحی و حکم نازل نگشت، بلکه فقط بر بعضی از آنها نازل شد، و همچنین در توقیع شریف منظور از «مشاهده» گونه خاص آن است، چنانکه به یاری خدای تعالی برایت بیان داشتیم.

و به این وجه معلوم می‌گردد که بین این توقیع شریف و بین وقایع بسیاری که در کتابهای متعددی مانند بحار و التّجَم الثّاقب و دارالسلام شیخ عراقی و غیر آنها ذکر گردیده هیچ منافاتی نیست، که آن وقایع دلالت دارند بر وقوع مشاهده در زمان غیبت کبری برای بسیاری از مؤمنانی که به شرف لقای آن حضرت — عجل الله تعالی فرجه — نایل آمده‌اند، خدای تعالی دیدار و شفاعتش را بما روزی فرماید که او به بندگانش نزدیک و اجابت کننده دعا است.

و در جمع بین اینها وجوه بعیدی یاد کرده‌اند، که نیازی ندارد متعرض آنها شویم و رد کنیم.
و آنچه را بیان داشتیم برای اهلش واضح است همچون نور برقله کوه طور، و توفیق از خداست.

و از دلایل قطع شدن با بیت و نیابت خاصه در غیبت دوم اینکه: این مسأله با وجود محل ابتلا بودن برای همه اهل ایمان، و اهتمام داشتن به آن، هیچکس از علمای ما از زمان ائمه علیهم السلام تا این زمان یک خبر هم نقل نکرده که به طور تصریح یا تلویح یا اشاره بر وقوع نیابت خاصه در زمان غیبت دوم دلالت نماید، با اینکه علما و حافظان حدیث تتبع بسیار کرده و به نقل احادیث و تدوین و روایت آنها اهتمام ورزیده‌اند تا آنجا که اخباری که مشتمل بر مطالب جزئی و آدابی است که در تمام عمر کمتر برای انسان پیش می‌آید، و اخباری که مشتمل بر قصه‌ها و حکایات و غیر اینها است را نیز ضبط نموده‌اند، و تا آنجا که اخبار ضعیف و مشتمل بر راویان مجهول را نیز ضبط کرده‌اند، و غیر اینها... که بر کاوشکننده در کتب احادیث و آثار پوشیده نیست. و با ملاحظه همه اینها اطمینان حاصل می‌شود به عدم وقوع وکالت و نیابت خاصه در زمان غیبت کبری به طوریکه اگر برفرض دلیلی بر این مدعی نداشتیم. می‌توانستیم بر همین وجه فقط اعتماد کنیم، و همین برایمان کافی بود.

حاصل اینکه نیافتن دلیل در جایی که مورد ابتلای همه جانبه عموم است، خود دلیل بر نبودن دلیل است، و این قاعده ارزنده و مهمی است، که جمعی از فحول علمای اصول

برآن استناد جسته و برآن اعتماد کرده‌اند، و نیز عقلاً در همهٔ امور خود — آنچه مربوط به دنیا و آخرت و معیشت و معاشرتشان است، در تمام زمانها و اعصار — برآن اتکا داشته و دارند، که در هر چیزی که شک می‌کنند، وقتی پس از جستجو و کاوش دلیلی برآن نیافتند به عدم آن حکم می‌نمایند.

اجمالاً برای هیچ صاحب عقلی پس از بررسی و جستجوی کامل در موضوعی که مورد ابتلای همهٔ جانبهٔ عموم مردم است، و دست نیافتن به چیزی که بر مقصود دلالت کند، هیچ تأمل و تردیدی باقی نمی‌ماند در حکم کردن به نبودن دلیل، به خصوص با اهتمام امامان علیهم‌السلام به بیان آنچه امت بدان نیاز دارند، و اجتهاد و اهتمام علمابه نقل کردن آنچه از امامانشان — سلام الله علیهم اجمعین — به ایشان رسیده است.

و با تأمل در این اصل و تدبّر در این مطالب بطلان آنچه صوفیان ادّعا می‌کنند از وجوب بیعت با شیخ طریقت و داخل شدن در اطاعت آن شخص به طور خصوص برایت معلوم می‌گردد، چنانکه بیشتر بیان داشتیم.

و همچنین بطلان آنچه فرقهٔ شیخیّه ادعا دارند معلوم شد که گویند:

«پرووی از شخص خاصی در هر زمان واجب است و آن شخص را شیعهٔ خالص می‌نامند، و چنین پندارند که او آئینهٔ صفات امام است، و شناختن آن شخص رکن چهارم ایمان می‌باشد».

چون دلیلی بر این حرفها نیست، بلکه دلیل بر بطلان آن هست، چنانکه در جای خود بیان شده است، از خدای تعالی خواستاریم که ما را بر حقیقت ایمان ثابت بدارد و از وسوسه‌های شیطان ما را محفوظ فرماید.

و می‌توان برای مطالب گذشته به روایات دیگری نیز استدلال و تأیید آورد، از جمله: روایتی است که شیخ ثقهٔ جلیل محمد بن ابراهیم نعمانی — رحمه الله — در کتاب الغیبه بسند صحیح عالی^{۵۶۸} از عبدالله بن سنان آورده که گفت: من و پدرم به محضر امام ابو عبد الله صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، پس آن حضرت علیه السلام فرمود:

«شما چگونه خواهید بود در حالیکه امام هدایت کننده و نشانهٔ آشکاری را نبینید؟ پس کسی از آن حیرت نجات نخواهد یافت مگر آنکه به دعای غریق دعا کند».^{۵۶۹}

پدرم گفت: این به خدا قسم بلا است، فدایت شوم در آن هنگام چکار کنیم؟ فرمود: «هرگاه چنین شد — که تو آن زمان را درک نخواهی کرد — پس به آنچه در دست دارید

تمسک کنید تا اینکه امر برایتان صحیح آید». ۵۷۰

و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمة نیز این را روایت آورده و در آن آمده:

«تا اینکه امر برایتان واضح گردد». ۵۷۱

می گویم: در این حدیث شریف تأمل کنید، و در خبر دادن امام صادق علیه السلام به وقوع غیبت امام و قطع شدن سفیرین او و بین مردم در غیبت کبری، و دستور دادن به تمسک نمودن به آنچه مؤمنین در دست دارند تا هنگام ظهور امام — عجل الله تعالی فرجه —.

و منظور از «آنچه در دست دارند» همان است که مأمور به آنند از اصول و فروع و سنتها و پیروی علمای عامل و حافظان اخبار ائمه طاهرين — سلام الله عليهم اجمعين — و شیخ نعمانی — قدس سره — براین مقصود توجه داده، که پس از سخنانی در این باره گوید:

«اینکه در حدیث عبدالله بن سنان آمده: شما چگونه خواهید بود در حالیکه امام هدایت کننده و نشانه آشکاری را نبینید؟ در این حدیث دلالتی هست بر آنچه روی داده و گواه جریانی است که پیش آمده که سفرای آن حضرت علیه السلام که بین امام و شیعیان واسطه بودند از دنیا رفتند و نظام و پیوستگیشان قطع شد، زیرا که سفیرین امام و شیعیانش در حال غیبتش همان نشانه است، پس چون گرفتاری خلق به حد نهایت رسید، آن نشانه ها برداشته شد و دیگر به چشم نخواهد خورد تا اینکه صاحب حق علیه السلام ظاهر گردد. و آن حیرتی که به ما گفته شده و [از سوی معصومین علیهم السلام] اعلام گردیده بود واقع گشت، و کار غیبت دوم — که شرح و تاویل آن در حدیثهای بعد از این فصل خواهد آمد — درست شد، از خداوند خواهانیم که بینش و راهیابی بیشتری بما عنایت فرماید و با رحمت خویش ما را به آنچه مایه خشنودی او است توفیق دهد». ۵۷۲

و از احادیثی که بر مقصود دلالت دارند روایتی است که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین بسند صحیحی ۵۷۳ از زراره آورده از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام که فرمود:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ، قُلْتُ لَهُ: مَا يَصْنَعُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟ قَالَ: يَتَمَسَّكُونَ بِالْأَمْرِ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ.

زمانی بر مردم فرا می رسد که امامشان از آنان غایب می شود، زراه گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: مردم در آن زمان چکار کنند؟ فرمود: به همان امر [و اعتقادی] که بر آن هستند پایدار مانند تا اینکه برایشان آشکار شود». ۵۷۴

می گویم: ضمیری که در فرموده امام علیه السلام: «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ» مستتر است به امام علیه السلام برمی گردد، یعنی اینکه تکلیف خلق در زمان غیبت آن است که بر اعتقادی که داشته اند باقی بمانند، و کسی که مدعی نیابت خاصه و وکالت از امام علیه السلام شود را تصدیق ننمایند، تا اینکه امامشان ظاهر گردد، و از اینجا معلوم می شود که منظور امام علیه السلام در حدیث سابق که فرمود: «تا اینکه امر برایتان صحیح آید» همان امر ظهور امام علیه السلام است، پس بر مردم واجب است از کسی که مدعی امامت یا نیابت خاصه از آن حضرت در زمان غیبت دوم شود پیروی نکنند تا هنگامیکه با دلایل و نشانه هایی که از پدران علیهم السلام روایت گردیده و آثار و معجزاتی که از حضرتش صادر می شد — همچنانکه از پدران گرامیش صادر می شد امر ظهورش درست و معلوم آید. و از دلایل آنچه یاد کردیم نیز روایتی است که شیخ صدوق — قدس سره — بسند خود از ابان بن تغلب آورده که گفت: حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود:

«زمانی بر مردم خواهد آمد که سبطه ای در آن زمان به مردم می رسد... تا آنجا که راوی گوید: عرضه داشتم: سبطه چیست؟ فرمود: فترت [فاصله زمانی که مابین سستی اعتقاد مردم شود] و غیبت امامتان، راوی گوید: عرض کردم: در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: بر آنچه [اکنون] هستید باقی بمانید تا اینکه خداوند ستاره تان را برایتان طالع سازد.»

می گویم: منظور از طلوع ستاره؛ ظهور امام علیه السلام است. و دلیل بر این بیان روایتی است که شیخ نعمانی — رحمه الله — بسند خود از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«ای ابان به مردم [جهان — خ ل] سبطه ای خواهد رسید... تا آنجا که گوید: عرضه داشتم: فدایت گردم: پس در آن هنگام چگونه رفتار کنیم؟ و در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: به سوی آنچه بر آن هستید روی آورید تا هنگامیکه خداوند صاحب آن را برایتان بیاورد». ۵۷۵

و روایتی که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی — رحمه الله — بسند صحیحی از مولایمان حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود:

«همانا ما همچون ستارگان آسمان هستیم که هرگاه ستاره ای غروب کند ستاره دیگری

طلوع می نماید، تا آنگاه که با انگشتان اشاره کنید و گردنهایتان را بکشید خداوند ستاره تان را از شما غایب سازد، پس فرزندان عبدالمطلب یکسان شوند که دانسته نشود کدام از کدام است، پس هرگاه ستاره تان طلوع کرد پروردگارتان را سپاس گویند».^{۵۷۶}

و آن را شیخ نعمانی اینچنین روایت آورده:

«همانا ما همچون ستارگان آسمانیم که هرگاه ستاره ای غایب گردد ستاره دیگری طلوع خواهد کرد، تا گاهی که با انگشتان اشاره نمودید و ابرواتان را بالا کشیدید خداوند ستاره تان را از شما غایب سازد و فرزندان عبدالمطلب یکسان گردند، پس شناسی که کدام از کدام است، و چون ستاره تان طالع شد پروردگارتان را حمد گویند».^{۵۷۷}

و نیز نعمانی بسند خود آورده، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام که: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

«مَثَلُ خاندان من همچون ستارگان آسمان است، هرگاه ستاره ای غروب کند ستاره دیگری طلوع نماید، تا آن هنگام که ستاره ای از ایشان طلوع کند پس چون شما چشمها به او بدوزید و با انگشتان به وی اشاره کنید فرشته مرگ او را فرا رسد و [به سرای دیگرش] ببرد، سپس دورانی از روزگارتان را براین حال خواهید ماند، و فرزندان عبدالمطلب یکسان بمانند، و ندانی که کدام از کدام است، در آن هنگام ستاره تان آشکار شود، پس خدای را حمد گویند و او را بپذیرید».^{۵۷۸}

و بسیاری خداوند و به برکت اولیای او از این روایات صحیح معتبر معلوم شد که برای هیچکس جایز نیست کسی که در زمان غیبت کبری مدعی نیابت خاصه شود را تصدیق نماید.

و نیز شاهد بر آن است آنچه شیخ اجل کلینی — رحمه الله — بسند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«برای قائم علیه السلام دو غیبت هست، یکی کوتاه مدت، و دیگری دراز مدت، در غیبت اول جای او را نمی داند مگر خواص شیعیانش، و در غیبت دوم جز خواص موالی او کسی جایش را نشناسد».^{۵۷۹}

مؤلف وافی پس از نقل این حدیث گوید: «گو یا منظور حضرت از خواص موالی کسانی هستند که خدمتگذار آن جنابند، زیرا که سایر شیعیان راهی به سوی آن جناب ندارند، اما در غیبت اول، آن حضرت سفرایی داشته که توقیعات را برای شیعیانش می آورده اند، و اولین سفیر، ابو عمر و عثمان بن سعید عمّری — رضی الله تعالی عنه — بوده،

و چون عثمان بن سعید وفات یافت، به پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان وصیت کرد، و ابوجعفر به ابوالقاسم حسین بن روح وصایت داد، و ابوالقاسم به ابوالحسن علی بن محمد سمري - رضوان الله علیه - وصیت سپرد، و چون فوت سمري نزدیک شد از او خواستند وصیت دهد، وی گفت: خداوند را امری است که خود آن را به آخر خواهد رساند، پس غیبت کبری همین است که پس از فوت سمري واقع گشته است.»

و نیز براین مقصود دلالت دارد آنچه صدوق بسند خود از عمر بن عبدالعزیز روایت آورده از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام که فرمود:

«هرگاه صبح و شام کردی در حالیکه امامی را نبینی که به او اقتدا نمایی پس هر که را دوست می داشتی دوست بدار، و بر بغض کسی که پیشتر دشمن می داشتی باقی باش تا اینکه خدای عزوجل او را آشکار سازد.»^{۵۸۰}

و کلینی - رحمه الله - در اصول کافی بسند خود از منصور از کسی که او را یاد کرده از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم: هرگاه صبح و شام کردم در حالیکه امامی نبینم که به او اقتدا نمایم چکار کنم؟ فرمود:

«هرکس را که پیشتر دوست می داشته‌ای دوست بدار و هرکس را که قبلاً دشمن می داشتی دشمن بدار تا اینکه خدای عزوجل او [امام علیه السلام] را آشکار فرماید.»

و نعمانی بسند خود از محمد بن منصور صیقل از پدرش منصور آورده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود:

«هرگاه روزی صبح و شام کردی در حالیکه امامی از آل محمد صلی الله علیه وآله را نبینی پس هر که را پیشتر دوست می داشته‌ای دوست بدار و با هرکس دشمنی داشته‌ای دشمن باش و از هرکس پیروی داشته‌ای پیروی کن، و هر صبح و شام منظر قرج باش.»^{۵۸۱}

می گویم؛ این روایات به ما امر می کنند که در زمان غیبت از کسی که ادعای امامت یا با بیت و نیابت خاصه را داشته باشد پیروی نکنیم، تا اینکه خدای تعالی ولیّ مُنْتَظَرش - عجل الله فرجه - را ظاهر گرداند، زیرا که فرمایش امام علیه السلام: «پس هر که را پیشتر دوست می داشتی دوست بدار...» کنایه است از وجوب ترک محبت و پیروی کسی که برای خود مرتبه خاصی از امامت یا نیابت خاصه را در زمان غیبت تا مه ادعا کند، یعنی اگر کسی برای خودش مقام خاصی را ادعا کند از او پیروی مکن و

دعوتش را برای هیچ کاری میپذیرد، و این است معنی تکذیب ادعای او، چنانکه بر اهل فهم که با شیوه‌های سخن آشنا هستند پوشیده نیست.

و از احادیثی که در آنها دلالت و اشاره‌ای هست بر قطع شدن سفارت در غیبت تا مه روایتی است که نعمانی — رحمه الله — بسند خود از مفضل بن عمر جعفی از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«صاحب این امر را دو غیبت خواهد بود، یکی از آن دو آنقدر طول می کشد تا بعضی [از مردم] گویند: مرده، و بعضی گویند: کشته شده، و بعضی گویند: مفقود شده، پس بر امر او از اصحابش باقی نماند مگر تعداد اندکی، کسی بر جایگاهش اطلاع نیابد — از دوست و غیر دوست — مگر آن خدمتگذاری که کارش را برعهده دارد».^{۵۸۲}

نعمانی — رحمه الله تعالی — گوید: و اگر درباره غیبت جز این حدیث روایت نمی شد، همین برای کسی که در آن تأمل کند کافی بود.

تتمه ای پرسود

دانستی که این چهار شخص یاد شده — رضی الله تعالی عنهم — به طور خاص از حضرت صاحب — عجل الله تعالی فرجه — در زمان غیبت نخستین نایب بوده اند، و شیعیان در امور خود به ایشان رجوع می نمودند، چون نزد آنها نیابت و وکالت ایشان از آن حضرت ثابت شده بود، و این به نص امام علیه السلام برایشان ثبوت یافت، چنانکه در مورد عثمان بن سعید^{۵۸۳} و پسرش محمد که توسط امام هادی و امام عسکری علیهما السلام انجام شد، و در مورد ابوالقاسم حسین بن روح توسط محمد بن عثمان به امر امام علیه السلام گشت، و حسین بن روح در مورد ابوالحسن علی بن محمد سمری به امر امام علیه السلام وصایت داد، و از این نواب — رحمهم الله تعالی — معجزات بسیاری ظاهر شد، و آن معجزات در کُتُب غیبت ذکر گردیده است.^{۵۸۴}

و سیدابن طاوس در کتاب ربیع الشیعه تصریح کرده که معجزاتی از آنان ظاهر شده — چنانکه مولی عنایت الله در کتاب مجمع الرجال خود از او حکایت نموده است، و همینطور دیگر علمای ما — رحمهم الله تعالی — و بدون تردید وکالت و نیابت خاصه جز با یکی از سه طریق ثابت نمی شود؛ یعنی؛ نص امام، یا نایب خاص او، یا آشکار شدن معجزه بردست کسی که نیابت خاصه را ادعا می کند، و هرگاه چنین نبود بسیاری از دنیاپرستان آن مقام را ادعا می کردند، همچنانکه برای عده ای این اتفاق افتاد که

دروغگویشان ثابت گشت و توفیق از سوی امام علیه السلام مبنی بر لعنت آنان و بیزاری از آنها صدور یافت، مانند: نصیری و نمیری و دیگران که اسمهایشان در کتب غیبت یاد آمده است، هر که مایل است به آن کتابها مراجعه کند.

و اما در غیبت کبری درب و کالت و نیابت خاصه بسته شد، ولی با نصوص پیغمبر و امامان علیهم السلام، و إجماع، و سیره متصله قطعیه، نیابت عامه برای علمای عامل و فقهای ره یافته، حامیان دین، و راویان احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت گردیده است، پس بر عموم مؤمنین واجب است در آنچه از امر دینشان نیاز دارند به آنان مراجعه نمایند.

و اما روایاتی که درباره آنان وارد شده در کتب فقه و حدیث مذکور است، مانند فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که سه بار گفت:

«بار خدایا جانشینان مرا بیا مرز» گفته شد: یا رسول الله خلفای تو کیانند؟ فرمود: آنانکه پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت کنند».

و در توفیق شریف آمده:

«... و اما حوادثی که واقع می شود پس در آنها به راویان حدیثمان مراجعه کنید که آنان حجت من بر شمایند و من حجت خداوند برایشان» ۵۸۵.

و احادیث دیگری که در جاهای خود آمده و ضبط شده اند.

دو نکته

در اینجا شایسته است دو نکته تذکر داده شوند:

اول: اینکه عده ای از علمای ما برآنند که ولایت عامه برای فقها در زمان غیبت ثابت است، یعنی تمام مناصب و تصرفاتی که برای امام علیه السلام هست برای آنان نیز می باشد — مگر آنچه با دلیل خارج شده است — که به نظر ایشان نیابت عامه ثابت است مگر آنچه با دلایل استثنا شده است.

و عده ای دیگر آن را نفی کرده، و گفته اند: در مواردی که دلیل خاصی بر آن دلالت کند نیابت برای فقها ثابت است، مانند: فتوا دادن و حکم کردن بین مردم در مرافعات و غیر اینها که در جای خود ذکر گردیده. و حق همین است از جهت ضعیف بودن آنچه عده اول به آن تمسک جسته اند، چنانکه در فقه بیان کرده ایم.

دوم: چنانچه یکی از افراد اهل مذهب ما برای خودش یا کس دیگری نیابت خاصه از حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه - را در زمان غیبت دوم آن حضرت ادعا کند، پس اگر می دانست اینکه قطع شدن نیابت خاصه در غیبت کبری از ضروریات مذهب است، و در این حال مدعی نیابت خاصه شد محکوم به کفر و ارتداد می شود، چونکه این کار مستلزم تکذیب شارع در بعضی از احکام آن است، و این بدون خلاف و إشکال کفر می باشد.

و همینطور اگر آن را به سبب دلیل خاصی مانند اجماع و اخبار بدانند، و با اینکه این را می دانند نیابت خاصه را در این غیبت ادعا کند، زیرا که اینجا نیز مستلزم تکذیب پیغمبر است.

ولی اگر ندانند که این از ضروریات مذهب است، و از دلایل دیگر هم به آن یقین پیدا نکرد، و برای او شبهه ای پیش آمد که قطع شدن نیابت خاصه را در غیبت کبری منکر شد و آن را برای خودش یا دیگری ادعا کرد، بدون تردید گمراه است، مانند سایر اهل ضلالت و گمراهی، ولی ثبوت ارتداد و خروجش از اسلام به صرف آن جای تأمل و مورد إشکال است، زیرا که در دلایل شرعی به ثبوت نرسیده اینکه انکار چیزی که نزد عموم مسلمین ضروری است سبب مستقلاً برای کفر و ارتداد باشد تا چه رسد به انکار ضروری مذهب، بلکه در صورتی انکار ضروری موجب کفر است که مستلزم عدم تصدیق پیغمبر صلی الله علیه وآله در بعضی از آنچه آورده است باشد، از همین روی به مسلمانی اهل سنت حکم می شود با اینکه آنها چیزی را منکرند که به نظر ما ضروری است، و آن خلافت و جانشینی بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می باشد.

فقیه بزرگوار و محقق عالیقدر مولانا مقدس اردبیلی به این تفصیل قائل شده - بنابر آنچه از وی حکایت گردیده - و جمعی از فقها نیز این قول را پذیرفته اند.

و عده دیگری از فقها قائل شده اند که انکار ضروری اسلام سبب مستقلاً برای کفر است، مانند انکاریکی از شهادتین و امثال آن. اینان به اخباری استناد جسته اند که از دلالت برمذعی ایشان قاصر است، و تفصیل سخن به جای خود موکول می شود، والله تعالی هو العالم.

هفتاد و دوم

درخواست دیدار آن حضرت با عافیت و ایمان

اینکه از خدای عزوجل مسئلت نمایی که دیدار مولایمان صاحب الزمان را در حال عافیت و ایمان به توروzy فرماید، پس در اینجا دو مطلب مورد بررسی قرار می‌گیرد: یکی: استحباب طلب نایل شدن به دیدار آن حضرت علیه السلام در زمان ظهورش از خدای متان.

دوم: اینکه از خدای متعال مسئلت نمایی که آن دیدار را در حالیکه عافیت و ایمان داشته باشی به توروzy فرماید.

و بر مطلب اول دلالت می‌کند آنچه در دعاهایی که امامان علیهم السلام به شیعیان تعلیم فرموده‌اند تا در زمان غیبت خوانده شود آمده، چنانکه در دعای عهدی که از امام صادق علیه السلام روایت گردیده چنین می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ ارِنِي الظَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ

بار خدایا آن طلعت رشید و آن چهره نازنین را به من بنما...»^{۵۸۶}

و در دعای عمّری که از حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت شده چنین آمده:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُرْتِنِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذَ الْأَمْرِ

بار خدایا از تو مسئلت دارم که ولی امرت را به من بنمایی در حالیکه فرمانش نافذ باشد...»

و دعاهای دیگری که ذکر آنها موجب طولانی شدن سخن می‌شود، اضافه براینکه این امر از لوازم محبت و ایمان است، زیرا که هر دوستی اشتیاق دارد که در هر لحظه دوست و

حبیب خویش را ببیند، و در این راه به هر چه در توان دارد توسل می جوید، و از جمله آن وسایل دعا و مسئلت است که کلید هر خیر و برکت و وسیله رسیدن به هر مهم و حاجت می باشد. ۵۸۷

و نیز بر مطلب مورد بحث دلالت می کند تمام دلایلی که دعا برای تعجیل قرَج و ظهور آن حضرت علیه السلام را امر می کنند، چون دعا کردن به اینکه خداوند دیدارش را در حالی به تو روزی فرماید که در هنگام ظهورش زنده باشی متضمن دعا برای تعجیل قرَج و ظهورش هست، پس دلایلی که بر تأکید و رُجحان آن دلالت دارند شامل این هم می شوند. و بر مطلب دوم دلالت دارد آنچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی - رحمه الله - بسند خود از حضرت اُبی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«هرگاه کسی از شما تمتای [دیدن] قائم علیه السلام را داشت، پس آرزویش چنین باشد که در عافیت آن جناب را ببیند، زیرا که خداوند حضرت محمد صلی الله علیه وآله را رحمت فرستاد و آمدن قائم علیه السلام نعمت خواهد بود». ۵۸۸

می گویم؛ توضیح مطلب اینکه خداوند پیغمبرش را امر نمود که از کافرین و ظالمین انتقام بگیرد - در صورتیکه آنها شروع به جنگ نمی کردند - بلکه آن حضرت را برای عالمیان رحمت فرستاد، و خطاب به او فرمود:

(فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَهْلَهُمْ زُوداً = پس ای رسول اندکی کافران را مهلت

ده). ۵۸۹

که انتقام را تا زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام به تأخیر انداخت، و هر چه جبرئیل می آمد پیغمبر صلی الله علیه وآله را به مدارا کردن با مردم دستور می داد، ولی حضرت قائم علیه السلام مأمور به انتقام گرفتن است تا هر قومی را به آنچه می کرده اند کیفر دهد، بنابراین هر کس دوران آن جناب را ببیند چنین نیست که دیدن آن حضرت برایش رحمت و بشارت باشد، بلکه برای بیشتر مردم نعمت و عذاب خواهد بود، چنانکه خدای عزوجل فرماید:

(وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْيِ ذُوقًا الْعَظِيمِ)

و از عذاب نزدیکتر آنان را بچشانیم غیر از آن عذاب بزرگتر [قیامت]. ۵۹۰

و آیات و روایات در این باره بسیار است، و چون در آخر الزمان محنتها و بلیات بسیار زیاد است و مردم در معرض و لغزشگاه آنها قرار دارند، امامان علیهم السلام به شیعیان نشان

امر فرموده‌اند که عافیت و سلامتی از آنها را از خدای عزوجل درخواست دارند، و در حال عافیت و سلامتی و تسلیم بودن به دیدار امام منتظر خود نایل گردند، تا به لقای آن جناب متنعم و خرسند شوند، و در سایه عنایت او ایمن باشند، و در شمار منحرفان شکاک و یا تغییر و تبدیل کنندگان دین و کسانی که بر آنها [از سوی خداوند] غضب شده و گمراهان، قرار نگیرند، که حضرت قائم علیه السلام از آنها انتقام گیرد و آنان را از دم شمشیر می‌گذراند، و عاقبت کارشان منزلگاه هلاکت جهنم است که به آن جایگاه بد خواهند افتاد.

تذکر

و بدانکه کامیابی به لقای آن حضرت برای مسئلت کنندگان و طالبین آن در زمان ظهورش ممکن است بر یکی از دو وجه انجام گردد:
یکی: اینکه خداوند متعال ظهورش را نزدیک گرداند، پس آن مسئلت کننده به لقایش برسد.

دوم: اینکه مسئلت کننده پیش از ظهور وفات یابد، پس خدای عزوجل او را در زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام زنده گرداند، تا به لقای آن جناب نایل آید از جهت اجابت دعای او و پاداش امید او، چنانکه در دعای عهدی که از امام صادق علیه السلام روایت شده این معنی آمده، ما دعای مزبور را در امر سی و چهارم یاد آوردیم.

تتمه ای پرسود

همانطور که مستحب است نایل شدن به دیدن آن حضرت در زمان ظهورش را طلب نماید، همچنین مستحب است لقای آن جناب در خواب یا بیداری در زمان غیبتش را مسئلت نماید، و دلیل بر این از چند وجه است:
وجه اول: تمام آنچه بر استحباب دعا کردن برای هر کار مشروعی دلالت دارد، مانند فرموده خدای تعالی:

(وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ = و پروردگار شما فرمود مرا [با خلوص دل]

بخوانید شما را اجابت کنم).^{۵۹۱}

و فرموده خدای تعالی:

(وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ = و [هر چه خواهید] از فضل خدا مسئلت نمائید).^{۵۹۲}

(وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ)

و چون بندگان من از [دور و نزدیکی] من از تو بپرسند پس [بدانند که] من نزدیکم دعای هر که مرا بخواند را [اجابت نمایم].^{۵۹۳}

و روایات در این باره متواتر است، از جمله:

۱- از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«دعا همان عبادت است^{۵۹۴} که خدای عزوجل فرموده:

(إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ ذَاخِرِينَ)

همانا آنانکه از عبادت من تکبر و رزند سرافکننده به جهنم خواهد افتاد.»^{۵۹۵}

۲- و از آن حضرت علیه السلام است که فرمود:

«دعا مخزن عبادت است همچنانکه ابر مخزن باران است.»^{۵۹۶}

۳- و نیز از آن جناب آمده که فرمود:

«خداوند را بسیار دعا کنید که خداوند از بندگان مؤمنش دوست می دارد که او را دعا کنند، و به بندگان مؤمن خود استحباب را وعده فرموده و خداوند دعای مؤمنین را روز قیامت عملی برای آنها [محسوب] خواهد کرد که در خیر آنها می افزاید.»

۴- و در حدیث دیگری از آن حضرت است که:

«پس دعا بسیار کن که کلید هر رحمت و پیروزی هر حاجت است، و آنچه نزد خدای عزوجل است جز به وسیله دعا به دست نیاید، و همانا هیچ دری بسیار کوبیده نشود مگر اینکه به گشایش برای کوبنده اش نزدیک گردد.»^{۵۹۷}

۵- و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آمده که فرمود:

«هر مسلمانی خدای تعالی را دعا کند به دعایی که قطع رحم و گناه آوردن در آن نباشد، خداوند به سبب آن یکی از سه چیز را به او دهد: یا دعایش را به زودی مستجاب فرماید، و یا آن را برای آخرتش ذخیره فرماید، و یا مانند آن را از بدی از او دور سازد.»^{۵۹۸}

۶- و از آن حضرت صلی الله علیه وآله آمده که فرمود:

«دعا مغز عبادت است، و هیچ مؤمنی خداوند را نخواند مگر اینکه مستجاب فرماید، پس یا به زودی آن را در دنیا برایش تعجیل می کند، و یا برایش به آخرت تأخیر می اندازد، و یا به مقدار دعایش از گناهانش می آمرزد به شرط آنکه به گناهی دعا نکند.»^{۵۹۹}

- ۷- و از آن حضرت صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود:
 «عاجزترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد، و بخیلترین مردم کسی است
 که از سلام کردن بخل ورزد». ۶۰۰
- ۸- و از امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:
 «خداوند چنین نکند که درب دعا را [بر کسی] بگشاید و درب اجابت را بر او ببندد».
- ۹- و از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود:
 «بر شما باد دعا کردن که چیزی نخواهید یافت که در تقرب جستن به خداوند مثل آن
 باشد». ۶۰۱
- ۱۰- و از امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:
 «محبوبترین اعمال نزد خدای عزوجل در زمین دعا است، و بهترین عبادت عفاف
 است». ۶۰۲
- ۱۱- و از فضیل بن عثمان روایت شده که گفت:
 «به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مرا سفارشی فرمای، فرمود:
 تو را سفارش می کنم به تقوی و خداترسی، و راستگویی، و آدای امانت، و خوش رفتاری
 با مصاحب خویش، و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن برتوباد دعا کردن، و
 چیزی تو را باز ندارد از درخواست کردن از پروردگارت، و نگوئی: این چیزی است که
 عطا نخواهم شد، و دعا کن که خداوند آنچه را بخواهد انجام می دهد».
- و اخبار دیگری که در کتابهای علمای بزرگوارمان روایت شده است.
 و حاصل سخن اینکه: تشرّف به دیدار امام علیه السلام امری است ممکن و مشروع، و
 هر امر ممکن مشروعی مستحب است برایش دعا شود. نتیجه اینکه: دعا کردن برای
 تشرّف به دیدار آن حضرت - سلام الله تعالی علیه - مستحب می باشد.
- کُبرای این قضیه: به کتاب و سنت و إجماع و عقل ثابت است، و از کتاب و سنت
 آنچه یاد آوردیم بسنده است، و إجماع برای کسی که خُبرگی و اُنسی با کتابهای علما و
 سیره مسلمین داشته باشد معلوم است، بلکه می توان ادعا کرد که استحباب دعا از
 ضروریات دین است. و عقل حکم می کند به اینکه خوب است بنده مطالب و
 خواسته هایش را از پروردگار عالمیان مسئلت نماید.
- و اما صغرای مطلب - یعنی امکان تشرّف به دیدار امام منتظر - عجل الله تعالی فرجه

— و مشروع بودن طلب آن— برای اهل ایمان و یقین ثابت است، و قویترین دلیل بر امکان آن وقوع و تحقق یافتنش برای بسیاری از صلحا و کسانی است که خداوند خیر دنیا و دین را برایشان خواسته، و درخواست آن در چندین دعا و زیارتی که علمای صالح گذشته ما در کتابهایشان یاد کرده اند آمده، چنانکه در دعایی که توسط عمری از آن حضرت روایت شده چنین آمده:

«و ما را از کسانی قرارده که دیده شان به دیدارش روشن گردد».^{۶۰۳}

و در دعای عهد می خوانیم:

«و دیده ام را به سرمه یک نگاه به او روشن ساز».^{۶۰۴}

و در دعای ندبه است که:

«و [ای خدا] آقای این بنده کوچکت را به وی بنمایان ای شدید القوی».

و دعایی که پس از سلام بر آن حضرت در سرداب مبارک مروی است آمده: «و چهره اش را به ما بنمای».

«و چهره اش را به ما بنمای».

و غیر اینها که در جای خود ذکر گردیده، و اینکه تمام اینها را حمل کنیم بر آنکه منظور درخواست دیدن آن جناب فقط در زمان ظهورش می باشد شاهد و داعی بر آن نیست. و در بعضی از اخبار است که آن حضرت علیه السلام در میان مردم آمد و شد می کند پس او را می بینند ولی نمی شناسند. و برای من و بعضی از اخبار، بعضی از اصرار اتفاق افتاده است.

و از جمله اخباری که به آنها اشاره کردم روایتی است که کلینی — رحمه الله — در اصول کافی بسند صحیح عالی از سدید صیرفی^{۶۰۵} آورده که گفت:

«شنیدم حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا در صاحب این امر شباهتی به یوسف علیه السلام هست. گوید: عرضه داشتم: گوئی از زندگانی و غیبت او یاد می کنی؟ آن حضرت — علیه الصلاة والسلام — به من فرمود: و چه چیز آن را انکار می کنند این افراد شبیه خوک؟ به درستی که برادران یوسف اسباط و پیغمبرزاده بودند، با یوسف تجارت کردند، و خرید و فروش نمودند، و با او سخن گفتند و حال آنکه برادرانش بودند و او برادرشان بود او را نشناختند، تا اینکه خودش گفت: من یوسفم و این برادر من است».

پس چه انکار می دارد این اُمت ملعونه اینکه خداوند عزوجل با حجت خود در وقتی از اوقات همان کند که با یوسف کرد؟ به درستی که یوسف پادشاهی مصر را داشت و بین

او پدرش مسافت هیجده روز راه بود، پس اگر یوسف می خواست پدر را [از احوال خود] خبر دهد می توانست، همانا یعقوب و فرزندانش هنگامی که مژده یافتند آن مسافت را تا مصر نه روزه پیمودند.

پس این امت چرا انکار می دارد که خدای عزوجل با حجت خود چنان کند که با یوسف کرد، اینکه در بازارهایشان راه برود و بر فرشهایشان قدم بگذارد تا آنگاه که خداوند در آن [جریان] به او اذن دهد، همچنانکه به یوسف اذن داد که گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ گفت: من یوسف هستم».^{۶۰۶}

و نعمانی بسند خود از سُدید آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود:

«همانا در صاحب این امرستی از یوسف هست. راوی گوید: عرضه داشتم: اینگار ما را از غیبت یا حیرتی خبر می دهید؟ فرمود: چه انکار می کنید این خلق ملعون خوک صفت از این امر؟ همانا برادران یوسف افراد عاقل و چیز فهم بودند بر یوسف وارد شدند و با او سخن گفتند و با او معامله کردند و رفت و آمد نمودند و او برادر آنان بود با وجود این تا خودش را به آنان معرفی نکرد او را نشناختند و وقتی گفت من یوسف هستم پس او را شناختند. بنابراین اُمت سرگردان چه انکار می کنند که خداوند عزوجل در وقتی از اوقات بخواهد حجت خودش را بر آنان مخفی بدارد، یوسف پادشاهی مصر را داشت و فاصله بین او و پدرش هیجده روز راه بود، اگر خداوند می خواست جای او را به پدرش بفهماند می توانست. پس چه انکار می کند این امت که خداوند با حجت خویش همان کند که با یوسف کرد، و اینکه صاحب مظلوم شما که حقش انکار شده صاحب این امر در میان آنها آموشد کند و در بازارهایشان راه برود و بر فرشهایشان پا بگذارد ولی او را نشناسند؟ تا هنگامیکه خداوند او را اذن دهد که خودش را معرفی کند، چنانکه به یوسف اجازه داد. وقتیکه برادرانش گفتند: تو یوسفی؟ گفت: من همان یوسفم».^{۶۰۷}

می گویم: ای مؤمن صاحب یقین در این حدیث شریف تأمل و تدبّر کن، و تعریض و انکار امام علیه السلام نسبت به کسی که پندارد امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - در میان مردم آموشد نمی کند و او را نمی بینند را ملاحظه بنما، و اینکه از این جهت آن حضرت را به یوسف صدیق تشبیه نموده است، و در این حدیث و حدیث پیشین کفایت و تصدیقی برای اهل ایمان و تحقیق است.

و در روایات چیزی را نیافته ام که گمان منافات با آنچه یاد کردیم در آن برود مگر دو حدیث که منافات نداشتنشان را با آنچه گفته شد توضیح می دهیم:

یکی: فرموده آن حضرت در توقیع شریف که پیشتر آوردیم:

«فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ السَّفِيَانِي وَالصَّبِيحَةَ فَهُوَ كَذَّابٌ =

پس هرکس ادعای مشاهده کند پیش از خروج سفیانی و صبحه آسمانی پس او دروغگو است...».

که در امر گذشته بیان داشتیم که این عبارت با آنچه یاد کردیم منافاتی ندارد. دوم: آنچه در مزار بحار از بعضی از کتب مزار بسند خود از احمد بن ابراهیم آمده که گفت:

«به ابو جعفر محمد بن عثمان اشتیاقم را به دیدن مولایمان علیه السلام بیان داشتم، به من فرمود: با شوق مایلی که او را ببینی؟ گفتم: آری، فرمود: خداوند شوق تو را سپاس گوید و روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند، ای ابو عبدالله تقاضا مکن که او را ببینی زیرا که ایام غیبت به او مشتاق هستی و نخواه که با او همراه شوی که این از کارهای بزرگ خداوند است، و تسلیم بودن به آن اولی است، ولی به سوی او به وسیله زیارت توجه کن...»^{۶۰۸}

می گویم: در این حدیث نسبت به آنچه یاد کردیم منافاتی نیست. اول: اینکه چون جناب محمد بن عثمان برای او دعا کرد به اینکه: «و روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند».

و اگر این امر غیر ممکن بود یا خواستش مشروع نبود برایش چنین دعایی نمی کرد. دوم: اینکه چون این سؤال و جواب در زمان غیبت اول (غیبت صغری) انجام شده، و در آن زمان برای بسیاری از اهل ایمان دیدن و لقای آن حضرت علیه السلام اتفاق افتاده، از سفرای آن حضرت و غیر آنها، چنانکه از اخبار ظاهر می شود، و در روایات چیزی که بر نفی مشاهده بطور مطلق در زمان غیبت صغری باشد ندیده ایم.

سوم: اینکه احتمال می رود در آن وقت بخصوص، مانعی بوده به خاطر ملاحظه آن شخص که صلاح نبوده کسی به دیدار آن حضرت مشرف شود، و نظیر این معنی در منع و کلا از یاد کردن آن حضرت در روایت آمده، چنانکه در اصول کافی از حسین بن الحسن علوی است که گفت:

«یکی از ندیمان روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود به وی گفت: اینک او [یعنی امام عصر عجل الله تعالی فرجه] اموال مردم را [از باب حقوق] جمع می کند و برای او و کلایبی هست — و کلای آن حضرت را در نواحی مختلف نام بردند — و این را به عبیدالله بن سلیمان وزیر گزارش دادند، پس وزیر همت گماشت که وکلا را بگیرد،

سلطان گفت: جستجو کنید ببینید این مرد [یعنی حضرت علیه السلام] در کجاست که این جریان بزرگی است.

عبیدالله بن سلیمان گفت: همه و کلا را دستگیر می کنیم، سلطان گفت: نه، بلکه با اشخاص ناشناسی برای جاسوسی نزد آنان پولهایی بفرستید، پس هرکدام از آنان چیزی گرفت دستگیر شود.

راوی گوید: پس [از سوی حضرت قائم علیه السلام] نامه آمد که به تمامی وکلا دستور دهند از کسی چیزی نگیرند و از پذیرفتن آن خودداری کنند و جریان [حضرت صاحب الامر علیه السلام] را تجاehl نمایند، پس شخص ناشناسی برای جاسوسی نزد محمد بن احمد رفت و با او خلوت کرد و گفت: پولی نزد من هست که می خواهم آن را برسانم، محمد به او گفت: اشتباه کرده ای، من از این مطلب چیزی نمی دانم، پس هرچه ملاحظت کرد محمد تجاehl نمود، و جاسوسها را همه جا پراکندند و همه وکلا از پذیرفتن چیزی امتناع ورزیدند، به جهت آن دستوری که از پیش به ایشان رسیده بود.^{۶۰۹}

چهارم: اینکه برای هیچکس ممکن نیست به دیدن آن جناب مشرف شود مگر به اجازه حضرتش، و شاید منع کردن ابوجعفر از جهت ندادن امام علیه السلام به او برای تشرّف یافتن آن شخص بوده، یا به خاطر اینکه این سر را تحمل نداشته و توان رازداری در او نبوده و خبر را منتشر می ساخته، و یا به سببهای دیگر. مؤید این وجه است آنچه در اصول کافی از علی بن محمد از ابوعبدالله صالحی آمده که گفت:

«پس از وفات حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام اصحاب ما از من خواستند که درباره اسم و جای امام علیه السلام بپرسم، پس جواب صدور یافت که «اگر آنها را براسم دلالت کنی آن را شایع می سازند و چنانچه جای را بشناسند آن را نشان خواهند داد».^{۶۱۰}

پنجم: شاید آن شخص می خواسته با آن حضرت علیه السلام مصاحبت کند و ملازم خدمت آن جناب شود به گونه اصحاب سایر ائمه علیهم السلام، و این در هر دو غیبت ممنوع بوده است، و شیخ ابوجعفر این جهت را از او فهمیده بود، لذا گفت: و درخواست مکن که با او همراه شوی.

و مؤید این وجه است آنچه کلینی — رحمه الله تعالی — در خبر صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«قائم علیه السلام را دو غیبت است، یکی کوتاه، و دیگری طولانی، در غیبت اول کسی

جایش را نمی‌داند مگر خواص شیعیانش، و در دیگری جایش را نداند مگر خواص
خد متگذارانش».^{۶۱۱}

در امر گذشته نیز مؤید این وجه گذشت.

وجه دوم: اینکه نگاه کردن به چهره نورانیش عبادت است، و توفیق خواستن برای
عبادت نیز عبادت است، بنابراین درخواست توفیق برای دیدن روی آن حضرت عبادت
می‌باشد، و هریک از دو مقدمه این مطلب آنقدر واضح است که نیازی به دلیل و برهان
ندارد، بلکه شاهد بر مقدمه اول روایتی است که در مجالس شیخ صدوق از مولایمان
حضرت رضا علیه السلام آمده که فرمودند:

«نگاه کردن به ذریه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عبادت است امام باشد یا غیر
امام».^{۶۱۲}

و شاهد بر مقدمه دوم دعاهایی است که از امامان علیهم السلام رسیده و دستور
دادنشان به توفیق خواستن از خدای عزوجل برای عبادت.

وجه سوم: فرموده امام علیه السلام در دعای عهد و غیر آن که:

«اللَّهُمَّ ارْزِنِي الظَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَأَكْحُلْ نَاطِرِي بِنَظَرَةِ مَنِّي
إِلَيْهِ...»

که اطلاق آن عمومیت دارد و شامل زمان غیبت و حضور آن حضرت علیه السلام هر دو
می‌شود، چنانکه بر کسی که دلش به نور او روشن است پوشیده نیست.

وجه چهارم: فحوای آنچه در فضیلت خواندن سوره بنی اسرائیل در شبهای جمعه وارد
شده است، چنانکه در تفسیر برهان از عیاشی و صدوق بسندهایشان از امام صادق
علیه السلام آمده که فرمود:

«هرکس سوره بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند نمیرد تا اینکه قائم علیه السلام را
دریابد و از اصحابش خواهد بود».^{۶۱۳}

و فحوای آنچه در فضیلت خواندن دعای عهد که در بحار روایت شده آمده است از
کتاب الإختیار سید ابن الباقی از امام صادق علیه السلام که فرمود:

«هرکس بعد از هر نماز واجب این دعا را بخواند امام: م، ح، م، دین الحسن — علیه وعلی
آبائه السلام — را در بیداری یا خواب خواهد دید...»^{۶۱۴}

ما این دعا را در اول بخش ششم آوردیم.
و فحوای آنچه در مکارم الاخلاق روایت آمده در فضیلت خواندن دعای:

«اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقُ الْمَصْدَقُ...»

پس از هر نماز واجب، و مواظبت بر این دعا که به دیدار حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه الشریف - مشرف خواهد شد. «۶۱۵»

این را نیز در بخش ششم کتاب آوردیم، توجیه استدلال اینکه اخبار یاد شده به طور ضمنی دلالت دارند بر اینکه درخواست تشریف به لقای آن حضرت علیه السلام نزد خداوند متعال امری پسندیده و محبوب است، و امامان علیهم السلام به آن فراخوانده اند تا جائیکه دست یابی به دیدار آن جناب برای کسی که بعضی از عبادات را بجای آورد ثواب قرار داده شده است.

وجه پنجم: آنچه علامه طباطبائی سید مهدی نجفی مشهور به بحر العلوم به نظم آورده، در اموری که غسل کردن برای آنها مستحب است در الدرّة الثّجفیّة خود چنین گوید:

وَرُؤْيَاهُ الْإِقَامُ فِي الْمَنَامِ لِذَلِكَ مَا يُقْصَدُ مِنْ مَرَامِ

یعنی: و دیدن امام در خواب، برای آنچه از مقاصد خواسته می شود.

که اگر درخواست دیدن امام علیه السلام امر مستحب مطلوبی نبود غسل کردن برای آن کار مستحب راجحی نبود، چون مخفی نیست که استحباب غسل به خاطر رجحان داشتن چیزی است که برایش غسل می شود، و این با توجه به سایر موارد آن ظاهر و معلوم است.

وجه ششم: اینکه طلب کردن لقای آن جناب از روی محبت و اشتیاق نسبت به او و محبوب شدن نزد اوست، و بدون تردید اظهار دوستی و محبت به آن حضرت از بهترین و مهمترین عبادات می باشد، زیرا که این از آثار و نشانه های ولایت است، پس هر قدر که محبت شدیدتر و تمامتر باشد اشتیاق به دیدار محبوب بیشتر و عظیمتر می شود، و در همین بخش از کتاب مطالبی که بر این مقصود دلالت دارد و مایه تذکر خردمندان است گذشت.
وجه هفتم: آنچه در کتاب جنة المأوی اثر عالم محدث نوری - رحمه الله تعالی - به نقل از کتاب الإختصاص شیخ مفید از ابوالمغرا^{۶۱۶} از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت آمده که گوید: شنیدم آن حضرت می فرمود:

«مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ وَارَادَ أَنْ يَرَانَا وَأَنْ يُعْرِفَ مَوْضِعَهُ
فَلْيَغْتَسِلْ ثَلَاثَ لَيَالٍ يُتَاجَى بِنَافَاتِهِ يَرَانَا وَنُغْفِرُ لَهُ بِنَا وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ

موضعه...

یعنی: هر کس به سوی خداوند حاجتی دارد و می خواهد ما را ببیند و منزلگاه خودش را [در آخرت] بداند، پس سه شب غسل کند در حالیکه به وسیله ما [به درگاه الهی] مناجات نماید که همانا ما را خواهد دید و آمرزیده خواهد شد و جایگاهش بر او پوشیده نمی ماند.»^{۶۱۷}

محدث نوری پس از ذکر این حدیث گفته: این که حضرت فرموده: «یناجی بنا» یعنی با خدای تعالی به وسیله ما مناجات و رازگویی کند، و به درگاه او به ما توسل برد که خداوند ما را به او بنمایاند، و منزلت خودش را نزد ما می شناسد. و بقولی: یعنی به دیدار ما اهتمام ورزد، و در فکر ما و محبت ما باشد، که ایشان علیهم السلام را خواهد دید، یا به معنی این است که: این را از ما بخواهد.

می گویم: احتمال قوی می رود که منظور از فرمایش امام علیه السلام: «یناجی بنا» این باشد که شخص مؤمن با امام زمانش راز دل گوید و حال و وضع خویش را برایش یاد و اندوه و شکایتش را بازگو نماید، و حوائج و آرزوهایش را عرضه کند، و از آن جناب استدعا دارد که نسبت به حوائج و خواسته هایش عنایت و اهتمام ورزد، همچنانکه با پروردگار و خدای خویش چنین مناجات می کند، زیرا که امام او سخنش را می شنود و او را می بیند، چون امام است آنکه خدای تعالی او را فریادرس هر که به او پناه برد و او را بخواهد و پناهگاه هر کس که به او التجا کند و او را بخواند و یاری کننده هر کس از او مدد بخواهد و مناجات کند قرار داده است، پس «یناجی بنا» به معنی: «ینا جینا» می باشد، و نظیرش در حدیثی است که در امر آینده خواهد آمد: «أَنْ يُتَادَى بِهِمِ الْبَارِي» که به معنی: «ینادیهم» می باشد.

و در دعای روز عاشورا می خوانیم:

«وَجَعَلْنَا وَإِنَّا كُمْ مِنَ الْقَالِبِينَ بِثَارِهِ» یعنی «من طالبی ثاره» [یعنی: و خداوند

ما و شما را از خونخواهان او (امام حسین علیه السلام) قرار دهد]^{۶۱۸}.

و نظیر این تعبیر بسیار است چنانکه بر اهل فن پوشیده نیست و شاهد برآنچه یاد کردیم سید اجل علی بن طاوس در کتاب کشف المحجبه به نقل از کتاب الرسائل محمد بن یعقوب کلینی - رحمه الله تعالی - از کسی که نامش را برده آورده است که گفت:

«به حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم: شخصی مایل است حاجات خصوصی و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همانگونه که دوست دارد با پروردگارش

بازگوید، پس آن حضرت علیه السلام در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی پس لبهایت را [به شکل گفتن آن] حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید.^{۶۱۹}

و بنابر آنچه یاد آوردیم بآء در فرموده امام علیه السلام: «یناجی بنا» زاید است برای تقویت و تأیید سخن، و یا از جهت ملابسه و إصاق مجازی، در آن تدبیر کن. وجه هشتم: عمل صالحین از علما و غیر علما است، که شیوه آنها بوده و هست اینکه تشرف به دیدار آن حضرت علیه السلام را از قدیم الایام درخواست می کرده اند، به طوری که جمعی از آنان چهل شب جمعه در مسجد کوفه و یا چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله مانده و تضرع و زاری و عبادت می نموده اند تا به این رستگاری بزرگ نایل شوند. و رستگاری به لقای آن جناب برای بسیاری از صلحا اتفاق افتاده، و ماجراهایشان در کتابهایی از قبیل بحار^{۶۲۰} الثاقب النجم و دارالسلام عراقی و غیر آنها یاد شده است. و من از افراد مورد اطمینان وقایعی را شنیده ام که در آن کتابها یاد نشده، اکنون خصوصیات و چگونگیهای آن وقایع در ذهنم نیست تا آنها را در اینجا بیاورم. حاصل اینکه تشرف یافتن به دیدار آن بزرگوار در زمان غیبت امری است ممکن که برای بسیاری از عوام و خواص مردم اتفاق افتاده، و به همین پاسخ داده می شود به بعضی از اهل شبهه از اهل سنت و غیر آنها که بفرقه امامیه اعتراض می کنند که: در وجود امام غایب از نظر چه فایده ای هست؟

و نیز در جواب آنها گفته می شود: فواید وجود امام علیه السلام در آنچه با مشاهده و ظهورش استفاده می شود منحصر نیست، بلکه فواید وجود مبارک او بسیار است هر چند که غایب باشد نیز آن فواید به همه خلایق می رسد، از همین روی در چندین روایت آن حضرت تشبیه شده به خورشید در وقتی که زیر آبر باشد، مؤلف سروده:

هُوَ الْعَلَمُ الْهَادِي بِإِشْرَاقِ نَوْرِهِ وَإِنَّ غَابَ عَنْ عَيْنِي كَوَقْتِ ظَهْرِهِ
أَلَمْ تَرَ أَنَّ الشَّمْسَ يُنَشِّرُ ضَوْؤَهَا إِذَا كَانَ تَحْتَ الْغَيْمِ جِبْنَ عُبُورِهِ

یعنی: اوست آن آیتی که با اشراق نورش هدایتگر است، هر چند که همچون وقت ظهورش از چشمانم غایب است.

آیا نمی بینی که چگونه شعاع خورشید همه جا پراکنده می شود، در آن موقع که هنگام عبور زیر آبر واقع گردد.

و ما — ان شاء الله تعالی شأنه — در خاتمه کتاب وجوه بسیاری را در تشبیه مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبتش به خورشید هنگامی که پشت آبر باشد

خواهیم آورد که خدای تعالی به برکت اولیای خویش به ما إلهام فرموده است. وعده‌ای از علمای ما در کتابهای خود تصریح کرده‌اند به اینکه تشرّف یافتن به دیدار حضرت حجت علیه السلام در زمان غیبت ممتنع نیست، و به اینکه این توفیق برای بسیاری از مؤمنین حاصل گردیده است.

سید مرتضی — رضی الله تعالی عنه — در کتاب الغیبة گوید:

«اگر گفته شود: چه فرق است بین اینکه (امام علیه السلام) وجود داشته باشد، ولی غائب باشد؛ و کسی به نزد او نرسد و بشری از وی نفعی نبرد، و بین اینکه اصلاً وجود نداشته باشد، و به اصطلاح (معدوم) باشد، و آیا روا نیست که در نیستی بماند تا هنگامیکه خدای می داند که رعیت نسبت به او تمکین کنند و از او بشنوند — چنانکه جایز می دانید که او را مستور و غائب گرداند تا وقتی که اطاعت و تمکین مردم را نسبت به او بداند که در آن موقع او را آشکار سازد؟»

در جواب گفته می شود: اولاً: ما جایز و ممکن می دانیم که عده کثیری از اولیاء و دوستانش و معتقدان به امامتش به خدمتش برسند، و از فیض وجودش نفع برند، و کسانی هم که از دوستان و شیعیان آن جناب به خدمتش نمی رسند، همان نفع را می برند که در تکلیف هست...»

و سید رضی الدین علی بن طاوس — رحمه الله — در کتاب کشف المحجّه خطاب به پسرش گوید:

«وراه به سوی امام تو علیه السلام برای هر کس که خداوند — جلّ جلاله — عنایت و احسان نسبت به او را می خواهد باز است.»^{۶۲۱}

و از جمله علمایی که به این معنی تصریح کرده‌اند علامه مجلسی و بحر العلوم و محقق کاظمی و شیخ طوسی و علمای برجسته دیگری می باشند. پس با آنچه از برکت اولیای خدای علیهم السلام برایتان آوردیم معلوم شد که دیدن آن حضرت علیه السلام در بیداری و خواب در زمان غیبت کبری امکان دارد، و درخواست کردن این امر از خدای قادرمتان مستحب است، که اوست توفیق دهنده.

هفتاد و سوم

اقتدا کردن و تأسی جستن به اخلاق و اعمال آن حضرت علیه السلام

پیروی کردن از آن جناب و الگو قرار دادن او در اخلاق و اعمال در آنچه مؤمن به حسب حال خود می تواند انجام دهد، معنی تشیع و حقیقت مأموم بودن همین است، و کمال ایمان و تمامیت موالات امام و همراهی با او در روز قیامت و مجاورت با حضرتش در بهشت با این کار انجام می شود.

چنانکه در نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف فرماندار بصره از سوی آن حضرت چنین آمده:

«توجه کنید که هر مأمومی را امامی هست [و هر رهروی را راهبری است] که به او اقتدای کند و از نور علمش برخوردار می گردد...»^{۶۲۲}

و در روضه کافی از حضرت زین العابدین علیه السلام آمده که فرمود:

«برای هیچ فرشی و عریبی حسب [و افتخاری] نیست مگر به تواضع، و هیچ کرامتی نیست جز به تقوی، و عملی نیست مگر به نیت، و عبادتی نیست جز به تفقه [و درست فهمیدن]، آگاه باشید که مبعوضترین مردم نزد خداوند کسی است که به سنت و مذهب امامی بوده باشد و به اعمالش اقتدا نکند»^{۶۲۳}

توضیح

در روایات وارد شده که:

«خدای تعالی بسا که بنده ای را دوست بدارد ولی عمل او را مبعوض بدارد، و بسا که بنده ای را مبعوض دارد ولی عملش را محبوب دارد».

و این معنی با عقل و اعتبار نیز موافق است، زیرا که محبوبیت و میغوضیت نزد خداوند به سبب امر و نهی الهی است، بر حسب آنچه خداوند از بنده می خواهد که در اعتقاد و عملش بوده باشد، پس ممکن است که بنده ای از لحاظ اعتقاد نزد خداوند محبوب باشد چونکه مؤمن است، ولی از لحاظ عمل میغوض باشد چون مخالف امر و نهی خداوندی است، عکس این نیز همینطور است. چون این را دانستی گوئیم؛ ظاهر منظور امام علیه السلام در فرمایش فوق آن است که میغوضترین مردم نزد خداوند از لحاظ عمل کسی است که بر طریقه و مذهب امام علیه السلام باشد، یعنی امامت و ولایتش را معتقد باشد، و در عین حال در اعمال و اخلاق خود با او مخالفت ورزد، و سیر مطلب آن است که هر گاه مؤمن در کارها و اخلاقیاتش برخلاف امامش رفتار نماید ننگ و عار امام علیه السلام و مایه طعنه و عیبجویی دشمنان بر او خواهد بود، و این گناه بزرگی است، و چنانچه در اعمال و اخلاق خود به او اقتدا نماید سبب عظمت یافتن ولی الله در نظر آنها و رغبت کردن مخالفین به شیوه امامان، و راهیابی مردم با اعمال ایشان به سوی امامشان می گردد، و بدین ترتیب مقصود از نصب امام در میان مردم حاصل می شود.

از همین روی فرموده اند:

« كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شِينًا »

برای ما زینت باشید و مایه ننگ ما نشوید...»^{۶۲۴}

و فرموده اند:

«مردم را با غیر زبانهایان [به مذهب خویش] دعوت کنید».^{۶۲۵}

و در اصول کافی بسند صحیح عالی^{۶۲۶} از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«ما کسی را مؤمن نمی شماریم تا اینکه نسبت به تمام امر ما پیروی علاقمند باشد، توجه کنید که البته از جمله پیروی و خواستن امر ما و رزق و پرهیزکاری است، پس خود را به آن زینت دهید که خدای تعالی بر شما رحمت آرد و به وسیله رزق دشمنانمان را در رنج و فشار قرار دهید که خداوند شما را عزت دهد و باقی بدارد».^{۶۲۷}

و در روضه کافی بسند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«من و حضرت ابو جعفر [امام باقر علیه السلام] بر [جمعی از] شیعیان گذشتیم که ما بین قبر [پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم] و منبر بودند، به حضرت ابو جعفر علیه السلام گفتم: شیعیان و موالیان تو هستند، خداوند مرافدای تو گرداند. فرمود: آنها کجایند؟ گفتم: آنان را ما بین قبر و منبر می بینم، فرمود: مرانزد آنان ببر، پس به آنان نزدیک شد و برایشان سلام کرد،

سپس فرمود: به خدا سوگند من بوی شما و جانهایتان را دوست می دارم، با این حال به وسیلهٔ وَرَع و جدیت [در دینداری] یاری کنید که آنچه نزد خداوند هست به دست نمی آید مگر با وَرَع و تلاش، و چون بنده ای را امام خود دانستید به او اقتدا نمائید، همانا به خدا سوگند شماها بردین من و دین پدرانم ابراهیم و اسماعیل هستید، و چنانچه اینان بردین آنان بوده اند پس شما برای [دین] به وسیلهٔ وَرَع و تلاش یاری نمائید».^{۶۲۸}

عَلَامَةُ مَجْلِسِي — رَحْمَةُ اللَّهِ — در شرح این حدیث گفته:

«بدینجهت از میان پدران خود ابراهیم و اسماعیل را نام برد تا بیان کند که تمام پیغمبران در دین با ما مشارکت دارند، و چون این تخصیص یا موهم حَضْر است و یا موهم اینکه آنان از پدران گرامیش محمد و خاندان او — صلوات الله علیهم اجمعین — برترند مطلب را تدارک کرد به اینکه پیغمبر و اهل بیت او — صلی الله علیهم اجمعین — اصل در دین حق هستند و سایر انبیا علیهم السلام بردین ایشان و از پیروان آنانند.

پس اینکه حضرت علیه السلام فرمود: «اینان» اشاره به ابراهیم و اسماعیل و دیگر پیغمبران گذشته علیهم السلام است، و «آنان» اشاره به پدران نزدیکش می باشد از پیغمبر صلی الله علیه وآله و ائمه طاهرین — صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین».

می گویم: محتمل است که نام بردن از خصوص ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام ناظر باشد به فرمودهٔ خدای تعالی:

(ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعِ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا

آنگاه بر تو وحی کردیم از این پاک ابراهیم تعقیب کن)^{۶۲۹}.

و فرمودهٔ خداوند:

(مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ

[و این آیین اسلام همان آیین پدر شما ابراهیم است، او قبل از این، شما را مسلمان نامید)^{۶۳۰}.

و فرمودهٔ خدای تعالی:

(فَلْإِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

بگو [ای پیغمبر] محققاً مرا خدا به راه راست هدایت کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکین منزّه بود).^{۶۳۱}

و برای توجه دادن به اینکه شیوهٔ پاک بر حقی که خداوند عزوجل پیغمبرش صلی الله علیه وآله

وسلم را به آن امر فرموده همان شیوه و طریقه شیعه است، هر چند که شماره افرادشان اندک و در نظر مردم کم اهمیت باشند، و این شریعت ابراهیم و حقیقت توحید است.

و دلیل بر آنچه یاد کردیم روایتی است که نیز ثقه الاسلام کلینی - رحمه الله - در روضه کافی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام آورده که فرمود:

«هیچکس از این امت به دین ابراهیم علیه السلام عمل نمی کند مگر ما و شیعیان ما، و هیچکس از این امت هدایت نشده مگر به سبب ما، و هیچکس از این امت گمراه نگردیده جز به سبب [مخالفت با] ما». ۶۳۲

و این فرمایش از آن حضرت علیه السلام تسلی دلهای شیعیان و تشویق و پاکسازی آنان و امضا و تحکیم شیوه و روش ایشان است، لذا سخنش را با سوگند و حرف تحقیق و جمله اسمیه تأکید کرد، و اینکه فرمود: «وَإِنْ كَانَ هَوْلًا عَلَى دِينِ أُولَئِكَ» اشاره به عامه کوردل و تعریض به آنان است، و «أُولَئِكَ» اشاره به رؤسای آنها سردمداران گمراهی - که خدای تعالی لعنتشان کند - می باشد، زیرا که زمان تقیه و جای تقیه بوده است.

و منظور حضرت از اول تا آخر سخن آن است که شیعیان از جهت آنچه در مخالفینشان از کثرت و عزت ظاهری و متنعم بودن به نعمتهای دنیوی، و غوطه و ربودن در خواسته های نفسانی از پول و زیور و ریاست می بینند، و خودشان را بر عکس آنان در حالات سخت مشاهده می کنند و اندوهگین نشوند، و برای مال و منال به رقابت با آنها نپردازند، و به دنیا رغبت نکنند و خرسندی آنان به آنچه خدای تعالی از دین حق برایشان نعمت داده که پیغمبرش صلی الله علیه و آله و امامانشان را به آن امر فرموده بوده باشد، خدای عزوجل فرموده:

(لَا يَغُرَّتْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا لَهُمْ جَهَنَّمُ
وَيَسَّ الْمِهَادَ * لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ

گشت و گذار کفور و زان در شهرها تو را نفریب، که این بهره ای ناچیز است و سپس جایگاهشان جهنم است که بدآشیانی است، ولی آنان را که [از خشم] پروردگارشان پرهیز کردند بهشتهایی است که در آنها جو بهار روان است در آنها جاودان باشند این عنایتی از خداوند است و آنچه نزد خداست برای نیکان از هر چیز بهتر است). ۶۳۳

و محتمل است که «أُولَئِكَ» اشاره به مشرکین باشد، یعنی اینکه عامه کوردل هر چند که به ظاهر مسلمان موحد هستند ولی در باطن آیین مشرکین را دارند؛ زیرا که آنان طاغوتها و رؤسای

فاسد خود را در امامتی که خداوند برای اهلش قراردادده شریک دانستند، همچنانکه مشرکین بتهایشان را در عبادتی که خدای تعالی برای خود قراردادده شریک کردند، خداوند فرماید:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ و خدای را بپرستید و هیچ به او شرک نورزید. ^{۶۳۴}

و بدون تردید کسی که برای ولی خدای تعالی شریکی بداند در واقع مشرک می باشد، زیرا که او در امر خداوند شرکت نموده است، و تعبیر کردن از مخالفین به مشرکین در اخبار در حدّ تواتر و بسیار است.

و در زیارت جامعه می خوانیم:

«وَمَنْ حَارَّكَكُمْ مُشْرِكٌ»

«وهر آنکه با شما جنگید مشرک است.»

و در خطبه غدیر آمده:

«هر کس در بیعت کردن با علی علیه السلام شریکی قرارداد مشرک است.»

و در مرآت الأنوار به نقل از معانی الأخبار ضمن حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که فرمود:

«ای مردم هر کس بر علی [علیه السلام] امامی برگزیند پیغمبری بر من برگزیده، و هر کس بر من پیغمبری برگزیند بر خدای عزوجل پروردگاری اختیار کرده است.» ^{۶۳۵}

و اخبار در این باره جداً زیاد است حاصل اینکه منظور امام علیه السلام این بوده که مؤمنین را تشویق کند و برای آنها بیان سازد که بردن اسلام و توحیدی هستند که خداوند برای بندگانش برگزیده، و فرموده:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾

همانا دین پسندیده نزد خداوند آیین اسلام است. ^{۶۳۶}

و خدای عزوجل فرمود:

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾

و هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند از او پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود. ^{۶۳۷}

(وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ)

و ابراهیم و یعقوب فرزندان خویش را به این آیین سفارش کردند [و هر کدام به فرزندان خود چنین گفت] ای فرزندان من همانا خداوند این دین را برایتان برگزیده پس جز به آیین اسلام نمیرید. ۶۳۸

و اینکه مخالفین شیوه امامان معصوم علیهم السلام برای اولیای خدای تعالی شریکهایی قرار دادند که آنها بر آیین مشرکین بودند، مشرکانی که خدایانی دیگر برای خود ساخته و می پرستیدند.

و شما خواننده عزیز هرگاه در این کلام دقت کنید و در آیات شریفه و تفسیر و تأویلهای و شرحهایی که از امامان علیهم السلام در باره آنها روایت آمده را بررسی نمایید صحت معنایی که برای فرموده امام علیه السلام در اینجا بیان کردم را در خواهید یافت. و بدانکه: کلمه «إِنَّ» در فرموده آن حضرت علیه السلام: «وَأَنَّ كَانَهُ هُوَ» مخففه از «إِنَّ» مشدده است که برای تأکید سخن آورده شده، مانند فرموده خدای تعالی:

(وَأَنَّ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ)

و همانا نزدیک بود تو را به فتنه اندازند. ۶۳۹

(إِنَّ كَادَ لِيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا)

[کافران گفتند] البته نزدیک بود او [پیغمبر صلی الله علیه وآله] ما را از پرستش خدایانمان بکلی گمراه سازد. ۶۴۰

(وَأَنَّ كَانَتْ لِكَبِيرَةً = و این [تغییر قبله] بسی گران بود). ۶۴۱

(وَأَنَّ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لِفَاسِقِينَ)

و البته بیشترشان را فاسق یافتیم. ۶۴۲ و غیر اینها.

و بنا بر آنچه مجلسی — رحمه الله تعالی — ذکر کرده «إِنَّ» وصلیه می باشد، و بر این فرض نیز با آنچه ما گفتیم منافاتی ندارد.

سپس امام علیه السلام بعد از آنکه آنها را تشویق و ترغیب کرد، آنان را امر فرمود که به امامشان اقتدا کنند، آنگاه فرمود:

«پس بر این کار باور و تلاش یاری دهید».

زیرا که این ازدوجت کمک برای امامشان است، و ازدوجت کمک به خودشان است. اما اینکه کمک برای امامشان است جهتش این است که معنی «إعانت» یاری نمودن دیگری برکاری است که آن را می‌خواهد، و بدون تردید مقصود و منظور امام علیه السلام ترویج دین خدا و حصول طاعت خداوند از هر یک از مخلوق اوست، پس چنانچه مؤمن در اطاعت خداوند جدیت و تلاش نمود و از معصیت و نافرمانی خداوند دوری گزید، امام خود را در مقصدش یاری داده و «معین» امام علیه السلام شده است، پس امام در ازای آن او را إعانت خواهد فرمود.

جهت دوم اینکه: تلاش و جدیت مؤمن در اطاعت، و ورع و پرهیزش از گناه مایه ترغیب شدن مردم در پیروی از شیوه او، و دانستن حقایق امامش خواهد شد، زیرا که این شیوه دلیل بر آن است که امام علیه السلام او را چنین آداب آموخته است^{۶۴۳}، پس سبب پیروی و اقرار و اعتقاد به امام و اعراض از دشمنان و مخالفان خواهد شد، و بدینوسیله امام خود را یاری می‌دهد، و با دشمنانش اینچنین جنگ می‌کند، چنانکه امام علیه السلام در حدیث گذشته فرمود: «و کیدوا أعدائنا به».

و اما اینکه إعانت و یاری خودشان است وجه اولش آن است که: جدیت در اطاعت و پرهیز از معصیت سبب بقا و ثبات ایمان می‌شود، همچنانکه افتادن در گناه و اصرار در بدیها بسا که مایه زوال ایمان گردد، خدای عزوجل شانه فرماید:

(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ

آخر سر انجام آنانکه به اعمال زشت و کردار بد پرداختند این شد که آیات خدا را تکذیب نموده و به استهزا گرفتند).^{۶۴۴}

وجه دیگر اینکه: کوشش و تلاش در اطاعت و پرهیز از گناهان، و پیروی از امام علیه السلام سبب مجاورت با او در بهشت برین می‌شود، و این اعانت کردن مؤمنین نسبت به خودشان در رستگاری به مجاورت امام در منزلگاه سلامت و جایگاه گرامی (بهشت) می‌باشد، همچنانکه مخالفت نمودن با او در اعمال موجب محروم ماندن از این ثواب و دور شدن از جوار ائمه اطیاب علیهم السلام می‌گردد.

و گواه بر این است آنچه ثقة الاسلام کلینی در روضه کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن بن علی از حماد لحام از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام روایت آورده اینک:

«پدرش علیه السلام به او فرمود: پسر جانم راستی که چنانچه تو در عمل برخلاف من رفتار کنی فرد ای قیامت در منزلگاه هم منزل من نخواهی بود. سپس فرمود: خدای عزوجل نخواسته کسانی

سر پرستی افراد دیگری که در اعمال با ایشان مخالفند را به عهده داشته باشند، و با آنان روز قیامت هم منزل شوند، نه به پروردگار کعبه سوگند».^{۶۴۵}

و بد نیست که سخن خود را در اینجا به تحقیق مطلب برای تعیین رجال این حدیث پایان دهیم، و انگیزه ما بر این کار مخفی ماندن آن بر بعضی از علمای برجسته است که در کتاب مرآة العقول خود گفته: این حدیث مجهول است.

پس با استعانت از خداوند متعال و استمداد از آل رسول صلی الله علیه وآله می گوئیم: این حدیث به نظر من از احادیث صحیح می باشد، و اگر توضیح مطلب را می خواهی و مایل هستی که پرده از روی حقیقت برداشته شود، پس با آموزش بگشای، و دل برای پذیرش حقیقت جاری شده فراهم بنمای^{۶۴۶} و بدانکه محمد بن یحیی عطار همان محمد بن یحیی ثقة جلیل القدر است، و یک قاعده کلی برایتان می گویم اینکه: هر جا محمد بن یحیی در اول سند کافی واقع شود، او همین شخص ثقة جلیل است.

و اما احمد بن محمد که در طریق این حدیث واقع شده احمد بن محمد بن عیسی اشعری ثقة جلیل شیخ قمین و شخص وجیه و فقیه آنان است.

و اما حسن بن علی: آنچه از بررسی اخبار و کتب رجال برای ما ظاهر گشته این است که او حسن بن علی بن فضال می باشد، و او ثقة جلیل عابد پرهیز کار است، و برای او مناقب بسیاری عبادت‌های مهمی یاد کرده اند، و مقاماتش در کنار ستون هفتم مسجد کوفه معروف، و دوران شب با کثرت عبادت و سجده های طولانی زبازدمی باشد، و هر چند که او در قسمتی از زندگانش روش فطحیه را داشته ولی از آن عقیده برگشت و شیوه درست را پیش گرفت، و به آیین امامان برحق علیهم الصلاة والسلام گردن نهاد.

و اما حماد لحام: او حماد بن واقد کوفی لحام است، وی از شیعیان بزرگوار و ثقة دانای بر امر امامان علیهم السلام است، و هر چند که من وثیق صریحی راجع به او در کتابهای رجالی که فعلاً در دسترس دارم نیافتم، ولی آنچه برایم ظاهر شده و در دل قوت یافته این است که وی از ثقات جلیل القدر و رواو یان خردمند است.

و شاهد بر این چند وجه است:

أول: اعتماد راو یان قمی بر روایت او، بخصوص احمد بن محمد بن عیسی — که ذکر گردید — با وجود جلالت قدر و دقت او، زیرا که قمیها از کسی که از افراد ضعیف روایت می کرد دوری می جستند، بلکه گفته شده که از همین جهت عیسی یاد شده در فوق احمد بن محمد بن خالد برقی را از قم تبعید کرد.

دوم: اینک ابن فضال — با همه وَرَع و دَقَّت و تقوایش — از اور روایت کرده، و روایت کردن افراد جلیل القدر از کسی، از نشانه های وثوق و اطمینان می باشد، چنانکه در جای خود بیان گردیده است.

سوم: فرمایش امام ابو محمد عسکر علیه السلام در پاسخ به سؤالی که راجع به کتابهای بنی فضال از آن حضرت شده که جواب فرمود:

«آنچه روایت کرده اند را بگیری و آنچه نظر داده اند را واگذارید.»

چهارم: روایت جعفر بن بشیر بجلی، ثقة جلیل القدر از او که در شرح حالش گفته اند: از ثقات روایت کرده است.

پنجم: آنچه شیخ صدوق^{۶۴۷} محمد بن یعقوب کلینی — رحمه الله — در اصول کافی در باب تَقِيَّة از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از حماد بن واقد لَحَام آورده که گفت:

«حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام را در راهی پیش روی خود دیدم، پس روی از آن جناب گردانیدم، و مدتی بعد از آن رفتم و بر آن حضرت وارد شدم، پس عرضه داشتم: فدایت گردم، من شما را می بینم و روی از شما برمی گردانم تا مبادا شما را به زحمت و مشقت اندازم، آن حضرت علیه السلام به من فرمود: خداوند بر تو رحمت آرد، ولی دیر و زمردی در فلانجا مرادید و گفت: بر تو سلام باد ای ابا عبدالله؛ او کار خوب و پسندیده ای نکرد.»^{۶۴۸}

و در این حدیث شریف دلالت بر این هست که حماد از شیعه امامیه است، و شناخت و بینش نسبت به موارد تقیه داشته، و به حفظ امام علیه السلام و تحصیل رضایت او به هر گونه که مقتضی باشد اهتمام می ورزیده، و امام علیه السلام برای همین جهت در حق او دعا کردند.

و نیز بر عقل و هوش و فهم و اِفِرْا و دلالت دارد. و به آنچه بیان کردیم حال و وضع حماد از لحاظ دین و عقیده و مورد اطمینان بودن و جلالت قدر معلوم شد، و از آنچه مولانا مجلسی — رحمه الله — پنداشته است که حکم به مجهول بودنش نموده خارج است.

هفتاد و چهارم

حفظ زبان از غریب‌اد خداوند و مانند آن

و این کار هر چند که در هر زمان خوب و پسندیده است ولی چون انسان در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام بیشتر در معرض خطر و زیان و فتنه و امتحان است، اهتمامش به این امر مؤکدتر و مهمتر از سایر زمانهاست.

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین در خبر صحیحی از جابر از مولایمان حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام روایت آورده که فرمود:

«زمانی بر مردم فرامی رسد که امام آنها از نظرشان غائب می شود، ای خوشا به حال آن کسانی که در آن زمان بر امر ثابت بمانند، کمترین چیزی که از ثواب به آنها می رسد اینکه خداوند جل جلاله آنها را نداند می کند و می فرماید: ای بندگان و کنیزان من به سر من ایمان آوردید و غیب مرا باور داشتید، پس بشارت باد شما را به نیکی و ثواب از من که شما به حق بندگان و کنیزان من هستید، از شما می پذیرم و شما را عفو می کنم و گناهانتان را می آمرزم و به سبب شما باران به بندگانم می رسانم و بباران آنها دفع می کنم، اگر شما نبودید عذاب خود را بر آنها نازل می کردم. جابر گوید: عرضه داشتم: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله، بهترین کاری که مؤمن در آن زمان انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی».^{۶۴۹}

و در مجالس شیخ صدوق بسند خود از امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هر کس خدای تعالی را بشناسد و تعظیمش کند دهانش از سخن و شکمش را از غذا باز خواهد داشت، و رنج روزه و شب‌داری را بر خود هموار خواهد ساخت، [اصحاب] گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله پدران و مادرانمان فدایت باد، اینان اولیای خدا هستند؟ فرمود: همانا

اولیای خدا ساکت ماندند پس سکوتشان اندیشه بود، و سخن گفتند و سخنشان ذکر بود، و چون نگر بستند نگاهشان عبرت بود، و زبان گشودند پس نطقشان حکمت بود، و راه رفتند پس راه رفتنشان در میان مردم برکت بود، چنانچه اجلهایی که خداوند بر آنان نوشته نبود ارواح آنها در کالبدهایشان قرار نمی گرفت از بیم عذاب و از شوق ثواب». ۶۵۰

توضیح

غالباً سکوت در حفظ زبان از سخن گفتن بکار می رود، جائیکه انسان در معرض سخن گفتن است، و صمت اعم از آن است، و نطق غالباً در مقام مخاطبه بکار می رود، و تکلم اعم از آن است.

در اصول کافی در خبر صحیحی از امام ابو جعفر یا قر علیه السلام آمده که فرمود:

«همانا شیعیان مالالها هستند». ۶۵۱

و در همان کتاب بسند موثق از امام کاظم علیه السلام آمده که شخصی به آن حضرت

عرضه داشت: مرا سفارشی بنما، فرمود:

«زبان را حفظ کن که عزیز شوی، و زمام امورت را به دست مردم مده که خوار و بون

گردد». ۶۵۲

و در همان کتاب بسند صحیحی از امام رضا علیه السلام آمده که فرمود:

«از نشانه های فقه جلم و علم و خاموشی است، همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است،

همانا خاموشی محبت می آورد، به درستی که آن راهنمای هر خیری است». ۶۵۳

و در خبر صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به شخصی که به محضر آن جناب مشرف شده بود فرمودند:

آیا تو را راهنمایی کنم به چیزی که خداوند به سبب آن تو را به بهشت برسد؟ عرضه داشت: آری یا

رسول الله صلی الله علیه وآله، فرمود: از آنچه خداوند به توادده دیگران را دستگیری کن، عرض

کرد: اگر خودم به آنچه می خواهم ببخشم نیازمند تر باشم چطور؟ فرمود: پس مظلوم را یاری کن،

عرضه داشت: اگر از کسی که می خواهم یاریش کنم ناتوانتر بودم چه؟ فرمود: پس کاری برای

نادان کن — یعنی او را راهنمایی کن — گفت: چنانچه خودم از کسی که می خواهم راهنمائیش

کنم ناتوانتر بودم؟ فرمود: پس زبانت را بر بند جز از خیر، آیا شادمان نیستی که یکی از این صفات

در تو باشد که تو را به بهشت بکشاند؟». ۶۵۴

و در کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«بنده پیوسته نیکوکار نوشته می شود مادام که ساکت باشد، پس چون سخن بگو بد نیکوکار یابد
کار نوشته شود». ۶۵۵

شیخ صدوق نیز در فقیه مانند این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است. ۶۵۶
و این دو حدیث و حدیث پیش از آنها و حدیثی که از مجالس شیخ صدوق روایت آوردیم
دلالت دارند بر اینکه سکوت و خاموشی به خودی خود عبادت مستحبی است، هر چند بر امر
راجحی — از قبیل تفکر و تقیه و مانند اینها — مشتمل نباشد، و روایات چندی بر این مطلب دلالت
دارند که ان شاء الله تعالی آنها را خواهیم آورد.
و مجلسی — رحمه الله تعالی — در دلالت حدیث اخیر تأمل کرده، و در شرح فرموده امام
علیه السلام:

«نیکوکار نوشته می شود...» گوید: «یا به خاطر ایمانش و یا برای سکوتش، زیرا که آن
[سکوت] از اعمال صالحه و کارهای نیک است، چنانکه ناظران در این خبر یاد آور شده اند».

سپس گفته:

«و من می گویم: فرض اول نزد من اظهر است، هر چند که بیشتر افراد به آن توجه ننموده اند
چونکه آن حضرت علیه السلام فرموده: «پس چون سخن بگو بد نیکوکار یابد کار نوشته شود»،
زیرا که بنا بر احتمال دوم حضور ازین می رود، چون ممکن است سخن مباحی بگو بد که نه
نیکوکار شود و نه بد کار، مگر بد کار را مجازاً عمومیت دهیم که به طور مطلق غیر نیکوکار را شامل
گردد، و این بعید است».

اگر اشکال شود: بنا بر آنچه اختیار کردید ایراد می گردد که هنگام گفتن سخن حرام ثواب ایمان
برایش حاصل است، پس هم نیکوکار است و هم بد کار بنا بر این مرد بودن بین نیکوکار و بد کار
درست نیست؟

در جواب گویم: ممکن است منظور از نیکوکار؛ نیکوکاری است که هیچ بدی نکند، چنانکه
ظاهر همین است، پس مقابله [بین نیکوکار و بد کار] صحیح می باشد، اضافه بر اینکه باقی بودن
ثواب استمرار ایمان با وجود ارتکاب معصیت را ممنوع می دانیم، و به عدم [استمرار ثواب ایمان]
اشاره دارد فرموده معصومین علیهم السلام: «زنا کننده در حالیکه مؤمن است زنا نکند» و امثال آن
که بعضی از این احادیث گذشت، و این بیان می تواند یکی از محملهای این اخبار باشد و یکی از
علل آنچه روایت آمده که: «خواب عالم عبادت است» یعنی او در حال خواب هم در حکم
عبادت است، به خاطر استمرار ثواب عمل و ایمان او و چیزی که آن را در آن حال باطل کند از او
صادر نمی شود». ۶۵۷

و این سخن از چند جهت محل نظر و اشکال است:

اول: آنچه ایشان أظهر دانسته اند ظاهر نیست، و مقید نمودن ثواب به اینکه برای ایمان اوست دلیل و شاهدهی بر آن نیست، بلکه ظاهر آن است که ناظران در خبر— که بیشتر صاحب نظران هستند همچنانکه خود به آن اعتراف کرده— فهمیده اند، و اینکه گفته: «بنا بر احتمال دوم حَضْرَازِیْن می رود...» خطاست، چون کسی که سخن مباحی بگوید نیز نسبت به خودش بد کرده، زیرا که سرمایه خود را ضایع نموده و آن را بدون عوض از بین برده است، چون می تواند همین مقدار از عمرش را هم که در سخن مباح گفتن صرف می کند، در ذکر یا دعا یا خواندن و مانند اینها مصرف نماید، و به سبب آن خیر بسیاری بدست آورد، و در اینجا اصلاً مجازی نیست، چون مخفی نیست اینکه هر کسی یا نسبت به خودش نیکوکار است و یا بد کار، اولی کسی است که منفعتی به سوی خود جلب نماید، و دومی کسی است که سودی را از خودش دور سازد.

و بد کار بر دو گونه است: یکی آنکه عقوبت و صدمه ای نیز به سوی خودش بکشاند، و دیگری کسی تنها با از دست دادن منفعت به خودش بد می کند، و هر کدام از این دویه خودش را بد می کنند، زیرا شخص بیکاره ای که عمرش را ضایع می کند و آن را بدون منفعت دنیوی یا اخروی تلف می سازد از لحاظ عقل و عُرف به خودش بد کرده است، و هیچیک از عقلا در این باره تردید نمی کنند.

و به آنچه یاد آوردیم جهت عمومیت و حَضْر در فرموده خدای عزوجل:

(وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...)

معلوم می شود، چون ظهور دارد در اینکه هر فرد از افراد انسان که عمر خود را در کارهای نیک مصرف نکنند از زیانکاران است، به سبب اینکه سرمایه اش را ضایع نموده، هر چند لحظه ای از لحظه های عمرش باشد، پس در آنچه گفتیم تدبیر کن که ان شاء الله تعالی فواید بسیاری دارد، و چه خوش گفته اند:

الدَّهْرُ سَاوَمِنِي غُمْرِي فَقُلْتُ لَهُ
نَمَّ اشْتَرَاهُ بِتَدْرِيجٍ بِلَا تَمَنِي
مَا بَعْتُ غُمْرِي بِالْدُنْيَا وَمَا فِيهَا
تَبَّتْ يَدَا صَفْقَةٍ قَدْ خَابَ شَارِبُهَا

یعنی: زمانه در پی خریدن عمر من برآمد، به او گفتم عمر خود را به دنیا و آنچه در آن هست نمی فروشم سپس به تدریج و کم کم آن را بدون بها خریداری نمود، بریده باد دست معامله کننده ای که فروشنده اش زیان برده است.

دوم: اینکه در مقام جواب اشکالی که بر خود وارد نموده گوید: «ممکن است منظور از نیکوکار...» وجهی برایش نمی شناسم، و ظاهر از روایت آن است که سکوت کننده یا متکلم به

حسب عملش نیکو کار یا بد کار باشد، که اگر ساکت باشد این عملش احسان به خودش می باشد، و اگر سخن نیکی بگوید این عملش نیز احسان و نیکی به خودش می باشد، و اگر سخن مباحی بر زبان براند با این کار به خودش بد کرده، چون ثواب سکوت را از دست داده است، و چنانچه سخن حرامی بگوید با این عمل از دو جهت به خودش بدی کرده، یکی از دست دادن منفعت سکوت، و دیگر: استحقاق عقوبت یافتن به سبب سخن گفتن به حرام.

سوم: اینکه گوید: «اضافه بر اینکه باقی بودن ثواب استمرار ایمان با وجود ارتکاب معصیت را ممنوع می دانیم» اشتباه روشنی است، زیرا که با عدالت سازگار نیست، چون بدون تردید به مقتضای دلایل محکمی که در جای خود بیان گردیده ایمان عبارت است از اعتقاد و اقرار و از این دو ترکیب می یابد.

و اما اعمال: در تحقق یافتن اصل ایمان مداخلیتی ندارند، هر چند که در کمال یافتن آن دخالت دارند، پس چنانچه فرض شود که مؤمن زنا کار در حال زنا کردن بمیرد، قطعاً در آتش جهنم تا ابد نخواهد ماند، هر چند که به خاطر کارش — در صورتیکه شفاعت به او نرسد — عقاب می گردد، و در نظر فرقه امامیه شبهه ای در این نیست که ایمان سبب داخل شدن به بهشت می باشد.

و مقتضای سخن این فاضل آن است که چنین شخصی تا ابد در جهنم بیفتد، و من نمی دانم این سخن چگونه از این فاضل دانشمند صدور یافته! ولی بسا که اسب اصیل هم لغزشی یابد، و شمشیر تیز چیزی را نبرد، و معصوم کسی است که خدای تعالی او را مصون بدارد.

چهارم: اینکه گفته: «و به عدم [استمرار ثواب ایمان] اشاره دارد فرموده معصومین علیهم السلام: (زنا کننده در حالیکه مؤمن است زنا نکند)». نیز سخن نادرست و ادعای بدون دلیل است، و حق این است که ایمان به حسب کمال مراتب و درجات متفاوت و مختلفی دارد، چنانکه از روایات بسیاری این معنی استفاده می شود، و مؤمن کامل کسی است که عملش گفتارش را تصدیق کند، و بدون شک گناهکار در حال معصیت عملش برخلاف اعتقاد و گفتارش می باشد، و از این جهت نقصان و کمبودی در ایمانش داخل می شود، ولی اصل ایمان محقق و در او موجود است، زیرا که ایمان — چنانکه دانستی — اعتقاد و اقرار است، و تا وقتیکه اعتقاد و اقرار آن شخص باقی است ثواب ایمان نیز ثابت است، و به آنچه یاد کردیم بسیاری از روایات و دعاهایی که از امامان علیهم السلام روایت شده اند راهنمایی می کنند، از جمله فرموده امام علیه السلام در یکی از دعاهای:

«اللَّهُمَّ إِنَّ عَصِيَّتَكَ فِي أَشْيَاءَ أَمَرْتَنِي بِهَا وَأَشْيَاءَ نَهَيْتَنِي عَنْهَا فَإِنِّي قَدْ أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْإِيمَانُ بِكَ مَنَّا مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَنَّا بِهِ مِنِّي عَلَيَّكَ ...»

بار خدایا چنانچه من نسبت به بعضی کارها که امر فرموده‌ای انجام دهم، و بعضی از کارها که نهی کرده‌ای تا انجام ندهم [اگر در این کارها] تو را معصیت و نافرمانی نموده‌ام، پس همانا من در محبوبترین چیزها نزد تو که ایمان به تو است اطاعتت نموده‌ام در حالیکه آن ایمان را هم تو بر من ممت نهادی نه اینکه من بر تو ممتی داشته باشم...».

پنجم: اینکه گفته: «و این بیان می‌تواند یکی از محملهای این اخبار باشد و یکی از علل آنچه روایت آمده که: (خواب عالم عبادت است)... نیز تأویل بدون دلیل است، بلکه اولی آن است که فرموده معصومین علیهم السلام: «خواب عالم عبادت است» و مانند آن را بر ظاهرشان باقی بگذاریم، و به تکلف و تأویلی در این موارد نیاز نداریم، زیرا که تحصیل علوم شرعی که خداوند به آنها فرا خوانده است ثوابهای بسیار و فواید زیادی دارد، از جمله اینکه: خدای تعالی به خوابیدنش هم ثواب عبادت را می‌دهد، و حکمتش آن است که طالب علم خودش را در راه تحصیل رضای خداوند به زحمت افکنده، و راحتی را از جانش سلب نموده تا بندگان خدا را هدایت نماید، پس خدای عزوجل به او پاداش داده به اینکه در عوض خوابش که راحت جان و آرامش بدنش در آن است ثواب عبادت را عنایت فرموده که عبارت است از بکار بردن بدن در سختی اطاعت، پس با هر خواب تازه‌ای که برای عالم پیش می‌آید ثواب دیگری برایش تجدید می‌گردد به پاداش اینکه جان خود را در تحصیل علم به رنج و خستگی افکنده است.

و این نظیر آن است که در ثواب زیارت قبر مولای شهیدمان حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه الصلاة والسلام روایت آمده که:

«فرشتگان خدای تعالی را عبادت می‌کنند در حالیکه او [زیارت کننده] خوابیده است و ثواب برای اوست، و پس از مردن او خدای تعالی را عبادت می‌کنند، و ثواب برای اوست».

و حاصل آنچه یاد کردیم اینکه: ساکت ماندن — جز از سخنی که خدای تعالی به آن راضی است، یا گفتن آن ضرورت دارد از حرفهایی که مؤمن در زندگی کردن در این دنیای فانی و معاشرت با اهل آن ناچار است بر زبان آورد — به خودی خود عبادت مستحبی

است، هر چند با قطع نظر از آنچه در آن حاصل می شود— مانند اندیشیدن و غیره— فرض گردد، و چندین روایت که در کتاب لئالی یاد گردیده بر آن دلالت می کند، از جمله: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آمده که [به خداوند متعال] عرضه داشت: پروردگارا، اول عبادت چیست؟ خداوند فرمود: «خاموشی و روزه».

و در خبر دیگری آمده:

«چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی؛ و آن اول عبادت است...».

و [خداوند فرموده]:

«ای احمد صلی الله علیه وآله وسلم، هیچ عبادتی نزد من محبوبتر از خاموشی و روزه نیست.».

و فرموده:

«نشانه های فقه [و فهم درست] علم و حلم و خاموشی است، همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است، پس زبانت را جز از خیرنگاهدار تو را به بهشت می کشاند.».

و به حضرت عیسی علیه السلام عرض شد:

ما را به کاری راهنمایی کن که به وسیله آن به بهشت داخل شویم؟ فرمود: «آبدأ سخن نگوید.».

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

«مدارا و میانه روی و خاموشی یک بخش از بیست و شش بخش پیغمبری است.».

و به ابوذر فرمود:

آیا کاری به تونیاموزم که در ترازو [ی قیامت] سنگین و برزبان سبک باشد؟ عرضه داشت: چرا یا رسول الله، پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: خاموشی و حسن خلق، و واگذارن آنچه به تو مربوط نمی باشد.».

و حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

«عبادت ده جزء است، نه جزء آن در خاموشی است، و یک جزء در فرار کردن از مردم می باشد.».

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده:

«هر کس زبانش را نگهدارد خداوند زشتیهایش را بپوشاند».

و در روایت آمده اینکه:

«جوانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در غزوه اُحُد در حالی کشته شد که بر اثر گرسنگی شدید سنگی بردل بسته بود، پس مادرش کنار بدنش حاضر شد، خاکها را از صورتش پاک می کرد و می گفت: پسرم بهشت تو را خوش باد، پس رسول خدا صلی الله علیه وآله به او فرمود: از کجا می دانی که بهشت برایش خوش است، شاید به چیزی که فایده ای نداشته سخن گفته باشد».

و در حدیث قدسی آمده:

«ای فرزند آدم، چنانچه قساوتی در دل، و محرومیتی در روزی، و بیماری در بدنت یافتی، پس بدانکه توبه چیزی سخن گفته ای که به تو مربوط نبوده است».

و نقل شده که خواجه ربیع مدت بیست سال برای امور دنیا سخن نگفت و بیهودگی نکرد، تا اینکه مولایمان حضرت حسین بن علی علیهما السلام شهید شد، پس جماعتی گفتند: او امروز سخن خواهد گفت، آنگاه به سراغش رفتند و شهادت آن حضرت را به او خبر دادند، وی گفت: خداوند پاداش ما و شما را به کشته شدن حسین علیه السلام بزرگ گرداند، و به آسمان نگریم و گریه کرد و گفت: بار خدایا ای آفریننده آسمانها و زمین دانای غیب و آشکار، تو بین بندگانت در آنچه اختلاف کنند حکم می فرمایی. پس از آن به عبادتگاه خود رفت، و جز سخن حق بر زبان نراند تا اینکه وفات یافت.

در کتاب تحف العقول در سفارشهای امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جندب آمده که فرمود:

«بر تو باد خاموشی که چه جاهل باشی و چه عالم، بردبار محسوب می شوی، زیرا که خاموشی نزد علما برای توزینت است و نزد جاهلان پوشش».

می گویم: و یکی از شعرا چه خوب سروده:

الضَّمْتُ زَيْنَ وَالسُّكُوتُ سَلَامَةٌ فَإِذَا نَطَقْتَ فَلَا تَكُنْ مِثْلًا
مَا إِنْ نَدِمْتَ عَلَى سَكُوتِكَ مَرَّةً وَلَقَدْ نَدِمْتُ عَلَى الْكَلَامِ مِرَارًا

یعنی: خاموشی زینت است و سکوت مایه سلامتی است، پس چنانچه زبان گشودی

پُرگوی مباش، یک بار هم نشد که بر ساکت ماندنت پشیمان گردی، و همانا بارها بر سخن گفتن پشیمان شده‌ای.

و نیز در کتاب تحف العقول از امام صادق علیه السلام آمده، در سفارش به ابوجعفر محمد بن النعمان فرمود:

«همانا کسانی که پیش از شما بودند خاموشی را می‌آموختند و شما گفتن می‌آموزید، هر کدام از آنها چنانچه می‌خواست تعبّد کند ده سال پیش از آن خاموشی را می‌آموخت، پس اگر به خوبی از عهده برمی‌آمد و بر آن صبر می‌کرد تعبّد می‌نمود، و گرنه می‌گفت: من نسبت به آنچه می‌خواهم شایستگی ندارم...»^{۶۵۸}

و اخباری که از امامان معصوم علیهم السلام و کلمات حکمای نیکوکار در این زمینه روایت گردیده بسیار است.

جامع‌ترین آنها روایتی است که شیخ کلینی — رحمه الله — در اصول کافی بسند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«لقمان به پسرش گفت: پسر جان چنانچه پنداری سخن گفتن از نقره است به راستی که سکوت از طلا است.»^{۶۵۹}

می‌گویم: این حدیث دلالت دارد بر اینکه سکوت به خودی خود از سخن گفتن به خودی خود بهتر است، یعنی چنانچه طبیعت سکوت را با صرف نظر از جهاتی که بر آن عارض می‌شود در نظر آوریم، و طبیعت سخن گفتن را با قطع نظر از جهاتی که بر آن عارض می‌گردد فرض بگیریم؛ سکوت بهتر و نیکوتر است، و جهتش نزد اهلش ظاهر است، زیرا که راحتی بدن و دل در آن است، و حفظ کردن عمر از مصرف شدن در آنچه ربطی به او ندارد می‌باشد، فواید دیگری نیز دارد که برای کسی که تدبّر کند روشن می‌شود.

بنابراین قضیه‌ای طبیعی است، و بین این معنی و بین آنچه دلالت دارد بر رُجحان سخن گفتن در موارد خاص، و وجوب آن در موارد دیگر، تعارضی نیست، همچنانکه گاهی سکوت واجب است، و گاهی حرام می‌باشد، و گاهی مکروه است، ولی — نظر به اخباری که بر استحباب آن به خودی خود دلالت دارد — مباح نمی‌شود، و اختلاف حکم سکوت و سخن گفتن در هر جایی به سبب جهتی است که بر هر یک از آنها عارض می‌گردد، و حکم ذاتی طبیعی آن را تغییر می‌دهد.

و شگفت از علامه مجلسی است که پس از ذکر حدیث یاد شده در کتاب مرآة العقول

چنین گفته:

«دلالت می کند براینکه سکوت از سخن گفتن بهتر است، و گویا این بنا بر غالب موارد است و گرنه ظاهراً است که سخن گفتن در بسیاری از موارد از سکوت بهتر است، بلکه سخن گفتن هنگام اظهار اصول و فروع دین و امر به معروف و نهی از منکر واجب است، و سکوت حرام. و در مواعظ و نصایح و ارشاد مردم به مصالحشان و ترویج علوم دینی، و وساطت کردن برای مؤمنین، و برآوردن حوائج آنها، و امثال این امور سخن گفتن مستحب است، پس آن اخبار به غیر این موارد اختصاص دارد، و یا به احوال عموم خلق مربوط می شود، زیرا که غالب سخنانشان در چیزهایی است که سودی به حالشان ندارد، و یا اینکه در آن احادیث به امور مباح اکتفا شده است».^{۶۵۹}

می گویم: پس از تأمل در آنچه بیان داشتیم خواهید دانست که نیازی به این توجیهاست، و داعی ندارد که کلام فوق را از ظاهرش بازگردانیم، و برایتان واضح می شود که اشکالات گفته های او — که خداوند مقامش را برتر سازد — چه می باشد، و گویا به خاطر کارهای زیادش حقّ نظر کردن و دقت نمودن در حدیث را کاملاً آدا نکرده است.

توجه و توجیه

دانستی که مقتضای اخباری که از امامان علیهم السلام روایت آمده و به حکم عقل خالص از اوها تأیید گردیده آن است که سکوت به خودی خود از سخن گفتن برتر است، ولی گاهی مورد انطباق آن عارض می شود، به سبب اینکه امری بر آن وارد یا نهی به آن متوجه می گردد، و سخن گفتن نیز همین حکم را دارد به حسب توجه یافتن امر یا نهی نسبت به آن در هر مورد. و این مطلب بر علما پوشیده نیست، و منظور ما در اینجا بیان مسئله ای است که بسیار مورد ابتلای مردم واقع می شود و ندیده ام که کسی آن را به خوبی متعرض شده و کاملاً تحقیق کرده باشد، و آن اینکه آیا هنگام شنیدن قرائت قرآن سکوت کردن و گوش دادن واجب است یا نه؟ پس می گوئیم در این مسأله سه مبحث هست:

اول: در حکم مسأله در نماز جماعت.

دوم: در حکم آن هنگامی که امام جمعه مشغول خطبه نماز جمعه است.

سوم: در حکم آن هنگام شنیدن قرائت قرآن در سایر اوقات و احوال.

مبحث اول: گفته شده: بر مأمومی که به امام جماعت جامع الشرائطی اقتدا کرده در نمازهایی که باید بلند خوانده شوند هرگاه قرائت او به گوشش می رسد، واجب است قرائت او را گوش دهد و خاموش بماند. و بعضی آن را مستحب دانسته اند، و آنچه در

روایات آمده؛ نهی از قرائت در آن حالت است.

و اما اینکه ساکت ماندن حتی از تسبیح و ذکر گفتن هم واجب باشد، دلیلی بر آن نیافتیم، بلکه دلیل برخلاف آن در اخبار موجود است، و تفصیل سخن را در فقه تحقیق کرده‌ایم.

مبحث دوم: گفته می‌شود: بر حاضرین در محل بر پایی نماز جمعه واجب است خاموش بمانند و گوش فرا دهند، و به قولی: بر نمازگزاران واجب است، و به قولی: بر آن تعداد کسانی که نماز جمعه به آنها منعقد می‌گردد، و به قولی: بر کسانی از مأمومین که صدای خطبه به گوششان می‌رسد واجب است، و بعضی هم مستحب دانسته‌اند. و کسانی که آن را واجب شمرده‌اند اختلاف دارند، بعضی قائلند: واجب است هر دو خطبه را از اول شروع خطبه تا به آخر گوش دهند.

و بعضی گویند: خاموش ماندن و گوش دادن به حداقل واجب از دو خطبه واجب است، و بعضی خاموش ماندن و گوش دادن به مواعظ دو خطبه را واجب شمرده‌اند، و قول به استحباب و پیش گرفتن راه احتیاط روشن و راست است، و تفصیل سخن در اینجا از مقصود ما خارج است.

مبحث سوم: یعنی وجوب یا استحباب خاموش ماندن هنگام به گوش رسیدن قرائت قرآن در مطلق اوقات و احوال، که مقصود یاد کردن همین مبحث است زیرا که در کتب علمای اعلام حق آن کاملاً آدا نشده است: از بسیاری از فقهای عامه قول به وجوب خاموش ماندن و گوش دادن هنگام شنیدن قرآن به طور مطلق حکایت شده، ولی علمای امامیه - قدس الله أسرارهم - به نفی وجوب و اثبات استحباب قائل شده‌اند، وعده‌ای از آنان بر این مطلب حکایت اجماع کرده‌اند، و همین قول حق است.

ولی مولانا المجلسی - رحمه الله - در این مسأله توقف نموده، چنانکه در کتاب صلاة بحار پس از ذکر فرموده خدای تعالی: (وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) ^{۶۶۰} گوید:

«عموم این آیه بر وجوب گوش کردن و سکوت هنگام قرائت هر خواننده قرآن دلالت دارد، در نماز باشد یا غیر آن، بنابراینکه امر مطلق باشد یا او امر قرآن را برای وجوب بدانیم، و مشهور وجوب سکوت هنگام قرائت امام جماعت، و استحباب در غیر آن می‌باشد، با اینکه ظاهر بسیاری از اخبار معتبر وجوب آن به طور مطلق است ^{۶۶۱}، مگر خبر صحیح زراهِ از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام که فرمود:

«وَأَنْ كُنْتَ خَلْفَ إِمَامٍ فَلَا تَقْرَأَنَّ شَيْئًا فِي الْأَوَّلِينَ وَأَنْصِتْ لِقِرَائَتِهِ

وَلَا تَقْرَأَنَّ شَيْئًا فِي الْأَخْبَرَيْنِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ: (وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ) یعنی فی الفریضه خلف الإمام (فَأَسْمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) وَالْأَخْبَرَانِ تَبَعٌ^{۶۶۲} لِلأُولَئِينَ = وهرگاه به امام جماعتی اقتدا کردی پس در دو رکعت اول چیزی نخوان و برای شنیدن قرائت او خاموش بمان، و در دو رکعت اخیر قرائت بکن، که خدای - عَزَّوَجَلَّ - به مؤمنین می فرماید: (و چون قرآن قرائت شود) یعنی: نماز واجب پشت سر امام جماعت (پس بدان گوش دهید و خاموش بمانید شاید که مورد لطف و رحمت [خداوند] واقع شوید) و دو رکعت اخیر همچون دو رکعت اولی می باشند» و می توان این حدیث را حمل کرد که آیه در این مورد نازل شده، و با عموم آن منافاتی ندارد، ولی نقل إجماع کرده اند بر اینکه گوش فرا دادن در غیر قرائت امام جماعت واجب نیست.

و ممکن است این نظر تأیید گردد به اینکه گوش دادن به هر قرائتی طاقت فرساست، و اینکه امر شده: در جماعت خواندن پشت سر امام جماعتی که نباید به او اقتدا کرد باید قرائت را خواند، و می توان از إشکال طاقت فرسا بودن جواب داد به اینکه در صورتی این حکم لازم می آید که جماعت خواندن ترک شود که در این زمان شایع است.

و اما نمازهای مستحبی را در خانه هایشان می خوانند.

و امر به قرائت پشت سر کسی که نباید به او اقتدا کرد برای ضرورت است، و سبب نمی شود که خاموشی در غیر آن واجب نباشد، اضافه بر اینکه در باره آن نیز روایت شده که باید خاموش ماند.

و جان کلام اینکه مسأله خالی از إشکال نیست، و احتیاط آن است که تا حدّ ممکن خاموش ماندن رعایت گردد»^{۶۶۳}.

پایان گفتار مجلسی که خداوند در بهشت مقامش را برتر سازد. و خواهی دانست که چه اشکالاتی بر سخن او متوجه می گردد، بنابراین چه به نظر ما رسیده است.

پس می گوئیم: مستند ما برای منتفی دانستن وجوب اصل بلکه اصول متعددی است که با إجماعی که در سخن جمعی از علمای برجسته نقل شده تأیید می گردد، و منظور از اصول: اصل برائت از وجوب خاموش ماندن و گوش کردن به قرائت، و اصل مباح بودن سخن گفتن، و استصحاب عدم وجوب که پیش از شنیدن قرائت بوده. اضافه بر اینکه حکم به وجوب إستماع قرائت بر عموم مکلفین طاقت فرساست، که به نصّ قرآن کریم احکام طاقت فرسا در دین نیست.

اضافه بر همه اینها: روایاتی است که تصریح یا ظهور دارند در اینکه این کار مستحب است، و وجوب آن معلوم نیست، و این مطلب بین شیعه امامیه در مسأله ای که مورد ابتلائی

عموم عرب و عجم در هر صبح و شام و هر روز و شب است معلوم و ظاهر می باشد، و چنانچه واجب بود علما آن را در رساله های علمیه خود یاد می کردند، و بر هر کس که هنگامی که شخص دیگری قرآن می خواند حرف بزند اعتراض می کردند، همچنانکه نسبت به کسانی که منکرات را مرتکب می شوند اینکار می نمایند، و اگر چنین بود شیوع و شهرت می یافت، و به گوش همه می رسید و همه سرزمینها را پر می کرد.

و دلیل استحباب به طور مطلق: شهرت محقق و مسلم، و اجماع منقول می باشد، بلکه از کتاب تنقیح اجماع بر استحباب خاموش ماندن — حتی برای مأموم در نمازهایی که باید بلند خوانده شوند پشت سر امام جماعت جامع شرایط حکایت شده است، و این منافات ندارد با آنکه جمعی از علمای ما قائل شده اند که در آن صورت قرائت کردن پشت سر امام جماعت حرام است، زیرا که قرائت کردن از سخن گفتن اخص است، و بنابراین تسبیح گفتن در آن حال جایز و یا مستحب است، برخلاف قرائت، پس اعتراضی بر صاحب التنقیح به اینکه بررسی اقول گواه خلاف مدعی اوست، وارد نیست، زیرا که جستجو کردن در اقوال فقها شاهد وجود کسانی است که به حرمت قرائت [مأموم هنگام قرائت امام جماعت] قائل بوده اند.

و اما اینکه کسی به حرمت تسبیح تصریح کرده باشد نیافتیم، و معترض هم آن را حکایت نکرده است، دقت کنید، و تحقیق مطلب در فقه انجام می شود، و همین به عنوان دلیل استحباب کافی است، اضافه بر اینکه سکوت و گوش فرا دادن تعظیم قرآن است، و تعظیم قرآن در حقیقت تعظیم خالق متان می باشد.

و دلیل دیگر روایتی است که عالیم بزرگوار نوری در کتاب مستدرک الوسائل از کتاب العلاء از محمد بن مسلم از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام آورده که فرمودند:

«خاموش ماندن و گوش دادن به [قرائت] قرآن در نماز و غیر آن مستحب است».^{۶۶۱}

و در تفسیر امام عسکری علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که در فضیلت

سورة فاتحه فرمود:

«و همانا فاتحه الكتاب عظیمترین و برترین چیزهایی است که در گنجینه های عرش می باشد، و خداوند آن را به حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم اختصاص داده و به آن شرافتش بخشیده است، و هیچکدام از پیغمبرانش را با وی در آن شریک نساخته به جز سلیمان را که از آن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ را به وی عطا فرموده است، نمی بینی که [خداوند] از بلقیس حکایت می کند که گفت: (إِنِّي أَلْقَيْتُ إِلَيْكِ كِتَابَ كَرِيمٍ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ = همانا نامه بزرگی به من رسیده است که

آن نامه از جانب سلیمان و عنوانش به نام خداوند بخشنده مهربان است).
توجه کنید پس هرکس آن را در حالی بخواند که به ولایت محمد(ص) و خاندان پاکیزه اش معتقد، و نسبت به امرشان مطیع، و به ظاهر و باطنشان مؤمن باشد، خداوند عزوجل به هر حرف از آن یک حسنه به او عطا خواهد فرمود که هر حسنه از دنیا و آنچه در آن است از انواع ثروتها [خوبیها] و گنجینه ها برتر باشد.
و هرکس به خواننده آن گوش فرا دهد به مقدار یک سوّم آنچه برای خواننده اش هست برایش خواهد بود، پس هر یک از شما از این خیری که برایتان عرضه شده [به شمار وی آورده] بسیار بگیرید که برای شما غنیمت است مبدا و وقتش بگذرد و حسرت در دلهایتان باقی بماند». ۶۶۵

می گویم: از فرموده آن حضرت علیه السلام: «بسیار بگیرید» استجاب قرائت و گوش دادن به قرائت سوره حمد ظاهر می باشد، چون اگر واجب بود جایی برای امر کردن به بسیار خواندن نبود، چون واضح است که واجب را در هر حال باید انجام داد، و قطعاً بین این سوره و سوره های دیگر فرقی نیست.

و در کتاب کنزالعرفان تألیف فاضل مقداد، در پی فرموده خدای تعالی: (وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) گوید:

«امام صادق علیه السلام فرموده: منظور استجاب گوش دادن است در نماز و غیر آن». ۶۶۶

و در وافی و برهان به نقل از تهذیب شیخ طوسی در خبر صحیحی از معاویه بن وهب از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید:

«از آن حضرت پرسیدم: شخصی به امامت جمعی ایستاده که شما او را نمی پسندید در نمازی که باید بلند خواند؟ فرموده: هرگاه شنیدی کتاب خدا تلاوت می شود پس به آن گوش فرا ده. عرضه داشتم: آن امام، جماعت مرا مشرک می داند! فرمود: اگر او خدای را معصیت می کند پس تو خدای را اطاعت کن، بار دیگر سؤال کردم، ولی آن حضرت از رخصت دادن به من امتناع ورزید، عرض کردم: بنابراین در نیت و باطن نماز را می خوانم سپس [به ظاهر] به نماز او حاضر می شوم؟ فرمود: می توانی این کار را بکنی.

و فرمود: حضرت علی علیه السلام در نماز صبح بود، پس ابن الکوا در حالیکه پشت سر آن حضرت بود این آیه را خواند: (وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَىٰ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرَكَتَ لَيْسَ بِظَنٍّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) = و به راستی که بر تو و به رسولان پیش از تو چنین وحی شده که چنانچه [به خدا] شرک ورزی عملت را محو و نابود می گرداند و سخت از زیانکاران خواهی گردید) ۶۶۷ پس امیرالمؤمنین علیه السلام به منظور تعظیم قرآن خاموش ماند تا اینکه [ابن الکوا] از خواندن فراغت یافت، سپس آن

حضرت علیه السلام به قرائت نماز بازگشت، بار دیگر ابن الکوا آیه را باز خواند، پس علی علیه السلام نیز بار دیگر خاموش ماند، و بعد قرائت نماز را ادامه داد، باز هم ابن الکوا آیه را قرائت کرد، و علی علیه السلام خاموش ماند، آنگاه [این آیه را در جواب] به او گفت: (فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُؤْفِقُونَ = پس صبر پیشه کن که وعده خداوند حق و حتمی است و مراقب باش که مردمان بی یقین مقام حلم تو را به خفت و سبکی نکشانند) ۶۶۸ آنگاه سوره را تمام کرد سپس به رکوع رفت. ۶۶۹

می گویم: از این حدیث صحیح پنج حکم ظاهر می شود:
 یکی: استحباب خاموش ماندن برای قرائت قرآن به طور مطلق، هر چند که شنونده در حال نماز باشد، و هر چند که قرائت کننده امام جماعت نباشد.
 دوم: اینکه این مقدار از سکوت با موالاتی که در نماز در بین آیات معتبر است منافات ندارد.

سوم: جایز بودن قرائت قرآن به طور مطلق در حال نماز.
 چهارم: جایز بودن اعلام کردن دیگری و خطاب و تفهیم او با قرائت قرآن.
 پنجم: منافات نداشتن این مقدار از قرائت با موالاتی که معتبر است.
 و به آنچه یاد کردیم استحباب خاموش ماندن و گوش فرا دادن به قرائت قرآن در هر حال و زمان و مکان، ظاهر گشت، بدون فرق بین خطبه جمعه و نماز جماعت و خطبه های دو عید فطر و قربان.

و اما اینکه در این حدیث گوید: «بار دیگر سؤال کردم، ولی آن حضرت از رخصت دادن به من امتناع ورزید» قرائت واجب در نماز است، که این حکم بدان خاطر بوده که مبادا به وی صدمه ای برسد، چنانکه بر کسی که در اخبار این باب تتبع نماید پوشیده نیست، اضافه بر اینکه ما یادآور شدیم که نهی از قرائت بر حرمت سخن گفتن به ذکر و تسبیح دلالت ندارد، چونکه خاص بر عام دلالت ندارد، چنانکه بر اهل خرد پوشیده نیست.
 و اما روایاتی که به وجوب خاموش ماندن تصریح دارند: یا بر استحباب مؤکد حمل می شوند تا بین آنها و بین اخباری که بر آن (= استحباب) دلالت دارند جمع گردد، نظیر اخباری که بر وجوب غسل جمعه دلالت دارند.
 و یا آنها را بر ترقیه حمل می کنیم زیرا که وجوب خاموش ماندن مذهب اهل سنت است، و راه راست در خلاف آنهاست.

و اما اخباری که بر آنها دست یافته ام و به آنها اشارت رفت: آن است که مجلسی در بحار از خط بعضی از فضلا و او از جامع بزنطی از جمیل از زراره حکایت کرده که گفت:

«از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام در باره کسی که قرآن می خواند پرسیدم که آیا بر کسی که آن را می شنود خاموش ماندن و گوش دادن به آن واجب است؟ فرمود: آری هرگاه نزد تو قرآن خوانده شود پس بر تو گوش دادن و خاموش ماندن واجب است.»^{۶۷۰}

و آنچه مجلسی^{۶۷۱} نیز از تفسیر عیاشی از زراره روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: «خاموش ماندن برای [قرائت] قرآن در نماز و غیر آن واجب است، و چنانچه نزد تو قرآن خوانده شود بر تو واجب است خاموش بمانی و گوش فرا دهی.»^{۶۷۲}

مثل همین حدیث در وسائل و برهان روایت آمده است.

و در مجمع البیان از عبدالله بن یعقوب از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید:

به آن حضرت عرضه داشتم: مردی قرآن می خواند آیا بر کسی که آن را شنید واجب است بر آن خاموش بماند و گوش بدهد؟ حضرت علیه السلام فرمود: آری، هرگاه نزد تو قرآن خوانده شود بر تو واجب است خاموش بمانی و گوش فرا دهی.»^{۶۷۳}

اینها روایاتی هستند که بروجوب دلالت دارند، که یا بر تقیّه حمل می گردند، و یا بر تأکید استحباب.

و به آنچه یاد کردیم برایت ظاهر شد که در آنچه مولانا المجلسی — رحمه الله — ذکر کرده از چند جهت جای بحث هست:

اول: اینکه گفته: «ظاهر بسیاری از اخبار معتبر و خوب آن است». گوییم: این اخبار بسیار کو؟ و حال آنکه در بحار خود جز آنچه را حکایت کردیم یاد ننموده است.
دوم: معارض بودن این اخبار با آنچه دانستی، و اینجا جای جمع بین آنها است، و جمع عرفی مورد قبول همان حمل کردن بر استحباب می باشد، و بدون تردید جمع کذب بین دلایل اولی و شایسته تر است.

و چنانچه از این جمع چشم پوشیم جمع کردن به اینکه اخبار دلالت کننده بر وجوب را بر تقیّه حمل نماییم، همچنانکه در روایات علاجیه [که حکم اخبار متعارض را بیان و علاج می کنند] آمده که در جای خود یاد شده اند، و این را جمع از جهت صدور می نامند.

و هرگاه از این هم چشم پوشیم، و فرض کنیم که جای ترجیح است، بدون تردید باید اخبار استحباب را ترجیح دهیم، چون به وسیله اجماع و شهرت و غیر اینها — چنانکه

دانستی - تأیید و تقویت می شوند.

سوم: اینکه آیه شریفه با قطع نظر از روایت صحیحی که یاد کردیم نیز بر وجوب سکوت هنگام شنیدن قرائت قرآن دلالت ندارد، هر چند که امر را برای وجوب؛ و خطابه‌های شفاهی را نسبت به سایر مکلفینی که در وقت خطاب نبوده‌اند - به خودی خود و یا بر حسب أدله اشتراک در تکلیف - عام بدانیم، چونکه منظور از «انصات» در آیه شریفه معلوم نیست.

نیشابوری در تفسیر خود از واحدی حکایت کرده که گفت:

«انصات نزد عرب رها کردن بلند خواندن می باشد، هر چند که آهسته پیش خود بخواند اگر کسی نمی شنود».

و بنابراین دلیل مُجمل خواهد بود، منظور بین سکوت محض و آهسته خواندن مردّد می باشد؛ و شاهی بر این نیست که سکوت همان معنی حقیقی باشد تا در صورت شک مقتضای اصل [حمل کردن هر لفظ بر معنی حقیقی خود] این باشد که لفظ را بر آن حمل کنیم؛ بنابراین به اصل برائت از وجوب رجوع می کنیم. و چنانچه ادعا شود که از لفظ انصات؛ معنی سکوت در ذهن تبادّر می کند، ادعایی بدون دلیل است. و از اینجاست که می توان وجوب سکوت را بر مأمومی که به امام جماعت جامع الشرایطی در نمازی که باید بلند خواند اقتدا نموده در حال قرائت نیز ممنوع دانست، اجماعی که از تنقیح حکایت شده هم آن را تأیید می کند، بلکه چند روایت بر عدم وجوب دلالت دارند، از جمله:

در حدیث صحیح ابوالمغرا می باشد که گفت: در محضر امام ابو عبد الله صادق علیه السلام شرفیاب بودم پس حفص کلبی از آن جناب سؤال کرد و گفت:

«هرگاه به امام جماعتی اقتدا کرده باشم، که قرائت را بلند می خواند آیا دعا کنم و استعاذه بنمایم؟ فرمود: بله، دعا کن».^{۶۷۴}

و اینکه آن را بر پیش از شروع امام در قرائت، و یا در صورتیکه مأموم قرائتش را نشنود حمل کنیم درست نیست، زیرا که خبر معارضی نیست که موجب توجیه و حمل کردن این روایت صحیح برخلاف ظاهرش باشد.

و از جمله: خبر صحیحی است که از زراره آمده از یکی از دو امام [باقر و صادق علیهما السلام] که فرمود:

«هرگاه پشت سر امام جماعتی بودی که می توانی به او اقتدا کنی پس انصات کن، و

پیش خودت تسبیح بگویی».^{۶۷۵}

و این دلالت دارد که منظور از «انصات» در آیه، و خبر صحیحی که در کلام مجلسی — رحمه الله تعالی — یاد گردیده، بلند نخواندن است، و گرنه امر نمی فرمود که پیش خودت تسبیح بگویی، و اینکه آن را تنها بر ذکر و یادآوری در دل حمل نماییم، اضافه بر اینکه بعید است نه داعی بر آن هست و نه شاهی.

و از جمله: روایت ابوخیدیجه سالم بن مکرم از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«هرگاه امام جماعت عده ای بودی پس برتوباد که در دو رکعت اول نماز قرائت کنی، و بر کسانی که پشت سرت هستند باد که بگویند:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ در حالیکه ایستاده

باشند...».^{۶۷۶}

و اخباری که از قرائت کردن پشت سر امام جماعت نهی می کنند، دلالت ندارند که به طور مطلق تکلم کردن حتی ذکر و تسبیح و دعا ممنوع باشد.

و از همه این مطالب معلوم می شود که سکوت بر نمازگزاران در حال خطبه امام جمعه واجب نیست، زیرا که عمده دلیل کسانی که آن را واجب می دانند آن است که دو خطبه در بعضی از روایات به منزله دو رکعت از نماز به شمار آمده، و هرگاه وجوب آن در نماز ثابت نشود در خطبه ها هم ثابت نیست، اضافه بر اشکالات دیگری که بر قائلین به آن لازم می آید که اینجا جای ذکر آنها نیست.

پس حاصل تمامی آنچه یاد کردیم اینکه سکوت هنگام شنیدن قرائت قرآن در هیچ حالی از احوال واجب نیست، مگر در صورتیکه ترک سکوت توهین به قرآن باشد، و چنانچه این کار از کسی به قصد توهین — العیاذ بالله — صادر گشت، موجب کفر خواهد بود، پناه بر خدا.

و منظور ما در اینجا بیان حکم سخن گفتن به خودی خود و با قطع نظر از جهات و عوارض خارجی است که بر آن وارد می شود.

و از آنچه یاد کردیم معلوم شد که در دلالت اخباری که آن را واجب می دانند می توان مناقشه نمود از جهت تأمل در معنی انصات، چنانچه قرینه نباشد بر اینکه منظور از انصات سکوت است، چنانکه قرینه در کلام دلالت کرد بر اینکه منظور از آن سکوت است در

خبر صحیح معاویة بن وهب — که پیشتر آوردیم — که فعل امیرالمؤمنین علیه السلام را حکایت می کرد.

چهارم: اینکه گفته: «و می توان از اشکال طاقت فرسا بودن جواب داد به اینکه در صورتی این حکم لازم می آید که جماعت خواندن ترک شود.» مردود است به اینکه قرائت قرآن به خواندن نماز منحصر نیست، و بین مساجد و خانه ها در تکلیف مکلف هنگام شنیدن قرائت قرآن تفاوتی نمی باشد، و اقامه جماعت در نمازهای روزانه نزد شیعیان سنت است نه واجب، و وادار کردن قرآن خوانان در نمازهای مستحبی و غیر آنها به آهسته خواندن علاوه براینکه کاری طاقت فرساست؛ هیچکس آن را قائل نشده، و واجب نمودن سکوت هنگام شنیدن قرائت در هر حال بدون شک طاقت فرسا می شود، و به آنچه بیان داشتیم حقیقت مطلب در این مورد معلوم گشت و اینکه حق استحباب سکوت هنگام شنیدن قرائت می باشد.

و اما گوش فرا دادن نیز مستحب مؤکد است و تقریر دلیل آن مانند مسأله سابق است هم از لحاظ اصل عملی و هم از جهت روایت، به آن مراجعه و در آن تأمل کن. بلکه می توان گفت: بدینجهت به سکوت امر شده که شنیدن حاصل آید، پس استماع ملازم سکوت می باشد یا به طور دائم و یا غالباً چنین است، پس حکم به وجوب گوش فرا دادن و استحباب سکوت جداً بعید است.

و از این گذشته می توان گفت: اگر فرض کنیم انصاف در آیه شریفه به معنی سکوت است، امر به آن برای استحباب خواهد بود، و همینطور امر به استماع و گوش فرا دادن، به قرینه علت آوردن امام علیه السلام در خبر صحیح زراره که در من لایحضره الفقیه روایت شده و مجلسی — رحمه الله تعالی — در سخنان سابق خود آن را حکایت کرده است، که آن حضرت پس از نهی از قرائت پشت سر امام جماعت در دو رکعت اول، و امر به انصاف و نهی از قرائت در دو رکعت اخیر نیز، آن را به فرموده خدای تعالی: (فَأَسْتَمِعُوْهُ وَأَنْصِتُوْا) تعلیل کرد، و سپس فرمود: «و دو رکعت اخیر همچون دو رکعت اولی می باشند».

و از همین تعلیل روشن می شود که حکم از لحاظ قرائت در دو رکعت اول و دو رکعت دوم نماز یکسان و متحد است، و چون بیان گردید که قرائت در دو رکعت اخیر نماز جایز است، هر چند که برگزیدن تسبیح افضل می باشد، ظاهر شد که قرائت در دو رکعت اول پشت سر امام جماعت جایز است، چونکه از آن کلام متحد بودن آنها در حکم

ظاهر می‌گردد، پس نهی از قرائت در دو رکعت اول برای کراهت می‌باشد، بنابراین بناچار امر به انصاف برای استحباب خواهد بود، و مؤید این معنی حدیثی است که از کتاب کنز‌العرفان حکایت کردیم.

و از اینجا می‌توان گفت: اخبار نهی کننده از قرائتِ مأوم پشت سر امام جماعت بر کراهت حمل می‌شوند، چنانکه محقق جلی به آن قائل شده و جماعتی نظر او را پذیرفته‌اند.

و ممکن است در این قول اشکال کرد به اینکه حمل کردن نهی بر کراهت به قرینه استدلال به آیه هر چند که امکان دارد، ولی دست برداشتن از ظواهر سایر روایات نهی کننده جایز نیست، زیرا که در آنها قرینه‌ای نیست، و از بین رفتن ظهور در یک روایت سبب از بین رفتن آن در روایات دیگر نمی‌شود، در این باره تأمل کنید. و تفصیل سخن در فقه است.

و در این مورد سخن را به درازا کشانیدیم هر چند که از مطلب اصلی ما خارج بود چون همانطور که بین عوام و خواص شایع است: حرف، حرف را می‌کشاند.

مسأله دیگر

که مناسب اصل مقصد و عنوان است، اینکه فرشتگان گرامی که کارها و گفته‌های مُکَلَّفین را می‌نویسند، آیا تمامی آنچه به زبان می‌رانند را می‌نویسند حتی سخنان مباح را؟ یا أَلْفَظی را می‌نویسند که اثری بر آنها مترتب است — یعنی الفاظی که به اصالت یا به سببی از اسباب واجب و حرام و مکروه و مستحب هستند — و أَلْفَظ مباحی که اثر شرعی بر آنها مترتب نیست را نمی‌نویسند؟

مسأله اختلافی است، عده‌ای فرض اول وعده‌ای دیگر فرض دوم را قائل شده‌اند، و هر کدام به اموری استناد جسته‌اند که یاد آنها مایه طولانی شدن مطلب است و تشنگی را فرو نمی‌نشانند، و آنچه به نظر مصتف ضعیف مورد اعتماد است همان است که از خاندان وحی و تنزیل روایت گردیده، و آن روایتی است که در تفسیر برهان از کتاب حسین بن سعید بسند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمودند:

«هر بنده‌ای دو فرشته دارد که آنچه تلفظ می‌کند و بر زبان می‌راند را می‌نویسند، سپس آن را به دو فرشته‌ای که مافوق آنان هستند بالا می‌برند، پس آن دو آنچه از خیر و شر هست ثبت می‌کنند و غیر آنها را ساقط می‌نمایند».^{۶۷۷}

و تاکنون معارضی برای این خبر نیافته ام، و خداوند بهترین راهنماست.

هفتاد و پنجم نماز آن حضرت علیه السلام

و آن در کتابهای متعدد و به طُرُق معتبری روایت آمده است، از جمله:
در آخر فصل بیست و نهم از کتاب جمال الأسبوع سید بن طاوس — رحمه الله — چنین
گوید:

«نماز حجت قائم — صلوات الله علیه — دو رکعت است، در هر رکعت سوره حمد را تا:
(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) می خوانی سپس صد بار می گویی: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ
وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) آنگاه بقیه سوره حمد را می خوانی، و بعد از آن سوره إخلاص [قُلْ هُوَ
الله] را یک بار می خوانی، و پس از نماز می گویی:

اَللّٰهُمَّ عَظَمَ الْبَلَاءُ وَبَرِحَ الْخَفَاءُ وَاَنْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَضَاقَتِ الْاَرْضُ بِمَا
وَسَعَتِ السَّمَاءُ وَاِلَيْكَ يَا رَبَّ الْمُسْتَكِيْ وَعَلَيْكَ الْمُعْوَلُ فِي الشِّدَّةِ وَالرِّخَاءِ،
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ الَّذِيْنَ اَمَرْتَنَا بِطَاعَتِهِمْ وَعَجَّلِ اَللّٰهُمَّ
فَرَجَهُمْ بِقَاتِنِهِمْ وَاظْهَرِ اِعْرَازَهُ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيَّ يَا عَلِيَّ يَا مُحَمَّدُ اَكْفِيَانِي
فَاَنْتُمْ كَافِيَايَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيَّ يَا عَلِيَّ يَا مُحَمَّدُ اَنْصُرَانِيْ فَاَنْتُمْ نَاصِرَايَ، يَا
مُحَمَّدُ يَا عَلِيَّ يَا عَلِيَّ يَا مُحَمَّدُ اَحْفِظَانِيْ فَاَنْتُمْ حَافِظَايَ، يَا مُوَلَايَ يَا
صَاحِبَ الزَّمَانِ الْغُوثَ الْغُوثَ الْغُوثَ اَذْرِكْنِيْ اَذْرِكْنِيْ اَذْرِكْنِيْ الْاَمَانَ الْاَمَانَ
الْاَمَانَ.

ترجمه:

بار خدایا بلا و گرفتاری بزرگ شد، و [با آزمایشهایی که پیش آمد] امور مخفی آشکار گشت، و پرده‌ها بالا رفت، و زمین به همان نسبت که آسمان وسعت دارد تنگ شد، و ای پروردگار شکوه به درگاه تو داریم، و در سختیها و آسائنها تکیه برتو است، بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست آنان که طاعتشان را به ما امر فرمودی و ای خدا قَرَجِ آنان را به [ظهور] قائمشان تعجیل فرمای، و دوران عزت بخشیدنش را ظاهر ساز، ای محمد ای علی، ای علی ای محمد مرا کفایت کنید که شما کفایت کننده هستید، ای محمد ای علی، ای علی ای محمد مرا یاری کنید که شما یاری کننده‌اید، ای محمد ای علی، ای علی ای محمد مرا حفظ کنید که شما حفظ کننده‌اید، ای مولایم ای صاحب الزمان، پناه ده پناه ده، پناه ده، مرا دریاب، مرا دریاب، مرا دریاب، امان، امان، امان. ۶۷۸

می‌گوییم: نظیر این دعا با تغییر اندکی در اواخر بخش هفتم که از خود آن حضرت — سلام الله علیه — روایت شده گذشت.

و از جمله: در مکارم الأخلاق تألیف حسن بن فضل طبرسی از ابو عبد الله حسین بن محمد بزوفری به طور مرفوع و النجم الثاقب به نقل از کنوز اللجاح فضل بن الحسن طبرسی — پدر مصتف مکارم الاخلاق — از احمد بن الدربی آورده که گفت:

«از ناحیه مقدسه است اینکه: هر کس را به سوی خدای تعالی حاجتی باشد، شب جمعه بعد از نیمه شب غسل کند و به جای نماز خود برود و دو رکعت نماز بگذارد که در رکعت اول سوره حمد را بخواند و چون به آیه: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) رسید آن را صد بار تکرار نماید، و در صدمین بار سوره حمد را تا به آخر برساند و سوره توحید را یک بار بخواند، سپس رکوع و سجود را انجام دهد و در هر یک از آنها هفت بار تسبیح بگوید، رکعت دوم را نیز به همین ترتیب انجام دهد، و دعای زیر را پس از نماز بخواند، پس اگر این عمل را بجای آورد خداوند البته حاجتش را هر چه که باشد برمی آورد، مگر در صورتیکه در مورد قطع رَجِم باشد دعا این است.

اللَّهُمَّ إِنَّ أَطْعَمَكَ فَا لِمَحْمَدَةَ لَكَ وَإِنْ عَصَيْتُكَ فَالْحِجَّةُ لَكَ مِنْكَ الرَّوْحُ
وَمِنْكَ الْفَرَجُ سُبْحَانَ مَنْ أَنْعَمَ وَشَكَرُ سُبْحَانَ مَنْ قَدَّرَ وَعَفَرَ إِلَهِي إِنْ
كُنْتُ قَدْ عَصَيْتُكَ فَقَدْ أَطْعَمَكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْإِيمَانُ بِكَ
لَمْ أَتَّخِذْ لَكَ وَلَدًا وَلَمْ أَدْخُ لَكَ شَرِيكًا مَتَا مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَتَانِيهِ مِنِّي
عَلَيْكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ يَا إِلَهِي عَلَيَّ غَيْرِ وَجْهِ الْمُكَابَرَةِ وَلَا الْخُرُوجِ عَنِ
عُبُودِيَّتِكَ وَلَا الْجُحُودِ لِرُبُوبِيَّتِكَ وَلَكِنْ أَطْعَمْتُ هَوَايَ وَأَزَلَّنِي الشَّيْطَانُ فَلَكَ
الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَالْبَيَانُ فَإِنْ تَعَذَّبَنِي فَبِدُنُوبِي غَيْرُ ظَالِمٍ وَإِنْ تَغْفِرْ لِي

وَتَرَحَّمَنِي فَإِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ... آنقدر این کلمه را تکرار کند تا نفس قطع گردد.

سپس بگوید:

يَا أَمِينًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ خَائِفٌ حَذِرٌ أَسْأَلُكَ يَا مُنِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
وَأَخَافُ كُلَّ شَيْءٍ مِنْكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُغَيِّبَنِي أَمَانًا
لِتَفْسِي وَأَهْلِي وَوُلْدِي وَسَائِرِمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَخَافُ أَحَدًا وَلَا
أُحْذِرُ مِنْ شَيْءٍ أَبَدًا إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ يَا
كَافِي إِبْرَاهِيمَ نَمْرُودَ وَيَا كَافِي مُوسَى فِرْعَوْنَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَكْفِيَنِي فَلَانَ بَنَ فَلَانَ.

ترجمه:

بار خدایا چنانچه تورا اطاعت کنم پس حمد تورا ست، و چنانچه معصیت کنم پس حجت و دلیل تورا است، راحتی و گشایش از سوی تو است، منزّه است آنکه نعمت بخشیده و سپاس گذارده، منزّه است آنکه قدرت داشته و آمرزیده است، خدایا چنانچه تو را معصیت نموده‌ام پس به راستی که در بهترین اشیاء نزد تو که ایمان به تو است اطاعتت کرده‌ام، برای تو فرزندی نپنداشته و شریکی نخوانده‌ام، منت این [ایمان] تو راست بر من، نه اینکه من به سبب آن متنی بر تو داشته باشم، وای خدا و تورا معصیت کردم بدون مکابره و بزرگ منشی، و بدون اینکه از بندگیت خودم را بیرون برده و یا ربوبیت را انکار کرده باشم، ولیکن هوای نفس را اطاعت نمودم و شیطان مرا لغزانید، پس حجت و بیان بر من تورا است، پس اگر غذا بم کنی به خاطر گناهان من است بی آنکه بر من ظلم کرده باشی، و چنانچه مرا بیمارزی و بر من آری پس تو جواد کریم هستی، ای کریم، ای کریم... (آنقدر این کلمه را تکرار کن تا نفس تمام شود).

سپس بگوید: ای آنکه از همه چیز ایمنی و همه اشیاء از تو در بیم و حذر هستند، از تو مسألت می‌نمایم به ایمنیت از هر چیز و ترس همه چیز از تو اینکه بر محمد و آل محمد درود فرستی، و بمن آمانی برای خود و خانواده و فرزندانم و سایر چیزهایی که بر من نعمت داده‌ای عطا فرمایی، تا از هیچکس بیمناک نباشم، و از هیچ چیز ابداً حذر نکنم، که همانا تو بر هر چیز توانایی و خداوند ما را بسنده و بهترین وکیل است. ای کفایت کننده‌ی ابراهیم از نمرود، و ای کفایت کننده‌ی موسی از فرعون از تومی خواهیم که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و مرا از فلانی پسر فلانی کفایت فرمایی.

سپس سجده کند و حاجت خویش را از خداوند بخواهد، و به درگاه خدای تعالی

زاری نماید.

و نام کسی را که از شرّ و ضررش بیمناک است بگوید، و از خدای تعالی بخواهد که ضرر او را دفع نماید که به اذن خدای تعالی ضررش دفع خواهد شد.
در مکارم الاخلاق گوید:

«روایت شده که اگر هر مرد و زن مؤمنی این نماز را بخواند و با این دعا خالصانه دعا کند درهای آسمان برای اجابت برویش گشوده خواهد شد، و همان وقت اجابت خواهد گشت [یا در همان شب - خ ل] و این از فضل خداوند بر ما و بر مردم است.»

و در کتاب النجم الثاقب مثل این را به نقل از کنوزالنجاح آورده است.
مصتّف ضعیف کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی - عفی الله تعالی عنه - گوید:
«مکرّر کارهای مهمی برایم اتفاق افتاد پس این نماز را با این کیفیت به جای آوردم، خدای تعالی با لطف و کرم خویش و به برکت مولایمان - صلوات الله علیه - آنها را برآورده ساخت.»

و از جمله در کتاب النجم الثاقب این نماز را از کتاب سید فضل الله راوندی حکایت کرده، و به عنوان نماز مولایمان حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه -، و پس از فراغت از نماز صدر مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد را یاد کرده، و پس از آن، و وقت معینی برایش ذکر ننموده است.

و از جمله در کتاب جنة المأویٰ به نقل از کتاب تاریخ قم تألیف شیخ فاضل حسن بن محمد قمی از کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق والیقین تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن بابویه - رحمه الله - در باب بنای مسجد جمکران آورده، و حکایتی طولانی برای آن ذکر نموده و در آنجا گفته:

«امام مهدی - عجل الله تعالی فرجه - این نماز را به گونه خاصی امر فرموده، به اینکه: دو رکعت نماز بگذارد، و در هر رکعت سورة فاتحة الكتاب [حمد] را بخواند، و چون به آیه: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) رسید آن را صدبار تکرار کند، سپس سورة حمد را تا به آخر بخواند، و در رکوع و سجود هفت بار تسبیح بگوید، و چون نماز را تمام کرد تهلیل بگوید، و تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بگوید، و چون از آن فراغت یافت سجده کند و صدبار بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صلوات فرستد.

سپس گفته: و این نقل از لفظ مبارک امام علیه السلام است که: قَمِنَ صَلَاتُهَا فَكَانَتْما صَلَّى فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ یعنی: هر کس این دو رکعت نماز را بگذارد چنان

است که دو رکعت نماز در کعبه گذارده باشد».^{۶۷۹}

دانشمند محدث نوری در حاشیه بر فرموده آن حضرت علیه السلام: «و چون نماز را تمام کرد تهلیل بگوید» گفته:

«ظاهر این است که بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ».

می گویم: احتیاط در عبادت و اهتمام در قضای حاجت مقتضی آنست که بین چگونگیهای یاد شده جمع گردد به اینکه پس از نیمه شب جمعه غسل کند و آن نماز را بجای آورد، و تسبیح بزرگ را هفت بار در رکوع و سجود تکرار نماید، و پس از نماز تهلیلی که رسول خدا صلی الله علیه وآله می گفت و می فرمود این دعای من و دعای پیغمبران پیش از من است را بگوید که:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ
وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ يَدِيهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

سپس تهلیلی را بگوید که رسول خدا صلی الله علیه وآله روز فتح مکه گفت:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ | غلب —
خ | الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

آنگاه تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را بگوید که در تعقیب هر نماز واجب وارد شده است.

سپس تسبیح معروف آن حضرت که بعد از نمازش وارد شده را بگوید، و آن چنین است:

سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُتَنِيفِ سُبْحَانَ ذِي الْجَلَالِ الْبَازِخِ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ
ذِي الْمُلْكِ الْفَاحِشِ الْقَدِيمِ سُبْحَانَ مَنْ لَبَسَ الْبَهْجَةَ وَالْجَمَالَ سُبْحَانَ مَنْ
تَرَدَّى بِالنُّورِ وَالْوَقَارِ سُبْحَانَ مَنْ يَرَى أَثَرَ النَّمْلِ فِي الصَّفَا سُبْحَانَ مَنْ يَرَى
وَفِعَ الظَّيْرِ فِي الْهَوَاءِ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ.

ترجمه:

منزه است صاحب عزت بلند آفرشته، منزه است صاحب جلال والا و با عظمت، منزه است صاحب مملکت فاخیر ازلی، منزه است آنکه لباس حسن و جمال به قامت خویش آراسته، منزه است [خدایی که] ردای نور و وقار در بردارد، منزه است [خدایی که] اثر

پای مورچه را در سنگ سخت سیاه می بیند، منزّه است [خداوندی که] خطّ سیر مرغان را در هوا می بیند، منزّه است آنکه فقط او چنین است و جز او چنین نیست.

سپس صد بار بر پیغمبر و آل او صلوات بفرستد، آنگاه دعایی که از مکارم الأخلاق روایت شد را بخواند، و بعد دعایی که سید بن طاوس یاد کرده را بخواند، که هرگاه به آنچه یاد کردیم عمل نمود همه احتمالات را بجای آورده، و اجابت دعاها و برآمدن حاجتها ان شاء الله تعالی زودتر انجام می گردد.

و شایسته است که قنوت را در آن نماز طولانی کند، و کلماتِ فَرَج را در آن بخواند، همچنانکه مولایمان امیرالمؤمنین در خواب به بعضی از صالحین امر فرموده است، و آن کلمات چنین است:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ
السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ.

ترجمه:

نیست خدایی جز آن خدای بردبار بزرگوار، نیست خدایی جز آن خدای بلند مرتبه بزرگ، منزّه است خداوند پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها و آنچه میان آنهاست و پروردگار عرش با عظمت.

توجه و تتمه ای پرسود

سیدابن طاوس — رحمه الله — در نمازهای حاجت شب جمعه نمازی را شبیه همین نماز یاد کرده، و می گوید:

«نماز حاجت در شب جمعه و شب عید قربان — دو رکعت است، سوره فاتحه الکتاب را تا (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) می خوانی و این [آیه یاد شده] را صدبار تکرار می کنی، و حمد را به آخر می رسانی، سپس سوره قل هوالله أحد را صد بار می خوانی، در هر رکعت [به همین صورت] سپس سلام دهد و هفتاد بار بگوید:

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

و بعد به سجده برود و دو یست بار بگوید:

يَا رَبِّ يَا رَبِّ ...

و هر حاجتی که دارد بخواند.»

هفتاد و ششم

گریستن در مصیبت مولایمان شهید مظلوم حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام

زیرا که این کار از اموری است که به وسیله آن حق امام علیه السلام ادا می گردد، و بدون تردید اداء حق آن حضرت از عظیمترین و مهمترین وسایل تقرُّب یافتن به اوست. بیان مطلب اینکه: شیخ ثقةً أجل جعفر بن محمد بن قولویه قمی — رحمه الله — در کتاب کامل الزیارات بسند خود از امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی طولانی در فضیلت گریستن بر امام حسین علیه السلام روایت آورده که فرمود:

«و هیچ دیده و هیچ اشکی نزد خداوند محبوبتر از چشمی نیست که بر او بگرید و اشک بریزد، و هیچ گریه کننده ای بر او نگرید مگر اینکه فاطمه علیها السلام را صیله کرده و آن جناب را در نوحه گری بر او یاری نموده، و رسول خدا صلی الله علیه وآله را صیله کرده و حقّ ما را ادا نموده است، و هر بنده ای [روز قیامت] با دیدگان گریان محشور می شود مگر گریه کنندگان بر جدم حسین علیه السلام که [هر آنکه بر او گریسته] در حالی محشور می گردد که دیده اش روشن است و مزده به او می رسد و شادمانی بر چهره اش نمودار است، و خلائق در بیم و هراس هستند در حالی که اینان [گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام] ایمن باشند، و خلائق [در هنگامه عَرَصَاتِ محشر] عرضه می شوند ولی اینان زیر عرش و در سایه عرش با حسین علیه السلام همسخن خواهند بود، از سختی روز حساب ترسناک نیستند، به ایشان گفته می شود: داخل بهشت شوید، پس امتناع می ورزند و سخن و مجلس آن حضرت را بر می گزینند، و همانا حوریان به آنان پیغام می دهند: ما و ولدانِ مخلصینِ اشتیاق شما را داریم، پس آنها به سوی حورالعین سر بر نمی دارند، به جهت آنچه از خوشی و بزرگواری در مجلسشان می بینند...»^{۶۸۰}

و دلیل برآنچه یاد کردیم فرمایش امام علیه السلام است که: «و حقّ ما را ادا کرده» می‌رساند که گریستن بر امام حسین علیه السلام ادای حق صاحب الامر و سایر امامان — سلام الله عليهم اجمعین — می‌باشد، و شاید سیر مطلب این باشد که تسلیت دادن مؤمنین نسبت به بازماندگان کسانی که از ایشان از دنیا گذاشته‌اند گرامیداشت و تعظیم ایشان و دوستی کردن به آنان و یاری نمودن از جهت شرکت در مصیبتشان می‌باشد، و اینها قسمتی از حقوق مؤمنین نسبت به یکدیگر است، زیرا که هرگاه مؤمنی از جهان دنیا درگذرد برای او آدابی هست که شرع مقدس امر فرموده آن آداب رعایت گردد، و آنها بر دو گونه‌اند: یک گونه آن است که به سبب آن حقّ میت ادا می‌شود، و آن عبارت از تشییع و کنار قبر او رفتن، و برایش طلب مغفرت کردن، و از طرف او صدقه دادن و بر او نماز خواندن و از او به خوبی یاد کردن و امثال اینها می‌باشد.

و گونه دیگر آن است که حقّ بازماندگان او به وسیله آن رعایت می‌گردد، و این عبارت از دیدار آنها و تعزیت ایشان و دعا کردن برای آنان و مساهمت در حزن و مصیبتشان، و فرستادن غذا برای ایشان و امثال اینها از اموری که صله آنان و احسان به ایشان می‌باشد، و بدون تردید حقّ امام علیه السلام در این باره از همه مردم بزرگتر است. پس هرگاه مؤمن در مصیبت مولای مظلوممان ابی عبدالله الحسین علیه السلام بگرید، حقّ امامی که بعد از آن حضرت باقی مانده را در آن فاجعه بزرگ ادا کرده، چون این کار موافقت نمودن با امام علیه السلام و یاری کردن او و تقرّب یافتن به او و تسلی دل اوست، نه اینکه حقّ امام را از هر جهت و در هر جای رعایت کرده باشد، زیرا که برای امام و همینطور سایر مؤمنین به حسب تفاوت مراتب و شئونشان حقوقی هست که می‌بایست در هر مورد و هنگام و هر شیئی به طور مقتضی رعایت و ایفا گردند، و در روایاتی که از امامان علیهم السلام روایت گردیده این مطلب را توجه داده‌اند، که اگر بخواهیم عنان بحث را به آن سوی بکشانیم کتاب حجیم خواهد شد. و با این توضیح معنی فرمایش امام علیه السلام: «و حقّ ما را ادا نموده است» معلوم گشت، و معنی نظایر این کلام در سایر موارد و عبارات نیز روشن شد، پس ان شاء الله تعالی نسبت به این مطلب متذکر و با بینش باش.

هفتاد و هفتم

زیارت قبر مولایمان امام حسین علیه السلام

زیرا که این کار صلۀ حضرت صاحب الزمان و خدمتی نسبت به آن جناب و سایر امامان علیهم السلام می باشد، و با این عمل سرور و شادمانی در دل امام علیه السلام وارد می شود و امام علیه السلام مانند سایر پدران بزرگوارش هر صبح و شام برای زوار قبر امام حسین - صلوات الله علیه - دعا می کند.

و ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات بسند خود از ابان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«هرکس قبر پدرم [قبر ابی عبدالله علیه السلام] را زیارت کند، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله را صلہ نموده و پیوند ما را گرامی داشته، و غیبتش حرام می گردد و گوشتش بر آتش [دوزخ] حرام می شود...»^{۶۸۱}

و در همان کتاب بسند خود از عبدالله بن سنان آمده که گفت:

«به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، پدرت می فرمود: در راه حج هر دره‌می که شخص انفاق کند هزار برایش محسوب می گردد، پس برای کسی که در راه رفتن به زیارت پدرت حسین علیه السلام انفاق کند چقدر خواهد بود؟»

فرمود: ای پسر سنان، به هر دره‌م برایش هزار هزار - تا ده هزار شمرد - محسوب می شود، و به همین میزان درجات او نیز بالا می رود، و رضای خدای تعالی برایش بهتر است، و دعای محمد صلی الله علیه و آله وسلم، و دعای امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام برایش بهتر است...»^{۶۸۲}

و در همان کتاب بسند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«از محبوبترین اعمال نزد خدای تعالی زیارت قبر امام حسین علیه السلام است، و بهترین اعمال نزد خداوند شادمان کردن مؤمن است، و نزدیکترین حالت بنده نزد خداوند آن است که در حال سجده گریان باشد». ۶۸۳

و بسند خود از معاویة بن وهب آورده که شنیده بود امام صادق علیه السلام دعا می کند و با پروردگارش مناجات می نماید و می گوید:

«مغفرت را بر من و برادرانم و زائران قبر پدرم حسین علیه السلام قرار ده، آنانکه اموالشان را انفاق کردند، و بدنهایشان را به رنج انداختند، به خاطر رغبت در نیکی به ما و به امید ثواب تو یا صیلة ما، و شادمان کردن پیغمبر تو صلی الله علیه و آله وسلم، و به منظور اجابت أمر ما و خشمگین کردن دشمنانمان، که باین کار رضای تو را خواستند، پس [ای خدا] از سوی ما رضوانت را به آنان پاداش ده، و شب و روز ایشان را در حفظ خویش بدار، و به بهترین پاداشها خاندان و اولادشان که پس از آنها باز می ماند را پاداش ده، و با آنها [یار] باش، و شرّگونه سرکش عنود و هر مخلوق ناتوان و زورمند، و شرّ شیاطین انس و جن را از آنها دور کن، و برترین چیزی که در غربت از وطنهایشان از تو آرزو دارند، و از جهت اینکه ما را بر فرزندان و خاندان و خویشاوندان خود برگزیده اند، به آنان عطا فرما. بار خدایا همانا دشمنان ما برایشان سفرشان [برای زیارت قبور ما] را عیب کردند، ولی عیبجویی آنها ایشان را از روی آوردن به سوی ما باز نداشت، بجهت اینکه با مخالفین ما مخالفت نمایند، پس بر آن صورتهایی که تابش خورشید آنها را تغییر داده رحم آور، و بر آن گونه ها که بر مزار حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام گردانده می شوند رحمت آور، و بر آن دیده هایی که اشکهایشان به خاطر مهر به ما جاری است رحمت آور، و بر آن دلها که به خاطر ما محزون و سوزان گردیده رحمت آور، و بر آن فریادی که به خاطر ما بلند می شود رحمت آور، بار خدایا من آن بدنها و آن جانها را به تومی سپارم تا آنگاه که آنها را برکنار حوض [کوثر] روز تشنگی بزرگ بیاوری...». ۶۸۴

و حدیث طولانی است، مقداری که محل حاجت بود از آن آوردیم، و آن دلیل است بر حصول شادمانی و سرور برای حضرت صاحب الأمر و سایر امامان علیهم السلام به سبب این عمل شریف، و اینکه آن صیلة آنان و اجابت امرشان و دشمنی با دشمنانشان می باشد. و در همان کتاب بسند خود نیز از معاویة بن وهب آورده از امام صادق علیه السلام که گوید: آن حضرت به من فرمود:

ای معاویة، زیارت قبر حسین علیه السلام را به خاطر ترس و امگزار، زیرا که هر کس آن را ترک گوید آنقدر حسرت خواهد کشید که آرزو کند قبرش در کنارش می بود، آیا دوست

نمی داری که خداوند شخص و سایه تورا در میان کسانی ببیند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و امامان علیهم السلام درباره اش دعا می کنند». ^{۶۸۵}

و بسند خود از حلبی آورده که ضمن حدیثی طولانی گوید: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، چه می گویی درباره کسی که زیارت آن حضرت را ترک گوید در حالی که بتواند آن را انجام دهد؟ فرمود:

«می گویم او رسول خدا صلی الله علیه وآله و ما را عاق کرده، و امری را که مربوط به اوست سبک شمرده، و هر کس او را زیارت کند خداوند در پی حوائجش خواهد بود، و آنچه از امور دنیایش برایش اهمیت دارد را خداوند کفایت کند، و روزی را به سوی بنده خواهد کشانید، و آنچه اتفاق نموده به او باز خواهد آورد، و گناهان پنجاه ساله اش را خواهد آمرزید، و در حالی به خاندانش باز خواهد گشت که برعهده او گناه و خطایی نماند مگر اینکه از پرونده اش محو شده باشد، پس چنانچه در سفرش از دنیا برود، فرشتگان فرود می آیند و او را غسل می دهند، و در پی به سوی بهشت به رویش گشوده خواهد شد که راحتی و نسیم بهشتی از آن در به او خواهد رسید تا وقتی که محشور گردد، و اگر سالم به وطن بازگردد، آن دربی که روزی از آن فرود می آید برویش گشوده می شود، و به هر درهمی که خرج کرده ده هزار درهم برایش مقرر می گردد، و اینها برای وی ذخیره می شود، پس هرگاه محشور گردد به او گفته می شود: به هر درهمی ده هزار درهم برایت هست، و خداوند به تو نظر [عنایت] فرموده، و آنها را برای تو نزد خود ذخیره نموده است». ^{۶۸۶}

و در حدیث عبدالله بن حماد بصری از امام صادق علیه السلام است که فضیلت زائر قبر امام حسین علیه السلام را بیان فرموده تا آنجا که گوید:

«و اما آنچه برای او نزد ما خواهد بود: رحمت فرستادن بر او هر صبح و شام می باشد...».

و در حدیث صفوان جمّال از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«اگر زائر امام حسین علیه السلام بدانند که چه شادمانی و خرسندی به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و به امیرالمؤمنین و به فاطمه و به امامان علیهم السلام و شهدای از ما اهل البیت می رسد، و از دعای ایشان چه چیزهایی به او برمی گردد، و چقدر از ثواب در دنیا و آخرت به او خواهد رسید و چه [ثوابی] برایش نزد خداوند ذخیره است، هر آینه دوست خواهد داشت که باقیمانده عمرش در خانه اش دیده نشود...». ^{۶۸۷}

هفتاد و هشتم

بسیار لعنت کردن بر بنی اُمیه آشکار و پنهان

در مجالس و منابر در صورتیکه ترس و تقیه در کار نباشد، و دلیل بر اینکه این کار از اموری است که مایه تقرُّب به مولا یمان علیه السلام می باشد — اضافه بر اینکه این از بهترین و محبوبترین و مهمترین اعمال است — روایتی است که شیخ صدوق — رحمه الله — در کتاب خصال از امیرالمؤمنین علیه السلام در ذکر مناقب هفتاد گانه اش فرموده:

«وَأَمَّا پَنجَاهُ وَ چَهَارَمُ: پس به درستی که من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: ای علی؛ بنی اُمیه تو را لعنت خواهند کرد، و فرشته ای به شمار هر لعنت آنان، هزار لعنت برایشان بر می گرداند، پس هرگاه قائم علیه السلام بیا خیزد چهل سال آنها را لعنت خواهد کرد...»^{۶۸۸}

می گویم: پوشیده نماند که منظور از چهل سال لعنت کردن، امر فرمودن آن حضرت علیه السلام شیعیان و پیروانش را به لعنت کردن بنی اُمیه در همه بلاد و آبادیها، در منابر و مجامع می باشد، و شیوع یافتن آن در میان مردم در آن مدت است، همچنانکه بنی اُمیه — لعنهم الله تعالی — در زمان تسلط یافتنشان از روی عناد با امیرالمؤمنین علیه السلام این کار را کردند، پس کار حضرت قائم علیه السلام کیفر اعمال آنها در این دنیا است، و اگر منظور این بود که خود آن حضرت به تنهایی بنی اُمیه را لعنت می کند، محدود به مدت معین نبود، و به زمان ظهور آن حضرت علیه السلام اختصاص نمی یافت، زیرا که آن بزرگوار در همه عمرش آنان را لعنت می کند.

حاصل اینکه این حدیث شریف بر فضیلت بسیار در اهتمام ورزیدن و زیاد لعنت

کردن بنی امیه دلالت دارد، و اینکه این کار از جمله اموری است که به وسیله آنها به حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه تقرّب می یابند، پس شایسته است که مؤمن براین کار اهتمام و مواظبت داشته باشد، به خصوص در اول هر صبح و شام و در تعقیب نمازها و سایر اوقات و احوال برآن مداومت کند.

و شاهد برآنچه یاد کردیم روایتی است که شیخ طوسی بسند خود از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام آورده که فرمود:

«هرگاه نماز واجبی را به پایان بردی، جز با لعنت کردن بنی امیه از جای خود حرکت مکن.»^{۶۸۹}

و از جمله اموری که دلالت دارد بر اینکه لعنت کردن بنی امیه و سایر دشمنان ائمه علیهم السلام از اقسام یاری نمودن امام به وسیله زبان است، در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که:

«شخصی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه وآله، من عاجزم که با بدنم شما را یاری نمایم، و به غیر از بیزاری جستن از دشمنان و لعنت کردن بر آنان کاری از دستم بر نمی آید، وضع من چگونه است؟ امام صادق علیه السلام به او فرمود: پدرم برایم حدیثی گفت از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم که فرمودند: هر کس از یاری کردن ما اهل البیت ناتوان باشد، و در خلوتهاش دشمنان ما را لعنت نماید، خداوند صدایش را به همه فرشتگان از زمین تا عرش خواهد رسانید، پس هر چه این شخص دشمنان ما را لعنت نماید او را همراهی نموده و به هر کس لعنت فرستد آنها نیز لعنت فرستند، سپس بازهم بیفزایند، پس عرضه می دارند: بار خدایا براین بنده ات درود فرست که آنچه در توان داشت نثار نمود، و چنانچه می توانست بیش از این می کرد. پس از سوی خدای تعالی ندا می رسد: به درستی که من دعایتان را اجابت نمودم و ندایتان را شنیدم، و به روح او در میان ارواح درود فرستادم، و او را نزد خود از برگزیدگان نیکوکار قرار دادم.»

همه اینها اضافه برآن است که موالات و پیروی از امامان علیهم السلام جز با بیزاری جستن و لعنت کردن دشمنانشان حاصل نمی گردد، و بدون تردید بنی امیه از دشمنان ایشان هستند، و نسبت به امامان علیهم السلام و دوستانشان چه ظلمها و کشتارها کردند، و چه آزارها در حق ایشان روا داشتند، پس تا زمین و آسمان بر پاست لعنت خداوند بر آنان باد.

توجه

مقتضای آنچه دانستی — از مطالبی که آوردم و مطالبی که یاد نمودیم — مانند فرمودهٔ امام علیه السلام.

«وَلَعَنَّ اللَّهُ بَنِي أُمِّيَّةَ قَاطِبَةً»

خداوند همهٔ بنی امیه را لعنت کند».

آن است که لعنت بر همهٔ بنی امیه عمومیت دارد، با اینکه علمای ما در میان دوستان و خواص امامان علیهم السلام عده‌ای را یاد کرده‌اند که نسبشان به بنی امیه منتهی می‌شود، و بدون تردید لعنت کردن مؤمنان دوستدار ائمهٔ طاهرين علیهم السلام حرام است، و خدای عزوجل فرموده:

(وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ)

و هیچ نفسی بار دیگری را بر دوش نگیرد).^{۶۹۰}

و خدای تبارک و تعالی فرموده:

(كُلُّ أُمَّرَأَةٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينٌ)

هر کس در گرو عملی است که بر خود انداخته است).^{۶۹۱}

در توجیه این إشکال و جمع بین دو دلیل وجوهی ذکر کرده‌اند که خالی از مناقشه نیست، و به نظر من أظهر آن است که گفته شود: منظور از بنی امیه هر آن کسی است که شیوهٔ آنها را در پیش گرفته و در دشمنی با امیرالمؤمنین و ائمهٔ طاهرين و دوستان ایشان از آنها پیروی کرده باشد، خواه از این تیره باشد و یا از تیره‌ها و طوایف دیگر. چون هر کس شیوهٔ آنها را پیش گیرد از آنها به شمار می‌آید، و گیش از گیل آنها سرشته شده است، هر چند که در نسب ظاهری از آنها محسوب نگردد. و هرآنکه ولای امیرالمؤمنین و ائمهٔ طاهرين علیهم السلام را دارا باشد از ایشان است، از هر تیره و طایفه‌ای که باشد. و دلیل بر آنچه یاد کردیم فرمودهٔ خدای عزوجل است که:

(وَنَادَى نُوْحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ أَبْنِيَّ مِنْ أَهْلِی وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ

أَخْكُمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ

و نوح به درگاه پروردگار خویش عرضه داشت پروردگارا فرزند من از اهل بیت من است و وعدهٔ عذاب تو هم حتمی است که قادرترین حکم فرمایانی، [خداوند به نوح خطاب] فرمود: ای نوح او هرگز با تو اهلیت ندارد).^{۶۹۲}

و حدیث نبوی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:
«سلمان از ما اهل البیت است».

و فرموده امامان علیهم السلام:
«شیعیان ما از ما هستند و به ما برمی گردند».

و در تفسیر برهان و غیر آن از عمر بن یزید ثقفی آمده که گفت:

«حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای پسر یزید توبه خدا سوگند از ما اهل البیت هستی، عرضه داشتم: فدایت شوم از آل محمد صلی الله علیه وآله؟ فرمود: آری به خدا سوگند، عرض کردم: از خودشان فدایت کردم؟ فرمود: آری به خدا از خودشان، ای عمر آیا در کتاب خدای عزوجل نخوانده‌ای:

(إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ)

همانا نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امتش که اهل ایمانند، و خداوند دوستدار مؤمنین است).
و آیا فرموده خداوند - عَزَّ أَسْمَهُ - را نخوانده‌ای:

(فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ كَافِرٌ بَارِحٌ)

پس هر کس [در راه توحید و خداپرستی] پیرو من باشد او از من است و هر که مخالفت من کند [و راه شرک و عصیان پوید اختیارش با تو است که] تو خدای بخشنده و مهربانی)».^{۶۹۳}

و در این معنی روایات بسیاری هست، و آنچه یاد کردیم برای اهل بصیرت کافی است.

هفتاد و نهم

اهتمام در ادای حقوق برادران دینی

هفتاد و نهم از اموری که مایه تقرُّب و خشنودی آن جناب می شود، از اموری که منسوب به اوست؛ اهتمام ورزیدن در ادای حقوق برادران دینی است، که این یاری کردن آن جناب، و چنگ زدن به ریسمان ولایت او، و شادمان نمودن او، و احسان کردن به حضرتش می باشد، و تعدادی از اخبار بر این دلالت دارند.

از جمله؛ آنچه گذشت که ترک این کار سبک شمردن امام علیه السلام است. و از جمله؛ روایاتی است که دلالت دارند بر اینکه امام علیه السلام به منزله پدر برای مؤمنین است، و آنها به منزله فرزندان او بند، و بدون تردید احسان و دوستی به فرزندان احسان و دوستی به پدر ایشان است، به ویژه اگر برای فرزند امتیازی از لحاظ علم و معرفت و زهد و عبادت و نَسَب بوده باشد.

و از جمله؛ در اصول کافی در حدیث مرفوعی از معلی بن خنیس آمده که گفت:

«از حضرت اُبی عبدالله امام صادق علیه السلام در باره حق مؤمن پرسیدم، آن حضرت علیه السلام فرمود: هفتاد حق است که جز هفت تا از آنها را به تو خبر نمی دهم، چونکه بر تو مهر بانم و می ترسم آنها را متحمل نشوی، عرضه داشتم: چرا این شاء الله، حضرت فرمود: اینکه سیر نشوی در حالیکه او گرسنه بماند، و پوشیده نباشی و او برهنه، و اینکه راهنمایش باشی و پیراهنی که می پوشد، و زبان او که به آن سخن می گوید، و برای او بخواهی آنچه را برای خودت می خواهی، و چنانچه کنیزی داری او را بفرستی تا فرش و بسترش را مرتب سازد، و در حوائج و نیازهای او در شب و روز کوشا باشد، اگر چنین کردی ولایت خود را به ولایت ما، و ولایت ما را به ولایت خدای عزوجل متصل نموده و

و در همان کتاب بسند خود از مفضل بن عمر از حضرت اَبی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«چنین نپندارد کسی از شما که چون مؤمنی را شادمان ساخت فقط او را مسرور نموده، بلکه به خدای سوگند ما را خوشحال کرده، بلکه به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را مسرور ساخته است.»^{۶۹۵}

و در همان کتاب بسند خود از حضرت ابوالحسن علیه السلام آورده که فرمود:

«هرکس که برادر مؤمنش برای حاجتی نزد وی آید، رحمتی است که خدای تبارک و تعالی برایش پیش آورده، پس چنانچه آن را بپذیرد به ولایت ما پیوستش داده، و آن به ولایت خداوند متصل است، و اگر او را از برآوردن حاجتش محروم کند در صورتیکه بتواند حاجتش را روا سازد، خداوند در قبرش ماری از آتش بر او مسلط خواهد کرد که تا روز قیامت او را بگزد، آمرزیده شده باشد یا معذب [گناه دیگری هم داشته باشد یا نه] و چنانچه خواهنده حاجت او را معذور بدارد وضعش بدتر است.»^{۶۹۶}

و در بحار از امام کاظم علیه السلام ضمن حدیثی آمده که فرمود:

«و هرکس حاجتی از دوستان ما برآورد انگار که آن را برای همه ما برآورده است.»

و در کتاب کامل الزیارات از امام رضا علیه السلام آمده که فرمود:

«هرکس نمی تواند ما را زیارت کند، دوستان صالح ما را زیارت نماید، ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود.»^{۶۹۷}

و از امام کاظم علیه السلام مانند همین حدیث روایت آمده با اضافه اینکه:

«و هرکس نمی تواند ما را صیله کند، پس دوستان و موالیان صالح ما را صیله نماید ثواب صیله ما برایش نوشته می شود.»^{۶۹۸}

می گویم؛ احادیثی که در این باب وارد شده بسیار زیاد است، و مقصود ما اشاره بود، ولی خوش دارم در اینجا روایت شریفی را ذکر کنم که زید نرسی^{۶۹۹} در اصل خود آن را روایت کرده، چون مشتمل بر فواید بسیار و امور مهمی است. وی گوید: به حضرت اَبی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: می ترسم ما مؤمن نباشیم، آن حضرت علیه السلام فرمود:

چرا چنین باشد؟ عرض کردم: زیرا که ما در میان خود کسانی را نمی بینیم که برادر دینیش نزد او از درهم و دینارش ارزشمندتر باشد، و می بینیم دینار و درهم نزد ما از

برادری که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بین ما و او را جمع کرده عزیزتر است! آن حضرت علیه السلام فرمود: نه؛ شما مؤمنید، ولی ایمانتان را به کمال نخواهید رساند تا آنگاه که قائم ما علیه السلام بپا خیزد، در آن هنگام است که خداوند عقلمانیان را جمع خواهد ساخت پس مؤمنانِ کاملی خواهید بود، و چنانچه مؤمنانِ کاملی در زمین نباشند در آن صورت خداوند ما را به سوی خود بالا خواهد برد، و دیگر زمین را نخواهد شناخت [زمین شما را نخواهد شناخت خ ل] و آسمان را نخواهد شناخت [آسمان شما را نخواهد شناخت — خ ل].

بلکه به آنکه جانم در دست اوست سوگند که همانا در اطراف زمین مؤمنانی هستند که دنیا در نظر آنها به قدر بال پشه ای ارزش ندارد، و اگر دنیا و آنچه در دل آن نهفته و آنچه بر روی آن هست تمامی به صورت طلای سرخی برگردن یکی از این افراد قرار گیرد، سپس از گردن او بیفتد احساس نکند که چه چیزی برگردنش بوده، و چه چیزی از او افتاده، به خاطر بی ارزشی آن نزد ایشان، آنانند که زندگانیان مخفی است، وطنشان از سرزمینی به سرزمین دیگر منتقل می گردد، شکمهایشان از روزه گرفتن باریک، لبهایشان از [کثرت] تسبیح گفتن خشک، دیدگانشان از گریستن کم سو، و چهره هایشان از کم خوابی و بیداری زرد است، پس آن است نشانه آنها که خداوند برای آنان مَثَل زده در انجیل و در تورات و قرآن و زبور، و صُحُفِ اُولی، آنان را را وصف کرده و فرموده:

(سِمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثْرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ

فِي الْاِنْجِيلِ

بر رخسارشان از اثر سجده نشانه پدیدار است این وصف حال آنها در کتاب تورات و انجیل است).^{۷۰۰}

منظورش از این بیان زردی چهره هایشان از بیداری شب است. آنان نیکوکاران نسبت به برادران خویش در حال آسانی و سختی هستند، که در حال سختی و تنگدستی بر خودشان ایشار می کنند [و دیگران را مقدم می دارند] اینچنین خداوند آنان را توصیف کرده و فرموده:

(وَسَوَّيْرُونَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ

فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

و هر چند به چیزی نیازمند باشند باز دیگران را بر خود مقدم می دارند و هر کس خود را از خوی بخل و حرص دنیا نگاهدارد آنان به حقیقت رستگاران عالمند).^{۷۰۱}

به خدا سوگند اینان پرور و رستگار شدند، هرگاه مؤمنی بینند او را گرامی بدارند، و چنانچه منافقی بینند از او دوری گزینند، و چون شب بر آنان رسد زمین خدای را بستر و

خاک را بالش بگیرند و رخسارها به خاک نهند، به درگاه پروردگارشان زاری کنند که گردنهایشان را از دوزخ رها سازد. و چون صبح برآنان فرا رسد با مردم معاشرت نمایند [ولی] در بین مردم انگشت نما و معروف نباشند، از راهها [ی عمومی] کناره گرفته اند، و آب را خوش و پاکیزه دانسته اند، جانهایشان خسته و بدنهایشان در سختی افتاده ولی مردم از آنها در آسایش و راحتند، پس ایشان در نظر مردم بدترین مخلوق و نزد خداوند بهترین خلایق به شمار می آیند، هرگاه سخن بگویند تصدیق نشوند و چنانچه خواستگاری کنند آنها را تزویج ننمایند، و چون در مجلسی حضور یابند شناخته نشوند، و اگر غایب مانند کسی از آنان جستجو نکنند. دلهایشان از [عذاب و عظمت] خداوند بیمناک و لرزان است، زبانهایشان پُر [از ذکر خداوند] است، [یا: بسته و زندان شده] ۷۰۲ است، و سینه های آنان گنجینه سیر خداوند است، چنانچه فرد لایقی را یافتند اندکی بر او ایضا کنند، و اگر اهل ولایتی نیابند بر زبانهایشان قفلها زند و کلیدهایش را پنهان دارند، و بر دهانهایشان بندهای سخت و محکمی بسته اند که از کوهها محکمتر است، از آنان چیزی گرفته نمی شود، گنجوران علم و معدن حلم و حکمت و پروان پیغمبران و صدیقین و شهدا و صالحین، زیرکانی که افراد منافق ایشان را گنگ، کور، و کودن می پندارند، و حال آنکه هیچ گنگی و کوری و کودنی در آنها نیست، به راستی که آنان خردمندان فصیح، بردبار، حکیم، تقوی پیشه، نیکوکار، و برگزیده خدایند، خشیت خداوند آنان را ساکت داشته و از خوف خداوند و به خاطر کتمان سیر الهی زبانهایشان بسته شده است.

و ه که چقدر شوق همنشینی و همصحبتی آنها را دارم، و چقدر از فقدانشان غصه دارم، و از مجالست با آنها غصه هایم زدوده می شود، آنان را جستجو کنید پس چنانچه ایشان را یافتمید و از نورشان برگرفتید هدایت خواهید شد، و به وسیله آنان در دنیا و آخرت پیروز خواهید گشت، آنان در بین مردم از گوگرد سرخ کمیابترند، زیورشان سکوت طولانی با پنهان داشتن سیر و نماز و زکات و حج و روزه و مواسات و دستگیری برادران دینی در حال آسانی و سختی است، پس این زیور و لذت آنهاست، ای خوشا به حالشان و چه بازگشت خوبی دارند، آنان وارثان بهشت فردوس هستند در آن جاودان خواهند بود.

و آنان در بین اهل بهشت همچون فردوس برین در میان بوستانهای بهشتند، ایشانند که در دوزخ جستجویشان کنند در حالیکه اینان در بهشت متعم و شادمان باشند، و این است گفته اهل آتش که:

(مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ = چه شده که ما مردانی را که از آشرا می شمردیم [امروز در دوزخ] نمی بینیم؟)، که ایشان به نظر آنها از آشراوند، پس خداوند منازل ایشان را بالا می برد تا آنکه آنان را ببینند، و این برای دوزخیان در آتش حسرتی خواهد بود، پس گویند: ای کاش بازگردیم مانند ایشان شویم که به راستی آنان نیکان بودند و ما بدها و آشرا، و این حسرتی برای اهل دوزخ است.»

و در بحار به نقل از امالی شیخ صدوق بسند خود از جابر جعفی آورده که گفت: ما جمعی بودیم که بر حضرت ابوجعفر محمد بن علی [امام باقر علیه السلام] وارد شدیم پس از آنکه مراسم حج و عبادت خود را انجام داده بودیم، پس آن جناب را وداع گفتیم و عرضه داشتیم: ای زاده رسول خدا ما را سفارشی فرمای؟ آن حضرت علیه السلام فرمود:

«باید که قدرتمندان از شما ضعیفان را یاری دهند، و ثروتمندان بر فقیران عطف نمایند، و هرکس برای برادر دینیش خیرخواه باشد همچنانکه برای خودش خیرخواه است، و اسرار ما را کتمان سازید و مردم را بر ما مشورانیید، و در امر ما دقت کنید و آنچه از ما برایتان نقل شده را بنگرید، چنانچه دیدید با آنچه در قرآن آمده موافق است آن را بپذیرید، و اگر آن را موافق نیافتید آن را رد کنید، و چنانچه امر بر شما مشتبه شد در باره اش توقف نمائید، و آن را بما رد کنید تا آنچه را برای ما شرح گردیده برایتان شرح دهیم، پس اگر چنان بودید که شما را سفارش نمودیم و از آن بیرون نروید و کسی از شما پیش از خروج قائم ما علیه السلام بمیرد شهید خواهد بود، و هرکس قائم ما را دریابد پس در رکاب آن حضرت کشته شود پاداش دو شهید را خواهد داشت، و هرکس در پیش روی حضرتش دشمن ما را بکشد پاداش بیست شهید را خواهد داشت».^{۷۰۴}

هشتم

مهیا کردن سلاح و اسب در انتظار ظهور آن جناب

تا آن حضرت را یاری کند و به حضورش شرفیاب گردد، پس در اینجا دو مطلب بحث می‌شود:

مطلب اول: ذکر فضیلت مهیا کردن سلاح.

مطلب دوم: بیان آنچه بر رابطه و مهیا کردن اسب [آماده باش بودن] دلالت دارد، معنی و اقسام رابطه نیز در آن مطلب یاد می‌شود.

و اما **مطلب اول:** روایتی که نعمانی بسند خود از امام صادق علیه السلام آورده بر آن دلالت دارد، که آن حضرت فرمودند:

«لَسِيْعِدْنَ أَحَدُكُمْ لِيَخْرُجَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَوْ سَهْمًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ نَيْتِهِ رَجَوْتُ لِأَنْ يُنْسِيَهُ فِي عُمْرِهِ

هریک از شما برای خروج حضرت قائم علیه السلام [سلاحی] مهیا کند هر چند که یک تیر باشد، که خدای تعالی هرگاه بداند که کسی چنین نیتی دارد امیدوارم عمرش را طولانی کند». ۷۰۵

می‌گوییم: آنچه درباره فرموده امام علیه السلام: «لِأَنْ يُنْسِيَهُ فِي عُمْرِهِ» در نظر می‌آید این است که خدای تعالی به سبب این عمل عمرش را طولانی می‌نماید، خواه اینکه عمرش آنقدر طولانی بشود که زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام را دریابد یا نه، و «إنشاء» در لغت به معنی تأخیر است.

و شیخ کلینی — رحمه الله — در روضه کافی بسند خود از ابوعبدالله جعفری روایت

آورده که گفت:

«حضرت ابو جعفر محمد بن علی [امام باقر علیه السلام] به من فرمودند: منتهای زمان مرابطه نزد شما چند روز است؟ عرضه داشتم: چهار روز. فرمودند: ولی مرابطه ما مرابطه ای است که همیشه هست، و هر کس در راه ما اسبی را مهیا نماید، به مقدار دو وزن آن تا مادامیکه آن را نگهداشته برایش خواهد بود، و هر کس سلاحی را برای [یاری] ما مهیا سازد، تا وقتی که نزد او هست به مقدار وزن آن برایش [ثواب] خواهد بود، از یک بار و دو بار و سه بار و چهار بار جزع نکنید [یعنی اگر مکرر دیدید که امامان برحق شما مظلوم و مقهور شدند ناامید نشوید] به درستی که مثل ما و شماها مانند پیغمبری است که در بنی اسرائیل بود پس خداوند — عزوجل — به او وحی فرمود که قوم خود را به جهاد فراخوان، که من تو را یاری خواهم کرد، پس آنها را از هرجا که بودند جمع کرد و با هم روی به سوی دشمن نهادند، هنوز شمشیر و نیزه ای بکار نبرده بودند که دشمنان بر آنها غلبه کردند و ایشان روی به هزیمت نهادند، بار دیگر خداوند متعال به او وحی فرستاد که قوم خویش را به جهاد دعوت کن به درستی که من شما را یاری خواهم کرد، پس آن پیغمبر ایشان را جمع کرد و همگی را به سوی دشمن بسیج نمود، ولی هنوز شمشیر و نیزه ای بکار نبرده بودند که شکست خوردند و گریختند. سپس [برای سومین بار] خداوند به آن پیغمبر وحی فرمود که قوم را به جهاد دعوت کن، به درستی که من شما را یاری خواهم کرد، چون قوم خویش را به جهاد فراخواند عرضه داشتند: تو وعده نصرت به ما دادی و ما مغلوب شدیم. پس خدای عزوجل به او وحی فرمود: که اگر جهاد نکنید مستوجب آتش عذاب خواهید شد، عرض کرد: پروردگارا جهاد با کفار نزد من از آتش عذاب بهتر است. پس آن پیغمبر قوم خود را به جهاد دعوت نمود، سیصد و سیزده تن از آنان به عدد اهل بدر او را اجابت کردند، پس با آنها به سوی دشمن روی نهاد، و هنوز شمشیر و نیزه ای بکار نبرده بودند که خدای عزوجل فتح و پیروزی را نصیب آنان ساخت.»^{۷۰۶}

مجلسی — رحمه الله — در شرح فرموده امام علیه السلام:

«مرباطه ما مرابطه ای است که همیشه هست» گوید: «یعنی بر شیعیان واجب است که خود را بر اطاعت امام برحق، و انتظار قَرَج او ببندند، و برای یاری نمودن مهیا باشند.»

و در شرح فرمایش آن حضرت علیه السلام: «(به مقدار دو وزن آن...)» گوید: «یعنی ثواب صدقه دادن دو برابر وزن آن طلا و نقره هر روز برایش خواهد بود، و احتمال دارد که از باب تشبیه معقول به محسوس باشد، یعنی: برای او دو چندان وزن آن اسب ثواب خواهد بود.»

مطلب دوم: در بیان معنی مرابطه و فضیلت آن است، خدای عزوجل فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید صبور باشید و یکدیگر را به صبر و پایداری سفارش نمائید و مرابطه کنید و خدا ترس باشید که پیروز و رستگار شوید. ^{۷۰۷})

بدانکه مرابطه از «رَبَطُ» به معنی بستن گرفته شده، و منظور از آن در کتاب و سنت چند امر است:

أول: آنچه فقها در کتاب جهاد از مباحث فقه یاد کرده‌اند، اینکه: شخص مؤمن در یکی از مراکز نفوذ دشمن اسب [و مرکب] خود را نگاه دارد، برای حفظ بلاد اسلام از یورش و هجوم کفار، که چنانچه بر مسلمین هجوم کنند آنها را دفع نماید. و حداقل این مرابطه سه روز و حداکثر چهار روز است، و چون از چهل روز بیشتر شود ثواب مجاهدین را خواهد داشت، و در استحباب این گونه از مرابطه بین زمان حضور امام علیه السلام و زمان غیبت او فرقی نیست، و این مرابطه فضیلت بسیار دارد، چنانکه در حدیث نبوی که در کتاب جواهر الکلام به نقل از المنتهی حکایت شده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است که فرمود:

«یک شب مرابطه کردن [و اسب مهیا داشتن] در راه خدا از اینکه شخص یکماه روزها روزه باشد و شبها به عبادت قیام نماید ثوابش بیشتر است، پس هرگاه بمیرد عملی که انجام می‌داده بر او جریان خواهد یافت، و روزیش بر او جاری خواهد شد، و از فرشته‌ای که در قبر مرده‌ها را امتحان می‌کند ایمن خواهد ماند».

و در حدیث نبوی دیگری است که:

«هر میتی نامه عملش پیچیده و پرونده‌اش مهر می‌شود مگر مرابطه کننده در راه خدا که عملش تا روز قیامت زیاد می‌گردد، و از فرشته امتحان در قبر ایمن خواهد ماند».

و در حدیث نبوی سومی آمده:

«دو چشم است که آتش به آنها نرسد، چشمی که از خوف خدا گریسته و چشمی که شب را برای حراست و پاسداری در راه خداوند بیدار مانده باشد».

توضیح

اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده:

«روزیش بر او جاری خواهد شد» شاید منظور عالم برزخ باشد، به قرینه بعضی از اخبار و تفسیر بعضی از آیات، چنانکه بر اهل عنایت و خرد پوشیده نیست.

دو نکته

۱)

شایسته است در اینجا دو نکته را تذکر دهیم:

۱- اینکه این گونه رابطه نیابت بردار است، به جهت آنچه پیشتر در استحباب نیابت از زندگان و مردگان در سایر اعمال نیک و کارهای مستحب بیان داشتیم، و به دلایل دیگری که در فقه یاد شده است.

۲- اینکه استحباب این رابطه در صورتی است که ضرورت نداشته باشد، و گرنه در صورت ضرورت داشتن واجب کفائی خواهد بود، و تفصیل سخن موجب خروج از مقصود می شود.

دوم: اینکه مؤمن با امام زمانش رابطه کند، به اینکه خودش را به رشته ولایت او ببندد و مربوط سازد، و به پیروی و یاری حضرتش ملتزم گردد. و این گونه از رابطه بر همه افراد واجب عینی است، و نیابت نمی پذیرد، و این یکی از ارکان ایمان است، و خداوند متعال هیچ عملی را بدون آن نمی پذیرد.

و براین مطلب دلالت دارد - اضافه بر آنچه در مبحث وجوب انتظار و مباحث دیگر گذشت - آنچه علی بن ابراهیم قمی بسند صحیحی در تفسیر آیه یاد شده از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«(صبر کنید) بر مصایب (و یکدیگر را به صبر وادارید) بر واجبات، (و رابطه کنید) بر امامان علیهم السلام».^{۷۰۸}

و در تفسیر برهان و غیر آن از امام باقر علیه السلام آمده که در باره فرموده خدای عزوجل:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا).

فرموده: «بر انجام فرایض و واجبات صبر کنید و با دشمنان پایداری کنید، و با امام منتظران رابطه نمایند».^{۷۰۹}

و در همان کتاب بسند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود:

«بر فرایض و واجبات صبر کنید و یکدیگر را بر مصایب به صبر وادارید و بر امامان رابطه نمایند».^{۷۱۰}

و از امام کاظم علیه السلام است که فرمود:

«بر مصایب صبر کنید و یکدیگر را به تقیه کردن وادارید و بر کسی که به او اقتدا دارید

مربطه نمائید، و خداترسی را پیشه سازید باشد که پیروز و رستگار شوید». ۷۱۱

و از یعقوب سراج از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام در معنی آیه شریفه

چنین آمده:

«بر اذیت در راه ما صبر کنید. راوی گوید: عرضه داشتیم: (فَصَابِرُوا؟) فرمود: [یکدیگر را] بر دشمنان با ولایتان و ادارید. عرض کردم: (وَرَابِطُوا؟) فرمود: بر پای ماندن با امامتان، و تقوی و خداترسی را پیشه سازید باشد که پیروز و رستگار شوید. عرضه داشتیم: این تنزیل است؟ فرمود: آری». ۷۱۲

و در حدیث دیگری آمده که فرمود:

«با امامتان در آنچه به شما امر فرموده و بر شما فرض کرده مرتبطه نمائید».

می گویم: وجوب مرتبطه به این معنی از ضروریات مذهب است، بنابراین از آوردن دلیل بر این مطلب بی نیاز هستیم، اضافه بر اینکه دلالت آیات و اخبار بر آن همچون خورشید نیمروز روشن است، پس بر آنان که چشم و گوششان باز است پوشیده نیست.

سوم: اینکه اسب و مانند آن را به انتظار ظهور صاحب الزمان — عجل الله تعالی فرجه — نگاهدارد، تا بر آن سوار شده و با دشمنان آن حضرت مقاتله نماید، و این گونه از مرتبطه از مستحبات مؤکد است، و دلیل بر فضیلت آن — اضافه بر آنچه از روضه کافی حکایت کردیم — روایتی است که در فروع کافی در کتاب الدواجن بسند خود از ابن طیفور منتطب آورده که گفت:

«حضرت ابوالحسن علیه السلام به من فرمود: بر چه مرکبی سوار می شوی؟ عرضه داشتیم: بر الاغ. آن حضرت علیه السلام فرمود: آن را چند خریده‌ای؟ عرض کردم: سیزده دینار. فرمود: این همان اسراف است اینکه الاغی را به سیزده دینار خریداری کنی و اسب تاتاری را واگذاری.

عرضه داشتیم: ای آقای من به درستی که هزینه اسب تاتاری از هزینه الاغ بیشتر است. فرمود: البته کسی که هزینه الاغ را می دهد همو هزینه اسب را هم می دهد، آیا ندانسته‌ای که هرکس اسبی را به انتظار امر ما نگاهدارد، و به سبب آن دشمنان را خشمگین سازد، و او به ما منسوب باشد خداوند روزیش را فراخ گرداند، و شرح صدر به او عطا کند، و به آرزویش برساند، و یار او بر حوائجش باشد». ۷۱۳

و در برهان و غیر آن به نقل از تفسیر عبّاشی بسند خود از امام صادق علیه السلام در

معنی آیه مرتبطه آمده:

«صبر کنید، می فرمایید: از گناهان، و یکدیگر را به صبر وادارید بر انجام فرایض و واجبات، و خدا ترسی را پیشه کنید، خداوند فرماید: امر به معروف و نهی از منکر نمایند. سپس فرمود: و کدام منکر از این زشت تر که این اُمت بر ما ظلم کردند و ما را کشتند؟ و مرابطه کنید: [خداوند] فرماید: در راه خدا [مرباطه کنید]، و مائیم راه بین خدا و خلق او، و مائیم رشته ارتباط توجه کنید هر کس در دفاع از ما جهاد کند به راستی که از پیغمبر صلی الله علیه وآله و آنچه از سوی خداوند آورده جهاد کرده است...» ۷۱۴

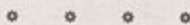
و در همان کتاب از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام در باره این آیه آمده که فرمود:

«در باره ما نازل گشت، و رباطی که به آن مأمور شده ایم هنوز نشده، و از نسل ما آن مرابط خواهد بود.» ۷۱۵

توضیح: منظور از مرابط — چنانکه از تأمل در فرمایشات ایشان علیهم السلام برایم ظاهر شده — همان امام منتظر — عجل الله تعالی فرجه الشریف — می باشد، و جهت این نامگذاری برای آن حضرت روشن است.

توجه: مقصود اصلی در اینجا یاد کردن گونه دوم و سوم از مرابط بود، و گونه اول آن را هم به منظور فایده بیشتر و نتیجه زیادتیر یاد نمودیم، و در این هنگام — یعنی ماه جمادی الثانیه از سال هزار و سیصد و چهل و هشتم از هجرت مبارک نبوی — تصمیم گرفته ام به منظور زیارت مشاهد ائمه اطیاب علیهم السلام به عراق سفر کنم، و از خدای تعالی خواستارم که مرا در راه مقصودم به طور کامل توفیق دهد، و پس از بازگشت از سفر مرا برای تمام کردن کتاب موقّق گرداند، بَمِئَةٍ وَ كَرَمِهِ أَنَّهُ عَزِيزٌ وَ هَآبٌ.

تا به اینجا به دست مصنف ضعیف جانی محمد تقی موسوی اصفهانی که خدای تعالی او را ببخشاید و در پناه مولایش حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه قرارش دهد — با حمد و استغفار پایان یافت.



بنده خدا محمد موسوی اصفهانی چنین گوید: پدرم — مصتّف این کتاب — رحمه الله تعالی — در اواخر ماه شعبان همان سال از این سفر بازگشت، و در شب بیست و پنجم ماه رمضان در حالی که مسموم شده بود وفات یافت، و از خدای تعالی خواستارم که مرا توفیق دهد تا سایر مؤلفات و آثار پدرم را منتشر سازم، همچنانکه به نشر این کتاب موقّعم داشت، و الحمد لله كما هو أهله.

بنده قاصر خداوند سید محمد باقر بن سید مرتضی موحد ابطحی — عفی عنهما — چنین گوید:

مؤلف با رحلت اسفناک خود که بین او و آنچه بر خود حتم کرده بود که خاتمه ای برای کتاب قرار دهد، جان خود را به راه دوست سپرد و پس از بازگشت از مشاهد مشرفه و اعتبار مقدسه دعوت پروردگارش را لبیک گفت، پس خدای کریم را سزد که بنده باوفای خویش را به رحمت واسعه خود برد، و چهره های بندگانش را شاداب فرماید، در زندگانی رضایتبخش در منازل بالای بهشت، به خاطر وفای به فرموده اش:

(قُلْ كُلٌّ يَجْمَعُ عَلَيَّ شَاكِلِيهِ)

تو بخلق بگو که هر کس بر حسب ذات و طبیعت (نیت های) خود عملی انجام خواهد داد...»^{۷۱۶}

و جا دارد مؤلف که بر پروردگارش و فود یافته عرض کند:

(يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهَلْنَا الضَّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ)

عزیزا بر ما و اهل ما سختی رسیده و با متاعی اندک به درگهت پناه آورده ایم پس مکیال (پیمانۀ) ما را پر کن) و تو آخرین امید من در [انجام] این مکیال هستی.

و آن بزرگوار — قدس سره — در جهت تألیف این کتاب به خوانندگان گرامی با زبان حال چنین می گوید:

— این کتاب من برای شما و وسیله ارتباط شماست، پس کتابم را برخوانید که همچون بهشت جاودان جامع مطالب است که هشت باب [بخش] دارد، و خاتمه و برجای مانده ای در آن نمی بینید، دائرة المعارف بزرگی در شناخت حضرت حجت — عجل الله تعالی فرجه — یا مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم من ولد فاطمه علیها السلام. و بعد چنین گویم: چون طالبین کتاب بسیار و نسخه هایش کمیاب شده بود در این موقعیت دشوار ضرورت داشت که با تحقیق و مشخص کردن مصادر و مآخذ کتاب به طور بهتری تجدید چاپ شود تا فایده اش بیشتر گردد.

پس — به یاری خداوند — تصمیم گرفتیم در طلیعه کارها و برنامه های علمی و سیمان این اثر گرانقدر را [برای بار دوم] منتشر سازیم، تا به درگاه خداوند وسیله ای برگیریم، و مردم با شناخت حقوق امام غائب از نظرشان برای فرجش دعا کنند.

پی نویس

۱. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۰۲/۱ باب ۲۶ ذیل ح ۱۱.
۲. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۷۱/۱ باب انه من عرف امامه ح ۱.
۳. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۷۱/۱ ح ۲.
۴. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۷۱/۱ ح ۵.
۵. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۷۲/۱ ح ۷.
۶. الغیبة نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۶۵.
۷. الغیبة نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۶۶.
۸. الغیبة نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۶۶.
۹. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۳۹/۵۲ ح ۴۹.
۱۰. تفسیر البرهان؛ سید هاشم بحرانی؛ ج ۳۴/۲ ح ۳.
۱۱. وسائل الشیعه؛ علامه خُرّ عاملی؛ ج ۴۸۷/۱۱ باب ۳۳ ذیل ۷ و ۸.
۱۲. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۳۲/۵۱.
۱۳. مستدرک وسائل؛ میرزا حسین نوری؛ ج ۳۸۰/۲ ح ۱۴.
۱۴. کمال الدین؛ شیخ صدوق ج ۳۸۱/۲ باب ۳۷ ذیل ح ۵.
۱۵. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۲۸/۱ باب نص علی ابن محمد(ع) ح ۱۳.
۱۶. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۳۳/۱ باب در نهی از اسم ح ۴.
۱۷. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۳۳/۱ ح ۳.
۱۸. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۶۴۸/۲ باب ۵۶ ذیل ح ۲.
۱۹. مستدرک وسائل؛ شیخ نوری؛ ج ۳۸۰/۲ ح ۱۴.
۲۰. مستدرک وسائل؛ شیخ نوری؛ ج ۳۸۱/۲ ح ۱۷.
۲۱. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۸۴/۵۳ ح ۱۳.
۲۲. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۸۴/۵۳ ح ۱۴.
۲۳. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۴۸۲/۲ ح ۱ و ج ۴۸۳/۲ ح ۳.
۲۴. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۶۴۸/۲ باب ۵۶ ح ۳.

۲۵. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۳۳۳ باب ۳۳ ح ۱.
۲۶. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۳۷۸ باب ۳۶ ح ۲.
۲۷. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۳۸۰ باب ۳۷ ذیل ح ۱.
۲۸. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۳۶۸ باب ۳۴ ذیل ح ۶.
۲۹. کفایة الاثر؛ شیخ علی بن محمد خزاز رازی یا قمی؛ ص ۲۹۵ و در بحار الانوار ج ۳۶/۳۰۴.
۳۰. مستدرک الوسائل؛ شیخ نوری؛ ج ۲/۳۷۹ ح ۳.
۳۱. مستدرک الوسائل؛ شیخ نوری؛ ج ۲/۳۷۹ ح ۴.
۳۲. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱/۳۳۳ باب نهم از اسم ح ۲.
۳۳. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۵۱/۳۴۸.
۳۴. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۳۸۰ باب ۲۸ ح ۱.
۳۵. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱/۵۲۷ باب ما جاء فی اثنی عشر ح ۳.
۳۶. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۱/۳۰۵ باب ۲۷ ذیل ح ۱.
۳۷. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۳۶/۲۱۳ باب ۴۰ ذیل ح ۱۵ (چاپ جدید).
۳۸. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۳۶/۲۶۱ باب ۴۱ ح ۸۱.
۳۹. کفایة الاثر؛ شیخ ابن خزاز رازی یا قمی؛ ص ۳۹۸ باب اول.
۴۰. کفایة الاثر؛ شیخ ابن خزاز رازی یا قمی؛ ص ۳۰۷.
۴۱. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۴۳۲ باب ۴۲ ح ۱۰.
۴۲. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۱۱/۴۹۰ باب ۷۳ ح ۱۷.
۴۳. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۱۱/۴۹۱ باب ۳۳ ح ۲۳.
۴۴. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۵۱/۲۴ ذیل ح ۳۷.
۴۵. کشف الغمه؛ علی بن عیسی اربلی؛ ج ۳/۲۶۵.
۴۶. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۴۸۲ باب ۴۵ ذیل ح ۱.
۴۷. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۶۵۳ باب ۵۷ ح ۱۷.
۴۸. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۱۱/۴۸۹ باب ۳۳ ذیل ح ۱۲.
۴۹. مجالس؛ شیخ صدوق؛ ص ۲۱۹.
۵۰. غایة المرآة؛ سیدهاشم بحرانی؛ ص ۱۸۹ باب ۲۳ ح ۱۰۵.
۵۱. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۳۶/۲۹۶ باب ۴۱ ح ۱۲۵.
۵۲. غایة المرآة؛ سیدهاشم بحرانی؛ ص ۱۸۸ باب ۲۳ ح ۱۰۱.
۵۳. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۳۶/۳۹۹ باب ۴۶ ذیل ح ۹.
۵۴. روضة فی الکافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۸/۲۲۹ ح ۲۹۳.
۵۵. مجالس؛ شیخ صدوق/۶۱.
۵۶. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۶۴۴ باب ۵۵ ح ۱.
۵۷. قرآن کریم؛ سوره هود/۹۳.
۵۸. قرآن کریم؛ سوره انعام/۷۱.
۵۹. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۶۴۵ باب ۵۵ ح ۵.
۶۰. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ ج ۱/۲۸۰ ح ۱۶.
۶۱. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۶۴۵ باب ۵۵ ح ۶.

۶۲. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۵۷/۲ باب ۳۳ ح ۵۴.
۶۳. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۲۰/۱ باب ۳۱ ذیل ح ۲.
۶۴. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۱۹/۱ باب ۳۱ ح ۲.
۶۵. الغیبة؛ شیخ طوسی؛ ۲۷۶/ باب النهی عن التوقیت.
۶۶. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۷۸/۲ باب ۳۶ ح ۳.
۶۷. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۷۱/۱ باب انه من عرف امامه ح ۳.
۶۸. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۲۳/۵۲ باب ۲۲ ح ۷.
۶۹. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۲۳/۵۲ ح ۷.
۷۰. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۲۶/۵۲ ح ۱۸.
۷۱. رباط و مرابطه به معنی مرزبانی و آمادگی دفاع از حدود و مرزهای اسلامی است (مترجم).
۷۲. فروع کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲۲/۵ ح ۲.
۷۳. احتمال دارد که منظور حضرت آن باشد که جهاد جز به اجازه امام علیه السلام جائز نیست و این متوقف بر خروج حضرت قائم علیه السلام است. (مؤلف)
۷۴. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۳۹/۲ باب ۳۳ ح ۱۷.
۷۵. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۴۰/۲ باب ۳۳ ح ۲۰.
۷۶. قرآن کریم؛ سوره بقره/ ۱ و ۲.
۷۷. قرآن کریم؛ سوره یونس/ ۲۰.
۷۸. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۷۲/۱ ح ۶.
۷۹. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۳۴/۱ ح ۲.
۸۰. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲۲۲/۲ ح ۴.
۸۱. مکیال المکارم؛ محمد تقی موسوی؛ ترجمه؛ ج ۶۰۲/۱ و مجمع البیان ج ۲۳۸/۹.
۸۲. مکیال المکارم (ترجمه فارسی)؛ ج ۶۰۳/۱ ح ۱.
۸۳. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۳۸/۲ ح ۱۱.
۸۴. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۴۰۸/۳۶ ح ۱۷. از کفایة الاثر/ ۳۵.
۸۵. روضة الکافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۷۶/۸ ح ۳۰.
۸۶. احتمال دارد که کلمه (مخاصم) که در این حدیث آمده نام شخصی باشد که از مطلب مزبور پرسش کرده بود. (مترجم)
۸۷. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲۲/۲ ح ۱۳.
۸۸. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲۱/۲ ح ۱۰.
۸۹. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۱۰۶/ باب المتحصص.
۹۰. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۷۷/۲ باب ۳۶ ح ۱.
۹۱. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۳۹/۲ باب ۳۳ ح ۱۶.
۹۲. قرآن کریم سوره اسراء/ ۸۴.
۹۳. قرآن کریم؛ سوره زمر/ ۲.
۹۴. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۸۴/۲ باب نیت ح ۱.
۹۵. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۳۴/۱ باب ۵ ح ۱۰.
۹۶. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۴۴/۱ باب ۸ ح ۹.

۹۷. وسائل الشيعه؛ شيخ حرّ عاملي؛ ج ۱/۱۴۴ ح ۱۲۲۱.
۹۸. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۵۱/۱۱۴ ح ۱۰.
۹۹. اقبال؛ سيد بن طاووس؛ ۲۰۱.
۱۰۰. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۵۲/۴۵ ح ۶۷.
۱۰۱. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۵۲/۱۸۵ باب علامات الظهور ذیل ح ۹.
۱۰۲. اصول کافی؛ محمد بن يعقوب کليني؛ ج ۱/۳۶۹ ذیل ح ۶.
۱۰۳. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۵۲/۱۱۱ باب ۲۱ ذیل ح ۱۸.
۱۰۴. غيبت نعمانی؛ محمد بن ابراهيم نعمانی؛ ۱۰۳/۱۰۳ باب فيما امر به الشيعه.
۱۰۵. غيبت نعمانی؛ محمد بن ابراهيم نعمانی؛ ۱۰۴/۱۰۴ باب فيما امر به الشيعه.
۱۰۶. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۰۲/۱۱۲.
۱۰۷. احتجاج؛ طبرسی؛ ج ۲/۳۲۴.
۱۰۸. کمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ج ۲/۳۷۳.
۱۰۹. اصول کافی؛ محمد بن يعقوب کليني؛ ج ۱/۳۴۱ در باب غيبت ح ۲۴.
۱۱۰. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۵۲/۲۱۳ علامت ظهور ذیل ح ۶۵.
۱۱۱. کمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ج ۲/۶۴۹ باب ۵۷ ذیل ح ۲.
۱۱۲. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۰۲/۹۷ باب ۷.
۱۱۳. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۰۱/۱۲۰ باب ۱۶ ح ۹.
۱۱۴. کامل الزياره؛ ابن قولويه؛ ۲۷۵.
۱۱۵. روضه کافی؛ محمد بن يعقوب کليني؛ ج ۸/۳۳۴ ح ۵۲۱.
۱۱۶. اصول کافی؛ محمد بن يعقوب کليني؛ ج ۲/۱۸۷ ح ۵.
۱۱۷. اصول کافی؛ محمد بن يعقوب کليني؛ ج ۲/۱۸۸ ح ۷.
۱۱۸. مکارم الاخلاق؛ شيخ طبرسی؛ ۴۲۲/۱۲ باب ۱۲.
۱۱۹. کمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ج ۲/۳۷۱.
۱۲۰. اصول کافی؛ محمد بن يعقوب کليني؛ ج ۲/۲۲۶ باب کتمان ح ۱۶.
۱۲۱. اصول کافی؛ محمد بن يعقوب کليني؛ ج ۲/۱۷۲ ح ۹.
۱۲۲. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۸/۲۲ باب ۲۰ ذیل ح ۱۷.
۱۲۳. مجالس؛ شيخ صدوق؛ مجلس ۱۷؛ ح ۴.
۱۲۴. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۴۴/۲۷۸ ح ۱ (چاپ جديد).
۱۲۵. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۴۴/۲۸۲ ح ۱۴ (چاپ جديد).
۱۲۶. عدة الداعي؛ علامه ابن فهد حلی؛ ۲۳۸/۱۷ و مستدرک الوسائل؛ شيخ نوری؛ ج ۱/۴۰۰ ح ۲.
۱۲۷. اصول کافی؛ محمد بن يعقوب کليني؛ ج ۲/۴۹۶ ح ۲.
۱۲۸. اين افراد پنداشته اند که هرجای که بنشينند و سخن هرکس را بشنوند پسنديده است، و بين مجلس پند و اندرز و شناخت زندگانی بزرگان دين با نشستن در مجالس دامناسرايان و خيال پردازان و بيهوده جويان را اشتباه کرده اند، چنانکه:
- آن يکي در وقت استنجا بگفت که مرا با سوي جنّت دار جفت
گفت شيخی خوب ورد آورده ای ليک سوراخ دعا گم کرده ای
و آورده اند که روزی سيد حميری در مجلس ابو عمرو بن العلاء حضور يافت، پس حاضران در باره زراعت و نخل

سرگرم گفتگو شدند، و از جای برخاست، به او گفتند: چرا می روی؟
گفت:

انسی لأکثره ان أطویل بمجلسی لا ذکر فیه لفضل آل محمد
لا ذکر فیه لاحمد ووصیه وبینیه ذلک مجلس نطف ردى
ان الذی ینسأهم فی مجلس حتى یفارقه لغير مسدد

یعنی:

من خوش ندارم در مجلسی بنشینم که در آن از فضائل آل محمد صلی الله علیه وآله یادی به میان نمی آید.
هیچ ذکری از احمد مرسل و جانشین او و فرزندانش نیست، آن مجلس عینناک پستی است.
همانا کسی که در مجلسی آنان را فراموش کند تا اینکه از آن مجلس بیرون برود مورد تأیید [خداوند] نیست.
دیوان سید حمیری

(مترجم).

۱۲۹. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۱۱/۵۶۶ باب ۲۳ ح ۲.

۱۳۰. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۴۵/۳۰۳.

۱۳۱. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۱۱/۵۶۷ باب ۲۳ ح ۳.

۱۳۲. خصال؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۶۳۵.

۱۳۳. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۱۰/۴۶۷ ح ۱.

۱۳۴. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۱۰/۴۶۷ ذیل ح ۲.

۱۳۵. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۱۰/۴۶۷ ذیل ح ۳.

۱۳۶. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۱۰/۴۶۷ ح ۴.

۱۳۷. روضه کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۸/۱۰۲.

۱۳۸. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۴۴/۲۷۸ ح ۱ (چاپ جدید).

۱۳۹. و در کتاب منتخب الأثر به نقل از کتاب مرآة الکمال از الدعمة الساکية از شیخ محمد بن عبد الجبار آمده که وی در کتاب مشکاة الأتوار گفته: هنگامیکه دَغْبِلُ قَصِیدَةُ معروف خود را بر حضرت رضا علیه السلام خواند و امام قائم عجل الله تعالی فرجه را یاد کرد، امام رضا علیه السلام دست خود را بر سر نهاد و به عنوان تواضع بپا ایستاد و برای فرج آن جناب دعا کرد.

و در کتاب التزام الناصب به نقل از تنزیه الخاطر آورده که: از امام صادق علیه السلام سبب بپا خاستن هنگام یاد نمودن لفظ قائم از القاب حضرت حجت علیه السلام سؤال شد، آن حضرت فرمود: زیرا که او را غیبتی است طولانی و از مهر بانی شدیدی که نسبت به دوستانش دارد به هر کسی که او را به این لقب که به دولت او و حسرت خوردن از جهت غربت اشعار دارد - یاد کند؛ نظر می فرماید؛ و از گونه های تعظیم او این است که غلام به حال تواضع برای ارباب خود بپا خیزد هنگامی که مولای جلیشش به دیدۀ شریفش به او نظر می کند، پس بپا خیزد و از خداوند - جلّ ذکره - تعجیل فرجش را طلب نماید. (مترجم)

۱۴۰. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۴۴/۲۷۸ ح ۳.

۱۴۱. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۴۴/۲۹۰.

۱۴۲. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۴۴/۲۹۰.

۱۴۳. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۴۴ ص ۲۷۹ / ۷.

۱۴۴. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۴۴/۲۷۹ ح ۸.

۱۴۵. كامل الزيارات؛ ابن قولويه؛ ۱۰۰/ باب ۳۲۰.
۱۴۶. بحار الانوار؛ علامه مجلسى؛ ج ۲۸۲/۴۴ ح ۱۴.
۱۴۷. بحار الانوار؛ علامه مجلسى؛ ج ۲۸۵/۴۴ ح ۲۲ از كامل الزياره/ ۱۰۴ ح ۱۰.
۱۴۸. روضه كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ۱۰۱/۸ ذيل ح ۷۲.
۱۴۹. قرآن كريم؛ سوره شعراء/ ۱۰۱ و ۱۰۰.
۱۵۰. كامل الزيارات؛ ابن قولويه؛ ۱۱۷.
۱۵۱. غيبه نعماني؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۷۷/ باب مدح زمان غيبه.
۱۵۲. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ۳۳۶/۱ باب غيبه.
۱۵۳. غيبه نعماني؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۷۷/ باب مدح زمان غيبه.
۱۵۴. كمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ج ۳۴۷/۲ باب ۳۳ ح ۳۵.
۱۵۵. غيبه؛ شيخ طوسي؛ ۲۰۴.
۱۵۶. كمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ج ۳۵۲/۲ باب ۳۳ ح ۵۰.
۱۵۷. قرآن كريم؛ منظوم آيه شريفه: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أَشْتَخَلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ.
۱۵۸. بحار الانوار؛ علامه مجلسى؛ ج ۲۱۹/۵۱ ح ۹.
۱۵۹. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ۱۸۵/۱ باب معرفة امام ح ۱۱.
۱۶۰. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ۱۸۵/۱ باب معرفة امام ح ۱۲.
۱۶۱. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ۱۸۵/۱ باب وجوب طاعة ائمه ح ۱.
۱۶۲. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ۱۹۴/۱ باب ان ائمه نور الله؛ ح ۱.
۱۶۳. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ۱۶۳/۲ باب الزوم الحجة؛ ح ۲.
۱۶۴. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ۳۳۷/۱ باب الغيبة؛ ح ۵.
۱۶۵. غيبه؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۸۶/؛ ان فى القائم سنة من الانبياء.
۱۶۶. كمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ج ۳۴۲/۲ باب ۳۳ ح ۲۴.
۱۶۷. كمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ج ۳۵۱/۲ باب ۳۳ ح ۴۹.
۱۶۸. غيبه؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۸۱/؛ فضل دعاء الحريق.
۱۶۹. مهج الدعوات؛ سيد بن طاووس؛ ۳۳۲.
۱۷۰. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۱۳۹/، ۱۴۰.
۱۷۱. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ۳۷۲/۱ باب من عرف امامه؛ ح ۷.
۱۷۲. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۱۳۳/؛ علامات ظهور.
۱۷۳. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۱۳۴/؛ علامات ظهور.
۱۷۴. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۱۳۴/؛ علامات ظهور.
۱۷۵. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۱۳۶/؛ علامات ظهور.
۱۷۶. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۱۳۷/؛ علامات ظهور.
۱۷۷. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۱۳۹/؛ علامات ظهور.
۱۷۸. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۱۴۰/؛ علامات ظهور.
۱۷۹. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۱۴۰/؛ علامات ظهور.
۱۸۰. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ۱۴۱/؛ علامات ظهور.

١٨١. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٤١/؛ علامات ظهور.
١٨٢. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٤١/؛ علامات ظهور.
١٨٣. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٤٢/؛ علامات ظهور.
١٨٤. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٤٢/؛ علامات ظهور.
١٨٥. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٤٥/؛ سفياتي من المحتوم.
١٨٦. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٦١/؛ سفياتي من المحتوم.
١٨٧. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٦١/؛ سفياتي من المحتوم.
١٨٨. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٦٢/؛ سفياتي من المحتوم.
١٨٩. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٦٤/؛ باب ماجاء عند خروج القائم (ع).
١٩٠. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٧٢/؛ باب ما جاء عند خروج القائم (ع).
١٩١. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ٥٣ باب ٢٥.
١٩٢. كمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ج ٦٥٤/٢ باب ٥٧ ح ٢٢.
١٩٣. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ٣٦٨/١ و ٣٦٩ باب كراهية توقيت؛ ج ٢ و ٧.
١٩٤. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ٣٦٨/١ و ٣٦٩ باب كراهية توقيت؛ ج ٢ و ٧.
١٩٥. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ٣٧٠/١ باب التمهيص؛ ج ٣.
١٩٦. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ٣٧٠/١ باب التمهيص؛ ج ٦.
١٩٧. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ٣٧٠/١ باب التمهيص؛ ج ٥.
١٩٨. وافي؛ ملا محسن فيض كاشاني؛ ج ١٠٣/١ و روضه الكافي؛ ج ٨/٢٧٣.
١٩٩. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٠٣/؛ باب ما امر به الشيعة.
٢٠٠. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٠٤/؛ باب ما امر به الشيعة.
٢٠١. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١١١/؛ في صفة القائم (ع).
٢٠٢. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٠٤/؛ فيما امر به الشيعة.
٢٠٣. تفسير البرهان؛ سيد هاشم بحراني؛ ج ٣٥٩/٢؛ ذيل سورة نحل؛ ج ١.
٢٠٤. كمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ٦٧١/؛ ج ١٨.
٢٠٥. تفسير البرهان؛ سيد هاشم بحراني؛ ج ٣٦٠/٢؛ ج ٦.
٢٠٦. اكمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ج ٣٧٨/٢؛ باب ٣٦؛ ج ٣.
٢٠٧. اكمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ج ٣٢٣/٢؛ باب ٣١؛ ج ٨.
٢٠٨. اكمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ج ٣٢٤/٢؛ باب ٣١؛ ج ٩.
٢٠٩. كفاية الاثر؛ ابن الخزاز رازي؛ ٣٠٩.
٢١٠. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ١٠٢/؛ فيما امر به الشيعة.
٢١١. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ٣٩٨/٢؛ باب شرك؛ ج ٦ و سورة نساء/٦٥.
٢١٢. تحف العقول؛ ابن شعبه؛ ٢٤٤/؛ باب صفة خروج من الايمان.
٢١٣. وسائل الشيعة؛ شيخ حرّ عاملي؛ ج ١٠٨/١٨؛ ج ٤٠.
٢١٤. كمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ج ٥١٢/٢.
٢١٥. صحيفه سجاديه؛ دعاء ١٣.
٢١٦. كشف التمحيص؛ ابن طاووس؛ ١٥٢/ و ١٥١؛ فصل ١٥٠.
٢١٧. وسائل الشيعة؛ شيخ حرّ عاملي؛ ج ٣٦٧/٥ ح ٩.

۲۱۸. واقفیان کسانى بوده اند که بر امامت حضرت موسى بن جعفر علیهما السلام متوقف ماندند، و امامت بعدى را به بهانه اینکه امام کاظم علیه السلام در زندان غایب گردیده، انکار نمودند، ابن علی بن ابی حمزه از سران این گروه فاسد بوده است. (مترجم).
۲۱۹. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۸۷/۲.
۲۲۰. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱۵۹/۲؛ باب والدين؛ ح ۷.
۲۲۱. مرآة العقول؛ علامه مجلسی؛ ج ۳۸۸/۸.
۲۲۲. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۵/۳۶۷ ح ۸ و مسائل الشیعه؛ ج ۵/۳۶۸ ح ۱۶.
۲۲۳. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۵/۳۶۸ ح ۱۶.
۲۲۴. مجالس؛ شیخ صدوق؛ ۲۰۱/۲.
۲۲۵. فروع کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۴/۳۱۲؛ باب حج به نیابت؛ ح ۲.
۲۲۶. من لایحضره الفقیه؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۲۲۲، ۲۲۳؛ ح ۹.
۲۲۷. فروع کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳/۳۱۶؛ جزء چهارم؛ باب من یشرك قرابته؛ ح ۷.
۲۲۸. فروع کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳/۳۱۷؛ جزء ۴؛ باب من یشرك قرابته؛ ح ۱۰.
۲۲۹. فروع کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳/۳۱۷؛ جزء ۴؛ باب من یشرك قرابته؛ ح ۹.
۲۳۰. فروع کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳/۳۱۵؛ جزء ۴؛ باب من یشرك قرابته؛ ح ۹.
۲۳۱. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۸/۱۴۷؛ باب ۳۴؛ التّهذیب ج ۸/۴۰؛ باب ۳ ح ۴۰.
۲۳۲. فروع کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۴/۳۱۴؛ جزء ۴؛ باب الطواف والحج عن الاثمه (ع)؛ ح ۱.
۲۳۳. خرائج والجرائح؛ قطب راوندی؛ ج ۷۳/۱؛ فی معجزات المهدی (ع).
۲۳۴. فروع کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۴/۳۱۴؛ باب الطواف والحج عن الاثمه (ع)؛ ح ۲.
۲۳۵. فروع کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۴/۳۱۶؛ باب من یشرك قرابته؛ ح ۷.
۲۳۶. فروع کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۴/۳۱۶؛ ح ۸.
۲۳۷. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۰۲/۲۵۷.
۲۳۸. وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ ج ۱۰/۴۶۴؛ باب ۱۰۳ ح ۱.
۲۳۹. اکمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۱/۳۲۰.
۲۴۰. اکمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۶۴۲؛ ح ۷.
۲۴۱. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱/۳۳۳؛ باب النادر فی حال الغیبة؛ ح ۲.
۲۴۲. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۵۲/۱۲۷؛ باب ۲۲ ح ۲۰.
۲۴۳. اکمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۱/۲۸۸؛ باب ۲۵ ح ۸.
۲۴۴. اکمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۱/۲۸۶؛ باب ۲۵ ح ۲.
۲۴۵. غیبت؛ شیخ طوسی؛ ج ۵/۲۷۵؛ باب علائم ظهور.
۲۴۶. غیبت؛ شیخ طوسی؛ ج ۵/۲۷۶؛ باب علائم ظهور.
۲۴۷. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۵۲/۱۴۵؛ ح ۶۶.
۲۴۸. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱/۳۷؛ ح ۶.
۲۴۹. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/۲۰۷؛ باب در خدمت او (ع)؛ ح ۱.
۲۵۰. کامل الزیارة؛ ابن قولویه؛ ج ۳/۳۱۹؛ باب ۱۰۵.
۲۵۱. روضة الکافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۸/۱۰۲؛ ح ۷۳.
۲۵۲. قرآن کریم؛ سوره حج؛ ۴۰/.

۲۵۳. نهج البلاغه؛ صبحی؛ خطبه ۲۳۲ ص ۲۸۲.
۲۵۴. مرجع کسانی را گویند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه چهارم شمارند، و آن حضرت را از مرتبه اش تأخیر اندازند، و یا کسانی که پندارند ایمان، صرف عقیده است و هیچ گناهی به آن ضرر نرساند، یعنی عذاب را از گناه تأخیر دهند.
۲۵۵. می گویم: اینکه حضرت فرموده: «و شهادت در رکاب آن حضرت دو شهادت است» دو معنی را محتمل است: یکی اینکه شهید در رکاب آن جناب را خدای تعالی ثواب دو شهید عطا می فرماید؛ یکی ثواب شهادت و دیگر ثواب تصمیم داشتن بر یاری آن حضرت.
- احتمال دوم: اینکه شهید در رکاب آن جناب بهتر از شهدای در خدمت دیگران است، لذا خداوند به کسی که در رکاب آن جناب شهید شده ثواب دو شهادت در خدمت امامان دیگر علیهم السلام را عطا می کند، به خاطر حکمت‌هایی که بر ما پوشیده است، والله العالم. و این منافات ندارد یا آنچه در روایت امام باقر علیه السلام خواهد آمد، چون شاید آنچه در این حدیث ذکر گردیده ثواب کسی باشد که در عرصه کارزار شرکت کند هر چند نه کسی را بکشد و نه کشته شود، تأمل کنید.
- (مؤلف)
۲۵۶. گویم: امکان دارد که نهی کردن حضرتش، نگاهی به پافشاری شیعیان - برای خروج قبل از رسیدن هنگام دعا بوده و - نهی از - پافشاری آنها به خاطر عدم ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام در زمان حضرت صادق علیه السلام باشد. و ممکن است منظور از نهی پافشاری ایشان، پافشاری بر خروج و قیام دیگر امامان باشد، بخاطر اینکه آنان ندانند امامی که خداوند به قیام فرمائش داده، - امام - دوازدهم است.
- (مؤلف)
۲۵۷. روضه الکافی؛ ج ۸/۸؛ ح ۳۷.
۲۵۸. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/۸۵؛ باب نیت؛ ح ۳.
۲۵۹. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/۲۲۲؛ باب کتمان؛ ح ۴.
۲۶۰. مجمع البحرین؛ ۳۴۵؛ ماده (بیع).
۲۶۱. مرآة الانوار؛ ابوالحسن عاملی؛ ۹۹/.
۲۶۲. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۰۲/۱۱۱.
۲۶۳. احتجاج؛ شیخ طبرسی؛ ج ۱/۶۶؛ احتجاج النبی (ص) در روز غدیر.
۲۶۴. احتجاج؛ شیخ طبرسی؛ ج ۱/۱۱۵.
۲۶۵. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱/۴۰۵؛ باب ما امر النبی (ص) بالنصیحة؛ ح ۵.
۲۶۶. احتجاج؛ شیخ طبرسی؛ ج ۱/۷۴؛ حدیث غدیر.
۲۶۷. قرآن کریم؛ سوره توبه/۲۴.
۲۶۸. صحیح؛ صحیح مسلم؛ ج ۳/۱۴۷۸.
۲۶۹. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۰۲/۱۱۱.
۲۷۰. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۰۲/۱۱۰؛ باب ۷.
۲۷۱. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۸۶/۶۱؛ باب ۳۸؛ ح ۶۹.
۲۷۲. قرآن کریم؛ سوره احزاب/۶.
۲۷۳. قرآن کریم؛ سوره مائده/۵۸.
۲۷۴. صحیفه سجاده؛ دعای ۴۸.

۲۷۵. قرآن کریم؛ سوره احزاب/ ۳۶.
۲۷۶. قرآن کریم؛ سوره زمر/ ۶۵.
۲۷۷. تفسیر البرهان؛ علامه بحرانی؛ ج ۸۳/۴.
۲۷۸. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۸/۵۳.
۲۷۹. الاحتجاج؛ شیخ طبرسی؛ ج ۶۶/۱؛ حدیث الغدير.
۲۸۰. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۱۱/۱۰۲؛ باب ۷.
۲۸۱. احتجاج؛ شیخ طبرسی؛ ج ۸۴/۱؛ خطبه غدیر.
۲۸۲. قرآن کریم؛ سوره آل عمران/ ۳۱.
۲۸۳. قرآن کریم؛ سوره احزاب/ ۲۱.
۲۸۴. قرآن کریم؛ سوره فتح/ ۱۰.
۲۸۵. صیغ العقود؛ عالم زنجانی؛ ۱۴۶/۱.
۲۸۶. صیغ العقود؛ عالم زنجانی؛ ۱۴۷/۱.
۲۸۷. بیان السعادة فی مقامات العبادۃ؛ ج ۲۹۲/۲؛ چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ش.
۲۸۸. بیان السعادة فی مقامات العبادۃ؛ ج ۲۹۲/۲؛ چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ش.
۲۸۹. بیان السعادة فی مقامات العبادۃ؛ ج ۲۸۰/۲؛ چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ش.
۲۹۰. قرآن کریم؛ سوره بقره/ ۲۴۵.
۲۹۱. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۵۳۷/۱؛ باب صله امام(ع)؛ ح ۲.
۲۹۲. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۵۳۷/۱؛ باب صله امام(ع)؛ ح ۳.
۲۹۳. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۵۳۷/۱؛ ح ۴.
۲۹۴. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۵۳۸/۱؛ باب صله امام(ع)؛ ح ۵.
۲۹۵. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۵۳۸/۱؛ باب صله امام(ع)؛ ح ۶.
۲۹۶. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱۵۶/۲؛ باب صله رحم؛ ح ۲۸.
۲۹۷. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۵۳۷/۱؛ باب صله امام؛ ح ۱.
۲۹۸. فروع کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲۶۰/۴؛ ح ۳۱.
۲۹۹. قرآن کریم؛ سوره بقره/ ۲۴۵.
۳۰۰. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۲۱۶/۹۶؛ ح ۶.
۳۰۱. بشارة المصطفى؛ ۶.
۳۰۲. تفسیر البرهان؛ علامه بحرانی؛ ج ۲۹۷/۱ در تفسیر قرآن کریم سوره آل عمران/ ۹۲؛ ح ۴.
۳۰۳. تفسیر عیاشی؛ شیخ عیاشی؛ ج ۱۸۴/۱؛ ح ۸۵.
۳۰۴. قرآن کریم؛ سوره آل عمران/ ۹۲.
۳۰۵. قرآن کریم؛ سوره رعد/ ۲۱.
۳۰۶. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۲۱۶/۹۶؛ ح ۵. و تفسیر عیاشی؛ ج ۲۰۹/۲؛ ح ۳۴.
۳۰۷. امالی؛ شیخ صدوق؛ ۲۴۰/۱.
۳۰۸. مجمع البحرين؛ طریحی؛ ۳۴۰/۱؛ ماده قرط.
۳۰۹. احتجاج؛ طبرسی؛ ج ۲۸۱/۲.
۳۱۰. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۳۳/۱؛ ح ۲؛ باب النادر فی حال الغیبة.
۳۱۱. کامل الزیارات؛ ابن قولویه؛ ۳۱۹/۱؛ باب ۱۰۵.

۳۱۲. تہذیب؛ شیخ طوسی؛ ج ۶/۱۰۴؛ ح ۱ باب ۴۸.
۳۱۳. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/۱۸۹؛ ح ۶؛ باب ادخال السرور علی المؤمنین.
۳۱۴. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/۱۹۲؛ باب ادخال السرور؛ ح ۴.
۳۱۵. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/۱۸۹؛ باب ادخال السرور؛ ح ۵.
۳۱۶. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱/۴۰۴؛ باب ما امر النبی (ص)؛ ح ۳.
۳۱۷. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱/۴۰۳؛ باب ما امر النبی (ص)؛ ح ۱.
۳۱۸. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱/۴۰۳؛ باب امر النبی (ص)؛ ح ۲.
۳۱۹. قرآن کریم؛ سوره آل عمران؛ /۱۶۱.
۳۲۰. قرآن کریم؛ سوره اعراف؛ /۴۳.
۳۲۱. قرآن کریم؛ سوره بقرہ؛ /۸۸.
۳۲۲. قرآن کریم؛ سوره قصص؛ /۱۵.
۳۲۳. قرآن کریم؛ سوره بقرہ؛ /۱۷۷.
۳۲۴. قرآن کریم؛ سوره بقرہ؛ /۱۸۵.
۳۲۵. قرآن کریم؛ سوره توبہ؛ /۶۷.
۳۲۶. قرآن کریم؛ سوره ابراہیم؛ /۲۷.
۳۲۷. قرآن کریم؛ سوره نجم؛ /۲۹.
۳۲۸. قرآن کریم؛ سوره لقمان؛ /۲۲.
۳۲۹. قرآن کریم؛ سوره نساء؛ /۱۵۵.
۳۳۰. متأسفانه اجل مهلت نداده تا مؤلف بزرگوار— قدس الله تربته— خاتمه کتاب را بنویسد و از فواید آن محروم گشته ایم، شاید خداوند بر این حقیر منت نهد و برانجام این مهم توفیق دهد، و عنایت خاص مولی صاحب الزمان علیه السلام شامل حال این حقیر گردد، تا برخی از رسوم غلامی و چاکری آن جناب را رقم زنم.
- (مترجم)
۳۳۱. جمال الاسبوع؛ سید بن طاووس؛ /۴۹۳.
۳۳۲. جمال الاسبوع؛ سید بن طاووس؛ /۱۵.
۳۳۳. صاحب الدار از جمله القاب مولایمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه می باشد.
- (مؤلف)
۳۳۴. جمال الاسبوع؛ سید بن طاووس؛ /۱۵.
۳۳۵. جمال الاسبوع؛ سید بن طاووس؛ /۲۰.
۳۳۶. قرآن کریم؛ سوره اعراف؛ /۱۸۰.
۳۳۷. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/۶۱۸؛ ح ۴؛ باب فی کم بقره القرآن.
۳۳۸. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۲۲/۹۴؛ ح ۱۷.
۳۳۹. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۲۵/۹۴.
۳۴۰. اقبال؛ سید بن طاووس؛ /۶۸۷.
۳۴۱. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۰۲/۱۳۰.
۳۴۲. قرآن کریم؛ سوره جمعه؛ /۱۰.
۳۴۳. قرآن کریم؛ سوره نساء؛ /۹۷.
۳۴۴. قرآن کریم؛ سوره تحریم؛ /۶.
۳۴۵. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/۲۱۱؛ ح ۲.

۳۴۶. قرآن کریم؛ سوره بقره/ ۸۳.
۳۴۷. تفسیر امام؛ ۱۱۴/ ۱۱۵ و ۱۱۶.
۳۴۸. قرآن کریم؛ سوره نحل/ ۱۲۵.
۳۴۹. قرآن کریم؛ سوره بقره/ ۱۵۹.
۳۵۰. قرآن کریم؛ سوره آل عمران/ ۱۰۴.
۳۵۱. قرآن کریم؛ سوره مائده/ ۳.
۳۵۲. قرآن کریم؛ سوره اعراف/ ۲۰۱.
۳۵۳. قرآن کریم؛ سوره طلاق/ ۲.
۳۵۴. قرآن کریم؛ سوره بقره/ ۲۶۹.
۳۵۵. تفسیر البرهان؛ علامه بحرانی؛ ج ۳/ ۲۵۳؛ ح ۲.
۳۵۶. اقبال؛ سید بن طاووس؛ ۷۱/ ۷۱.
۳۵۷. قرآن کریم؛ سوره حنید/ ۱۶.
۳۵۸. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ باب البدع؛ ح ۲.
۳۵۹. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ باب مجالسته اهل المعاصی؛ ح ۴.
۳۶۰. قرآن کریم؛ سوره قصص/ ۵۴.
۳۶۱. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۲۱۷؛ باب التقیه؛ ح ۱.
۳۶۲. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۲۲۱؛ باب التقیه؛ ح ۲۳.
۳۶۳. می گویم؛ ظاهراً او هشام بن الحکم است که تقه می باشد چنانکه در کتب رجال آمده. (مؤلف).
۳۶۴. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۲۱۹.
۳۶۵. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۲۲۶؛ باب الکتمان؛ ح ۱۶.
۳۶۶. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۱/ ۳۳۰؛ ح ۱۵.
۳۶۷. قرآن کریم؛ سوره مائده/ ۱۰۵.
۳۶۸. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۲۲۲؛ باب الکتمان؛ ح ۵.
۳۶۹. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۲۲۴.
۳۷۰. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۲۱۷؛ باب التقیه؛ ح ۲.
۳۷۱. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۲۲۳؛ باب الکتمان؛ ح ۷.
۳۷۲. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ ج ۱/ ۲۶؛ باب ۱۲؛ ح ۲.
۳۷۳. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ ج ۱/ ۲۵؛ باب ۱۱؛ ح ۲۱.
۳۷۴. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ ج ۱/ ۲۴؛ جز اول؛ باب ۱۱؛ ح ۱۷.
۳۷۵. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۲۱۳؛ ح ۲.
۳۷۶. تحف العقول؛ ابن شعبه؛ ۲۲۹/ ۲۲۹.
۳۷۷. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۲۱۳؛ ح ۳.
۳۷۸. قرآن کریم؛ سوره قصص/ ۵۶.
۳۷۹. قرآن کریم؛ سوره یونس/ ۹۹. و اصول کافی؛ ج ۱/ ۱۶۶؛ ح ۳. و در اصول کافی؛ ج ۲/ ۲۱۳؛ ح ۴.
۳۸۰. صعب؛ دشوار؛ و مستصعب آن است که شنونده آن را دشوار می بیند و خشن؛ ضد لئین و نرم است، چون تحمل آن برای کسانی که آرموده نشده اند دشوار می باشد، و مخشوش؛ شتری است که در بینی اش خشاش - به کسر - قرار می دهند تا بیشتر رام گردد، برای توضیح بیشتر به ترجمه جلد اول همین کتاب ص ۵۴۲ مراجعه شود. (مترجم)

۳۸۱. بصائر الدرجات؛ علامه صفار/ ۲۱ باب ۱۱؛ ح ۵.
۳۸۲. بصائر الدرجات؛ علامه صفار/ ۲۳؛ باب ۱۱؛ ح ۱۲.
۳۸۳. بصائر الدرجات؛ علامه صفار/ ۲۳؛ باب ۱۱؛ ح ۱۴.
۳۸۴. غیبت نعمانی محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۱۰۷؛ باب ما یلحق الشیعه عند التمیص.
۳۸۵. قرآن کریم؛ سوره آل عمران/ ۱۷۹.
۳۸۶. قرآن کریم؛ سوره عنکبوت/ ۳ و ۲.
۳۸۷. قرآن کریم؛ سوره مؤمنون/ ۳۰ و نهج البلاغه خطبه ۱۰۲.
۳۸۸. روضة الکافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۸/ ۳۷.
۳۸۹. قرآن کریم؛ سوره جن/ ۲۶.
۳۹۰. تحف العقول؛ ابن شعبه؛ ۲۳۰.
۳۹۱. روضه کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ۲۴۷؛ ح ۳۴۶. سوره یس/ ۵۲.
۳۹۲. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۹۱؛ باب الصبر؛ ح ۱۲.
۳۹۳. قرآن کریم؛ سوره آل عمران/ ۲۰۰.
۳۹۴. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۸۷؛ باب الصبر؛ ح ۲.
۳۹۵. یعنی: دوران ابتلا در دنیا کوتاه است پس کسی که صبر کند مدت کمی صبر کرده از جهت کمی ایام آن و هر کس بی تابی کند مدت کوتاهی بی تابی کرده ولی زمان متنعم شدن در آخرت طولانی و دائم است. (مؤلف).
۳۹۶. قرآن کریم؛ سوره مزمل/ ۱۰ و ۱۱.
۳۹۷. قرآن کریم؛ سوره سجده/ ۲۴ و ۲۵.
۳۹۸. قرآن کریم؛ سوره حجر/ ۹۷ و ۹۸.
۳۹۹. قرآن کریم؛ سوره انعام/ ۲۳ و ۲۴.
۴۰۰. قرآن کریم؛ سوره ق/ ۳۹.
۴۰۱. قرآن کریم؛ سوره سجده/ ۲۴.
۴۰۲. قرآن کریم؛ سوره اعراف/ ۱۲۷.
۴۰۳. قرآن کریم؛ سوره توبه/ ۵.
۴۰۴. قرآن کریم؛ سوره بقره/ ۱۹۱.
۴۰۵. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۸۸؛ باب الصبر؛ ح ۳.
۴۰۶. این خبر را در آخر باب تحجیل عقوبة الذنب آورده، و ابوالصباح کنانی کوفی است، و اسم او ابراهیم بن نعیم است، و ثقه می باشد که امام صادق علیه السلام او را «میزان» نامیده، و چنانکه در کتب رجال آمده به او فرمود: «انت میزان لاعین فیه».
- «مؤلف»
۴۰۷. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۴۴۷؛ ح ۱۲.
۴۰۸. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۲/ ۹۱؛ باب الصبر؛ ح ۱۳.
۴۰۹. قرآن کریم؛ سوره هود/ ۹۳.
۴۱۰. قرآن کریم؛ سوره اعراف/ ۷۱.
۴۱۱. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/ ۶۴۵؛ باب ۵۵ ح ۵.
۴۱۲. قرآن کریم؛ سوره بقره/ ۱۵۵.
۴۱۳. قرآن کریم؛ سوره آل عمران/ ۷۰ و کمال الدین ج ۲/ ۶۴۹؛ باب ۵۷؛ ح ۳.

۴۱۴. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۱۱۲/؛ فی صفة القائم.
۴۱۵. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۱۰۵/؛ باب ما یلحق الشیعه عند التمیص. و سوره آل عمران/ ۱۸۶.
۴۱۶. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۱۰۵/.
۴۱۷. قرآن کریم؛ سوره نحل/ ۱۲۷.
۴۱۸. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۵۶/۲؛ باب المکارم ح ۲.
۴۱۹. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۵۶/۲؛ ح ۳.
۴۲۰. اقبال؛ سید بن طاووس؛ ۴۵۷/؛ جز اول.
۴۲۱. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۴۲/۵۲؛ ح ۵۴ و غیبت نعمانی؛ ۱۸۰/.
۴۲۲. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۲۸/۵۲؛ ح ۲۲.
۴۲۳. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۳۰/۵۲؛ ح ۲۹.
۴۲۴. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۱۰۴/؛ فیما امر به الشیعه.
۴۲۵. قرآن کریم؛ سوره نساء/ ۱۴۰.
۴۲۶. تفسیر قمی؛ ج ۱۵۶/۱.
۴۲۷. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۷۷/۲؛ باب مجالسة اهل المعاصی؛ ح ۸.
۴۲۸. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۷۷/۲؛ ح ۹.
۴۲۹. قرآن کریم؛ سوره انعام/ ۱۰۸.
۴۳۰. قرآن کریم؛ سوره انعام/ ۶۸.
۴۳۱. قرآن کریم؛ سوره نحل/ ۱۱۶.
۴۳۲. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۷۸/۲؛ ح ۱۲.
۴۳۳. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۷۹/۲؛ ح ۱۳.
۴۳۴. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۹۷/۲؛ ح ۱۴.
۴۳۵. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۳۷۹/۲؛ ح ۱۵.
۴۳۶. تفسیر برهان؛ علامه بحرانی؛ ج ۴۲۳/۱؛ ح ۴؛ و سوره نساء/ ۱۴۰.
۴۳۷. قرآن کریم؛ سوره نساء/ ۱۴۰.
۴۳۸. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۸۳/۵۱؛ باب الثامن والعشرون.
۴۳۹. قرآن کریم؛ سوره بقره/ ۱۹۵.
۴۴۰. تحف العقول؛ ابن شعبه/ ۲۲۸.
۴۴۱. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۱۱۲/؛ فی صفة القائم.
۴۴۲. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۳۰/۱؛ باب ۳۲ ذیل ۱۵.
۴۴۳. نهج البلاغه؛ خطبه ۱۰۲؛ فیض؛ ۲۹۱.
۴۴۴. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۷۰/.
۴۴۵. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۱۰۷/؛ باب یلحق الشیعه عند التمیص.
۴۴۶. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۱۰۶/.
۴۴۷. قرآن کریم؛ سوره آل عمران/ ۱۰۳.
۴۴۸. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۷۷/۵۳.
۴۴۹. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۷۷/۵۳.
۴۵۰. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۰۲/۱؛ باب ۲۶؛ ذیل ح ۱۱.

۴۵۱. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱/۳۳۹؛ باب ۴۵؛ ح ۴۳.
۴۵۲. قرآن کریم؛ سوره طه / ۱۲۴-۱۲۶.
۴۵۳. قرآن کریم؛ سوره اسراء / ۷۱.
۴۵۴. قرآن کریم؛ سوره یوسف / ۸۸.
۴۵۵. قرآن کریم؛ سوره بقره / ۱۸۹.
۴۵۶. اکمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲ / ۵۱۳؛ باب ۴۵؛ ح ۴۳.
۴۵۷. یکی از شعرا خوش سروده:
- غافل تویکی لحظه از آن شاه نباشی شاید که نگاهی کند آنگاه نباشی. (مترجم)
۴۵۸. جمال الاسبوع؛ سید بن طاووس؛ / ۲۳۰.
۴۵۹. می گویم: او منصور بن یونس است و «بزرگ» معرب «بزرگ» است و از شیخ و کشی حکایت شده که او واقفی بوده و نص بر حضرت رضاع (ع) را انکار می کرده، ولی روایت کردن بزرگانی همچون ابن ابی عمیر و غیر او از وی، از اموری که شاهد بر وثاقت اوست، لذا بعضی از علمای رجال او را از ثقات برشمرده اند، والله تعالی هو العالم.
- (مؤلف)
۴۶۰. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۲۲/۳۲۷؛ ح ۳۳.
۴۶۱. قرآن کریم؛ سوره حج / ۳۲.
۴۶۲. قرآن کریم؛ سوره حج / ۳۱.
۴۶۳. مرآة الانوار؛ شیخ ابوالحسن العاملی؛ / ۱۹۸.
۴۶۴. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ / ۱۲۶.
۴۶۵. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ / ۲۸؛ باب ۱۲ جز اول؛ ح ۱.
۴۶۶. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ / ۲۹؛ باب ۱۲ ح ۴.
۴۶۷. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ / ۴۲۲؛ باب ۱۲ جز ۹ ح ۶.
۴۶۸. اقبال؛ سید بن طاووس؛ / ۶۴۶ جز دوم.
۴۶۹. قرآن کریم؛ سوره مائده؛ / ۱۱۶.
۴۷۰. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۱۰۰/۳۳۱.
۴۷۱. نهج البلاغه؛ خطبه سوم.
۴۷۲. قرآن کریم؛ سوره غاشیه / ۲۵-۲۶.
۴۷۳. تفسیر البرهان، علامه بحرانی؛ ج ۴/۴۵۵.
۴۷۴. در جلد اول کتاب نام او را صریحاً آورده و خوابش را نسبت به امام مجتبیٰ علیه السلام یاد کرده است به صفحه ۵۱۰ ترجمه جلد اول مراجعه کنید.
۴۷۵. معانی الاختیار؛ شیخ صدوق؛ / ۱۵۶.
۴۷۶. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۴۹/۲۲۲ ح ۱۵ و رجال کشی / ۵۹۳ ح ۱۱۰۹ و خلاصه علامه؛ / ۴۸.
۴۷۷. قرآن کریم؛ سوره نور / ۳۶.
۴۷۸. غایة المرآة؛ علامه بحرانی؛ / ۳۱۸؛ باب ۱۲ جز ۶.
۴۷۹. قرآن کریم؛ سوره احزاب / ۴۶.
۴۸۰. قرآن کریم؛ سوره مائده / ۱۱۰.
۴۸۱. قرآن کریم؛ سوره طه / ۲۱.

٤٨٢. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ٤٠٩/١٠٠ ح ٦٧.
٤٨٣. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ٣٣٦/٤٧ ح ٨ و ج ١٢٦/١٠٠ ح ٢.
٤٨٤. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ٧/٤٧ ح ٢٢ و اصول كافي؛ ج ٣/٢٥١ ح ٥٥.
٤٨٥. جنة المأوى؛ ميرزاى نورى؛ /٢٧٠؛ حكايت ٣٤.
٤٨٦. غيبت نعماني؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ /١٥٥؛ فى نهى عن التوقيت والتسمية.
٤٨٧. غيبت نعماني؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ /١٥٥؛ فى نهى عن التوقيت والتسمية.
٤٨٨. غيبت نعماني؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ /١٥٥ و ١٥٦؛ فى نهى التوقيت والتسمية.
٤٨٩. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ٣٦٨/٢؛ باب كراهية التوقيت ح ٢.
٤٩٠. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ٣٦٨/١؛ باب كراهية التوقيت ح ٣.
٤٩١. غيبت نعماني؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ /١٥٥؛ باب النهى عن التوقيت.
٤٩٢. غيبت نعماني؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ /١٥٨؛ باب كذب الوقاتون.
٤٩٣. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ٣٦٨/١؛ باب كراهية التوقيت ح ٤ و ٣.
٤٩٤. غيبت؛ شيخ طوسى؛ /٢٦٢؛ باب النهى عن التوقيت.
٤٩٥. غيبت؛ شيخ طوسى؛ /٢٦٢؛ باب النهى عن التوقيت.
٤٩٦. غيبت؛ شيخ طوسى؛ /٢٦٢؛ باب النهى عن التوقيت.
٤٩٧. غيبت؛ شيخ طوسى؛ /٢٦٢؛ باب النهى عن التوقيت.
٤٩٨. احتجاج؛ شيخ طبرسى؛ ج ٢٨١/٢.
٤٩٩. غيبت؛ شيخ طوسى؛ ج ١٧٦/٢؛ باب ذكر التوقيعات.
٥٠٠. غيبت؛ شيخ طوسى؛ /٢٦٣ و اصول كافي؛ ج ٣٦٨/١؛ غيبت نعماني؛ /١٥٧.
٥٠١. قرآن كريم؛ سورة رعد/٣٩.
٥٠٢. غيبت؛ شيخ طوسى؛ /٢٦٥؛ باب النهى عن التوقيت.
٥٠٣. غيبت؛ شيخ طوسى؛ /٢٦٣ فى النهى عن التوقيت.
٥٠٤. غيبت نعماني؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ /١٥٧؛ نهى عن التوقيت.
٥٠٥. غيبت نعماني؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ /١٥٧؛ نهى عن التوقيت.
٥٠٦. قرآن كريم؛ سورة سبا/١٧.
٥٠٧. قرآن كريم؛ سورة نساء/٧٧.
٥٠٨. بحارالانوار؛ علامه مجلسي ج ٤٤ / ٢٢٠ ح ١٤.
٥٠٩. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ١٠٦/٥٢ ح ١٣. وعياشى؛ ج ٣/٢ ح ٣.
٥١٠. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ١٢١/٥٢ ح ٥٠.
٥١١. غيبت نعماني؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ /١٤٦ و در بحارالانوار؛ ج ٥٢/٢٣٥ ح ١٠٤.
٥١٢. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ /٢٣؛ باب ١١ ذيل ح ١١.
٥١٣. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ /٢٢؛ باب ١١ ذيل ح ١٠.
٥١٤. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ٤٠١/١؛ باب ان حديثهم صعب مستصعب؛ ح ٤.
٥١٥. قرآن كريم؛ سورة يونس / ٢٠.
٥١٦. اصول كافي؛ محمد بن يعقوب كليني؛ ج ٣٦٩/١؛ باب كراهية التوقيت؛ ح ٦.
٥١٧. غيبت نعماني؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ /١٠٩؛ باب التحميص.
٥١٨. غيبت نعماني؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ /١٠٩؛ باب التحميص.

٥١٩. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ١٠٩/.
٥٢٠. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ١١٠/.
٥٢١. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ١١١/.
٥٢٢. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ١١١/.
٥٢٣. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ١١١/.
٥٢٤. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ١/٣٦٨؛ باب کراهیة التوقیت ح ٥.
٥٢٥. قرآن کریم؛ سوره اعراف/١٥٠.
٥٢٦. قرآن کریم؛ سوره طه/٩٠-٩١.
٥٢٧. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ١/٢٠٠؛ ح ١.
٥٢٨. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ٢/٤٨٤.
٥٢٩. غیبت نعمانی؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ٨١/باب فی حال الغیبة.
٥٣٠. قرآن کریم؛ سوره بقره/٢٨٦.
٥٣١. قرآن کریم؛ سوره نحل/٨٩.
٥٣٢. قرآن کریم؛ سوره نمل/٧٥.
٥٣٣. قرآن کریم؛ سوره فاطر/٣٢.
٥٣٤. قرآن کریم؛ سوره یس/١٢.
٥٣٥. قرآن کریم؛ سوره انبیاء/٢٧.
٥٣٦. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ ٣٨/باب ١٩ جز اول.
٥٣٧. قرآن کریم؛ سوره انبیاء/٧.
٥٣٨. قرآن کریم؛ سوره ص/٣٩.
٥٣٩. قرآن کریم؛ سوره رعد/٣٩.
٥٤٠. قرآن کریم؛ سوره هود/٦.
٥٤١. قرآن کریم؛ سوره طه/٥٢.
٥٤٢. قرآن کریم؛ سوره نمل/٧٥.
٥٤٣. قرآن کریم؛ سوره سبأ/٣.
٥٤٤. قرآن کریم؛ سوره فاطر/١١.
٥٤٥. قرآن کریم؛ سوره ق/٥٠.
٥٤٦. قرآن کریم؛ سوره حدید/٢٢.
٥٤٧. قرآن کریم؛ سوره واقعه/٧٧ و ٧٨ و ٧٩.
٥٤٨. قرآن کریم؛ سوره یس/١٢.
٥٤٩. قرآن کریم؛ سوره دخان/١ و ٢.
٥٥٠. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ١/٤٧٩؛ باب مولد موسی بن جعفر(ع)؛ ح ٤.
٥٥١. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ ١٢٧/باب ٤٦ ح ٣.
٥٥٢. قرآن کریم؛ سوره شورى/٢٧.
٥٥٣. قرآن کریم؛ سوره ابراهیم/٢٤ و ٢٥.
٥٥٤. تحف العقول؛ ابن شعبه؛ ٢٢٩/.
٥٥٥. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ ٣٢٩/باب ٤٩ جز ٧.

۵۵۶. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ ۳۲۹/؛ باب ۹؛ جز ۷؛ ذیل ح ۳.
۵۵۷. بصائر الدرجات؛ علامه صفار؛ ۳۲۹/؛ باب ۹؛ جز ۷؛ ذیل ح ۲.
۵۵۸. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۱/۲۵۷؛ باب النادر فیہ ذکر الغیب؛ ح ۳.
۵۵۹. قرآن کریم؛ سوره نقل/ ۴۰.
۵۶۰. قرآن کریم؛ سوره رعد/ ۴۳.
۵۶۱. مشارق انوار الیقین؛ حافظ برسی؛ ۱۲۵.
۵۶۲. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۵۱۶؛ باب ۴۵؛ ذیل ح ۴۴.
۵۶۳. الغیبة؛ شیخ طوسی؛ ۲۴۲.
۵۶۴. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۵۱۶؛ باب ۴۵؛ ذیل ح ۴۴.
۵۶۵. جتّه السّأوی؛ میرزا حسین نوری؛ ۱۸/الفائده الاولی.
۵۶۶. احتجاج؛ شیخ طبرسی؛ ج ۲/۲۹۷.
۵۶۷. قرآن کریم؛ سوره آل عمران؛ ۸۴.
۵۶۸. سند حدیث در غیبت شیخ نعمانی چنین است: حدیث گفت ما را محمد بن همام گوید حدیث گفت ما را عبداللہ بن جعفر از محمد بن عیسیٰ و حسن بن ظریف هر دو از حماد بن عیسیٰ از عبداللہ بن سنان. می گویم: این راویان همگی جلیل القدر و ثقة هستند، برای اطلاع بیشتر به کتب رجال مراجعه کنید تا حقیقت حال برایتان معلوم گردد. (مؤلف).
۵۶۹. اینکة فرموده: «مگر آنکه به دعای غریق دعا کند» می گویم: شیخ صدوق در حدیث دیگری از عبداللہ بن سنان آورده که گفت: امام صادق (ع) فرمود: پس از این شبیه ای به شما خواهد رسید که بدون نشانه آشکار و امام هدایت کننده خواهید ماند و کسی از آن نجات پیدا نخواهد یافت مگر آنکه به دعای غریق دعا کند؛ گوید: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: بگوید: یا الله یا رحمن یا رحیم یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلٰی دِينِكَ، پس من گفتم: یا الله یا رحمن یا رحیم یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلٰی دِينِكَ، فرمود: خدای عزوجل دگرگون کننده دلها و دیده هاست ولی چنانکه می گویم بگو: یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک. (مؤلف)
۵۷۰. غیبت؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۸۱/؛ باب فی مدح زمان الغیبة.
۵۷۱. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۳۴۸؛ باب ۳۳؛ ح ۴۰.
۵۷۲. غیبت؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۸۳/.
۵۷۳. شیخ صدوق از پدرش روایت آورده که گفت: حدیث آورد ما را عبدالله بن جعفر حمیری از ایوب بن نوح از محمد بن اسی عمیر از جمیل بن ذرّاج از زرارہ از حضرت اُبی عبدالله امام صادق (ع)... و این راویان همگی ثقة جلیل القدر هستند (مؤلف رحمة الله تعالی).
۵۷۴. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۲/۳۵۰؛ باب ۳۳؛ ح ۴۴.
۵۷۵. غیبت نعمانی؛ شیخ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۸۲/؛ باب فی مدح زمان الغیبة.
۵۷۶. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۱/۳۳۸؛ باب فی الغیبة؛ ح ۸.
۵۷۷. غیبت نعمانی؛ شیخ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۷۹/؛ باب فی مدح زمان الغیبة.
۵۷۸. غیبت نعمانی؛ شیخ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۷۹/؛ باب فی مدح زمان الغیبة.
۵۷۹. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۱/۳۴۰؛ باب فی الغیبة؛ ح ۱۹.
۵۸۰. کمال الدین، شیخ صدوق؛ ج ۲/۳۴۸؛ باب ۳۳؛ ذیل ح ۳۷.
۵۸۱. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱/۳۴۲؛ باب فی الغیبة؛ ح ۲۸.

٥٨٢. الغيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ٨١/؛ باب في مدح زمان الغيبة.
٥٨٣. غيبة؛ شيخ طوسي؛ ٢٤٢/.
٥٨٤. غيبة شيخ طوسي؛ ٢٤٢/.
٥٨٥. كمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ج ٤٨٤/٢.
٥٨٦. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ١١١/١٠٢.
٥٨٧. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ٩٠/١٠٢.
٥٨٨. روضة الكافي؛ شيخ كليني؛ ج ٢٣٣/٨؛ ح ٣٠٦.
٥٨٩. قرآن كريم؛ سورة طارق/١٧.
٥٩٠. قرآن كريم؛ سورة سجده/٢١.
٥٩١. قرآن كريم؛ سورة مؤمن/٦٠.
٥٩٢. قرآن كريم؛ سورة نساء/٣٢.
٥٩٣. قرآن كريم؛ سورة بقره/١٨٦.
٥٩٤. اصول كافي؛ شيخ كليني؛ ج ٤٦٧/٢؛ باب فضل الدعاء؛ ذيل ح ٧.
٥٩٥. قرآن كريم؛ سورة مؤمن، /٦٠.
٥٩٦. اصول كافي؛ شيخ كليني؛ ج ٤٧١/٢؛ ان من دعا استجيب.
٥٩٧. اصول كافي؛ شيخ كليني؛ ج ٤٧٠/٢؛ باب ان ادعاء يرد البلاء، ح ٧.
٥٩٨. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ٢٩٤/٩٣؛ ح ٢٣.
٥٩٩. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ٣٠٢/٩٣؛ ح ٣٩.
٦٠٠. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ٩٣؛ ح ٣٠٢.
٦٠١. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ٣٠٣/٩٣.
٦٠٢. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ٢٩٥/٩٣.
٦٠٣. كمال الدين؛ شيخ صدوق؛ ٥١٣/.
٦٠٤. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ١١١/١٠٢.
٦٠٥. سند حديث: علي بن ابراهيم از محمد بن الحسين از ابن ابي نجران از فضالة بن ايوب از سدير صيرفي مي باشد. مي گويم: روايت حديث همگي ثقة جليل القدر هستند و محمد بن الحسين همان محمد بن الحسين بن ابي الخطاب مي باشد، و ابن ابي نجران همان عبدالرحمن است، و فضاله را گويند از اصحاب اجماع است، در باره سدير مدح خوبي روايت آمده، و او روايات بسيار دارد، و در باره اش گفته اند: مخلص بوده است.
- (مؤلف)
٦٠٦. اصول كافي؛ شيخ كليني؛ ج ٣٣٦/١؛ باب الغيبة؛ حديث ٤.
٦٠٧. غيبة؛ محمد بن ابراهيم نعماني؛ ٨٤/؛ باب ان في القائم سنة من الانبياء.
٦٠٨. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ٩٧/١٠٢؛ باب ٧.
٦٠٩. اصول كافي؛ شيخ كليني؛ ج ٥٢٥/١؛ ح ٣٠.
٦١٠. اصول كافي؛ شيخ كليني؛ ج ٣٣٣/١؛ باب في نهى عن الاسم؛ ح ٢.
٦١١. اصول كافي؛ شيخ كليني؛ ج ٣٤٠/١؛ باب الغيبة؛ ح ١٩.
٦١٢. مجالس المؤمنين؛ شيخ صدوق؛ ١٧٦/.
٦١٣. تفسير البرهان؛ علامه بحراني؛ ج ٣٨٩/٢؛ فضلها ح ٢.
٦١٤. بحارالانوار؛ علامه مجلسي؛ ج ٦١/٨٦؛ باب ٣٨؛ ح ٦٩.

۶۱۵. مکارم الاخلاق؛ شیخ طبرسی؛ ۲۸۴/؛ چاپ بیروت.
۶۱۶. ابوالمغرا - به میم و غین وراء - نام حمید بن العتتی کوفی عربی عجللی است، وی ثقة جلیل القدر بوده و دارای کتاب است.
۶۱۷. جَمَّةُ المأوی، میرزا حسین نوری؛ الفائده الثانیة؛ و در بحار الانوار؛ ج ۳۲۸/۵۳.
۶۱۸. مصباح شیخ کفعمی؛ شیخ عبدالله کفعمی؛ ۴۸۲/.
۶۱۹. کشف المحجَّة؛ ابن طاووس؛ ۴۸۶/.
۶۲۰. بحار الانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۶/۵۲.
۶۲۱. کشف المحجَّة؛ سید بن طاووس؛ ۱۵۴/.
۶۲۲. نهج البلاغه؛ بخش نامه ها - چاپ بیروت.
۶۲۳. روضه الکافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ۲۳۴/۸؛ رح ۳۱۲.
۶۲۴. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۷۷/۲؛ ح ۹.
۶۲۵. به سند صحیحی از امام صادق (ع) روایت آورده که فرمود: «مردم را با غیر زبانهایتان [به مذهب خویش] دعوت کنید، تا از شما ورع و تلاش و نماز و نیکی را ببینند که همین دعوت کننده است.» اصول کافی؛ ج ۷۸/۲؛ ح ۱۳.
۶۲۶. در خبر صحیحی از آن حضرت (ع) آمده است که فرمود: «بزرگوار خداترسی و ورع و تلاش و راستگویی و ادای امانت، و حسن خلق و خوب همسایه داری، و مردم را با غیر زبانهایتان به خودتان دعوت نمائید، و زینت باشید و ننگ نباشید، و بر شما باد طولانی کردن رکوع و سجود.»
- این حدیث را از علی بن ابراهیم قمی از پدرش از حسن بن محبوب از علی بن رثاب روایت کرده، همه اینها ثقة جلیل القدر و امامی مذهب بوده اند.
۶۲۷. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۷۸/۲؛ باب الورع؛ ح ۱۳.
۶۲۸. روضه الکافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۲۴۰/۸؛ ح ۳۲۸.
۶۲۹. قرآن کریم؛ سوره نحل/ ۱۲۳.
۶۳۰. قرآن کریم؛ سوره حج/ ۷۸.
۶۳۱. قرآن کریم؛ سوره انعام/ ۱۶۱.
۶۳۲. روضه الکافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۸/ ۲۵۴؛ ح ۳۵۹.
۶۳۳. قرآن کریم؛ سوره آل عمران؛ ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸.
۶۳۴. قرآن کریم؛ سوره نساء/ ۳۶.
۶۳۵. مرآت الأنوار؛ شیخ ابوالحسن عاملی؛ ۲۴/.
۶۳۶. قرآن کریم؛ سوره آل عمران؛ ۱۹/.
۶۳۷. قرآن کریم؛ سوره آل عمران؛ ۸۵/.
۶۳۸. قرآن کریم؛ سوره بقره؛ ۱۳۲/.
۶۳۹. قرآن کریم؛ سوره اسراء؛ ۷۳/.
۶۴۰. قرآن کریم؛ سوره فرقان؛ ۴۲/.
۶۴۱. قرآن کریم؛ سوره بقره؛ ۱۴۳/.
۶۴۲. قرآن کریم؛ سوره اعراف؛ ۱۰۲/.
۶۴۳. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۶۳۶/۲؛ ح ۵.

بسنند صحیحی از زید شحام آورده که گفت: حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام به من فرمود: بر هر کس از شیعیان که بینی اطاعت می کند و به سختی عمل می نماید سلام برسان، و شما را به خدا ترسی سفارش می کنم و ورع در دینتان و تلاش برای خدا، و راستگویی و آدای امانت، و طول سجود، و خوب همسایه داری، که حضرت محمد صلی الله علیه و آله اینها را آورد، امانت را نسبت به هر کسی که به شما سپرد رعایت نمائید، نیکوکار بود یا بدکار. زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر می فرمود نخ و سوزن هم ادا شود، عشارتان را صلّه کنید، و در تشییع جنازه های امواتشان شرکت نمائید، و بیمارانشان را عبادت کنید، و حقوقشان را ادا نمائید، زیرا که هرگاه کسی از شما در دینش ورع داشته باشد، و در گفتارش راست بگوید، و امانت را ادا نماید، و خلق و خویش را با مردم نیکو گرداند گفته خواهد شد: این شخص جعفری است، و آن مرا خرسند خواهد ساخت، و از این جهت شادمان خواهم شد، و گفته می شود: این آداب آموزی جعفر است، و چنانچه برخلاف این باشد بلا و ننگش بر من رسد، و گویند: این است آداب آموزی جعفر! پس به خدا سوگند پدرم علیه السلام برایم حدیث گفت اینکه: چنان بود که هرگاه کسی در قبیله ای از شیعیان علی علیه السلام زینت آنها به شمار می رفت امانتداریش از همه بیشتر، و رعایت کردن حقوقش از همه بهتر و راستگویش از همه زیادتر بود، وصیتها و سپرده هایشان را نزد او قرار می دادند، از عشریره درباره او سؤال می شد. می گفتند: چه کسی مثل فلانی است زیرا که او از همه ما امانتداریش را راستگوتر است».

و در همان کتاب [۲/ ۶۳۶ حدیث ۴] در خبر صحیحی از معاویه بن وهب آمده که گفت: «به آن حضرت عرضه داشتم: چگونه شایسته است که با قوم خودمان و مردمانی که با ایشان معاشرت می کنیم رفتار نمائیم از کسانی که بر شیوه و مذهب ما نیستند؟ فرمود: به امامانتان که به ایشان اقتدا می کنید بنگرید، پس چنان کنید که آنان کنند، که به خدا سوگند ایشان بیماران آنها را عبادت کنند، و در تشییع جنازه هایشان شرکت نمایند، و به نفع و علیه آنان گواهی دهند و امانت را به ایشان ادا می کنند» (مؤلف).

۶۴۴. قرآن کریم؛ سوره روم؛ ۱۰/.

۶۴۵. روضه کافی شیخ کلینی؛ ج ۳۵۸/۸؛ ج ۳۵۸.

۶۴۶. این از باب استعاره تمثیلیه است که آب برای علم به عاریت گرفته شده، زیرا که علم مایه زندگی دل است، همچنانکه زندگی بدن به آب بستگی دارد، سپس بعضی از لوازم مستعار— یعنی جریان یافتن— آورده شد. (مؤلف).

۶۴۷. بدانکه گاهی عنوان «صدوق» در سخنان علما بر شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی—رحمه الله تعالی إطلاق می شود، و بیشتر از شیخ جلیل محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی تعبیر می گردد.

(مؤلف)

۶۴۸. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۲۱۸/۲؛ باب تقیه؛ ح ۹.

۶۴۹. کمال الدین؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۳۰/۱؛ باب ۳۲؛ ح ۱۵.

۶۵۰. مجالس المؤمنین؛ شیخ صدوق؛ ۳۳۰/.

۶۵۱. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۱۱۳/۲؛ باب الصمت؛ ح ۲.

۶۵۲. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۱۱۳/۲؛ باب الصمت؛ ح ۴.

۶۵۳. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۱۱۳/۲؛ باب الصمت؛ ح ۱.

۶۵۴. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۱۱۳/۲؛ باب الصمت؛ ح ۵.

۶۵۵. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۱۱۶/۲؛ باب الصمت؛ ح ۲۱.

۶۵۶. من لایحضره الفقیه؛ شیخ صدوق؛ ج ۳۹۴/۴؛ ح ۵۸۴۲.

۶۵۷. مرآت العقول؛ علامه مجلسی؛ ج ۸/۲۲۵.
- ۶۵۸/۱. نُحْفُ الْعُقُول؛ ابن شعبه؛ ۲۲۸.
- ۶۵۸/۲. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۲/۱۱۴؛ باب الصمت؛ ج ۶.
۶۵۹. مرآة العقول؛ علامه مجلسی؛ ج ۸/۲۱۴.
۶۶۰. قرآن کریم؛ سوره اعراف؛ ۲۰۴.
۶۶۱. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۸۸/۲۱.
۶۶۲. در بعضی از نسخه‌های من لایحضره الفقیه «تبعاً» به نصب، و در بعضی نسخه‌ها «تبع» به رفع آمده، و تبع هم بریک فرد اطلاق می‌شود و هم بر جماعت، خدای تعالی فرموده: (اَنَا كَتَلْتُكُمْ تَبَعًا). و بدانکه می‌توان به این خیر صحیح استناد جست برای اینکه اخبار نهی کننده از قرائت پشت سر امام جماعت را بر کراهت حمل کنیم، زیرا که ظاهر فرموده امام علیه السلام: «وَالْآخِرَتَانِ تَبِعٌ لِلْأُولَيَيْنِ» متحد بودن حکم آنها با دو رکعت اول در قرائت است، و بدون تردید در دو رکعت اخیر نماز قرائت را بجای تسبیح گفتن می‌توان برگزید، هر چند که تسبیح گفتن افضل می‌باشد، پس در دو رکعت اول نیز جایز است، و شاید کسانی که قائل شده‌اند قرائت پشت سر امام جماعت مکروه است — مانند محقق و شهید ثانی و دیگران — به همین وجه که به خاطر رسید استناد جسته باشند و این دور از حقیقت نیست، و خدا داناست و اوست راهنما. (مؤلف).
۶۶۳. من لایحضره الفقیه؛ شیخ صدوق؛ ج ۱/۳۹۲؛ ح ۱۱۶۱.
۶۶۴. مستدرک الوسائل؛ میرزا حسین نوری؛ ج ۱/۲۹۵؛ باب ۲۱؛ ح ۴.
۶۶۵. تفسیر امام حسن عسکری؛ ۹.
۶۶۶. قرآن کریم؛ سوره الاعراف؛ ۲۰۴.
۶۶۷. قرآن کریم؛ سوره زمر؛ ۶۵.
۶۶۸. قرآن کریم؛ سوره روم؛ ۶۰.
۶۶۹. تفسیر البرهان؛ ج ۲/۵۶؛ ح ۲.
۶۷۰. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۹۲/۲۲۲؛ ح ۷ و ج ۸۸/۲۳ با اختلاف در لغات.
۶۷۱. بحارالانوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۹۲/۲۲۱؛ ح ۵.
۶۷۲. تفسیر عیاشی؛ ج ۲/۴۴؛ ح ۱۳۲.
۶۷۳. مجمع البیان؛ شیخ طبرسی؛ ج ۴/۵۱۵.
۶۷۴. من لایحضره الفقیه؛ ج ۱/۴۰۷؛ ح ۱۲۰۹.
۶۷۵. اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ ج ۳/۳۷۷؛ ح ۳.
۶۷۶. تهذیب؛ شیخ طوسی؛ ج ۳/۲۷۵؛ ح ۱۲۰.
۶۷۷. تفسیر البرهان؛ علامه بحرانی؛ ج ۴/۲۲۰؛ سوره ق/۱۸، ح ۶.
۶۷۸. جمال الاسبوع؛ سیدین طاووس؛ ۲۸۰؛ فصل ۲۹.
۶۷۹. جَسَّةُ الْمَأْوَى؛ میرزا حسین نوری؛ ۲۳۰؛ حکایت ۸.
۶۸۰. کامل الزیارات؛ ابن قولویه؛ ۸۱؛ باب ۲۶.
۶۸۱. کامل الزیارات؛ ابن قولویه؛ ۱۲۷؛ باب ۴۶.
۶۸۲. کامل الزیارات؛ ابن قولویه؛ ۱۲۸؛ باب ۴۶.
۶۸۳. کامل الزیارات؛ ابن قولویه؛ ۱۶۶؛ باب ۴۸.
۶۸۴. کامل الزیارات؛ ابن قولویه؛ ۱۱۶؛ باب ۴۰.

۶۸۵. کامل الزیارات؛ ابن قولویه؛ ۱۲۶/؛ باب ۴۵.
۶۸۶. کامل الزیارات؛ ابن قولویه؛ ۱۲۸/؛ باب ۴۶.
۶۸۷. کامل الزیارات؛ ابن قولویه؛ ۲۹۷/ ح ۱۵.
۶۸۸. خصال؛ شیخ صدوق؛ ۲۵۷۹/؛ باب السبعین؛ ح ۱.
۶۸۹. تهذیب؛ شیخ طوسی؛ ج ۱۰۹/۲؛ ح ۱۷۹.
۶۹۰. قرآن کریم؛ سوره انعام/ ۱۶۴.
۶۹۱. قرآن کریم؛ سوره طور/ ۲۱.
۶۹۲. قرآن کریم؛ سوره هود/ ۴۵.
۶۹۳. تفسیر البرهان؛ علامه بحرانی؛ ج ۲۹۰/۱ و سوره آل عمران/ ۶۸؛ ح ۴.
۶۹۴. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱۷۴/۲؛ باب حق المؤمن علی آخیه؛ ح ۱۴.
۶۹۵. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱۸۹/۲؛ باب ادخال السرور در علی المؤمنین؛ ح ۶.
۶۹۶. اصول کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۱۹۶/۲؛ باب قضاء حاجه المؤمن؛ ح ۱۳.
۶۹۷. کامل الزیارات؛ ابن قولویه؛ ۳۱۹/؛ باب ۱۰۵.
۶۹۸. کامل الزیارات؛ ابن قولویه؛ ۳۱۹/؛ باب ۱۰۵؛ ح ۲.
۶۹۹. زید نرسی باتون مفتوح — منسوب به نرس یکی از آبادیهای عراق — از اصحاب امام صادق و امام کاظم (ع) بود و در مورد «أصل» او اختلاف شده، گفته می شود: جعلی است، ولی نظر درست — طبق رأی جمعی از علمای برجسته قبول و اعتماد بر آن است، به جهت گفته نجاشی — چنانکه از او حکایت شده — اینکه «کتابی دارد که آن را عده ای از او روایت می کنند» سپس گفته: «خبر داد ما را علی بن احمد بن علی بن نوح گفت: حدیث کرد ما را محمد بن احمد صفوانی — رحمه الله تعالی — وی گفت: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از زید نرسی کتابش را» و کتاب او طرق دیگری جز این نیز دارد که به محمد بن ابی عمیر و بزرگان دیگری منتهی می شود. (مؤلف).
- نواده مؤلف گوید: بلکه این حدیث در اصل زید زراد؛ ۶/ آمده، به آنجا مراجعه شود.
- (سیب مؤلف)
۷۰۰. قرآن کریم؛ سوره فتح/ ۲۹.
۷۰۱. قرآن کریم؛ سوره حشر/ ۹.
۷۰۲. یعنی: به ذکر خداوند مشحون است، و بگمانم لفظ «ذکر الله» از قلم نسخه برداران افتاده باشد، زیرا که نسخه کتاب پرغلط بود، و سیاق عبارات نیز گواه این گمان من است.
- (مؤلف)
- نواده مؤلف گوید: بلکه در نسخه چاپ شده کتاب «مسجون» زندان شده است، و معنی آن واضح است.
- (سیب مؤلف)
۷۰۳. قرآن کریم؛ سوره ص/ ۶۲.
۷۰۴. امالی؛ شیخ صدوق؛ ۱۴۵/.
۷۰۵. غیبت؛ محمد بن ابراهیم نعمانی؛ ۱۷۳/؛ باب ما جاء فی ذکر الشیعه.
۷۰۶. روضة الکافی، محمد بن یعقوب کلینی؛ ۳۸۱/؛ ح ۵۷۶.
۷۰۷. قرآن کریم؛ سوره آل عمران/ ۲۰۰.
۷۰۸. تفسیر برهان؛ علامه بحرانی؛ ج ۱۲۹/۱.
۷۰۹. تفسیر برهان؛ علامه بحرانی؛ ج ۳۳۴/۱؛ ح ۴ و سوره آل عمران/ ۲۰۰.

۷۱۰. تفسیر برهان؛ علامه بحرانی؛ ج ۱/۳۳۴؛ ح ۲.
۷۱۱. تفسیر برهان؛ علامه بحرانی؛ ج ۱/۳۳۴؛ ح ۳.
۷۱۲. تفسیر برهان؛ علامه بحرانی؛ ج ۱/۳۳۵؛ ح ۱۲.
۷۱۳. فروع کافی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ ج ۶/۵۳۵؛ ح ۱؛ باب دواجن.
۷۱۴. تفسیر برهان؛ علامه بحرانی؛ ج ۱/۳۳۵؛ ح ۱۰.
۷۱۵. تفسیر برهان؛ علامه بحرانی؛ ج ۱/۳۳۵؛ ح ۱۳.
۷۱۶. قرآن کریم؛ سوره اسراء/۸۴.
۷۱۷. قرآن کریم؛ سوره یوسف/۸۸.

فهرست مطالب

- سخن مترجم ۱۰
- بخش ششم: اوقات و حالات تأکید شده برای دعا ۱۷
- بعد از هر نماز واجب — بعد از نماز ظهر — بعد از نماز عصر — بعد از نماز صبح — بعد از هر دو رکعت از نماز شب — در قنوت نمازها — در سجده شکر — آخرین ساعت از هر روز — روز پنجشنبه — شب جمعه — روز جمعه — نماز جمعه — روز نوروز — روز عرفه — عید فطر — عید قربان — روز ذوالارض — روز عاشورا — شب نیمه شعبان — روز نیمه شعبان — تمام ماه رمضان — شب ششم ماه رمضان — روز هشتم ماه رمضان — شب دوازدهم ماه رمضان — روز سیزدهم ماه رمضان — روز هجدهم و شب نوزدهم ماه رمضان — روز بیست و یکم ماه رمضان — بعد از ذکر مصیبت سیدالشُّهدا (ع) — بعد از زیارت آن حضرت (ع) — پس از گریستن از ترس خدا — پس از تجدید هر نعمت و زوال هر محنت — هنگام وارد شدن غم و اندوه — در سختیها و گرفتاریها — تسبیح بعد از نماز — تقدیم دعا برای آن حضرت — روز غدیر — مطلق اوقات شریفه — هنگام حضور در مجلس مخالفین و غاصبین حق آن حضرت (ع) — چهل روز مداومت به دعا برای قَرَج — ماه

محرّم

۸۳ مکانهایی که دعا در آنها بیشتر تأکید شده

مسجد الحرام — سرداب سامره — جاهای منسوب به آن حضرت

(ع) — حرم حضرت سیدالشهداء — حرم امام رضا (ع) — حرم

عسکرین (ع) حرم هریک از ائمه (ع)

۸۷ بی نویس

بخش هفتم: چگونگی دعا برای تعجیل فرج و ظهور امام (ع) و دعاهای

رسیده ۸۹

مقصد اول: شرایط و دستورات در حالات دعا کننده:

- ۱- مداومت در دعا، ۲- تزکیه نفس از پلیدیها، ۳- پرهیزکاری و کسب تقوی، ۴- دعا و درخواست به هر زبانی، ۵- درخواست فرج چه نشر و چه نظم باشد، ۶- تکرار در دعا، ۷- به زبان آوردن دعاها، ۸- حالت اندام در دعا، ۹- پیروی از اهل ذکر یا ائمه معصومین (ع)، ۱۰- رعایت در ترتیب قرائت دعا، ۱۱- عدم جواز در تغییر در دعاهای رسیده از معصومین (ع)، ۱۲- تکلم در حدّ عرف در دعا جایز است، ۱۳- قطع نمودن دعا جایز نیست، ۱۴- درخواست تعجیل فرج با صدا بلند، ۱۵- حضور در مجلس دعای که برای فرج دعا می کنند، ۱۶- هدیه ثواب دعا برای اهل قبور، ۱۷- قرائت دعا به نیابت، ۱۸- افزایش ثواب در دعاهای که نیابت قرائت می شود، ۱۹- دعا برای دوستان و یاران آن حضرت (ع)، ۲۰- دعا برای نابودی دشمنان آن حضرت علیه السلام.

۱۰۷ مقصد دوم: شرایط و دستورات در حالات دعا کننده:

- ۱- صراحت بیان در دعا برای فرج، ۲- درخواست تعجیل در فرج، ۳- درخواست فرج همه مؤمنین و مؤمنات، ۴- آمین گوی دعا کنندگان در امر فرج، ۵- درخواست استجاب دعا، دعا

کننده امر فرج، ۶- دعا برای فراهم شدن اسباب ظهور، ۷- دعا برای رفع موانع ظهور، ۸- طلب عفو از گناهانی که موانع فرج هستند، ۹- دعا برای محفوظ ماندن از گناهانی که مانع فرج هستند، ۱۰- دعا برای نابودی دشمنان آن حضرت، ۱۱- دعا برای کوتاهی دست ستمگران، ۱۲- دعا برای گسترش یافتن عدالت، ۱۳- دعا برای رفاه و خوشی کامل با ظهور امام عصر (ع)
 ۱۴- دعا برای مقبول شدن اعمال و عبادات، ۱۵- دعا برای کسب توفیق دعای فرج برای همه مؤمنین، ۱۶- دعا برای برپائی دین حق جهانی، ۱۷- دعا برای نابودی دشمنان امام (ع)، ۱۸- درود فرستادن بر امام (ع)، ۱۹- دعا برای دور گرداندن هم و غم از چهره امام (ع) - ۲۰- دعا برای تعجیل فرج در امر خونخواهی امام حسین (ع).

۱۱۱ مقصد سوم: دعاهای رسیده از ائمه معصومین (ع)

۱- دعای صلوات، ۲- دعا قنوت، ۳- دعای ندبه، ۴- دعاهای مهم دیگر،

۱۶۲ ی نویس

۱۶۵ بخش هشتم: تکالیف عصر غیبت

۱۶۵ اول: بدست آوردن شناخت صفات و آداب آن جناب

۱۷۲ دوم: رعایت ادب نسبت به یاد امام (ع)

۲۰۰ سوم: محبت امام عصر بطور خاص

۲۰۵ چهارم: محبوب نمودن او در میان مردم

۲۰۶ پنجم: انتظار فرج و ظهور امام (ع)

۲۳۰ ششم: اظهار اشتیاق به دیدار آن حضرت (ع)

۲۳۳ هفتم: ذکر مناقب و فضائل آن حضرت (ع)

۲۳۵ هشتم: اندوهگین بودن مؤمن از فراق آن حضرت (ع)

۲۳۸ نهم: حضور در مجالس فضایل و مناقب آن حضرت (ع)

- دهم: تشکیل مجالس ذکر مناقب و فضائل آن حضرت (ع) ۲۴۱
- یازدهم و دوازدهم: سرودن و خواندن شعر در
ذکر فضائل آن حضرت (ع) ۲۴۳
- سیزدهم: قیام هنگام شنیدن نام آن حضرت (ع) ۲۴۵
- چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم: گریستن و گریانیدن
و... بر فراق آن حضرت (ع) ۲۴۶
- هفدهم: درخواست معرفت امام عصر (ع) از خداوند ۲۵۵
- هجدهم: تداوم بردعای به آن حضرت (ع) ۲۵۸
- نوزدهم: مداومت کردن بر خواندن دعا، برای
آن حضرت (ع) ۲۶۰
- بیستم: دعا در زمان غیبت آن حضرت (ع) ۲۶۱
- بیستم و یکم: شناختن علامتهای ظهور آن حضرت (ع) ۲۶۲
- بیست و دوم: تسلیم بودن و عجله نکردن در امر فرج
آن حضرت (ع) ۲۷۲
- بیست و سوم: صدقه دادن به نیابت از آن حضرت (ع) ۲۸۸
- بیست و چهارم: صدقه دادن به قصد سلامتی آن حضرت (ع) ۲۹۶
- بیست و پنجم و بیست و ششم: حج رفتن به نیابت و
فرستادن نایب از طرف آن حضرت (ع) ۲۹۸
- بیست و هفتم و بیست و هشتم: طواف بیت الله الحرام به
نیابت و فرستادن نایب از طرف آن حضرت (ع) ۳۰۳
- بیست و نهم: زیارت مشاهد رسول اکرم و ائمه معصومین (ع) ۳۰۵
- سی ام: استحباب نیابت و زیارت از سوی آن حضرت (ع) ۳۰۸
- سی و یکم: سعی در خدمت کردن به آن حضرت (ع) ۳۰۹
- سی و دوم: اهتمام ورزیدن به یاری آن حضرت (ع) ۳۱۷
- سی و سوم: تصمیم قلبی بر یاری آن حضرت (ع) ۳۲۱
- سی و چهارم: تجدید بیعت در فرائض، روزها و هر جمعه با آن

- حضرت (ع) ۳۲۴
- سی و پنجم: صلّه به وسیله مال با آن حضرت (ع) ۳۵۱
- سی و ششم: صلّه شیعیان و دوستان صالح ائمه (ع) به وسیله مال ۳۵۸
- سی و هفتم: خوشحال کردن مؤمنین ۳۵۹
- سی و هشتم: طلب خیر برای آن حضرت (ع) ۳۶۱
- سی و نهم: زیارت و سلام کردن در هر مکان با آن حضرت (ع) ۳۶۸
- چهلّم: دیدار مؤمنین صالح و شیعیان مخلص آن حضرت (ع) ۳۶۹
- چهل و یکم: درود فرستادن بر آن حضرت (ع) ۳۷۰
- چهل و دوم: هدیه ثواب نماز به آن حضرت (ع) ۳۷۳
- چهل و سوم: هدیه نماز مخصوص به هریک ائمه (ع) ۳۷۴
- چهل و چهارم: هدیه نماز به آن حضرت (ع) ۳۸۰
- چهل و پنجم: اهداء قرائت قرآن به آن حضرت (ع) ۳۸۲
- چهل و ششم: توسل و طلب شفاعت از خداوند به وسیله آن حضرت (ع) ۳۸۴

چهل و هفتم: عرضه کردن خواست‌ها و حاجات به آن

- حضرت (ع) ۳۸۶
- چهل و هشتم: دعوت مردم به آن حضرت (ع) ۳۸۹
- چهل و نهم: رعایت حقوق آن حضرت (ع) ۴۰۰
- پنجاهم: خشوع دل هنگام یاد آن حضرت (ع) ۴۰۲
- پنجاه و یکم: عالم باید عملش را آشکار سازد ۴۰۳
- پنجاه و دوم: تقیه کردن از اشرار ۴۰۴
- پنجاه و سوم: صبر کردن بر اذیت و تکذیب ۴۱۱
- پنجاه و چهارم: درخواست صبر از خدا تعالی ۴۲۱
- پنجاه و پنجم: سفارش همراهان به صبر در زمان غیبت آن حضرت (ع) ۴۲۴

- پنجاه و ششم: عدم شرکت در مجالسی که نام آن حضرت مسخره می کنند ۴۲۷
- پنجاه و هفتم: تظاهر کردن با ستمگران و اهل باطل ۴۳۱
- پنجاه و هشتم: ناشناسی ماندن و پرهیز از شهرت یافتن ۴۳۳
- پنجاه و نهم: تهذیب نفس ۴۳۷
- شصتم: اتفاق و اجتماعی بر نصرت آن حضرت (ع) ۴۳۸
- شصت و یکم: متفق شدن بر توبه واقعی و بازگردان حقوق به صاحبان آنها ۴۳۹
- شصت و دوم: شصت و سوم: پیوسته به یاد او بودن و به آدابش عمل کردن ۴۴۰
- شصت و چهارم: دعا برای جلوگیری از نسیان یاد آن حضرت (ع) .. ۴۴۶
- شصت و پنجم: خاشع بودن بدن در هنگام یاد آن حضرت (ع) ۴۴۸
- شصت و ششم: مقدم داشتن خواسته آن حضرت (ع) بر خواسته خود ۴۵۰
- شصت و هفتم: احترام کردن نزدیکان و منسوبین به آن حضرت (ع) ۴۵۲
- شصت و هشتم: بزرگداشت اماکنی که به قدم آن حضرت (ع) زینت یافته اند ۴۵۳
- شصت و نهم و هفتادم: وقت ظهور را تعیین نکردن و وقت گذاران را تکذیب کردن ۴۷۶
- هفتاد و یکم: تکذیب کردن مدعیان نیابت خاصه در زمان غیبت کبری آن حضرت (ع) ۵۰۶
- هفتاد و دوم: درخواست دیدار آن حضرت (ع) ۵۱۹
- هفتاد و سوم: اقتدا کردن و تأسی جستن به اخلاق و اعمال آن حضرت (ع) ۵۳۳
- هفتاد و چهارم: حفظ زبان به غیر از یاد خدا ۵۴۲

- ۵۶۳ هفتاد و پنجم: نماز آن حضرت (ع)
- هفتاد و هشتم: گریستن در مصیبت مولایمان امام حسین (ع) ۵۶۹
- هفتاد و نهم: زیارت قبر مولایمان حضرت امام حسین (ع) ۵۷۱
- هفتاد و هشتم: بسیار لعنت کردن بنی امیه در آشکار و پنهان ۵۷۴
- هفتاد و نهم: اهتمام در ادای حقوق برادران دینی ۵۷۸
- هشتادم: مهیا کردن سلاح و اسب در انتظار ظهور آن حضرت (ع) ۵۸۳
- ۵۹۰ بی نویس
- فهرست

فهرست

دفتر تحقیقات و انتشارات بدر

«مسائل اجتماعی»

- | | |
|--|--|
| تاریخ فقه جعفری (۲ جلد)
حجة الاسلام هاشم معروف الحسنی
ترجمه: دفتر تحقیقات بدر
آشنائی با ابواب و منابع فقه اسلامی و بررسی تاریخ
تحولات این علم در میان مسلمین
۱۹۲+۲۶۴ صفحه وزیری
۱۸۰+۲۶۰ ریال | رهنمودهای رهبر (پنج جزوه)
رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی امام خمینی
۱- مقام شهید ۲- دانش و قلم ۳- عاشورا
۴- تزکیه و خودسازی
۵- نیمه شعبان، بزرگترین عید بشر
هر جزوه ۱۶ صفحه پالتونی (دورنگ)
دوره ۷۵ ریال |
| * * * | * * * |
| طرح گسترده اقتصاد اسلامی
مرجع شهید سید محمد باقر صدر
ترجمه: حجة الاسلام شوشتری
پاورقی: دفتر تحقیقات بدر
ساخت عمومی اقتصاد اسلامی در مقایسه علمی با
مکاتب بشری
۱۶۰ صفحه جیبی
۸۰ ریال | نهادهای اقتصادی اسلام
مرجع شهید سید محمد باقر صدر
ترجمه: حجة الاسلام بیات، حجة الاسلام
شوشتری
پاورقی: دفتر تحقیقات بدر
شکل کلی اقتصاد اسلامی با عنایت به مسائل
جدید
۱۱۲ صفحه جیبی
۶۰ ریال |
| * * * | * * * |

«عقائد و مکاتب»

- | | |
|---|---|
| رودرروبا اپارین در زمینه منشأ حیات
دکتر خلیل شکبیا
رد علمی تئوری اپارین (زیست شناس روسی) در
زمینه پیدایش حیات و نفی خدای جهان
۹۶ صفحه رقمی
۷۰ ریال | نظم آبتی از حکمت فرازین
دکتر خلیل شکبیا
اثبات وجود پروردگار یکتا، از راه برهان نظم به
شیوه ای نوین، همراه پاسخ به ایرادهای مادیین
۱۲۴ صفحه رقمی
۱۰۰ ریال |
| * * * | * * * |

«تاریخ»

نقش عایشه در تاریخ اسلام (سه جلد)
علامه محقق سید مرتضی العسکری
ترجمه: صادق نجمی — هاشم هریسی —
محمدعلی جاودان
شناخت عالمانه شخصیت و موقعیت و اقدامات و
روایات عایشه (دختر ابوبکر و همسر پیامبر)
۳۵۲+۳۲۰+۳۱۲ صفحه وزیری ۲۸۰+۲۶۰+۲۶۰ ریال
* * *

صد و پنجاه صحابی ساختگی (دو جلد)
علامه محقق سید مرتضی العسکری
ترجمه: عطاءمحمد سردارنیا
پژوهشی بیسابقه در افشای تاریخ سازی مکتب
خلفای جور در صدر اسلام
۳۱۲+۳۸۴ صفحه وزیری ۳۳۰+۳۶۰ ریال
* * *

نبرد سرنوشت ساز بدر
حجة الاسلام عبدالکریم القزوی
ترجمه: دفتر تحقیقات بدر
گزارش مستندی از جنگ «بدر» و نقش حساس
امیرمؤمنان (علیه السلام) در پیروزی این نبرد بزرگ
۷۲ صفحه رقمی
۷۰ ریال
* * *

عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی
علامه محقق سید مرتضی العسکری
ترجمه: احمد فهری، صادق نجمی، هاشم
هریسی
کشف و اثبات تاریخی دروغین بودن افسانه سبائیه
و بسیاری از دستاویزهای مخالفین شیعه
۲۷۲+۳۰۰+۳۵۲ صفحه وزیری ۲۲۰+۲۵۰+۲۸۰ ریال
* * *

ابوطالب مظلوم تاریخ
علامه فقید شیخ عبدالحسین امینی
ترجمه: دفتر تحقیقات بدر
آشنائی با شخصیت و خدمات پدر بزرگوار
امیرمؤمنان و ردّ تهمت کفر از دامان پرایمان او
۲۰۰ صفحه وزیری
۱۹۰ ریال
* * *

چهره حقیقی پیام حسینی در آئینه اسناد تاریخی
حجة الاسلام عبدالکریم القزوی
ترجمه: علی علوی
طرح و بررسی نهضت امام حسین (علیه السلام) با
نگرشی به مدارک و اسناد تاریخی
۲۷۲ صفحه رقمی
۳۲۰ ریال
* * *

«اخلاق و تربیت»

فلسفه اخلاق در اسلام
عالم فقید شیخ محمد جواد مغنیه
ترجمه: دفتر تحقیقات بدر
بررسی ریشه های فلسفی اخلاق در مکاتب بشری و
اسلام با نگرشی سریع بر اصول اخلاق اسلامی
۳۲۰ صفحه وزیری
۳۲۰ ریال
* * *

جلوه های اخلاق و عرفان در داستانهای
آسمانی
دکتر شریف رحمانی
طرح شیوا و زیبایی از داستان پیامبران در قرآن با
دید تربیتی و عرفانی
۳۹۲ صفحه رقمی
۳۵۰ ریال
* * *

مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم

(دو جلد)

علامه میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی

ترجمه سید مهدی حائری قزوینی

پژوهشی گسترده در جهات گوناگون مهدویت در
پرتو لزوم و آداب و شیوه و آثار دعا بر حضرت
صاحب الزمان

* * *

رازیبایش منتظران (نورالابصار + کنزالعنائم)

علامه میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی

گفتاری در فضیلت و ضرورت انتظار حضرت
مهدی (علیه السلام) و دعای برآن وجود مقدس
۱۰۰ صفحه رقی

۸۰ ریال

* * *

رسالت اسلامی در عصر غیبت

عالم مجاهد سید محمد صدر

ترجمه علی علوی

تکالیف اجتماعی شیعیان و منتظران حضرت مهدی
(علیه السلام) همراه با بحث در حدود و زوایای آنها
۲۶۸ صفحه رقی

۲۶۰ ریال

* * *

پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی

(تکالیف الانام فی غیبة الامام)

صدر الاسلام همدانی

راه و رسم ارتباط روحی و پیوند قلبی شیعه با امام
عصر - ارواحنا فداه - در روزگار غیبت
۳۱۲ صفحه وزیری

۲۵۰ ریال

* * *

انتظار، بذر انقلاب

حسین تاجری

نگرشی عمیق بر ابعاد فردی و اجتماعی انتظار ظهور
و نقد اتهامات وارده بر این وظیفه سازنده

۲۱۲ صفحه رقی

۱۵۰ ریال

* * *

دیرزیستی حضرت مهدی (علیه السلام)

مهدی کامران

شناخت امکان علمی و عقلی عمر طولانی امام
زمان (ارواحنا فداه)

۱۴۴ صفحه جیبی

۸۰ ریال

* * *

نوای ایمان در زیارت آل بس

طالب مهدیان

متن زیارت حضرت مهدی (ارواحنا فداه) که از
ناحیه حضرتش رسیده است، همراه با ترجمه و
مقدمه ای کوتاه در ضرورت و فضیلت دعا و
زیارت آن بزرگوار

۱۶ صفحه پالتویی (دورنگ)

۲۰ ریال

* * *

فرازهای برگزیده (از مکیال المکارم فی فوائد

الدعاء للقائم)

علامه میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی

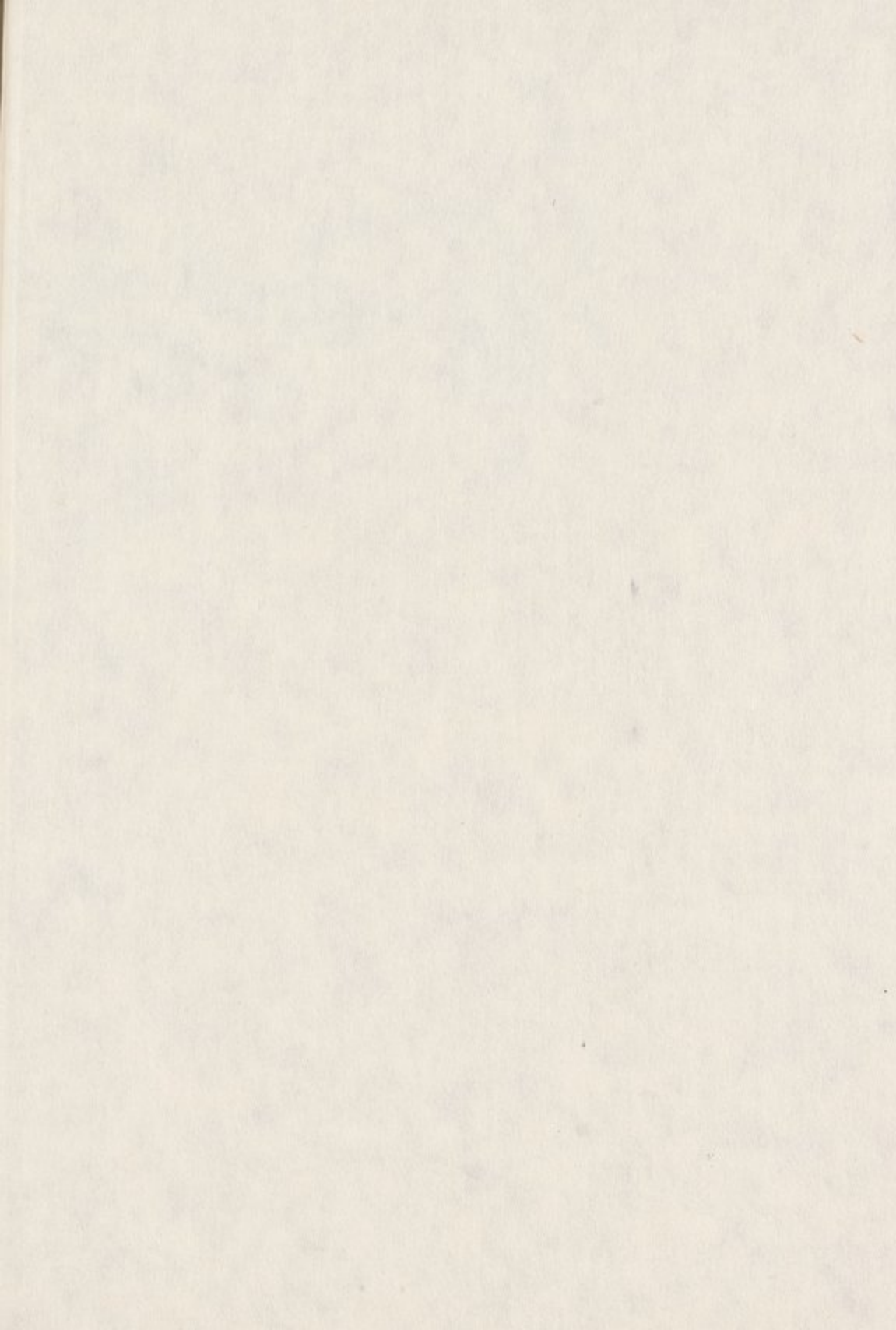
ترجمه و گزینش: دفتر تحقیقات بدر

آشنائی با کتاب عظیم مکیال و نویسنده گرانقدر
آن همراه با گزیده ای از حقائق هر فصل کتاب

۳۲ صفحه پالتویی (دورنگ)

۲۰ ریال

* * *





Princeton University Library



32101 065580274

۱۱۰۰ سال

مرکز بخش: نشر کوکب